



انتشارات دانشگاه تهران

تاسیس ۱۳۰۲

# الذریعة الى اصول الشريعة

تصنیف

سید مرتضیٰ علم‌الہدی

(ابوالقاسم علی بن الحسین الموسوی)

قسمت اول

(از آغاز تا پایان مباحث نسخ)

تصحیح و مقدمه و تعلیقات

از

ابوالقاسم کرجی





32101 011541255

'JUN 75 2010

DATE ISSUED

DATE DUE

DATE ISSUED

DATE DUE

JUN 15 2011

JUN 15 2011

JUN 15 2011



## الذريعة الى اصول الشريعة



# انتشارات دانشگاه تهران

شماره ۱/۱۱۰۰

شماره مسلسل ۴۴۷۷

چاپ دوم

ناشر: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران

تاریخ انتشار: اسفند ماه ۱۳۶۳

تیراژ چاپ: دوهزاروپانصد نسخه

چاپ و صحافی: چاپخانه مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران

مسئولیت صحت مطالب کتاب با صاحب است

کلیه حقوق برای دانشگاه تهران محفوظ است

بها: ۵۰۰ ریال

Sharif al-Murtadā

# الذريعة إلى أصول الشريعة

تصنيف

سيد مرتضى علم الهدى

(ابو القاسم علي بن الحسين الموسوي)

قسمت اول

(از آغاز تا پایان مباحث نسخ)

تصحیح و مقدمه و تعلیقات

از

ابو القاسم کریمی



2272

. 689575

. 329

1985

gismat 1





32101 011541255

## تذکر

- ۱- اینجانب چنانکه قبلاً نیز متذکرشده‌ام در ترجمه «سید مرتضی» بیشتر از کتاب «ادب المرتضی» تألیف «دکتر عبدالرزاق محی‌الدین» استفاده کرده‌ام، در آغاز در نظر داشتم بدون مراجعه به منابع و مآخذ اصلی، مطالب را از خود آن کتاب اخذ کنم ولی برخورد به پاره‌یی از اشتباهات - که بعضی قطعاً از خود مؤلف، و برخی هم ممکن است از چاپخانه باشد - برآتم داشت که حتی الامکان به مآخذ اصلی مراجعه، و اگر به اشتباهی برخورد شود اصلاح نمایم، این اشتباهات گرچه به ندرت به آنها تصریح شده ولی غالباً بدون اشاره‌یی مورد اصلاح و تصحیح واقع گردیده است، در بسیاری از موارد با اینکه به مآخذ اصلی مراجعه کرده‌ام ولی چون این مراجعه پس از چیدن حروف برده لذا به اسناد به کتاب مزبور قناعت نموده‌ام، در موارد بسیار نادری نیز با اینکه به منبع اصلی مراجعه نکرده‌ام اشتهاً بدون ذکر واسطه (کتاب ادب المرتضی) در باورقی نام منبع اصلی را برده‌ام.
- ۲- منابع ترجمه غالباً کتابهایی بود که بزبان عربی نوشته شده است، و چون اینجانب برای اینکه هرچه بیشتر به مقصد اصل نزدیک باشم از نقل به معنی خودداری می‌نمودم لذا در بعض موارد عبارات تاحدی سلاست خود را از دست داده‌ام.

دکتر ابوالقاسم سمرجی





مادرش «فاطمه» فرزند «حس» منسوب به «ناصر الصغیر» نسب عدویان در بغداد، و  
«حسن» فرزند «حمید بن حسن» (ناصر الکبیر) الاطروش، بن علی بن الحسن بن عی بن عمر الاشرف  
بن علی زین العابدین (چهارمین امام شیعه امامیه) بود، و پدرش از طرف مادر نسب او عدویان  
طبرستان می‌رسد.

از کتب بسیار بسبب می‌آید که پدر واحد «مرتضی» - رای مقامات عدیه و اصحاب رفیعه  
سدهای و معنوی بوده‌اند (۱) و چنانکه از سلسله نسب او هویدا است و ناحیه بون در صله  
کوداهی به امامین همان «موسی الکاظم» و «علی بن عابدین» - نهی می‌گردیده است.

این نسب رفیع و دینی که اندک می‌باشد (۲) موجب شد که برای معاصران و وقتی برای  
خود او بسبب به آینده شایسته پس شگرف پدید آمد که در پیدایش «عصب عظیم علمی و احاطی  
او فوق العاده مؤثر واقع شود: «معاصران» وی را بدیده تعظیم و تکریم می‌گریستند و خود  
و بر عادت به شعوب ممتاز خود و پدرش صحر و ماهاب می‌کرد (۳). و همین موجب  
او را به وصف حظیری نه آینه بهیده و میگردید آینه یساحت، و دا همواره در تکمیل  
شعوب خود را هرچند بهیست که من را سدول می‌دست.

بجوبی معلوم نیست که او را چه وقت، و به چه چیز - آثار نصیب شد. اما و زریده،  
همین قدر معلوم است که در کودکی بی درده و پائیده حالگی بود این نامه به فرا گرفتن دب  
استعمال داشته (۴) و بنابراین بهتر می‌رسد به در آن هنگام که مادرش او را برای تحصیل فقه بود  
«مفیده» برده است و از حدود پائیده دب تمرین بهوده، زیرا برادرش «رمی» بر پا او بوده، و «رمی»  
در حدود چهار یا پنج دب را او لوحکر بوده و بعد از آنکه او را به یکباره از علوم دینی -  
که مفیده فقه است - سبب باشد به تحصیل فقه متعالی و زریده باشد.

آثار علمی و ادبی و گواهی صادق است بر آنکه او در سن کودکی، در تحصیل داشت بهایب  
کوشش را سدول می‌دست به بطوری که در یسب و همتی سال عمر خود مرجع فقهی و کلامی  
شمرده شد، و این پس امامیه و غیر امامیه از بلاد مختلف اسلامی بوسیله نامه‌ها و رساله‌ها  
به او رجوع می‌کردند (۵).

مقام علمی «مرتضی» بی‌نار و بیان است. وی بی‌سک یکی از بزرگترین دانشمندان شیعه  
امامیه محسوب می‌شود، و چنانکه از مصنفات و تألیفات بسیار او بیست و نیا به درستی از علوم  
عصر خویش چون کلام، فقه، اصول، تفسیر، فلسفه اخلاقی، فقه، انواع دب - زراعت، نجوم،

۱ - رجوع شود به شرح بن ابی محمد ج ۱ ص ۱۸۵ در «حسن» و هیچ سقا ص ۲۷ چاپ ایران،  
و کتابی منظم حوادث ۳۰۱ و ۳۱۰ و ۵۴۰۰ و ۵۵۰۰ چاپ ایران ص ۱۳۷۵ و کتب دیگر

۲ - مانند جواب «شیخ مفیده» که در دفتر نوارنج و قراحم مطبوع است و بطاقت آن

۳ - رجوع شود به فهرست «عناصر و مصامین» ص ۱۸۵ چاپ قاهره در سال ۱۹۵۸

۴ - «روایات نجاش» نقل شده اند. «حادث زریعه» چاپ دوم ص ۳۷۵

۵ - و اسامی انجمن لایبی - ملاحظه شود که در سال ۳۸۲ تألیف شده است

معانی، اشیاء، شعر و ساید یها استادی ماهر، بلکه یگانه عصر خویش بوده است. او کوشش خود را بیشتر به قلم و کلام و ادب اختصاص میداد، و از این رهگذر به مدعیب شیعه امامیه و استحکام آراء اصلی و فروعی ایشان خدمت میکرد.

روش او در اصول پیروی از سلیق عقل بود و رین رو به تنها با اشاعره بلکه حتی با ظاهرین از امامیه نیز مخالفت میکرد. در قلم به خبر واحد عمل نمیکرد و در سلسله احکام اراده اصولیه لفظیه و عقیده استناد نمیکرد و لذا با محدثین و اخباریین از امامیه نیز موافقت داشت.

در بیان مسائل بدون اینکه به تمهید مقدمه بپردازد وارد اصل مطلب میشد. و هیچگاه و عرض به دور میرفت. حربه قصد توضیح و یا مثیل بطور استطراد چری بیان نمی آورد، و در این صورت پس از انجام مقصود بروی به اصل مطلب تار میگشت.

در بحثها و سخنان خود غالب جبری حر عقیدت بود، و سد ره عدل و خصوص نمی پیچود، و در مرتبه اعدا، معترف نمشد، و علامه: همواره متوجه مسؤولیت خود در مقابل خالق و خلق بود.

**هفتمت علمی سید** بین معاصرین رکب و ربانی که در مقام پاسخ به مسائلی که از افکار معتبره اسلامی را و سوال شده تأیید کرده بخوبی مجهود است (۱). بین سؤالات بعضی به قصد حد رأی از او ارسال بوده (۲)، و بعضی به قصد عمل به سخنان جواب بعنوان تقلید (۳) و بعضی دیگر به قصد انکار و معجری (۴)، و بالاخره قسمی نیز به قصد تعرض به بعضی آراء امامیه و یا متکلمین بطور کلی (۵) بوده است.

و چنانکه ذکر شد بعضی از این رسائل جواب مسائلی است که در همین حدودی پیش از آنکه به رعایت امامیه برسد از او سوال شده (۶) و این خود روشترین گواه است بر عظمت سیرت او نزد معاصرین.

سید بعضی از مؤلفات و تصانیف خود را به جهت پاسخ به خواسته بعضی از خلفا و پادشاهان (۷) و یا به اقتراح بعضی روزیران (۸) ساخته و پرداخته، و آنان در تقدیم حواصی و اصرار خود نهایت ادبی را که مسائل سبب به مسؤول مرعی میدادند بکار برده اند.

شیخ سید که سناد سید و ترکیزین مقام و مرجع شیعه امامیه محسوب میشد سید را در

۱ - مذهب المسائل المصنوعة، و المسائل المرافیه، و مسائل من عصر، و مسائل الدلیله، و مسائل

الجرحانیه، و غیره دیگر.

۲ - کتب معارف - صفحه شود

۳ - مسائل من مبادی قری ملاحظه شود

۴ و ۵ - المسائل التباغیاتی که «ابو عبد القاسم التیانی» متکلم (متوفی به سال ۶۱۹) مؤلف کرده، و بر انصاف الموصیة الثالثة ملاحظه شود.

۶ - المسائل المصنوعة لاوی ملاحظه شود

۷ دیوان سید ج ۱ ص ۲۸۸، ۲۶۲، ۲۶۱ و موارد دیگر ملاحظه شود (چاپ قاهره ۱۹۵۸)

۸ - رساله «تولایه من قبل» صاحبی که براد و بربر من می تأیید کرده ملاحظه شود.

خای خود منسبانه، و دوست سید مسیح را خلیف خدا انگاشت علمی او، و به خاطر تربیت برای  
حاشیایی خود در رعایت تأملیه خود با برتری در بحث و حنبه .

مجلس سید مرتضی محمد پرزاد سبک ۱۰۰۰ در سال ۱۲۰۰ هجری قمری و فقهی و ادبی بود.  
ابو علاء معری سبکی ۲۰۰۰ و عثمان با و در سن ۱۰۰۰ هجری قمری و فقهی و ادبی بود.  
سنان معنایی طریف و در ۱۰۰۰ هجری قمری و فقهی و ادبی بود.  
بن حسی (متوفی ۱۰۰۰) نیز در سال ۱۲۰۰ هجری قمری و فقهی و ادبی بود.

سید مرتضی سبکی را ۱۰۰۰ هجری قمری و فقهی و ادبی بود.  
لاه اردبیل و خارج سبکی و دیگر سبکی و فقهی و ادبی بود.

سبکی و در ۱۰۰۰ هجری قمری و فقهی و ادبی بود.  
در فقه و در ۱۰۰۰ هجری قمری و فقهی و ادبی بود.  
سبکی و در ۱۰۰۰ هجری قمری و فقهی و ادبی بود.

در ۱۰۰۰ هجری قمری و فقهی و ادبی بود.  
سبکی و در ۱۰۰۰ هجری قمری و فقهی و ادبی بود.  
سبکی و در ۱۰۰۰ هجری قمری و فقهی و ادبی بود.  
سبکی و در ۱۰۰۰ هجری قمری و فقهی و ادبی بود.

سبکی و در ۱۰۰۰ هجری قمری و فقهی و ادبی بود.  
سبکی و در ۱۰۰۰ هجری قمری و فقهی و ادبی بود.  
سبکی و در ۱۰۰۰ هجری قمری و فقهی و ادبی بود.  
سبکی و در ۱۰۰۰ هجری قمری و فقهی و ادبی بود.

مقتضی از همان سبک دانست

سید کتاب خرد و فقهی و ادبی بود.  
سبکی و در ۱۰۰۰ هجری قمری و فقهی و ادبی بود.  
سبکی و در ۱۰۰۰ هجری قمری و فقهی و ادبی بود.

۱- سبکی و در ۱۰۰۰ هجری قمری و فقهی و ادبی بود.

۲- سبکی و در ۱۰۰۰ هجری قمری و فقهی و ادبی بود.

۳- سبکی و در ۱۰۰۰ هجری قمری و فقهی و ادبی بود.

۴- سبکی و در ۱۰۰۰ هجری قمری و فقهی و ادبی بود.  
سبکی و در ۱۰۰۰ هجری قمری و فقهی و ادبی بود.

۵- سبکی و در ۱۰۰۰ هجری قمری و فقهی و ادبی بود.  
سبکی و در ۱۰۰۰ هجری قمری و فقهی و ادبی بود.  
سبکی و در ۱۰۰۰ هجری قمری و فقهی و ادبی بود.  
سبکی و در ۱۰۰۰ هجری قمری و فقهی و ادبی بود.

۶- سبکی و در ۱۰۰۰ هجری قمری و فقهی و ادبی بود.

۷- سبکی و در ۱۰۰۰ هجری قمری و فقهی و ادبی بود.

۸- از افاضل او آخر قرن ۹ و اوائل قرن ۱۰

به همین نام در تلفیق و اتمام و توضیح آن نگاشته (۱۰) و شده کتاب «تجلیه الانبیاء» و بیف «امام غزالی» (متوفی ۵۰۵) بر مفسر همین کتاب است. یاد ۲

مید کتاب «نقد اشتراف اجروا و قدر» را در باب کرد و علامه حلی و در موضوع همین کتاب کاتبی بنام «انقصاء» نظر می افشاء و اندر (۳۱).

رجع به کتاب «عز و در» دو کتاب است که یکی معنی است «الانقیاد علی کتب القور و لدر» از دانشمند قرن ۶ هجری «سید جلال الدین» (نصر الله) (۴) و دیگری شرحی است بر «لغز» و «والی می شرح شو هذا الامانی» از دانشمند «شیخ محسن حمیری» متوفی ۱۳۵۵ (۵). ناگفته معاند که شیخ «معین الله بن الحسن» راوندی متوفی به سال ۷۳۵ و مدفون در قم کاتبی در مورد اختلاف بین «سید» و «شیخ مفید» به نام «الاختلاف بین الشیخ المفید و سید المرعسی» تألیف کرده و در آن کتاب در «۹» سوره اختلافات بین اب ذر را بر شمرده است (۶). خلاصه: «سید» در «صوب و فیسر» و «ذلاء» و «ب» و «موازه» رفته و در مؤلفات شده و پس از او در «نور است» و در «مخار» علمی مورد بحث و مبحث قرار میگیرد.

**منزلت اجتماعی سید:** آنچه در عصر سید موجب ادب و منشأ شرف و احترام بود در وجود و شخصیت بود.

وی دارای نسب علوی بود و «عبد» پدری و «حداد» من مردان فصل و «ابو» بر حسنکان عصر خویش محسوب میشدند. «م» رش بر علوی بود و در «سلطه» پدر و «احمد» او مردی بزرگ چون «یوسف» و «فروش» حسن بن عقی «منصب» به «ناصر الحق» و «ناصر بکیر» صاحب دیلم و طبرستان قرار داشت. «طریق» مادر «احمد» «آل» نویه «بر» نسب عربی داشت و در کتاب «ناصریت» سید مرعسی خود گوید: «حسن» «ناصر» «عصر» که «حداد» وی است و «سرحانه» «بختیار» «عز» و «د» بود ۱۷.

پدر و حداد مادری و پدری «سید» «نبیان» و «امیر» حج و «وایین» مطام و «سعیران» پادشاهان بودند.

و خود «رعیم» مذهبی و علمی بود و رئیس «معه» «ساده» دانشمند بگانه و ادیب «عز» و «عصر» خویش بود.

در حال «حیات» پدر با اینکه «مور» پس از ۳۵ سال از «زندگیش» بگذشت به «حاشی» از پدر برای «نقائ» «طالبان» «مطرد» و «مطالب» «امارت» حج برگزیده شد. این «مور» در «مطام» در «حوادث» ۳۸ گوید: از

۱ - ادب المرتضی من ۱۲۴ نقل از فهرست مطبوعات مکه الزهد من ۱۲۹

۲ - ادب المرتضی من ۱۲۴ نقل از ریاض العلماء ترجمه مرتضی

۳ - روایات معتبر چاپ دوم من ۱۷۳

۴ - ادب المرتضی من ۱۲۵ نقل از ریاض العلماء من ۱۲۶

۵ - ادب المرتضی من ۱۲۵ و ۱۲۹

۶ - الذریعة حروف الهمزة من ۳۶۱

۷ - ناصریات من ۱ ط ایران به سال ۱۲۷۵



حمده حوادث بین سال فرمان ثقات طابین، و نظر در مقامه، و ابرار حج بود که برای «یوسف محمد، حسین بن موسی، موسوی» نوشته شد، و دو فرزندش «سریسی» ابو یوسف، و «درسی» ابو یحیی «به حاشیبه و بحساب شدند، و ارباب اختلاف به نشان خلعت داده شد» (۱)

این منصب بزرگ را شریف سریسی امده بین ماهی ۲ - ۳ - ۴ هجری قمری منصوب شد. و در روز همدی، عهدنامه اودر حضور جمال الملک و اشرف و قصص و فقها فرست شد و این عبارت را آن عهدنامه است: «هد به عهد عهد الله ابو یحیی احمد الامام نقادر یانه امیر المؤمنین» الی علی بن موسی العلوی حین فریده الله الانساب - کتبه و مستقده لیدیه لاسان بالقویه و استقل بهه باغبان لدوحه اکرمه و اختص عده یومین انحره نو شده صد الحج و سابه و سره بقوی الله» (۲).

در سال ۳۹۷ بهاء اندوه بموضع فرمانی رسید به دوالمجتدین منصب صاحب (۳) انتشار امیر طلمیان بصر خلعتی عسکی را به وقت اند حبه، و وی را بر نگهبان تهرانی شهادت به تدریسی سبب طلمیان به شجاعت بارز و محتاج خود بهاء برد، در مقدم ایشان و «سریسی» و «درسی» درخواست بقیع کرد (۴)

مقام اجتماعی سید بطوری بالاروب که در آن هنگام که لشکریان برپادشاه بویهی شوریدند حادثه سید بهاءگاه پادشاه و ورا شد (۵).

از این بقوه محلی بسیار است و در تاریخ سطور و خلاصه اینکه: سید در وقایع سیاسی مرجع بسیار مهمی بود و گاه مثل پادشاه و حلیفه و دیگر پیشانیان پادشاه میزدند (۶).

سید بسیار دینو نگر و ثروتمند بود، و در زمان رجب و غم و ادب و معاصی او کمتر میتوان نظیر ورا یافت، گویند: او و پدرش «درسی» در آن اده آمد به عسکی بدر منصوبی مارت حج بودند در راه ملاقات حاج زمان شخصی خود به هزار دینار به راه ران عرب برداشتند (۷). از یحیی بن احمس عقی ریوی زوایت شده که سید فرمان بیست و چهار هزار دینار عائدی سلکی داشت (۸). و قاضی یوحی روایت شده که «سریسی» مدیری را ملاک بجای گذاشت که در وصف

۱ - صاحب ادب السریسی در ص ۱۱۴-۱۰۶ گویند مدت زمان عتبات عمه بوده، و مارت او در حج و لذت برده حج، و ولایت و فرماندهی لایب شریعه و بقیده و شرف بعدی بن نوع منصب بین سب که منصوب دارای بالاتر برقم علم و حاشی ۱۰ واحد به مد شرف و عتبات سید (درای اطلاع در حقیقت این منصب و مقام احکام و سره بر تصدی آب. خویش نمود به الاحکام سبب به تأیید ماموری معاصر سریسی ص ۶۴ و ۸۵ و ۱۸۱ ط یون)

۲ - تکامل و منتظم حوادث ۴۰۶.

۳ - منتظم حوادث ۳۹۷.

۴ - تکامل و منتظم حوادث ۴۰۲.

۵ - تکامل و منتظم حوادث ۴۲۴ و ۴۲۷.

۶ - منتظم حوادث ۴۲۴ و ۴۲۷، و دیگر - مرتضی ح ۵ ص ۱۶ نسخة سناری (ادب السریسی ص ۱۰۹)

۷ - منتظم حوادث ۳۸۹ و روایات اجنات ص ۳۷۵.

۸ - معجم الادباء ح ۵ ص ۱۷۷ ط یون (ادب السریسی ص ۱۱۰)

نگین، وی دارای حشاد قریه آباد بین بغداد و کربلا بود (۱). گوید: سید مدرسه و طلائع داشت که حودت کمل محارح آنها بود، و اخیان به هردانشجو در ماه دوازده و یا هشت دینار می پرداخت، و بعضی ز فقراء غیر مسلم نیز بقصد استفاده از این شهریه برد او علم ملک میآموخته (۲). و او قریه‌یی برای کاغذ بها وه کرده بود (۳).

وی ۸ هزار مجلد کتاب از معروفات و سمعیات و خصوصیات خود بیجای گذاشت، صاحب روبات الحیات از ثعالبی نقل میکند که پس رایکه سمت مهمی از این کتب به رؤسا و ورا اهدا گردید بقیه به ۳ هزار دینار تقویم شد (۴).

سید مرتضی را به «دواشاس» و یا «شامی» ملقب کرده‌اند، چرا که ۸ کتاب تألیف نمود، و ۸ قریه مالک بود، و ۸ سال زندگی کرد (۵)، و چنانکه گفته شد ۸ هزار جلد کتب داشت.

اوبه «علم الهدی» نیز ملقب شد، زیر در سال ۴۲ که وزیر «ابوسعید» محمد بن عبد الرحیم» مریم شد علی بن ابی طالب - علیه السلام - را در جواب دید که به او میگوید: به «علم الهدی» بگو: برو فائده بخواند نابهود یابی، پرسید «علم الهدی» کیست؟ فرمود: «علی بن الحسین موسوی»، وزیر بدین عنوان برای او نامه نوشت، سید این لقب را بر خود شماعی د سب و از قبول آن استع و زدید، وزیر گفت: به خدا سوگند برای تو نوشته‌ام آنچه امیرالمؤمنین - ع - فرمود، چون «نقاد بالله» این قصه بشد برای مرتضی پوست: آنچه حدت نورا بدان سلفب نموده پدیدر، مرتضی پذیرفت (۶).

گوید: «ابوالعلاء معری» را پس از بازگشت از عراق ارشاد سید مرتضی پرسیدند: در جواب گفت:

یا سانی عن لما حثت تناله	الا هو الرجل العاری من العار
نوحته لرأب الناس می رحل	والدهری ساعة ولا ریح فی دار (۷)

در سال ۴۰۶ برادرش «رحی» وفات یافت، مردم همه بر حارة او حاضر شدند، او نتوانست برادرش را در حال برع و یا روی شانه‌ها ببید، به مشهد کاطمین - ع - پناه برد، وزیر «لخر» املکه او را به خانه بازگردانید و در مجلس تعزیت بشب، و بر در را به قصیده‌یی لریز از حزن و اندوه مرثیه گفت (۸).

۱ - ادب المرتضی نقل از ریاض العلماء ص ۴۷۱.

۲ - ادب المرتضی نقل از ریاض العلماء ترجمة شیخ طوسی وابن براج.

۳ - روایات الجنات ص ۳۷۵.

۴ - روایات الجنات ص ۳۷۵.

۵ - روایات الجنات ص ۳۷۵.

۶ - روایات الجنات ص ۳۷۵.

۷ - روایات الجنات ج ۱ ص ۷۴.

۸ - منتظم ابن جوزی و کامل ابن اثیر حوادث ۴۰۶.



صاحب ریاض العلماء گفته است: زنی فاضله و عجله بوده و عمومی خود کتاب «نهج البلاغه» را روایت کرده است و در آنچه «قطب راوندی» در آخر شرح خود بر نهج البلاغه آورده شرح «عبدالرحیم» بعد از معروف به «ابن الاخوه» روایت میکرده است (۱).

بسیار پوشیده باشد که اگر آنچه صاحب «بالحزن» از خود گفته صحیح باشد، آنچه به روایت الحجاب نسبت داده که «سابق اطلاع» درود حس به سید مرتضی نسبت داده قطعاً صحیح نیست، زیرا سابقاً در سابق بنام سید دود حستر ارسب و حدیقه به پدر شریف مرتضی است به خود او (مراجعة شود).

**استادان سید مرتضی:** مورخان جماعتی را اعلام قرن اخیر در مدین محله را بر شمرده اند که سید بر آنان درس میخوانده و یا آنان را روایت میکرده است که به نام عددی از آنان ذکر میشود:

۱- «عبدالرحیم بن سنانه خطیب» موسی در سال ۳۷۴ که در علوم ادب و طب و عقاید امام و سیدی شاعر بوده، ۱۲ و «مرتضی» و «برادر» و «موسی» را نمود کی شاکردی او میکرده اند (۲).

صاحب «دب الحزن» را این نسبت ممکن است و میگوید: من ترجیح میدهم که استاد، بنامه سعدی شاعر باشد به خطیب، زیرا «حقایق» حلی واعر «سیدی» بود و یا آنجا که من بعضی کرده ام به بعد از سید، موسی بن سنانه سعدی «معاصر مرتضی» و «عقب» نام ردگی را در بعد از گذشت است و «واریط» ادب به پدید می آید که ممکن است «مرتضی» در خود کی شاکردی او کرده باشد وی در سال ۳۲۷ فوت شده و در ۵۰۰ و یا باقیه است و ممکن است کلمه «خطیب» اسمی ارگه «شهد» باشد که نامی حیران ۱۴.

۲- «ابوعبدالله محمد بن محمد بن النعمان» معروف به «سید» و «ابن النعمان» فوت به سال ۳۳۹ و موسی به سال ۴۱۳ وی متکلم و همد، یکی از برگزین زعمای مذهب شیعه اسمیه محسوب میشود و چنانکه در کتب مستطوره و رجال نجاشی و فهرست شیخ طوسی و کتب دیگر بدست می آید دارای نزدیکی به دوست مؤلف میباشد، او در دو کتاب بوی با اهل هر مذهب و عقیده بی باجالات و عظمت متاخره میگرد (۵).

۱- ادب مرتضی ص ۸۰ نقل از ریاض العلماء نسخة خطی آقا شیخ آق بزرگ ص ۶۷۰.

۲- در حکنان ج ۲ ص ۳۳۱.

۳- روایات الحجاب ص ۳۷۵ و ۳۷۶ ط ایران چاپی دوم.

۴- ادب المرتضی ص ۱۱۲ پاورتی.

۵- ادب المرتضی ص ۱۱۲، نقل از تاریخ نامی حوادث ۴۱۳، و مقدمه تهذیب الاحکام ط نجف.

مطبعه انصاری به سال ۱۳۷۷ ۱۹۵۸ م به دست شیخ علی آخوندی نوشته آقای سید حسن موسوی حرسان.

۳- «محمد بن عمران الکاتب» معروف به «روایتی» متوفی بسال ۳۸۴. خودار «یعوی» و «بن درید» و «بن ابی ری» و «مطویه» و دیگران روایت میکرده و «صمری» و «سوحی» و «جوهری» و «شریف مرتضی» را روایت کرده اند (۱). روایت مرتضی در اسالی بیشتر از «روایتی» است. وی دارای کتب و روایات ادبی بسیار است که از آن جمله باند «موشح» و «معجم اشعر» را نام برد. صاحب منظم عیب او را سه چیز میداند: میل به تشیع، و بداعتراف، و تغلیط مجموع به اجاره (۲).

۴- «حسین بن علی بن الحسین» معروف به «وزیر ممری» ۳۷۰ - ۴۱۸ که باینفل کتاب «ادب المرتضی» (۳) صاحب ریاض العلماء در صفحه ۷۲ گوید: از کلام فهرست برسیاید که «مرتضی» را روایت میکرده. وی دارای کتب است که از آن جمله باند «حصائص علم القرآن» و «حصائص علم المطلق» و «احصاء عرب لمصنف» و «احصاء شعرائی نام» و «اختیار شعرائی» و «اختیار شعرائی» و «الطعن علیه» را نام برد (۴). و در سابقین در گشت و به مشهد «امیر المؤمنین علی» علیه السلام - منزل و در آنجا دفن شده. «مرتضی» رساله «انولایه بن قتل الظالمین» خود را برای او تألیف کرده است.

۵- «ابو یاسم علی بن حشیش الکاتب» بمعبری را روایت کرده و حدیث شیده است (سنن ۳۳۲)، شیخ طوسی کتابی از او به نام الهدایا به نام کرده، و شیخ سفید و «مید مرتضی» از او روایت کرده اند (۵).

۶- «سهل بن احمد الدیلمی» ۴۸۶ - ۳۸۰ روایت فری چهارم، کتاب «محمد بن محمد بن شعث» از راست، به روایت او هیچ یک از امامیه و اهل سنت اعتماد نمیکند، امامیه او را به وضع و واقفیت شتم کرده اند (۶)، و اهل سنت و را کتب و رافعی و غالی و ردیف میداند (۸). صاحب «ادب المرتضی» گوید: بن بری «مرتضی» از سهل روایتی به دست نیورده ام و بنی خطیب بغدادی «صاحب ریاض العلماء» (۹) قائل به ثبوت روایت میباشد.

۷- «الحسین بن علی بن الحسین بن بابویه القمی» برادر «شیخ صدوق» که برد امامیه ثقة،

۱- «ادب المرتضی» ص ۱۱۴ نقل از «ریاض العلماء» خطی ص ۷۱ نقل از «ابن اثیر حروری» در

جامع الاصول»

۲- «منظم» حوادث ۳۸۴

۳- ص ۱۱۴

۴- «روصات الجنات» باب العلم ص ۲۴۰.

۵- «توکامل» حوادث ۴۱۲، ۴۱۷.

۶- رجال «ابوعلی» باب «علی».

۷- رجال «یعوی» باب «السی»

۸- تاریخ بغداد ج ۹ ص ۱۲۰ و شذرات الذهب حوادث ۴۳۹

۹- «ادب المرتضی» ص ۱۱۶ نقل از «ریاض العلماء» منقوط ص ۷۱ نقل از ابن اثیر حروری.

حلیل، عظیم الشان بوده و «مرتضی» بلاواسطه و «عاشی» با واسطه از او روایت میکنند (۱) وی در کتابهای اسب که از آن حمله وارد علی الواقعه و کتاب «الوحید و بی تشیه» (۲) اسب صاحب «ادب المرتضی» گوید «مرتضی» را اسب در دیگری نیز بوده که من در اثبات مضامین کتب رجال خصوصاً کتاب «ریاض العبد» به نام آنان برخورد کرده‌ام (۳).

**شاگردان سید مرتضی:** شرح مرتضی را شاگردان بسیاری برپا کرده که از عده‌ای از آنان دیلاتام برده میشود

۱ - «محمد بن الحسن بن علی الطوسی» ۳۸۵ - ۴۶۰ شیخ و رئیس طائفه امامیه پس از مرتضی، تحلیل قدرت، عظیم المراتبه، نه، عی، صدوق، عارف به احاد و رجال و عده اصول و کلام و دین و دانشهای دیگری بود که در آن عصر رواج داشت سید هرماه به او ۱۲ دیار شهریه می‌پرداخت، وی پس از وفات سید حاشین و در رعایت امامیه گشت و کرسی کلام در بغداد - که حربیه یگانه‌ی اعلام عصر داده میشد - به او تفویض شد، در بغداد فتنه‌ها برپا شد و کتب شیخ در آن فتنه‌ها بسوختند و با به بعضی اشرف مهاجرین کرد و حوره عینه نجف که تابعان سوره اصحاب دانشمندان شیعی است، رئیس، عقائد اصولی و فروعی را تهدیب نمود و رجوع در این باب نظرانی به جای گذاشت که با حدود بکت قول دانشمندان شیعه بغداد وی محسوب میشدند و تابعان آراء و نظرات او مورد بحث و تدقیق و استعاره و ستمان بزرگ واقع شده و میشود. شیخ طوسی دارای تألیفات بسیاری است که مهمترین آنها در حدیث «تهدیب» و «اسم» است که اصول چهارگانه امامیه است، و در «نه» «بهایه» و «حلاف» و «مبسوط» و در تفسیر «بیان» و در اصول «عده الاصول» و در کلام «تلخیص اللمی» که تلخیص «الشمی» سید است و «شرح حسن العلم والفضل» که به «مهید الاصول» موسوم و اصل آن در «اسد» است، و در رجال «مهریب» که به خواص «سید مرتضی» آنرا تألیف کرده و «الایوب» که به «کتاب الرجال» معروف است، و در ادعیه «مصباح متعده» و نیز شیخ در رای کتب دیگری است که ذکر آنها خلاف وضع این مختصر است.

۲ - «حمزه بن عبدالعزیز اندلسی» ملقب به «ملار» (سالار) در گذشته به سال ۴۴۸ و ۴۶۴ که یکی از اعظم امامیه و از کابر تالیف مرتضی و از خواص اصحاب او بود که بدیشان در فتوی اعتماد میداشت، سید او را نائب خود در شهر حلب، و گاه حاشین خود در مدریس نیز قرار میداد، او اوایی کسی بود که به حرمت نماز جمعه در زمان غیب فتوی داد.

ملار دارای تألیفات است که از آن حمله باید «اصنع» و «استرغب» (۴) و «المرام» و

۱ - روایات الجنات ج ۱ ص ۱۸۴.

۲ - روایات الجنات ص ۱۸۴ و رجال ابوعلی باب‌المنین

۳ - صاحب «ادب المرتضی» در پارسی صفحه ۱۱۶ نام عده‌ای از آنان را یاد کرده و بیان داشته

است، مراجعه شود.

۴ - روایات الجنات در ص ۲۰۰ نقل ر خلاصه علامه و همچنین کتب دیگر این کتاب را به نام

«التقریب» یاد میکنند ولی ادب المرتضی در ص ۱۱۸ آنرا بنام «التقریب» یاد کرده است





استخراج، مقام اعراف نصی، و باید نام برد. در کتب اسامه بطرات او بسیار نقل شده است (۱).  
۲ - «ابوعبدالله حمفر بن محمد اندور بسنی» (۲) که از طریق قرائت و اوستا بر معنی و مرصعی  
شاگردی آنان نموده است (۳)، او داری کسی است که از جمله آنها است: «کتاب الکدیة  
فی لسان» و «کتاب الاعقارب» و «کتاب الرعدی» (۴).

۷ - « یعقوب بن ابراہیم القتیہ البیہقی » کہ دیوان سید را یہ احازہ اور سال ۷۰۰ روایت کردہ است ۔

سید سیدی شاکردان بسیار دیگری پیدا شده که برخی را نام صاحب «رباعی» در پاورقی ص ۱۴۰ کتاب خود ذکر کرده است (مجموع شود).

آثار علمی و ادبی مرتضی برای سیدمرتضی حدود هشتاد اثر علمی و ادبی ذکر شده که در این مقدمه بر آنچه صاحب ادب مرتضی ذکر کرده اقتصار می‌نمایم.

۱ - «انصار» نامی است در فقه مصنفی محکمی که فقط و یماً امامیه در اینها  
معمود است این کتاب دو مرتبه در ایران چاپ شد - ده است: یکی در سال ۱۳۷۵ در سن  
۱۵۱۰ مع الفقه و دیگری در سال ۱۳۵۰ بطور جداگانه در رسته کتاب آمده است که

« وبعد فاني مخلص ما رسمه اختصره سامة اوريبره العمدية ٦ - دام لله سلطانها و  
اعلى شأنها - من بيد الصديق عفوته التي سمح بها الامسية وارضى عنهم فيها مجزاة الاجماع  
و كثر ما يوفق فيها اشبعه عزمهم من العطاء والعطاء المستديم والاحترق ، و ما يس لهم  
فيه يوفق فعليه من الاله الواضحة واجتبه الاناعة ، ابعث عن ودي جماع ولا يوحش معه خلاف  
استغاثه .

این کتاب برپیش از ۴۱۴ مسأله فقهی مشتمل است.

۱- جلد ششم در پنج جلدی حوادث ۳۹۹ و در جلد هفتم ۱۰۵۵۲ + مقدمه مجاز (الف) و در مجامع الادب ج ۲ ص ۳۵۲ و کتب دیگر.

۲ - بسم دالو مکون واوراء ویاہ مدوحہ وسین کہ، وچانکہ درمچیم سلطان مدکور ست

ارقرار دی، وہ آں صوبہ است: عبداللہ بن جعفر بن محمد بن موسیٰ بن جعفر ابو محمد بدویسمی n

۳- در روایت با واسطه، روی دیدن دارای شدیدی باشد که به سددان می‌رسد روایت را از روی قبل از خود نقل کند، و مستند یکی از چت چیز عنوان داشته: ۱- ششین روایت از خود

راوی ۲، خواندن روایت بر او، ۳، اجاره روایت کتاب او از او، و مقصود از عبارت متن قسم دوم است.

١ - د دود د اوس د ص ٦٤٤

۵۔ ادب مرتضیٰ ص ۱۲۱ بقا مقدمہ "ذیول" مرتضیٰ محفوظ ط

۶. در حجب ربا آمرزشی گویند در حجب اعداء من مقصود عید بدو به بوسه و محبت و تحریه  
من عبد الرحیم در گذشته سال ۱۳۹۱ است که در این سفر « محمد بن منصور » مطلب به عید ملک گذری

بیشاپوری متوفی ۱۰۵۰ هـ (پ. ق. ۱۶۳۳ میلادی) (۳۳ سالگی شہید)

این کتاب هم بنظر دینوی و هم بنظر علمی حائز کمال اهمیت است، زیرا: قدیمترین کتاب فقهی شیعه است که بمعرض مسائل خلاصی شده و قوال معتضد در این مسائل را بیان داشته، و علاوه بر شیعه امامیه را بر اساسی محکم و صحیحی قوی بنهاده است. و فقهاء متأخر چون «شیخ طوسی» و «علامه حلی» و دیگران در این روش پیروی کرده، و تألیفات فقهی خود را بر این پایه استوار داشته‌اند.

در این کتاب «شریف مرتضی» برخی از نایبیت خود را مانند «مسائل ابی عبد الله بن التان» (۱) و «مسائل لعلاف» (۲) و «مسائل اهل الموصل» (۳) و «مسائل نظرایسیاس» (۴) و «اصول بقیه» (۵) نام برده است.

مسند مرتضی «انصار» را پس رسال ۴۲ نایب کرده است (۶).

۲- «انصاریت»: این کتاب بر ۲۰۷ مسئله فقهی و اعتقادی مشتمل است و بعد مرتضی آنرا در مقدم شرح و بعد و تسدید همه مباحث خود «حسن الطروش» صاحب «دیم» و «طرسین» تألیف کرده است.

صاحب ذب امرتضی گوید: «معروف است که «حسن طروش» زبیدی بوده، و بی بیاری ارجعاء امامیه و را شیعه اناعشری میداد، و بر حسب آنچه از همین رساله بدست می‌آید و ماسی شاعری بوده، زیرا در بیشتر مسائل برعی، و بیاری از مسائل اعتقادی بر خلاف مذهب امامیه حکم کرده است» و برای اثبات نظر خود به مسئله ۲۰۷ و ۲۰۸ استشهد کرده است (۷).

این کتاب به سال ۱۲۷۶ هـ در مصنف «العوامق الفقهية» در یزد چاپ شده، و ازین لحاظ حائز اهمیت است که اولاً مذهب «انصاری» و دعوت و را در بلاد دینلم بیان داشته، و ثانیاً مذهب معتضد خصوصاً مذهب زبیدی و شاعری را در یکجا جامع کرده است. در این کتاب نیز بعضی از مؤلفات خود را از جمله: «کتاب بحلاف» (۸) و «مسائل اصول بقیه» (۹) و «لعمد» (۱۰) و «نبره لایس» (۱۱) نام برده است.

۱- ص ۵.

۲- ص ۶ و ۸۱.

۳- ص ۱۱ و ۸۲ و ۱۲۰.

۴- ص ۶۲.

۵- ص ۱۲۱.

۶- رجوع شود به صفحه ۵ که به جواب مسائل حل موصل حواله داده و خود گوید در سال ۱۲۰۰

وارد شده است.

۷- رجوع شود به ادب مرتضی ص ۶۴-۶۶ و ۱۳۴-۱۳۵.

۸- ص ۲ و ۳ و مسئله ۲۴، ۲۵، ۳۴، ۳۵، ۴۶.

۹- مسئله ۸۱ و ۱۳۷.

۱۰- مسئله ۱۲۷.

۱۱- مسئله ۲۰۵.

۳- «الشافی فی الامامة»: این کتاب را سید در قدح کتاب «المعنی من الصحاح» تألیف د شمس معتزلی معاصر خود قاضی «عبدالجار» تألیف کرده، و به سال ۱۳۰۱ هـ در دو مجلد در این چاپ سنگی شده: جلد اول در ۱۴۸ صفحه، هر صفحه ۳۰ سطر، هر سطر تقریباً ۲۲ کلمه و جلد دوم در ۱۷۷، صفحه مابین صفحات جلد اول.

نقص این کتاب چنانکه خود در مقدمه تصریح کرده این است که سید به جهت اختصار تنها وائیل کلام صاحب «معنی» رد کرده و سبب بقیه پراصل که در آن روزها در دست مردم بوده خوانده داده، و چون درائماء دلیف متوجه این عیب شده و در صدد حزن آن برآمده سبب به مقدار باقی توانسته است حزن کند ولی سبب گذشته چون میل اردبیل او خارج و بین مردم منتشر شده و جمع آن غیر ممکن بوده نتوانسته است در آن تجدید نظر کند.

«شرح طوسی» در تصحیح این کتاب «تلخیص الشافی» و «ابوالحسن بصری» در بعضی برآب «نقص الشافی» و «ابوعلی سلاری» در «عناوین» در نقص بر این نقص «النقص علی نقص» (۱) را دلیف نموده و همه در حال حیات مرتضی بوده است.

این کتاب بهترین وسیله برای دریاب عمق اندیشه امامی درباره مذهب است، و در این باب هر این کتاب میتواند چنانکه شبیه است و همون طالبان حقیقت باشد در این کتاب فرو بی رینیه و سبب در امام (۲) و همچنین فرو بی معتزله و امامیه (۳) و تکذیب امامیه بر شیعه در باب عقاید ریاضی علم امام بر پیغمبر، و اعتقادیه اینکه اگر امام باشد آسمانها برآیند (۴) و اینکه معارف همه سروری است (۵)، و رأی امامیه در باب بداهه (۶)، و فرو بی حجاج بر امامیه و دیگران (۷) و عدم وجوب علم امام به بواطنی که آگاهی بر آن واجب نیست (۸) و سبب دیگر مطهره میشود.

سید مرتضی در این کتاب به زمانه بی که در باب سبب بی بر حدیث «است سی بمرتله هارون بن موسی» تألیف کرده (۹) و همچنین به سعی که در باب وعید در پاسخ از پرسشهای اهل بومیل بیان کرده (۱۰) اشاره کرده است و بر اشاره کرده است به یکدیگر در نظر دارد کتاب

- ادب المرتضی من ۱۳۶ نقل ر ریاض علماء مخطوط من ۲۷۹

۲- ج ۱ ص ۲

۳- ج ۱ ص ۲ به بعد

۴- ج ۱ ص ۳

۵- ج ۱ ص ۱۲

۶- ج ۱ ص ۱۳

۷- ج ۱ ص ۱۵ و ۲۲ به بعد

۸- ج ۱ ص ۷۲ به بعد

۹- ادب المرتضی من ۱۳۷ نقل از شافی ج ۱ ص ۷۶

۱۰- ادب المرتضی من ۱۳۷ نقل از شافی ج ۱ ص ۱۸۸ و ۱۸۹

مستندی دربارهٔ حور اشهار معجرات بنام تغییر بصری تهیه کرد (۱۰).

ع- « اعداد اسرار بر احرار و قدره زمانه بی است کو حجت در کلام که آن سید به ستوب  
حصانی بیع سانه نص و قدر را بوسی کرده و آید بیا بر و غرار - رسیده اسد لال در رای خود  
د کر کرده است و صفا در روح و بصره را را و در پیدایش اب بومینه «معده جی» و « بوالا سود  
دولت » تا در کار خویشی بیاد دانسته است.

پس رساله رساله ۳۰۰ م به گوشه شیخ «عبدالحی» در حدود ۹ صفحه به قطع که حکایت  
در وصف به حدیب رسیده، هم بین رساله در خانه حضرت ۱۴ یافته و وی در مقام مصنف مد نظر  
است. ۳۰۰ م صدر این رساله به یکی از بندهای حدیث حضرت «ساره ثمره امیر»

۵. «الحکم واحسانه»: رساله کوچکی است که در دیب صص حدیثیه در بکسر در ۷ صفعه به قلم کوچک و بد چاپ رسیده. ر این رساله راجع و مسیح و حکم و مسیحیه، غمی که از آن حاصل شده و عظیم تر عرب و عربی بنی رعب و عظیم و مطالب دیگر بحث شده است.

فهرست دوبال این رساله را به بند بیست ابراهیم - وی - رحمه الله و آل رساله بنویسند  
امین بر اینکه این رساله همه را بشیر محمد بن ابراهیم بن حفص المعاصی - به قلم و قلم  
بر تخطی میر رساله - قلم عارف - بنابر این و خطی بری است رساله به بند حر بنکله او تاصح رساله  
باشد بیست این رساله در ضمن فهرست کسی که تصویب و اب کرد بیست وی صاحب بهار  
و اشیاء شریفه را درج می خلاصه این رساله را در عمارت بنده به بند ابراهیم -

۹- «مویه الانبیاء»: این کتاب در ۸۹ صفحه، هر صفحه ۹، مطبوع در ۱۳۰۳ به چاپ  
رسیده است. سبب این کتاب به قصد مرتب کردن و خلاصه کردن این اشیاء و معتقدیه در  
میان عصبانیه می شود؛ نامیه می گویند: انبیاء هیچگاه بر کتب گناه نخواهند بود،  
چه که در آن و چه که در لوجیک و وجه قبل رسیده است و چه بعد از آن، ولی معتقد  
بها را کتاب گناهان گنبد و یا غیره می خوانند و موجب سختی شود بر یاران می دانند و

۱۔ ادب انمرتسی ص ۱۳۷، پهل ارشدی ص ۱، ص ۱۴۵

۲. حاشیه نقد روی شرح و تفسیری است که سید مرتضی در ص ۶۷ و ۶۸ هجری به یکی از شاگردان خود  
در این باره نوشته است: «مجموعه این مجموعه تصنیف است که در آنجا سید مرتضی مؤلف آن را شرح کرده و  
و حاشیه روایت آنها را در آنجا جمع کرده است. این حاشیه هم که در آخر به کتابخانه سید مرتضی موجود است  
(به فهرست کتابخانه که ضمیمه ج ۳ ص ۲۹ به دفعه مراجعه شود) و نیز کتاب ریاضی و هندسه خطی در  
صفحه ۸۸۴ - ۸۸۲ صورت این اجازه را نیز گرفته است (ادب المرقفی ص ۱۳۱)

٣ = ١ + ١ من ١ + ١

٤ - من ١٩ إلى ٢٠

٥ رياض العلماء حتى ص ٩٥ - ٩٨ (دب - ربيع ص ١٣٩)

اما ارتکاب گناهان صغیره بی آنکه موجب استغفار نگردد چه قیل از ذیل به مقام نبوت وجه بعد از آن برایشان تعویذ میکند، این کتاب بار دیگر در سال ۱۳۵۲ هـ درجف به چاپ رسیده است

سید در قسمت مهم این کتاب هم خود را بر صرف طوغر آیات و یا احادیث نبویه ای که ر آنها سبب خطاء و گناهان کوچک بر بعضی از اصحابه میشود بکار برده است. و بر ماسان شیعه «ما یبیه» و - چنانکه معنای مذهب ایسان است - چون پیغمبران معصوم داشته و حکم به حسن صیرت همه آنان کرده است.

سید در این کتاب مسائلی را به کتاب «الشافی» (۱) و رساله «المصباح فی النجیة» (۲) خود حواصی داده است. این کتاب را سیدی است نه «عبد الوهاب الحسینی» که در افاضل قرنها به او نقل قول شده است. آرا سید مذکور نموده است (۳)

۷- «الاصول الاعتقادیة»: این رساله کوچک که درباره صفات خدا، نبوت، امامت، عدل و وعد و وعید، شفاعت، عذاب قبر، لقاء عابد، سیرت، صراط، بهشت، روح بانیف یافته است در تعداد در سال ۱۹۵۴ هـ در ۳ صفحه به چاپ رسیده است (۴)

۸- «مصولی صحیح»: این کتاب در دو جزء درجف به چاپ رسیده. سید در این کتاب چنانکه خود در مقدمه آن نامه مصولی از کتب «سیح مفید» بطور عموم و نکته هائی از کتاب «العیون والمحاسن» و در به خصوص گرد آورده، و - چنانکه در خلال کتاب بیست میکند - آنچه را که «مفید» برای امتلا برده بدان افزوده است.

از سبب رجال بدست سید که سبب این کتاب به «سریف مرتضی» مشکوک است، زیر در اجازه بصرون مد نور نیست، بعضی مؤلفین سبب و اب آراء به «مفید» نموده اند (۵)

این شهر آشوب نیز این کتاب را از مؤلفات «مفید» صادره است (۶) ولی در رجوع به خود کتاب بطور وضوح بدست میآید که از «سریف مرتضی» است. سبط «لرئی عابدی» در کتاب «رفع لندیه» خود از دو کتاب مختلف نقل میکند که یکی از «مفید» است بهاء «العیون والمحاسن» و دیگری از «سید مرتضی» است «اصول المجتازة» و همچنین در کتاب «دفع اعداء» عن العاصی و المساواة (۷)، با براین معنی است نام کتاب سید «اصول المحاسن» من العیون والمحاسن باشد، و نیز بشرط مطاب آن از کتاب «العیون والمحاسن» «مفید» فاسس شده است.

۱- ص ۱۴۱، ۱۹۳

۲- مخطوط آملی شیخ آو برر گشت بهر می ص ۱۲۶ (در اسرغی ص ۱۴۱)

۳- ادب المرتضی ص ۱۴۰ نقل از خود در ابعاد ص ۳۵۱

۴- ادب المرتضی ص ۱۴۰

۵- راجع الیه مخطوط نقل از کتاب بحار (ادب المرتضی ص ۱۴۱)

۶- معجم العلماء ص ۱۰۱ به ایران

۷- راجع علما، مخطوط ترجمه مرتضی (ادب المرتضی ص ۱۴۱)

- ۹- «لؤلایه عن الحائز» و «بهاء الولایه من فی الطالحین» : رساله کوچکی است که «سید» آخر در سال ۴ برای وزیر «ابو قاسم حسین بن علی مغربی» تألیف کرده، این رساله در باره حکم ولایت از طرف حلقاء جور است که غالباً در حرامیه مطرح و مورد شکار بوده است. «سید» در این رساله آنچه را که وی از حاکم حائز متوجه انجام دهد و آنچه را نمیتواند انجام دهد بیان داشته است. این رساله در ضمن احادیث بصروی ذکر شده و صاحب ادب الترمذی گوید : «مجموعه خطی را این رساله بنام آقای شیخ آقا بزرگ بهرامی» در میان موجود است. ۱۰- «حقیق فی العیبه» : این رساله در سال ۳۱۹ هـ در حاکم «دروازه» می شرح نموده به چاپ سنگی رسیده (۲) - سید در این رساله مشکل عیبت عام دو رد هم را که پیوسته باب محمود تر رسیده بوده و از سیر بد در مقام دفع آن برآمده و در رساله های زیادی در این باب نوشته اند دفع کرده است.
- صاحب «ادب الترمذی» گوید : «این رساله در احادیث بصروی و حدیث کثره است و معانی لغوی مد کورس و صاحب بد کثره من میکند که گفته است : سید بن رساله را برای «وزیر مغربی» تألیف کرده است (۳)
- ۱۱- «حکمه اهل البصره» : رساله کوچکی است در اطراف آراء مکملین در شان اهل الحرب و جدنگه ر خود رساله بنام سید پیش رسیده «تو بهدین العلاف» در اطراف این رساله سخن گفته است. این رساله در سال ۳۱۹ هـ در حاکمیه چاپ «دروازه» به چاپ رسیده است (۴)
- ۱۲- «منازل خراسانی» : صاحب «ادب الترمذی» گوید : نسخه ای از آن یافتیم ولی «شریف» در «منازل انطربلیه اثبیه» بدان حوت داده و از این حواله است میاید که چنین رساله ای نیز از تألیفات او بوده است (۵)
- ۱۳- «منازل انطربلیه اثبیه» : رساله ای است کوچک در ۲۱ صفحه، هر صفحه ۲۱ سطر، سید این رساله را در پاسخ سؤالی که از شیخ «ابو یوسف» از هم بن الحسن لایانی» دریافت نموده تألیف کرده است (۶)
- این رساله بر صوب مذهب اناسی مشتمل و سید در آن به کتاب «سقی فی العیبه» و «نشانی فی الامانه» خود حواله داده است (۷).

۱- ص ۱۱۲

۲- دروازه چاپ ایران ص ۳۴۴-۳۵۲

۳- ص ۱۴۲-۱۴۳

۴- دروازه چاپ ایران ص ۳۵۲-۴۶۳ و سید در ص ۱۳۱۵ و ۱۳۱۶ سده دیگر سده «سید»

۵- صفحه ۵ و حکم اهل البصره در ضمن سید رساله «لو منال» مشرووف در ایران چاپ شده است

۶- ص ۱۴۳-۱۴۴ در «مجموعه خطی آقا شیخ آقا بزرگ» ص ۱۹۷، ۱۵۷.

۷- مجموعه خطی آقا شیخ آقا بزرگ ص ۱۵۷ (ادب الترمذی ص ۱۴۱)

۷- مجموعه مد کور ص ۱۵۶

۱۴ - «مسائل انظر بسیه شائعه» : رساله بی اسم حتی (۱) ، مشتمل بر ۲۳ مسأله که سید در جواب مؤلفانی که از شیخ «ابو اعلیٰ» ، ابراهیم بن الحسن الایمانی « در سال ۴۲۷ دریافت داشته (۲) تألیف کرده است. از روح مؤلفان پیدا است که مسائل امامی بوده و دوسه میداشته که مشکلات کلامی مربوط به مذهب اربعین معنی عمده خود به اشیا و درون قرآن جمله واحده و ردگی شهیدان پس از برگشت ، و حرعای کاهنان و حدود صحت آنها ، برای او روشن شود (۳) .

سید در این رساله سائنی را به کتاب «المصنفین» ۴ ، و «اندحیره» و «تربیه الانبیاء» (۵) حواله داده ، و خود به غیر واحد عمل نمیکرده و صریح به وجوب حد را قبول حدیث کتاب «الکافی» کلینی کرده است (۶) .

۱۵ - «مسائل الریبه لاوی» : رساله بی اسم حتی مشتمل بر ۲۸ مسأله در ۴۴ صفحه ، هر صفحه ۲۱ سطر که سید در جواب مصنفی که «ابو احسن» ، محسن بن محمد بن انصار الحسینی لری» از سؤال کرده تألیف کرده است . مسائل - چنانکه «ابن ادریس» او را وصف کرده (۷) و سؤالانش بدان گواه است - دانشمندی بوده ، مدق ، و صیغی حادق ، تمام کسب حصم ، احتیاج کسی که هر مثل سید از عهده جواب احتیاجات او بر نیامده ، سید مرتضی خود نیز رو نقدیر کرده و بر او تائید کرده است .

این رساله بر مسائل فقهی و کلامی مشتمل است و سید در این رساله سائنی را به کاتب خود «مسائل فی اصول الفقه» و «احسان المظالم» حواله داده است . سید بن رساله را در سال ۴۲۸ تألیف کرده ، و این جهت که بر آخرین فتاوی فقهی و نظریات کلامی او مشتمل است حائز بسی اهمیت است . صاحب «ادب المرتضی» گوید : نسخه ی از این رساله به علم «آقا شیخ آقا بزرگ» نزد من موجود است (۸) .

۱۶ - «مسائل الریبه الشایعه» : این رساله نیز در پاسخ سؤالات «ابو الحسن» ، محسن بن محمد بن انصار الحسینی لری» است که پس از رساله سابق آنه کریر «سیده» و «سیده» آن را به همان رساله ارجاع کرده است . این رساله پنج مسأله است در ۴ صفحه ، هر صفحه ۲۲ سطر و هر سطر ۲۸ کلمه . مسأله اول فقهی و بقیه آیه های است اربعه و کلام . این رساله را آخرین تألیفات سید و بدین سبب معروف آخرین آراء و نظرات و سببش .

۱ - مجموعه کتب ص ۱۷۴ (ادب المرتضی ص ۱۱۴)

۲ - مقدمه مجموعه گذشته

۳ - مسأله پنجم و ششم و هفتم ملاحظه شود

۴ - مسأله اول و دوم و خود ردهم و مقدمه ملاحظه شود (ادب المرتضی ص ۱۴۵)

۵ - مسأله چهاردهم ملاحظه شود

۶ - ادب المرتضی ص ۱۴۵

۷ - به مقدمه رساله و نوشته «د شیخ آقا بزرگ» در غلاف رساله مراجعه شود

۸ - ادب المرتضی ص ۱۴۵



صاحب «ادب المرتضی» گوید: نسخه‌ی زین رساله به قلم «آفتابچ آقا برگه» بردن  
موجود است (۱)

۱۷ - «مسائل اصولیه الاولی» در سه نسخه است: محمد، وعید، قیام (۲). صاحب  
«ادب المرتضی» گوید: نسخه‌ی زین رساله نیامده ولی سید در کتب خود بیان حواص  
داده است. بین مسائل در آثار خوانی از سه سؤال شده است (۳).

۱۸ - «مسائل اصولیه الثانیه»: به سه نسخه می‌باشد: یکی س که یکصد و شصت است و  
چهارهائیکه فرد آمده بدانها مقبول است میرسد. این رساله ۶ صفحه و هر صفحه ۲۷ سطر  
و هر سطر تقریباً ۲ کلمه است. صاحب «ادب المرتضی» گوید: نسخه‌ی زین رساله نردن و  
نسخه دیگری در کتابخانه آستان قدس موجود است ۴.

۱۹ - «مسائل حوضیه ثانیه»: این رساله ۱۰ نسخه است در ۴۶ صفحه. هر صفحه  
۲۷ سطر و عادتاً مسائل س می‌باشد به کتاب «انصار». سید در زین رساله به «المسائل  
لبنیاده» و «مسائل اصولیه الاولی» (۶) و «المسائل اصولیه ثانیه» (۷) حواله داده  
است. صاحب «ادب المرتضی» گوید: نسخه‌ای خطی زین رساله در کتابخانه آستان قدس موجود  
است که در پنج کتاب آن سال ۴۶ ص ۸۱ و نسخه دیگری به خط «آفتابچ آقا برگه»  
بردن خود من است (۹). این رساله از این جهت حائز اهمیت است که بر مقدار انتشار و  
در موص و حریره در قرن چهارم دلائل می‌کند.

۲۰ - «مسائل اهل بیادین»: این رساله در زین ۶۶ نسخه می‌باشد و اعتدای است که  
عوم اهل بیادین از سه به عنوان احدی رأی سؤال کرده بد و سید از آنها جواب گفته است.  
صاحب «ادب المرتضی» گوید: نسخه‌ای خطی از این رساله در کتابخانه آستان قدس موجود  
است که تاریخ کتابت آن سال ۴۶ ص ۵۱ است. بین نسخه دارای ۱۰ ورق است که هر صفحه  
از آن ۲۷ سطر است و در آخر آن ملاحظه شد با «بوتعلای سعری» مسطور است و نسخه دیگری

۱ - ص ۱۲۶.

۲ - ادب المرتضی ص ۱۲۶ بعد از یاص ص ۱۸۴ و تذکره المستخرجین ص ۱۸۶  
طیر مد و شانی ص ۲۱۹، ۲۱۹ طیر ۵

۳ - ادب المرتضی ص ۱۲۶ بعد از تذکره المستخرجین ص ۱۸۶ و فهرست موسی

۴ - ص ۱۴۶

۵ - مقدمه رساله

۶ - نسخه ۳۵ و ۵۰

۷ - نسخه ۵

۸ - ص ۱۴۷ نقل از فهرست کتبه خطی ج ۲ ص ۲۸

۹ - ص ۱۴۷

به خط «آقا شیخ آقا بزرگ» نزد من موجود است (۱).

۲ - «مجموعه المسائل المنقرقة»: ۲۷ مسأله است در ۲۷ صفحه.

صاحب «ادب المرتضی» گوید (۲): نسخه‌ی آن به خط «آقا شیخ آقا بزرگ» برد من است و از آن پند می‌آید که این رساله از بعضی رساله‌ها و کاپیهای محفله سند باشد رساله «رملیه» و رساله «واسطیه» و کتاب «غرودرره» گردآمده (۳) و گرد آورده هم خود سید بوده بلکه دیگری آنها را جمع کرده و به صورت کتابی در آورده است و بنا مسائل آن به نواریخ محفله از جانب «شریف» نوشته شده است (۴). در این رساله «سید» به کتاب «مصباح» خود در فقه حواله داده است (۵).

۳ - «مسأله فی بعضه»: دوم صفحه است که در ضمن مجموعه «آقا شیخ آقا بزرگ» موجود است (۶).

۴ - «مسأله فی الاعتراض علی من یشیت قدم الأجسام»: این رساله نیز در دو صفحه در ضمن مجموعه «آقا شیخ آقا بزرگ» موجود است (۷).

سید در این رساله به کتاب خود «المختصر فی الأصول» حواله داده این رساله رساله‌ی است فلسفی بعضی

۵ - «بطلان حمل بحر الاحاد»: این رساله را «آقا شیخ آقا بزرگ» بخط «شیخ شهید» و از ارجح حدیث و حدیث شهید از خط «شریف مرتضی» اسباب کرده است. صاحب «ادب المرتضی» گوید نسخه‌ی آن برد من است که در این دو صفحه است و سید در آن به «المسائل الجذبات» و «المسائل السبابة» حواله داده است (۸). در این رساله است به بعضی از روایان حدیث و امامیه مانند طاطری و «ابن ساعه» و دیگران از «غلات» و «بجسته» و «خطایه» و «مشبه» و «مجبزه» تعرض شده است (۹).

۱ - ص ۱۲۷

۲ - ص ۱۲۸

۳ - مجموعه آقا شیخ آقا بزرگ ص ۳۲۱، ۳۲۶، ۳۲۹، ۳۱۰ ملاحظه شود (ادب المرتضی ص ۱۱۸).

۴ - مسأله اول و دوم و سوم ملاحظه شود.

۵ - مجموعه آقا شیخ آقا بزرگ ص ۳۴۲.

۶ - ادب المرتضی ص ۱۱۸

۷ - مجموعه آقا شیخ آقا بزرگ ص ۳۱۵ - ۳۱۷ (ادب المرتضی ص ۱۱۸)

۸ - ادب المرتضی ص ۱۱۹

۹ - مجموعه آقا شیخ آقا بزرگ ص ۳۳۵.

- ۲۵ - «مجموعه بی مسئله بر چهار مسئله : اول در طرق استدلال، دوم در اینکه عدم الدلیل دلیل بر عدم است، سوم در ولایت ارحانب حائر، چنانچه در حدیثی الاولی سال ۴۰ در مجلس وزیر «ابولقاسم» حسین بن علی احمری، مورد سخن واقع گشته است - مسئله چهارم در حکم ناعقدیه، بنابرین، این رساله مجموعه ی سبھی، صوبی، بخوی، صاحب «دب امرتضی» گوید. نسخه ای از این مجموعه به علمه «آقا شیخ آقا بزرگ» برداشته موجود است.
- ۲۶ - «مقدمه فی الأصول» : منظور موعر از اصول عقائد است : توحید، عدل، نبوت، معاد، وعد و وعید بحث، و در بعضی آراء معتزله ساقطه میکند. صاحب «دب امرتضی» گوید : نسخه ی ر. ی. رسیده من مجموعه «آقا شیخ آقا بزرگ» در یک ورق به خط نسخ وزیر برداشته موجود است (۷).
- ۲۷ - «فی من بتولی غسل الامام» : رساله کوچکی است در یک صفحه راجع به بن عقیله که امام را حرام غسل نمیداند، «سید مرتضی» بن عقیده را صحیح نمیداند بلکه حائراً آنرا محال میداند. در این رساله به کتاب «اندحیره» حواله شده است (۳).
- ۲۸ - «مع تصحیل الاملاک علی الایام» : رساله بی است در سه صفحه من مجموعه «آقا شیخ آقا بزرگ» ص ۲۳۲ - ۲۳۴.
- مید در این رساله از دستبر آید سربسته. و بعد ذکر مسائل بی آرم و محبت هم فی الترویح و رباعی من لطایف و مضامین علی کبر من حیثاً تفصیلاً سخن گفته است.
- ۲۹ - «انعمه» وی «اربع علی اصحاب انعمه» : در این رساله، سید ابن عقیده را که روزه به کمال عدد (سی روز) ثبت نیست و رد کرده و روزه هلال و سلاک عمل فرار داده است (۴).
- ۳۰ - «سائر اشرف امرتضی لای الاملاء احمری» : رساله بی است در یک ورق به خط وزیر که در اصل شاگرد سید «شیخ سلطان مهنسی» از او روایت کرده و سپس «شیخ طبرسی» در کتاب «حجج» آنرا نقل کرده است و دیگر سخنان از او نقل کرده اند. در این رساله هشتاد و نه حدیث عالم و «ابو املاء» برده اند آن را صحیح میکند. صاحب «دب امرتضی» در این باب حدیث کرده و علاوه اسلوب زمانه بر نزدیک به اسلوب مرتضی نمیداند، و لذا به صحت ورود و نسبت رساله به هر یک از «شرف مرتضی» و «ابو علاء احمری» مطمئن نیست (۵).
- ۳۱ - «اندحیره» : این کتاب را تألیف شده و اوحد در کتاب «دریقه» و آن هم برده است (۶) و علاوه در کتب و محاسن میر از این کتاب به نام «صد» یاد شده و بی ترخیص شخصی

۱ - ص ۱۸۹.

۲ - ص ۱۵۰.

۳ - مجموعه آقا شیخ آقا بزرگ ص ۲۱۲.

۴ - ص ۲۱۲ تا ۲۲۸ از مجموعه آقا شیخ آقا بزرگ ملاحظه شود.

۵ - مجموعه آقا شیخ آقا بزرگ ص ۳۱ - ۳۲.

۶ - ص ۱۵۲.

۷ - ص ۱۰۱ و ص ۸۵ ص ۱۰۱.

که از طرف ابیجانب به عمل آمده نسخه بی آرآن در دست است، صاحب «ادب المرتضی» نیز گوید: در این کتاب نسخه ای در کتابخانه های ایران و عراق بیاسم ولی در ضمن رساله بی بدام «مجموعه من کلام المرتضی فی موقن الکلام» قسی آرآن نقل شده، و از آن قسمت بدست میآید که کتاب در اصول عقائد اساسه است، و در آن رساله، معجزه، صفات خداوند، امامت و شروط آن گفتگو شده است (۱)، لکن از کتاب «دریعه» (کتاب حاضر) بدست میآید که مسائل دیگری از اصول فقه و کلام نیز چون اجماع و حسب علم حاصل از حر در این کتاب مطرح است (۲)، در بعضی از کتب مانند کتاب ریجانه لادب بیرین کتاب سنده «دریعه» از تألیفات «سیده» در اصول فقه شمرده شده است (ج ۳ ص ۱۱۹).

۳۲ - «مسألة وحیره فی العیة» : سه نسخه است درباره حل مسئله غیبت امام منتظر، بین دله این رساله با سایر آنچه میدر این باره نوشته - خصوصاً «الجمع فی العیة» - هیچگونه اختلافی به چشم نمیخورد (۳).

۳۳ - «المائل لسانیت» : مائنی است که «ابوعبدالله محمد بن عبدالملک انتبانی» از سید سؤال کرده، و چنانکه از سؤالات و پیداست مشکلی ماهر بوده، بلکه چه بسا رد دیگر کسان که از سید سؤالی کرده اند فاضلتر بوده است. وی سؤال کرده است: چرا امامیه اجماع و قیاس را رخص کرده اند؟ چرا سید خود حر و احدا را حجت نمیداند با اینکه به رخص حر، معظم احکام شریعت درین میروند؟

بایر نقل صاحب «ادب المرتضی» نسخه بی این رساله در کتابخانه آستان قدس موجود است که دارای ۳۰ ورق و در سال ۱۰۶۹ هجری نوشته شده است، و نسخه دیگری نیز به خط «آقا شیخ آقا بزرگ» نزد خود ایشان موجود است (۴).

۳۴ - «احویة المسائل الدلیمة» : نسخه بی آرآن در کتابخانه آستان قدس موجود است (۵).

۳۵ - «احویة المسائل الظرفیة» : نسخه بی آرآن در کتابخانه آستان قدس است که در سال

۱۰۹۳ هجری نوشته شده است (۶).

۳۶ - «دیوان المرتضی» : شعر «مرتضی» چنانکه از بعضی بعض مورخان بدست میآید به

بیست هزار میرسد (۷). و در کتب تراجم بر میآید که بسیاری از مؤلفان در عصرهای مختلفه بر نسخه هائی از دیوان «مرتضی» دست یافته اند (۸).

۱ - ص ۱۵۲ نقل از مجموعه آقا شیخ آقا بزرگ ص ۲۱ - ۳۱.

۲ - ص ۴ ص ۱۰ و ص ۸۵ ص ۱۰.

۳ - دب المرتضی ص ۱۵۲ نقل از مجموعه آقا شیخ آقا بزرگ ص ۳۰۸ - ۳۱۱.

۴ - ادب المرتضی ص ۱۵۲ نقل از مجموعه شیخ ۸۷ - ۱۱۹.

۵ - ادب المرتضی ص ۱۵۳ نقل از فهرست کتب خطی کتابخانه آستان قدس ص ۶۷.

۶ - دب المرتضی ص ۱۵۳.

۷ - ادب المرتضی ص ۱۵۴.

۸ - ادب المرتضی ص ۱۵۴.

صاحب «دبالمصرعی» چند نسخه از آثار که خود دیده یا کرده و به بعضیین خصوصیات آنها را ذکر کرده است (۱).

بنظر میرسد که کاملترین آنها دو نسخه است: یکی نسخه «شیخ محمد سقاوی» که صاحب «دبالمصرعی» - چنانکه گوید - خود مالک آن شده و دارای «حزب است» و دیگری نسخه «شیخ حسن بن اشیش معین حویری». این دیوان در سال ۱۸۵۸ در سه مجلد به تحقیق محاسی «رشید الصفار» در مصر به چاپ رسیده است.

در آغاز دارای مقدمه‌ای است از استاد «شیخ محمد صالح الشیبی» در سرب شریف مرتضی که از اشعار خود او گرفته شده.

و پس مقدمه دیگری از دانشمند کتور مصطفی حواد «(مراجع و مرجع غیب دیوان) در باره مرتضی و دیوان و مدفن و حاتنه او».

و بالاخره مقدمه سومی از محسن دیوان که در آن مقدمه هم از رحمة بسوط و محققان رسید مرتضی، نسخه‌هایی از دیوان را که بر آنها اعتماد نموده معرفی کرده و خصوصیات کار خود را تشریح کرده است.

محقق دیوان ترتیب اصل را که ظاهراً بر ساد تاریخ بوده از دست داده و حروف هجاء قوی را اساس ترتیب قرار داده و لغات شمار را تفسیر نموده است.

محقق، سببه درج شمار دیوان راغب نکرده، بلکه اشعار دیگری را که بطریق صحیحی نسبت آنها به سید به ثبوت رسیده‌اند شمار کتابهای «الشهاب فی الشب» و «طیف خیال» خود سید، و آنچه در «ساقب» این شهر آشوب و «کشکول» شیخ بهائی و «انوار ربیع» و مانند اینها به سید نسبت داده شده بر درج کرده است.

۳۷ - «شرح قصیده» سید احمد میری. این شرح در سال ۱۲۰۲ هـ در ضمن چند رساله فارسی و عربی در قاهره به چاپ رسیده است. قصیده در مدح امام «علی بن ابی طالب» و آثار آن این بیت است:

هلا وقت علی لکان لمعشب  
بین الطویل فالنوی من ککک

در این شرح «سید» سیره و صفات و مواهب «علی» - علیه سلام - را بیان داشته، و رعایات عدت و ادب مقررات قصیده را شرح، و در ضمن، بعضی رقعاتی تاریخی و ادبی را نقل کرده است. «سید» این شرح را برای فرزند خود نگاشته است. صاحب «ادبالمصرعی» گوید: نسخه‌ای از این شرح نزد محاسی «سید صادق کمونه» در بغداد است (۲).

۳۸ - «انوارالدرره و یا» امالی المصنوعی : صاحب ریاض ریاضی بهمان نسخه عتیقه در این کتاب را وصف کرده ، و ترکیب خطی کاتبخانه آستان قدس چند نسخه را آن موجود است که با نسخه های چاپی ایران و مصر از لحاظ عدد محاسبات و ترتیب ابواب فذری فرق دارد (۱) . این کتاب دارای نکته هایی است که صاحب «ادب المصنوعی» گوید : نسخه یی خطی از «را» که - فصل الله بن علی الحسینی این برما - به سال ۵۵۵ هـ نگاشته - نزد «سیح محمد رضا قرح الله» دیده ام (۲) .

این کتاب با نسخه اش به نام «درر علائد و عروا غنوده» در سال ۱۲۷۳ هـ در شیراز به چاپ رسیده و بدون تکمله به نام «امالی المصنوعی» در سال ۱۳۲۵ هـ در مصر در نسخه سعاد چاپ شده و سید «محمد ندر دینی» معنای «العلی» و «سید» حمد استی استفساری برآورد شروح و تحقیقاتی نوشته است . و اخیراً در مصر ساد «محمد ابوالفضل ابرهیم» با استفاده از نسخ نسخه این کتاب را پاکیزه و محققانه به چاپ رسانده است .

صاحب «ادب المصنوعی» گوید : «امالی شریف المصنوعی» دارای شرح مفصلی است به نام «الفوائد الموالی فی شرح شوهد الامالی» که علامه حلیل شیخ «محسن بن شیخ شریف» حواری نجفی سمری به سال ۱۳۵۵ هـ آنرا نگاشته و پس به سال ۱۹۵۵ م نسخه خطی آن در نجف نزد فرزند حاصل او شیخ «محمد حسن» حواری دیده است . این شرح در چهار جلد بزرگ ، بیش از دوهزار ورق ، و با حدود «امالی» جامع بین تفسیر و دیوان و ریاض و لغت است (۳) .

چون این کتاب در بعضی موارد مشخص سایش «شریف» و دعاء به طول بقاء برای او است لذا بعضی آنرا املاء «سید» و جمع بعضی شاگردان او دانسته اند ، و بی صاحب «ادب المصنوعی» گویند : روایت اسلوب کتاب به حسب مآید که تألیف و جمع هر دو از خود «سید» است ، برای شاگردان حرفه یی روایت «سید» و «عرب» بر او چیر دیگری نیست زمر اگر کتاب جمیع خود «سید» باشد چون طرق روایت مختلف است عاده باید اسلوب نیز مختلف باشد در صورتیکه اسلوب یکی است ، و ممکن است سایش و دعاء به شریف کار شاگردان باشد که در آثار هر بحث که از خود میسر در مس داخل میگردند قلم می خورند خود سید از آنچه از دیگران شنیده است (۴) . بیشتر روایات «سید» در این کتاب رسانده خود «مربابی» است که شخصیت معروفی است ولی در بسیاری از موارد از دو شخص غیر معروف پیرو است میکند : که یکی «علی بن محمد الکاتب» و دیگری «ابو القاسم عید الله بن عثمان بن حیدر اندلی» است (۵) .

۳۹ - «الشهاب فی الشیب و شباب» : این کتاب در سال ۳۰۲ هـ با کتاب «سلوه الحریف» منسوب به «حافظ» در مطبعة الجوائب به چاپ رسیده است . «سید» در این کتاب - که

۱ - رجوع شود به کتاب «ادب المصنوعی» ص ۱۵۸ و ۱۵۹ .

۲ - ص ۱۵۹ .

۳ - ص ۱۵۹ .

۴ - ص ۱۶۰ .

۵ - ص ۱۶۰ .

در سال ۱۰۴۱ هـ تألیف یافه - (۱) بهترین سعدی را که درباره «شباب» گفته شده گرد آورده، و معانی را بیکدیگر مجید و تعد کرده است. او در این رسیده شعر «بن الرومی» ۴۶ بیت و ارشع «بوتمام» ۳۹ بیت، و ارشع «ابوعباده استخیری» ۱۴ بیت، و شعر برادرش «رسی» ۴ بیت، و ارشع خود ۴۶۳ بیت در این کتاب آورده (۲) و آخرین شعری که از خود آورده شعری است که در سال ۱۰۴۰ هـ سروده است. «مرتضی» در این کتاب از کتاب «انحر و الدر» خود بسیار یاد کرده است (۳).

صاحب «ادب النعمانی» گوید: در این کتاب مصوفی از کتاب «الموارنة» آندی آمده که اثری زان در نسخة چاپی «الموارنة» نیست، مد نظر میرسد که نسخة چاپی ناقص باشد (۴).

۵ - «طب الحیات» : بیشتر فهرست نویسان این کتاب را در حمة آثار «مرتضی» ذکر کرده اند. وی این کتاب را پس از کتاب «الشهاب» (۵) و همانند همان کتاب در تبع و عرص ادب معانی و سوارنه بین آنها و بعد «آندی» در موارنة تألیف کرده، و در موضوع «طب» متجاوز از ۲۲ بیت از شعر «ابونعمان» و در همین حدود شعر برادرش «رسی» و تعداد بسیاری از شعر «بختی» و ۳۲۵ بیت از شعر خود، و نیز اشعار از دیگران در مقام موارنة و تتبع بیات معانی در این کتاب گرد آورده است (۶). این کتاب یکبار در سال ۱۳۷۴ هـ در مصر از روی نسخة در لکتب المصریه تحت شماره ۱۰۳۱۳، که از نسخة خطی کاتبه «اسکوریال» عکس برداری شده است، و بار دیگر در سال ۱۳۸۵ هـ در بغداد در مطبعة دار المعرفه به چاپ رسیده است.

۶ - «الذريعة إلى أصول الشريعة» (کتاب حاضر) که در حول هه شعة ادبیه و دارای ۱۴ باب، و هرباب مشتمل بر چندین فصل است و از خطب، و ابرویهی، و عموم و خصوص، و مطلق و معید، و محمول و سبب، و وسیع، و حبار، و فعال، و احداث، و عیاس، و احداث و تقلید، و محظرو باحده، و نامی، و مستحب حال بحث میکند.

این کتاب از دو جهت حائز اهمیت بسیار است:

۱ - از این جهت که ولی کتاب کامل در اصول هه شعة ادبیه است، بدیهی است بر خلاف امریست که باب احداث از همان زمان رحلت پیغمبر اکرم مفتوح میداشته، و تا پایان عمر «حمد بن حنبل» (۲۴۱) عملاً این شیوه را معمول میداشته و پس از او راه تقلید پیموداده، شعة ادبیه از زمان غیبت امام مظهر (عج) یعنی سال ۲۶۶ هـ بلکه تا آخر غیبت مصری (۳۲۹ هـ) باب جهتاد بمعنی وسیع آن را مسدود میداشته و احکام خود را بلا واسطه و یا مع الواسطه به وسیله راویان و یا معبران و بواب خاص از ائمه خود دریافت میداشته، و اگر حیاتی در

۱ - چاپ مطبعة الجوائب ص ۳.

۲ - به غلاف نسخة چاپ مطبعة الجوائب مراجعه شود.

۳ - چاپ مطبعة الجوائب ص ۹ و ۱۲ و ۱۵ و ۲۰.

۴ - ص ۱۶۱.

۵ - طب الحیات ص ۱۳ چاپ مصر.

۶ - ادب المرتضی ص ۱۶۲.



این ارسه کسی در احکام تألیف مسدود یا مشمل تر جاری پراکنده بود چون اصول ربعمائه و یا اگر محدودی دارای نظم و ترتیب صحیح بود چون «الکفیف» ابو جعفر محمد بن علی شیعانی، و «اسودره» ابو جعفر احمد بن علی، و «المعانی» احمد بن ابی عبدالله برقی، و بهتر از همه «اشترائع» علی بن الحسن بن موسی بن بابویه، احادیثی بود که بصورت فتوی ذیقیمه شد، او این ارسه بی که ضرورت احتیاج احساس شد آثار حدوث غایت گیری (۵۳۹) بود، در این ارسه گرچه معتمدی بنی مقام از شیعه امامیه مدعی به عرصه وجود نهادند چون قدیمین: «الحسن بن ابی عقیل نعمانی» و «محمد بن احمد بن الحسین» و برتر از همه «شیخ سفید» سکنی در هرچیزیک کتابی در علم اصول فقه در دست نیست، گویند: «شیخ سفید» کتابی در اصول فقه تألیف کرده که «ابو اصبیح محمد بن علی بکر حکمی» که یکی از بزرگان شاگردان «سفید» و «مرتضی» بوده تمامی آن کتاب را در «کترالموائد» خود گنجانده است، و بر زمائش در بعض مسائل اصول فقه مانند فیس و اجماع به وی نسب داده اند (۱)، و در هر صورت قبل از تألیف این کتاب، کتاب کاملی در اصول فقه امامیه خصوصاً بازوی نه در این کتاب به کار برده شده و غریب بدان شارب و هو هدر است در دست نیست، و اگر فرض تألیف و یا تألیفی من در این کتاب موجود باشد به بعض مسائل سفره بی است از اصول فقه که از اهل سنت اقتباس شده است، یا برای کتاب «دریعه» را باید مهمربین و تدبیر بین سبع اصول فقه شیعه امامیه دست است. «سید» در این کتاب گرچه تنها آراء اهل سنت چون «ابو حنیفه» و «شافعی» و «حائیان» و «بوعلی» و «ابو هاشم» و «ابو الحسن البصری» و «نظام» و «ابوالعاس بن شریح» و «ابوبکر الدارسی» و «فصل» و «ابوالقاسم سلجی» و اش از آن را من کرده ولی چون در هر مسئله ارسائل علم اصول مانند سایر علوم، محور را بر این نظریه متین و رایی درین است تألیف این کتاب را بدستدار تاریخ استقلال علم اصول شیعه امامیه دانست (۲).

۷ - از این جهت که «سید مرتضی» در این کتاب چنانکه خود در مقدمه گویند (۳) مسائل اصول فقه را از مسائل اصول دین جدا کرده است درحالیکه در کسی که من در این کتاب تألیف میشده مسائل اصولی به یکدیگر حفظ میشده است (۱).

«سید» در این کتاب در هر مسئله آراء دانشمندان عامه را من و دله ایشان را به تفصیل ذکر کرده و در مقام نقد برآمده و بالاخره معیار خود را با تحقیقی کتابی و وامی اثبات کرده و در برخی موارد نظر بعضی را نشان و صحیح دانسته و دله آنان را رد نموده و با دله حدیثی بر معیار خود قیام کرده است.

۱ - و جرح شود به روایات اصحاب بر حقه شیع نو لفتح کراچکی ص ۵۵۲ و مقدمه تهذیب چاپ نجف نوشته «خرسان»

۲ - منظور از عدم اصول علم نه معنی مصطلح است و الا بیرون شک منابع قسمتی را علم اصول شیعه را بناید در میان امامان آنان جستجو کرد.

۳ - رجوع شود به ص ۲ و ۳ از همین نسخه.

۴ - برای نمونه به کتاب «المعنی» تألیف قاضی عبد الجبار معتزلی مراجعه شود.

اوتدوم مسائل علمیه اصول را چنانکه در کتب عامه مطرح است و شاید به همان شی و  
تربیب طرح کرده و آن طور گفته است و مذهب سبیه اقنها دارد در باره آنها بحث و  
تحقیق کرده است، و حتی در اطراف مسائلی مثل فیس و رای که عجیب آنها بر خلاف نظر شیعه  
امامیه است به تفصیل بحث رانده و دله معتد و همچنین مقصدی مذهب را کما هو حقه بیان  
داشته است.

دئیر آراء «سید» در نظرات دشمنان پس از او به خوبی آراست آنان مشهود است در  
مقام سبیل آراء خاصه او، و قتل و چه سزا و ویروزی کرده و حیانت با او به حدیث بر حاشیه اند، و در  
بیماری و موارد عین عاراب و در نقل کرده اند (۱)؛ عده لایمبول «شیخ طوسی» که خود یکی از  
مهمترین منابع اصول شیعه مایه است غالب همان نظرات و استدلال «سید» را ذکر کرده، و  
بنده در بیشتر موارد همان تعبیر و تفسیر را بر یکسانی اختلاف نگذاشته، و حتی در بعض موارد بیک  
بحث مفصل که مشتمل بر صحاح عدیده است عیناً از کتاب «ذریعه» انبساط و جود «شیخ» سر  
بدین معنی تصریح و اعتراف کرده است (۲).

سأهراً زاین کتاب نسخه های بسیاری در دست بوده که مورد استفاده دشمنان قرار  
میگرفته و در تألیفات خود بدان استناد میکرده اند، صاحب «ادب المرتضی» چند نسخه را ب  
مشخصات دم برده (۳)، این صاحب نیز در چاپ بی کتاب ارسه نسخه ساده کرده ام که بعداً  
مشخصات آنها را ذکر خواهیم کرد.

اینکه بعضی آراء «سید» در اصول همه که در بی کتب آمده یاد میشود:

الف: «سید مرتضی» در باب «استعمال لفظ درسیس ربیک معنی» به حواری است  
چه معانی که لفظ در آری استعمال شده همه حقیقی نباشد و چه بعضی حقیقی و بعضی مجازی،  
و بطور خلاصه در بعضی استدلال گوید: «سایع یا رباحه معر است و یا رباحه عبادت؛ صورت اول  
صحیح نیست زیرا در این صورت لازم می آید که راذه دوم معنی حتی با فقدان عبارت نیز مستعمل نباشد  
در حقیقت بیدانیم صحیح است گفته شود: «لا یکنع بانکع ابولک» و مقصود معقوده و موطوءه پدر  
هر دو باشد، و یا گفته شود: «لایحسب مؤانکع اعدا لظهاره» و مقصود جماع و لمس به دست هر  
دو باشد، و یا «ان کتب محدثاً فنوم» و مقصود همه احدث باشد، صورت دوم نیز صحیح  
نیست زیرا در حسب وضع، لفظ عاراب او هر دو معنی گردیده پس با معنی بسا که مقصود آن هر  
دو باشد (۴).

ب: «سید» یکی از علانیه حقیقت را مجرد استعمال میداند، و بحدیث است: هر گاه

۱. به کتاب عده و تهدیب و معالم و عوین و اصول و مویط و حقائق و کتب دیگر در مباحث  
او مر و عموم و خصوص و اخبار و جماع و قیاس و غیرها مراجعه شود.
۲. رجوع شود به سرتاسر بحث قیاس از کتاب «علة الاصول».

۳ - ص ۱۵۰

۴ - به ص ۱۷ به بعد مراجعه شود.

دلیلی بر مجاریت قائم شود، ظاهر از استعمال لفظ در معنی حقیقت است (۱)، و برای اصل اسوری را منسوب ساخته. ارفعیل اشراق لفظ اسرین قول و معن (۲)، و اشتراك صیغه اسرین اسر و اباحه (۳)، و اشتراك اسرین ایجاب و سب (۴)، و اشتراك اسرین سره و تکرار (۵)، و اشتراك اسرین غور و تراخی (۶)، و اشتراك الفاضی که ادعاء و مع آنها برای عموم شده در لغت بین عموم و خصوص (۷)، و اشتراك اشیاء عقیب حمل بین رجوع به جمع و احیره (۸)، و موارد دیگر.

ج: «سید مرتضی» کفار را چون مسلمین به فروع میرساند اصول تکلیف میداند، و در این باب مهمترین چیزی که بدو مباد کرده این است که کفار میرساند مسلمین واحد شرائط صحت تکلیف بوده، و اگر به لحاظ کفر فاقده شرط صحت عمل اند چون میسوسد یمان آوردند ت عمدت از ایشان صحیحاً واقع شود پس تکلیف ایشان به عبادات باشد عمل ابناء بآباء میباشد، و چون عظامات بعضی و تاسل عموم مرده میشود پس کافر میرساند مؤمن مشمول آنها خواهد بود (۹)، و علاوه آنکه شریعت «ماستحکم فی سرفقواله نکت من المصنوع ولم تکنک نظم السکین و کتابه حوص مع حائضین و کتابکذب یبوء الدین» دلالت دارد بر سکه کفار به نسل خواندن نماز نیز سکت و بر ترک آن معاقبت (۱۰).

د: «صاحب معالم» در مقام بیان حوال ذریاب مقدسه واجب میگوید: «حکایت قول به تمسین بین سب و غیر سب از «سید مرتضی» «سهرت یافته، ولی محش در «ذریعه» و «شانی» موافق این حکایت است بلکه در آغار ملاحظه چنان بوهیم است (۱).

۱ - نه ص ۱۳ س ۱۰ مر حله شوده سیده من حقیقت حق در موردی که معنی ممکنیه معلوم است و بی معنی حقیقی و مجاری معلوم است موارد مذکور در من جاری میداند، ولی مشهور این اصل را منصرفاً در موردی بکار میبرد که معنی حقیقی و مجاری معلوم است و بی معنی ممکنیه معلوم است و نه این اصل اثبات میکند که مستمع به معنی حقیقی است، و در موردی که مستمع به معلوم است ولی حقیقت و مجاز معلوم نیست احتمالاً را اهم از حقیقت میدانند، و خلاصه وجه آن این است که اصول نطقیه صوری هستند که به حکم عدلا برای کشف مراد بکار میروند پس با عدم مراد جاری نمیشوند

۲ - ص ۲۷ و ۲۸

۳ - ص ۳۹ س ۵

۴ - ص ۵۲ س ۱۱

۵ - ص ۱۰۱ س ۳

۶ - ص ۱۳۷ س ۱ و ۲

۷ - ص ۲۰۲ س ۱

۸ - ص ۲۵۱ س ۹

۹ - ص ۷۵

۱۰ - ص ۷۸

۱۱ - معالم چاپ عبدالرحیم ص ۴۷

ار تعمق در عبارت «مید» در «دریعه» - چنانکه «صاحب مقدمه» نیز نقل کرده - بدین بنیاد که «مید» مقدمه واجب را به قول مصنف واجب میدانند، نکل چوین این بحث را مانند بسیاری از اصولی به مقدمات واجب مطلق اختصاص داده لذا در مقام تعبیر مقدمات وجودی (مقدماتی که وجوب واجب نسبت به آنها مطلق است) ز مقدمات وجودی و حوی (مقدماتی که وجوب واجب نسبت به آنها مشروط است) مقدمات سببی را به ناچار مقدمات وجودی دسته و ولی نسبت به مقدمات دیگر گنجه است: ممکن است از مقدمات وجودی مانند ممکن است از مقدمات حوی و بدین ترتیب مقدمات سببی را - چوین مقدمه مقدمه وجودی هست - به قول مطلق واجب دانسته و نسبت به مقدمات دیگر وجوب را سوط به طلاق وجوب واجب نسبت به آنها دسته است (۱).

۵ - «مید مرتضی» مقصود را مانع داده ندانسته و برای ثبوت قضاء در حق کسی که در وقت عمل را بجاء دهد دینی حدید لازم میداند، زیرا ایجاب فعل در وقت مخصوص مانند ایجاب فعل بر صفت مخصوصه است، چنانکه این شایس مانند صفت نیست، آن نیز قابل غیروقت نخواهد بود (۲).

۶ - «مید» در واجبات موسعه به حوازی دخیل عمل و ولی وقت معتقد است، و برای این که بین حوازی تأخیر موجب ایجاب واجب به فعل نگردد برای کسی که در اول وقت عمل را انجام دهد نه وجوب بدین قائل شده و بدین ترتیب در آن درآینده دسته است (۳).  
۷ - «مرتضی» تخصیص اثر را حائز میداند و برای حوازی تخصیص عام به عامی قائل نیست (۴).

ج: تأخیر بیان ر و وقت حاجت بدون خلاف فیح و غیر حائز است، ولی در تأخیر بیان از وقت خطاب تا وقت حاجت اختلاف است: دسته بی اثر مطلقاً حائز، و دسته دیگر مطلقاً غیر حائز دانسته اند، گروهی بین محتمل و عموم و شیه آن به تفصیل قائل شده: تأخیر بیان محتمل حائز دانسته و تأخیر بیان عام و شیه آن را حائز ندانسته اند، و جماعتی بین وایر و احراز نه فرق قائل شده. تأخیر بیان او سر و حائز و تأخیر بیان احراز را غیر حائز شمرده اند. استناد رجس «مید مرتضی» در این باب این است که هرچیز که محتمل و یا در حکم محتمل است در اینکه بدون بیان بر چیزی حمل نمیشود تأخیر بیان آن حائز است، و هرچیز که به عده بیان لامحدوده بروحی ر و حوازی حمل نمیشود تأخیر بیان آن حائز نیست، و باین چنانکه تأخیر بیان محتمل حائز است تأخیر بیان عام نیز در صورتی که بر اصل لعن باقی باشد حائز است زیرا در این صورت عام در حکم محتمل است و عموم و خصوص هر دو در آن محتمل، ولی در صورتی که عام بر اصل

۱ - ص ۸۳ به بعد

۲ - ص ۱۱۶

۳ - ص ۱۳۴ و ۱۲۶ به بعد

۴ - ص ۲۹۷

بعد به عرف شرع که ظهور در عموم است منتقل شود تأخیر بیان آن حائز سبب (۱)، و حاصل آنچه در وجه این تعیین ذکر کرده این است که در صورت اول هرگاه مصدحی مقصود تأخیر بیان باشد، برای تأخیر بسبب هیچگونه مسئله و قبلی سرب نمشود، ولی در صورت دوم چون مفروض این است که کلام دارای ظهور است، و الاء کلامی که ظاهر است در معانی که مراد متکلم دست بدون نصب فریه در حال خطاب از حکیم قبیح است، پس تأخیر بیان در این صورت قبیح و غیر جائز است (۲).

ط: «سید مرتضی» حتی در مورد مفهوم شرط و غایت که فویرین معاهیم است به مفهوم قنن نیست، و حاصل معنی او در باب مفهوم شرط این است که تأثیر شرط چیزی بر این نیست که حکم بر سر مقدمی است، و منع بسبب چیزی داشتنی شرط شده و این داشتنی، شرط و شرطیت ساقط نمیکند، چنانکه آیه شریفه «و اشهدوا سہیدی من رجالکم» دلالت دارد بر اینکه انضمام شاهد دوم شرط قبول قول شاهد اول است، و این، سابقا بر رد باینکه بحکم دلیل دیگر انضمام دوری به شاهد اول و یا بحکم دلیل سوم انضمام یکی به شاهد اول تأثیر ندارد انضمام دوم باشد، پس تأیید چیزی بر سر بسیار است، و به این بیاید، شرط از شرط ساقط نمیشود (۳). و در باب مفهوم غایت گویند بعضی حکم بر غایت خبر برای دلالت ندارد که حکم تا آن غایت ثابت است، و این پس بر غایت حکم تا آن ثابت است تا آنجا باید از دلیل دیگر بدست آید نه از دلیل متبیا (۴).

ی: «سید مرتضی» تمسک به خبر واحد را غلط می‌داند (۵) و بر عا غیر دانسته (۶)، و به مضامین اصل کلی که دانستن نکرده (۷) و دیگران بر پذیرفته‌اند (۸)، که: «شک در حجبت مساوی با قطع به عدم حجبت است» خبر واحد را حجبت دانسته است، دانشمندان دیگر چون عاصماً اذله حجیت خبر واحد را نماند دانسته‌اند اصل مبرور را محکوم به آن نداده قرار داده‌اند، ولی «سید» چون در همه اذله حجیت خبر واحد حمله کرده اصل را به قوت خود باقی دانسته است.

«سید مرتضی» چون خبر واحد را حجبت میداند خود را محتاج به بحث پیرامون مسائل معارض، ترجیح، تعجیر، قبول و یا رد مراحس، و مانند اینها نمی‌بیند (۸).

۱- این تفصیل در خصوص عامی است بر آنچه سید خود در معاط عموم اخبار کرده که در بحث بین عموم و خصوص مشترک (ص ۲۰۱) و در عرف شرع نه عموم معتد شده است (ص ۵۴)

۲- ص ۳۶۲ به بعد

۳- ص ۴۰۶

۴- ص ۴۰۷

۵- ص ۵۱۹

۶- ص ۵۲۸ به بعد

۷- وجوع شود به اینکه میبستش بر مسائل شیخ مرتضی انصاری و کفایة محقق خراسانی قه‌ها.

۸- ص ۵۵۱

و بحقیقت کتاب به حر واحد را حتی باین وجهیت حر واحد حاضر نمیداند، و میگوید:  
 پس وجوب عمل به حر واحد و عدم مقدوریت باظهار قرآنیه مساوی نیست (۱).

با درنظر تعدیل بیعمر بن ربیعمری به شرائع سابقه «سید» توقف کرده و میگوید:  
 درین موجب قطع یریگی رد و طرف مسأله، بعد و عدم تعدیل نیست، و درجوب اینکه بعد  
 بیعمر به شرائع سابقه تعین فعل از مضمون است گوید: در صورتی که بعد بروحه امید باشد  
 نسبت افضل از مضمون نیست (۲). و درجوب اینکه بدون تعدیل به شرائع سابقه چگونه ممکن  
 است افرادی نفس حج و عمره انجام داده باشد که است، معنوی نیست بیعمر بن ربیعمری  
 پس فعلی انجام داده باشد ممکن است تنها به فعلی است زده باشد که درحکم به حوال  
 آنها عمر کافی است (۳). و اما تعدیل به شرائع سابقه نسبت از ثبوت در این باب «سید» بدون  
 تأمل حکم به عدم صحیح کرده است (۴).

یاب: «سید مرتضی» جواب دیگر دانستاد اجتماع را جمع دانسته نکرده و این  
 موجب که جماع است بلکه از این جهت که کتب از رأی و نظر مضمون است (۵) و علی حسب  
 جماع را چون قول مضمون در احوال محقق (۶) و کاتب از ثبوت بن علی در مورد  
 اجتماع و عدم خلف نمیداند (۷).

در «سید مرتضی» در فصلی احوال محقق در باب فاس را نقل (۸)، و در فصل دیگر  
 حواله به فاس و ثبات، و وجود محققه ای در آن، و بیان بعد به فاس گفته شده رد کرده (۹)،  
 و در فصل سومی به توضیح در مقام ثبات عدم ورود بعد به فاس برآمده است (۱۰). «سید»  
 درین فصل به و دلایل مستحکم که وجود جمع فاس را ثابت کرده است.

و این است عدم جمع نه در مورد سبک، و جمعیت جاری است و به مقتضای آن شرحیر که  
 جمعیت آن مشکوک است باشد محکوم به عدم جمعیت میشود چنانکه در باب خبر و حد دانسته شد.

دوم جماع اساسیه در عدم جمعیت فاس است. و پوشیده نمیداند این - بین بردن ولها کم  
 است و دانستن آن محتاجی بزی حریان دلایل و باقی نمی ماند.

- ص ۲۸۱ به بعد

۲ - ص ۵۹۶

۳ - ص ۵۹۶

۴ - ص ۵۹۸ به بعد

۵ - ص ۶۰۵ به بعد

۶ - ص ۶۰۵ به بعد

۷ - ص ۶۰۶

۸ - ص ۶۶۳ - ۶۶۵

۹ - ص ۶۶۵ - ۶۶۷

۱۰ - ص ۶۹۷ به بعد

یست: «اینکه روح غایی به معنی را به اجماع است واجب دانسته است» و درین مورد دلیل را معسر میداند: علم به جمع اصول برین شخص ممکن از حق شهادت وارد و بران علم به طریقه استخراج حکماء از کتاب و سایر نسخ مع و عربیت به معنای آنکه بتواند همه و یا اکثر بیشتر مسائل و جوابات خود دهد و علاوه بر معنی و روح و دیبا و وحدت نفس و عدالت و سوره را شرط میداند. در صورتی که عدد معنی با تساوی در قضیبت حکم به معنی در امتیاز و باره حقایق معنی در علم و روح و این حکم به معنی را جامع کرده است. (۱)

به اختلاف است در اینکه اصل از حیرت‌های قابل استماع و حائلی از ضرب و قطع بعید و  
از حد شرعیه حظر است یا بحد معنی اصل را حظر سه و بعضی ساحت و گروهی نوع  
گرفته‌اند دسته اول نیز اختلاف در بعضی موضوعات بعد از غریب که در بی دو وصف  
مرد نور است سه و بعضی ضروریات است و استاء کرده‌اند و در ضروریات بد ساحت  
قابل شده بد قابل به حقیقت و سه و هر دو - و عمل از حد - خود بی یکصد و بی فائز به حقیقت  
بی اینکه از حد سه به شرح قطعی حد سه و سه و بی یکصد در صورت افساد از  
اقدام بر فحش این سه

\* بعد از توضیح در این باب - علماء محمد عبودى را اجماع مىکنند و این حکم را در تفسیر حکم عقل به حسن احسان و قبح ظلم میبایند (۲).

یو: «سید مرتضیٰ» استدعا بحال واجبت میداند و معتمد است. کسی که به استصحاب  
حال نمیکند میگوید حکم را بدون دلیل ثابت نمیکند، زیرا مقروض این است که حتی بهر اثبات  
حکم در حالت اول، ثابت نمیکند، پس ثابت حکم بری حالت دوم نه بدعاست و معاصر این  
جمع بین دو حالت مختلف است در حکم بدون دلیل جامع و چنانکه در حالت اول اثبات حکم بدون  
دلیل صحیح نبود همچنین در حالت دوم نیز صحیح نیست و همانطور که اثبات حکم موضوعی برای  
موضوع دیگر بدون دلیل خاص بر ثبوت حکم در موضوع دوم و بدون دلیل جامع در حالت دوم  
همینطور در مورد دو حالت طاری بر یک موضوع، ثابت حکمی که ثابت است بری موضوع در  
یکی از دو حالت برای همان موضوع در حالت دیگر نیز صحیح نیست.

«مبينه» وكتاب «زبدة» و«جواهر» و«مقدمة» و«أسامي» و«مخبر» و«مسائل» و«حوص» و«ي» و«قصص» من مسائل «الغرائب في صول» و«العبارة» و«يا» و«العبارة» (ع).

صاحب "ادب عربی" نوید این نسب در "شهاب" بی "مترقی" سبوی  
 من به رسول سبح آنها د نری یافه و در بعضی عبارت نیافعی (۵)

- ۱ - ۷۹۹ - ۸۰۹  
۲ - ۸۰۹ - ۸۲۶  
۳ - ۸۲۹ تا بعد  
۴ - مجموع شود ۵۵ و صمد - دیگر  
۵ - ۱۶۲ -

۱ - «ایات احماسی سی بکنه عینا» حی

۲ - «حقن علی بن حی لی حکانه ! حلالی

۳ - «اسوق ویا» رو ویا «سوق ویا» ویا «سوق ویا»

۴ - «کتاب» حدیث «که رأی سیده را در اعجاز قرآن یان میکند»

۵ - «سوق ویا» رو ویا «سوق ویا» ویا «سوق ویا»

۶ - «ایات احماسی» حدیث «که رأی سیده را در اعجاز قرآن یان میکند»

آنها به «سیده» نسبت داده است (۲).

۷ - «سوق ویا» رو ویا «سوق ویا» ویا «سوق ویا»

۸ - «سوق ویا» رو ویا «سوق ویا» ویا «سوق ویا»

۹ - «المحطه المقصده» (۴).

۱۰ - «سوق ویا» رو ویا «سوق ویا» ویا «سوق ویا»

۱۱ - «سوق ویا» رو ویا «سوق ویا» ویا «سوق ویا»

۱۲ - «سوق ویا» رو ویا «سوق ویا» ویا «سوق ویا»

۱۳ - «سوق ویا» رو ویا «سوق ویا» ویا «سوق ویا»

۱۴ - «سوق ویا» رو ویا «سوق ویا» ویا «سوق ویا»

۱۵ - «سوق ویا» رو ویا «سوق ویا» ویا «سوق ویا»

۱۶ - «سوق ویا» رو ویا «سوق ویا» ویا «سوق ویا»

۱۷ - «سوق ویا» رو ویا «سوق ویا» ویا «سوق ویا»

۱۸ - «سوق ویا» رو ویا «سوق ویا» ویا «سوق ویا»

۱۹ - «سوق ویا» رو ویا «سوق ویا» ویا «سوق ویا»

## ۲ - «نسخه هائی که مورد استفاده قرار گرفته»

۱ - «نسخه هائی که مورد استفاده قرار گرفته»

۲ - «نسخه هائی که مورد استفاده قرار گرفته»

۳ - «نسخه هائی که مورد استفاده قرار گرفته»

۴ - «نسخه هائی که مورد استفاده قرار گرفته»

۵ - «نسخه هائی که مورد استفاده قرار گرفته»

۶ - «نسخه هائی که مورد استفاده قرار گرفته»

۷ - «نسخه هائی که مورد استفاده قرار گرفته»

۸ - «نسخه هائی که مورد استفاده قرار گرفته»

۹ - «نسخه هائی که مورد استفاده قرار گرفته»

۱۰ - «نسخه هائی که مورد استفاده قرار گرفته»

۱۱ - «نسخه هائی که مورد استفاده قرار گرفته»

۱۲ - «نسخه هائی که مورد استفاده قرار گرفته»

۱۳ - «نسخه هائی که مورد استفاده قرار گرفته»

۱۴ - «نسخه هائی که مورد استفاده قرار گرفته»



۱ - نسخه «اعمال» : نسخه ای است که از حساب آقای سید محمد بشکوه استاد محترم دانشگاه درویش دشتی، این نسخه که دارای ۱۵۳ برگ و هر صفحه دارای ۲ و ۲۰۲ خط میباشند به خط «الحسن بن الحسن» بحسب الاعداد نویسی شده و در عصر جمعه سوم ماه رمضان سال ۱۲۰۴ هجری قمری به تمام رسیده است. که سب در پایان نسخه نوشته است: «بلغ توبه منی بدی معص عاده و احوال منی عهده غده حسن (۱) این امجد بن الحسن بحسب الاعداد عصر جمعه شوال ۱۲۰۴ هجری قمری در رمضان ۱۲۰۴ و احمد بن محمد بن الحسن ۵ و در حاشیه صفحه آخر نوشته است: «تاریخ انکباج خواجه خلیفه ابرهوان و علی بن الحسن» تم حد انکباج بود انجمه اعدادی عشر من شوال ۱۲۰۴ و اربعه ماهه در این نسخه عناوین ابواب و فصول به خط قرمز نوشته شده و در بعضی موارد این عناوین در حاشیه نیز درج شده و خطوط آن یکسان است و تقریباً در بعضی موارد شخصی دیگری کتاب را تمکین کرده است و محضوب رسیده ۱۴ تا شماره ۶۶ که گنجه را اختلاف خط از لحاظ حسن اعداد و نامواری نیز باقیه و از متفاوت است و حتی این جلد و ورق دارای شماره بر نبوده و اینجانب خود برای آن شماره گذاشتم.

این نسخه در آغاز دارای فهرست بوم و فصل و در صدر فهرست نوشته است: «نسخه  
اندوخته ای صول سریده بر ریف سدا غلام الهدی علی بن الحسین الموسوی المریضی طایفه  
الله بحائب رموانه و آسکبه علی حانه ششمین علی ارمه عشر با عدد غن اعصمه صواب  
نتم علیهم و ناته و تیس و عشرین فصل» در پس صفحه اول فهرست «مد محمد علی بیام موسوی»  
در مکتب نسخه در سال ۱۳۵۶ بوده شماره نسخه در سر نسخه خود (۲۹۹)  
گذاشته و بر حقه «مد محسن اعرجی» در «مد حسن» کاتب نسخه را از روایت نجاب  
نقل کرده است.

از مراعضه به دور می‌ها نسیب می‌آید که بین سعد با دو نسخه دیگر بعضی جهات اختلاف یکسواست و در مثل درین سعد جامعاً برخلاف دو نسخه دیگر رعایت تطابق فعل و فاعل اربط بد کیر و تفت شده است و در سربرجی از موارد بعثت رعایت بعضی از مسامات در بعض کلمات فندیه و تخریر نه عمل شده است و همچنین بعضی عبارات دیگر به عمل آمده که به نظر نویسنده محلی بعضی نوده و قواعد ادبی بهر رعایت نگاشته شده است.

1944 20 = 1

۲ راجوع نموده صفحه ۶ پاورقی ۳ و صفحه ۷ پاورقی ۱۰ و صفحه ۱۱ پاورقی ۲ و صفحه ۲۷ پاورقی ۳ و صفحه ۳۱ پاورقی ۶۱ و موارد دیگر.

۳- جمع شود که صفحه ۲۹، رقمی ۱ و صفحه ۵۸ دو قی ۳ و صفحه ۱ در قی ۱۲  
برابر است

۲ - مجموع سوره ص ۱ پاره‌های ۱، ۱۵ و صفحه ۳ پاره‌های ۸ و ۹ : صفحه ۱۳ پاره‌های ۱۳ و  
صفحه ۱۸ پاره‌های ۱ و ۳ و ۹ و ۱۲ و ۱۴ و صفحه ۳۰ پاره‌های ۱۱ و ۱۶ و صفحه ۲ پاره‌های ۱ و  
۲ و ۱۵ و صفحه ۲۴ جمله ۷ و موارد دیگر









15

منه و انما هو في حيزه

$$A_{\mu}^{\alpha} = A_{\mu} - \frac{1}{f_{\pi}} \partial_{\mu} \pi$$

1871

[illegible]

1  
2  
3  
4  
5  
6  
7  
8  
9  
10  
11  
12  
13  
14  
15  
16  
17  
18  
19  
20  
21  
22  
23  
24  
25  
26  
27  
28  
29  
30  
31  
32  
33  
34  
35  
36  
37  
38  
39  
40  
41  
42  
43  
44  
45  
46  
47  
48  
49  
50  
51  
52  
53  
54  
55  
56  
57  
58  
59  
60  
61  
62  
63  
64  
65  
66  
67  
68  
69  
70  
71  
72  
73  
74  
75  
76  
77  
78  
79  
80  
81  
82  
83  
84  
85  
86  
87  
88  
89  
90  
91  
92  
93  
94  
95  
96  
97  
98  
99  
100  
101  
102  
103  
104  
105  
106  
107  
108  
109  
110  
111  
112  
113  
114  
115  
116  
117  
118  
119  
120  
121  
122  
123  
124  
125  
126  
127  
128  
129  
130  
131  
132  
133  
134  
135  
136  
137  
138  
139  
140  
141  
142  
143  
144  
145  
146  
147  
148  
149  
150  
151  
152  
153  
154  
155  
156  
157  
158  
159  
160  
161  
162  
163  
164  
165  
166  
167  
168  
169  
170  
171  
172  
173  
174  
175  
176  
177  
178  
179  
180  
181  
182  
183  
184  
185  
186  
187  
188  
189  
190  
191  
192  
193  
194  
195  
196  
197  
198  
199  
200  
201  
202  
203  
204  
205  
206  
207  
208  
209  
210  
211  
212  
213  
214  
215  
216  
217  
218  
219  
220  
221  
222  
223  
224  
225  
226  
227  
228  
229  
230  
231  
232  
233  
234  
235  
236  
237  
238  
239  
240  
241  
242  
243  
244  
245  
246  
247  
248  
249  
250  
251  
252  
253  
254  
255  
256  
257  
258  
259  
260  
261  
262  
263  
264  
265  
266  
267  
268  
269  
270  
271  
272  
273  
274  
275  
276  
277  
278  
279  
280  
281  
282  
283  
284  
285  
286  
287  
288  
289  
290  
291  
292  
293  
294  
295  
296  
297  
298  
299  
300  
301  
302  
303  
304  
305  
306  
307  
308  
309  
310  
311  
312  
313  
314  
315  
316  
317  
318  
319  
320  
321  
322  
323  
324  
325  
326  
327  
328  
329  
330  
331  
332  
333  
334  
335  
336  
337  
338  
339  
340  
341  
342  
343  
344  
345  
346  
347  
348  
349  
350  
351  
352  
353  
354  
355  
356  
357  
358  
359  
360  
361  
362  
363  
364  
365  
366  
367  
368  
369  
370  
371  
372  
373  
374  
375  
376  
377  
378  
379  
380  
381  
382  
383  
384  
385  
386  
387  
388  
389  
390  
391  
392  
393  
394  
395  
396  
397  
398  
399  
400  
401  
402  
403  
404  
405  
406  
407  
408  
409  
410  
411  
412  
413  
414  
415  
416  
417  
418  
419  
420  
421  
422  
423  
424  
425  
426  
427  
428  
429  
430  
431  
432  
433  
434  
435  
436  
437  
438  
439  
440  
441  
442  
443  
444  
445  
446  
447  
448  
449  
450  
451  
452  
453  
454  
455  
456  
457  
458  
459  
460  
461  
462  
463  
464  
465  
466  
467  
468  
469  
470  
471  
472  
473  
474  
475  
476  
477  
478  
479  
480  
481  
482  
483  
484  
485  
486  
487  
488  
489  
490  
491  
492  
493  
494  
495  
496  
497  
498  
499  
500  
501  
502  
503  
504  
505  
506  
507  
508  
509  
510  
511  
512  
513  
514  
515  
516  
517  
518  
519  
520  
521  
522  
523  
524  
525  
526  
527  
528  
529  
530  
531  
532  
533  
534  
535  
536  
537  
538  
539  
540  
541  
542  
543  
544  
545  
546  
547  
548  
549  
550  
551  
552  
553  
554  
555  
556  
557  
558  
559  
560  
561  
562  
563  
564  
565  
566  
567  
568  
569  
570  
571  
572  
573  
574  
575  
576  
577  
578  
579  
580  
581  
582  
583  
584  
585  
586  
587  
588  
589  
590  
591  
592  
593  
594  
595  
596  
597  
598  
599  
600  
601  
602  
603  
604  
605  
606  
607  
608  
609  
610  
611  
612  
613  
614  
615  
616  
617  
618  
619  
620  
621  
622  
623  
624  
625  
626  
627  
628  
629  
630  
631  
632  
633  
634  
635  
636  
637  
638  
639  
640  
641  
642  
643  
644  
645  
646  
647  
648  
649  
650  
651  
652  
653  
654  
655  
656  
657  
658  
659  
660  
661  
662  
663  
664  
665  
666  
667  
668  
669  
670  
671  
672  
673  
674  
675  
676  
677  
678  
679  
680  
681  
682  
683  
684  
685  
686  
687  
688  
689  
690  
691  
692  
693  
694  
695  
696  
697  
698  
699  
700  
701  
702  
703  
704  
705  
706  
707  
708  
709  
710  
711  
712  
713  
714  
715  
716  
717  
718  
719  
720  
721  
722  
723  
724  
725  
726  
727  
728  
729  
730  
731  
732  
733  
734  
735  
736  
737  
738  
739  
740  
741  
742  
743  
744  
745  
746  
747  
748  
749  
750  
751  
752  
753  
754  
755  
756  
757  
758  
759  
760  
761  
762  
763  
764  
765  
766  
767  
768  
769  
770  
771  
772  
773  
774  
775  
776  
777  
778  
779  
780  
781  
782  
783  
784  
785  
786  
787  
788  
789  
790  
791  
792  
793  
794  
795  
796  
797  
798  
799  
800  
801  
802  
803  
804  
805  
806  
807  
808  
809  
810  
811  
812  
813  
814  
815  
816  
817  
818  
819  
820  
821  
822  
823  
824  
825  
826  
827  
828  
829  
830  
831  
832  
833  
834  
835  
836  
837  
838  
839  
840  
84

[illegible]

● ● ● ● ● ● ●

...

1

卷之四

1  
2  
3  
4  
5  
6  
7  
8  
9  
10  
11  
12  
13  
14  
15  
16  
17  
18  
19  
20  
21  
22  
23  
24  
25  
26  
27  
28  
29  
30  
31  
32  
33  
34  
35  
36  
37  
38  
39  
40  
41  
42  
43  
44  
45  
46  
47  
48  
49  
50  
51  
52  
53  
54  
55  
56  
57  
58  
59  
60  
61  
62  
63  
64  
65  
66  
67  
68  
69  
70  
71  
72  
73  
74  
75  
76  
77  
78  
79  
80  
81  
82  
83  
84  
85  
86  
87  
88  
89  
90  
91  
92  
93  
94  
95  
96  
97  
98  
99  
100  
101  
102  
103  
104  
105  
106  
107  
108  
109  
110  
111  
112  
113  
114  
115  
116  
117  
118  
119  
120  
121  
122  
123  
124  
125  
126  
127  
128  
129  
130  
131  
132  
133  
134  
135  
136  
137  
138  
139  
140  
141  
142  
143  
144  
145  
146  
147  
148  
149  
150  
151  
152  
153  
154  
155  
156  
157  
158  
159  
160  
161  
162  
163  
164  
165  
166  
167  
168  
169  
170  
171  
172  
173  
174  
175  
176  
177  
178  
179  
180  
181  
182  
183  
184  
185  
186  
187  
188  
189  
190  
191  
192  
193  
194  
195  
196  
197  
198  
199  
200  
201  
202  
203  
204  
205  
206  
207  
208  
209  
210  
211  
212  
213  
214  
215  
216  
217  
218  
219  
220  
221  
222  
223  
224  
225  
226  
227  
228  
229  
230  
231  
232  
233  
234  
235  
236  
237  
238  
239  
240  
241  
242  
243  
244  
245  
246  
247  
248  
249  
250  
251  
252  
253  
254  
255  
256  
257  
258  
259  
260  
261  
262  
263  
264  
265  
266  
267  
268  
269  
270  
271  
272  
273  
274  
275  
276  
277  
278  
279  
280  
281  
282  
283  
284  
285  
286  
287  
288  
289  
290  
291  
292  
293  
294  
295  
296  
297  
298  
299  
300  
301  
302  
303  
304  
305  
306  
307  
308  
309  
310  
311  
312  
313  
314  
315  
316  
317  
318  
319  
320  
321  
322  
323  
324  
325  
326  
327  
328  
329  
330  
331  
332  
333  
334  
335  
336  
337  
338  
339  
340  
341  
342  
343  
344  
345  
346  
347  
348  
349  
350  
351  
352  
353  
354  
355  
356  
357  
358  
359  
360  
361  
362  
363  
364  
365  
366  
367  
368  
369  
370  
371  
372  
373  
374  
375  
376  
377  
378  
379  
380  
381  
382  
383  
384  
385  
386  
387  
388  
389  
390  
391  
392  
393  
394  
395  
396  
397  
398  
399  
400  
401  
402  
403  
404  
405  
406  
407  
408  
409  
410  
411  
412  
413  
414  
415  
416  
417  
418  
419  
420  
421  
422  
423  
424  
425  
426  
427  
428  
429  
430  
431  
432  
433  
434  
435  
436  
437  
438  
439  
440  
441  
442  
443  
444  
445  
446  
447  
448  
449  
450  
451  
452  
453  
454  
455  
456  
457  
458  
459  
460  
461  
462  
463  
464  
465  
466  
467  
468  
469  
470  
471  
472  
473  
474  
475  
476  
477  
478  
479  
480  
481  
482  
483  
484  
485  
486  
487  
488  
489  
490  
491  
492  
493  
494  
495  
496  
497  
498  
499  
500  
501  
502  
503  
504  
505  
506  
507  
508  
509  
510  
511  
512  
513  
514  
515  
516  
517  
518  
519  
520  
521  
522  
523  
524  
525  
526  
527  
528  
529  
530  
531  
532  
533  
534  
535  
536  
537  
538  
539  
540  
541  
542  
543  
544  
545  
546  
547  
548  
549  
550  
551  
552  
553  
554  
555  
556  
557  
558  
559  
560  
561  
562  
563  
564  
565  
566  
567  
568  
569  
570  
571  
572  
573  
574  
575  
576  
577  
578  
579  
580  
581  
582  
583  
584  
585  
586  
587  
588  
589  
590  
591  
592  
593  
594  
595  
596  
597  
598  
599  
600  
601  
602  
603  
604  
605  
606  
607  
608  
609  
610  
611  
612  
613  
614  
615  
616  
617  
618  
619  
620  
621  
622  
623  
624  
625  
626  
627  
628  
629  
630  
631  
632  
633  
634  
635  
636  
637  
638  
639  
640  
641  
642  
643  
644  
645  
646  
647  
648  
649  
650  
651  
652  
653  
654  
655  
656  
657  
658  
659  
660  
661  
662  
663  
664  
665  
666  
667  
668  
669  
670  
671  
672  
673  
674  
675  
676  
677  
678  
679  
680  
681  
682  
683  
684  
685  
686  
687  
688  
689  
690  
691  
692  
693  
694  
695  
696  
697  
698  
699  
700  
701  
702  
703  
704  
705  
706  
707  
708  
709  
710  
711  
712  
713  
714  
715  
716  
717  
718  
719  
720  
721  
722  
723  
724  
725  
726  
727  
728  
729  
730  
731  
732  
733  
734  
735  
736  
737  
738  
739  
740  
741  
742  
743  
744  
745  
746  
747  
748  
749  
750  
751  
752  
753  
754  
755  
756  
757  
758  
759  
760  
761  
762  
763  
764  
765  
766  
767  
768  
769  
770  
771  
772  
773  
774  
775  
776  
777  
778  
779  
780  
781  
782  
783  
784  
785  
786  
787  
788  
789  
790  
791  
792  
793  
794  
795  
796  
797  
798  
799  
800  
801  
802  
803  
804  
805  
806  
807  
808  
809  
810  
811  
812  
813  
814  
815  
816  
817  
818  
819  
820  
821  
822  
823  
824  
825  
826  
827  
828  
829  
830  
831  
832  
833  
834  
835  
836  
837  
838  
839  
840  
84

3

2

$\frac{1}{2}$

1

$$L_1 = \{0, 1, 2, \dots\}$$

十  
 九  
 八  
 七  
 六  
 五  
 四  
 三  
 二  
 一

7

١٠٠

100

—

100

2

12  
4  
2  
1

7



بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]





کردم، و در مواقع لزوم به خود نسخه مراجعه میکردم.

بسیار میرسد که غلط این نسخه بسبب از دو نسخه دیگر باشد، و چنانکه از برهه به باور می‌هایدست می‌آید، متضات بسیار و گاهی به چند صغر بلکه به چند صفحه میرسد، و در این نسخه مانند نسخه «ج» علامات «ر» و «ز» بسیار بکار رفته، «ص» بجای «صلی الله علیه وآله»، «ع» بجای «علیه السلام»، «ب» بجای «بعضی»، «ش» بجای «اشامی» و مانند اینها.

۳ - نسخه «ح»: نسخه‌ای است متعلق به کتابخانه دانشگاه نجف شماره ۳۰۳، و در بعضی موارد باحوط و شماره صفحه باور می‌برد، و پذیر نوشته کتابخانه دارای ۱۱۷ برگ، و هر صفحه دارای ۲۴ صغر است. نویسنده این نسخه «ابن محمد صادق شریف» و در تاریخ دوشنبه ۱۸ رجب ۱۳۸۸ حسب آری به پایان رسانده، در آخر نسخه نوشته است: «قه فرغت من تسویده فی يوم الاثنين فی ايامی عشر من شهر رجب المرجب عفی یدالاهل (۲) المهد ابن محمد صادق شریف قد الله له روح لایه بمحمد وآله سنة ۱۳۸۸».

این نسخه دارای اغلاط بسیار و غایب دیدن حروف دیده در، به یاری نوشته شده، حتی گاهی در یک کلمه دو دید به رد شده است مثلاً کلمه «پسین» در بعضی جاها به دید به نوشته شده است. از این نسخه یک ورق داده، و در آن یک ورق قسمی از بحث بعد به خبر واحد، و فصلی متفرع بر عدم محبت خرواحد، و قسمی از بحث مربوط به صفت سخن و متحمل عنه مندرج است (۳).

نویسنده این نسخه کسیست و اینکه صاحب ابواب و معیون را به حد قریب نوشته، حد آغا سلطان را به کسین حد قریب بلای آن و یانه قریب بوسی اوین کلمه مشخص ساخته است.

### ۳ - کارهایی که اینجانب انجام داده‌ام

کارهایی که اینجانب در مورد چاپ این کتاب انجام داده‌ام به قرار زیر است:

۱ - «مقدمه»: در این مقدمه به چیز آورده شده است. ترجمه مصف (برادر تصفی) خصوصیات نسبی که مورد استفاده واقع شده، آنچه اینجانب در مورد چاپ کتاب حاضر انجام داده‌ام.

در مورد اول به کتب متعددی چون «الکامل»، «این الاثر» و «المنتظم» این الجوزی و

۱ - در ی نسخه رجوع شود به ص ۱۹۲ پورقی ۲ و ص ۶-۴ پاورقی ۱۲ و ص ۱۱ پورقی ۱۱، و ص ۶۴۹ پورقی ۱۱ و ص ۷۰۰ پورقی ۳ و ۱۸ و ص ۷۶۰ پورقی ۱۲ و ص ۷۷۹ پورقی ۱۳ و ص ۷۹۳ پورقی ۱۲ و ص ۸۳۱ صغر ۱۳ که در این نمونه خبر چند صفحه از قلم کاتب داده است.

۲ - نقل: اقل.

۳ - رجوع شود به ص ۵۵۳ پورقی ۵ و ص ۵۵۹

«شرح نهج السلافة» ابن بی‌الحدیبه و «اعیان الشیعة» ابن غلبی و «وهاب لأعیان» ابن خلکان و «لاحکام سلطانیة» ماوردی و «سبحة الذکر» ثعالبی و «رویات عجایب» حواری و «ذريعة» تهرانی و «فهرست کتابخانه مرکزی» و کتب دیگر سراجیه شده است ولی کتابی که پیش از هر کتاب دیگر مورد استفاده واقع شد کتاب «ذیل المرتضی» ذیل ذکر عبدالرؤف معنی الدین بود که ظاهر آن عنوان را به ذکر سبب و سبب یافته و در ۱۰۷۰ هـ در بغداد مطبعة المعارف به طبع رسیده است و احق از معین‌ترین کتابهایی است که در این باب نوشته شده است

۲ - «تصحیح»: این کتاب در آثار امر سبعة «الف» را و دو سبعة دیگر صحیح بر می‌پنداشتم لذا در نظر داشتم که نامی که را به این سبعة قرار دهم و هر که حلالی در دو سبعة دیگر مشاهده شد در پاوری قید نماید، ولی بروی مناسبت آوردم که سبعة «غ» است به دو سبعة دیگر از لحاظ صحیح و رای میری است، از این جهت بر آن شده که آنچه صحیح به رجحان به قلم برسد از هر سبعة باشد در این و غیر این در پاوری قرار دهم، و نمودن صورتی سبعة «الف» را مقدم بدانم که نسخ یا اختلاف معیری که دارند از لحاظ مفاد یکی نباشد، در صورتی که سبعة هائمه فقط با به یکی از دو طریق عمل شده است، یا اینکه همان غلط در متن نهاده شده و در وری به تصحیح آن ادا شده است (۲)، و یا اینکه آنچه صحیح به نظر رسیده در متن و در پاوری به خط جدول نسخ تعرض گردیده است (۳) سبعة نهایی که در بعضی از نسخ در حاشیه و بین سطور نوشته شده به پاوری برده شده و با علامت (ج) مشخص شده است (۴) در بعضی از موارد غلط قطعی بعضی از نسخ بر بعضی از سبده به پاوری برده شده است (۵) معنی نماد که به کتاب در تصحیح این کتاب است سبعة رجحان نسخ است و نسبت به عدد دیگری در لغت و اصول چون حاشی، اسان‌الحرث، افرات‌الموارد، فراداد (دساتیر)، تهذیب، نهاده (اصول خطی، علامه)، معالم، فوائس، فصول، مویض، و کتب دیگر استفاده کرده‌ام، و در موقع بروز نام آنها را با شماره عدد و صفحه در پاوری برده‌ام، و بی‌مهمترین کتابی که مورد استفاده اینجانب هرگز کتاب سبعة اصول نسخ طوسی - غده لرحمة - بود، این کتاب - چنانکه سابقاً در تعریف کتاب «ذريعة» گذشت - با کتاب حاضر چه از لحاظ معنی و چه از لحاظ خط مهدیت شبیه و همانندی را ندارد، و حول حوض‌جانبه به چاپ بر رسیده پس در تصحیح کتاب سعی کوشش شده و سایر این‌سی و هر کتاب دیگر بی‌واسطه به تصحیح کتاب حاضر کمک کند، سامانه با واسطه کتاب حاضر این نکته بر بحال معهود بود.

۱ - برای نمونه رجوع شود به ص ۲۰ - ۳۰

۲ - مانند ص ۶ شماره ۴۵ و ص ۲۶ شماره ۴۲ و ص ۵۶ شماره ۲۸ و ص ۱۵۶ شماره ۹

۳ - جمع شود به ص ۲۴۰ شماره ۱۰ و ص ۲۶۱ شماره ۸

۴ - ص ۱۱ شماره ۱۰ و ص ۱۶ شماره ۵

۵ - رجوع شود به صفحه ۳۸ همین مقدمه پاوری ۲

اوسين بار كه موجه يي موضوع شده موقوفي بود كه مشعول تصحيح صفحه ۳۷۰ همين كتاب  
بودم و يه اين عبارت پوخورد كردم «وقالت المعتزلة بالاسم» ، نسخة «الف» و «ب» بجاى  
«بالاسم» بالاسم نوسه بود. و نسخة «ج» بحويي قبل فرات بود ولي يه «بالاسم» ييس ار هر چيز  
ديگر سيه بود. نسخ ر كه مخره داشته به ۱۰۰۰ معروف حساب آقاى محمود شهبانى «اره» كردم  
بادهت ريادى كه ايسال بر بعض آورده عبارت روش شده. و بالاحره حوت اين فر رياد مغل  
نامه بود در مترا سبعة «بالاسم» و در پورمي ناعلاست «۱۰۰۰» عاره جاب آره «۱۰۰۰» و رياده  
كه بار ديگر «۱۰۰۰» ملاحظه كردم ر كتاب «عدة الاصول» نقل فرموده كه عارت : «وقالت  
معتزلة بالاسم» «ب» يي مخره سوه فائده مهمه در پراشت : بكي اسكه نور نه چاه عاده مراحعه و  
عبارت مغلتي كه در صرف جاب بود تصحيح كردم. ديگر بكي ر يي پس ناهايين جاب كتاب در  
موارد لازم مراحعه به كتاب «عدة الاصول» مغلط نور ريدم. و يي خود بسيار در تصحيح اين  
كتاب - نور سده وقع سده - در ربح لازم سده به كه از ساد د ششمهده نگاه حساب آقاى شهبانى  
سكه مخرول ر ر و يويي ييسر ايسال را در خدمت به دانش از حد اوده مغلط سبب دارم  
«كيفية تصحيح و علاماتي كه يكار رفته» : اختلاف نسخ بر چند قسم است و نحوه عمل در  
هر ييك به قرار زير است :

قسم اول - بكي كلمه ويا جمله يي - رنگي ر نسخ ارجاء ماده ويا هيئت با نسخه يي كه در  
مس فر و ر كسه معاير باشد. در اين صورت معاره مخصوص باورمي ر درست ييسر آل كلمه و يا  
جمله قرار د ده. و در باورمي مس از شماره و علاست معروف نسخة «ب» ، نسخ ، مخصوص همان  
كلمه ويا جمله معاير قرار ده سده - (۱) - و صم هموز در باورمي ييسر شماره و علاست نسخة  
خطي (الف) و ييسر علاست نسخة وجود نسخة دومتمة ر نهاده مي سده و نه به جهت ريادت  
نوعه در باورمي نه اسكه اين سه ويا جمله بجاي حد كلمه و يا جمله جمله يي اسب به صريح  
ميشود (۲)

قسم دوم - بكي نسخة يي فائده كلمه ويا جمله يي باشد كه درس ذكر شده. در اين صورت  
در باورمي ييسر از شماره باورمي و علاست نسخة و دو نسخة فاص (۱) اين علاست (۲) ييسر  
نهاده مي سده و ييسر آل كلمه يا جمله مغلط ر كمر ميگردد (۳).

قسم سوم - بكي نسخة يي و حد كلمه ويا جمله يي باشد كه نسخة مس ياد آن كلمه ويا جمله  
است. در اين صورت شماره باورمي - مس در حالي قرار ميگيرد كه گر ان كلمه ويا جمله وجود داشت  
در ربح قرار ميگرفت. و باورمي ار مخرجهت مانهده سده دوم است. چراي بكيه در اين سه بجاي علامت  
سها (۱) علامت علاوه (۲) قرار ميگردد. و ييسر آل كلمه ويا جمله رند و قع ميشود (۴)

۱ - رجوع شود به صفحه ۱ پور يهي ۱ و ۳ و ۴ و صفحه ۳۹ باورمي ۱.

۲ - رجوع شود به ص ۲۹ باورمي ۱۲ و ص ۸۲ پورمي ۹.

۳ - رجوع شود به ص ۲ باورمي ۲.

۴ - ماده ص ۱ پورمي ۷ : ۸.

در مرض دوم و سوم هرگاه عذوب مفقود و بداند عارضی طویلی باشد در پورقی تمام آن عذوب پس از سه (۲) و یا بعلاوه (۳) ذکر میشود ، بلکه سه یا بیشتر عذوب قنصیه و دیدات ایضا قائم بمدة بقية آن میگردد (۱) . لکن این سخن در مرض سوم در صورتی است که تمام آن عذوب مطلقاً در مس ذکر شده باشد ، و الا تا کثیر باید تمام عذوب در پاورقی ذکر گردد (۲) .

قسم چهارم - آنکه عذوب همه نسخ یا درست باشد ، در این صورت به یکی از دو طریق تصحیح بعمل میآید که شرح در آغار بین بحث گذشت (۳) و حاصل این که یا صحیح و درست گذارده و در پورقی به غلط و یا صحیح و درست نگذاشته و در مس فرامیگیرد و در پاورقی به صحیح آن اشاره میشود (۴) .

۳ - «عشیه و بعضی» : پنجاب در آغار و بعضی در مس که در هر یک از نظر دانشمندان معاصر و یا در بعضی مورد نظرات خود بر بردن صحاح در معرض مطاعنه اهل فصل و دانش قرار دهم ، و حتی در صحاح اول مطبوعی نیز تهیه و در حاشیای نهضت خواسته برای چاپخانه فرستاده و شرح ساختم و بی برتری در بن فکر مصروف شده و حاشیای که آورده بودم عوض گردید ، در ولا در وضع فعلی که در مساجل برای پنجاب فرستاده بودم برای اینگونه را سوز پایی نگذاشته ، و ثابته در این صورت چه باطن ما اذیت خود را از دست میداد ، پیدا است در آیه فرصت مناسبی است و بوفیق این خدمت شایسته ، یکی در عین حال در بعضی موارد در حواشی مفید و بعضی ، و در بعضی احکام بعضی عذوب ، و در بعضی نکات ، و با این بعضی عذوب تا آنجا که مجال یافتم شملت توفیق دهم .

۴ - «اعراب بدوی» : پنجاب در مس و در بعضی نیز بسیار نوشته کرده و بهیچ سعی خود را بکار برده ، و «اعراب» نیز معاصر برآورده ، بلکه قسم بهیچ کتاب و مکتوب کتاب در خصوص آنچه در آغار در کتب و حواشی مؤثر است - گذاشته ، در برخی از اهل فصل - به اسناد بیکه کسانی که به اینگونه را نشیب و تراجم میکنند معمولاً در این حدود در خلاصه ادبی بر حور دارند - با اعراب گذاری کتب علمی موافق نیست و این عمل را عملی لغوی میدانند ، در آغار پنجاب خود میرزا محمدی یا بن عمیده موافق بودند ، و بی بحث کوشش بسیاری در درج ایه عذوب و بعضی در کتب مصنف دستمال آخره گذاشت عذاب و شکل نصیب را بر ترک آن ترجیح دادند .

مذمه اعراب گذاری و شکل کلمات خصوصاً در مورد سول قدیمی که در ی علاق و پیچیده گی بیشتری سه ادبی ساده و آن نیست ، و نگاه بسیر مطالعة دقیق چندین سطر و نگاه چندین صفحه از عذوب گذشته و بلکه آینده است و بدین کاری است پر رخص ، و نمیتوان ترا با سرعت و بدون تأمل و صرف وقت کافی انجام داد .

۱ - مذمه ص ۲۹ پاورقی ۱۰ و ص ۱۹۶ پاورقی ۶

۲ - مانند ص ۴۰۸ پا ، ص ۳ و ص ۱۰۳ پاورقی ۹

۳ - ص ۴۴ همین مقاله

۴ - مانند ص ۶ پاورقی ۵ و ص ۲۴۰ پاورقی ۱۰

[illegible]

$\Delta_{\text{eff}} = \frac{\Delta}{1 + \frac{\Delta}{E_0}}$

[illegible]

۱. در مورد هر یک از این موارد، یک یا دو خطی بنویسید که در آن توضیح دهید که چگونه می‌توانید این موضوع را در زندگی خود پیاده کنید.

[illegible][illegible]

6.  $\sqrt{a^2 + b^2} = \sqrt{a^2 + b^2}$

فتح و گستر شهره و نام -

مشرقی، به همین حدای زائر آخر مباحث نسخ بدیباور رسانده و جلد دوم را را بنده مبحث جبر آغاز کرده و، و بری جلد دوم که از بنده مباحث خبر شروع میشود و شماره بنده م: یکی بالای صفحه که از آغاز کتاب شروع شده و بر او بنده م: راجع به ۴۷۷ بنده م: و دیگری در بنده م: حصص به جلد دوم داشته و از یک شروع شده م: و ضمناً تا آور میشود که شماره دوم در یک فرد م: تا بنده م: و عیب شماره فرد قبل از آن نهاده شده است م: ۴۱.

۸ - بری این کتاب گذشته و فهرست مطالب، فهرستهای دیگری رقیل فهرست آیات و فهرست روایات و غیره در نظر گرفته شده است که به صورت مستقیم بعد از وی، پس از فصلین مقدمه به نوشتن آنها اقدام خواهد کرد.

با گفته سانه مجدب سرآغاز در بحر دانش باوریه در به زبان فارسی نویسم ویر همی  
موس مجدبی بر تغییر یافت و نه خات رسد وی بد که یکی را هن دانش که به حکم سانس  
یاسن سانس است تا وی تغییر نه زبان عربی پس بر نه دانش نه باوریهای مربوط به اختلاف  
شیخ را به حیث وحدت سانس به زبان سانس و باوریهای مربوط به اختلاف سانس در محبت سانس با  
چون سانس به زبان عربی سانس سانس

در پایان لازم بداند به این کتاب بزرگ خود را در سده و سال بر نواری که به خود  
و بهاء در چاپ این کتاب مساعدت فرموده اند، مخصوصاً حاج آقای «سید نورمان فرور نهر»،  
رئیس محترم دانشگاه «الهیات و معارف اسلامی» و «سازمان اسناد و کتابخانه ملی» که هیچکس و  
بشوبه در حق فرموده اند، و حاج آقای «سید محمد مسکوه» «سازمان اسناد و کتابخانه ملی» که گذشته و  
مسجد «اعلی» و مسجد «کتابخانه» را به «یکی حنفی و دیگری چایی» و یک مسجد حنفی از  
«نهایه اصول» رئیس «سلامه حنفی» را در «تأیید» شخصی خود در «حیاط» بجا آورده اند  
و «سازمان اسناد و کتابخانه ملی» و «مجلس» «سازمان اسناد و کتابخانه ملی» «محمدی» «سازمان اسناد و کتابخانه ملی»  
که گذشته از «سازمان اسناد و کتابخانه ملی» و «سازمان اسناد و کتابخانه ملی» «سازمان اسناد و کتابخانه ملی»  
در «سازمان اسناد و کتابخانه ملی» «سازمان اسناد و کتابخانه ملی» «سازمان اسناد و کتابخانه ملی»

## مقدمة الكتاب

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله حمد الشاكرين الداكرين<sup>١</sup>، المعترفين بجليل<sup>٢</sup> آلائه و  
جزيل نعمائه<sup>٣</sup>، المستبصرين بتصويره<sup>٤</sup> المتذكرين<sup>٥</sup> بتذكيره، الذين  
تأدبوا بشقيقه<sup>٦</sup>، وتهذبوا<sup>٧</sup> بتوفيقه، واستضاءوا بأضوائه، وترووا من  
أنواره حتى هجموا بالهداية إلى الداراية<sup>٨</sup>، وعلموا بمد<sup>٩</sup> الجهالة، واهتدوا  
بعد الضلالة، فازموا القصد، ولتم يمدوا الحد، فبقلوا في موضع الإكثار،  
ويطيلوا في مكان الاختصار، ويمزجوا بين متباينين، ويجمعوا بين  
متنافرين، قرب مصيب حرم في صوابه ترتيبه له في مراتبه وتنزيله في  
منازله، فمد مخطئا، وعن الرشاد منطئا. وصلى الله على أفضل بريته وأكمل  
خلقته سيدها محمدا وآله الطاهرين<sup>١٠</sup> وسلم.

١٠ أما بعد: فإنتهى رأيت أن أملى كتاباً متوسطاً في أصول الفقه<sup>١١</sup>  
لا ينتهى بتطويل إلى الإملال<sup>١٢</sup>، ولا باختصار إلى الإخلال، بل يكون

- |         |               |        |              |
|---------|---------------|--------|--------------|
| ١- ب    | للمعروف لجليل | ٢- ج   | - - - تصويره |
| ٣- ب وج | : المتذكرين   | ٤- الب | : بتشقيقه    |
| ٥- ب    | : تهذبوا      | ٦- ب   | : الداراية   |
| ٧- ب    | : + امد       | ٨- بوج | : + من عشرته |
| ٩- ج    | : فاسى        | ١٠- ج  | : + و        |
| ١١- ج   | : الامتلال    |        |              |

لِلْحَاجَةِ سِدَاداً وَلِلْمَصِيرَةِ زِنَاداً، وَأَخْصُ مَسَائِلَ الْخِلَافِ بِالِاسْتِيعَاءِ وَالِاسْتِقْصَاءِ،  
فَإِنَّ مَسَائِلَ الْوِفَاقِ تَقِلُّ الْحَاجَةُ فِيهَا إِلَى ذَلِكَ.

فَقَدْ وَحَدْتُ بَعْضَ مَنْ أَفْرَدَ فِي أُصُولِ الْفِقْهِ كِتَاباً، وَإِنْ كَانَ قَدْ  
أَصَابَ فِي كَثِيرٍ مِنْ مَعَايِهِ وَأَوْضَاعِهِ وَمَبَانِيهِ، قَدْ شَرَدَ مِنْ قَانُونِ أُصُولِ  
الْفِقْهِ وَأَسْلُوبِهَا، وَتَعَدَّاهَا كَثِيراً وَتَخَطَّاهَا، فَتَكَلَّمَ عَلَى حَدِّ الْعِلْمِ وَالطَّنِّ  
وَكَيْفَ يُؤَلِّدُ السَّطْرَ الْعِلْمَ، وَالْفَرْقَ بَيْنَ وَجُوبِ الْمَسْتَبِ عَنْ النَّسَبِ،  
وَبَيْنَ حَصُولِ الشَّيْءِ عِنْدَ غَيْرِهِ عَلَى مُقْتَضَى الْعَادَةِ، وَمَا تَخْتَلِفُ الْعَادَةُ  
وَتَتَّفِقُ، وَالشُّرُوطِ الَّتِي يُقَلَّمُ بِهَا كَوْنُ بَخْطَايِهِ تَعَالَى دَالاً عَلَى الْأَحْكَامِ  
وَيَخْطَابُ الرَّسُولَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَالْفَرْقَ بَيْنَ بَخْطَايِهِمَا بِحَيْثُ يَفْتَرِقَانِ  
أَوْ يَجْتَمِعَانِ، إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ مِنَ الْكَلَامِ الَّذِي هُوَ مَحْضٌ صِرْفٌ حَالِصٌ  
لِلْكَلامِ فِي أُصُولِ الدِّينِ دُونَ أُصُولِ الْفِقْهِ.

فَإِنْ كَانَ دَعَا إِلَى الْكَلَامِ عَلَى هَذِهِ الْمَوَاضِعِ أَنَّ أُصُولَ الْفِقْهِ  
لَا تَتِمُّ وَلَا تَنْبُتُ إِلَّا بَعْدَ ثَبُوتِ هَذِهِ الْأُصُولِ، فَهَذِهِ الْعِلَّةُ تَقْتَضِي أَنْ يُتَكَلَّمَ  
عَلَى سَائِرِ أُصُولِ الدِّينِ مِنْ أَوَّلِهَا إِلَى آخِرِهَا وَعَلَى تَرْتِيبِهَا، فَإِنَّ أُصُولَ

١- ب و ج لا اصول.

٢- ج . نشرد .

٣- ب و ج ص .

٤- ج . + ب .

٥- ب — ب .

٦- ج م الكلام .

٧- ب — كل .

٨- ج . — فان كان نالبعجا + +

٩- ج تتكلم



الفقه مبنية على جميع أصول الدين مع التأمل<sup>١</sup> الصحيح، وهذا يوجب علينا أن نبدأ في أصول الفقه بالكلام على حدوث الأجسام وإثبات المحدث وصفاته وجميع أبواب التوحيد، ثم يجميع<sup>٢</sup> أبواب التعديل والنسب، ومعلوم أن ذلك مما لا يجوز فصلاً عن أن يجب. والحجة في إطراح الكلام على هذه الأصول هي<sup>٣</sup> الحجة في إطراح الكلام على النظر وكيفية توليده وجميع ما ذكرناه.

وإذا كان مضمي<sup>٤</sup> ذكر العلم والظن في أصول الفقه اقضى أن يذكر ما يولد العلم ويقتضي<sup>٥</sup> الظن ويتكلم<sup>٦</sup> في أحوال الأسباب وكيفية توليدها، فالأفضل أن<sup>٧</sup> ذكرنا<sup>٨</sup> الخطاب الذي هو العمدة في أصول الفقه والمدار عليه أن تذكر<sup>٩</sup> الكلام في الأصوات و<sup>١٠</sup> جميع أحكامها، وهل الصوت جسم أو صفة لجسم<sup>١١</sup> أو عرض؟ وحاجته إلى المحل<sup>١٢</sup> وما يولده، وكيفية توليده، وهل الكلام معنى في النفس أو هو جنس الصوت أو معنى يوحد مع الصوت؟ على ما يقوله أبو علي. فما الشاغل

١- ج: تأمل.

٢- ب: يجميع أبواب التعديل.

٣- ب و ج: حجة.

٤- ب: معنى.

٥- ب: يفرض.

٦- ج: أقضانا.

٧- ب: يذكر.

٨- ب: علم.

٩- ج: جميع.

١٠- ج: متى.

١١- ب: حكماء.

١٢- ب: الظن والعلم.

١٣- ج: تتكلم.

١٤- ب و ج: ما.

١٥- ب: في.

١٦- ب و ج: محل.

بذلك كَيْفَهُ إِلَّا كَذَا شَاعِلٍ بَعَا<sup>١</sup> أَشْرْنَا إِلَيْهِ مِمَّا تَكْتَفُهُ، وَمَا تَرَكُهُ إِلَّا  
كَتْرَكُهُ<sup>٢</sup>. والكلام في هذا الباب إِنَّمَا هُوَ الْكَلَامُ فِي أَصُولِ الْفَقِيهِ بِلَا واسِطَةٍ  
مِنَ الْكَلَامِ فِيمَا هُوَ أَصُولٌ لِأَصُولِ الْفَقِيهِ. وَ<sup>٣</sup> الْكَلَامُ فِي هَذَا الْقَرْبِ إِنَّمَا  
هُوَ مَعَ<sup>٤</sup> مَنْ تَقَرَّرَتْ مَعَهُ أَصُولُ الدِّينِ<sup>٥</sup> وَتَمَهَّدَتْ، ثُمَّ تَعَدَّاهَا إِلَى غَيْرِهَا  
مِمَّا هُوَ مُتَنَبِّئٌ عَلَيْهَا. فَإِذَا كَانَ الْمُخَالَفُ لَنَا مُخَالَفًا فِي أَصُولِ الدِّينِ، كَمَا  
أَنَّهُ مُخَالَفٌ فِي أَصُولِ الْفَقِيهِ، أَحْلَاهُ<sup>٦</sup> عَلَى الْكُتُبِ الْمَوْضُوعَةِ لِبُكْلَامِ  
فِي أَصُولِ الدِّينِ، وَلَمْ يَجْمَعْ لَهُ فِي كِتَابٍ وَاحِدٍ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ  
وَأَعْلَى الْقَلِيلِ النَّافَةِ مِنْ مَسَائِلِ أَصُولِ الْفَقِيهِ<sup>٧</sup>، مِمَّا لَمْ أَمْلِكْ<sup>٨</sup> فِيهِ مَسْأَلَةً  
مُقَرَّرَةً مُسْتَوَفَاةً مُسْتَقْبَلَةً مُسْتَقْصَاةً، لَا يَسِيمَا مَسَائِلُهُ<sup>٩</sup> الْمُهَيَّمَاتِ الْكِبَارِ. فَأَمَّا  
الْكَلَامُ فِي الْإِجْمَاعِ فَهُوَ فِي الْكِتَابِ الشَّافِي وَالذَّخِيرَةِ مُسْتَوْفَى.  
وَكَذَلِكَ<sup>١٠</sup> الْكَلَامُ فِي الْأَخْبَارِ. وَالْكَلَامُ فِي الْقِيَاسِ وَالْإِجْتِهَادِ سَطْنَاهُ  
وَشَرْحَاهُ فِي حَوَائِجِ مَسَائِلِ أَهْلِ الْمَوْصِلِ الْأُولَى<sup>١١</sup>.  
وَقَدْ كُنَّا قَدِيمًا أَمَلْنَا<sup>١٢</sup> قِطْعَةً مِنْ مَسَائِلِ الْخِلَافِ فِي أَصُولِ الْفَقِيهِ،

٢- ج : لتركه

١- ب و ج : التشعل فيما .

٤- ج و ب : يقع بين، و در حاشية الف بيز .

٣- ب : عا ما هذا، ج : واسا .

٥- ب : الفقه .

يقع بين (خ ل)، عا ما هو مع

٧ ج : الاصول الفقهية

٦- ح : اجبناه

٨- ب و ج : لم املك ، و در حاشية ب : لم امل، ح .

١٠ ب : كذا

٩- ب : مسائل

١٢- ب : امسينا، ج : اجبنا .

١١- ج : لاول

[٣ أ]

وَعَلَّقَ عَنَّا دَفْعَاتٍ لِاتِّخَاصٍ مِنْ غَيْرِ<sup>١</sup> كِتَابٍ يَقْرَأُ<sup>٢</sup> الْمُعَلِّقُ عَلَيْنَا مِنْ  
مَسَائِلِ<sup>٣</sup> الْجَلَّافِ عَلَى غَايَةِ<sup>٤</sup> الْإِسْتِفَاءِ دَفْعَاتٍ كَثِيرَةً. وَعَلَّقَ عَنَّا كِتَابُ  
الْعَمْدَةِ<sup>٥</sup> \* مِرَاراً لِاتِّخَاصٍ. وَالْحَاجَةُ مَعَ ذَلِكَ إِلَى هَذَا الْكِتَابِ الَّذِي قَدْ  
شَرَعْنَا فِيهِ مِائَةً تَامَةً، وَالْمَنْفَعَةُ بِهِ عَظِيمَةٌ، لِأَنَّ طَالِبَ الْحَقِّ مِنْ هَذَا الْعَالَمِ  
يَهْتَدِي بِإِتِّلَافِهِ عَلَيْهِ<sup>٦</sup>، فَيَتَمَعُّ مِنْ قُرْبٍ عَلَيْهِ. وَمَنْ يَتَعَفَّدُ مِنَ الْقَهَاءِ مَذْهَباً<sup>٧</sup>  
يَعِينُهُ تَقْلِيداً أَوْ إِلْهَاماً فِي أَصُولِ الْعَقِيدِ، يَنْتَفِعُ<sup>٨</sup> بِمَا أَوْضَعْنَاهُ مِنْ نُصْرَةٍ  
مَا يُوَافِقُ فِيهِ، مِمَّا كَانَ لَا يَهْتَدِي إِلَى بُصْرَتِهِ وَكَشَفِ قِنَاعِ حُجَّتِهِ،  
وَلَا يَجِدُهُ فِي كُتُبِ مُوَاقِفِهِ وَمُصَيِّفِهِ وَيَسْتَعِيدُ أَيْضاً فِيمَا يَحَافِلُنَا فِيهِ،  
إِنَّا حَرَرْنَا فِي هَذَا الْكِتَابِ شَهَةً<sup>٩</sup> الَّتِي هِيَ عِنْدَهُ حُجْحٌ وَقُرْرَاهَا،  
وَهَذَبْنَاهَا<sup>١٠</sup>، وَأَطَهَرْنَا مِنْ مَعَايِهَا<sup>١١</sup> وَدَقَائِقِهَا مَا كَانَ مُسْتَوِراً، وَإِنْ كُنَّا  
مِنْ بَعْدِ عَاطِفِينَ عَلَى تَقْضِيهَا وَإِبَانَةِ قَسَادِهَا، فَهُوَ عَلَى كُلِّ حَالٍ مُتَقَلِّبٌ بَيْنَ  
فَائِدَتَيْنِ مُتَرَدِّدَتَيْنِ مُنْفَعَتَيْنِ.

فهذا الكتاب إذا أعان الله تعالى على إتمامه وإبرامه، كان بغير  
تطهير<sup>١٢</sup> من الكتب المصنفة في هذا الباب. وَلَمْ تَعْنِ<sup>١٣</sup> فِي تَجْوِيدِ<sup>١٤</sup>  
وَتَحْرِيرِ وَتَهْذِيبِ، فَقَدْ يَكُونُ ذَلِكَ فِيمَا سَبَقَ إِلَيْهِ مِنَ الْمَذَاهِبِ وَالْأَدَلَّةِ،

١- ب : غير.

٢- ب : يرى و.

٣- الف : ية.

٤- ب و ج : اليه.

٥- ب : اتعافنا.

٦- ج : شهته.

٧- ب : روايتها.

٨- ب و ج : بين.

٩- ب : غير.

١٠- ب : المسائل.

١١- ج : المد.

١٢- ب : متعفا.

١٣- ب : تتفع.

١٤- ب : عديها.

١٥- الف : غير.

١٦- ب : تجريد.

وَإِنَّمَا أَرَدْنَا أَنْ مَذَاهِبَنَا فِي أُصُولِ الْفَقِيهِ مَا اجْتَمَعَتْ لِأَحَدٍ مِنْ مُصَنِّفِي كُتُبِ  
أُصُولِ الْفَقِيهِ. وَأَعْلَى هَذَا قَلِيلٌ مُمْكِنٌ أَنْ يُسْتَعَانَ كَلَامُ أَحَدٍ مِنْ مُصَنِّفِي  
الْكَلَامِ فِي هَذِهِ الْأُصُولِ، لِأَنَّ الْجِلَافَ فِي الْمَذَاهِبِ وَالْأَدِلَّةِ وَالطَّرِيقِ  
وَالْأَوْضَاعِ يَتِمُّ مِنْ ذَلِكَ، أَلَا تَرَى أَنَّ الْكَلَامَ فِي الْأَمْرِ وَالنَّهْيِ  
الغَالِبُ عَلَى مَسَائِلِهِ وَالْأَكْثَرُ وَالْأَظْهَرُ اخْتِلَافُ الْقَوْمِ فِيهِ، وَالْمَعْمُومُ  
وَالْخُصُوصُ فِخْلَانِي لِهِمْ، وَمَا يَتَفَرَّعُ عَلَيْهِ أَظْهَرُ، وَكَذَلِكَ الْبَيَانُ  
وَالْمُجْتَمِعُ وَالْإِجْمَاعُ وَالْأَخَارُ وَالْقِيَاسُ وَالْإِجْتِهَادُ مِتَاخِلَانِي جَمِيعُهُ  
أَظْهَرُ مِنْ أَنَّ يَحْتَاجُ إِلَى إِشَارَةٍ، فَقَدْ تَحَقَّقَ اسْتِمْدَادُ هَذَا الْكِتَابِ  
بِطَرِيقٍ مُجَدَّدَةٍ<sup>١</sup> لَا اسْتِعَانَةَ عَلَيْهِ بِشَيْءٍ مِنْ كُتُبِ الْقَوْمِ الْمُصَنِّفَةِ فِي هَذَا  
الْبَابِ وَمَا تَوَقَّعْنَا إِلَّا بِاللَّهِ تَعَالَى

وَقَدْ سَمَّيْنَاهُ<sup>٢</sup> بِالذَّرِيعَةِ إِلَى<sup>٣</sup> أُصُولِ الشَّرِيعَةِ، لِأَنَّهُ سَبَبٌ وَوَصْلَةٌ  
إِلَى عِلْمِ<sup>٤</sup> هَذِهِ الْأُصُولِ. وَهَذِهِ اللَّفْظَةُ فِي اللَّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ وَمَا تَتَصَرَّفُ  
إِلَيْهِ تُعِيدُ هَذَا الْمَعْنَى الَّذِي أَشَرْنَا إِلَيْهِ، لِأَنَّهُمْ يَسْمَوْنَ الْحَبْلَ الَّذِي يَحْتَبِلُ بِهِ

- |                     |                  |
|---------------------|------------------|
| ١- ج : اورديا       | ٢- ب : - و .     |
| ٣- ب و ج : تمنع     | ٤- ب و ج : يرى . |
| ٥- ظ : حاله .       | ٦- ج : فيما .    |
| ٧- ب : كذا .        | ٨- ج : + في .    |
| ٩- ب و ج : + يكون . | ١٠- ب : استبدا   |
| ١١- ب : معرفة       | ١٢- ب و ج : وستة |
| ١٣- ب : في .        | ١٤- ب : علم      |

الصَّائِدُ الصَّيْدُ ذَرِيَّةٌ ، وَاسْمُ الذِّرَاعِ مِنْ هَذَا الْمَعْنَى اشْتَقَّ ، لِأَنَّ بِهَا  
يَتَوَصَّلُ إِلَى الْأَغْرَاضِ وَالْأَوْتَاطِ ، وَالذِّرَاعُ أَيْضًا صَدْرُ الْقَنَاةِ . وَذَرَعَ  
الْقَيْءُ <sup>١</sup> إِذَا غَلَبَ ، وَتَلَعَّ مِنْ صَاحِيهِ الْوَطَرُ . فَبَانَ أَنَّ التَّصَرُّفَ يَعُودُ  
إِلَى الْمَعْنَى ، الَّتِي ذَكَرْنَاهُ . وَمَا تَوَفَّقْنَا إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْهِ  
نُتَيْبُ .

## بابُ الْكَلَامِ فِي الْخَطَابِ وَأَقْسَامِهِ وَأَحْكَامِهِ

إِعلم أَن الْكَلَامَ فِي أُصُولِ الْفَقِيهِ إِنَّمَا هُوَ عَلَى الْحَقِيقَةِ كَلَامٌ فِي أدَلَّةِ  
الْفَقِيهِ ، يُدَلُّ عَلَيْهِ أَنَّا إِذَا تَأَمَّلْنَا مَا يُسَمَّى بِأَنَّهُ أُصُولُ الْفَقِيهِ ، وَجَدْنَاهُ لَا يَخْرُجُ  
مِنْ أَنْ يَكُونَ مَوْصَلًا إِلَى الْعِلْمِ بِالْفَقِيهِ أَوْ مُتَمَلِّقًا بِهِ وَطَرِيقًا إِلَى مَا هَذِهِ  
صِفَتُهُ . وَالِاخْتِبَارُ يُحَقِّقُ ذَلِكَ . وَلَا يَأْزِمُ عَلَى مَا ذَكَرْنَاهُ أَنْ تَكُونَ <sup>١</sup>  
الأدلة والطرق إلى أحكام مروج الفقه الموجودة في كتب الفقهاء أصولاً  
للفقيه ، لِأَنَّ الْكَلَامَ فِي أُصُولِ الْفَقِيهِ إِنَّمَا هُوَ كَلَامٌ فِي كَيْفِيَّةِ دَلَالَةِ مَا يُدَلُّ  
مِنْ هَذِهِ الْأُصُولِ عَلَى الْأَحْكَامِ عَلَى طَرِيقِ الْجُمْلَةِ دُونَ التَّفْصِيلِ ، وَأَدَلَّةُ

١- ب : - الصيد

٢- ج : - اوطاء .

٣- ب : + و .

٤- ب و ج : - المعنى .

٥- ب و ج : - اييب .

٦- ب : - كلامه .

٧- ب : - و .

٨- ب : - بالاختبار تحقق .

٩- ب : + مي

١٠- ب و ج : - يكون

الفقهاء إنما هي على تعيين المسائل، والكلام في الحملة غير الكلام في التفصيل.

وإذا كان مدار الكلام في أصول الفقه إنما هو على الخطاب وحسب أن تبدأ يذكر أحكام الخطاب.

والخطاب<sup>١</sup> هو الكلام إذا وقع على بعض الوجوه، وليس كل كلام خطأ، وكل خطاب كلام. والخطاب يقتصر في كونه كذلك إلى إرادة المخاطب لكونه خطأ لمن هو خطاب له ومتوجهاً إليه والذي يدل على ذلك أن الخطاب قد يوافقه<sup>٢</sup> في جميع صفاته من وجود وحدوث وصيغة وترتيب ما ليس بخطاب، فلا بد من أمر زائد به كان خطاباً، وهو قصد المخاطب. ولهذا قد يستمع كلام الرجل جماعة<sup>٣</sup> ويكون الخطاب<sup>٤</sup> لبعضهم دون بعض لأجل القصد الذي أشرنا إليه المخصص لبعضهم من<sup>٥</sup> بعض، ولهذا حاز أن يتكلم التائب، ولم يجوز أن يخاطب، كما لم يجوز أن يقرأ وينهى.

وينقسم الخطاب<sup>٦</sup> إلى قسمين مهمين ومستعملين، فالأهملي: ما لم يوضع

١- ح - الخطاب. در هاشم ب در اینجا نوشته است: تعریف الخطاب.

٢- بوج و متوجه. ٣- ب. توافق.

٤- ج: صفة. ٥- ج: و.

٦- ج: جماعته. ٧- ب و ج خطاباً.

٨- ج و ب: دون، والف نیز (خ ل).

٩ در هاشم ب در اینجا نوشته است: أقسام الخطاب.

١٠- الف در متن: الكلام، ودر هاشم: الخطاب.

في اللمة التي أصيِفَ أنَّه مُهمَلٌ إليها لشيءٍ من المعاني، والعوائد. و  
 أما المُستعملُ: فهو الموضوعُ لِمَعْنَى، أو فائدة. ويتقسم إلى قسمين.  
 أحدهما: ماله معنى صحيح وإن كان لا يُفِيدُ فيما سُبِيَ به كنعو  
 الألقابِ مثل قولنا: زيد وعمر، وهذا القسمُ جَعَلَهُ القومُ بدلاً من  
 الإشارة ولهذا لا يُستعملُ في الله تعالى. والفرقُ بين المفيدِ واللقبِ  
 يجوزُ تبديله وتغييره، والثقة على ما هي عليه، والمفيد لا يجوزُ ذلك فيه.  
 ولهذا كان الصحيحُ أن أعطاهُ شيئاً لستَ لَقاً، بل من قسمٍ مفيدٍ  
 الكلام، لأنَّ تبديلها وتغييرها لا يجوزُ، والثقة على ما هي عليه \* [٢٤]  
 وإنما لم يُقَدَّ لفظةُ شيءٍ، لإشراكِ جميعِ المعلوماتِ في معناها،  
 فتعدتُ فيها طريقةَ الإيابة والتَّمييزِ. فلا مِرَّ يرجعُ إلى غيرها لم  
 يُقَدَّ، واللقبُ لا يُفِيدُ لأمرٍ<sup>١٢</sup> يرجعُ إليه.  
 والقسمُ الثاني من القسمةِ المُتقدِّمةِ: هو المفيدُ الذي يقتضي الإيابة.  
 وهو على ثلاثة أضرب. أحدها: أن يُبينَ<sup>١٣</sup> نوعاً من نوع، كقولنا:

- |                       |                                    |
|-----------------------|------------------------------------|
| ١ - ج: شيء.           | ٢ - ب: و.                          |
| ٢ - الف: الاسم.       | ٣ - ب: تعيين، ودر حاشيته بعينه، وج |
| تغييره وتبديله        | ٤ - ب: وج: ولهذا.                  |
| ٦ - ب: شيء.           | ٥ - ج: + هي.                       |
| ٨ - ب: هو.            | ٦ - ج: معداً.                      |
| ١٠ - ب: فتعدت.        | ٧ - ب: ثم.                         |
| ١٢ - ب: لا يبعد لشيء. | ٨ - ب: سيقن.                       |

لون، وكون، واعتقاد، وإرادة، وثانيها: أن يُبين<sup>١</sup> خُصّاً من جنس  
كقولنا: حوهر، وسواد، وحبوة، وتكليف. وثالثها: أن يُبين عتاً من  
عين كقولنا: عالم، وقادر، وأسود، وأبيض.

### البحث في الحقيقة والمجاز<sup>٢</sup>

وَيَنْقَسِمُ الْمَفِيدُ مِنَ الْكَلَامِ إِلَى ضَرَتَيْنِ: حَقِيقَةٍ وَمَجَازٍ. فَالْقَطْعُ  
الْمَوْصُوفُ بِأَنَّهُ حَقِيقَةٌ هُوَ مَا أُرِيدَ بِهِ مَا وُضِعَ ذَلِكَ الْقَطْعُ لِإِفَادَتِهِ إِمَامِي  
لُغَةً، أَوْ عَرِيفًا، أَوْ شَرْعًا. وَمَنْ تَقَلَّتْ مَا حُدَّتْ بِهِ الْحَقِيقَةُ<sup>٣</sup> وَجَدَتْ<sup>٤</sup> مَا  
ذَكَرْنَاهُ أَسْلَمَ وَأَبْعَدَ مِنَ الْقَدَحِ<sup>٥</sup>. وَحَدُّ الْمَجَازِ<sup>٦</sup> هُوَ الْقَطْعُ الَّذِي أُرِيدَ بِهِ  
مَا لَمْ يَوْضَعْ لِإِفَادَتِهِ فِي لُغَةٍ، وَلَا عَرِيفًا، وَلَا شَرْعًا.

وَمِنْ حُكْمِ الْحَقِيقَةِ وَحُوبُ حَمْلِهَا عَلَى طَاهِرِهَا<sup>٧</sup> إِلَّا بِدَلِيلٍ. وَالْمَجَازُ  
بِالْعَكْسِ مِنْ ذَلِكَ، بَلْ يَجِبُ حَمْلُهُ عَلَى مَا اقْتَضَاهُ الدَّلِيلُ<sup>٨</sup>. وَالْوَجْهُ  
فِي ثُبُوتِ هَذَا الْحُكْمِ لِلْحَقِيقَةِ أَنَّ الْمَوَاضِعَ قَدْ جَعَلَتْ طَاهِرَهَا لِنَفَائِدِ  
الْمَخْصُوصَةِ<sup>٩</sup>، فَإِذَا حَاطَبَ الْحَكِيمُ قَوْمًا بِلُغَتِهِمْ وَحَرَّدَ كَلَامَهُ عَمَّا يَقْتَضِي

١ - ج: تبين

٢ - ابن عسوان در مصحح است، ودر هیچیک

ارسخ بیت، تنها در حاشیه سطر الف است «فی الحقيقة والمجاز».

٣ - ب: فی الحقيقة، ج: + و. ٤ - ب: وحدث.

٥ - ج: و ب و نسخه بدل الف: الموح ٦ - ب: + و

٧ - ج: لا



المدول عن طاهره ، فلا بد من أن يريد به ما يقتضيه<sup>٢</sup> الواضحة في تلك اللفظة التي استعملها .

ومن شأن الحقيقة أن تجري<sup>٣</sup> في كل موضع تثبت فيه فائدتها من غير تخصيص ، إلا أن يعرض عارض سمعي يمنع<sup>٤</sup> من ذلك . هذا إن لم يكن في الأصل تلك الحقيقة وضعت ليبيد<sup>٥</sup> معنى في جنس دون جنس ، بحقوقولنا : أبلق ، فإنه يفيد اجتماع لوتين مختلفين في بعض الدوايت<sup>٦</sup> دون بعض . لا أنهم يقولون : فرس أبلق ، ولا يقولون : نور<sup>٧</sup> أبلق .

وإنما أوجنا أطراد الحقيقة في فائدتها ، لأن الواضحة تقتضي<sup>٨</sup> ذلك ، والعرض فيها لا يتم إلا بالإطراد ، فلولم تجب<sup>٩</sup> تسمية<sup>١٠</sup> كل من فعل الضرب بأنه ضارب ، ليقض ذلك القول بأن أهل اللغة إنما سمو<sup>١١</sup> الضارب ضارباً ، لوقوع هذا الحديث المحصور الذي هو الضرب منه .

٢ - ب و ج : يقتضيه .

٣ - ب : يشت .

٤ - ب : - من .

٥ - ح : ليعيد .

٦ - الف : توب ( خ ل ) .

٧ - ج : يصح .

٨ - ب و ج : يسمون .

٩ - ب : ٥

١٠ - الف : يعري

١١ - ب : يمح

١٢ - ب : اذا

١٣ - ج : الدواب

١٤ - ج : يقتضي .

١٥ - ج : تسميتها

و<sup>١</sup> إِنَّمَا اسْتَنْبَيْنَا السَّمْعَ السَّمْعَى<sup>٢</sup> لِأَنَّهُ رُبَّمَا عَرَضَ فِي إِجْرَاءِ الْإِسْمِ عَلَى بَعْضِ مَا فِيهِ فَانْدَثَتْ مَقْسَدُهُ ، فَيَقْصَحُ إِجْرَاءُهُ ، فَيَمْنَعُ<sup>٣</sup> السَّمْعُ مِنْهُ ، كَمَا قُلْنَا فِي تَسْمِيَّتِهِ - تَعَالَى - بِأَنَّهُ فَاضِلٌ<sup>٤</sup> .

وَأَعْلَمُ أَنَّ الْحَقِيقَةَ يَجُوزُ أَنْ يَقِلَّ اسْتِعْمَالُهَا ، وَتَغْتَرَّحَالُهَا قَيْصِرٌ<sup>٥</sup> كَالْمَجَازِ . وَكَذَلِكَ الْمَجَازُ عَيْرٌ مُتَمْنِعٌ أَنْ يَكْثُرَ اسْتِعْمَالُهُ فِي الْعَرَبِ<sup>٦</sup> فَيَلْحَقَ بِحُكْمِ الْحَقَائِقِ وَإِنَّمَا قُلْنَا ذَلِكَ ، مِنْ حَيْثُ كَانَ<sup>٧</sup> إِجْرَاءُ هَذِهِ

الْأَسْمَاءِ عَلَى قَوَائِدِهَا فِي الْأَصْلِ لَيْسَ بِوَاحِدٍ ، وَإِنَّمَا هُوَ بِحَسَبِ الْإِحْتِيَارِ . وَإِذَا ضَحَّ فِي أَصْلِ اللَّفْعِ التَّمْيِيزُ وَالتَّبْدِيلُ<sup>٨</sup> ، فَكَذَلِكَ<sup>٩</sup> فِي فِرْعَاهَا<sup>١٠</sup> ، وَالْمَنْعُ مِنْ جَوَازِ ذَلِكَ مُتَعَذِّرٌ . وَإِذَا كَانَ جَائِزًا ، فَأَقْوَى مَا

ذُكِرَ فِي وَقْعِهِ وَحَصُولِهِ أَنَّ قَوْلَنَا : غَائِطٌ<sup>١١</sup> ، كَانَ فِي الْأَصْلِ اسْمٌ لِلْمَكَانِ الْمُطْمَئِنِّ<sup>١٢</sup> مِنَ الْأَرْضِ ، ثُمَّ<sup>١٣</sup> غَلَبَ عَلَيْهِ الْإِسْتِعْمَالُ الْعَرَفِيُّ ،

فَانْتَقَلَ إِلَى الْكِبَايَةِ عَنْ قَضَاءِ الْحَاجَةِ وَالْحَدِيثِ الْمُحْصُوصِ ، وَلِهَذَا لَا يُفْهَمُ مِنْ إِطْلَاقِ هَذِهِ اللَّفْظَةِ فِي الْعَرَفِ إِلَّا مَا ذَكَرْنَاهُ ، دُونَ مَا كَانَتْ

٢ - ب : السمي  
٤ - ب : واصل .  
٦ - ج : العرب .  
٨ - ج : هذا .  
١٠ - ج : فرعها .  
١٢ - الف : المطمان .

١ - ج : - و .  
٣ - ب : فيمنع  
٥ - ب : فيصير  
٧ - ج : كان  
٩ - ب : فذلك + قال  
١١ - ج : عاية  
١٣ - ب : - ثم .

عليه في الأصل . وإنما استشهدهم على ذلك بالصلاة والصيام ، وأن  
المفهوم في الأصل من لفظة الصلاة الدعاء ، ثم صار يعرف الشرع  
المعروف بسواه ، وفي الصيام الإمساك ، ثم صار في الشرع لما  
كان يحالفيه ، فإنه يصف ، من حيث أمكن أن يقال إن ذلك ليس  
ينقل ، وإنما هو تحصيل ، وهذا غير ممكن في لفظة المائط .

وأقوى ما يعرف به كون اللفظ حقيقة هونص أهل اللغة ، وتوقيفهم  
على ذلك ، أو يكون معلوما من حالهم ضرورة .

ويتلوه في القوة أن يستعملوا اللفظ في بعض الفوائد ، ولا يدلون  
على أنهم متجاوزون بها مستعمرون لها . فبعلم أنها حقيقة ، ولهذا  
نقول : إن ظاهر استعمال أهل اللغة اللفظة في شيء دلالة على أنها  
حقيقة فيه ، إلا أن يفتنا بآقل عن هذا الظاهر

وقد قيل فيما يعرف به الحقيقة أشياء غيرها عليها - إذا تأملت

- |                          |                                       |
|--------------------------|---------------------------------------|
| ١ - ب : لفظ .            | ٢ - ب و ج : مع .                      |
| ٢ - ب و ج : كانه         | ٣ - ب : لفظ ، و ج : لفظه .            |
| ٥ - ح : العاية           | ٤ - ب : + و . درهانش ب در اینجا برشته |
| است : ما به تعرف الحقيقة | ٧ - ب : اللفظة                        |
| ٨ - ب و ج : فتعلم        | ٩ - ح : + مي                          |
| ١٠ - ج : دالة            | ١١ - ب : أشياء ح شيئا .               |
| ١٢ - ب و ج : غيرها       | ١٣ - ب و ج : تأملت .                  |

حق التأمل - طعن ، وفيها قدح . وما دكرناه أعظم من الشبهة .

وَيَمْضَى فِي الْكِتَابِ كَثِيرًا أَنْ الْمَجَازَ لَا يَحُوزُ اسْتِعْمَالَهُ إِلَّا فِي الْمَوْضِعِ  
الَّذِي اسْتَعْمَلَهُ فِيهِ أَهْلُ النَّقْصِ مِنْ غَيْرِ تَعَدُّ لَهُ . وَلَا بُدَّ مِنْ تَحْقِيقِ هَذَا  
الْمَوْضِعِ فَإِنَّهُ تَلْبِيسٌ .

وَالَّذِي يَجِبُ أَنْ يَكُونَ الْمَجَازُ مُسْتَعْمَلًا فِيهِ اسْتَعْمَلَهُ فِيهِ أَهْلُ  
النَّقْصِ وَفِي نَوْعِهِ وَقَبِيلِهِ . أَلَا تَرَى أَنَّهُمْ لَمَّا حَذَفُوا الْمُضَافَ ، وَأَقَامُوا  
الْمُضَافَ إِلَيْهِ مَقَامَهُ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى : وَأَسْأَلُ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا وَالْعِيرَ  
الَّتِي أَقْبَلْنَا فِيهَا ، أَشْعَرُونَا بِأَنْ حَذَفَ الْمَصَافِ تَوْسَعًا جَائِزًا ، فَسَاعَ

لَنَا أَنْ نَقُولَ \* سَلِ الْمَنَازِلَ الَّتِي نَزَلْنَاهَا ، وَالْحُلَّ الَّتِي رَكَبْنَاهَا ، [٣٥]  
عَلَى هَذِهِ الطَّرِيقَةِ فِي الْحَذْفِ . وَلَمَّا وَصَفُوا الْمَلِيدَ بِأَنَّهُ حَمَارٌ تَشْبَهُ  
لَهُ بِهِ فِي السَّلَادَةِ ، وَالْجَوَادَ بِالْعَجْرِ تَشْبَهُ لَهُ بِهِ فِي كَثْرَةِ عَطَائِهِ ، جَازَأْنَ  
بِصِفِ الْمَلِيدِ بِغَيْرِ ذَلِكَ مِنَ الْأَوْصَابِ الْمُنِيَّةِ عَنْ عَدَمِ الْفِطْنَةِ ، فنَقُولُ :  
إِنَّهُ صَخْرَةٌ ، وَإِنَّهُ جَمَادٌ ، وَمَا أَشَبَّهُ ذَلِكَ . وَلَمَّا أَتَجَرُوا عَلَى الشَّيْءِ

٢ - ج : استعماله . در هاشم ب در اینجا

١ - ب و ج : الته .

بوشته ست : تحقيق معنى قولهم : المعاد لا يستعمل في غير مواضعه

٢ - ب - تلبس ، وج : تلبس . ٤ - ب : - هـ .

٥ - ج : - هـ . ٦ - ج : وضعوا .

٧ - ب : التلد . ٨ - ج : - هـ .

٩ - ب . السية ، وج : المبية . ١٠ - الب : احرأ .

اسم ما قارته<sup>١</sup> في بعض المواضع ، فقلنا مثل<sup>٢</sup> ذلك للمقارنة<sup>٣</sup> في موضع آخر. ألا ترى أنهم قالوا<sup>٤</sup> سبل القرية في قرية معينة ، وتعدبناها إلى غيرها بلا شهوة للمشاركة في المعنى . وكذلك في النوع والقبيل . وليس هذا هو القياس في اللمعة<sup>٥</sup> المطروح<sup>٦</sup> ، كماله يمكن ذلك قياساً في تعدبنا العين الواحدة في القرية .

و بعد فإننا نعلم أن صروب المعازات الموجودات الآن في اللمعة لم يستعملتها القوم ضربة واحدة<sup>٧</sup> في حال واحدة ، بل في زمانين بعد زمان ، ولم يخرج من استعمال<sup>٨</sup> ذلك - ما لم يكن بعينه مستعملاً - عن قانون النعنة ، فكذلك ما ذكرناه .

واعلم أن الخطاب إذا انقسم إلى لغوي ، وعرفي ، وشرعي ، وجب بيان مراتبه وكيفية تقديم بعضه على بعض ، حتى يقتضد ذلك فما يرد منه - تعالى - من الخطاب

وجملته القول فيه أنه إذا ورد منه - تعالى - خطاب ، وليس فيه عرف ، ولا شرع ، وجب حملته على وضع النعنة . لأنه الأصل .

١ - ب و ح : قارته .

٢ - ب : مثل .

٣ - ب و ح : للمقارنة .

٤ - ب : - قالوا ، و عدبنا سبل است .

٥ - ب : في اللمعة .

٦ - ح : الموحدة

٧ - الب : + و .

٨ - ج : + من .

٩ - ج . فذلك

فإن كان فيه وضعٌ، وعرفٌ، وحَب حملُهُ على العرف دون أصل  
الوضع، لأنَّ العرف طارِعٌ على أصل الوضع، وكالتناسخ له والمؤثر فيه .  
فإذا كان هناك وضعٌ، وعرفٌ، وشرعٌ، وجب حمل الخطاب  
على الشرع دون الأمرين المدكَّورين . للمعلِّمة التي ذكرناها . ولأنَّ  
الأسماء الشرعية صادرة عنه - تعالى - ، فتحرى مجرى الأحكام في أنه  
لا يمتدَّى عنها .

واعلم أنَّ النَّاس قد طَوَّلوا في أقسام الكلام ، وأورد بعضهم في  
أصول الفقه ما لا حاجة إليه .

وأحصر ما قُيِّم الكلام القصد إليه ، أنه إما أن يكون خيراً  
أو ما معناه معنى الخير . وعند التأمل يُعلم دخول جميع أقسام الكلام  
تحت ما ذكرناه . لأنَّ الأمر من حيث دَلَّ على أنَّ الأمر يريد للمأمور به ،  
كان في معنى الخير . والنهي إما كان بهذا لأنَّ الناهي كاره لما نهى  
عنه ، فمعناه معنى الخير . ولأنَّ المحاطب غيره إما أن يُعرفه حال نفسه ،  
أو حال غيره ، وتعرفه حال غيره يكون بالخبر دون الأمر ، وتعرفه حال  
نفسه يكون بالأمر والنهي ، وإنَّ حاز أن يكون بالخبر .

- |                                      |                    |
|--------------------------------------|--------------------|
| ١ - ب : هالك .                       | ٢ - ح : لنقلة .    |
| ٣ - ج : ساء .                        | ٤ - ج : عن         |
| ٥ - ج و ب : معبد ، و لعبير ( خ ل ) . | ٦ - ب و ج : احصر . |
| ٧ - ر : - جميع .                     | ٨ - ح : فان .      |

واعلم أن المفيد من الأسماء إما أن يختص بعين واحدة ولا يتعداها ،  
أو يكون مفيداً لما زاد عليها . فيمثل الأول قولنا : إله وقديم وما جرى  
مجرى ذلك مما يختص به القديم تعالى ولا يُشارَكه فيه غيره . فأمّا ما  
يُفيد<sup>٢</sup> أشياء كثيرة فيقسم<sup>٣</sup> إلى قسمين . إما أن يُفيد في الجميع  
فائدة واحدة . أو<sup>٤</sup> أن يُفيد<sup>٥</sup> فوائد مختلفة . فيمثل الأول قولنا : لون ، و  
إسان . ومثل الثاني قولنا : قرء<sup>٦</sup> وعين ، وحارية .

ومن خالف في حوار وفروع الاسم على محتبين أو على ضدّين<sup>٧</sup> ،  
لا يستفت إلى خلافه ، بخروجه عن الظاهر من مذهب أهل اللغة .

و<sup>٨</sup> اعلم أنه غير متيسر أن يراد باللفظة الواحدة في الحال الواحدة<sup>٩</sup>  
من المعبر<sup>١٠</sup> الواحد المعين المحتلّان . وأن يراد بها أيضاً الحقيقة والمجاز .  
بخلاف ما حكى عن خالف في ذلك من أبي هاشم وغيره . والذي يدلّ على  
صحة ما ذكرناه أن ذلك لو كان ممثلاً لم يخلُ امتناعه<sup>١١</sup> من أن يكون

- |                                  |                               |
|----------------------------------|-------------------------------|
| ١ - ح : - قولنا                  | ٢ - الف تشاركه .              |
| ٣ - الف : تعيد                   | ٤ - الف : فتقسم .             |
| ٥ - ب : و .                      | ٦ - ح : - قولنا .             |
| ٧ - ب : مرد <sup>١</sup> ج : قرو | ٨ - ج : + و                   |
| ٩ - د و ج : و                    | ١٠ - الف : - في الحال الواحدة |
| ١١ - ب و ج : المعبر              | ١٢ - ب : اتساعه               |

لَا مِرَّ يَرْجِعُ إِلَى الْمُعْتَرِ . أَوْ لِمَا يَبُودُ إِلَى الْعِبَارَةِ ، وَمَا يَسْتَجِيلُ لِأَمْرِ  
يَرْجِعُ إِلَى الْمُعْتَرِ . تَجِبُ اسْتِحَالُهُ مَعَ قَبْدِ الْعِبَارَةِ . كَمَا أَنَّ مَا صَحَّ  
لِأَمْرِ يَبُودُ إِلَيْهِ ، تَجِبُ صَحَّتُهُ مَعَ ارْتِفَاعِ الْعِبَارَةِ . وَقَدْ عَلِمْنَا أَنَّهُ  
يَصَحُّ مِنْ أَحَدِنَا أَنْ يَقُولَ لِعَبِيرِهِ لَا تَكْبَحْ مَا كَبَحَ ثَوَكُ ، وَيُرِيدُ بِهِ لَا  
تَعْقِدْ عَلَى مَنْ عَقَّدَ عَلَيْهِ وَلَا مَنْ وَطَّئَهُ . وَيَقُولُ أَيْضًا لِعَبِيرِهِ إِنْ لَمْ تَنْتَ  
أَمْرًا تَكْ فَأَعِدِ الطَّهَارَةَ ، وَيُرِيدُ بِهِ الْجَمَاعَ وَالْمَسَّ بِالْيَدِ . وَإِنْ كُنْتَ  
مُحَدِّثًا فَتَوَضَّأْ ، وَيُرِيدُ جَمِيعَ الْأَحْدَاثِ . وَإِذَا حَازَ أَنْ يُرِيدَ الصَّادِقِينَ  
فِي الْحَالَةِ الْوَاحِدَةِ ، فَاحْزُزْ مِنْهُ أَنْ يُرِيدَ الْمُحْتَلِفِينَ . فَمَا الْعِبَارَةُ فَلَا مَاعٍ  
مِنْ حَبْنِهَا يَقْتَضِي تَعَدُّرَ ذَلِكَ ، لِأَنَّ الْمَعْنَيْنِ الْمُحْتَلِفَيْنِ قَدْ جُمِعَتْ هَذِهِ  
الْعِبَارَةُ فِي وَضْعِ اللَّغَةِ عِبَارَةً عَنْهُمَا ، فَلَا مَاعٍ مِنْ أَنْ يُرَادَ بَهَا . وَ  
كَذَلِكَ إِذَا اسْتُعْمِلَتْ هَذِهِ الِصِّغَةُ فِي أَحَدِهِمَا ' ' مُحَازَاً ' ' شَرْعًا أَوْ  
عَرَفًا ، فَعَبْرٌ مُشْتَرِكٌ أَنْ يُرَادَ بِالْعِبَارَةِ الْوَاحِدَةِ ، لِأَنَّهُ لَا تَنَافِي وَلَا تَمَازُجَ .

- |                                |                  |
|--------------------------------|------------------|
| ١ - ب و ج : المعتبر            | ٢ - ب : الامر    |
| ٣ - ب و ج : المعتبر الع + بحيث | ٤ - ب و ج : يعجب |
| ٥ - ب و ج : + على              | ٦ - ب و ج : -    |
| ٧ - ب : فتوص                   | ٨ - ب : +        |
| ٩ - ب و ج : سمع                | ١٠ - ج : من      |
| ١١ - ب : فكذلك                 | ١٢ - ب : حديثها  |
| ١٣ - ب و ج : + أو              | ١٤ - ب و ج : ماع |



وإنما لا يجوز أن يريد باللفظة الواحدة الأمر والنهي ، لتنافي موجبيتهما ،  
لأن الأمر يقتضى إرادة المأمور به ، والنهي يقتضى كراهة المنهي عنه ،  
ويستحيل أن يكون مريداً كراهاً للشيء الواحد على الوجه الواحد .  
وكذلك لا يجوز أن يريد باللفظة الواحدة الإقتصار على الشيء وتعديده ،  
لأن ذلك يقتضى أن يكون مريداً للشيء وأن لا يريد .

[٢٦] وقولهم لا يجوز أن يريد باللفظة الواحدة \* استعمالها فيما  
وضعت له والعدول بها عنها وضعت له ، ليس بصحيح ، لأن المتكلم  
بالحقيقة والمجاز ليس يجب أن يكون قاصداً إلى ما وضعوه وإلى ما لم  
يضعوه ، بل يكفي في كونه متكلماً بالحقيقة ، أن يستعملها فيما وضعت  
له في اللمعة . وهذا القدر كاف في كونه متكلماً باللمعة ، من غير حاجة  
إلى قصد استعمالها فيما وضعوه . وهذه الجملة كافية في إسقاط الشبهة .  
واعلم أن الغرض في أصول الفقه التي بنينا أن مدارها إنما هو على  
الخطاب . وقد ذكرنا مهم \* أقسامه ، وما لا بد منه من أحواله . . . لنا كان  
لا بد فيه من العلم بأحكام الأفعال ، لفعل ما يجب فعله ، ويجنب

١ - ب و ج : باللفظ الواحد .

٢ - ب : لا .

٣ - ب : ولا .

٤ - ب : الجملة كافية في إسقاط وج : هذه . ٥ - ب و ج : إنما .

٦ - ج : مهمم . ٧ - ب و ج : لا بد فيه من .

ما يجب احتسابه، وجب أن<sup>١</sup> تُشير<sup>٢</sup> إلى العلم ما هو، و<sup>٣</sup> ما يشته به من الظن، وما يقتضى كل واحد منهما من دلالة أو أمارة بأخصر قول، فإن الجملة المعقولة في هذه المواضع كافية.

فأما الأفعال وأحكامها ومراتبها، فسجى<sup>٤</sup> القول فيه من هذا الكتاب عند الكلام على أفعال النسي - ص ع - وكيف دلالتها بإذن الله تعالى - و مشته.

واعلم أن العلم ما اقتضى سكون النفس، وهذه حالة معقولة يحدها الإنسان من نفسه عند المشاهدات، ويفرق فيها<sup>٥</sup> بين خير النسي - ص - بين<sup>٦</sup> ريداً في الدار وخير غيره. غير<sup>٧</sup> أن ما<sup>٨</sup> هذه حالة، لأن من كونه اعتقاداً يتعلق بالشئ على ما هو به، و<sup>٩</sup> إن لم يحتر<sup>١٠</sup> إحال ذلك في حد العلم، لأن الحد يجب أن يتميز<sup>١١</sup> المحدود، ولا<sup>١٢</sup> يجب أن يذكر في جملة ما يُشار كهُ فيه ما خالفه وليس جارداً أن

١ ج. ان

٢ ب. يشير

٣ ج. يشته

٤ ب. وج. هذا الموضع.

٥ ج. تعالى

٦ ب. ان

٧ ب. و. غير.

٨ ب. و. في.

٩ ج. تحتر.

١٠ ب. و. في.

١١ ب. و. في.

١٢ ب. و. في.

١ ج. ان

٢ ب. و. في.

٣ ج. تعالى

٤ ب. ان

٥ ب. و. غير.

٦ ب. و. في.

٧ ج. تحتر.

٨ ب. و. في.

٩ ب. و. في.

١٠ ب. و. في.

١١ ب. و. في.

نَقُولُ فِي حَدِّ الْعِلْمِ : أَنَّهُ ' اِعْتِقَادٌ لِبَشْيٍ عَلَى مَا هُوَ بِهِ مَعَ سَكُونِ النَّفْسِ .  
وَتَعْتَدِرُ ' ١ ' نَا أَنَا ، قَوْلُنَا اِعْتِقَادٌ ، مِنْ سَائِرِ الْأَخْنَاسِ . وَيَسْأُولُهُ ' ٢  
الْمُعْتَقِدُ عَلَى مَا هُوَ بِهِ ، مِنَ الْجَهْلِ . وَيَسْكُونُ النَّفْسِ ، مِنَ التَّقْيِيدِ . فَلَا  
جَازَ أَنْ نَقُولَ ' فِي حَدِّهِ عَرَضٌ ' ، لِئِنَّهُ ' ٣ ' عَنِ الْوُجُوهِ . وَيُوجِبُ حَالًا  
لِلْحَقِّ ، لِئِنَّهُ ' ٤ ' مِمَّا يُوْجِبُ حَالًا لِلْمَعْلُومِ . وَيَحُلُّ الْقَلْبَ وَلَا يُوْجِدُ إِلَّا فِيهِ .  
لِئِنَّهُ ' ٥ ' مِمَّا يَحُلُّ الْخَوَارِجَ .

وَالْعِلْمُ يَقْسَمُ إِلَى ' ١ ' قَسْمَيْنِ . أَحَدُهُمَا : لَا يَتِمُّكَ الْعَالِمُ بِهِ مِنْ  
نَفْسِهِ ' ٢ ' عَنْ نَفْسِهِ ' ٣ ' بِشَيْءٍ ' ٤ ' إِنْ انْفَرَدَ ، وَإِنْ شِئْتَ قُلْتَ لِأَمْرِ يَرْجِعُ  
إِلَيْهِ ، وَإِنْ شِئْتَ قُلْتَ عَلَى حَالٍ مِنَ الْعَالِيَةِ . وَالْقَسْمُ الْآخَرُ : يَتِمُّكَ مِنْ  
نَفْسِهِ عَنْ نَفْسِهِ عَلَى بَعْضِ الْوُجُوهِ . وَالْقَسْمُ الْأَوَّلُ عَلَى ضَرِيحَيْنِ أَحَدُهُمَا ' ١ ' .  
مَقْطُوعٌ عَلَى أَنَّهُ عِنَّمُ صَرُورٌ ' ٢ ' مِنْ فِعْلِ اللَّهِ - تَعَالَى - فَمِنْهُمَا كَالْعِلْمِ  
بِالْمَشَاهِدَاتِ وَكُلِّ مَا ' ٣ ' يَكْمُلُ بِهِ الْعَقْلُ مِنَ الْعُلُومِ . وَالْقَسْمُ الثَّانِي .

- |                               |                      |
|-------------------------------|----------------------|
| ١ - ب : و ج : ناه             | ٢ - ب : و ج : يعتذر  |
| ٣ - الف : يسأوله ، و ج : سؤله | ٤ - ب : و ج : يقول   |
| ٥ - ب : عرس                   | ٦ - ج : لئنه         |
| ٧ - ب : و ج : م -             | ٨ - ب : و ج : لئنه   |
| ٩ - ب : لئنه ، و ج : لئنه     | ١٠ - ب : إلى         |
| ١١ - ب : به                   | ١٢ - ب : نفسه        |
| ١٣ - ج : نفسه                 | ١٤ - ب : و ج : تشبهه |
| ١٥ - ب : أحدهما               | ١٦ - ب : - و -       |
| ١٧ - ج : كلما                 |                      |

مشكوك فيه ويجوز أن يكون ضرورياً<sup>١</sup> ومن فعل الله<sup>٢</sup> فينا، كما يجوز  
أن يكون من فعلنا، كالعلم. يختار الإخبار عن<sup>٣</sup> السدان والحوادث  
الكبار. وهذا متنا<sup>٤</sup> يستقصي في الكلام على الأخبار من هذا الكتاب  
يمون الله ومشئته. و<sup>٥</sup> إنما شرطنا ما ذكرناه من الشروط، احترازاً من  
العلم المكتسب إذا قارنه علم ضروري، ومعتقدهما واحد. وأما العلم  
الذي يمكن فيه عن العلم على الشروط الذي ذكرناه، فهو مكتسب،  
ومن شأنه أن يكون من فعلنا، لا من فعل غيرنا فينا. وما بعد هذا من  
أقسام العلوم الضرورية بما يتعرض عليه<sup>٦</sup> غير محتاج إليه في هذا الكتاب.  
والنظر في الدلالة على الوجه الذي<sup>٧</sup> يدل عليه، يجب عنده العلم و<sup>٨</sup>  
يحصّل لا محالة. وهذا القدر كاف لمن يتطرّف في أصول الفقه، و<sup>٩</sup> لا  
حاجة به مائة لا ينتم ما قصده من أصول الفقه إلا بها، إلى<sup>١٠</sup> أن يحقق<sup>١١</sup>  
كفتة كون النظر سبباً للعلم وشروط<sup>١٢</sup> توليده.

٢ - ج : + تعالى .

١ ب : . و .

٤ - ج : + لنا .

٣ ب : على .

٦ ب : - فينا .

٥ ب : . و .

٨ - ب و ج : الذي .

٧ ب و ج : إليه .

١٠ ب : - . و .

٩ ب : + لا .

١٢ ب : ينطق .

١١ الف : لا .

١٣ - ب : فشروط .

و<sup>١</sup> أما النظر فهو ما يقوى كونه ما طمحه على ما يتساوله الظن ، وإن  
 حوز خلافه . فالذى<sup>٢</sup> يستن به الظن التقوية والترحيب . ولا معنى لتحقيق  
 كون الظن من غير قبيل الاعتقاد ههنا ، وإن<sup>٣</sup> كان ذلك هو الصحيح ،  
 لأنه لا حاجة تنس<sup>٤</sup> إلى ذلك .

وما يحصل<sup>٥</sup> عنده الظن ، يسمى أمانة<sup>٦</sup> .

و يسمى في الكتب كثيراً<sup>٧</sup> ، أن حصول الظن عند التطير في  
 الأمانة<sup>٨</sup> ليس بموجب عن التطير ، كما نقوله<sup>٩</sup> في العلم الحاصل عند  
 التطير في الدلالة ، بل يختاره التطير في الأمانة لانحالة لقوة الداعي .

وليس ذلك بواضح ، لأنهم إنما يعتمدون في ذلك على اختلاف

الظنون من العقلاء والأمانة واحدة ، وهذا يطل باختلاف العقلاء في  
 الاعتقادات والدلالة واحدة . فإن ذكرنا اختلاف<sup>١٠</sup> الشروط وأن عند  
 تكامليها يجب العلم ، أمكن أن يقال مثل ذلك بعينه في التطير<sup>١١</sup> في

١ - ج : ف . ٢ - ب : والنس .

٣ - ب : فان ٤ - ب : - كان .

٥ - ب : + وما ٦ - ج : + و .

٧ - ب و ج : + و ربما يسمى دلالة والاولى ٨ - ب : حصل .

٩ - الف : كثيرة . ١٠ - ج : + و .

١١ - ج : بقوله . ١٢ - ب : - في النظر .

١٣ - الف : اختلاف ، ( خ ل ) .

الأمارية وتحقق ذلك أيضاً مما لا يحتاج إليه ههنا لأن الأعراض  
في أصول الفقه تتم بدونه.

وإن قيل ما دليلكم على أن تكليفكم في أصول الفقه إنما هو  
العلم دون العمل التابع للنظر وإذا كنتم تجوزون أن تكليفكم  
الشرايع تكليف يتبع الظن أراجع إلى الأمارية فلا كن التكليف في  
أصول الفقه كذلك.

قلنا ليس كل أصول الفقه يجوز فيه أن يكون الحق في حجتين  
مختلفتين لأن القول بأن المؤثر في كون الأمر أمراً إيجابياً هو إرادة  
الأمور به وأنه لا يتعلق بذلك بصفات الفعل في نفسه وأنه تعالى لا  
يجوز أن يريد إلا ماله صفة رائدة على حسنه ولا ينسخ الشيء قبل  
وقت فعله وما أشبه ذلك وهو الغالب والأكثر فلا يجوز أن  
يكون الحق فيه إلا واحداً كما لا يجوز في أصول الديانات \* أن  
يكون الحق إلا في واحد.

- |                    |                                   |
|--------------------|-----------------------------------|
| ١ - ب : ضا .       | ٢ - ب : في أصول الفقه .           |
| ٣ - ج : يتم .      | ٤ - ب و ج : من دونه .             |
| ٥ - ب : عن .       | ٦ - ب : أن .                      |
| ٧ - ب : يكون .     | ٨ - ج : بكمكم .                   |
| ٩ - ج : مختلفين .  | ١٠ - ب و ج : اما .                |
| ١١ - ج : هل .      | ١٢ - ب و ج : فهو .                |
| ١٣ - ب و ج : ولا . | ١٤ - ب : في واحد . و ج : في احد . |
- ١٥ - ب و ج : - شماره ١٤ تا ١٤

اللهم ! لا أن يقول حيروا أن يكتف الله - تعالى - من ظن بإمارة  
مخصوصية تظهر<sup>١</sup> له أن الفعل واجب<sup>٢</sup>، أن يفعله على وجه<sup>٣</sup> الوجوب، و  
من ظن بإمارة أخرى أنه ندب<sup>٤</sup>، أن يفعله على<sup>٥</sup> هذا الوجه<sup>٦</sup>، وكذلك  
القول في الخصوص والعوم<sup>٧</sup>، وسائر المسائل<sup>٨</sup>، لأن العمل فيها على  
هذا الوجه<sup>٩</sup> هو المقصود دون العلم، واختلاف أحوال المكلفين فيه حائز<sup>١٠</sup>،  
كما حاز في فروع الشريعة.

فإذا سلمنا<sup>١١</sup> على هذا الوجه، فالجواب أن ذلك كان جائزاً،  
لينا قد علمنا الآن خلافه، لأن الأدلة الموجبة للعلم قد دلت على  
أحكام هذه الأصول، كما دلت على<sup>١٢</sup> أصول الديانات، وما إليه  
طريق علم لأحكام للظن فيه، وإنما يكون للظن حكم فيما لا طريق  
إلى العلم<sup>١٣</sup>، به، ألا ترى أننا لو تمكنا من العلم بصدق الشهود، لما<sup>١٤</sup>  
حاز أن نعمل<sup>١٥</sup> في صدقهم على الظن، وكذلك<sup>١٦</sup> في أصول العقليات.

- |                           |                           |
|---------------------------|---------------------------|
| ١ - لم : يظهر             | ٢ - ج : هذا الوجه         |
| ٣ - ب : + وجه الندب       | ٤ - ج : الوجوب لا إيجاباً |
| ٥ - ب : والعوم            | ٦ - ب : + فيها            |
| ٧ - ب و ج : على هذا الوجه | ٨ - ب : سبباً             |
| ٩ - ج : - هذه ، + إيجاباً | ١٠ - ب : + إلا            |
| ١١ - ب : + ما ، + ج : بما | ١٢ - ب و ج : يعمل         |
| ١٣ - ب : وكذلك            |                           |

لو أمكن أن نعلم<sup>١</sup> أن في الطريق سعة، كما علمنا<sup>٢</sup> على قول من  
تظن<sup>٣</sup> صدقهم المتخيرين عن ذلك، وإذا ثبت<sup>٤</sup> هذه الجملة، وعلمنا  
أن على هذه الأصول أدلة، يوجب النظر فيها العلم، أم يجوز أن نعمل  
فيما يتعلق بها على الظن والامارات، وقمنا علم<sup>٥</sup> وأدلة.

وأيضا فلو كانت العبادة وردت بالعمل فيها على الظن، لوجب  
أن يكون على ذلك دليل مقطوع به، كما نقول لمن ادعى مثل ذلك  
في الأحكام الشرعية<sup>٦</sup>، وفي فقد دلالة على ذلك صحة ما قسما.

وأيضا فليس يمكن أن يدعى أن المحتلين يعذر بعضهم بعضا  
في الخلاف الجاري في هذه الأصول، ويصوبه، ولا يحكم بخطئه<sup>٧</sup>.  
كما يمكن أن يدعى ذلك في المسائل الشرعية<sup>٨</sup>، فإن من نفى القياس  
في الشريعة، لا يعذر مثيبه<sup>٩</sup>، ولا يصوبه، ومن أنبته، لا يعذرا فيه، و  
لا يصوبه<sup>١٠</sup>، وكذلك القول في الإجماع وأكثير مسائل الأصول.

٢ - ط : علمنا

١ - ب و ج : يعلم .

٤ - ب : ثبت .

٣ - ب و ح : ظن .

٦ - ب : هذا

٥ - ج : الشريعة

٨ - ب و ا : ان

٧ - ج : شطئة

١٠ - ب و ج - - ومن أنبته لا يعذرا فيه

٩ - ج - مثته .



## باب القول فی الامر و احکامه و اقسامه .

## فصل فی ما الامر

اختلف الناس فی هذه اللفظة ، فذهب قوم<sup>۱</sup> إلى أنها مختصة بالقول ، دون الفعل ، ومتى<sup>۲</sup> عتريها عن الفعل كانت<sup>۳</sup> معاراً . وقال آخرون<sup>۴</sup> هي مشتركة بين القول والفعل ، وحقیقة فیهما معاً . والذي يدل على صحة ذلك ، أنه لا خلاف فی استعمال لفظة الامر فی اللغة العربية تارة<sup>۵</sup> فی القول وأخرى<sup>۶</sup> فی الفعل ، لا أنهم يقولون : امر فلان مستقيم<sup>۷</sup> واما يريدون طراً<sup>۸</sup> معه<sup>۹</sup> أفعاله ، دون أقواله ، ويقولون : هذا امر عظيم ، كما يقولون : هذا خطب عظيم ، ورأيت من فلان امرأه انى ، أو<sup>۱۰</sup> أعجبتنى ، ويريدون بذلك الأفعال لا المعالاة ، ومن أمثال العرب فی خبر الزبابة<sup>۱۱</sup> : لا امر ما حدم<sup>۱۲</sup> قصير أفعه<sup>۱۳</sup> ، و<sup>۱۴</sup> قال الشاعر : لا امر ما يسود<sup>۱۵</sup> من يسود<sup>۱۶</sup> .

- |   |  |
|---|--|
| ۱ - ج : منها .  | ۲ - ب : متى .  |
| ۳ - ب و ج : كان .   | ۴ - ج : + و .  |
| ۵ - ب : فان .   | ۶ - ب : اجرى .   |
| ۷ - ج : + و امره غير مستقيم .   | ۸ - ب : طريقة + و ، ج : + و .  |
| ۹ - ج : - هذا .   | ۱۰ - ب و ج : و .   |
| ۱۱ - ج : الرما ، القاموس المحیط راء وا غتغ راء وتشديد باء ضبط ، ودو معرفی آن گوید ، ملکه العزیزة و تعد من ملوک الطوائف ، ( ج ۶ ص ۸۷ ط مصر ) | ۱۲ - ج : جذع .   |
| ۱۳ - ج : آفعه .   | ۱۴ - ب : يسودهم حرف معصارت وفتح واو  |
| ۱۵ - ب : و  | ۱۶ - این دو مثل نحو مذکور در متی ، در المسجد ، مراد الادب ، ضبط شده ، ( ص ۱۰۴ ط ۱۵ ) |

وَمِمَّا يُمَكِّنُ أَنْ يُسْتَشْهَدَ بِهِ عَلَى ذَلِكَ مِنَ الْقُرْآنِ قَوْلُهُ - تَعَالَى - :  
 حَتَّى إِذَا جَاءَ أَمْرًا وَفَارَ التَّنَوُّرُ ، وَإِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ - تَعَالَى - بِذَلِكَ الْاَهْوَالَ  
 وَالْعَجَائِبَ ، الَّتِي قَعَمَهَا - حَلَّ اسْمُهُ - ، وَخَرَقَ بِهَا الْعَادَةَ ، وَقَوْلُهُ ٢  
 - تَعَالَى - : أَلَمْ نَحْنِ مِنَ أَمْرِ اللَّهِ ، وَأَرَادَ الْعَمَلُ لَا مَحَالَةَ ١ .

و إِذَا صَحَّتْ هَذِهِ الْجَمْعَةُ ، وَكَانَ ظَاهِرُ اسْتِعْمَالِ أَهْلِ اللَّفْظِ النِّقْطَةَ  
 فِي شَيْئَيْنِ أَوْ أَشْيَاءَ ، يَدُلُّ عَلَى أَنَّهَا حَقِيقَةٌ فِيهِمَا ، وَمَشْتَرِكَةٌ بَيْنَهُمَا ، إِلَّا  
 أَنْ يَقُومَ دَلِيلٌ قَاهِرٌ يَدُلُّ عَلَى أَنَّهَا مَحَازٍ فِي أَحَدِهِمَا - وَقَدْ بَيَّنَّا هَذِهِ الطَّرِيقَةَ  
 فِي مَوَاضِعَ كَثِيرَةٍ مِنَ كَلَامِنَا ، وَسَبَّحِي ، مَشْرُوحَةً مُسْتَوْفَاهُ فِي مَوَاضِعٍ مِنْ  
 كِتَابِنَا هَذَا - وَجَبَ الْقَطْعُ عَلَى اشْتِرَاكِ هَذِهِ اللَّفْظَةِ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ ، وَ  
 ١٠ وَجَبَ عَلَى مَنْ ادَّعَى أَنَّهَا مَحَازٍ فِي أَحَدِهِمَا ، الدَّلِيلُ .

فَإِنْ قَالُوا : قَدْ اسْتَعْمَلَ لَفْظُ الْحَبْرِ فِيمَا لَيْسَ بِخَبَرٍ عَلَى الْحَقِيقَةِ ، كَمَا  
 قَالَ الشَّاعِرُ : تُخْبِرُنِي الْعِيَابُ مَا نَقَلْتُ كَأَنَّمُ قُلْنَا : قَدْ نَبَّأْنَا أَنَّ ظَاهِرَ  
 الْإِسْتِعْمَالِ يَدُلُّ عَلَى الْحَقِيقَةِ ، إِلَّا أَنْ يَقُومَ دَلَالَةٌ ، وَلَوْ خُلِّتَا وَظَاهِرَ  
 اسْتِعْمَالِ لَفْظَةِ الْخَبَرِ فِي غَيْرِ الْقَوْلِ ، تَحَكُّمُنَا فِيهِ بِالْحَقِيقَةِ ، لَكِنَّا عَلِمْنَا

٢ - ج : ٤٠ .

١ - ب - جرت -

٤ - الف : معال .

٣ - ب - قول

٩ - الف - يدل

٥ - ب : تقوم دلالة -

٧ - الف : تحسرى ، ج : ٥٠ ، ب : ٨ - ب : شارة ٥٨٧ .

٩ - الف - حكما .

ضرورة من مذاهب القوم أنهم لدلت مستمرون ومتحيزون ، فانتقاعاً  
يوجه طاهراً الاستعمال ، وليس ذلك معناني استعملهم لفظة الأمر في الفعل .  
وقد تعلق المحالف لنا في هذه المسألة بشيء :

مها : أن الأمر يشتق منه في اللغة العربية الوصف لإعائه بأنه أمر ،  
وهذا لا يتيق إلا بالقول دون الفعل . لأنهم لا يستنون من فعل فعلاً ليس  
بقول بأنه أمر .

ومنها : أنه لو كان اسماً للفعل في الحقيقة لأطرد في كل فعل  
حتى يسى الأكل والشرب . أنه أمر ، ألا ترى أن القول لنا كان  
أمراً ، أطرد في كل ما هو به .

ومها : أن من شأن الأمر أن يقتضي مأموراً ومأموراً به ، كما  
يقتضي الضرر ذلك ، ومعلوم أن ذلك لا يتيق إلا بالقول دون الفعل .  
ومها : أن الأمر يدخل فيه الوصف بمطيع وعاص ، وذلك لا يتأتى  
إلا في القول .

ومها : أن الأمر تقيضه النهي ، فإذا لم يدخل النهي إلا في  
الأقوال دون الأفعال ، فكذلك الأمر .

٢ ب و ح : يامى . (بحاى معامى) .

٤ ب : إلا .

٦ ب : - ان

١ ب و ح : و .

٣ ح : لسائلة .

٥ ب : اسأ .

٧ ج : يقتضيه .

ومنها: أنَّ الأمرَ يمنعُ من<sup>١</sup> الخريس والسكوت، لا أنهم يستهجنون  
في الأخير والساكت أن يقولوا وقع منه أمر، كما يستهجنون أن  
يقولوا وقع منه خبر، أو<sup>٢</sup> ضرب من ضرب الكلام.

ومنها: أنَّ لمطة الأمر لو كانت مشتركة بين القول والفعل، لم  
تحل<sup>٣</sup> من أن يفيد فيهما فائدة واحدة، أو فائدتين مختلفتين، وفي  
تعذر<sup>٤</sup> الإشارة إلى فائدة تعمهما، أو فائدتين يخص<sup>٥</sup> كل واحدة [٢٨]  
منهما، دلالة على فساد كواب هذه النقطة حقيقة في الأمرين.

فيقال لهم فيما تعلقوا به أولاً من دلالة الاشتقاق: ما أنكرتم أن  
يكون الاشتقاق<sup>٦</sup> الذي أوحىه أهل اللغة لفاعل الأمر إنما هو<sup>٧</sup> الذي  
هو قول دون ما ليس بقول من الأفعال، ومعلوم ضرورة أنهم إنما  
اشتقوا أمراً من الأمر الذي هو القول، فأى<sup>٨</sup> دلالة في ذلك على أن  
الفعل لا يستى أمراً، ومن الذي يحفظ عن أهل اللغة القول بأن كل  
ما يوصف بأنه أمر على الحقيقة يوصف فاعله بأنه أمر، وإذا لم يكن  
هذا محسوطاً عنهم، ولا منقولاً، فلا دلالة فيما ذكروه. وهذه الطريقة

١ - ب و ج : من .

٢ - ب و ج : من .

٣ - ج : تعد .

٤ - ب : يحل .

٥ - ج : واحد .

٦ - ب : يعهما .

٧ - ب : ما أنكرتم أن يكون الاشتقاق . ٨ - ب و ج : إذا هو .

٩ - ب و ج : وإي .

توجب عليهم أن تكون<sup>١</sup> لقطعة عين غير مشتركة ، لأن لقائل<sup>٢</sup> أن يقول إن<sup>٣</sup> هذه النقطه إنما تخرى على ما يشتق<sup>٤</sup> منه أعين<sup>٥</sup> وعباء<sup>٦</sup> ، وهذا لا يلتق<sup>٧</sup> بالجارية ، فيجب أن تكون<sup>٨</sup> مقصورة<sup>٩</sup> عليها ، ويمثل ما يدفعون به هذا القول ، يدفع قولهم .

ويقال لهم فيما تعلقوا به ثانياً : نحن نقول بما طنتم<sup>١٠</sup> أن تسمع منه ، ولا تفرق<sup>١١</sup> بين وقوع هذا الاسم الذي هو الأمر على الأفعال كلها ، على اختلافها وتأثيرها ، وإلا قصموا أيديكم على أي فعل يشتم ، فإننا نسين<sup>١٢</sup> أن أهل اللغة لا يمتنعون من أن يسموه أمراً .

ويقال لهم فيما تعلقوا به ثالثاً : إن اقتضاء الأمر لمأمور ومأمور به إنما هو في الأمر الذي هو القول دون الفعل ، وإما كان كذلك ، لأن الأمر له تعلق بغير فاعله ، والعمل لا تعلق له بغير فاعله ، فبذلك احتاج الأمر<sup>١٣</sup> بمعنى القول<sup>١٤</sup> من مأمور به ومأمور ، إلى مالا<sup>١٥</sup> يحتاج

- |                      |                          |
|----------------------|--------------------------|
| ١ - ب و ج - يكون .   | ٢ - ب : انما             |
| ٣ - ج : ان           | ٤ - ج : اشتق .           |
| ٥ - ج : و            | ٦ - ب : و                |
| ٧ - ج : يكون         | ٨ - ب : مقصورة مرة       |
| ٩ - ب : يقال ج : و   | ١٠ - ج : فرق             |
| ١١ - ب و ج : للامر . | ١٢ - ب و ج : معنى لقول . |
| ١٣ - ب : لا          |                          |

إليه العمل، وإن سئى أمراً، وأنتم لا يمكنكم أن تقفوا عن أهل  
 الذعة أن كل ما سئى أمراً، وإن لم يكن قولاً، يقتضى مأموراً به ومأموراً.  
 ويُقال لهم فيما تمتعوا به رابعاً، إن الوصف بالطاعة والمعصية أيضاً  
 لا يمتنع إلا بالأمر الذي هو القول للذعة التي ذكرناها، وهو أن<sup>٢</sup>  
 المطيع من فعل ما أمر به، والمعاصي من حاتف ما أمر به، والأمر الذي  
 هو الفعل لا يقتضى طاعة ولا معصية<sup>٣</sup>، لأنه لا يمتنع بطيع ولا عاص،  
 على أن قولهم إن دخول الطاعة والمعصية علامة ليكون الأمر أمراً،  
 ينتقض بقول القائل لغلامه: أريد أن تسقىني الماء، ونحن نعلم أنه  
 إذا لم يفعل يوصف بأنه عاص، وإذا فعل يوصف بأنه مطيع، وقد  
 علمنا أن قوله: أريد أن تفعل، ليس بأمر، لفقد صيغة الأمر فيه، فيبطل<sup>٤</sup>  
 أن تكون الطاعة أو المعصية موقوفة على الأمر

ويقال لهم فيما تمتعوا به خامساً، إن النهي نقض<sup>٥</sup> الأمر  
 الذي هو القول، دون الفعل، فمن أين لكم أن النهي نقض<sup>٦</sup> كل ما

- |                  |                    |
|------------------|--------------------|
| ١ - ب: معلوا.    | ٢ - ب: -، ان.      |
| ٣ - ب: +، و.     | ٤ - الف: يلق (ح:). |
| ٥ - ج: ينقض.     | ٦ - ج: تقول.       |
| ٧ - الف: قدرا.   | ٨ - ح: يبطل.       |
| ٩ - ب و ج: يكون. | ١٠ - ب: و.         |
| ١١ - ب و ج: اما. | ١٢ - ب و ج: يقتضى. |

سُمِّيَ أَمْرًا ، وَإِنْ لَمْ يَكُنْ قَوْلًا وَالَّذِينَ قَالُوا لَنَا مِنْ أَهْلِ اللُّغَةِ :  
إِنَّ السَّهْيَ تَقْيِصُ الْأَمْرَ ، هُمْ الَّذِينَ قَالُوا لَنَا : إِنْ الْعَمَلُ يُسَمَّى بِأَنَّهُ أَمْرٌ  
وَجَرَى ذَلِكَ فِي كَلَامِهِمْ وَأَشْعَارِهِمْ .

وَيُقَالُ لَهُمْ فَمَا تَقَعُّوا بِهِ سَادِسًا إِنْ الْخَرَسَ وَالسُّكُوتَ يَتَمَنَّى  
مَنْ الْأَمْرَ الَّذِي هُوَ الْقَوْلُ . وَلَا يَتَمَنَّى مَنْ الْأَمْرَ الَّذِي هُوَ الْفِعْلُ ، يُدُلُّ  
عَلَى هَذَا أَنَا قَوْلُ فِي الْآخَرِينَ . إِنْ أَمْرُهُ مُسْتَقِيمٌ أَوْ عَرُ مُسْتَقِيمٌ ، وَرَأَيْتُ  
مِنْهُ أَمْرًا حَسَلًا أَوْ قَبِيحًا ، وَكَذَلِكَ فِي السَّاكِتِ . وَيُوضَحُ مَا ذَكَرْنَاهُ أَنَّهُ لَوْ  
كَانَ الْآخَرُ لَا يَقَعُ مِنْهُ مَا يُسَمَّى أَمْرًا مِنَ الْأَفْعَالِ . - كَمَا لَا يَكُونُ أَمْرًا -  
لَوْ جَبَّ أَنْ يَسْتَقْبَحُوا وَصَفَ فِعْلُهُ بِأَنَّهُ أَمْرٌ ، كَمَا اسْتَقْبَحُوا وَصَفَ بِأَنَّهُ  
أَمْرٌ . فَقَدْ عَلِمْنَا الْفَرْقَ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ صُرُورَةً ٢ وَلَمَنْ خَالَفَ فِي اشْتِرَاكِ  
لَفْظَةٍ عَنِ أَنْ يَقْلَعَ بِمِثْلِ مَا ذَكَرُوهُ ، فَقَوْلُ ٣ . إِنْ هَذِهِ النِّقْطَةُ تَجْرِي  
عَلَى ٤ مَا يُؤَثِّرُ فِيهِ الْعَمَى ٥ وَالْآفَةُ ٦ . وَهَذَا لَا يَنْبَغُ إِلَّا بِالْجَارِحَةِ ٧ ،

١ - ب : القول . ت : سعا .

٢ - ب : هذا .

٣ - أ : في الآخر

٤ - ب : مستقيم أو

٥ - أ : أو قبيحا .

٦ - أ : أفت : وجد .

٧ - ب : و .

٨ - ب : عقول .

٩ - ب : على .

١٠ - ح : العباد .

١١ - ب : في الجارحة .

فَيَجِبُ أَنْ تَكُونَ مُخْتَصَّةً بِهَا. وَلَا جَوَابَ عَنْ هَذَا الطَّعْنِ إِلَّا مَا قَدَّمْنَاهُ  
مِنَ الْجَوَابِ عَنْ طَعْنِهِمْ.

وَيُقَالُ لَهُمْ فِيمَا تَعَلَّقُوا بِهِ مَا بَعْدَ : إِمَّا لَا تَدْعِي أَنْ الْفَائِدَةُ وَاحِدَةٌ ،  
فِيمَا سُبْتِي أَمْرٌ مِنَ الْقَوْلِ ، وَسُبْتِي أَمْرٌ مِنَ الْفِعْلِ ، بَلْ تَدْعِي اخْتِلَافَهُمَا ، وَيَجْرِي  
وَقَوْعُ هَذِهِ التَّسْمِيَةِ عَلَى الْمُخْتَلِفِ ، مَجْرَى وَقَوْعِ قَوْلِهِمْ عَيْنٌ عَلَى أَشْيَاءٍ  
مُخْتَلِفَةٍ لَا تُقِيدُ فِي كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهَا فَائِدَتُهَا فِي الْآخِرِ ، لِأَنَّ الْعَيْنَ الَّتِي هِيَ  
الْمَجَارِحَةُ لَا تُشَارِكُ الْعَيْنَ الَّتِي هِيَ الذَّهَبُ ، وَهِيَ الْمَاءُ فِي فَائِدَةٍ وَاحِدَةٍ ، بَلْ  
الْعَوَائِدُ مُخْتَلِفَةٌ ، وَكَذَلِكَ لَعَطَةُ أَمْرٍ تُقِيدُ تَارَةَ الْقَوْلِ الَّتِي لَهُ الصَّبِيغَةُ الْمَعْيَسَةُ  
وَتَارَةُ الْفِعْلِ ، وَهِيَ فَائِدَتَانِ مُخْتَلِفَتَانِ . وَلِهَذَا نَقُولُ : ' : إِنْ هَذِهِ  
النَّقْطَةُ تَقَعُ ' عَلَى كُلِّ فِعْلٍ ، وَلَا تَقَعُ إِذَا اسْتَعْمِلَتْ فِي الْقَوْلِ عَلَى كُلِّ  
قَوْلٍ ، حَتَّى يَكُونَ بِصِغَةِ ' مَحْصُوصَةً .

- |                                       |                          |
|---------------------------------------|--------------------------|
| ١ - ب : تَحَبُّ                       | ٢ - ج : يَكُونُ .        |
| ٣ - الْب : فَلَا .                    | ٤ - الْب : لَا تَدْعِي . |
| ٥ - ب : يَدْعِي ، الْب : - ٤ تَأْ ٥ . |                          |
| ٦ - ج : الْأَشْيَاءُ .                | ٧ - ج : يَجِبُ .         |
| ٨ - ب : وَ .                          | ٩ - ج : يَجِبُ           |
| ١٠ - الْب : مُخْتَلِفَانِ .           | ١١ - ج : يَقُولُ .       |
| ١٢ - ج : يَقَعُ .                     | ١٣ - ج : + حَالُ .       |
| ١٤ - ج : لَصِيغَةٍ .                  |                          |



## فصل : في وجوب اعتبار الرتبة في الامر

اعلم أنه لأشبهة في اعتبارها ، لأنهم يستقيحون قول القائل  
 أمرت الأمير ، أو نهيت ، ولا يستقيحون أن يقولوا أخبرته ، أو سأله ،  
 فدل على أنها معترة ، ويجب أن لا تطلق إلا إذا كان الأمر أعلى رتبة  
 من المأمور . فَمَا إذا كان دون رتبته<sup>١</sup> ، أو كان مساويا له ، فإنه لا  
 يُقال أمره . واللهى حار \* مجرى الأمر في هذه القضية . وما له معنى  
 الأمر وصيغته<sup>٢</sup> من الشفاعة تُعسر<sup>٣</sup> أيضا فيه الرتبة ، لأنهم يقولون  
 شفع الحارس إلى الأمير ، ولا يقولون شفع الأمير إلى الحارس ،  
 فالشفاعة إنما يُعسر فيها الرتبة بين الشافع والمشفوع إليه ، كما  
 أن الأمر إنما يُعسر<sup>٤</sup> الرتبة فيه<sup>٥</sup> بين الأمر والمأمور . ولا اعتبار بالرتبة<sup>٦</sup>  
 في المشفوع فيه ، على ما ظنه من خالفنا في الوعيد ، لأن الكلام على  
 ضربين<sup>٧</sup> ، ضرب لا تُعسر فيه الرتبة ، وضرب يُعسر<sup>٨</sup> فيه<sup>٩</sup> ، فما اعتبرت<sup>١٠</sup>

١ - ج : رتبة

٢ - ج : و

٣ - ب و ج : معتبر .

٤ - ب : صيغه .

٥ - ج : ينسب .

٦ - الف : والشفاعة .

٧ - الف : بالرتبة .

٨ - ب و ج : فيه الرتبة .

٩ - ب : ضرب من : معاني ضربين .

١٠ - ج : مخالفا .

١١ - ب : + الرتبة .

١٢ - ج : ينسب .

فيه الرتبة ، إنما اعتبرت بين المحاطب والمحاطب ، دون من يتعلق به الخطاب ، ولذلك حاز أن يكون أحدا شافعا لنفسه ، وفي حاجة نفسه ، ولو اعتبرت الرتبة في المشفوع فيه ، لما جاز ذلك ، كما لا يجوز أن يكون أمرا نفسه واهبها .

وقد تعلق من خالفنا بأشياء . أولها أنهم حملوا الأمر على الحر في إسقاط الرتبة .

وثانيها قوله - تعالى - « ما للنظاميين من حميم ولا شفيع يطاع » والطاعة تعتبر فيها الرتبة كالأمر .

وثالثها قول الشاعر : « رب من ضحت عطفاً نفسه » قد تمتنى لى موتاً لم يقطع ، والموت من فعل الله - تعالى - ، والطاعة لا تحور عليه - تعالى - « عند من اعتد الرتبة .

فبطل لهم في الأول . لو كان الأمر كما لحر في إسقاط اعتبار الرتبة ، جاز أن يقال أمرت الأمر ، كما يقال أخرجت الأمر ، فبطل يجر ذلك . بأن المرق .

٢ - ب : فيه .

١ - ب و ج : العطف .

٤ - ج : و .

٣ - ب : ناماً .

٦ - الف : فيه .

٥ - ب و ج : يعتبر .

٨ - الف : عيصا .

٧ - ج : الرتبة .

١٠ - ب و ج : سحابة .

٩ - ب : صدره . ج : مدره .

١١ - الف : اعتبار .

والجواب عن الثاني أنه استعمار للإجائية<sup>٢</sup> لفظة<sup>٣</sup> الطاعة بدلالة أن  
أحداً لا يقول إن الله<sup>٤</sup> أطاعني في كذا، إذا أجابه<sup>٥</sup> إليه .  
وأيضاً فظاهر القول يقتضي أنه ما للظالمين من<sup>٦</sup> شفيع يطاع<sup>٧</sup> وليس  
يعقل<sup>٨</sup> من ذلك نفى شفيع<sup>٩</sup> يُجاب<sup>١٠</sup> فإذا قيل : فكل شفيع لا يطاع<sup>١١</sup> على  
مذهبكم، كان في ظالم أو في غيره . لأن الشفيع يدل على أنهما<sup>١٢</sup>  
منزلة عن منزلة الشفوع<sup>١٣</sup> إليه ، و الطاعة تقتضي<sup>١٤</sup> عكس ذلك .  
فإن القول بدليل الخطاب باطل<sup>١٥</sup> ، و غير متمنع أن يخص الظالمون<sup>١٦</sup>  
بأنهم<sup>١٧</sup> لا شفيع لهم يطاع<sup>١٨</sup> ، وإن كان غيرهم بهذه المنزلة<sup>١٩</sup> .  
وأيضاً فيمكن أن يكون المراد<sup>٢٠</sup> يطاع<sup>٢١</sup> عر الله - تعالى - من  
الزبانية والحزبية ، والطاعة من هؤلاء لمن هو أعلى منزلة منهم ، من الأنبياء<sup>٢٢</sup> .  
عليهم السلام - والمؤمنين صحيحة واقعة في موقعها<sup>٢٣</sup> .

١ - ج - ع . ٢ - الف : الاجابة .

٣ - الف : يعط . ٤ - ج + : سأل .

٥ - ب : أجاب ، ج : جاب . ٦ - ج : فان ظاهر ، ب : و ان ظاهر .

الف : فظاهر . ٧ - ج - : من .

٨ - ب و ج : في . ٩ - ب : يعط .

١٠ - ج و ب : يقتضي . ١١ - ب و ج : بأنه .

١٢ - الف : الصفة . ١٣ - ب و ج : أن يريد .

١٤ - ج : موضعها ، ب : و واقعه في موضعها .

وَالْجَوَابُ عَنِ الثَّالِثِ أَنَّ الشَّاعِرَ تَجَوَّزَ<sup>١</sup> ، وَاسْتَعْمَلَ لَفْظَةَ يُطْعُ<sup>٢</sup>  
فِي مَوْضِعٍ يَحِبُّ ، وَهَذِهِ عَادَةُ الشُّعْرَاءِ .

وَأَيْضاً<sup>٣</sup> قِيمَكِنْ<sup>٤</sup> أَنْ يَكُونَ إِنَّمَا تَمْنَى فِي عَدُوِّهِ أَنْ يَقْتُلَهُ<sup>٥</sup> بَعْضُ  
الْبَشَرِ ، - فَقَدْ يُسَمَّى الْقَتْلُ مَوْتاً ، وَالمَوْتُ قَتْلًا ، لِلتَّقَارُبِ بَيْنَهُمَا - فَلَمْ  
يُطْعَمْ<sup>٦</sup> ذَلِكَ الْقَاتِلُ ، وَلَمْ يَبْلُغْهُ أَمْنِيَّتُهُ . وَالشَّهَادَةُ فِي مِثْلِ هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ ضَمِيمَةٌ<sup>٧</sup> .

### فصل في صيغة الأمر

اختلف الناس في صيغة الأمر ، فَذَهَبَ الْفُقَهَاءُ كُلُّهُمْ<sup>٨</sup> وَأَكْثَرُ  
الْمُتَكَلِّمِينَ إِلَى أَنَّ لِلْأَمْرِ صِيغَةً مَفْرَدَةً مَخْنُصَةً بِهِ<sup>٩</sup> مَتَى اسْتَعْمِلْتَ فِي غَيْرِهِ  
كَانَتْ مَجَازًا ، وَهِيَ قَوْلُ الْقَاتِلِ لِمَنْ دُونَهُ فِي الرُّتْبَةِ أَقْبَلُ . وَذَهَبَ  
آخَرُونَ إِلَى أَنَّ هَذِهِ اللَّفْظَةُ مُشْتَرِكَةٌ بَيْنَ الْأَمْرِ وَبَيْنَ<sup>١٠</sup> الْإِطَاعَةِ ، وَ  
هِيَ حَقِيقَةٌ فِيهِمَا ، وَالْمَعْنَى الْإِطْلَاقُ لَا يَفْهَمُ أَحَدُهُمَا ، إِنَّمَا يَفْهَمُ وَاحِدُهُمَا  
صَاحِبِهِ بِدَلِيلٍ ، وَ<sup>١١</sup> هُوَ الصَّحِيحُ .

- |                  |                  |
|------------------|------------------|
| ١ - ج : يعور .   | ٢ - الف : يطاع . |
| ٣ - الف : استط . | ٤ - الف : مسكر . |
| ٥ - ج : يقبله .  | ٦ - ح : يطعمه .  |
| ٧ - ج : + جدا .  | ٨ - ب : كلهم .   |
| ٩ - ج : + هو .   | ١٠ - ب : - س .   |
| ١١ - الف : - و . | ١٢ - ج : - و .   |

وَالَّذِي يَدُلُّ عَلَيْهِ أَنَّ هَذِهِ اللَّفْظَةَ مُسْتَعْمَلَةٌ بِإِلْحَافٍ فِي الْأَمْرِ  
الِإِبَاحَةِ فِي التَّخَاطُبِ وَالْقُرْآنِ وَالشَّعْرِ<sup>١</sup>، قَالَ اللَّهُ - تَعَالَى - :<sup>٢</sup> «أَقِيمُوا  
الصَّلَاةَ» وَهُوَ أَمْرٌ، وَقَالَ - تَعَالَى - :<sup>٣</sup> «وَإِذَا حَتَلْتُمْ فَاصْطَادُوا» وَهُوَ  
مَبِیْحٌ، وَكَذَلِكَ قَوْلُهُ - تَعَالَى - : «فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي  
الْأَرْضِ» وَالِاتِّشَارُ مَبَاحٌ وَ«عَبْرُ مَأْمُورٍ بِهِ، وَطَاهَرُ الْإِسْتِمَالِ يَدُلُّ  
عَلَى الْحَقِيقَةِ، إِلَّا أَنْ تَمْنَعَ دَلَالَةٌ. وَمَا نَرِيهِمْ يَفْزَعُونَ<sup>٤</sup> إِذَا أَرَادُوا أَنْ  
يُسَبِّحُوا إِلَّا إِلَى هَذِهِ اللَّفْظَةِ، كَمَا يَفْزَعُونَ<sup>٥</sup> إِلَيْهَا فِي الْأَمْرِ. وَلَا يُعْتَرِضُ  
عَلَى هَذَا يَقُولُهُمْ<sup>٦</sup> : أَتَبَحْتُ، لَا ذَلِكَ خَيْرٌ مِنْهُ. وَهُوَ جَارٍ مَعْرَى أَمْرٌ  
فِي أَنَّهُ خَيْرٌ، وَإِذَا أَرَادُوا أَنْ يُسَبِّحُوا يَغْيِرُ لَفْظُهُ الْخَيْرَ، فَلَا مَنَدُوحَةً لَهُمْ عَنْ  
هَذِهِ اللَّفْظَةِ، كَمَا لَا مَنَدُوحَةً لَهُمْ فِي<sup>٧</sup> الْأَمْرِ. [١١١]

وَأَمَّا مَا تَعَلَّقَ<sup>٨</sup> الْمَخَالِفُ فِي اخْتِصَاصِ هَذِهِ الصِّغَةِ بِالْأَمْرِ، بِأَنَّ  
مَعْنَى الْأَمْرِ - وَهُوَ الطَّلِبُ - :<sup>٩</sup> يَهْجَسُ<sup>١٠</sup> فِي النَّفْسِ، وَتَدْعُوا الْحَاجَةَ  
إِلَيْهِ<sup>١١</sup>، فَلَا يَدُّ مِنْ أَنْ يَضْعُمُوا لَهُ لَفْظًا تَتِمُّ<sup>١٢</sup> بِهِ أَعْرَاضُهُمْ. وَإِذَا وَجِبَ ذَلِكَ،

- |                              |                            |
|------------------------------|----------------------------|
| ١ - ب و ج : والشعر والقرآن . | ٢ - ج : + و .              |
| ٣ - ب و ج : سطره .           | ٤ - ب : و .                |
| ٥ - ب : يفرعون .             | ٦ - ب و ج : قولهم .        |
| ٧ - ج : - في .               | ٨ - الف : فاما .           |
| ٩ - الف : + و .              | ١٠ - ب : وهو الطلب .       |
| ١١ - ب : يهجن .              | ١٢ - ب و ج : اليه الحاجة . |
| ١٢ - ب و ج : يتم .           |                            |

فلا لفظاً إلا هذه الصيغة المخصوصة.

فإنه يَظَلُّ بالإباحة ، لأنَّ هذا المعنى موحودٌ فيها ، وما وَضَعُوا  
عندهم لها لفظاً مخصوصاً على أنَّ أكثر ما في اعتلالهم أن يضعوا له  
لفظاً ، فمن أين لهم أنه لا بد من أن يكون خاصاً غير مشترك.

وَأَمَّا تَعْلُقُهُمْ بِمَا سَطَرَهُ أَهْلُ المَرْتَبَةِ فِي كِتَابِهِمْ مِنْ قَوْلِهِمْ بَابُ  
الْأَمْرِ ، وَانَّهُمْ لَا يَذْكُرُونَ شَيْئاً يَدُلُّ عَلَى هَذِهِ النِّقْطَةِ المَخْصُوصَةِ ، فَدَلَّ عَلَى  
أَنَّهَا مَخْصُوصَةٌ غَيْرُ مُشْتَرِكَةٍ .

فبِاطِلٌ أَيْضاً ، لِأَنَّ أَهْلَ المَرْتَبَةِ أَكْثَرُ مَا قَالُوا هُوَ أَنَّ الْأَمْرَ قَوْلُ  
الْقَاتِلِ : أَفْعَلْ ، وَأَنَّ هَذِهِ الصِّغَةَ صِغَةُ الْأَمْرِ ، وَلَمْ يَذْكُرُوا اخْتِصَاصَ وَلَا  
اشْتِرَاقاً ، فَطَاهَرُ قَوْلِهِمْ لَا يَأْتِي فِي مَدْعَا ، لِأَنَّهَا تَذْهَبُ إِلَى أَنَّ هَذِهِ صِغَةُ  
الْأَمْرِ ، وَأَنَّ الْأَمْرَ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَأْمُرَ فَلَا مَدْعُوَّةَ لَهُ عَنْهَا ، لَكِنَّمَا مَعَ ذَلِكَ  
صِغَةُ لِلِإِبَاحَةِ .

وَبَعْدُ ، فَإِنَّ أَهْلَ لَدَعَةٍ كَمَا نَصَّوْا فِي الْأَمْرِ عَلَى لَفْظَةِ أَفْعَلْ ، فَقَدْ  
نَصَّوْا فِي الإِبَاحَةِ عَلَى هَذِهِ النِّقْطَةِ ، فَلَا يُسَيِّحُونَ إِلَّا بِهَا . فَإِنَّ كَانَمَا

٢ - ج - غير مقروء .

٤ - ب و ج : - هو .

٥ - ا ب - أمر .

٨ - ب و ج : + غلامه .

١٠ - ب : و ادا .

١ - الف : لفظه .

٢ - الف : دما .

٥ - ب و ج : + هو .

٧ - ب و ج : للامر .

٩ - ح : + امرية .

ادَّعَوْهُ<sup>١</sup> دَلِيلَ الْإِخْتِصَاصِ بِالْأَمْرِ، فَهُوَ بِعَيْنِهِ دَلِيلُ الْإِخْتِصَاصِ بِالْإِبَاحَةِ،  
وَالصَّحِيحُ نَفْيُ الْإِخْتِصَاصِ وَثَبُوتُ الْإِشْتِرَاكِ.

## فصل فيما به صار الأمر أمراً<sup>٢</sup>

اِخْتَلَفَ النَّاسُ فِي ذَلِكَ<sup>٣</sup>، فَذَهَبَ قَوْمٌ<sup>٤</sup> إِلَى أَنَّ الْأَمْرَ إِنَّمَا كَانَ  
أَمْرًا<sup>٥</sup> بِجِسْمِهِ وَنَفْسِهِ، وَقَالَ آخَرُونَ<sup>٦</sup> إِنَّمَا كَانَ كَذَلِكَ بِصُورَتِهِ<sup>٧</sup> وَ  
صِفَتِهِ<sup>٨</sup>. وَقَالَ آخَرُونَ<sup>٩</sup> إِنَّمَا كَانَ كَذَلِكَ<sup>١٠</sup> لِأَنَّ الْأَمْرَ أَرَادَ كَوْنَهُ  
أَمْرًا، وَأَخْرَجَهُ فِي هَذِهِ الْقِصَّةِ مَحَرَّى لِحَرِّهِ، وَقَالَ آخَرُونَ<sup>١١</sup> إِنَّمَا كَانَ  
الْأَمْرُ أَمْرًا، لِأَنَّ الْأَمْرَ أَرَادَ الْفِعْلَ الْمَشُورَ بِهِ، وَهُوَ الصَّحِيحُ  
وَالَّذِي يُدُلُّ عَلَيْهِ أَنَّ الْأَمْرَ إِذَا تَنَتَّ أَنَّهُ<sup>١٢</sup> قَدْ يَكُونُ مِنْ جَنَسِ<sup>١٣</sup>  
مَا لَيْسَ بِأَمْرٍ، وَأَنَّ الْأَمْرَ بِعَيْنِهِ يَحُوزُ أَنْ يَقَعَ<sup>١٤</sup> غَيْرَ أَمْرٍ، فَلَا بُدَّ وَالْحَالُ  
هَذِهِ مِنْ أَمْرٍ يَقْضَى كَوْنَهُ أَمْرًا<sup>١٥</sup> وَإِذَا بَيَّنَّا أَنَّهُ لَا مُقْتَضَى لَذَلِكَ سِوَى

١ - ج : ائمه . ٢ - ب : + وما وضع للنقد .

٣ - ج : + اما وضع لتقييد . ٤ - ج : - ذهب قوم

٥ - الف : - أمراً . ٦ - ب و ج : بعينه .

٧ - ج : - وقال آخرون + فذهب . ٨ - ج : لصورته .

٩ - ب : - وقال ، كما ايتنا . ١٠ - ج : الاحرون .

١١ - ب و ج : أمراً بجائ كذا لك ، ولف ( نسخة بدل ) .

١٢ - ب : + يكون . ١٣ - ب و ج : جنسه .

١٤ - ب : يقع .

كون فاعله مُريداً للمأمور به ، ثم ما أردناه<sup>١</sup> .

والذي يدل على أن لجس واحد التباسهما على الإدراك ، كما تبين  
السوادي<sup>٢</sup> ، فكما نقض<sup>٣</sup> يتماثل السوادي<sup>٤</sup> ، كذلك<sup>٥</sup> يجب أن نقض<sup>٦</sup>  
يتماثل ماخرى مجراهما .

وإنما قلنا : إنهما<sup>٧</sup> تشبهان على الإدراك ، لأن من سمع قائلاً  
يقول : قم ، وهو أمر ، لا يفصل بين قوله هذا ، وبين نطقه بهذه اللفظة  
مبيحة ، أو متعديّة<sup>٨</sup> ، أو ساهياً<sup>٩</sup> ، أو حاكياً عن غيره . ولقوة هذا الالتباس  
كان من يجوز<sup>١٠</sup> على الكلام الإعادة ، يجوز أن يكون ما سمعه ثانياً  
هو ما سمعه أولاً ، وكذلك من اعتقد بقاء الكلام .

وإنما<sup>١١</sup> الذي يدل على أن نفس ما يقع فتكون أمراً ، كان يجوز  
أن يقع<sup>١٢</sup> غير أمر ، فوجوه

منها أن الألفاظ العربية إنما تُفيد بالنواضع من<sup>١٣</sup> أهل اللغة ، و

- |                    |   |
|--------------------|---|
| ١ - ج . أورد .     | ٢ - ج . واحدا .                               |
| ٣ - ج . يقتضى .    | ٤ - ب . - فكما نقض شائل السوادي .             |
| ٥ - ج . كذلك .     | ٦ - ج . يقتضى .                               |
| ٧ - ج . اما .      | ٨ - ألف : متهدداً ، بالآى متهدداً نوشته شده . |
| ٩ - الف . مبهياً . | ١٠ - ج . يجوز .                               |
| ١١ - الف . اما .   | ١٢ - ب و ج : يوجد ، الف ( ح ل )               |
| ١٣ - ج . يس .      |   |



تواضعهم يتسع اختيارهم ، وليس هناك وحوب . وقد كان يجوز أن لا يتواضعوا في هذا اللفظ المخصوص أنه 'لأمر' ، ولو كان كذلك ، لكأت هذه الحروف بعينها توجد ، ولا تكون أمراً<sup>١</sup>.

ومنها أنه لو كان الأمر يتعلق بالأمور من غير قصد المحاطب به ، لم يمتنع<sup>٢</sup> أن يقول أحدا لغيره : افعل ، ويريد منه الفعل ، ولا يكون قوله أمراً ، أو لا يريد منه الفعل . فيكون قوله أمراً ، وقد علمنا خلاف ذلك . ومنها أن لفظ الأمر لو كان مغايراً للفظ ما ليس أمر ، لوجب أن يكون للقادر سبيل إلى التمييز بين ما يوجد فيكون أمراً ، وبين ما يوجد فيكون تهديداً ، أو إباحة ، وفي علمنا بقيد طريق التمييز دليل على أن اللفظ واحد .

١٠

ومنها أن هذا القول يقتضي صحة أن نعلم<sup>٣</sup> أن 'أحدنا أمر'<sup>٤</sup> وإن لم نعلمه<sup>٥</sup> مريداً ، إذا كان القصد لا تأثير له ، ولا خلاف في أن أحدنا إذا كان أمراً ، فلا بد من كونه مريداً لما أمر به . وإنما الخلاف

- |                       |                     |
|-----------------------|---------------------|
| ١ - ح هذه .           | ٢ - ب ا هـ .        |
| ٣ - الف : ما به أمر . | ٤ - ج : يوجد .      |
| ٥ - الف وح : يكون .   | ٦ - الحوب : أمر .   |
| ٧ - ج : يمتنع .       | ٨ - ب و ج : و .     |
| ٩ - ج و .             | ١٠ - ب و ج : يعلم . |
| ١١ - ب و ج : أن .     | ١٢ - ج : أمراً .    |
| ١٣ - ب و ح : بعينه .  |                     |

يُسْنَا وَبَيْنَ الْمَجْبَرَةِ فِي اللَّهِ تَعَالَى .

ومنها أَنَّ هَذَا الْقَوْلَ يَقْتَضِي انْحِصَارَ عَدِيدٍ مِمَّنْ يَقْدِرُ أَنَّ يَأْمُرَهُ فِي كُلِّ  
حَالٍ حَتَّى يَكُونَ الْقَوِيُّ بِخِلَافِ الضَّعِيفِ . وَإِنَّمَا أَوْحَيْنَا ذَلِكَ ، لِأَنَّ  
الْقُدْرَةَ الْوَاحِدَةَ لَا تَتَعَلَّقُ فِي الْوَقْتِ الْوَاحِدِ فِي الْمَحَلِّ الْوَاحِدِ مِنَ الْجَبَسِ  
الْوَاحِدِ بِكَثْرٍ مِنْ جُزْءٍ وَاحِدٍ . وَحُرُوفُ قَوْلِ الْقَائِلِ قُمْ مُمِائِلَةً لِكُلِّ  
مَا هَذِهِ صَوْرَتُهُ مِنَ الْكَلَامِ ، فَيَجِبُ أَنْ يَكُونَ أَحَدًا قَادِرًا مِنْ عَدَدِ هَذِهِ  
الْحُرُوفِ فِي كُلِّ وَقْتٍ عَلَى قَدْرِ مَا فِي لِسَانِهِ مِنَ الْقُدْرَةِ ، وَهَذَا يَقْتَضِي  
انْحِصَارَ عَدِيدٍ مِمَّنْ يَصِحُّ أَنْ يَأْمُرَهُ . وَمَعْلُومٌ خِلَافُ ذَلِكَ .

وَلَيْسَ لِأَحَدٍ أَنْ يَقُولَ إِذَا حَازَ أَنْ يَقْعَلَ أَحَدًا بِالْقُدْرَةِ الْوَاحِدَةِ فِي  
كُلِّ مَحَلٍّ كَوْنًا فِي جِهَةٍ بِعِيسَاهَا ، وَلَمْ يَجِبْ أَنْ يَقْدِرَ عَلَى كَوْنٍ وَاحِدٍ  
يَصِحُّ وَحُودُهُ فِي الْمَعَالِ عَلَى النَّدِيلِ بِالْإِرَادَةِ ، قَالَا جَارِ مِثْلُهُ فِي الْأَلْفَاظِ  
وَذَلِكَ أَنَّ الْقُدْرَةَ الْوَاحِدَةَ لَا يَنْجَبِرُ مُتَعَلِّقُهَا فِي الْمُمَثِّلِ إِذَا  
اِخْتَلَفَتْ <sup>١٢</sup> \* الْمَعَالِ ، كَمَا لَا يَنْجَبِرُ مُتَعَلِّقُهَا فِي الْمُحْتَلِفِ وَالْوَقْتُ وَالْمَحَلُّ

[١٢] اِخْتَلَفَتْ <sup>١٢</sup> \* الْمَعَالِ ، كَمَا لَا يَنْجَبِرُ مُتَعَلِّقُهَا فِي الْمُحْتَلِفِ وَالْوَقْتُ وَالْمَحَلُّ

١ - ج : المخر . ٢ - ب و ج : عدد

٣ - ب و ج : عدد + على ٤ - ج : يأمره

٥ - ل : كل . ٦ - ب و ج : + حال

٧ - ج : قدرة . ٨ - ج : متعلق .

٩ - ل : لا قدر . ١٠ - ب و ج : القدرة .

١١ - الموح : يأمره . ١٢ - ب و ج : من .

١٣ - ب : اختلف

واحد، وليس كذلك ما يتعلق به من التماثل في المحل الواحد والوقت واحد، لأنها لا تتعلق على هذه الشروط بأكثر من جزء واحد.

وليس له أن يدعى أن محال الحروف التماثلية متمايزة<sup>١</sup> كما قلناه<sup>٢</sup>

في الأكوان

وذلك أن من المعلوم أن مخرج الراي مثلاً كونه مخرجاً واحداً، و  
كذلك مخرج كل حرف، ولهذا منى لبحث بعض محال هذه الحروف  
آفة، أثر ذلك في كل حروف ذلك المخرج.

فإذا صح ما ذكرناه من أن نفس ما وقع أمراً قد كان يجوز  
أن يكون غير أمر، فلا بد مع وقوعه أمراً من وجه له اختص بذلك.

ولا يتحاذ ذلك الأمر من أن يكون ما يرجع إليه ويتعلق به، أو ما  
يرجع إلى فاعله، والذي يرجع إليه<sup>٣</sup>، لا يحلو من أن يكون<sup>٤</sup> جنسه،  
أو وجوده، أو حدوثه، أو حدوثه<sup>٥</sup> على وجه، أو عدمه، أو عدم معنى  
أو وجود معنى.

فإن كان المؤثر حالاً يرجع إلى فاعله، لم يحل من أن يكون

١ - ب : من . ٢ - ج : سلق .

٣ - ج : معايرة ، ب : مساين . ٤ - الف : هنا

٥ - ج : و ٦ - ج : آخر .

٧ - الف : هي . ٨ - ب و ج : من .

٩ - الف : احص ١٠ - ب : - إليه .

١١ - ب : - يكون ١٢ - الف : - أو حدوثه .

ذلك كونه<sup>١</sup> قادراً ، أو عالماً ، أو مُدركاً ، أو مُشْتَبهاً<sup>٢</sup> ، أو مُريداً ، لأن<sup>٣</sup>  
ماعدا ما ذكرناه ، من كونه موحوداً ، أو حُتاً ، لا تعلق له بغيره ، ونحن  
نُبطل من الأقسام ماعدا ما ذهبتنا إليه منها<sup>٤</sup> .

ومعلوم أن ما معه يكون الكلام تارة أمراً ، وأخرى غير أمر ، لا  
يجوز أن يكون مؤثراً في كونه أمراً ، فسقط بذلك أن يكون  
أمراً لوحوده . وأحدونه ، وجبسه ، وصفتيه<sup>٥</sup> ، لأن كل ذلك يوجد<sup>٦</sup> و  
لا يكون أمراً .

ومتى يُفْسَد أن يكون أمراً لجنبه أيضاً ، أن صفة النفس ترجع إلى  
الآحاد دون العُمل ، فكان<sup>٧</sup> يجب في كل حزه من الأمر أن يكون  
أمراً . ولأنه كان يجب أن يتناول له الإدراك على هذه الصفة ، فيعرف  
بالسمع كونه أمراً من لا يعرف الذمة . ولأن صفات النفس تحصل في حال  
العدم والوجود ، فكان يجب أن يكون في حال العدم أمراً .

وليس يجوز أن يكون أمراً لأحدونه على وجه ، ويراد بذلك ترتيب  
صفتيه ، لا تأخذ بيتاً أن نفس هذه الصيغة قد تستعمل<sup>٨</sup> في غير الأمر و

٢ - الب - مشبهاً ، ج - مشتبهاً تشديداً .

٤ - ب و ج : و .

٦ - ج : و .

٨ - ب - يوجد .

١٠ - ب و ج : يستعمل .

١ - ب - كونه .

٢ - الب : لا .

٥ - ب : منها .

٧ - ب و ج - صيته .

٩ - ب : وكان .

إن أرادوا غير ما ذكرناه<sup>١</sup>، فلا وجه يشار إليه، إلا وقد تحدثت عليه ولا يكون  
أمراً، حتى يكون فاعله مريداً.

ولا يصح أن يكون كذلك لعدمه، لأن عدمه يحيل<sup>٢</sup> هذه الصفة،  
وما أحال الصفة لا يكون علته فيها.

ولا يجوز أن يكون كذلك لعدم معنى، لأن ذلك لا اختصاص<sup>٣</sup>  
له به دون غيره.

ولا يجوز أن يكون كذلك لوجود معنى، لأن كل معنى يشار  
إليه دون الإرادة قد يوجد ولا يكون أمراً. على أن المعنى لا بد من  
اختصاصه به حتى يوجب الحكم له، فلا يتحلو من أن يختصه بالحلول فيه،  
أو في محله، والامر لا يصح أن يكون محلاً لغيره، وما يحل<sup>٤</sup> محله<sup>٥</sup> ليس<sup>٦</sup>  
بأن يوجب كونه أمراً يؤولي<sup>٧</sup> من أن<sup>٨</sup> يوجب كون غيره أمراً متى يحل<sup>٩</sup>  
ذلك المحل، لأن لصدي قد يحل<sup>١٠</sup> في حال واحدة<sup>١١</sup> الكلامان من زيد  
وعمره، فيكون أحدهما أمراً والآخر غير أمر.

- |                     |                     |
|---------------------|---------------------|
| ١ - ح : ذكرناه .    | ٢ - الف : يحدث      |
| ٣ - ج : يحيل        | ٤ - الف : لا اختصاص |
| ٥ - ج : + و .       | ٦ - - : هـ          |
| ٧ - ج : يعمل        | ٨ - ج : محل         |
| ٩ - ج : يا وائي .   | ١٠ - ج : - ان .     |
| ١١ - ج : يعمل       | ١٢ - الف : يعمل .   |
| ١٣ - الف وب : + و . |                     |

وأما كون فاعله قادراً فلا يحوز أن يكون المؤثر في كونه أمراً،  
لأن تعلق هذه الصفة به وهو أمر كـتعلقها به وهو غير أمر. ولأن كونه  
قادراً لا يؤثر إلا في الوجود، وكونه أمراً يحكم زائداً على الوجود .  
وأما كونه عالماً فلا يتخلو من أن يراد به كونه عالماً بذات الأمر، أو  
بالمأمور به ، أو يراد بذلك كونه عالماً بين الكلام أمر ، والوجهان  
الأولان يقسمان بأنه قد يكون عالماً بذات الأمر وبالمأمور به ولا  
يكون كلامه أمراً ، والوجه الثالث يقسمان كلامنا إنما هو فيما به صار  
أمراً ، فيجب أن يذكر الوجه فيه . ثم يتعلق العلم به ، لأن العلم لا يؤثر في  
المعلوم ، وإنما يتعلق به على ما هو به من غير أن يصير إلا حيلة على صفة ،  
بل لوقيل : إن العلم إنما كان علماً لأجل أن المعلوم على ما هو به . كان  
أقرب من القول بأن المعلوم على ما هو به بالعلم ، ألا ترى أن العلم كالتابع  
للمعلوم ، من حيث يتعلق به على ما هو عليه . ويجري هذا القائل مجرى  
من قال : إن الجسم إنما صار متحركاً كما يعلم العالم بأنه يتحرك . وبعد

٢ - ج : المأمور

١ - ب : و

٤ - ج : والوجهان .

٣ - ا : أمر

٦ - ب : أن يكون . يجازى بان .

٥ - ب : المأمور به .

٨ - ا : ب : يتعلق .

٧ - ب : له .

١٠ - ب : يصير .

٩ - ج : هـ

١١ - ج و ب : متحرك .

فهذا يؤدي إلى أن يكون علما بصفات التقديم - تعالى - وصفات الأخناس  
هو المؤثر في كونه - تعالى - على صفاته ، وكون الأخناس على ما هي عليه ،  
وبطلان ذلك طاهر .

والذي يفسد أن يكون<sup>٢</sup> المؤثر في الأمر كون فاعله مذكراً أو  
مستثياً أو نافراً أنه قد يكون كذلك ، ويكون كلامه تارة أمراً وأخرى  
غير أمر .

فلم يتقصد ما أفستدناه إلا أن يكون المؤثر هو كون فاعله مريداً .  
وإذا كان المؤثر هو كون<sup>٣</sup> فاعله مريداً ، فلا يتجاوز من أن يكون  
المؤثر كونه مريداً للمأمور به ، أو كونه مريداً<sup>٤</sup> لكونه أمراً ، والاول  
هو الصحيح . [١٣] والذي يطل<sup>٥</sup> الثاني \* أنه يقتضي أن يكون أمراً يمالا<sup>٦</sup>  
يريد<sup>٧</sup> ، أو بما يكرهه غاية الكراهية ، وقد علمنا تعد ذلك<sup>٨</sup> ، وأنه  
محال أن يأمر أحداً بما يكرهه .

ومما يدل على ما ذكرناه أنه لا يصح<sup>٩</sup> أن يأمر الأمر<sup>١٠</sup> إلا بما يصح<sup>١١</sup>  
أن يريد<sup>١٢</sup> ، ألا ترى أنه لا يصح<sup>١٣</sup> أن يأمر بالماضي ولا بالتقديم<sup>١٤</sup> إلا لم يصح<sup>١٥</sup>  
أن يراد<sup>١٦</sup> ، فلو لا أن الإرادة المؤثرة في كونه أمراً هي المتعلقة بحدوث<sup>١٧</sup>

- |                       |                                       |
|-----------------------|---------------------------------------|
| ١ - ب : و ج : فان هذا | ٢ - ب : كون ، تعالى ان يكون           |
| ٣ - ج : كونهما .      | ٤ - ب : - للمأمور به أو كونه مريداً . |
| ٥ - ب و ج : + فيما    | ٦ - ب : احداً .                       |
| ٧ - ب : - الأمر .     | ٨ - ج : بالتقديم .                    |

- المراد، لم يجب ذلك، ألا ترى أن الضرر لما احتاج إلى إرادة تتناول كونه حراً، ولا تتناول المحتر عنه، حاراً أن يحتر عن القديم والماضي، فدل هذا الاعتراض على مفارقة الأمر للضرر فيما يتناول الإرادة
- فما الكلام فيما وضع له الأمر ليعده، فهو أنه وضع ليفيد أن الأمر مرید لما مور به، ولهذا نقول<sup>١</sup>، إن الأمر من حيث كان أمراً لا يدل إلا على حال الأمر، ولا يدل على حال المأمور به، لأنه قد يمر بالقبح، والقبح، والأوجب، وما ليس بواجب، فإذا كان الأمر حكماً لا يجوز أن يرذ القبح، ولا المباح، غلباً أنه لم يمر<sup>٢</sup> إلا بما<sup>٣</sup> له صفة زائدة على حسيه من واجب أو ندب.
- والذي يدل على ما ذكرناه أنه لا فرق عند أهل اللغة بين قول القائل لغيره، أريد منك<sup>٤</sup> أن تفعل وس قوله افعل.
- وأيضاً فإن الطاهر من<sup>٥</sup> أهل اللغة أنهم<sup>٦</sup> يجعلون قول القائل لغيره

- |                          |                          |
|--------------------------|--------------------------|
| ١ - ج : اضطر .           | ٢ - ج : سأل ، سأل .      |
| ٣ - ب و ج : تناول        | ٤ - ج : سأل              |
| ٥ - ب و ج : مما          | ٦ - ب : ليعده            |
| ٧ - ج : يقول             | ٨ - ج : - من .           |
| ٩ - ج : إلا              | ١٠ - ج : القبح           |
| ١١ - ج : مأمور .         | ١٢ - ج : - هو            |
| ١٣ - ج : مكرم .          | ١٤ - الف : عدد ، ج : ع . |
| ١٥ - الف : ان ، عاى انهم |                          |



«أفعل» أمراً ، إذا كان فوقه في الرتبة ، وسؤالاً ، إذا كان دونه ، فجعلوا الرتبة فاصلة بين الأمرين . ولا خلاف في أن السؤال يقوم مقام قول السائل للمسؤول : أريد منك أن تفعل كذا وكذا . فلم يصلوا بين السؤال والأمر إلا بالرتبة ، وإلا فلا فصل بينهما في الفائدة والمعنى .

### فصل في هل الامر يقتضي الوجوب أو الإيجاب .

- اختلف السائر في ذلك ، فذهب جميع الفقهاء وطائفة من المتكلمين إلى أن الأمر يقتضي إيجاب الفعل على المأمور به ، وإنما قالوا وجوبه وقال آخرون . مطلق الأمر إذا كان من حكيم ، يقتضي كون المأمور به مندوباً إليه ، وإنما يُلزم الوجوب بدلالة زائدة ، وهذا هو مذهب أبي علي وأبي هاشم ومن وافقهما . وذهب آخرون إلى ١٠ وجوب الوقف في مطلق الأمرين الإيجاب والنسب ، والرجوع في كل واحد من الأمرين إلى دلالة غير الظاهر ، وهو التصحيح . وتحقيقه أن الأمر إذا صدر من حكيم نؤمن أن يُريد القبح أو السخا ، فلا بد من القطع على أن للمأمور به مدحلاً في استحقاق المدح والثواب ، إلا أن هذا القدر غير كاف في أنه نذ ، ولا كاف في أنه ١٥

٢ ب و ج : هو

٤ ب : الفح .

٦ الف - لقطع ، نحى من القطع .

١ ج : جمع

٢ ب من نحى ، من

٥ ب : و

٧ ج : غير .

واحِبٌ ، فَحُتَّاجٌ إِلَى دَلَالَةٍ إِمَّا عَلَى أَنَّ تَرْكَهُ قَبِيحٌ ، فَيَعْلَمُ أَنَّهُ وَاحِبٌ  
أَوْ أَنَّهُ لَيْسَ بِقَبِيحٍ ، فَيَعْلَمُ أَنَّهُ نَدْبٌ .

وَالَّذِي يُدَلُّ عَلَى صِحَّةِ مَا ذَهَبْنَا إِلَيْهِ ، نَقَادَتَا أَنَّ الْأَمْرَ إِنَّمَا يَكُونُ  
أَمْرًا ، لِأَنَّ الْأَمْرَ أَرَادَ الْعَامُورَ بِهِ ، وَإِرَادَةُ الْحَكِيمِ لَهُ تَقْتَضِي مَا  
ذَكَرْنَاهُ مِنَ الصِّفَةِ الزَّائِدَةِ عَلَى حَسْبِهِ ، وَهَذِهِ الصِّفَةُ الزَّائِدَةُ عَلَى الْحَسَنِ  
قَدْ تَشَبَّهَتْ فِي النَّدْبِ وَالْوَحْبِ ، فَلَا بُدَّ مِنْ دَلَالَةٍ زَائِدَةٍ تُدَلُّ عَلَى حُكْمِ  
التَّرِكِ ، فَتُسْنَى عَلَى ذَلِكَ الْوَحْبُ أَوْ النَّدْبُ .

وَلَيْسَ لِأَحَدٍ أَنْ يَقُولَ : أَرَادَ الْفَعْلَ عَلَى حِمَاةِ الْإِيجَابِ ، لِأَنَّ ذَلِكَ لَا  
يُعْقَلُ ، إِنْ لَمْ يَكُنِ الْمَقْصُودُ بِهِ أَنَّهُ أَرَادَهُ وَكَرِهَ تَرْكَهُ ، فَإِذَا كَانَ مُطْلَقًا  
الْأَمْرُ لَا تَعْلُقُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ هَذِهِ الْكَرَاهِيَةِ ، لَمْ يُجْزَ أَنْ يُدَلَّ عَلَيْهَا .

وَيُدَلُّ أَيْضًا عَلَى مَا احْتَرَاهُ مِنَ الْمَذْهَبِ أَنَّهُ لَا شَهَادَةَ فِي اسْتِعْمَالِ  
صِفَةِ الْأَمْرِ فِي الْإِيجَابِ وَالنَّدْبِ مَعًا فِي اللَّفْظِ ، وَالتَّعَارُفِ ، وَالْقُرْآنِ  
وَالسُّنَّةِ ، وَطَاهَرُ الْإِسْتِعْمَالِ يَقْتَضِي الْحَقِيقَةَ ، وَإِنَّمَا يُعَدَّلُ عَلَيْهَا بِدَلِيلٍ ،  
وَمَا اسْتِعْمَالُ اللَّفْظِ الْوَاحِدَةِ فِي الشَّيْئَيْنِ أَوْ الْأَشْيَاءِ إِلَّا كَأَسْتِعْمَالِهَا

٢ - الف و ب : - له

٣ - الف : ذكرناه .

٤ - ج : ارادة

٥ - ب : المذهب .

٦ - ب : في أشياء . ج : أشياء

١ - ب : اراد .

٢ - ب و ج : يقتضي

٣ - ج : يش

٤ - ج : لكرامة .

٥ - ب و ج : شيئين .

في الشيء الواحد في الدلالة على الحقيقة . وإذا ثبت اشتراك هذه الصيغة بين الوجوب والتعبد ، لم يجز أن يفهم أحدهما من ظاهر القول إلا بدليل موصول .

ونحن وإن ذهبنا إلى أن هذه اللفظة مشتركة في اللغة بين التعبد والإيجاب ، فنحن نذهب إلى أن العرف الشرعي المتفق المستقر قد أوجب أن يحمل مطلق هذه اللفظة - إذا وردت عن الله تعالى - أو عن الرسول صلى الله عليه وسلم - على الوجوب ، دون التعبد ، وعلى الفور ، دون التراخي ، وعلى الأجزاء ، وتعلق الأحكام الشرعية به . وفي النهي أنه يقتضي فساد المنهي عنه ، وفقد أجزائه . وكذلك نقول في اللفظة الذي يذهب الفقهاء إلى أنه موضوع للاستغراق والاستبعاد في النية ، ونذهب نحن إلى اشتراكه ، فنذهب إلى أن العرف الشرعي قرر ومهد حمل هذه الألفاظ - إذا وردت عن الله تعالى - أو عن رسوله صلى الله عليه وسلم - مع الإطلاق والتحديد على الاستغراق ، وإنما يرجع في التخصيص إلى الدلالة .

والذي يدل على صحة هذه الحملة ما هو ظاهر لا يدخل على أحد ١٥

٢ - ب و ج : رسول الله

٤ - ج : اللفظ .

٥ - ج : ينهى .

٨ - ب : مع .

١ - الف : - إن .

٢ - ج : قد .

٥ - ج : موضع .

٧ - ج : قرر .

٩ - ب و ج : + التي ذكره .

فيه شبهة، من حمل الصداقة كل أمر وارد في قرآن أو سنة على الوجوب،  
وكان يناظر بعضهم بعضاً في مسائل محتلفة، فبنى أورد أحدهم  
على صاحبه أمراً من الله - تعالى - أو رسوله - عليه السلام - ، لم يقل  
صاحبه. هذا أمر ، والأمر يقتضي النذب ، أو الوقوف بين الوجوب و  
النذب ، بل اختلفوا في الوجوب والنزوم <sup>بالتأخير</sup> . \* وكذلك في [١٨٤]  
جميع المسائل التي ذكرناها ، لأنهم ما زالوا يكفون في وجوب  
تعجيل الفعل من الله - تعالى - أو رسوله - عليه السلام - أو حسنه وأمره ،  
وفي فساده وعدم إحزائه ، أنه نهى عنه ، وحظره . و العموم يجري  
مجرى ما ذكرناه . وما كانوا يظنون عند المنازعة والمناظرة والمطالبة  
في ألفاظ العموم التي يحتج بها عليهم ؛ إلا المحصيات لها ، وقد كان  
يجب أن يقولوا : هذه ألفاظ مشتركة بين العموم والخصوص ، فكيف  
يحتج بها في العموم بغير دلالة . وهذا معلوم ضرورة من عاداتهم  
التي <sup>ما</sup> اختلفت ، ومعلوم أيضاً أن ذلك من شأن التابعين لهم و  
تابعي التابعين ، فطال ما اختلفوا وتناظروا فلم يخرجوا عن القانون

- |                             |                |
|-----------------------------|----------------|
| ١ - الف : باصر ، ب : ساقط   | ٢ - ب : + من   |
| ٣ - ب : وج ، البر هو الوجوب | ٤ - ب : الظاهر |
| ٥ - ب : ذكرها .             | ٦ - الف : كان  |
| ٧ - ب : لها ، ج : لا        | ٨ - ب : من غير |
| ٩ - ب : ضرورات              | ١٠ - ج : - الى |
| ١١ - الف : - ما             |                |

الدى ذكرناه ، وهذا يدل على قيام الحجّة عليهم بذلك ، حتى حرّث  
عادتهم<sup>١</sup> . وخرحوا عما يقتضيه مجرد وضع اللّغة في هذا الباب ، و  
أما أصحابنا معشر الإمامية فلا يختلفون في هذا الحكم الذى ذكرناه ،  
وإن اختلفوا في أحكام هذه الألفاظ في وضع اللّغة ، ولم يجعلوا قط  
طواهر الألفاظ ، إلا على ما بيناه ، ولم يتوقفوا على الأدلة ، وقد ستافى  
مواضع من كتبنا أن إجماع أصحابنا حجة .

وقد تعلق من ذهب إلى وجوب الأمر بطريق اعتبارية ، وطريق  
سمعية ، وهى على صرتين ، قرآنية وأخبارية . ونحن نذكر أقوى ذلك  
شبهة ، فإن الذى تعلق به الفقهاء في ذلك لا يكاد ينحصر وينتظم .

فأما الطرق الاعتبارية ، فقولها قولهم : السّد إذا أمر علامه  
معل ، عقل منه الإيجاب ، ولذلك يؤيخه العقلاء ، ويلمونه ، إذا خالفه .  
وثانيها قولهم : لولم يكن لفظة افعّل موضوعة للإيجاب ، لم يكن  
للإيجاب لفظة موضوعة في اللّغة مع الضرورة الداعية إلى ذلك .  
ونالها أنه لا شبهة في تسمية من خالف الأمر المطلق بأنه عاص ،  
والمعصية لا تكون ، إلا في خلاف الواجب<sup>٢</sup> .

١ - الف : هـ

١ - ج : معام

٢ - ج . - في وضع ' تا ابعثا .

٣ - ج : يضعوا

٤ - ب : من

٥ - ج : يتفقوا .

٥ - ج فيه

٦ - ب : و ما .

٦ - ب : الوجوب

٧ - ج . يكون .

ورابعها قولهم<sup>١</sup> : 'إِنَّ غَايَةَ مَا يَفْعَلُهُ مَنْ يُرِيدُ الْإِجَابَ وَالْإِلْرَامَ أَنْ يَقُولَ لِغَيْرِهِ أَفْعَلْ'.

وحامسها أَنَّ الْأَمْرَ بِشَيْءٍ سَيِّئٍ يَقْتَضِي أَنَّهُ حَصَرُ الْمَأْمُورِ بِهِ<sup>٢</sup> ، وَ قَصْرُهُ عَلَيْهِ ، وَ ذَلِكَ يَمْنَعُ مِنْ تَعْدِيهِ وَ تَحَاوُزِهِ .

وسادسها أَنَّهُ لَوْلَمْ يَقْتَضِرِ الْإِجَابُ ، لَمْ يَكُنْ بَعْضُ الْوُجُوهِ يَنْ يُسْتَفَادُ بِهِ<sup>٣</sup> 'أَوَّلَى' مِنْ بَعْضٍ مَعَ 'تَصَادُفِهَا' ، فَيَجِبُ<sup>٤</sup> أَنْ يَقْتَضِيَ الْوُجُوبُ

وَسَائِغُهَا قَوْلَهُمْ . إِذَا كَانَ الْأَمْرُ لَا بُدَّ مِنْ أَنْ يَكُونَ مُرِيداً لِلْمَأْمُورِ<sup>٥</sup> ، وَ إِذَا أَرَادَهُ ، فَقَدْ كَرِهَ تَرْكُهُ ، وَ رَبَّمَا قَالَ بَعْضُهُمْ : 'إِنَّ إِرَادَةَ الْفَعْلِ كَرَاهَةُ<sup>٦</sup> 'لِصِدِّهِ' .

وَتَامُّهَا قَوْلَهُمْ : 'إِنَّ الْأَمْرَ بِالشَّيْءِ يَقْتَضِي فِي الْمَعْنَى النَّهْيَ عَنْ ضِدِّهِ ، كَمَا أَنَّ النَّهْيَ عَنِ الشَّيْءِ يَقْتَضِي الْأَمْرَ بِتَرْكِهِ' .

وَتَامُّهَا أَنَّ لَفْظَ الْأَمْرِ يَجِبُ أَنْ يَقْتَضِيَ ضِدَّ مَا يَقْتَضِيهِ لَفْظُ النَّهْيِ فِي 'الْمَعْنَى' ، وَ إِذَا كَانَ النَّهْيُ يَقْتَضِي التَّحْرِيمَ ، فَالْأَمْرُ يَقْتَضِي الْإِجَابَ .

١ - ج : قولهم .

٢ - ب و ج : يقتضي .

٣ - ج : من أوالى ، بجاء ، أوالى .

٤ - ج : فهو يجب .

من صادوا الظاهر الغاء مكان لو او .

٥ - ب و ج : كراهة .

٦ - ب و ج : ٥ - ٤ .

٧ - ج : ٥ .

٨ - ب : مع .

٩ - ج : و ، وعلى أى حال فإسادة لا نحو .

١٠ - ج : اراد .

١١ - ب : عن .

وحدای عشرها قولهم : إِذَا اَحْتَمَلَ لَفْظُ الْأَمْرِ الْإِيجَابَ وَالنَّدْبَ ،  
وَجَبَ حَمْلُهُ عَلَى الْإِيجَابِ ، لِأَنَّهُ أَعْمُ قَوَائِدِهِ ، كَمَا يُقَالُ فِي الْأَقَايِصِ الْعُمُومِ .  
و ثانی عشرها طَرِيقَةُ الْإِحْتِیَاطِ ، وَأَنَّ حَمْلَهُ عَلَى الْإِيجَابِ  
أَحْوَطُ لِلدِّينِ .

وثالث عشرها أن الأمر لا بد له من فائدة ، ومحال حملُه على الإيجاب  
والتدب معاً ، لئنا في العائدتين ، ولو كانت فائدته هي التدب ، لوجب  
أن يكون متى حمل على الإيجاب أن يكون مجازاً ، وأجمعنا على  
خلاف ذلك .

فَأَمَّا الطَّرُقُ الْقَرَّائِيَّةُ : فَأَوَّلُهَا قَوْلُهُ - تَعَالَى - « فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ » ، وَالتَّحْذِيرُ يَقْتَضِي<sup>٢</sup> وَحُوبَ الْإِمْتِثَالِ .

و ثانيها قوله - تعالى - : فَلَا وَرَيْكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ  
فِيمَا شَحَرَ بَيْنَهُمْ ، ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ .

۱- ج : وأما .  
۲- ج : فاولها ، وجاء آں سعيد است  
۳- ب : بقصى .  
۴- ج : - والتعذير يقتضى وجوب الامتثال .  
۵- ب : فاولها  
۶- ج : لاتجدوا

و ثالثها قوله - تعالى - : وما كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ ، إِذَا قَضَىٰ  
اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا ، أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ .

ورابعها قوله - تعالى - : أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ

وخامسها قوله - تعالى - : وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ<sup>٢</sup> .

والطريق الاخبارية . اولها ما روى عن النبي - ص ع -<sup>١</sup> من قوله<sup>٥</sup>

«لولا أن أشق على أمتي لأمرتهم بالسواك عند كل صلوة» وقد تدبّر  
إلى ذلك عند كل صلوة ، فتستأنه أراد الإيجاب .

وثانيها خبر تربية<sup>٦</sup> حين أشار عليها بمراجعة زوجها ، وأنها<sup>٧</sup>

قالت له - عليه السلام - : أأمرني بذلك ، فقال : إنما أنا شافع<sup>٨</sup> ، فقالت

عند ذلك : فلاحاجة لي فيه ، وقرئت<sup>٩</sup> بين الأمر والشاعة ، وليس ذلك<sup>١٠</sup>

إلا لوجوب الأمر .

و ثالثها قوله - عليه السلام - للإقربح بن حابس - وقد سأله عن

١ - ح : وثيبها . ٢ - ب : يكون .

٣ - ب و ج - آ : يحجم را عای چهارم و بالعکس ذکر سوده ١ ج : پس در  
خاصها ، «قوله تعالى» مدار : ب : من اراد اطعموا و او دارد .

٤ - ح : ص ع . ٥ - ح + عليه السلام

٦ - ب : ارادة . ٧ - القاموس المحيط این کلمه را بهمين

شکل مسطور گفته است : بر مرصعها (ج ١ ص ٣٧٠ ط مصر) . ٨ - ج : فاشها .

٩ - ب و ج : و نسخه بدل الف : اشفع ، نسخه بدل دیگر : شفع .

١٠ - الف : فرقت .



الحج: 'أ' لعامها هذا 'أم' للأبد - فقال - ع - : لا للأبد ولو قلت: نعم، لوجب، ولو لم تفعلوا، فصلتكم. وهذا صريح في أن الأمر يقتضي الإيجاب.

ورابعها توبعته - ع - أباسعيد الحدرى<sup>١</sup> لما دعاه وهو في الصلوة، فلم يجبه، وقوله - ع - 'ألم تسمع الله - تعالى - يقول: يا أيها الذين آمنوا استجبوا لله ولرَسُولِهِ إِذَا دَعَاكُمْ'.<sup>٢</sup>  
فيقال<sup>٣</sup> لهم فما تفعلوا به أولاً. إنا<sup>٤</sup> لا نعلم ما ادعيتموه لا حكماً ولا عتة، لأنه<sup>٥</sup> ليس كل عيب يستحق الدم، إذا لم يفعل ما أمره مولاه، ومن استحق الدم منهم فليس العتة في استحقاقه مجرد خلاف الأمر، لا تالو فرضنا عداً نسمع مجرد الأمر من مولاه، وهو لا يعرف<sup>٦</sup> المادة العامة، ولا إعادة مولاه الخاصة، وقوت منفعة مولاه بمخالفة أمره، فإنه لا يستحق الدم. ولو أمره مولاه بما يختص بمصالح<sup>٧</sup> العبد، من<sup>٨</sup> غير أن يعود على السد منه نفع أو ضرر، لما ذمه أحد من العقلاء.

١ - ابن: عن الحج. ٢ - الف: أو، درمالى أو، أم، وشته شده. ٣ - ب وج: هذا. ٤ - ب وج: - لا، بل. ٥ - ج: يقتضى. ٦ - بسم خاء وسكون دال، وسوحدرة، بطن من الأضراس منهم أبو سعيد الحدرى. (لسان العرب، ج ٤، ص ٢٢٤، ط بيروت).

٨ - ج: + له. ٩ - ب: قول الله تعالى. ١٠ - الف: الرسول. ١١ - ب وج: - إذا دعاكم. ١٢ - ب: وقال. ١٣ - ب: إنا. ١٤ - ب: لا. ١٥ - ج: صالح. ١٦ - ب: - من.

إِذَا لَمْ يَفْعَلْ<sup>١</sup>، وَالْحَكْمُ الَّذِي قَضَوْا بِهِ، نَحْنُ نُحَالِفُ فِيهِ، ثُمَّ لَوْ عَرَفَ  
الْعَبْدُ كَرَاهِيَةَ مَوْلَاهُ لِمُخَالَفَتِهِ، أَمَّا<sup>٢</sup> بِالْعَادَةِ، أَوْ بِشَاهِدِ الْحَالِ، نَحْوُ<sup>٣</sup>  
أَنْ يَأْمُرَهُ بِأَنْ يَسْقِيَهُ الْمَاءَ وَقَدْ غَصَّ بِبَقِيَّةٍ، فَاسْتَحَقَّ الدَّمَّ عَلَى خِلَافِهِ<sup>٤</sup>،  
وَمَا<sup>٥</sup> كَانَتْ الْعَلَّةُ فِي ذَلِكَ مَا ادَّعَى مِنْ مُجَرَّدِ خِلَافِ الْأَمْرِ، \* بَلْ مَا [١٥]  
ذَكَرْنَاهُ. وَمِمَّا يَوْضَحُ مَا ذَهَبْنَا إِلَيْهِ أَنَّ الْأَمْرَ لَوْ أَدَّ الْأَيَّابَ لِأَمْرِ  
يَرْجِعُ إِلَيْهِ، لَمْ يَفْتَرِقِ<sup>٦</sup> الْحَالُ بَيْنَ الْكَبِيرِ وَالصَّغِيرِ، وَالْجَلِيلِ وَالْوَضِيعِ.  
فَكَيْفَ<sup>٧</sup> يَخْتَصِرُ<sup>٨</sup> الْأَيَّابَ<sup>٩</sup> بِأَمْرِ الْأَعْلَى لِلْأَدُونِ<sup>١٠</sup>، لَوْلَا أَنَّ ذَلِكَ لَيْسَ  
بِمُوجِبٍ عَنِ الْأَمْرِ. وَإِنَّمَا يَقْنِضِي<sup>١١</sup> الْأَيَّابَ لِأَسْبَابٍ عَارِضَةٍ مِنْ أَحْوَالٍ وَ  
عَادَاتٍ.

وَيُقَالُ لَهُمْ فَمَا تَعَلَّقُوا بِهِ ثَابِتًا: قَدْ وَضَعُوا لِلْأَيَّابِ لَفْظًا فِي اللَّغَةِ،  
وَهُوَ<sup>١٢</sup> أَوْجَبُ<sup>١٣</sup>، وَأُلْزِمْتُ، وَمَنْعَى لَمْ تَقْلُ اسْتَحَقَّتِ الدَّمَّ وَالْمَقَاتَ،  
فَإِذَا قَالُوا: هَذِهِ<sup>١٤</sup> صِفَةُ الْخَيْرِ، وَأَرَدْنَا<sup>١٥</sup> مَا هُوَ بِصِفَةِ الْأَمْرِ، قَدْنَا<sup>١٦</sup>: هَذَا

- |                    |                                 |
|--------------------|---------------------------------|
| ١ - الب : يفعل .   | ٢ - ب - ا : اب .                |
| ٣ - الب : يعود .   | ٤ - ح : خلاف ط                  |
| ٥ - ب و ج : لما .  | ٦ - ج : يفترق .                 |
| ٧ - ب و ج : وكيف . | ٨ - ج : يختص .                  |
| ٩ - ج : بالأيجاب . | ١٠ - ح : الأدون ، ب : لولادون . |
| ١١ - ج : قد .      | ١٢ - الب : اجبت ، ب : وجب .     |
| ١٣ - ب : بهذه .    | ١٤ - ج : اوردنا .               |
| ١٥ - ب : قلت .     |                                 |

تَحَكُّمٌ عَلَى أَهْلِ الدِّعَى ، وَإِذَا أَوْحَسْنَا أَنْ يَضَعُوا لِهَذَا الْمَعْنَى لَفْظًا ،  
فَأَيُّ فَرْقٍ فِي الْأَنْبَاءِ عَنْ مُرَادِهِمْ بَيْنَ مَا هُوَ بِصِغَةِ الْخَرُوبِ بَيْنَ مَا هُوَ بِصِغَةِ  
الْأَمْرِ . عَلَى أَنَّ ذَلِكَ يُعَكِّسُ عَلَيْهِمْ ، فَقَالَ مَعْنَى النَّدْبِ مَقُولُ لَهُمْ ،  
فَيَجِبُ أَنْ يَضَعُوا لَهُ لَفْظًا يَنْبَغِي عَنْهُ ، وَلَا لَفْظًا إِلَّا قَوْلُهُمْ : أَفَعَلْ فَإِنْ عَدَلُوا  
إِلَى أَنْ يَقُولُوا : قَدْ وَضَعُوا لِذَلِكَ نَدْبًا ، قُلْنَا فِي الْإِيجَابِ مِثْلَهُ .

وَيُقَالُ لَهُمْ فِيمَا تَعَلَّقُوا بِهِ ثَلَاثًا - لَا تَسْتَيْمُ لَكُمْ أَنْ لَفْظَةً عَاصٍ لَا تَدْخُلُ  
إِلَّا فِي الْوَجُوبِ أَوْ الْإِيجَابِ ، لِأَنَّ مَنْ خَالَفَ فِي الشَّاهِدِ مَا يَدَّبُ إِلَيْهِ أَوْ  
أَرَشَدَ إِلَيْهِ يُقَالُ : عَصَى ، بَلْ يُقَالُ ذَلِكَ فِي الْمَشُورَةِ وَلَا خِلَافَ أَنَّهُ لَا إِيجَابَ  
فِيهَا . وَلَفْظَةُ عَاصٍ لَا تُفِيدُ مَعْلَقَةً ، كَمَا أَنَّ إِطْلَاقَ لَفْظِ مُطْمَعٍ لَا  
يَدُلُّ عَلَى مَعْلَقَةٍ ، وَإِذَا أَضَفْنَا قُلْنَا : أَطَاعَ اللَّهَ - تَعَالَى - فَهُوَ دَالٌّ  
عَلَى زِيَادَةِ عَلَى الْحُسْنِ ، فَإِنَّ اللَّهَ - تَعَالَى - لَا يَأْمُرُ إِلَّا بِمَا لَهُ صِفَةُ الْوَحُوبِ  
أَوِ النَّدْبِ ، وَإِذَا قُلْنَا : عَصَى اللَّهَ - سَخَانَهُ - فِي كَذَا ، فَالْمَعْنَى أَنَّهُ خَالَفَ  
أَمْرَهُ وَ<sup>١٢</sup> إِرَادَتَهُ . وَقَدْ يَدْخُلُ ذَلِكَ فِي الْوَحُوبِ<sup>١١</sup> وَالتَّدْبِ مَعًا ، فَإِذَا

١ - اب : من .

٢ - ج : لفظ .

٣ - الف : بصيغة .

٤ - ب : - الخروبين ما هو بصيغة

٥ - الف : فقال .

٦ - ج : يدخل .

٧ - الف و ج : المشورة

٨ - ب : لفظة .

٩ - ج : بعيد

١٠ - ج : - فعل .

١١ - ج : ذلك .

١٢ - ج : خلاف .

١٣ - ب : أو .

١٤ - ب : الواجب .

اَقْتَرَنَ بِذَلِكَ دُمْ أَوْ تَوَبَّحُ ، حَلَّصَ لِلإِجْلَالِ بِالْأَوْحَابِ .  
 وَيُقَالُ لَهُمْ فِيمَا تَعَلَّقُوا بِهِ رَابِعًا : مَا زِدْتُمْ عَلَى الدَّعْوَى ، فَمِنْ أَيْنَ قُلْتُمْ  
 إِنَّهُ عَائِيَّةٌ مَا يَعْمَلُهُ الْمَوْجِبُ هِيَ أَنْ يَقُولَ : أَفْعَلُ ، وَهِيَ ذَلِكَ الْخِلَافُ ، بَلْ  
 إِذَا أَرَادَ الْإِجْبَابَ وَالْإِزَامَ قَالَ أَوْحَبْتُ أَوْ أَلَزَمْتُ أَوْ إِنْ لَمْ تَعْمَلْ ذَمَمْتُ .  
 وَيُقَالُ لَهُمْ فِيمَا تَعَلَّقُوا بِهِ خَامِسًا : هَذِهِ عِبَارَةٌ مُوَهَّمَةٌ ، فَمَا مَرَادُكُمْ  
 بِقَوْلِكُمْ : حَصْرُهُ وَقَصْرُهُ ، أَمْ تُرِيدُونَ أَنَّهُ أَرَادَ الْمَمْنُونُ بَيْنَهُ دُونَ غَيْرِهِ ،  
 فَهُوَ مُسْتَلَمٌ ، وَلَا إِجْبَابَ فِي ذَلِكَ ، أَمْ تُرِيدُونَ أَنَّهُ حَصْرُهُ عَلَى وَجْهِهِ ،  
 فَمِنْهُ الْخِلَافُ ، وَلِصَاحِبِ الذَّنْبِ يُنْ يَقُولُ حَصْرُهُ وَقَصْرُهُ عَلَى أَنْ يَذَنَّبَ إِلَيْهِ  
 وَيُقَالُ لَهُمْ فِيمَا تَعَلَّقُوا بِهِ سَادِسًا : هِيَ مَارْحَمَةٌ مَقُولٌ مُسْتَفَادٌ مِنْ مُطْلَقٍ  
 الْأَمْرِ ، وَهُوَ ذَلَالَتُهُ عَلَى أَنْ الْأَمْرَ يُرِيدُ لِنَعْمَلُ ، وَإِذَا كَانَ الْأَمْرُ حَكِيمًا ،  
 اسْتَفَادَ كَوْنُ لِنَعْمَلُ عَادَةً ، وَمِمَّا يَسْتَحَقُّ بِهِ الثَّوَابُ ، وَهَذِهِ فَائِدَةٌ مَقُولَةٌ .  
 وَيُقَالُ لَهُمْ فِيمَا تَعَلَّقُوا بِهِ سَابِعًا : لَوْ كَانَ الْأَمْرُ بِشَيْءٍ إِذَا أَرَادَهُ فَلَا بُدَّ  
 مِنْ كَوْنِهِ كَارِهًا لِنَرَكِهِ . لَوْ جِبَ أَنْ تَكُونَ التَّوَافُلُ كُلُّهَا وَاجِبَةٌ وَلَا  
 حَقَّةَ بِالْفَرَائِصِ ، وَالَّذِي يُدَلُّ عَلَى أَنَّهُ - تَعَالَى - أَمْرٌ بِالتَّوَافُلِ أَنَّهُ لَا خِلَافَ

١ - مَعْنَى - ٢ - بَوْح : وَ

٣ - بَوْح : مَعْنَى - ٤ - بَوْح : مَعْنَى -

٥ - بَوْح : مَعْنَى - ٦ - بَوْح : مَعْنَى -

٧ - جَوْ : لَثَوَابٌ بِهِ ٨ - لَف : لَوْلَا

٩ - بَوْح : يَكُونُ .

في وصفنا فاعدها بأنه مطيع لله تعالى ، والطاعة إنما هي امتثال الأمر أو الإرادة . ولا خلاف في أنه - تعالى - رغب في<sup>٢</sup> التوافق ، وذلك يقتضي كونها مرادة لله تعالى . ولا خلاف أيضاً في أن التوافق كالغرائض في تناول التكليف لها ، وذلك يقتضي كونه - تعالى - مريداً لها . وقوله - سبحانه - " إِنْ لَمْ يَنْهَ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ دَلِيلٌ عَلَى أَنْ التَّوَافُقَ مَأْمُورٌ بِهَا ، لِأَنَّ الْإِحْسَانَ لَهُ صَمْتُهُ التَّعَلُّقُ دُونَ الْوُجُوبِ . فَأَمَّا مَنْ ذَهَبَ إِلَى أَنَّ هَذِهِ إِرَادَةَ الْفَعْلِ تَكُونُ كَرَاهَةً لِتَرْكِهِ ، فَقَوْلُهُ يَقْسُدُ بِمَا ذَكَرْنَاهُ فِي التَّوَافُقِ ، وَلَا أَنَّهُ مُحَالٌ أَنْ يَكُونَ الشَّيْءُ يَصِفُهُ ضِدُّهُ ، وَمَا كَوْنُ الْإِرَادَةِ كَرَاهَةً إِلَّا كَكَوْنِ الْعِلْمِ حِفْلاً ، وَالْقُدْرَةِ عِزّاً .

وَيُقَالُ لَهُمْ فِيمَا تَعَلَّقُوا بِهِ تَامناً : مِنْ أَنَّ الْأَمْرَ بِالشَّيْءِ هُوَ عَنْ صِدِّهِ ، سَبْتَيْنِ بَطْلَانِ هَذِهِ الشَّبَهَةُ فِي بَابِ مُقَرِّدٍ عَلَى أَنَّ ذَلِكَ يَنْتَقِضُ بِالتَّوَافُقِ .

وَيُقَالُ فِيمَا تَعَلَّقُوا بِهِ تَامماً : مَا أَكْرَهْنَاهُ أَنْ يَكُونَ الْأَمْرُ يَقْتَضِي ضِدَّ مَا يَقْتَضِيهِ التَّهْيُ فِيمَا يَجُوزُ أَنْ يُدَلَّ عَلَيْهِ الْأَمْرُ وَالتَّهْيُ ، وَالْأَمْرُ إِذَا

١ - ب : و .  
٢ - ب و ح : له .  
٣ - ج : + تعالى .  
٤ - ب مقردة ، الف + و .  
٥ - ج : ع .  
٦ - ج و ب : تعالى .  
٧ - ج : ب .  
٨ - الف : ان يدل .

دَلَّ عَلَى كَوْنِ الْأَمْرِ مُرِيدًا لِلْعَمَلِ، فَالْتَهَى يُدَلُّ عَلَى أَنَّهُ كَارَهُ لَهُ، وَالتَّحْرِيمُ مَا عَلِمْنَاهُ فِي مُتَنَاقِلِ التَّهْيِ إِلَّا بِوَاسِطَةٍ، وَهِيَ أَنَّ اللَّهَ - تَعَالَى - إِذَا نَهَى عَنْ فِعْلٍ، فَلَا بُدَّ مِنْ كَوْنِهِ كَارَهُاً لَهُ، وَهُوَ - تَعَالَى - لَا يَكْرَهُ إِلَّا الْقَبِيحَ، وَالْقَبِيحُ مَحْظُورٌ مُحَرَّمٌ، وَهَذَا الْإِعْتِبَارُ لَيْسَ بِمَوْجُودٍ فِي الْأَمْرِ، لِأَنَّهُ إِذَا أَمَرَ بِشَيْءٍ، وَأَرَادَهُ، فَلَا بُدَّ مِنْ كَوْنِهِ طَاعَةً وَمَتَابًا يَسْتَحَقُّ بِهِ الْمَدْحُ وَالْثَوَابُ، وَمَا هُوَ يَهْدِيهِ الْقَصْدُ يَنْقَسِمُ إِلَى وَاجِبٍ وَنَدْبٍ، فَلَا يَجِبُ أَنْ يُقْطَعَ عَلَى أَحَدِهِمَا، وَمَا يَكْرَهُهُ - تَعَالَى - فَهُوَ غَيْرُ مُنْقَسِمٍ، وَلَا يَكُونُ إِلَّا قَبِيحًا، فَافْتَرَقَ الْأَمْرَانِ.

وَيُقَالُ لَهُمْ: فِيمَا تَعَلَّقُوا بِهِ عَاشِرًا: قَدْ أَخَذَلْتُمْ فِي الْقِسْمَةِ يَقْسِمُ، وَهُوَ مَذْهَبُنَا، وَبِحَسْبِ تَعَلُّمِ أَنْ \* التَّرْعِيبُ فِي الْعَمَلِ وَحْدَهُ مَعْقُولٌ كَالْإِلْزَامِ<sup>١</sup> [١٦] وَلَيْسَ كَوْنُهُ نَدْبًا يَقْتَضِي التَّخْيِيرَ، لِأَنَّ التَّخْيِيرَ إِنَّمَا يَقْتَضِي الْمُسَاوَاةَ بَيْنَ التَّشْيِيبِينِ الْمُحْدِثِ بَيْنَهُمَا، وَلَيْسَ التَّدْبُ مُسَاوِيًا لِتَرْكِهِ فَيَكُونُ التَّخْيِيرُ بَيْنَهُمَا<sup>٢</sup>.

وَيُقَالُ لَهُمْ فِيمَا تَعَلَّقُوا بِهِ حَادِي عَشَرَ: قَدْ اقْتَصَرْتُمْ عَلَى دَعْوَى، فِيمَنْ أَيْنَ قُلْتُمْ: إِنَّهُ يَجِبُ حَمْلُهُ عَلَى أَعْمِ الْعَوَائِدِ وَمَا الْفَرْقُ بَيْنَكُمْ، وَبَيْنَ مَنْ

- |   |                                   |
|---|-----------------------------------|
| ١ - ب : كَرِهَ ، مَعَاي كَارَهُ .                   | ٢ - ب : لَا                       |
| ٣ - ب : وَح : إِنْ يَكُونُ ، مَعَاي مِنْ كَوْنِهِ . | ٤ - ب : أَحَدِهِمَا .             |
| ٥ - ب : أَوْ مِمَّا .                               | ٦ - أ : أَلَمْ .                  |
| ٧ - ج : كَالْإِلْزَامِ .                            | ٨ - ب : وَح : لَا لِلتَّخْيِيرِ . |
| ٩ - ج : مَجُور .                                    | ١٠ - ب : وَلَيْسَ ، أَيْ جَاءَ .  |

يَقُولُ بَلْ يَجِبُ حَمْلُهُ عَلَى الْبَقِيَّةِ وَهُوَ الْأَقْلُ فِي الْفَائِدَةِ ، وَ ذَلِكَ هُوَ  
التَّدْبِيرُ . وَإِنَّمَا يَسُوعُ مَا قَالُوهُ . إِذَا كَانَ النِّقْطُ يَتَنَاوَلُ الْجَمِيعَ تَنَاوُلًا  
وَاحِدًا ، فَأَمَّا إِذَا كَانَ مُحْتَمِلًا ، وَمَا يَحْتَمِلُهُ كَمَا لِمُتَصَادِّقٍ ، فَمَا ادِّعَاءُ الْأَعْمِ  
إِلَّا كَادِّعَاءِ الْأَخْصِ .

- وَيُقَالُ لَهُمْ فِيمَا تَتْلُوْنَ تَالِي عَشْرَ : أَلَدَى ذِكْرِ تَمَوْهُ ضِدُّ الْإِحْتِيَاظِ ،  
لِأَنَّهُ يَقْتَضِي أَعْمَالًا قَبِيحَةً ، مِمَّا اعْتَقَادَ وَجُوبَ الْعَمَلِ ، وَ ذَلِكَ جَهْلٌ ،  
وَعَزَمٌ عَلَى أَدَائِهِ عَلَى هَذَا الْوَجْهِ ، وَهُوَ أَيْضًا قَبِيحٌ . وَلَا بُدَّ مِنْ أَنْ يَمْتَقَدَّ  
هَذَا الْفَاعِلُ قَبْحَ تَرْكِ هَذَا الْعَمَلِ ، فَيَكُونُ جَهْلًا ثَانِيًا ، وَرَبْمَا كَرِهَهُ ،  
فَيَكُونُ قَبِيحًا زَائِدًا ، فَمَا هَذِهِ حَالُهُ ، كَيْفَ يَكُونُ احْتِيَاظًا . وَلَيْسَ  
يَجْرِي ذِكْرُ مَحَرِّى مَنْ تَرَكَ صَلَاةً مِنْ خَمْسِ صَلَوَاتٍ ' مِنْ عِبْرَانِ  
يَعْرِفُهَا بِعَيْنِهَا ، وَ الْقَوْلُ فِي إِيحَابِ كُلِّ الصَّلَوَاتِ عَلَيْهِ ، لِأَنَّ ذَلِكَ  
يَقْتَضِي دَخُولَ مَا أُخِلَّ بِهِ فِي حِمْلِهِ مَا قَعَلَهُ ، مِنْ عِبَرِ فِعْلِ قَبِيحٍ وَقَعَ مِنْهُ .  
وَيُقَالُ لَهُمْ فِيمَا تَتْلُوْنَ تَالِي عَشْرَ : إِنَّا قَدْ تَبَيَّنَ أَنَّ الْأَمْرَ يُفِيدُ كَوْنَ  
الْأَمْرِ مُرِيدًا لِلْعَمَلِ ، وَلَيْسَ يُفِيدُ فِي الْأَفْعَالِ حِكْمًا عَلَى وَجْهِ ، فَالتَّدْبِيرُ

- |                   |                                |
|-------------------|--------------------------------|
| ١ - ح - العوائد   | ٢ - ب - يسوع .                 |
| ٣ - ب - و أم      | ٤ - ح - الادعاء ، بحال الادعاء |
| ٥ - الف - فعلا    | ٦ - ب - وج : لوجوب             |
| ٧ - ب - ترك       | ٨ - ح - هذه .                  |
| ٩ - ب - فكيف      | ١٠ - ح : صلوة                  |
| ١١ - ح - الصلوة . |                                |

كالواجب في معنى دلالة الأمر، وهو أن الأمر مريد للعلل، فإذا قامت  
دلالة على وجوبه، فإنما هي دالة على أن تركه مكروه، وذاك لا  
يوجب كونه محاراً، لأن دلالة وهو واجب، كدلالته وهو مدب فيما  
يرجع إلى الأمر به. وبعد، فإن كل لفظة مشتركة بين أمرين على  
سبيل الحقيقة، لا يجب أن تكون محاراً في كل واحد منهما، إذا أريد  
بها كسائر الألفاظ المشتركة مثلاً عين ولون

ويقال لهم في "أول ما تعلقوا به من القرآن" أول ما تقواه أنه  
لو ثبت في القرآن أو السنة ما يدل على وجوب المأمور به، لم يكن  
ذلك نافعا للمخالفين، ولا صاراً لنا، لأننا لا نسكّر على أجمته أن  
يدل دليل على وجوب الأمر، وإنما نسكّر أن يكون ذلك يجب  
بوضع التبعة. وإنما تكلم فيما استدلوا به من قرآن أو سنة على وجوب  
الأمر، لا لأنه إن صح، قدح فيما أصلناه، وإنما تكلم فيه لأنه

- |                    |                    |
|--------------------|--------------------|
| ١ - ب وج : دلالة . | ٢ - ب : مكروه .    |
| ٣ - الف - لا .     | ٤ - ب : دلالة .    |
| ٥ - ج - لا .       | ٦ - ج : الأمر .    |
| ٧ - ج : يكون .     | ٨ - الف : لا بأس . |
| ٩ - ب وج : كمين .  | ١٠ - ج : مما .     |
| ١١ - ب وج : و .    | ١٢ - ب : مما .     |
| ١٣ - ج : حده .     | ١٤ - الف : لا ما . |
| ١٥ - ب - يكون .    | ١٦ - الف : الأمر . |



لَا يَدُلُّ عَلَى الْمَقْصُودِ. وَهَذِهِ جَمْعُهُ يَحِبُّ أَنْ تَكُونَ مُحَصَّنَةً مُرَاعَاةً.  
ثُمَّ نَقُولُ: اقْتِرَارُ الْوَعْدِ بِهَذَا الْأَمْرِ هُوَ الدَّلَالَةُ عَلَى وَجُوبِهِ، فَمِنْ أَيْنَ  
لَكُمْ أَنْ الْأَمْرَ الْمَطْلُوقَ يَدُلُّ عَلَى الْوَجُوبِ.

ثُمَّ إِنَّ الْمُرَادَ طَاهِرٌ، وَهُوَ أَنَّهُ أَرَادَ الْخِلَافَ عَلَى الرَّسُولِ - عَلَيْهِ  
السَّلَامُ - عَلَى سَبِيلِ جَعْدِ النَّسَبِ، بِدَلَالَةِ أَوَّلِ الْآيَةِ يَقُولُهُ - تَعَالَى - «لَا  
تَتَّبِعُوا دُعَاءَ الرُّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُّعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا» ، وَهَذَا إِبْكَارٌ عَلَى مَنْ  
أَمَرَ بِتَقَرُّمِ الْإِقْبَادِ لِلْأَحْلِ النَّسَبِ، وَلَا مُحَالَةَ إِنْ خِلَافُهُ عَلَى هَذَا الْوَحْيِ كَفَرٌ.  
وَعَدٌ، فَإِنْ مُحَالَةَ الْأَمْرِ هُوَ ضِدُّ الْمَوَاقِفِ. وَعَمَلٌ مَا يُدْبِ إِلَيْهِ عَلَى وَجْهِ  
الْوَحْيِ مُخَالَفَتُهُ لَهُ، كَمَا أَنَّ فَعْلَ مَا أَوْجِبَهُ مَقْصُودًا بِهِ إِلَى النَّدْبِ مُحَالَتُهُ  
أَيْضًا، وَالْآيَةُ تَضَمَّنَتْ التَّحْدِيرَ مِنَ الْمُخَالَفَةِ فَمِنْ أَيْنَ لَهُمْ وَجُوبُ مَا أَمَرَ  
بِهِ، حَتَّى يَكُونَ مَنْ فَعَلَهُ عَلَى عِوَضٍ هَذَا الْوَحْيِ مُخَالِفًا فَعَلِمَ أَنَّ طَاهِرَ  
الْآيَةِ مُشْتَرِكٌ بَيْنَهُمَا، وَأَنَّهُ لَا حَاجَةَ فِيهَا لَهُمْ.

وَيُقَالُ لَهُمْ فِيمَا تَعَلَّقُوا بِهِ دُنْيَا لَيْسَ الْمُرَادُ بِالْقَضَاءِ هَيْهَنَا الْأَمْرَ الْمَطْلُوقَ،  
بَلِ الْإِلْزَامُ، كَمَا نَقُولُ: قَضَى الْقَاضِي بِكَذَا وَكَذَا، بِمَعْنَى حَكَمَ وَ  
أَلْزَمَ، وَابْتَدَأَ الْأُسْمَى الْقَتْوَى قَضَاءً.

- |                    |                                |
|--------------------|--------------------------------|
| ١ - ج : تكون .     | ٢ - ج : لكم .                  |
| ٣ - الف : ان .     | ٤ - ب : انه .                  |
| ٥ - الف : يرم به . | ٦ - ج : له .                   |
| ٦ - ب : صير .      | ٨ - ب و ج : يقول .             |
| ٩ - ب : سى .       | ١٠ - ب : + مانه ، ج : + مانه . |

وَالْكَلَامُ فِيمَا تَعَلَّقُوا بِهِ ثَلَاثًا. كَلْكَلَامٍ فِي هَذِهِ الْآيَةِ، فَلَا مَعْنَى لِإِعَادَتِهِ.

وَيُقَالُ لَهُمْ فِيمَا تَعَلَّقُوا بِهِ رَامًا، مِنْ قَوْلِهِ - تَعَالَى - «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ: إِنَّ هَذَا أَمْرٌ، وَالْجِلَافُ فِيهِ نَفْسُهُ»، فَكَيْفَ يَسْتَدِلُّ بِهِ عَلَى نَفْسِهِ. وَلِطَاعَتِهِ هِيَ امْتِثَالُ الْأَمْرِ. وَقَدْ بَيَّنَّا أَنَّ اطِيعَاةً تَدْخُلُ فِي التَّدْبِيرِ وَالْإِجَابِ حَمِيصًا، فَكَيْفَ يُعْقَلُ مِنَ الظَّاهِرِ أَحَدُهُمَا.

وَأَيْضًا فَإِنَّ الطَّاعَةَ هِيَ امْتِثَالُ الْأَمْرِ عَلَى الْوَحْيِ تَذَى تَعَلَّقَ بِهِ الْأَمْرُ أَمَّا بِإِجَابٍ أَوْ تَدْبِيرٍ، حَسْمًا مَضَى مِنْ «الْكَلَامِ فِي الْمُعَاَلَفَةِ»، فَمِنْ أَيْنَ لَهُمْ أَنْ أَمْرُهُ عَلَى الْوُحُوبِ، حَتَّى يَكُونَ مَنْ قَعَدَهُ عَلَى هَذَا الْوَحْيِ مُطِيعًا لَهُ، وَإِلَّا كُنْ عَلَى التَّدْبِيرِ. وَطَاعَتُهُ أَمَّا هِيَ فَعِنْدَهُ عَلَى هَذَا الْوَحْيِ.

وَيُقَالُ لَهُمْ فِيمَا تَعَلَّقُوا بِهِ حَامِسًا. إِنَّا قَدْ بَيَّنَّا أَنَّ الْمُعْصِيَةَ قَدْ تَدْخُلُ فِي التَّدْبِيرِ كَمَا تَدْخُلُ فِي الْوَاجِبِ، وَأَنَّهُ قَدْ يَكُونُ عَاصِبًا لِمُحَاَلَفَةٍ الْأَمْرِ عَلَى وَحْيٍ لَا يَسْتَبْقَى بِهِ الْوَعِيدُ، فَيَجِبُ أَنْ تُحْمَلَ الْآيَةُ لِأَحِلِّ الْوَعِيدِ عَلَى مُعَاَلَفَةِ الْأَمْرِ الْوَاجِبِ.

وَيُقَالُ لَهُمْ فِي «أَوَّلِ الطَّرِيقِ الْأَحْبَارِيَّةِ» إِنَّهُ «لَيْسَ يَجُوزُ أَنْ يَثْبُتَ

١ - الف: مع.

١ - ج: ان.

٢ - ب و ج: اجاب.

٢ - ب و ج: مى.

٣ - ج: لهم.

٣ - الف: من.

٤ - الف: معالفة.

٤ - ج: - فى السب كما تسجل.

٥ - ب و ج: - انه.

٥ - ج: مى.

حكم الأمر في وجوب أو نهي وهو أمر معلوم، بخلاف الأحاد التي لا توجب إلا الظن.

ومد، فإن قوله - عليه وآله - السلام - : «أولا أن أشق على أمتي لأمرتهم بالسؤال عند كل صلاة، لو تجرد، ما غلبنا به الوجوب» .  
لكننا لما عيتمنا أن السؤال مندوب إليه، كان ذلك قرينة في أنه أراد الوجوب.

ويقال لهم في خبر نادرة: أكثر ما فيه التفرقة بين الأمر والشفاعة، وبينهما تفرقة وإن لم يكن لأجل وجوب الأمر، وهي أن الأمر - عليه السلام - يتعلق بالديانات والمعادات، والشفاعة ليست كذلك، لأنها تكون في المسافع الحاضرة<sup>١</sup> العاجلة وفي الأعراس الدنياوية.

وأيضا<sup>٢</sup> خبر الأقرم بن حابس<sup>٣</sup>، فإنه لم يستقل عن مطلق الأمر،<sup>١٠</sup>  
وإنما سأل عن تكرار ما ثبت وجوبه، وهو الحج، فأجاب - ص ع -  
بأنه لو قال نعم، لوجب، لأن قوله نعم يكون سائلا وبيان الواجب واجب.

١ - لف: من أحاد.

٢ - ب و ح: بي.

٣ - ج: ربه.

٤ - ج: الوجوب.

٥ - ج: يكون.

٦ - ج: + ويقال.

٧ - ج: الوقوع العاس.

٨ - ب و ح: وآله.

٩ - ب: + و.

١٠ - ج: - و بينهما تفرقة.

١١ - ب: + لا.

١٢ - لف: + و.

١٣ - الف و ج: مأمرا.

وأما الجواب عن خير أبي سعيد الخدري، فإن دعاء الرسول<sup>١</sup> بخلاف أمره، لأن إجابة دعائه واحدة<sup>٢</sup>، ولذلك صح أن يأمره لمكان الإجابة<sup>٣</sup> يقطع الصلوة، ومثل ذلك لا يصح في الأمر. والدعاء هو أن يناديه: يا فلان، فتجب عنه الإجابة. والأمر أن يقول له: اقل، وقد بسا أنه متردد بين التذيق والإيجاب.

وقد تنق من قطع<sup>٤</sup> في محرد الأمر على<sup>٥</sup> أن المراد به التذيق بأن قال إذا كان الأمر من الحكيم لا يذمن أن يريد المأمور به، ولا يذمن كونه مع الحكمة، مما لم يدخل في العادة وأنه يحقق الثواب، فتجب أن يكون نذرا، لأنه أقل أحواله، وما لا يذمه، وإنما<sup>٦</sup> يكون واحدة إذا علمنا كراهة الترك.

فيقال<sup>٧</sup> لهم: هذا الذي قدمتموه<sup>٨</sup> صحيح، لكنكم ثبتتم عليه<sup>٩</sup> ما<sup>١٠</sup> لا يلقى به، فمن أين لكم أنه إذا أراد المأمور به، فإنه لم يكره

- |                        |                 |
|------------------------|-----------------|
| ١ - ج - عليه السلام    | ٢ - ب - واحد.   |
| ٣ - ب - لمكان الإجابة. | ٤ - ب - واحد.   |
| ٥ - ج - تقول.          | ٦ - ب - من.     |
| ٧ - الف - يقطع         | ٨ - الف - على   |
| ٩ - الف - إن.          | ١٠ - ب - ما.    |
| ١١ - ب - كراهية.       | ١٢ - ب - ويقال. |
| ١٣ - ب - قدمتموه.      | ١٤ - ج - عليه.  |
| ١٥ - ب - عليها.        |                 |

تركه ، و أنتم لا تستفيدون<sup>١</sup> من مطلق الأمر<sup>٢</sup> حكم الترك<sup>٣</sup> ، و إنما  
تستفيدون<sup>٤</sup> أن الأمر مريد للمأمور به<sup>٥</sup> . و قولكم : تحمله على أقل  
أحواله ، تحكم<sup>٦</sup> ، ولم يجب ذلك ، و من الجائز أن يكون هذا الأمر  
مع أنه مريد للمأمور به ، كارهاً لتركه ، كما أنه من الجائز أن لا  
يكون كارهاً لتركه<sup>٧</sup> ، فاقطع<sup>٨</sup> على أحد الأمرين بغير دليل طم<sup>٩</sup> .  
فإن قالوا : لو كره الترك ، لسنه قلنا : ولولم يكن كارهاً ، لسنه .  
فإن<sup>١٠</sup> قالوا : الأصل في العقل كون<sup>١١</sup> الفعل و الترك حسماً غير مرادين  
ولا مكروهين . فإذا<sup>١٢</sup> تعلق الأمر بحددهما ، عيّنناه<sup>١٣</sup> مراداً ، و بقي  
الترك على ما كان<sup>١٤</sup> عليه ، فلو تغيرت حاله ، وصار قبيحاً ، و مما يجب  
أن يكرهه الحكيم<sup>١٥</sup> . و حسب على المحاطب بهذا الأمر أن يمتنع ذلك<sup>١٦</sup>  
من حاله<sup>١٧</sup> ، فإن البيان لا يتأخر عن حال الخطاب . و هذا الذي حكيناه  
أقوى ما يمكن أن يثبت به في ضرورة مدعهم .

و الحواب عن ذلك<sup>١٨</sup> "أنا لا"<sup>١٩</sup> سلم<sup>٢٠</sup> - أولاً - أن الفعل و الترك جميعاً

١	ح : يستفيدون	٢	الف : الأمر
٣	ب : الترك	٤	ج : يستفيدون ، ب : يعد
٥	الف : المأمور به	٦	ج و ب : إلا أن .
٧	ج : تركه	٨	ب : و إن
٩	ب و ج : إن ، على كونه .	١٠	الف : و إذا .
١١	ح : عليه	١٢	ج : مكان .
١٣	ب : حاله .	١٤	ب : عن ذلك .
١٥	ح : لا		

كانا في العقل سواء في أنهما غير مرادين ولا مكروهين ، لأنه إذا  
أمرنا بالصلاة مثلاً ، فقد أمرنا بفعل<sup>١</sup> كان في العقل . لولا هذا الأمر -  
محظوراً ، وكان تركه واجباً ، لأنه إحداث مشقة وكلفة على النفس  
بغير فائدة ، فإذا قال لنا صلوا ، فقد دُلَّ ذلك على أن للصلاة صفة<sup>٢</sup>  
زائدة على حسنيتها ، يستحقُّ بها المدح والنواب ، ولا يُدعى أن يكون  
صفة ترك الصلاة الذي كان في العقل واجباً ، قد تغرَّت عند ورود هذا  
الأمر . وتغرُّها ينقسم إلى أن يكون مكروهاً ، فيكون الفعل واجباً ،  
وإلى أن لا يكون<sup>٣</sup> مراداً ولا مكروهاً ، فيكون الفعل ندباً ، وإلى  
أن يكون مراداً ، فيكون محضراً بين الفعل والترك ، فثبت بهذه الجملة  
أنه لا يحوز مع ورود الأمر بهذه العبادات أن تبقى<sup>٤</sup> في تركها على  
الأصل العقلي<sup>٥</sup> ، بل لا بد من تميره<sup>٦</sup> على ما ستأه<sup>٧</sup>

على أنا أو سلمنا<sup>٨</sup> أن حكم الترك في أصل العقل<sup>٩</sup> ما ذكره ،  
لكن إنما يجب اليأس في وقت الحاجة ، لا في وقت الخطاب ، على ما  
سنبيته في موضعه من هذا الكتاب بمشيئة الله - تعالى - وعونه ، فقول

- |                    |                       |
|--------------------|-----------------------|
| ١ - ج : فعل        | ٢ - ب و د ا           |
| ٣ - ب + و ج        | ٤ - ج : صفة           |
| ٥ - الف : لا       | ٦ - الف + لا          |
| ٧ - الف و ب : تبقى | ٨ - ب و ج : أصل العقل |
| ٩ - ج : تميره      | ١٠ - ج : ما           |
| ١١ - ج : سلمنا     | ١٢ - الف + على        |

الحكيم لغيره أقفل كذا وكذا غداً أو بعد شهر، لما وجب أن يتبين له حكم الترك في هذا الوقت، وليس بوقت الحاجة، وأنتم لا تفرقون في حمل الأمر على التدبير بين أن يكون على الفور أو على التراخي. وهذه جملة كافية في الإطلاع على سر هذا الباب فليحسن تأملها.

### فصل في حكم الامر الوارد بعد الحظر

[١٨] اعلم أن أكثر المتكلمين \* في أصول الفقه أطلقوا على أن الأمر الوارد بعد الحظر يقتضي الإباحة وإطلاق الحظر الذي تقدم، وإن كانوا يذهبون إلى أنه لو انفرد، وكان مبتدأ، اقتضى الوجوب وأسنأدري ما السبب في استمرار هذه الشبهة الضعيفة.

والصحيح أن حكم الأمر الواقع بعد الحظر هو حكم الأمر المبتدأ، فإن كان مبتدأً على الوجوب أو التدبير أو الوقت بين الحالتين، فهو كذلك بعد الحظر.

والذي يدل على ذلك أن الأمر إنما يدل على ما يدل عليه، لا أمر يرجع إلى كونه أمراً، وإذا كانت هذه الصفة لا تتغير بوقوعه بعد الحظر،

- |                  |                   |
|------------------|-------------------|
| ١- ج : أن .      | ٢- ج : تعين .     |
| ٢- ب : الإطلاق . | ٤- ج : سعي .      |
| ٥- ج : يقدم .    | ٦- ب : ما .       |
| ٧- ج : الصفة .   | ٨- ب و ج : حظره . |
| ٩- الف : مبدا .  | ١٠- ج : يغير .    |

فدلالة يجب ألا تتغير<sup>١</sup>.

وأيضاً فإن الخطر<sup>٢</sup> العقلي أكد من السمعى، وقد علمنا أن ورود الأمر بعد الخطر العقلي لا يمنع من اقتضائه الوحوى، وكذلك وروده بعد الخطر الشرعى.

وبعد، فإن كونه محظوراً لا يمنع من وجوبه أو كونه ندباً بعد هذه الحال، وإذا كان لا يمنع من ذلك، لم تتغير الدلالة.

وإن قيل ورود الأمر بعد الخطر يقتضى إطلاق الخطر، قلنا لا شبهة في ذلك غير أن إطلاق الخطر يكون بالإيجاب والتدب، كما يكون بالإباحة، فمن أين أنه يقتضى إطلاق الخطر من غير زيادة على ذلك.

واعتلأ لهم بأنهم لم يجدوا في الكتاب أمراً وارداً بعد الخطر إلا أنه يقتضى الإباحة المخصصة<sup>٣</sup>، باطل<sup>٤</sup> لأن الوجود إذا صح، ليس بدلالة لأنه يمكن خلاف ما استمر عليه الوجود، وإلا تالنا نسبته ذلك أيضاً، لأن الله - تعالى - يقول: وَلَا تَحْبِقُوا رُؤُوسَكُمْ حَتَّى يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَجْتَهُ، وَحَلِقُوا الرُّؤُوسَ هَيْهَاتَ نُسُكًا، وليس بمباح<sup>٥</sup> صرف<sup>٦</sup>.

١ - الف : الحضر.

٢ - ب : فانه .

٣ - ج : المخصصة .

٤ - ب : در حاشیه ورد : مط : عدم .

٥ - ج : بمباح .

١ - ب و ج : بتغير .

٢ - ج : - أكد ، تا ابتعا .

٣ - ج : و لا .

٤ - ب : باطل .

٥ - ج : + هو .

٦ - ج : - صرف .



## فصل في أن الكفار مخاطبون بالشرائع وهل يدخل العبد والصبي في الخطاب؟

الصحيح أن الكفار مخاطبون بالعبادات الشرعية، وذهب كثير من المتكلمين وأكثر الفقهاء إلى أنهم غير مخاطبين. وفائدة الخلاف في هذه المسألة - وإن كانوا متيقنين على أن الكفار مع عقابهم<sup>٢</sup> على كفرهم<sup>٥</sup> لا يطالبهم<sup>٣</sup> بفعل العبادات الشرعية - أن من قال: إنهم مخاطبون، يذهب إلى أنهم يستحقون مع عقابهم<sup>٤</sup> على الكفر العقاب من الله - تعالى - على الإحلال<sup>٦</sup> بهذه العبادات، وبما الذم على ذلك، ومن ذهب إلى أنهم غير مخاطبين، يلزمه ألا يستحقوا عقاباً ولا ذمّاً على الإحلال<sup>٧</sup> بالعبادات.

والذي يدل على صحة ما ذهبنا إليه أشياء:

أولها<sup>٨</sup> أن الاعتبار في دخول المكلف في التكليف إنما هو بشيئين: أحدهما صفة المكلف، والآخر صفة الخطاب، وقد علمنا<sup>٩</sup> أن الكافر كالمؤمن في استيفاء شروط التكليف، لأنه يتمكن<sup>١٠</sup> من أن

١ - ب: كان الكل، ج: - كانوا، + الكل.

٢ - ج: عقابهم.

٣ - ج: يطالبهم.

٤ - ب و ج: + هو.

٥ - ج: الغلاف.

٦ - ج: مقامهم.

٧ - ب: احتمل.

٨ - ج: الغلال.

٩ - ج: - علمنا.

١٠ - ج: بالتكليف.

١١ - ج: يمكن.

يُؤْمِنُ فَيَصِحُّ<sup>١</sup> وَقَوْعُ جَمِيعِ الْعَادَاتِ مِنْهُ، فَصَحُّهُ تَكْلِيفُهُ الْعِبَادَاتِ كَصَحَّةِ  
تَكْلِيفِهِ نَفْسَ الْإِيمَانِ وَالْإِسْلَامِ. وَأَمَّا اعْتِسَارُ صِفَةِ الْخَطَابِ، فَإِنَّهُ إِذَا كَانَ  
مُطْلَقًا<sup>٢</sup> وَ<sup>٣</sup> مُتَوَحِّجًا إِلَى التَّائِسِ، دَخَلَ الْكَافِرُ فِيهِ لِتَنَاقُلِهِ إِيَّاهُ.

وَمِنْهَا أَنَّ الْكُفَّارَ لَوْ لَمْ يَتَّعِدُوا بِالشَّرَائِعِ<sup>٤</sup>، لَكَانُوا مَعْذُورِينَ فِي

٥ تَكْذِيبِ النَّبِيِّ - ص ع - وَالْإِمْتِنَاعِ مِنْ تَصَدِيقِهِ، لِأَنَّ الْفَرْضَ فِي إِيْجَابِ  
تَصَدِيقِهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - هُوَ الْمَعْرِفَةُ بِشَرَائِعِهِ، كَمَا أَنَّ الْفَرْضَ فِي بَعْثِهِ<sup>٥</sup> هُوَ<sup>٦</sup>  
أَدَاؤُهُ الشَّرَائِعَ، فَمَنْ<sup>٧</sup> لَمْ يُكَلِّفْ مَا هُوَ الْفَرْضُ فِي إِيْجَابِ التَّصَدِيقِ،  
لَا يَحُوزُ أَنْ يَكُونَ مُكَلَّفًا بِالتَّصَدِيقِ<sup>٨</sup>، وَلَا خِلَافَ فِي وَحُوبِ<sup>٩</sup> تَصَدِيقِهِ  
- ع - عَلَى كُلِّ الْكُفَّارِ.

١٠ وَمِنْهَا أَنَّهُ لَا خِلَافَ فِي أَنَّ الْكُفَّارَ يُحَدِّثُونَ عَلَى الرِّبَا عَلَى وَجْهِ  
الْعُقُوبَةِ وَالِاسْتِحْقَاقِ<sup>١١</sup>، فَلَوْ<sup>١٢</sup> لَمْ يَكُونُوا مُحَاطِينَ بِهَذِهِ الشَّرْعَاتِ، لَمْ  
يَسْتَحِقُّوا الْعُقُوبَةَ عَلَى فِعْلِ الْقَبَائِحِ مِنْهَا، وَلَيْسَ لَهُمْ أَنْ يَقُولُوا<sup>١٣</sup>، إِنَّمَا عَوِيبُ

٢ - الف : فأما ، ب : فلا .

٤ - الف : له .

٦ - ب : لكان .

٨ - الف : هو .

١٠ - الف : بعثه .

١٢ - الف : إيجاب .

١٤ - ب : فان .

١ - ب و ج : ويصح .

٣ - الف : أو .

٥ - ب و ج : بالشريعات .

٧ - ج : بعثه .

٩ - الف : أدائه .

١١ - الف : للتصديق .

١٣ - ب : الاستعفاف .

١٥ - ج : يقول .

على أنه لم يخلص نفسه من الكفر، فيعرف قبح الزنا، لأن هذا تصريح  
بأنه يعاقب على كفره لأعلى الزنا، وهذا يوجب أن يعاقبه<sup>١</sup> وإن  
لم يزن. وقد كان شيخ من متقدمي أصحاب الشافعي<sup>٢</sup>، وقد استدلت  
بهذه الطريقة، قال لي: فأنا أقول: إن الكفر مخاطبون من الشرائع  
بالتروك دون الأفعال، لأن الأفعال تقتصر إلى كونها قرينة، ولا يصح  
ذلك مع<sup>٣</sup> الكفر، والتروك لا يقتصر إلى ذلك فقلت له: هذا - والله -  
خلاف الإجماع، لأن الناس بين فئتين، قائل: يذهب إلى أن  
الكفار مخاطبون بكل الشرائع من غير تفرقة، و<sup>٤</sup> قائل يذهب  
إلى أنهم غير مخاطبين بالكلي، فالفصل بين الأمرين خلاف الإجماع<sup>٥</sup>.  
ثم إن<sup>٦</sup> القرينة معتبرة في تروك هذه القائع، كما أنها معتبرة<sup>٧</sup>  
في الأفعال الشرعية<sup>٨</sup>، لأننا إنما أمرنا بأن نترك الزنا ولا نفعله قرينة  
إلى الله تعالى، فمن لم يتركه لذلك \* لأنه يحق مدحا ولا ثوابا.

- ١ - الف : مسح .  
٢ - ب : الناس ، ج : الشر .  
٣ - ح : مخاطبوا .  
٤ - ح : ع .  
٥ - الف : التروك .  
٦ - ج : إلى .  
٧ - الف : أو .  
٨ - ج : - وقال ، تا اينجا . ١٣ - الف : ان .  
٩ - ب : - في تروك . ما يوجد . ١٥ - ب و ج : الشرعيات .

ولا يكون مطيعاً لله - تعالى - ، ولا مُتَّبِعاً لِأَمْرِهِ ، فَالْقُرْبَةُ<sup>١</sup> إِذَا لَمْ تَصَحْ  
مِنَ الْكَافِرِ وَهُوَ كَافِرٌ<sup>٢</sup> . لَمْ يَجْزْ أَنْ يَقَعَ<sup>٣</sup> مَعَهُ عَلَى الْوَحْيِ الْمَشْرُوعِ لَا  
فَعلاً وَلَا تَرْكاً .

ومنها قوله - تعالى - حاكباً عَنِ الْكَافِرِ<sup>٤</sup> : مَا مَنَّكَكُمْ فِي سَقَرٍ .  
قالوا : لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ ، وَلَمْ نَكُ نَطْعِمُ الْإِمْسَكِينَ ، وَكُنَّا نَحْوَصُ<sup>٥</sup>  
مَعَ الْحَائِضِينَ ، وَكُنَّا نَكْذِبُ يَوْمَ الدِّينِ . وَهَذَا يَقْتَضِي أَنَّهُمْ عَوْقِبُوا  
مَعَ كَاهِنِهِمْ عَلَى أَنَّهُمْ لَمْ يُصَلُّوا ، وَهَذَا يَقْتَضِي كَوْنَهُمْ مُحَاطِينَ بِالصَّلَاةِ .  
وَلَيْسَ لِأَحَدٍ أَنْ يَقُولَ<sup>٦</sup> : أَيُّ حَقِيقَةٍ فِي قَوْلِ أَصْحَابِ النَّارِ ، وَ  
لَعَلَّ الْأَمْرَ بِجِلَافٍ مَا قَالُوهُ . وَذَلِكَ أَنَّ جَمِيعَ مَعَارِفِ أَهْلِ الْآخِرَةِ  
ضُرُورِيَّةٌ ، فَلَا<sup>٧</sup> يَجُوزُ أَنْ يَتَقَدَّوا جَهْلًا ، وَهُمْ مُتَحَوِّنُونَ<sup>٨</sup> إِلَى لِمْتَنَاعِ  
مِنْ فِعْلِ الْقَبِيحِ<sup>٩</sup> ، فَلَا يَجُوزُ أَنْ يَقَعَ<sup>١٠</sup> نَهْمُ كِذْبٍ ، وَلَا مَا جَرَى مَجْرَاهُ .  
وَلَيْسَ لَهُ أَنْ يُحْمَلَ قَوْلُهُ - تعالى - :<sup>١١</sup> لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ ، عَلَى

- |   |                          |
|---|--------------------------|
| ١ - بوج : والقرعة .                                   | ٢ - ب : وهو كافر .       |
| ٣ - ب : يقع .   | ٤ - ب و ج : أهل النار .  |
| ٥ - ا ب : و .   | ٦ - ج و ب : أهل .        |
| ٧ - ج : ان .  | ٨ - ب و ج : معارف جميع . |
| ٩ - ب و ج : + الدار في .                              | ١٠ - الف : ولا .         |
| ١١ - ج : ملجأؤه ، الف : ملجئون . ١٢ - الف : القبائح . |                          |
| ١٣ - ج : + ا .  |                          |

أَنَّ الْمُرَادَ<sup>١</sup> لَمْ نَكُنْ<sup>٢</sup> مِنْ أَهْلِ الصَّلَاةِ وَالْإِيمَانِ وَ ذَلِكَ أَنَّ هَذَا يَقْتَضِي  
التَّكْرَارَ لِلْمَعْنَى الْوَاحِدِ ، لِأَنَّ قَوْلَهُ - سُبْحَانَهُ -<sup>٣</sup> : وَ كُنَّا نَكِيدُ<sup>٤</sup>  
يَوْمَ الدِّينِ ، يُغْنِي عَنْ أَنْ يُقَالُ أَنْ يَكُونُوا مِنْ أَهْلِ الصَّلَاةِ وَالْإِيمَانِ . وَ  
أَيْضاً فَإِنَّ الطَّاهِرَ<sup>٥</sup> مِنْ قَوْلِ الْقَائِلِ : لَمْ أَكُ مُصَلِّياً ، فَعِلَ الصَّلَاةَ ، دُونَ  
الْإِيمَانِ بِهَا

وَقَدْ تَعَلَّقَ مَنْ حَافِلْنَا بِأَنَّ الْكَافِرَ لَا يَصِحُّ مِنْهُ مَعَ كُفْرِهِ شَيْءٌ مِنْ  
الْعِبَادَاتِ ، فَجَبَّ أَنْ لَا يَكُونَ مُخَاطَباً بِهَا ، كَمَا أَوْ كَانَ عَاجِزاً أَوْ  
مَمْنُوعاً .

وَالْحَوَابُ عَنْ ذَلِكَ أَنَّ الْكَافِرَ يَصِحُّ مِنْهُ الْعِبَادَاتُ<sup>٦</sup> ، بِأَنْ يُقَدِّمَ  
الْإِيمَانَ عَلَيْهَا ، ثُمَّ يَقَعَلَهَا ، وَخَرَى مَخْرَجَ الْمُجِدِّثِ الَّذِي<sup>٧</sup> هُوَ مُخَاطَبٌ<sup>٨</sup>  
بِالصَّلَاةِ ، وَإِنْ لَمْ يَصِحَّ<sup>٩</sup> مِنْهُ مَعَ الْحَدِيثِ ، لَكِنَّهُ يَقْدِرُ عَلَى تَقْدِيمِ إِزَالَةِ  
الْحَدِيثِ ثُمَّ فَعِلَ الصَّلَاةَ . وَيَجِبُ عَلَى هَذَا أَنْ لَا يَكُونَ الْقَاعِدُ مُخَاطَباً  
بِالصَّلَاةِ ، وَلَا الْقَائِمُ أَيْضاً إِلَيْهَا<sup>١٠</sup> ، لِأَنَّهُ<sup>١١</sup> لَا يَتِمُّكَ فِي الْحَالِ الثَّانِيَةِ  
مِنْ جَمِيعِ أَرْكَانِ الصَّلَاةِ ، وَإِنَّمَا يَقَعُ<sup>١٢</sup> مِنْهُ عَلَى تَرْتِيبٍ . وَالْعَاجِزُ أَوْ

١ - الف : + ، اله : ج ، هـ : + .

٢ - ب و ج : تعالى .

٣ - الف : يصح .

٤ - الف : ج ، هـ : + .

٥ - الف : ج ، هـ : + .

٦ - الف : اليها : بطل .

٧ - الف : اليها : بطل .

٨ - الف : اليها : بطل .

٩ - الف : اليها : بطل .

١٠ - الف : اليها : بطل .

١١ - الف : اليها : بطل .

١٢ - الف : اليها : بطل .

التمسوع لا يُشبه الكافر ، لِأَنَّهُ لَا يَتِمَكَّنُ مِنْ إِرَالَةِ عَجِزِهِ أَوْ مِنْعِهِ ،  
وَالْكَافِرُ مُتِمَكِّنٌ مِنْ إِرَالَةِ كِبَرِهِ .

وقد تعلقوا أيضا بآثار الكفار لو كانوا مُحَاطِينَ بِالْعِبَادَاتِ ،  
لَوَجِبَ مَتَى أَسْلَمُوا أَنْ يَلْزَمَهُمْ قِصَاءُ مَا عَاتَ مِنْهَا ، وَقَدْ عَلِمَ بِخِلَافِ  
ذَلِكَ .

والجواب : - أَنَّ الْقَضَاءَ لَا يَتَّبَعُ فِي وَحْوِيهِ وَحُوبِ الْمُقْضَى ،  
بَلْ هُوَ مُفْصِلٌ عَنْهُ ، وَقَدْ يَجِبُ كُلُّ وَاحِدٍ مِنَ الْأَمْرَيْنِ وَإِنْ لَمْ يَجِبِ  
الْآخَرُ ، أَلَا تَرَى أَنَّ الْحَاضِرَ يَلْزَمُهَا قِصَاءُ الصَّوْمِ وَإِنْ لَمْ يَكُنْ لِأَدَاءِ  
عِيَاهَا وَاجِبًا ، وَالْجَمْعُ إِذَا قَاتَ لَا يَجِبُ قِصَاؤُهَا ، وَإِنْ وَجِبَ أَدَاؤُهَا ،  
فَمَا الْمُسْكِرُ مِنْ وَجوبِ الْعِبَادَاتِ عَلَى الْكَافِرِ ، وَإِنْ لَمْ يَجِبْ عَلَيْهِمْ قِصَاءُ  
مَا عَاتَ مِنْهَا ؟ .

وَأَقْوَى مَا يُعْتَرَضُ بِهِ هَيْهَذَا شَهَادَةُ قَوْلِهِمْ . مَا ذَكَرْتُمُوهُ إِنَّمَا يَتِمُّ  
فِي الْعِبَادَاتِ الْمُخْتَصَّةِ بِذَوَاتِهَا ، فَأَمَّا الزَّكَاةُ فَلَا وَقْتُ كُنْهًا مُتَسَاوِيَةً<sup>١</sup>  
فِي أَنْ فَعَلَهَا فِيهَا<sup>٢</sup> هُوَ الْأَدَاءُ<sup>٣</sup> ، لَا الْقِصَاءُ ، وَلَا بِخِلَافِ فِي أَنَّ الْكَافِرَ إِذَا

٢ - ح . قد .

١ - ج : و .

٤ - ب : لوحت .

٣ - ج - لو

٦ - ج : دلجواب

٥ - ح . ان .

٨ - الف . الكافر

٧ - ب : التفتي .

١٠ - الف : - متساوية .

٩ - الف : عليه .

١٢ - ب : أداء .

١١ - الف : فيها .

أَسْلَمَ ، وَقَدْ حَالَ الْحَوْلُ عَلَى مَالِهِ وَهُوَ قَدْرُ التَّصَابِ ، أَنَّ الزَّكَاةَ عَنْ الْمَاصِي لَا تَجِبُ عَلَيْهِ

وَالْجَوَابُ<sup>٢</sup> الصَّحِيحُ أَنَّ الزَّكَاةَ وَجَبَتْ ، ثُمَّ سَقَطَتْ بِالْإِسْلَامِ لِأَنَّ الْإِسْلَامَ<sup>٣</sup> - عَلَى مَا رَوَى فِي الْحَبَرِ - يَجِبُ<sup>٤</sup> كُلَّ مَا تَقَدَّمَ .

وَأَمَّا الْعَبْدُ فَتَدْخُلُ فِي الْخُطَابِ ، إِذَا تَكَامَلَ شَرْطُهُ فِي بَيْتِهِ ، وَكَانَ ظَاهِرُ الْخُطَابِ يَصِحُّ أَنْ يَتَنَاوَلَهُ . وَإِنَّمَا يَكُونُ الْخُطَابُ بِهَذِهِ الصِّفَةِ ، إِذَا لَمْ يَكُنْ مَقِيدًا بِالْحَرِيَّةِ<sup>٥</sup> ، أَوْ يَتَعَلَّقَ بِالْأَمْلَاقِ ، لِأَنَّ<sup>٦</sup> الْعَبْدَ لَا يَمْلِكُ<sup>٧</sup> ، وَالْعَبْدُ<sup>٨</sup> فِي هَذِهِ الْقَضِيَّةِ كَالْحَرِّ<sup>٩</sup> ، وَكَوْنُهُ مَمْلُوكًا<sup>١٠</sup> عَلَيْهِ<sup>١١</sup> تَصَرُّفُهُ<sup>١٢</sup> لَا يَتَنَعَّ مِنْ وَجوبِ الْعِبَادَاتِ عَلَيْهِ ، لِأَنَّ الْعَوْلَى إِنَّمَا يَمْلِكُ تَصَرُّفَهُ عَلَيْهِ فِي غَيْرِ وَقْتٍ وَجوبِ عِبَادَةٍ ، فَأَوَاقَاتُ<sup>١٣</sup> الْعِبَادَاتِ مُسْتَثْنَاةٌ مِنْ ذَلِكَ .

- |                                  |                    |
|----------------------------------|--------------------|
| ١ - ب و ج : على                  | ٢ - ج : يجب        |
| ٣ - الف : فالجواب .              | ٤ - ج : سمع        |
| ٥ - الف : - لأن الإسلام .        | ٦ - ج : - يجب .    |
| ٧ - ج : فاما .                   | ٨ - الف : شرطه     |
| ٩ - ج : بالحرمة .                | ١٠ - ب و ج : قال   |
| ١١ - ج : يسكن                    | ١٢ - ب : + هو .    |
| ١٣ - ج : كالحر .                 | ١٤ - الف : مملوك . |
| ١٥ - ب : + و .                   |                    |
| ١٦ - الف : و أوقات ، ج : أوقات . |                    |

ودحول المرأة في الخطاب كدحول الرجل. والصحيح أنها تدخل بالظاهر<sup>١</sup> من غير حاجة إلى دليل في خطاب المذكر. لأن قولنا «القائمون» عارضة عن الذكور والإناث. إذا اجتمعوا، كما أنه عبارة عن الذكور، على الإنفراد وليس يمنع من دخول المؤنث تحت هذه الصيغة. أنهم خصوصاً المؤنث بصيغة أخرى. لأن تلك الصيغة تخص بها المؤنث، إذا انفردت. ومع الإقتران بالذكور. لا بد من الصيغة التي ذكرناها. وأما الصي<sup>٢</sup> فإن كان في المعلوم أنه يشع. وتنكامل له شروط التكليف، فالخطاب يتناول على هذا الوجه<sup>٣</sup>، وهو داخل في قوله تعالى: «أقيموا الصلوة». لأن الخطاب لا يحدد بتعدد كمال هذا الصبي ونحوه. وفي حال الطولية لا يتعلق عليه خطاب يعمل في هذا الوقت، لا فيما يتعلق بدين، ولا بعمل. لأنه في حال الصبا ليس من أهل الأفعال. ومعنى القول بأن الخطاب يتعلق بماله. أن وليه مخاطب بما يفعله في ماله من أخذ أو إرش مثلب وقيمة حايه وما جرى<sup>٤</sup> محرى ذلك.

٢ - الف : - الصيغة

٤ - ب - و ان .

٦ - الف و ب : و الخطاب .

٨ - ب : كما

١٠ - ح : - في .

١٢ - ب و ج : يعرى

الف : بالصاهر . - د

٣ - ب . - بد

٥ - الف و ج : تنكامل

٧ - ب : هذه الصفة

٩ - الف : على ، (بجاء وفي) .

١١ - ج . حالتى .



## فصل في هل الأمر بالشئ أمر بما لا يتم إلا به

اعلم أن كل من تكلم في هذا الباب أطلق القول بأن الأمر

بالشئ هو بعينه أمر \* بما لا يتم ذلك الشئ إلا به ، والصحيح أن [٢٠]

يقسم ذلك . فنقول . إن كان الذي لا يتم ذلك الشئ إلا به سالا ،

فالأمر بالمسبب يجب أن يكون أمرا به ، وإن كان غير مسبب ، و

إنما هو مقدمة للفعل وشرط فيه ، لم يجب أن يفصل من محرر الأمر

أنه أمر به .

والذي يدل على صحة ما ذكرناه أن طاهر الأمر يقتضي ما تناوله

لهظه . وليس يجوز أن يفهم منه وجوب غيره مما لم يتناوله اللفظ إلا

بدليل غير الطاهر . لأنه إذا قال <sup>١</sup> صل فالأمر يتناول الصلوة . و

الوصو الذي ليس بصلوة إنما تعلم <sup>٢</sup> وجوبه بدليل غير الطاهر .

وَمَا يَوْصَحُ ذَلِكَ أَنَّ الْأَمْرَ فِي الشَّرِيعَةِ قَدْ وَرَدَ عَلَى ضَرْبَيْنِ أَحَدُهُمَا

يَقْتَضِي إِجْبَابَ الْفِعْلِ دُونَ إِجْبَابِ مَقْدَمَاتِهِ ، نَحْوُ الزَّكَاةِ وَالْحَجِّ .

فإنه لا يجب علينا أن نكتسب المال لتحصيل <sup>٣</sup> التصاب ، أولئك

١ - الف : + ذلك الشئ . ٢ - ب و ج : كل .

٣ - ب : قسم . ٤ - الف : - الذي .

٥ - الف : بالسبب . ٦ - ب : - به .

٧ - ج : + و . ٨ - ج : ليس .

٩ - الف : إلا أنه . ١٠ - ب و ج : + له .

١١ - ج : يعلم . ١٢ - الف : ليحصل .

به من الزاد والراحلة ، بل متى اتفق لنا النصاب ، وحال عليه الحال ،  
وحسب الزكوة ، وكذلك في الزاد والراحلة . والصرب الآخر يجب  
فيه مقدمات الفعل ، كما يجب هو في نفسه ، وهو الوضوء للصلاة ، وما جرى  
مجرأها ، وإذا انقسم الأمر في الشرع إلى قسمين ، فكيف جعلهما  
قسماً واحداً .

فإذا قيل : مُطلق الأمر يقتضي تحصيل مقدماته . فإما كان مشروطاً  
منه بصفة كالزكوة والحج فلا يجب ذلك فيه ، قدما هذه دعوى ، ما  
الفرق بينكم ، وبين من عكسها ، فقال : إن مُطلق الأمر يقتضي إيجابه  
دون غيره ، فإذا علمنا وجوب المقدمات كالوضوء في الصلاة ، علمنا  
بدليل خارج عن الظاهر

والصحيح أن الظاهر يحتمل الأمرين احتمالاً واحداً ، وإنما يعلم  
كل واحد منهما بعينه<sup>١</sup> بدليل .  
فان تعلقوا بالسبب<sup>٢</sup> والمسبب<sup>٣</sup> ، وأن إيجاب المسبب إيجاب  
للسبب<sup>٤</sup> لا محالة .

- |                          |                                    |
|--------------------------|------------------------------------|
| ١ - الف : بل ، ناسخاً .  | ٢ - ب : والصلاة ، ج : في الصلاة .  |
| ٣ - ب : فيه ذلك مطلقاً   | ٤ - الف : علمنا                    |
| ٥ - ب و ج : محصل للأمرين | ٦ - ج : منها                       |
| ٧ - الف : - بيه          | ٨ - الف : فان قالوا او تقول في نسب |
| ٩ - الف : و .            | ١٠ - الف : السبب .                 |

فُلنا هو كذلك ، وَ اَلْفَرْقُ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ أَنَّهُ مُحَالٌ أَنْ يُوجِبَ عَلَيْنَا  
 الْمُسْتَبْتُ شَرْطُ اتِّفَاقٍ وَجُودِ السَّبَبِ ، وَإِنَّمَا فَسَدَ ذَلِكَ ، لِأَنَّ مَعَ  
 وَجُودِ السَّبَبِ لَا بُدَّ مِنْ وَجُودِ الْمُسْتَبْتِ ، إِلَّا لِمَنْعٍ ، وَ مُحَالٌ أَنْ يُكَلِّفَنِي  
 الْفَعْلُ شَرْطُ وَجُودِ الْفَعْلِ ، وَلَيْسَ كَذَلِكَ مُقَدِّمَاتُ الْأَفْعَالِ ، لِأَنَّهُ يَجُوزُ  
 أَنْ يُكَلِّفَنِي الصَّلَاةُ شَرْطُ أَنْ أَكُونَ قَدْ تَكَمَّمْتُ الطَّهَارَةَ ، كَمَا حَرَى  
 ذَلِكَ فِي الزَّكَاةِ وَالْحَجِّ ، فَبِإِنْ اَلْفَرْقُ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ  
 وَإِذَا كَانَ إِجْبَابُ الْمُسْتَبْتِ إِجْبَابًا لِسَبَبِهِ ، فَإِبَاحَةُ الْمُسْتَبْتِ إِبَاحَةٌ  
 لِلْسَّبَبِ . وَ كَذَلِكَ تَحْرِيمُهُ . وَ فِي الْحَقْلَةِ أَحْكَامُ الْمُسْتَبْتِ لَا بُدَّ مِنْ  
 كَوْنِهَا مُتَعَدِّيَةً إِلَى السَّبَبِ ، فَتَمَّا أَحْكَامُ السَّبَبِ فِي إِبَاحَةٍ أَوْ حَقْظٍ أَوْ  
 إِجْبَابٍ فَفَيْرُ مُتَعَدِّيَةٍ إِلَى الْمُسْتَبْتِ ، لِأَنَّهُ يُمَكِّنُ مَعَ وَجُودِ السَّبَبِ  
 الْمَنْعُ مِنَ الْمُسْتَبْتِ .

فصل في أن الأمر بالشئ ليس ينهى<sup>١٢</sup>

عن ضده لفظاً ولا معنى

اعلم أنه من البعيد أن يذهب مُحَصِّلٌ إِلَى أَنَّ<sup>١٣</sup> لَفْظَ الْأَمْرِ

- |                                |  |
|--------------------------------|--|
| ١ - ب : ا .                    | ٢ - ب : + : ا                          |
| ٣ - ج : وجوب .                 | ٤ - ج : المنع .                        |
| ٥ - الف : الصلوة ، سعى الفعل . | ٦ - الف : - فإباحة السبب إباحة للسبب . |
| ٧ - الف : فاما احكام السبب .   | ٨ - الف : تعدي                         |
| ٩ - ب : وجوب .                 | ١٠ - الف : السبب .                     |
| ١١ - الف : السبب .             | ١٢ - الف : ينهى .                      |
| ١٣ - الف : ان .                | ١٤ - ب : اللفظ                         |

يَكُونُ نَهْيًا عَنْ ضِدِّهِ ، لِأَنَّ الْأَمْرَ مَسْمُوعٌ ، وَ مَا يُدْرَكُ لَا يَجِبُ أَنْ يَقَعَ فِيهِ حِلَافٌ بَيْنَ الْحَلَالِ مَعَ السَّلَامَةِ ، وَ مَا يَسْمَعُ مِنْ قَوْلِ الْقَائِلِ : أَفْعَلْ ، لَا تَفْعَلْ .

وَ إِنَّمَا الْحِلَافُ فِي أَنَّهُ هَلْ يَجِبُ أَنْ يَكُونَ الْأَمْرُ فِي الْمَعْنَى نَاهِيًا عَنْ ضِدِّ مَا أَمَرَ بِهِ . وَ الْمُحْتَرَةُ يَتَنَوَّنُ ذَلِكَ عَلَى أَنْ إِرَادَةَ الشَّيْءِ كِرَاهَةً لِضِدِّهِ ، وَ كِرَاهَتَهُ إِرَادَةً لِضِدِّهِ . وَ الْفَقَهُاءُ يَقُولُونَ : إِنْ الْمَوْجِبُ لِلشَّيْءِ يَجِبُ أَنْ يَكُونَ حَاطِرًا لِضِدِّهِ ، وَ هَذَا مَعْنَى النَّهْيِ وَ فِيهِمْ مَنْ يَقْسِمُ ، وَ يَقُولُ إِذَا لَمْ يَكُنْ لِلْعَمَلِ إِلَّا ضِدٌّ وَاحِدٌ ، فَلَا أَمْرٌ بِأَحَدِهِمَا نَهَى عَنِ الْآخَرِ ، وَ النَّهْيُ عَنْ أَحَدِهِمَا أَمْرٌ بِالْآخَرِ ، وَ إِذَا كَانَتْ لَهُ أَصْدَادُ كَثِيرَةٌ ، لَمْ تَجِبْ فِيهِ هَذِهِ الْقِسْمَةُ

وَ قَدْ دَلَّنَا فِيهَا تَقَدُّمُ عَلَى مَا يَسْطَلُ هَذَا الْمَذْهَبُ ، وَ بَيَّنَّا أَنَّ الَّذِي يَقْتَضِيهِ الْأَمْرُ كَوْنُ فَاعِلِهِ مُرِيدًا لِلْمَأْمُورِ بِهِ ، وَ أَنَّهُ لَيْسَ مِنَ الْوَاجِبِ أَنْ يَكُونَ الْتَرَكُ ، بَلْ ' ' يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ مُرِيدًا لَهُ ، أَوْ لَا مُرِيدًا وَلَا كِرَاهَةً وَ هَذَا كُلُّهُ يَسْقُطُ بِالتَّوَافُلِ ، فَإِنَّ اللَّهَ - تَعَالَى - قَدْ أَمَرَ بِهَا ، وَ مَا نَهَى

٢ - الف : له

١ - ج : يعمل

٤ - الف : فيه

٣ - ب : بالمجيرة

٦ - ج : ذلك

٥ - ب و ج : لا بد من

٨ - ب و ج : ان

٧ - ج : العمل لاصداد واحد

١٠ - ب و ج : يجب - فيه

٩ - ب : كان

١١ - الف : و

عن تروكها ولا كبره أصدادها ، وكون نفس الإرادة كراهة قد نيت  
فساده ، وأنه يؤدي إلى انقلاب الجنس .

فإن قيل : أوجب عندكم في الأمر إذا كان فعل واجب أن يكون  
الأمر به كارهاً لتركه .

قلنا لا يجب ذلك ، ولهذا حار عدا أن يجتمع الضدان بل الأضداد .  
في الوحوب ، ألا ترى أن المصلي في آخر الوقت هو محير بين أن  
يصلي في أي زوايا البيت شاء ، والصلاة في الزوايا متضادة ، وكل  
واحد يقوم مقام الآخر في الوحوب ، مع التصاد .

فإن قدربا أنه لا يتفكك عن الواجب إلا بفعل واحد أو أفعال ،  
فذلك محرم عليه ، لأن الواجب المصطفى هو الذي ليس له أن يخل به ،  
فكل فعل لا يكون مخالفاً للواجب إلا به ، ولا يتمك مع الإحلال  
فيه ، فلا بد من كونه محظوراً .

وأما انتهى ، فيقتضي أن لا يفعل المكلف ذلك المنهي عنه ، وأصداد  
هذا الفعل موقوفة على الدليل ، فإن كان المكلف لا يتفكك متى لم يفعل ،  
من أمر واحد ، فهو واجب عليه بلا شبهة ، لأن ما أوجب مخالفة الفعل

٢ - الف : الروايا + من .

٤ - ب و ج : من .

٦ - ب و ج : وكل .

٨ - الف : فاصداد

١ - الف : تركها .

٣ - ج : وكل واحد ، كما اجبا

٥ - ب : و

٧ - الف : لكلف

٩ - ج : عليهم

المحرم، وأن \* لا يفعله، يقتضى فعل ذلك. [٢١]

ومما يُستفاد من ذهب من ذهب إلى أن الأمر بالشىء فى المعنى  
نهى عن صيئه<sup>١</sup>، أن الله - تعالى - قد كره الزنا وأراد الصلوة، وأمر  
بالصلوة ونهى عن الزنا، وهذا يقتضى أن يكون الفعل الواحد الذى  
هو قعوده<sup>٢</sup> عنهما مراداً منكروها، أو<sup>٣</sup> مأموراً به<sup>٤</sup> منته عنه.

وكان يجب أيضاً أن يكون أحدنا متى أراد خروج العاصب من  
أحد بابى الدار<sup>٥</sup>، أن يكون كارهاً لخروجه من الباب الآخر، كما  
يكره تصرفه فى الدار، وفساد ذلك ظاهر.

### فصل فى الأمر بالشىء على وجه التخيير

اعلم أن الصحيح أن الكمالات الثلاث فى حيث البين واجبات  
كذلك، لكن على جهة التخيير، بخلاف ما قاله<sup>٦</sup> الفقهاء من أن الواحد  
منهن وحدة لا يعينها، وفى كشف المذهب بهما وتحقيقه إزالة<sup>٧</sup> للشبهة فيه.  
ونحن نعلم أن تكليفه - تعالى - للشرائع<sup>٨</sup> تابع للمصلحة و  
الأنطاف، وليس يمتنع أن يعلم فى أمر معين أن المكلف لا يصلح فى

١ - ج : تن . ٢ - ج : اصداد .

٣ - الف : سبحانه . ٤ - الف : قعود .

٥ - الف : أو ج : و . ٦ - ب : + و .

٧ - ج : بعض لدور : ب : الداور . ٨ - الف : قال .

٩ - ب : و ج : الشبهة . ١٠ - ب : و ج : الشرائع .

دينه وإلـعليه ، و أنه لا يقوم غيره في ذلك مقامه ، فلا بد من إيجابه على  
جهة التضيق . وغير مُمتنع أن يعلم في أمرين أو أمور مختلفة أن كل  
واحد في مصلحة المكلف في دينه كالآخر من غير ترجيح ، فلا بد  
الحال هذه من الإيجاب على طريقة التخيير ، للتساوي في وجه المصلحة ،  
والشاهد يقضي بما ذكرناه . لأن أحدا إذا أراد مصلحة ولده ، وعلم  
أو غلب في طئه أنه لا يصلح إلا أن يفعل به فعلا مخصوصا ، وجب  
ذلك الفعل ممسّا . وإذا غلب في طئه تساوى فعلان أو أفعال في مصلحته ،  
كان مخيرا فيها . والقول بوجوب بعض ذلك دون بعض كالمناقض .  
وأقوى ما دل على ما ذكرناه أن الكمالات الثلاث متساوية في  
جميع الأحكام الشرعية . لأن كل واحدة منها يقوم مقام الأخرى  
في براءة دمه المكلف ، وإسقاط الخنث عنه ، وكل حكم شرعي  
لواحدة منها هو للأخرى . فلا يجوز مع التساوي في الأحكام  
أن يختلف في الصفة . لأن اختلاف الصفات يقتضي اختلاف الأحكام .

٢ - الف : مقامه في ذلك .

٤ - الف : على

٦ - الف : - ما دل على .

٨ - ب : يقوم

١٠ - ج : التكليف .

١٢ - الف : - مه .

١٤ - ج : الأخرى .

١ - ح : هو

٣ - الف : مصلحت

٥ - ب و ج : مصلحة

٧ - الف و ج : واحد .

٩ - الف : الآخر

١١ - ج : لواحدة

١٣ - الف : هو

مِنْ حَيْثُ كَانَتْ الْأَحْكَامُ<sup>١</sup> مُبَادِرَةً عَنِ الْأَحْوَالِ<sup>٢</sup> وَالْصِّفَاتِ<sup>٣</sup> ، فَكَيْفَ يَحْجُزُ  
أَنْ يَكُونَ الْوَاجِبُ مِنَ الْكُفَارَاتِ وَاحِدَةً<sup>٤</sup> ، وَأَحْكَامُ الْكُلِّ الشَّرْعِيَّةِ<sup>٥</sup>  
مُتَسَاوِيَةٌ مُتَعَادِلَةٌ ، وَهَلْ ذَلِكَ إِلَّا مُنَاقَصَةٌ<sup>٦</sup> . وَلَوْ حَازَ أَنْ يَتَسَاوَى أُمُورٌ<sup>٧</sup>  
فِي الْأَحْكَامِ ، وَيَخْتَصُّ الْوَحْوَ بِأَحَدِهَا ، حَارًا أَنْ يَتَسَاوَى أُمُورٌ<sup>٨</sup> فِي  
كُونِهَا مُفسِدَةٌ فِي الدِّينِ ، وَتَكُونُ مُخْتَلِفَةً فِي الْقَبْحِ أَوْ<sup>٩</sup> التَّحْرِيمِ وَ  
الْحُظْرِ . وَإِذَا فُرِقَ بَيْنَ الْقَوْلِ بِأَنَّ الْوَاجِبَ مِنَ الْكُفَارَاتِ وَاحِدَةً<sup>١٠</sup> ، وَ  
الْكُلِّ مُتَسَاوِيًا فِي الْأَحْكَامِ ، وَبَيْنَ الْقَوْلِ<sup>١١</sup> 'بِأَنَّ' الْمَحْظُورِينَ مِنْ أُمُورٍ مُتَسَاوِيَةٍ  
فِي الْمُفسِدَةِ هُوَ<sup>١٢</sup> وَاحِدًا بِمَعْنَاهُ .

وَمِمَّا يُسْتَدَلُّ بِهِ<sup>١٣</sup> أَنَّ الْوَاجِبَ مِنَ الْكُفَارَاتِ لَوْ كَانَ وَاحِدًا لَا  
بِمَعْنَاهُ ، لَوْجِبَ أَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ - تَعَالَى -<sup>١٤</sup> لِلْمَكَلِّفِ طَرِيقًا إِلَى تَعْيِينِهِ  
قَبْلَ أَنْ يَقَعَتْ ، لِأَنَّ تَكْلِيفَهُ أَنْ يَقَعَلَ وَاحِدًا لَا بِمَعْنَاهُ مِنْ حَمَلَةٍ<sup>١٥</sup> ثَلَاثٌ  
يَجْرَى<sup>١٦</sup> مَحْرَى تَكْلِيفِهِ<sup>١٧</sup> مَا لَا يُطَاقُ

- |                             |                                |
|-----------------------------|--------------------------------|
| ١ - ب : أن يختلف ، تا ابعدا | ٢ - ب : أو                     |
| ٣ - ب : + غير               | ٤ - ج : منقصة                  |
| ٥ - ب : تتساوى              | ٦ - ج : أمور                   |
| ٧ - ج : يكون                | ٨ - الف : و                    |
| ٩ - ح : فأي                 | ١٠ - ب : بأن الواجب ، تا ابعدا |
| ١١ - ب و ج : هي أن          | ١٢ - ب : هو ، ج : وهو          |
| ١٣ - ب : + على ، ج : + من   | ١٤ - الف : تعالى               |
| ١٥ - ج : حمل                | ١٦ - ج : تحرى                  |
| ١٧ - الف : تكليف            |                                |



وليس لهم أن يقولوا: أي حاجة به إلى التمييز<sup>١</sup>، وأي شيء فعله<sup>٢</sup> كان الواجب، وذلك أن الأمر إذا كان على ما ذكره، فهو تصريح بوجوب الثلاث، لأنه إذا كان أي شيء فعله منها فهو الواجب، فهل هذا إلا تصريح بأن الكل واجب.

- فإن قالوا: ليس يمتنع أن يكون اختيار المكلف له<sup>٣</sup> علما على وجوبه وتعيينه<sup>٤</sup>، قلنا: هذا يؤدي إلى مذهب موسى<sup>٥</sup> بن عمران، في أن الله - تعالى - يكلف المبدأ أن يختار ما يشاء<sup>٦</sup> من العبادات، ويكون مصححة باختياره، لأن الله - تعالى - علم<sup>٧</sup> أنه لا يختار إلا الصالح من غير أماره مميزة متقدمة. ولا يلزم عليه أن يكلف تمييز شيء صادق بمن ليس بشيء من غير أماره ولا دلالة مميزة متقدمة<sup>٨</sup>.

وبعد، فإن اختيار المكلف إنما يكون تابعا لأحوال الفعل وصفاته، ولا تكون<sup>٩</sup> أحوال الفعل تابعة لاختيار المكلف وإرادته، ألا ترى أن وجوب الفعل هو الداعي إلى اختياره له على غيره، فيجب أن يتقدم العلم بالوجوب على الاختيار، ولا يجعل الاختيار متقدما<sup>١٠</sup> على الوجوب.

١ - ج: التمييز. ٢ - ب: فعله.

٣ - ب: و: أو. ٤ - ب: له.

٥ - الف: تعيينه. ج: بينه. ٦ - ب: موسى، القاموس المحيطة كويد: موسى كاويس ابن عمران متكلم. (ج ٢، ص ٢٥٢ - ٢٥٣، ط مصر)

٧ - ب: و: ج: شاء. ٨ - الف: - تعالى.

٩ - ج: - علم. ١٠ - ج: - و: يلزم، تا اینجا.

١١ - ب: و: ج: يكون. ١٢ - الف: - بالوجوب، تا اینجا.

وَبَعْدُ، فَلَيْسَ يَخْتَلُو الْإِخْتِيَارُ مِنْ أَنْ يَكُونَ مُؤَثَّرًا فِي وَجُودِ الْعَمَلِ.  
أَوْ مُؤَثَّرًا فِي حَصُولِ الصِّفَةِ الَّتِي لِأَجْلِهَا كَانَ مَصْلَحَةٌ فِي الدِّينِ، وَالْأَوَّلُ،  
هُوَ الصَّحِيحُ، وَالثَّانِي بَاطِلٌ، لِأَنَّ كَوْنَهُ مَصْلَحَةً لَا يَجُوزُ أَنْ يُؤَثِّرَ فِيهِ حَالُ  
الْقَادِرِ، لِأَنَّ حَالُ الْقَادِرِ لَا يُؤَثِّرُ إِلَّا فِي مُجَرَّدِ الْوُجُوبِ<sup>١</sup>، أَلَا تَرَى أَنَّ  
أَوْحَاهُ اللَّهُ تَعَالَى - مِنْ الْعَمَلِ الْمَعْنَى لَا يُؤَثِّرُ حَالُ الْقَادِرِ فِي الصِّفَةِ الَّتِي  
لِأَجْلِهَا كَانَ وَاحِدًا<sup>٢</sup> فِي مُجَرَّدِ الْوُجُودِ<sup>٣</sup>، فَكَذَلِكَ الْوَاجِبُ عَلَى  
جِهَةِ التَّخْيِيرِ.

فَإِذَا قَالُوا: أَلَيْسَ قَدْ يَصِحُّ الْبَيْعُ بِقَدَرٍ مُنْصَوِّصٍ مِنَ الْكَيْلِ  
مِنْ جَمَلَةِ صُبْرَةٍ، وَيَتَمَعَّنُ بِاخْتِيَارِ الْقَابِضِ وَقْتَ الْقَبْضِ<sup>٤</sup>، فَكَيْفَ أَحْتَمَمُ  
أَنْ يَكُونَ لِلْإِخْتِيَارِ مَدْخَلٌ<sup>٥</sup> فِي التَّعْيِينِ\*.

قَدْ أَمَّا أَنْ تَكْرَهُ أَنْ يَكُونَ لِلْإِخْتِيَارِ مَدْخَلٌ فِي الْمَصَالِحِ الدِّينِيَّةِ  
وَوُجُوبِ الْوَاجِبَاتِ مِنْهَا، فَأَمَّا مَا لَا يَتَعَلَّقُ بِالْمَصَالِحِ الدِّينِيَّةِ<sup>٦</sup> مِنْ الْمَعَامَلَاتِ

١ - الف : و ، بهاء لان .

٢ - ب : الوجود

٣ - ج : لان حال القادر تا ابعثا

٤ - ب : - مي

٥ - ر : فذلك .

٦ - ب : بقدر

٧ - الف و ب : مدخلا

١ - ب : لا

٢ - ب : الا

٣ - الف : سبحانه

٤ - الف : بل

٥ - ب : اوجوب .

٦ - ج : مع

٧ - ج : الفص .

٨ - ج : ووجوب تا ابعثا

فقد يجوز أن يأتيه ن عند اقصي بالاختيار.

ومما يدل أيضا أنه لو كان الواحد <sup>٢</sup> من الكفارات هو الواجب

لا يعينه لما صح القول بأن المكفر أن يكفر بأي الثلاث شاء

وأيا فإن الواجب <sup>٣</sup> وإن لم يتحقق للمكفر <sup>٤</sup> فإن الله - تعالى -

يعلمه <sup>٥</sup> لأنه يعلم ما الذي يكفر به المكفر من حملة الثلاث، فيجب على

هذا القول أن يكون الله - تعالى - موجبا لذلك بعينه، ولو كان كذلك

لما اجتمعت الأمة على أنه لو كفر بغيره <sup>٦</sup> لا حزامه <sup>٧</sup>، كما لا يجوز أن

يجزیه، لو كفر برابع.

وليس لهم أن يقولوا حوازه عند الأمة لا يدل على وجوبه، لأنه

قد يجزى ما ليس بواجب عن الواجب كالطهارة قبل دخول الوقت، و <sup>٨</sup>

ذلك أنهم أما أجمعوا <sup>٩</sup> على حوار ما لم يكفر به وإجزائه، فقد أجمعوا

على أنه كان يجزى على وجه لا فرق بينه وبين ما اختاره

وقد تعتق من خالفنا بشيء:

مها أن القول بالتخير يؤدي إلى أن يكون <sup>١٠</sup> المكلف مخيرا <sup>١١</sup>

١ - ب : - ان

٢ - الف : الواحد .

٣ - ب و ج : و ، يحاي مان .

٤ - ج : لا حره

٥ - ج : اجتمعوا .

٦ - الف : مغير

١ - ب : قد .

٢ - ب : الواحد .

٣ - ب : لم تكفر

٤ - ج : لغيره

٥ - الف : كما .

٦ - الف : - يكون

- بين غيب الدنيا كلها. وكذلك الكسوة والإطعام<sup>٢</sup>، وذلك فاسد.
- ومنها أنه - تعالى - لو نص على أمي أوجبت<sup>٣</sup> واحداً لا بعينه،  
لكان هو الواجب، فكذلك إذا خبر فيه، لأن المعنى واحد.
- ومنها أنه لو فعل الكل، لكان الواجب واحداً بإجماع، فكذلك  
يجب أن يكون الواجب واحداً قبل أن يفعل.
- ومنها أن الجميع لو وجب على جهة التحجير، والجمع بين  
الثلاث ممكن، لو وجب أن يكون واجبة على سبيل الجمع، كما  
أن ما نهى عنه تحجيره كجمعه<sup>٤</sup>.
- ف يقال لهم فيما تعلقوا به أولاً إن التحجير لا يكون إلا بين أمور  
تدخل في الإمكان<sup>٥</sup>، فالمكفر مخترع<sup>٦</sup> عتق من يتمكن من  
عتقه في الحال، وكذلك القول<sup>٧</sup> في الإطعام والكسوة، فإذا لم  
يمالك المكفر إلا رقبة واحدة، زال التحجير في الرقاب، لأنه لا يجوز

- |                  |                         |
|------------------|-------------------------|
| ١ - ب : للدا .   | ٢ - ب : الطعام .        |
| ٣ - ب : اوجب .   | ٤ - ب : وكذلك .         |
| ٥ - ج : واحد .   | ٦ - ج : ان يكون .       |
| ٧ - ب : المجمع . | ٨ - ب و ج : يجب .       |
| ٩ - الف : مكما . | ١٠ - ج : تحجيره كعتقه . |
| ١١ - ب : يسجل .  | ١٢ - ج : الاحكام .      |
| ١٣ - ج : + من .  | ١٤ - ح : + و .          |

أَنْ يَكُونَ مُعَصَّرًا بَيْنَ عَتِيقٍ عِيدًا يَمْلِكُهُ وَيَبِينُ عَتِيقًا عِيدًا لَا يَمْلِكُهُ، وَ  
لِهَذَا نَقُولُ: أَنَّهُ أَمْتِي ضَاقَ وَقْتُ الصَّلَاةِ، فَالْمُصَلَّى مُخَيَّرٌ بَيْنَ الْيَقَامِ  
الْمُتَقَارِبَةِ دُونَ الْمُتَأَخَّرَةِ، وَإِذَا كَانَ الْوَقْتُ وَاسِعًا، حَارًا أَنْ يَتَعَدَّى  
التَّخْيِيرُ إِلَى الْأَمَّا كُنِ الْمُتَأَخَّرَةِ.

عَلَى أَنَّ هَذَا الْمُعْصِرُ ضَرُورُهُ أَنْ يَكُونَ الْمَكْرُمُ مَمْرُورًا بِعَتِيقٍ وَاحِدٍ  
مِنْ عِيدِ الدُّيَا كَيْتَهَا، وَكَذَلِكَ فِي الْإِطْعَامِ وَالْكُسُوفِ، فَلَيْسَ يَفْصَلُ  
مِنْ ذَلِكَ إِلَّا بِمِثْلِ مَا ذَكَرْنَاهُ مِنْ ائْتِبَارِ الطَّاقَةِ وَالْإِمْكَانِ.

وَيُقَالُ لَهُمْ بِمَا تَعَلَّقُوا بِهِ ثَابِتًا. وَمِنْ الَّذِي يُسَلِّمُ لَكُمْ حَوَارِ أَنْ يَقْرَأَ  
اللَّهُ - تَعَالَى - عَلَى أَمِيٍّ أَوْ حَتَّى وَاحِدًا لَا سَعِيَةَ؟ أَوْ لَيْسَ قَدْ نَسَا أَنْ  
ذَلِكَ لَا يَصِحُّ فِي التَّكْلِيفِ، وَنَسَا أَيْضًا أَنَّ الْأُمُورَ الْمُتَسَاوِيَةَ فِي وَجْهِ  
الْمَصَابِحَةِ لَا يَجُوزُ أَنْ يُوَحَّدَ<sup>١</sup> بَعْضُهَا دُونَ بَعْضٍ؟

وَيُقَالُ لَهُمْ بِمَا تَعَلَّقُوا بِهِ ثَالِثًا: إِنَّا لَا نَقُولُ بِمَا فَعَلَهُ: أَنَّهُ وَاحِبٌ إِلَّا  
عَلَى وَجْهِ دُونَ وَجْهِ، وَلَا نَدَّ مِنْ تَفْصِيلِ بَيْنَ هَذِهِ الْحَمَلَةِ، فَقَوْلُ: إِنْ  
قَوْلُنَا وَاحِبٌ، قَدْ يُطْلَقُ، وَقَدْ يُصَافُ إِذَا أُطْلِقَ، أَفَادَ وَقَوَّعَهُ

٢ - الف - ع - ع

٣ - الف - فاد -

٤ - ح - من -

٥ - الف - أيضا -

٦ - ح - يوح -

١ - الف - ع -

٢ - ب - و - ج -

٣ - ب - في -

٤ - الف - سي -

٥ - ح - ل - مساوية -

٦ - ح - من -

على وجه الوجوب<sup>١</sup>، ولم يحتر<sup>٢</sup> إحصاء هذه العبارة على الممدوم إلا  
مجازاً أو اتساعاً، ويتجرى<sup>٣</sup> واجب<sup>٤</sup> في هذه القضية متجرى قولنا في الفعل:  
إنه حسن. فاما المضاف فقولنا واجب على المكلف، وهذا وجه  
يختص الممدوم<sup>٥</sup>، فإن الموحود لا يصح أن يفعل، وكلامنا في  
الكفاريات الثلاث<sup>٦</sup> أيها هو الواجب؟ وإنما المراد به ما الذي يجب  
أن يفعله المكلف منها؟ فإذا فعل واحداً منها، فقد خرج من أن يجب  
عليه، وإنما نقول<sup>٧</sup> كان واحداً عليه، وكذلك<sup>٨</sup>؛ إذا فعل الثلاث،  
فقد خرجت من أن تكون<sup>٩</sup> واحدة عليه<sup>١٠</sup> على سبيل التخيير لأنه لا تحييز  
بعد الوحد

فإن قيل: فإذا<sup>١١</sup> جمع بين الكل، ما الواجب المطلق منها؟ قلنا:  
إن كان جمع بينهما<sup>١٢</sup>، لم يتحل من أن يكون فعل واحداً بعد الآخر،  
أو كان وقت الجميع واحداً، فإن كان الأول، فالذي يستحق عليه  
ثواب الواجب هو الأول، وإن<sup>١٣</sup> جمع بينهما<sup>١٤</sup> في وقت واحد،

- |                           |                   |
|---------------------------|-------------------|
| ١ - الف - دون وجه ، بعد . | ٢ - ج : يحتر      |
| ٣ - الف - متجرى           | ٤ - الف : للممدوم |
| ٥ - الف - الثلاث .        | ٦ - الف - هو      |
| ٧ - الف - و               | ٨ - ج : يقول      |
| ٩ - الف : لذلك يقول .     | ١٠ - ج : يكون     |
| ١١ - الف - عنه            | ١٢ - ج : إذا      |
| ١٣ - ب - سها .            | ١٤ - الف : فإن    |

اُسْتَحَقَّ ثَوَابٌ الْوَاجِبِ عَلَى أَعْلَاهَا وَأَكْثَرُهَا ثَوَابًا، وَلَا مَعْنَى لِلتَّطَبُّرِ  
فِي تَصْدِيقِ مَا يُسْتَحَقُّ بِهِ ثَوَابُ الْوَاجِبِ، لِأَنَّهُ لَا فَائِدَةَ لَهُ فِيمَا يَتَمَلَّقُ  
بِالتَّكْلِيفِ، وَلَا حُجَّةَ لِلْفُقَهَاءِ، فَمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ، لِأَنَّهُ إِنَّمَا يُخَالِفُهُمْ فِيمَا  
يَحِبُّ أَنْ يَقَعَهُ الْمَكْنَفُ مِنَ الْكُفَّارَاتِ قَبْلَ أَنْ يَقَعَهُ، فَتَقُولُ: إِنَّ  
الْحَمِيعَ وَاجِبٌ عَلَى سَبِيلِ التَّخْيِيرِ، وَيَقُولُونَ: الْوَاحِدُ وَاحِدٌ لَا يَعْينُهُ،  
فَأَيُّ مَنَفَعَةٍ لَهُمْ فِي أَنْ يَكُونَ الْمُسْتَحَقُّ بِهِ ثَوَابُ الْوَاجِبِ بَعْدَ الْفِعْلِ هُوَ  
وَاحِدٌ؟ وَمَعْنَى قَوْلِنَا هَهُنَا: أَنَّهُ وَاجِبٌ غَيْرُ الْمَعْنَى فِيمَا اخْتَلَفْنَا فِيهِ،  
وَلَا شَاهِدَ فِي أَحَدٍ الْأَمْرَيْنِ عَلَى الْآخِرِ مَعَ اخْتِلَافِ الْمَعْنَى، وَإِنَّمَا  
تَشَاغَلَ بِذَلِكَ مِنَ الْفُقَهَاءِ مَنْ لَا قُدْرَةَ لَهُ عَلَى التَّفْرِيقِ بَيْنَ هَذِهِ الْمَعَانِي وَ  
تَرْتِيبِهَا مَرَاتِبَهَا.

٩٠

[١٢٣] وَيُقَالُ لَهُمْ فِيمَا تَعَلَّقُوا بِهِ رَأْيًا<sup>١٢</sup> لَسَنَ \* يُوَاجِبُ فِيمَا وَجِبَ عَلَى  
سَبِيلِ لَتَخْيِيرٍ أَنْ يَكُونَ وَاجِبًا عَلَى طَرِيقَةِ الْجَمْعِ - وَإِنْ كَانَ الْجَمْعُ<sup>١٣</sup>  
بَيْنَهُ مُمَكِّنًا - لِأَنَّهُ قَدْ سَمَّا أَنْ الْأُمُورَ الْمُنَاسِوِيَّةَ فِي حُكْمٍ مِنَ الْأَحْكَامِ<sup>١٤</sup>

١ - أ ب : يستحق .

٢ - أ ب : الإمرة .

٣ - ب : أ ب .

٤ - ج : واحدا .

٥ - ب و ج : إحدى .

٦ - أ ب : فترتيبها .

٧ - ب : - وإن كان الجمع .

٨ - ج : الواجب .

٩ - أ ب : أيضا بجاء واجب .

١٠ - ب : + و .

إِنَّمَا تَجِبُ عَلَى التَّخْيِيرِ دُونَ الْجَمْعِ ، لِأَنَّهُ لَا وَجْهَ لِرُجُوبِهَا جَمِيعًا ،  
أَلَا تَرَى أَنَّ مَنْ غَلَبَ فِي طَيْبِهِ أَنَّ مَصْلَحَةَ وَلَدِهِ تَكُونُ<sup>٢</sup> فِي أَفْعَالٍ مُتَغَايِرَةٍ  
يَقُومُ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مَقَامَ صَاحِبِهِ ، إِنَّمَا يَجِبُ عَلَيْهِ هَذِهِ الْأَفْعَالُ عَلَى سَبِيلِ  
التَّخْيِيرِ ، وَلَا يَجُوزُ أَنْ يَجِبَ عَلَيْهِ الْجَمْعُ بَيْنَهَا<sup>٣</sup> ، لِأَنَّهُ لَا وَجْهَ لِرُجُوبِهِ  
عَلَى هَذَا الْوَجْهِ<sup>٤</sup> . فَأَمَّا قِيَّاسُهُمْ ذَلِكَ عَلَى مَا يَتَنَاوَلُهُ<sup>٥</sup> التَّهْمَى ، فَسَيَجِيءُ  
الْكَلَامُ فِيهِ فِي بَابِ التَّهْمَى ، وَنَذَكُرُ الصَّحِيحَ مِنْهُ بِمَشْيَةِ اللَّهِ تَعَالَى .

وَأَعْلَمُ أَنَّ مَا كَذَّبَهُ اللَّهُ - تَعَالَى - يَنْقَسِمُ إِلَى وَجُوهِ ثَلَاثَةٍ :  
أَوَّلُهَا أَنْ يُكَلِّفَ اللَّهُ - تَعَالَى - الْفِعْلَ بِأَنْ يُرِيدَهُ ، وَيَكْرَهُ كُلَّ  
تَرْكِهِ ، فَمَعَرْنَا عَنْهُ هَذِهِ حَالُهُ بِأَنَّهُ وَاجِبٌ مُضْطَبِقٌ .  
وَالْقِسْمُ الثَّانِي أَنْ يُرِيدَ - تَعَالَى - الْأَفْعَالُ ، وَلَا يَكْرَهُ تَرْكَ كُلِّ  
وَاحِدٍ مِنْهَا إِلَى الْآخِرِ ، وَيَكْرَهُ تَرْكَهَا أَجْمَعًا ، فَمَعَرْنَا عَنْهَا بِأَنَّهَا  
وَاجِبَةٌ عَلَى سَبِيلِ التَّخْيِيرِ ، كَالْكَفَّارَاتِ .  
وَالْقِسْمُ الثَّالِثُ أَنْ يُرِيدَ - تَعَالَى - الْفِعْلَ ، وَلَا يَكْرَهُ شَيْئًا مِنْ  
تَرْكِهِ ، فَمَعَرْنَا عَنْ ذَلِكَ بِأَنَّهُ نَدْبٌ .

وَيَنْقَسِمُ مَا خَبَّرَ اللَّهُ - تَعَالَى - فِيهِ إِلَى ثَلَاثَةِ أَقْسَامٍ :

- |                    |                             |
|--------------------|-----------------------------|
| ١ - ب و ج : يجب .  | ٢ - ح : يكون .              |
| ٣ - ب : بينها .    | ٤ - ب و ج : بعد .           |
| ٥ - الف : تناوله . | ٦ - الف : تركه . ج : تركه . |
| ٧ - ب : واجب .     |                             |



أحدها أن يُريد<sup>١</sup> - تعالى - كل أحد من<sup>٢</sup> ما خُبر فيه مُحْتَبَعاً أو<sup>٣</sup> منفرداً ، وإن كان عند الوجود الواجب منه الواحد ، كالكفارات .  
وثانيها أن يُريد كل واحد ، ويكره فعله مع الآخر ، مثاله أمر الولي بتزويج من إليه أمره من النساء ، لأنه أريد منه تزويجها من كل زوج بأمراده ، وكره ذلك منه مع غيره<sup>٤</sup> .  
وثالثها أن يُريد<sup>٥</sup> كل واحد على الأفراد ، ومع اجتماع غيره إليه لا يُريده ، ولا يكرهه ، ومثاله ستر المورة للصلاة ، لأنه مخير في سترها ، والجمع في ذلك مُباح ، ليس بمُرَاد ولا مكروه .

## فصل في الأمر المطلق هل يقتضي المرة الواحدة

### أو التكرار

أُحْتَلَفَ في ذلك . فذهب قوم إلى أن مطلق الأمر يُفيد التكرار ، ويُزَلَوْنَهُ مَنْزِلَةً أَنْ يَقُولَ لَهُ : افْعَلْ أَبَدًا . وَذهب آخرون إلى أنه يقتضي بظاهره المرة الواحدة من غير زيادة عليها . وَذهب آخرون إلى الوقف في مطلق الأمر بين التكرار والإقتصار على المرة الواحدة .

٢ - الف : - أحد من

٤ - ج : تزويجها

٦ - ج : + له .

٨ - ج : - يريد .

١ - ب : + الله .

٣ - الف : و .

٥ - ب : - مه .

٧ - الف : ما .

٩ - الف : - إن .

و تحقيق موضع الخلاف إنما هو في الزيادة على المرة الواحدة ، لأن  
الأمْر قد تناول المرة الواحدة بلا خلاف بين الجماعة ، وإنما ادعى  
أصحاب التكرار أنه أرادها وأراد الزيادة عليها ، وقال المقتضرون على  
المرة الواحدة : أنه أرادها ولم يرد زيادة عليها ، وقال صاحب الوقف :  
أراد المرة بلا شك ، وما أراد عليها لست أعلم هل أرادها ، كما قال  
أصحاب التكرار . أولم يردّه ، كما قال أصحاب المرة ، فإنا واقف فيما  
زاد على المرة لافيهام نفسها ، وهذا هو الصحيح .  
والذي يدل عليه أشياء :

أولها أنه لا يجوز أن يفهم من اللفظ مالا يقتضيه ظاهره ، وكيفيته  
تتأوله لما هو متناول له ، وقد علمنا أن ظاهر قول القائل «أصرب» غير  
متناول لعدد في كثرة وقلّة ، كما أنه غير متناول لمكان ولا زمان  
ولا آلة يقع بها الضرب ، فيجب أن لا يفهم من إطلاقه مالا يقتضيه  
لفظه ، وإنما يقطع «على المرة الواحدة» لأنها أقل ما يمثل به الأمر  
فلا بد من كونها «مرادة» .

٢ - ب و ج . الواحدة ، ب + على .

٤ - ج أراد .

٦ - ب : العدد .

٨ - ب : ولا زمان .

١٠ - ب : يقع .

١ - ج : بخلاف .

٣ - الف : هل

٥ - ج : صاحب .

٧ - ب و ج : + لا .

٩ - الف : لصرب بها .

١١ - ب : كونه .

وثانيها أنه لا خلاف أن لفظ ' الأمر قد يرد ' في القرآن وعريف الاستعمال ، ويُراد به تارة التكرار ، وأخرى المرة الواحدة من غير زيادة ، وقد بينا أن طاهر استعمال النقطه في معنيين مختلفين يدل على أنها حقيقة فيهما ومُشتركة<sup>٢</sup> بينهما إلا أن تقوم دلالة .

وثالثها حسن استفهام<sup>٣</sup> من أمر أمراً مطلقاً ولا عهد ولا عادة ولا قرينة على المراد ، وهل هو الإقتصار على المرة الواحدة أو التكرار ، وحسن الاستفهام<sup>٤</sup> دال على اشتراك<sup>٥</sup> اللفظ<sup>٦</sup> وعدم اختصاصه .

ورابعها أننا نعلم<sup>٧</sup> حسن قول القائل لغيره : افعل كذا وكذا<sup>٨</sup> أبداً ، أو<sup>٩</sup> افعله مرة واحدة بلا زيادة عليها ، فلو كان مطلق اللفظ موضوعاً للتكرار ، لما حسن أن يقول له : افعل أبداً ، لأنه مفهوم من قوله الأول ، ولو كان موضوعاً للمرة الواحدة بلا زيادة عليها<sup>١٠</sup> ، لما حسن أن يقول : افعل مرة واحدة<sup>١١</sup> ولا تزد عليها ، لأن ذلك عتث غير مفيد .

- |                       |                      |
|-----------------------|----------------------|
| ١ - ج : لفظه .        | ٢ - ج : براد .       |
| ٣ - ج : مشترك .       | ٤ - ج : يقوم .       |
| ٥ - الف وح : لاستفهام | ٦ - ج : امر .        |
| ٧ - ج : عيد .         | ٨ - ب وح : نسيه عن . |
| ٩ - ج : من .          | ١٠ - ج : استفهام .   |
| ١١ - ج : الاشتراك .   | ١٢ - ب : النقطه .    |
| ١٣ - ج : - اد علم .   | ١٤ - الف : - وكذا .  |
| ١٥ - ب و .            | ١٦ - ج وب : عليها .  |
| ١٧ - الف : واحدة      |                      |

فَإِنْ ذَكَرُوا : أَنَّهُ يُفِيدُ التَّأَكِيدَ وَهُوَ مَعْنَى مَقْصُودُ قُلْنَا : التَّأَكِيدُ إِنْ لَمْ يُفِيدْ فَائِدَةً زَائِدَةً عَلَى فَائِدَةِ اللَّفْظِ التَّوَكُّيدَ ، كَانَ 'عَشَا' وَلَفُؤًا ، وَالْكَلَامُ مَوْضُوعٌ لِلْإِفَادَةِ ، فَلَا يَحُوزُ أَنْ يُسْتَعْمَلَ مِنْهُ مَا لَا فَائِدَةَ فِيهِ .  
وَقَدْ تَعَلَّقَ مِنْ قَالٍ بِالتَّكْرَارِ بِأَشْيَاءَ :

أَوَّلُهَا قَوْلُهُمْ 'إِنْ أَوْ أَمَرَ الْقُرْآنُ الْمُطْلَقَةَ تَقْتَضِي' التَّكْرَارِ  
ثَانِيهَا قِيَاسُ الْأَمْرِ عَلَى النَّهْيِ فِي اقْتِضَائِهِ التَّكْرَارَ .

ثَالِثُهَا إِنْ الْأَمْرَ الْمُطْلَقَ لَيْسَ بِأَنْ يَتَنَاوَلَ بَعْضَ الْأَوْقَاتِ أَوَّلَى  
مِنْ بَعْضٍ ، فَيَجِبُ \* تَنَاوُلُهُ الْكُلُّ<sup>١</sup> .

[١٢٤]

وَرَابِعُهَا قَوْلُهُمْ 'لَوْلَمْ يَقْتَضِ التَّكْرَارُ ، لِمَ أَصَحَّ دُخُولُ النَّسْخِ فِيهِ'<sup>٢</sup> .  
وَخَامِسُهَا قَوْلُهُمْ 'لَوْلَمْ يَقْتَضِ التَّكْرَارُ ، لِمَا حَسُنَ أَنْ يَقُولَ أَفْعَلْ  
مَرَّةً وَاحِدَةً' .

وَسَادِسُهَا قَوْلُهُمْ 'لَوْلَمْ يَقْتَضِ التَّكْرَارُ ، لَكَانَ الْمَفْعُولُ ثَابِتًا' قَضَاءً  
لَا أَدَاءً<sup>٣</sup> .

فَيُقَالُ لَهُمْ فِيمَا تَعَلَّقُوا بِهِ أَوَّلًا : إِنَّا لَا نَسْلِمُ لَكُمْ أَنْ أَوْ أَمَرَ الْقُرْآنَ

١ - ب : كان . ٢ - ب : عث .

٣ - الف : و . ٤ - ج و ب يقتضي .

٥ - ج : ما ولي . ٦ - الف : للكل .

٧ - الف : - . ٨ - د و ج : الثامى .

٩ - ب : الاداء ، بجائى لا اداء .

كلها تقتضي التكرار، فإن فيها ما يقتضي المرة الواحدة كالحنج  
والعرة عند من أوحسها، والذي يتكرر من ذلك فتكرره<sup>١</sup> مختلف غير  
متفق، ألا ترى أن الصيام والزكاة يتكرران في كل عام مرة، و  
الصلوة تتكرر<sup>٢</sup> في كل يوم خمس مرات، فالتكرار مختلف كما  
تراه، ولو كان مجرد الأمر يقتضي التكرار، لما اختلف هذا الاختلاف.

وبعد، فالتكرار إنما علم بدليل، وخلافنا إنما هو في موضوع  
اللفظ ومقتضى الأمر المطلق، والصحيح أن كل أمر في القرآن حملناه  
على المرة الواحدة فإنما حملناه عليها بدليل غير الطاهر، وكل أمر  
حملناه على التكرار فإنما حملناه عليه بدليل سوى الطاهر.

ويقال لهم بما تمفقوا به ثانياً إن النهي عندنا كالأمر في أنه لا يقتضي  
التكرار بإطلاقه وبمجردة<sup>٣</sup>، وإنما نحمله عليه متى حملناه بدليل  
غير الطاهر، ونحن نسوي بين الأمر والنهي في هذه القضية.

وقد فصل قوم<sup>٤</sup> بين الأمر والنهي بأن النهي يقتضي قبح الفعل،  
وقبحه مستتير، فتكرر لذلك. وهذا ليس بشيء، لأن نهى الحكيم<sup>٥</sup>

١ - ب و ج : يقتضي .

٢ - ج : يتكرر .

٣ - أ ب : حملناه .

٤ - الف : على التكرار .

٥ - ب : - متى حملناه .

٦ - ج : الحكم .

١ - ج : مكرره .

٢ - ج : و اما .

٣ - ج : فانما .

٤ - ج : مجردة .

٥ - ج : القوم .

يَقْتَضِي قَسْحَ الْفِعْلِ 'الْمَحَالَّةَ' ، غَيْرَ أَنَّ قَسْحَهُ رُبَّمَا احْتَصَسَ<sup>١</sup> بِوَقْتِ دُونَ وَقْتٍ ،  
فَلَا يَجِبُ اسْتِمْرَارُهُ فِي حَمِيعِ الْأَوْقَاتِ الْمُسْتَقْبَلَةِ ، وَلَا يَمْتَنِعُ أَنْ يَحْتَصَسَ  
بِبَعْضِهَا دُونَ بَعْضٍ ، كَمَا قُلْنَا فِي الْوُجُوبِ الصَّادِرِ عَنِ الْأَمْرِ ، فَإِذَا لَمْ  
يَجِبْ فِي الْأَمْرِ التَّكْرَارُ ، فَكَذَلِكَ فِي النَّهْيِ .

وَيُقَالُ لَهُمْ فِيمَا تَمَثَّلُوا بِهِ ثَالِثٌ : إِنَّمَا يَجِبُ - إِذَا لَمْ يَحْتَصَسْ لَفْظُ الْأَمْرِ  
وَقْتًا دُونَ وَقْتٍ - أَنْ لَا يُحْمَلَ<sup>٢</sup> عَلَى شَيْءٍ مِنَ الْأَوْقَاتِ ، إِلَّا بِدَلِيلٍ ، وَلَا  
تَحْمِيلُهُ عَلَى الْحَمِيعِ ، وَكَفَتْ<sup>٣</sup> تَحْمِيلُهُ عَلَى الْجَمِيعِ<sup>٤</sup> ، وَلَمْ يَتَنَاوَلْ  
بِلَفْظِهِ<sup>٥</sup> الْحَمِيعَ ، كَمَا لَمْ يَتَنَاوَلْ الْمَرَّةُ الْوَاحِدَةُ بِلَفْظِهَا<sup>٦</sup> ، وَهَذِهِ الطَّرِيقَةُ  
تَدُلُّ عَلَى وَجُوبِ التَّوَقُّفِ عَلَى الدَّلِيلِ وَالسَّانِ .

وَيُضَامَرُضُ<sup>٧</sup> 'مَنْ سَلَكَ هَذِهِ الطَّرِيقَةَ يَقُولُ 'الْقَائِلُ : لَقَبْتُ رَجُلًا ، أَوْ  
أَكُنْتُ شَيْئًا ، وَنَحْنُ نَعْلَمُ أَنَّ قَوْلَهُ لَيْسَ بِأَنْ يَتَنَاوَلَ بَعْضَ مَنْ لَهُ صِفَةٌ<sup>٨</sup> 'مَخْصُوصَةٌ  
مِنَ الرِّجَالِ بِأَدَوْنِ<sup>٩</sup> 'مِنْ' بَعْضٍ ، وَكَذَلِكَ فِي الشَّيْءِ أَمَّا كَوْنُ<sup>١٠</sup> 'لَيْسَ' بِأَنْ

١ - ب : انفس .

١ - ج : العن

٢ - ب : يحمل

٢ - ب : مكدا

٣ - ب : وكيف يحمله على الجميع .

٤ - ج : فكف .

٤ - ب : - الجميع - تاشجأ

٥ - ج : يعط

٥ - ج - تعارض

٦ - ب : يدل .

٦ - ب : صيغة .

٦ - ج : لقول

٦ - الف و ح . من .

٦ - ب : دون

يَتَنَاولُ مَا كَوَّلَا بِعِيهِ أُولَى مِنْ غَيْرِهِ<sup>١</sup>، وَلَا يَجِبُ مَعَ ذَلِكَ أَنْ يَحْمَلَ قَوْلُهُ:  
لَقَبْتُ رَجُلًا، عَلَى أَنَّهُ لَقِيَ رَجُلًا لَهُ كُلُّ الصِّفَاتِ الَّتِي تَكُونُ لِلرَّجَالِ  
مِمَّا لَيْسَ بِمُتَضَادٍّ، كَأَنَّهُ لَقِيَ رَجُلًا طَوِيلًا أَسْوَدَ عَاقِلًا قَبِيحًا قَرِشْتًا لَهُ كُلُّ  
الصِّفَاتِ الَّتِي لَيْسَ قَوْلُهُ بِأَنْ يَتَنَاولَ بِمَضَاهَا أُولَى مِنْ<sup>٢</sup> بَعْضٍ، وَكَذَلِكَ  
فِي الْمَا كَوَّلِ وَصَفَاتِهِ، وَمَعْلُومٌ حَلَاْفُ ذَلِكَ.

وَيُقَالُ لَهُمْ فِيمَا تَعَلَّقُوا بِهِ رَابِعًا: وَإِنَّا لَمْ نَقُلْ: أَنَّ التَّكَرَّارَ مَفْهُومٌ  
مِنْ مُطَاقِ الْأَمْرِ، فَيَعْنِدُنَا أَنَّا قَدْ تَعَلَّمْهُ بِدَلِيلٍ، وَمِنْ حِمَاةِ أُدْلَةِ التَّكَرَّارِ  
دَحْوَلُ التَّسْخِيرِ، فَيَدْحُولُ<sup>٣</sup> التَّسْخِيرُ يُعَلِّمُ<sup>٤</sup> أَنَّهُ مُتَكَرِّرٌ.

وَيُقَالُ لَهُمْ فِيمَا تَعَلَّقُوا بِهِ خَامِسًا: قَدْ بَيَّنَّا أَنَّ قَوْلَ الْقَائِلِ عَقِيبَ الْأَمْرِ:  
أَبْدَأْ أَوْ مَرَّةً وَاحِدَةً، يَدُلُّ عَلَى صِحَّةِ مَا ذَهَبَ إِلَيْهِ مِنْ<sup>٥</sup> اِحْتِمَالِهِ لِلْأَمْرَيْنِ،  
وَمَنْ تَعَلَّقَ بِمَا حَكَيْنَاهُ، يَنْتَقِصُ<sup>٦</sup> كَلَامُهُ يَقُولُ الْقَائِلُ: أَفْعَلْ<sup>٧</sup> أَبْدَأْ، فَإِنَّهُ  
لَوْ كَانَ لَفْظُ «أَفْعَلْ» يَقْتَضِي التَّكَرَّارَ، لَمَا حَازَ أَنْ يَقُولَ: أَفْعَلْ أَبْدَأْ، لِأَنَّهُ  
مَفْهُومٌ مِنْ قَوْلِهِ الْأَوَّلِ، وَلَوْ كَانَ مَوْصُوعًا لِلْمَرَّةِ الْوَاحِدَةِ لَمَا حَسُنَ أَنْ

١- الب : - أُولَى مِنْ غَيْرِهِ .

٢- ح : يَكُونُ .

٣- الب : دَوَّنَ ، بَجَاىَ أُولَى مِنْ .

٤- ج : فَيَدْحُولُ .

٥- هـ : تَعَلَّمَ ، ج : يَسْمُ .

٦- الب : مَقْصُودًا مِنْ .

٧- ب و ح : اَنْتَقَصَ .

٨- ب : اَعْمَلَ .

٩- الب : - لَمَّا حَازَ ، نَا بَجَاىَ .

يَقُولُ أَبَدًا : مَرَّةً<sup>١</sup>، فَإِنْ قَالَ<sup>٢</sup> إِنَّمَا حَسَنَ ذَلِكَ تَأْكِيدًا ، فَقَدْ بَيَّنَّا مَا فِي التَّأْكِيدِ . عَلَى أَنَّهُ إِنْ<sup>٣</sup> رَضِيَ بِالتَّأْكِيدِ فَلْيَرْضَ بِمِثْلِهِ فِيمَنْ قَالَ أَفْعَلُ مَرَّةً وَاحِدَةً .

وَيُقَالُ لَهُمْ فِيمَا تَعَلَّوْا بِهِ سَادِسًا . إِنْ مَنْ يَقُولُ أَنَّ الْأَمْرَ عَلَى الْفَوْرِ ، وَأَنَّهُ يَقْتَضِي الْمَرَّةَ الْوَاحِدَةَ ، يَقُولُ : أَنَّ الْمَفْعُولَ ثَابِتًا قِصَاصًا<sup>٤</sup> فِي الْمَعْنَى ، وَإِسْرَافًا<sup>٥</sup> ، وَالصَّحِيحُ أَنَّهُ لَيْسَ بِقِصَاصٍ ، لِأَنَّا قَدْ بَيَّنَّا أَنَّ مُطَبَّقَ الْأَمْرِ لَا يَقْتَضِي بِلَعَطِهِ<sup>٦</sup> لَامَرَةً وَلَا مَرَاتٍ ، وَسُنَّيْنِ<sup>٧</sup> أَنَّهُ لَا يَقْتَضِي فَوْرًا وَلَا تَرَاخِيًا ، وَأَنَّ اللَّفْظَ مُحْتَمِلٌ<sup>٨</sup> لِذَلِكَ كَيْفَهُ ، وَإِنْ لَمْ يُعْلَمْ إِلَّا بِدَلِيلٍ ، فَلَا يَجِبُ أَنْ يَكُونَ الْمَفْعُولُ فِي شَيْءٍ مِنْ هَذِهِ الْأَوْقَاتِ قِصَاصًا . لِأَنَّ اللَّفْظَ يَحْتَمِلُهُ كَمَا يَحْتَمِلُ<sup>٩</sup> غَيْرَهُ .

وَأَمَّا<sup>١٠</sup> مَنْ ذَهَبَ إِلَى أَنَّ مُجَرَّدَ الْأَمْرِ يَقْتَضِي الْمَرَّةَ الْوَاحِدَةَ بِلاَ زِيَادَةٍ عَلَيْهَا . فَإِنَّهُ تَعَلَّقَ بِشَيْءٍ :

أَوَّلُهَا<sup>١١</sup> أَنَّ أَهْلَ اللَّفْظِ لَا يَخْتَلِفُونَ<sup>١٢</sup> فِي أَنَّ<sup>١٣</sup> مَنْ أَمَرَ غَيْرَهُ يَفْعَلُ-

١- الب - مرة .

٢- ج : ن .

٣- ج : قضى .

٤- ج : بلعط .

٥- ج : يحتمله .

٦- ج : اولها .

٧- ج : - في ان .

٨- ب : قل .

٩- الب : - واحدة .

١٠- ب : لا، اداء، ح + الاداء .

١١- ج : متعدد .

١٢- الب و ج : فاما .

١٣- ج : يختموا .



ولاعادة متقدمة - انه يعقل مرة واحدة بالزيادة عليها.

وثانيها ان اهل اللغة اشتقوا من المصدر الذي هو الصرب امينة من حملتها ضرب ويضرب وتضرب ، ومن حملتها اضرب ، وقد علمنا ان جميع ما اشتقوه لا يفيد التكرار ، فوجب ان يكون الامر بمشأته

وثالثها ان الامر غيره بان يضرب إنما أمره بان يجعل نفسه ضاربا ، وهو قد يكون يهديه الصقة بالمرة الواحدة ، فلا يجب ما زاد عليها \* [١٢٥]

ورابعها انهم حملوا الامر على الايقاعات والمليكات والتوكيلات في انه لا يفيد التكرار .

فقال لهم فيما تعلقوا به أولا : قد اقتصرتم على الدعوى ، لا لنا لا نسيتكم لكم ان المأمور بان يعقل ولا عهد ولاعادة ولاعلم يقصد ١٠ المخاطب يعقل المرة الواحدة ، فدلوا على ذلك ، فهي دعوى منكم ثم نعارضهم بمن أمر غير في الشاهد ، وعقل منه التكرار ، فاذا قالوا : ان ذلك بدلالة وقريبة . قلنا فيما تعلقوا به مثله .

- |                          |                       |
|--------------------------|-----------------------|
| ١ - ب : يعقل             | ٢ - ج : اولها .       |
| ٢ - ج : جمله .           | ٣ - ج : ثانيا .       |
| ٤ - ج : ثالثا            | ٥ - ب : ابا           |
| ٦ - ج : ولاعاده ولاعهد . | ٨ - الب : - المخاطب . |
| ٩ - ب : وهي .            | ١٠ - الب : امره .     |
| ١١ - ب : فان .           |                       |

وَيُقَالُ لَهُمْ فِيمَا تَعَلَّقُوا بِهِ<sup>١</sup> ثانياً: وَمَنْ سَمَّيَ لَكُمْ فِي الْأَمْثِلَةِ الْمُسْتَقْبَ  
مِنَ الضَّرْبِ: مِثْلُ<sup>٢</sup> ضَرَبَ وَيَضْرِبُ أَنَّ الْمُرَادَ بِهِ دَفْعَةٌ وَاحِدَةٌ مِنْ غَيْرِ  
زِيَادَةٍ؟ وَأَيُّ عَاقِلٍ يَقْطَعُ وَقَدْ سَمِعَ قَائِلاً يَقُولُ ضَرَبَ زَيْدٌ عَمْرَوًا، عَلَى  
أَنَّهُ ضَرَبَهُ مَرَّةً وَاحِدَةً بِلا زِيَادَةٍ عَلَيْهَا؟<sup>٣</sup> وَالْإِحْتِمَالُ فِي أَمْتِيَّةِ الْأَمْرِ  
كَالْإِحْتِمَالِ فِي أَمْتِيَّةِ الْخَيْرِ، وَلِهَذَا يَحْسُنُ أَنْ يُسْتَفْهَمَ مَنْ قَالَ ضَرَبَ  
زَيْدٌ عَمْرَوًا، هَلْ ضَرَبَهُ مَرَّةً أَوْ مَرَاتٍ؟ كَمَا يَحْسُنُ أَنْ يُسْتَفْهَمَ مَعَ الْأَمْرِ،  
فَالْخِلَافُ فِي الْجَمِيعِ وَاحِدٌ. فَلَا يَنْبَغِي أَنْ يُسْتَشْهَدَ بِحِدِّ الْأَمْرَيْنِ عَلَى  
الْآخِرِ.

وَيُقَالُ لَهُمْ فِيمَا تَعَلَّقُوا بِهِ ثَالِثًا: لِأَشْبَهَةٍ فِي أَنَّ الْأَمْرَ غَيْرَهُ يَنْبَغِي أَنْ يُضْرَبَ  
إِنَّمَا أَمْرُهُ يَنْبَغِي أَنْ يُضْرَبَ ضَارِبًا، غَيْرَ أَنَّهُ يُضْرَبُ ضَارِبًا بِالْدَفْعَةِ<sup>٤</sup> وَبِالدَّفْعَاتِ، فَمِنْ  
أَيْنَ أَنَّهُ أَمْرُهُ يَأْخُذُ مَا يَسْتَحِقُّ بِهِ هَذَا الْإِسْمَ، فَهَذَا مَوْضِعُ الْخِلَافِ،  
وَلِدَلِكِ يَحْسُنُ أَنْ يُسْتَفْهَمَ عَنْ مُرَادِهِ، وَلَوْ<sup>٥</sup> كَانَ مَقْهُومًا، لَمَا حَسُنَ  
الْإِسْتِفْهَامُ.

وَيُقَالُ لَهُمْ فِيمَا تَعَلَّقُوا بِهِ رَابِعًا: فِيمَا ذَكَرْتُمُوهُ مَا لَا يُمَكِّنُ فِيهِ

١ - الف : هـ .

٢ - ج : منه .

٣ - الف : - عليها .

٤ - ب : او .

٥ - الف : ملو .

٦ - ب : و .

٧ - ب : - على .

٨ - ج : ضربا .

٩ - الف : - هذا .

النكاح، ولا يصح تزويده في الشريعة. وهو المالك والعق، وأما  
الطلاق فإن النكاح إنما يصح فيه إلى حد، وهو بلوغ الثلاث، ثم  
لا يصح التزويج. وإنما حمل أهل الشرع قول القائل: أنت طالق على  
الواحدة شرعاً وتوقيفاً، وأولادك كان إطلاق القول محتملاً، ولذلك  
اختلفوا في أنه إذا قال: أنت طالق ثلاثاً، فذهب قوم إلى وقوع الثلاث<sup>٥</sup>  
وآخرون إلى وقوع واحدة<sup>٦</sup>، وآخرون إلى أنه لم يقع شيء، وهذا  
بحسب ما قادتهم إليه الطرق الشرعية

## فصل في أن الأمر المعلق بشرط أو صفة هل يتكرر متكرارهما

قد ذهب قوم إلى أنه يتكرر متكرارهما والصحيح أن الأمر<sup>١٠</sup>  
المطلق في هذه القضية كالمشروط، وأن الشرط لا يقتضي فيه زيادة على  
ما اقتضاه إطلاقه، فإن كان إذا أطبق اقتضى المرة الواحدة، وكذلك<sup>١</sup>  
حكمه مع الشرط، وإن كان مطلقاً يقتضي التكرار. وكذلك إذا كان  
مشروطاً، وإن كان التوقف بين الأمرين واحداً مع الإطلاق، فكذلك<sup>٢</sup>

١ - ح: واحد.

٢ - ح: بالشرط.

٣ - ح: فذلك.

٤ - ح: إذا كان، تاليفاً.

٥ - ح: فاما.

٦ - ح: وب: حسب.

٧ - ح: يجب.

٨ - ح: حمل.

مَعَ الشَّرْطِ<sup>١</sup>.

وَالَّذِي يَدُلُّ عَلَى ذَلِكَ كُلُّ شَيْءٍ دَلَّنَا بِهِ عَلَى أَنَّ الْأَمْرَ الْمَطْلُوقَ لَا يَقْتَضِي التَّكْرَارَ مِنَ الْوُجُوهِ الْأَرْبَعَةِ فَلَا مَعْنَى لِإِعَادَتِهَا.

وَيَدُلُّ عَلَى ذَلِكَ أَيْضًا<sup>٢</sup> أَنَّ مِنْ شَيْءِ الصَّغَةِ أَوْ الشَّرْطِ إِذَا وَرَدَ عَقِبَ الْأَمْرِ أَنْ يَخْتَصَّ<sup>٣</sup> مَا يَتَأَوَّلُهُ<sup>٤</sup> الْأَمْرُ بِدَلِّكَ الشَّرْطِ أَوْ بِتَدَكِّ الصَّغَةِ مِنْ غَيْرِ تَأْثِيرٍ فِي تَكْثِيرِ لَهْ وَلَا تَقْلِيلٍ، وَلَا يَجْرِي تَعَقُّبُ<sup>٥</sup> الصَّغَةِ أَوْ الشَّرْطِ لِلْأَمْرِ<sup>٦</sup> مَجْرَى تَعَقُّبِ الْإِسْتِثْنَاءِ، لِأَنَّ الْإِسْتِثْنَاءَ يُؤَثِّرُ فِي عَدِيدٍ مَا تَأَوَّلَتْهُ الْجُمْلَةُ الْمُتَقَدِّمَةُ، فَيَقْلِلُ<sup>٧</sup> مِنْهَا، فَإِذَا<sup>٨</sup> حَالَفَ حَكْمُ الشَّرْطِ فِي هَذَا الْبَابِ حَكْمُ<sup>٩</sup> الْإِسْتِثْنَاءِ، وَ<sup>١٠</sup> وَحَبَّ أَنْ يُفْهَمَ مِنْ مَشْرُوطِ<sup>١١</sup> الْأَمْرِ مَا كُنَّا نَفْهَمُهُ مِنْ مُطْلَقِهِ فِي قَبْلَةٍ أَوْ كَثْرَةٍ.

وَقَدْ تَعَدَّقَ مَنْ ذَهَبَ إِلَى التَّكْرَارِ بِكَرْرِ الصَّغَةِ أَوْ الشَّرْطِ بِأَشْيَاءَ:  
أَوَّلُهَا أَنَّ كُلَّ أَمْرٍ وَرَدَ فِي الْقُرْآنِ مُقْبَدًا بِشَرْطٍ أَوْ صَغَةٍ يَتَكَرَّرُ بِتَكَرُّرِهَا<sup>١٢</sup>، كَقَوْلِهِ - تَعَالَى - : «وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا، فَاطَّهَّرُوا»<sup>١٣</sup>، وَقَوْلِهِ

١ - ب : لشروط .

٢ - ب و ج : أيضا على ذلك .

٣ - ج و .

٤ - الف : يخص .

٥ - الف : يتاوه .

٦ - ج : لقب .

٧ - ب و ج : - الامر .

٨ - الف : معراه .

٩ - ج : يعلل .

١٠ - ب و ج : واد .

١١ - ب : لحكم ، ج : بحكم .

١٢ - ب و ج : - و .

١٣ - ب : شروط .

١٤ - الف : يتكرارهما .

- سبحانه - : « الزايتة والزاي فاحلداوا كل واحد منهما مائة حلدة ».

وثانيها حملهم الشرط على العلة ، فإنها إذا تكررت تكرر الحكم ، وكذلك الشرط .

وثالثها أنه لو لم يتكرر ، لكان الفعل إذا لم يفعل مع الشرط الأول وفعل مع الثاني ، يكون قضاء لأداء .

ورابعها حمل الأمر المعلق بشرط على النهي المعلق بشرط في وجوب التكرار .

فقال لهم فيما تفتقروا به أولاً : قد مضى في الأصل الأول أن وجود الشيء لا يبدل على أنه لا يحوز سواه ، وأن الذي علم تكرره في أوامر القرآن إنما يعلم بدليل غير الظاهر

ثم إن التكرار أيضاً مختلف لا يجري على طريقة واحدة ، فعلم أن اللفظ لا يقضي وإنما المرجع فيه إلى الدليل ، كقوله - تعالى - : « إذا قمتم إلى الصلاة فاغسلوا وجوهكم » ، يعني إذا عزمتم عليها ، ونحن لا نسلم أنه يفيد إيجاب الوضوء لكل صلاة عند تكرارها ، كصلوة

١- ج : تعالى . ٢- ب : الشروط .

٣- ب و ج : وانها . ٤- ب : اذا لاقتضا .

٥- ج : بالشرط . ٦- ج : امر .

٧- ب و ج : هو . ٨- ب : - وجوهكم .

النجازة، لا تجب فيها طهارة، وإن كانت صلوة<sup>١</sup>.

وَيُقَالُ لَهُمْ فِيمَا تَعَلَّقُوا بِهِ ثَانِيًا: لَيْسَ الْعَلَّةُ كَالشَّرْطِ، لِأَنَّ الْعَلَّةَ مُؤَثِّرَةٌ فِي الْمَعْلُولِ وَمُوجِبَةٌ لَهُ، فَلَا يَدُّ مِنْ تَكَرُّرِهِ بِتَكَرُّرِهَا<sup>٢</sup>، وَالشَّرْطُ لَيْسَ بِمُوجِبٍ وَلَا مُؤَثِّرٍ، وَإِنْ وَقَفَ الْحُكْمُ عَلَيْهِ، فَلَا يَجِبُ أَنْ يَتَكَرَّرَ الْمَشْرُوطُ بِتَكَرُّرِهِ، اَللَّهُمَّ إِلَّا أَنْ يَصِرَ الشَّرْطُ مَعَ كَوْنِهِ شَرْطًا عِلَّةً، فَيَتَكَرَّرُ مِنْ حَيْثُ كَانَ عِلَّةً لَا مِنْ حَيْثُ كَانَ شَرْطًا، وَلِذَا لَيْتَ تَكَرَّرُ

وَحُوبُ الْعَمَلِ بِتَكَرُّرِهِ<sup>٣</sup> الْجَنَابَةِ، لِأَنَّهَا عِلَّةٌ بِهِ وَمُوجِبَةٌ لَهُ، وَالشَّرْطُ<sup>٤</sup> [١٢٦] الْعَقْلِيَّةُ فِي أَنَّهَا غَيْرُ مُوجِبَةٍ كَالشَّرْطِ<sup>٥</sup> السَّمْعِيَّةِ، لِأَنَّ الشَّرْطَ فِي صَحَّةِ كَوْنِ أَحَدٍ قَادِرًا هُوَ كَوْنُهُ حَيًّا، وَلَا يَصِحُّ كَوْنُهُ قَادِرًا وَلَيْسَ بِحَيٍّ، وَقَدْ يَكُونُ حَيًّا وَإِنْ لَمْ يَكُنْ قَادِرًا<sup>٦</sup>، وَلَا تَحُلُّ الْقُدْرَةُ إِلَّا وَيَجِبُ كَوْنُهُ قَادِرًا، وَيُقَالُ<sup>٧</sup> انْفِرَاقُ بَيْنِ الْعِلَّةِ وَالشَّرْطِ عَقْلًا وَسَمْعًا.

١ - ب: يجب.

٢ - الف - كقوله تعالى، ثالثها، ح: + ثم إن التكرار<sup>٢</sup> تا الدليل، كه دو متن پیش از كقوله است.

٣ - الف: تكراره بتكرارها، ب: تكريره بتكرارها.

٤ - ج: شرط.

٥ - ج: يؤثر.

٦ - ب: من.

٧ - الف: اللهم.

٨ - ب و ج: وتكرر.

٩ - الف: يتكرر.

١٠ - ج: - وجوب العمل بتكرر.

١١ - ج: الشرط.

١٢ - ج: - هو كونه، تا ابتداء.

١٤ - الف: يعلم.

وَيُقَالُ لَهُمْ فِيمَا تَعَدَّقُوا بِهِ نَكَاحٌ إِنْ فِي النَّاسِ مَنْ يَذْهَبُ إِلَى أَنَّهُ قَضَاءٌ غَيْرُ أَدَاءٍ، لِأَنَّهُ عُلِمَ وَجُوبُهُ بِدَلِيلٍ آخَرَ وَالصَّحِيحُ أَنَّهُ لَيْسَ بِقَضَاءٍ لِأَنَّا قَدْ تَبَيَّنَ أَنَّ مُطْلَقَ الْأَمْرِ وَمَشْرُوطَهُ مُحْتَمِلٌ لِلْمَرَّةِ وَالْمَرَاتِ عَلَى وَجْهِ وَاحِدٍ، فَإِذَا عُرِفَ بِالْدَّلِيلِ أَنَّهُ يَكُونُ مَتْنِي قَعْلِهِ مَعَ الشَّرْطِ الثَّانِي مُؤَدِّيَةً لِقَاصِبًا، غَيْرَ أَنَّ الْأَمْرَ الْمَشْرُوطَ أُرِيدَ بِهِ كُلُّ شَرْطٍ مُسْتَقْبَلٍ ٥

وَيُقَالُ لَهُمْ فِيمَا تَعَدَّقُوا بِهِ رَابِعًا: إِنْ التَّهْيَ الْمَشْرُوطُ فِي أَنَّهُ عَيْرٌ مُقْتَصِرٌ بِظَاهِرِهِ التَّكْرَارَ كَالْتَّهْيِ الْمَطْلُوقِ، وَالْأَمْرُ وَالتَّهْيُ جَمِيعًا مَعَ الْإِطْلَاقِ وَالشَّرْطِ أَحْتِمَالُ التَّكْرَارِ وَالْمَرَّةُ فِيهِمَا ثَابِتٌ، وَإِنَّمَا يُعْلَمُ فِي كُلِّ وَاحِدٍ مَسْمُومِ الْمَرَّةِ وَالْمَرَاتِ بِدَلِيلِ بَيِّنِ الظَّاهِرِ، وَأَخْطَأَ مَنْ فَرَّقَ بَيْنَ التَّهْيِ الْمَطْلُوقِ وَبَيْنَ التَّهْيِ الْمَشْرُوطِ، فَقَالَ فِي الْمَطْلُوقِ: أَنَّهُ يَقْتَضِي ١٠ الْإِسْتِمْرَارَ وَالتَّكْرَارَ، وَقَالَ فِي الْمُقْبَدِ أَنَّهُ يَقْتَضِي مَرَّةً وَاحِدَةً.

وَتَعَدَّقُ مَنْ فَرَّقَ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ بَيْنَ الْعَائِلِ إِذَا قَالَ لِمَلَامِهِ: لَا تَخْرُجْ إِلَى بَغْدَادَ، وَأَطْلَقَ، وَلَمْ يَشْتَرِطْ، أَقْبَصَى ذَلِكَ الدَّوَامَ، وَإِذَا قَالَ لَهُ ١

١ - ب - قال . ٢ - الف - ان

٣ - ب - بدله ٤ - ب - يكون

٥ - ب - عاينه ح - بظاهر ٦ - ح - الاحتمال للتكرار .

٧ - ب - + أخطأ من يرى فيه الأمر والتَّهْيَ لمطلقين في وجوب التكرار كما .

٨ - الف - وب فيقال ٩ - الف - عاذا .

١٠ - الف - له .

لا تخرج إذا جاء الصيف، أو هجم الشتاء، تخصص بالمرة الواحدة، غير صحيح، لأننا لم نسلم أن الأمر على ما ذكره، بل يجوز أن يريد مع الإطلاق المرة الواحدة، ومع الإشرائط الاستمرار، ولهذا يحسن مع عدم العادات والأمارات أن يستفهم هذا القائل عن مراده في عموم أو خصوص، والمتعق يدلك مقتصر على دعوى لأمره ن لها.

وإن استشهد على قوله بأنه قاذي اليمين، لأنه لو خلف ليقفلن كيت وكيت، لم ينعقد إلا على مرة واحدة، وإذا خلف على ألا يفته، تعقد على التأييد، ومتى خلف على الوحيين بشرط، تعاق به، ولم يتكرر، لأنه لو خلف أن لا يكتم زيدا إذا قدم عمرو، لم يتكرر.

فالجواب عن ذلك أنا إذا سلمت أن الحكم على ما قاله في اليمين المشروطة، وغير المشروطة، والمتعلقة<sup>٢</sup> بسفي<sup>٣</sup> والأثبات، وأم<sup>٤</sup> تنارع<sup>٥</sup> في شيء من الأحكام، كان لنا<sup>٦</sup> أن نقول له: من أين لك أن<sup>٧</sup>

- |                      |                      |
|----------------------|----------------------|
| ١ - غير صحيح، تاشعا. | ٢ - الاستمرار        |
| ٣ - ح أي يستقيم.     | ٤ - ب و ج - منه.     |
| ٥ - ج - ثبت + و      | ٦ - الف - على        |
| ٦ - ب - فادار.       | ٨ - الف - على.       |
| ٩ - ب الثانية        | ١٠ - الف - في        |
| ١ - الف - هـ         | ١٢ - ح : النسق       |
| ١٣ - الف - او.       | ١٤ - الف و ب : يزارع |
| ١ - ب - هـ           | ١٦ - ح - ا ب         |



ذلك إنما عُلِمَ بِأَصْلِ الْوَضْعِ دُونَ أدْلَةِ الشَّرْعِ، وَإِنَّمَا خِلَافُهَا فِي مَا يَقْتَضِيهِ وَضْعُ اللَّعْنَةِ أَوْ عَرَفُهَا، وَلَا خِلَافَ فِي أَنَّ الأدْلَةَ الشرعية تدلُّ على ذلك. فَمَا مَا تَعَلَّقَ بِهِ مَنْ ذَهَبَ إِلَى أَنَّ الْأَمْرَ المشروطَ يَقْتَضِي الْمَرَّةَ الْوَاحِدَةَ مِنْ غَيْرِ زِيَادَةٍ عَلَيْهَا، مِنْ أَنَّ الْمَوْلَى إِذَا أَمَرَ عَبْدَهُ أَنْ يَشْتَرِيَ<sup>٢</sup> لَهُ لَحْمًا إِذَا دَخَلَ السُّوقَ، لَمْ يَمُتَّعِلْ مِنْ ذَلِكَ التَّكَرُّرُ، فَبَاطِلٌ لِأَنَّهُ لَا يُسَلِّمُ لَهُ، لِأَنَّ<sup>٣</sup> الْمُبْدَلَا<sup>٤</sup> يَمُتَّعِلُ مِنْ ذَلِكَ مَعَ الْإِطْلَاقِ وَعَدَمِ كُلِّ عَهْدٍ وَعَادَةٍ وَأَمَارَةٍ لَامَرَّةٍ وَلَا مَرَارًا، وَإِلَهَذَا حَسَنٌ مِنْهُ الْإِسْتِفْهَامُ، وَلَوْ لَا احْتِمَالُ الْمَقْظُولِ لَمَّا حَسَنَ ذَلِكَ.

وَأَسْتَشْهَادُهُمْ بِأَنَّ الْقَائِلَ لَوْ قُلَ لَوْ كَيْدِهِ، طَبَقَهَا إِنْ دَخَلَتْ الدَّارُ، اقْتَضَى الْمَرَّةَ الْوَاحِدَةَ مِنْ غَيْرِ تَكَرُّرٍ، بَاطِلٌ، لِأَنَّ<sup>٥</sup> ذَلِكَ إِنَّمَا عُمِلَ شَرْعًا وَسَمْعًا، وَالْخِلَافُ إِنَّمَا هُوَ بِمَا يَقْتَضِيهِ الْوَضْعُ<sup>٦</sup> وَالْعَرَفُ<sup>٧</sup> الْتَقْوَى وَلَوْ لَا الشَّرْعُ، لَكَانَ قَوْلُ الْقَائِلِ: طَبَقَهَا إِنْ دَخَلَتْ الدَّارُ، مُحْتَمِلًا لِلْأَمْرَيْنِ مُتَرَدِّدًا بَيْنَهُمَا.

- |                         |                 |
|-------------------------|-----------------|
| ١ - ب وج - خلاف.        | ٢ - ب يدل.      |
| ٣ - ج: شترى.            | ٤ - ب: له.      |
| ٥ - ب وج - هـ.          | ٦ - الب وج: أن. |
| ٦ - الب وج: لا.         | ٧ - ب: دمان.    |
| ٨ - ب وج: بأن.          | ٩ - ب: الوصيح.  |
| ١٠ - الف: العرف والوضع. |                 |

فصل في أن ما يفعل بحكم الأمر هو مرة واحدة  
وما زاد عليها يحتاج في إثباته إلى دليل

اعلم أن الأمر إذا ورد مؤقتاً بوقت معين، ولم يفعل فيه، احتج  
في وجوبه مستقبلاً إلى دليل آخر. وذهب قوم إلى أن الأمر يقتضي  
الفعل عقيب، فإن لم يفعل اقتضى فعله من بعد، وعي ذلك أبداً  
حتى يفعل.

والدليل على صحة ما احتجنا به أن الأمر متناول بلطف الوقت الأول،  
سواء أطاع المأمور، أو عصى، وإذا كان لو أطاع لم يتناول سواء،  
فكذلك إذا عصى، لأن الطاعة أو المعصية لا تغتبر متعلق الأمر.

وأيضاً فإن إيجاب الفعل في وقت مخصوص كإيجابه على صفة  
مخصوصة فكما<sup>١</sup> أنه لا يتناول ما ليس له تلك الصفة، فكذلك لا يتناول  
ما هو في<sup>٢</sup> غير ذلك الوقت. ومما<sup>٣</sup> يؤكد ما ذكرناه أن تغاير الوقتين

- |                       |                   |
|-----------------------|-------------------|
| ١ - ب : الى           | ٢ - ج : بعده      |
| ٣ - الف : وان         | ٤ - ب و ح : يعمله |
| ٥ - ب : عمله          | ٦ - ب : سوى       |
| ٧ - ب : معصية         | ٨ - ب و ج : متى   |
| ٩ - ج : يغير          | ١٠ - ب : مطلق     |
| ١١ - ب : الوقت في فعل | ١٢ - ب و ح : وكما |
| ١٣ - ب : متى          | ١٤ - ج : + لا     |

يوجب<sup>١</sup> تغاير<sup>٢</sup> العمل، وليس كذلك تمايز الصفتين. وإذا وجب ما ذكرناه  
فى الصفة، كان أوجب فى الوقت، لأنه أكد<sup>٣</sup> من حيث ما ذكرناه  
فإن قيل: وما الدليل على أن الوقت كالصفة فى هذا الحكم.

قلنا: لا شبهة فى أن العادة قد تكون مصلحة فى وقت دون غيره.

كما تكون مصلحة لبعض الشروط أو الصفات. ألا ترى أن الإمساك<sup>٤</sup>  
المخصوص يكون مصلحة فى النهار دون الليل، وفى شهر رمضان

دون غيره، والوقوف يعرفه يكون مصلحة فى وقت مخصوص، فقد  
جرى الوقت فى المصالح والتقرب محرى سائر الشروط.

فإن قالوا: إذا تعلق العمل بذمة المكلف وجب ألا يترأ منه إلا  
بأن يفعله.

قلنا: إنما تعلق وجوب فعله فى الوقت المخصوص بذمته، وقد فات  
الوقت، فهو غير متمكن<sup>٥</sup> فى المستقبل من فعل ما كلفه<sup>٦</sup> به، ولا  
شبهة فى أن الأمر إذا تعلق بوقت معين، لم يصح دخول النسخ فيه،  
وإنما يدخل فى المتكررين مقتضى الأمر.

١- ب و ح: موجب

٢- ب و ح: موجب

٣- أكد

٤- ج: أكد تشديد الدال

٥- ج: الكيف

٥- ب و ح: يكون

٦- أى: ما كلف به، فيكون الهاء منصوبة

٧- ج: مسكر

٨- ب: اد

سرع الخ من أوله لذكر البناء أولى من تركه

فإن قيل: فَيَجِبُ أَنْ يُسَمَّى مَا يُقْتَلُ بِمَدِّ هَذَا الْوَقْتِ 'قِصَا' لَا 'أَدَا'.  
قُلْنَا: كَذَلِكَ يَجِبُ.

فإن قيل: فَمَا الْمُرَادُ بِلَفْظِ 'قَضَى' فِي اللَّفْظِ وَالشَّرْعِ:

قُلْنَا: مَعْنَاهَا فِي اللَّفْظِ يَقْسِمُ إِلَى وَجْهَيْنِ:

أَحَدُهُمَا بِمَعْنَى خَلْقٍ وَتَمَمٍ، كَقَوْلِهِ - تَعَالَى -: 'فَقَضَيْنَا سَبْعَ سَمَوَاتٍ

فِي يَوْمَيْنِ'.

وَالْأُخْرَى: الثَّانِي الْإِلْزَامُ بِحَقِّ قَوْلِهِ - سُبْحَانَهُ - وَقَضَى رَبُّكَ أَلَّا

تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ، وَقَوْلِهِمْ: 'قَضَى الْحَاكِمُ' يَكْذِبُ، إِذَا أَلْزَمَهُ 'وَأَدْخَلَ قَوْمٌ'

فِي هَذَا الْقِسْمِ قَوْلَهُ - تَعَالَى - وَقَضَيْنَا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ،

مِنْ حَيْثُ كَانَ مَا أُخْتَر - تَعَالَى - بِهِ 'حَقًّا ثَانِيًا' وَذَهَبَ آخَرُونَ إِلَى أَنَّ

مَعْنَى هَذِهِ الْآيَةِ الْإِعْلَامُ. وَقِيلَ فِي مَعْنَى قَضَى فَلَانْ دِينَهُ: أَنَّهُ عَلَى الْقِسْمِ

الْأَوَّلِ، بِمَعْنَى أَنَّهُ وَفَّرَهُ عَلَى مُسْتَحِقِّهِ 'بِتَمَامِهِ وَكَمَالِهِ'

وَأَمَّا 'مَعْنَى هَذِهِ اللَّفْظَةِ فِي عَرَفِ الشَّرْعِ فَإِنَّهُمْ يُسَمُّونَ الْعَمَلَ قِصَا'

إِذَا جَمَعَ شُرُوطَ ثَلَاثَةٍ

١- ا ب - : لَوْف

٢- ب - : قِصَا

٣- ج - : وَقَضَيْنَا

٤- ب - : الْحَاكِمُ

٥- ب - : لَزَمَهُ

٦- ب و ج - : تَعَالَى

٧- ا ب - : فَمَا، ج - : فَنَ

٨- ب - : ا لَّا

٩- ا ب و ب - : لَفْظُ

١٠- ا ب و ج - : الْقِسْمِ

١١- ب و ج - : وَكَذَا

١٢- ب - : قَوْلِهِمْ

١٣- ب - : الْمُسْتَحَقُّ

أولها أن يكون مثلاً للمقضى في الصورة<sup>١</sup> أو الفرض.  
وثانيها أن يكون سبباً<sup>٢</sup> وحوب تلك العادة<sup>٣</sup> قد تقدم حقيقة  
أو تقدير<sup>٤</sup>

وثالثها أن يشتت التعمد<sup>٥</sup> بالقضاء بسبب هو غير السبب الأول.  
ولا تدعى ذلك من أن تكون<sup>٦</sup> العبادة متبعة بوقت عرض<sup>٧</sup>  
فيه فوت<sup>٨</sup>، ولهذا لم يقل<sup>٩</sup> في الصورة: أنها قضاء للصوم، لاختلاف  
الصورة. ولا قيل<sup>١٠</sup> في فعل إحدى الكفارات: أنها قضاء، لما كان سبب<sup>١١</sup>  
وحوب الكل واحداً، و<sup>١٢</sup> يفعله<sup>١٣</sup> نائياً عما لم<sup>١٤</sup> يفعله أولاً. ولذلك  
من<sup>١٥</sup> قصر في قضاء صاوة عند ذكرها لا يقال فيها<sup>١٦</sup> يفعله من بعد: أنه  
قضاء للقضاء<sup>١٧</sup> الأول، من حيث كان السبب واحداً. ولذلك لم يقل في<sup>١٨</sup>  
صلوة التطهر إذا<sup>١٩</sup> أذيت في وسط<sup>٢٠</sup> الوقت أو آخره. أنها قضاء<sup>٢١</sup> و<sup>٢٢</sup>

- |                   |                     |
|-------------------|---------------------|
| ١ - ج - الصور     | ٢ - ج - سبب         |
| ٣ - ج + و.        | ٤ - الف : شت العادة |
| ٥ - ج يكون.       | ٦ - ج يقل           |
| ٧ - ج : فن        | ٨ - ج : سبب .       |
| ٩ - ج : و         | ١٠ - ج : عمله       |
| ١١ - الف : - لم . | ١٢ - ج : متى        |
| ١٣ - ج : مما .    | ١٤ - ب - القضاء .   |
| ١٥ - ج : الذ .    | ١٦ - الف : اول      |
| ١٧ - ج : و .      |                     |

لَا يُقَالُ فِيمَنْ آخِرُ الْحَجِّ إِنَّهُ قَصَاهُ ١. لَأَسْمَا عَلَى قَوْل مَنْ يَقُولُ إِنَّهُ  
عَلَى الْفَوْرِ، لِمَا كَانَ مَتَى فَعِلَ فِلْسَبٍ وَاحِدٍ، لِأَنَّ أَوْقَاتَ عَمْرِ الْمُكَتَبِ  
فِيهِ بِمَرَلَةٍ وَقَتِ الصَّلَاةِ

وَأَيْمَا قِيلَ فِي الْحَاضِرِ: إِنَّهَا تَقْصِي الصَّوْمَ، لِأَنَّ لِمَا تَقْصِيهِ سَبَبٌ  
مُقَدِّمٌ يُقَدَّرُ دَحْوُهَا فِيهِ وَلِذَلِكَ لَوْ كَانَتْ مَجْبُوبَةً، لَمْ يَزْمَها الْقَضَاءُ،  
لِمَا لَمْ يُقَدَّرْ ذَلِكَ، وَعَلَى مَذْهَبٍ مَنْ يُوْجِبُ الْقَضَاءَ عَلَى الْمَجْنُونِ إِذَا  
أَدْرَكَ بَعْضَ الشَّهْرِ، يَجِبُ أَنْ يُقَدَّرَ فِيهِ مِثْلُ مَا يُقَدَّرُ فِي الْحَاضِرِ.  
وَأَيْمَا قِيلَ فِي مَا يُؤَدِّيهِ مِنَ الصَّلَاةِ وَقَدَفَاتٍ مَعَ الْإِمَامِ: إِنَّهُ يَقْصِيهِ  
لِمَا كَانَ ٢ فِي حُكْمِ مَا تَقْدُمُ سَبَبٌ وَحَوْبُهُ، لِأَنَّ السَّبَبَ الَّذِي لَهُ يَقَعُ لَهُ ٣  
أَخِيرًا ٤ عَيْرٌ ٥ السَّبَبِ الَّذِي لَهُ ٦ يَجِبُ ٧ أَوَّلًا.

وَأَيْمَا قِيلَ فِي الْفَسَادِ لِحُجَّتِهِ ٨ إِنَّهُ يَقْصِي الْحَجَّ، لِأَنَّهُ أَرْزَمُهُ بِسَبَبٍ  
ثَانٍ، إِذَا كَانَ الْأَوَّلُ لَزِمَهُ ٩ بِالْذُخُولِ فِي الْأَحْرَامِ ١٠، وَالثَّانِي أَرْزَمَهُ  
لِأَحْلِ الْفَسَادِ الَّذِي وَقَعَ.

- |                              |                        |
|------------------------------|------------------------|
| ١ - ب. قِصَاهُ - ح. قِصَاهُ  | ٢ - ح. قِصِيَتْ        |
| ٣ - ب. ع.                    | ٤ - ح. يَقْصِيهِ.      |
| ٥ - ج. مُعَدِّيَا            | ٦ - ب. عَيْر           |
| ٧ - ب. وَج. - لِمَا          | ٨ - ب. وَج. يَعْتَدُو. |
| ٩ - ج. يَنْقُصُهُ            | ١٠ - الف. - كَان       |
| ١١ - ب. يَقُولُ              | ١٢ - ج. حَيْرًا        |
| ١٣ - الف. هُوَ، جَدَى عَيْر  | ١٤ - ب. وَج. - لَه     |
| ١٥ - ب. عَلَيْهِ، ج. - لَه   | ١٦ - ج. : أُن.         |
| ١٧ - الف. سَبَبُهُ، ن. يَحَا | ١٨ - ج. الْأَحْرَام.   |

فإن قيل: فكيف يصح دخول القضاء في التوافل، وليس هناك سبب وحوي، ولا سبب تعبد متكرر.

قلنا: من يقول بدخول القضاء في التوافل لا بد من أن يجعل لتعبد الثاني سبباً ثانياً، فكأنه إذا لم يفعل ركعتي الفجر في وقتها، يجعل الفوت سبباً ثانياً لتعبد يفعل مثله، بنية مخصوصة، ويسمى قضاء، ولا بد من أن يجعل لهذا السبب مزية في فعل ركعتي الفجر، وإلا لكان لا يتحمل هذا القضاء بمنزلة ما يستدعيه من التوافل وأما التوافل وإن لم يكن لها سبب وحوي تقدم، فالسبب في التنب إليها والتعبد بها متقدم لامحالة.

## فصل في الأمر: هل يقتضي اجزاء الفعل المأمور به

اعلم أن جميع الفقهاء يذهبون إلى أن أمثال الفعل المأمور به ١٠ يقتضي اجزاء، وذهب قوم إلى أن جزاءه إنما يعلم بدليل، وغير متمتع ألا يكون مجزئاً. والكلام في هذا الموضع إنما هو في مقتضى

١- ب. و. ٢- ب. لا بد. ٣- ليس هناك سبب وحوي

٤- ب. لم يفعل. ٥- ب. التعبد

٦- ب. ب. مثله. ٧- ب. جعل

٨- ج. و. ٩- ب. بنية مخصوصة

١٠- ب. و. ١١- ب. ولذلك

١٢- ج. ب. ١٣- ب. ب. ١٤- ب. ب. ١٥- ج. ب. يعلم، تابعاً

١٦- ب. ب. ١٧- ب. ب. ١٨- ب. ب. ١٩- ب. ب. ٢٠- ب. ب.

وصحح النية وعرفها ، وأما عرف الشرع فإنما قد بسنا أنه قد استقر على أن فعل الأمر به على الحد الذي تعلق به الأمر يقتضي الإجزاء .

والذي يدل على أن وضع النية لا يقتضي ذلك أن الإشارة بقولنا

«إجزاء» هو إلى أحكام شرعية ، كسجود وقوع التملك بالبيع ، وحصول

الاستباحة بمقد السكاج ، ووقوع التبنوة والفرقة بالطلاق ، وفي الصوم

أنه وقع موقع الصحة فلا يجب إعادته ، وكذلك في الصلوة ، وقد علمنا

أن هذه الأحكام لا تتعلق بالأمر ، لا في إبطه ، ولا في معناه ، نية ولا

إثبات ، فكيف يدل أمثاله على ثبوتها ولا عنقته بينهما وبينه ، وإنما يدل \* [١٢٨]

امتنال أمر الحكيم على أن الماعل مطيع مستحق للمدح ، والثواب ،

لأن الأمر متعلقاً بذلك ، ولا تعلق له بما تقدم ذكره من الأحكام الشرعية .

وربما تعلق في ذلك بأن الظان في آخِر الوقت كونه متطهراً

يلزمه بإجماع فعل الصلوة ، ولو ذكر أنه لم يكن متطهراً ، لما

أجزأه<sup>١٢</sup> فعنه ، و<sup>١٣</sup> توجب عليه القضاء ، وكذلك<sup>١٤</sup> المفيد لحجه

١ - ب و ب - فامد .

٢ - ب - ب - قد

٣ - ب و ح تسو

٤ - ج + ذلك

٥ - ج يعنى .

٦ - ح - - فعنه

٧ - ب - ب

٨ - الف : المدح ، ج : لمدح

٩ - ج لا امر

١٠ - ح باصاع .

١١ - ج ذكره

١٢ - ج اجزاءه .

١٣ - ب - و .

١٤ - ب لذلك



يُتَرَمَّهَ الْمُصَيُّ فِيهِ ، وَإِنْ لَزِمَهُ الْقَصَاءُ ، فَقَدْ اجْتَمَعَ - كَمَا تَرَاهُ - وَحُوبُ الْعَمَلِ  
مَعَ أَنَّهُ غَيْرُ مُجْزٍ .

وقد طعن قوم<sup>١</sup> في ذلك يأن قالوا : إنما جاز في الطاهر كونه متطهراً  
والمفسد<sup>٢</sup> حجة ما ذكرتم<sup>٣</sup> . لوقوع الاحتلال<sup>٤</sup> في فعله ، لأنه لما ثبت<sup>٥</sup>  
أنه لم يكن متطهراً ، كان مؤدياً للصلوة على غير الوجه الذي أمر<sup>٥</sup>  
بإدائها عليه ، وكذلك المفسد لجهجه ، وإنما يوجب الإجراء والصحة  
في العمل الذي وقع على شرائط كتبها المشروعة .

وهذا من الطاعن به غير صحيح ، لأنه<sup>٦</sup> إيراد<sup>٧</sup> أن تكامل<sup>٨</sup> شرائط<sup>٩</sup>  
العمل الشرعي يقتضي اجزائه . وأنه إنما لا يحزى إفساد أو إحلال<sup>٩</sup>  
بشيء من الشرائط ، مع استقرار شرعنا هذا ، فالأمر على ما ذكره ، وقد  
زعمنا على ذلك<sup>١٠</sup> . أهل الشريعة قد تمارفوا وأجمعتوا على أن امتثال<sup>١١</sup>  
الأمر يقتضي الإجراء . وإن<sup>١٢</sup> ادعى أن ذلك واجب على كل حال ،  
ومع كل شرع ، ومن غير<sup>١٣</sup> دلالة الإجماع التي أشرنا إليها<sup>١٤</sup> ، فمن أين

- |                   |                   |
|-------------------|-------------------|
| ١ - الف - قوم     | ٢ - الف - مصد     |
| ٣ - الف - ذكرناه  | ٤ - ج - الاختلاف  |
| ٥ - ب - لأن       | ٦ - ب - تكامل     |
| ٧ - ح - الشرائط   | ٨ - الف - شرعية   |
| ٩ - ح - إذا احتل  | ١٠ - ب - أن       |
| ١١ - ح - فإن      | ١٢ - ب - وح - قبل |
| ١٣ - ب - وج - ايه |                   |

قال ذلك ، وهل هو إلا محض الدعوى ، وما المانع من أن يثمر بالبيع  
تقديراً ومحصاً ، فيكون فاعله مطبوعاً له<sup>١</sup> ، والمستحقاً للمدح والثواب ،  
من غير أن يتحقق بهذا العقد هذه الأحكام المخصوصة ، وكذلك  
أقول في الكاح والطلاق ، وإذا كنا لا نوجب<sup>٢</sup> تعلق هذه الأحكام  
في كل حال ومع كل<sup>٣</sup> شرع ، فما المانع من انتفاؤها مع انتفاء الأمر<sup>٤</sup> .  
واعتمادهم على أن القضاء في الشريعة إنما يقتضيه إحلال أو فساد  
يقع فيها صحيح ، والشرع هذا والحال هذه ، فمن أين<sup>٥</sup> وجوبه على  
كل حال .

وقول من يقول منهم ، كيف يجوز أن يقول ، صلى الظهر أربعاً على  
شرايط يذكرها ، ثم يقول<sup>٦</sup> : إذا فعلت ذلك فاقضها بربع ركعات ،  
وهو إذا<sup>٧</sup> تعبد بذلك ، كانت النية عادة مستثناة غير قضاء الأولى ،  
عصب<sup>٨</sup> ، لأنه غير ممتنع ذلك فرضاً وتقديراً ، وإنما يمتنع<sup>٩</sup> ، والشرع<sup>١٠</sup>  
هـ ، وما المانع من أن تكون<sup>١١</sup> العبادة بالصلوة النية تسمى<sup>١٢</sup> قضاء

- |                        |                  |
|------------------------|------------------|
| ١ - ب - ولا            | ٢ - ب - له       |
| ٣ - ب - و              | ٤ - ب - غيره     |
| ٥ - ب - وج             | ٦ - ب - انك كما  |
| ٧ - ب - يوجب           | ٨ - ب - كل       |
| ٩ - ج - على            | ١٠ - ج - قول     |
| ١١ - ب - لا            | ١٢ - ج - منع     |
| ١٣ - ب - في : جازي : و | ١٤ - ج - وب يكون |
| ١٥ - ج - وب يسمى       |                  |

على عرف هو غير عرفنا الآن. على أنه قد يتعلق بالصاوه المحزبه أحكام  
هي غير سقوط الإعادة، مثل حقن دم المصلّي وكونها على بعض الوجوه  
دلالة على إيمانه وإسلامه، فما المانع من أن يفعل الصلوة ولا يشت  
لها شيء من هذه الأحكام.

## فصل هل يتكرر المأمور به بتكرّر الأمر

أعلم أن الصحيح هو أن الأمر إذا تكرر، فظاهر يقتضى تناول  
الثاني لغير ما تناوله الأول.

والذي يدل على ذلك أن هذين الأمرين إذا اختلفا، كدلالة على  
مأمورين متباينين، وكذلك إذا اجتمعا، لأن الاجتماع لا يغيّر  
مقتضاها.

وأيضاً فإن الكلام موضوع للإفادة، ومقتضىه في ذلك كمنفصله  
ومتى لم يحتمل قول القائل: اضرب اضرب، على أن الضرب الثاني غير  
الأول، كان الأمر الثاني لغواً، لأنه لا يبيد إلا ما فاده الأول، والاعتدال

٢- ب - هي

٤- الب - هي

٦- ب - دلالة

٨- ج - مقربة

١- ج - عرف

٣- ج - من

٥- ج - ب - لو

٧- ب - اجتماع

٩- ب - وج - كمنفصله.

بالتكيد ليس بشيء، لأن التاكيد متى لم يفد غير ما يفده<sup>٢</sup> المؤكد،  
كان عتاً ولمواً.

فما قول من يشترط في تعابير متناول الأمر المتكرر ألا  
يكون<sup>٣</sup> الأمر الأول يساوي المحس أو العهد، وادعى أن الجنس يقتضي  
الاستفراق، فلا يجوز أن يفصل<sup>٤</sup> منه ما يتناوله الأمر الثاني، وأن العهد  
يقتضي صرف مقتضى الثاني إلى مقتضى الأول، فليس بصحيح، لأن  
القتل إذا قال اقل الضرب<sup>٥</sup>، وكرر<sup>٦</sup> ذلك، فإن<sup>٧</sup> قوله<sup>٨</sup> الأول  
يحتمل أن يريد به الاستفراق للمحس، ويحتمل أيضاً أن يريد به بعض  
الجنس، والظاهر من تعابير الأمرين تعابير مقتضاها، حتى يكون كل  
واحد منهما مفيداً لما لا<sup>٩</sup> يفده<sup>١٠</sup> الآخر، وأما العهد، فإن كان بين  
المخاطبتين<sup>١١</sup>، وعلم المخاطب أن المخاطب أراد الأول، بعرف، أو  
عادة، حملناه على<sup>١٢</sup> ذلك، ضرورة، وإقامة الدلالة، فلما مع الإطلاق،  
فيجب حمل الثاني على غير مقتضى الأول.

- |                   |                          |
|-------------------|--------------------------|
| ١- ب ليس، تاليفاً | ٢- ب بعد غير             |
| ٣- ب يفده         | ٤- ج واما                |
| ٥- الب بشرط       | ٦- ب و ج لا ان           |
| ٧- ا ب تكرر       | ٨- الب ادعا              |
| ٩- ب يعمل، ج يفعل | ١٠- ج الصرث              |
| ١١- الب تكرر      | ١٢- ب وان، ج فانه        |
| ١٢- ج قول         | ١٣- ج - لا               |
| ١٤- ب يفيد        | ١٥- ب و ج: من المخاطبتين |
| ١٦- ج - على       |                          |

وَالَّذِي يُحْكِي عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ - رَحِمَهُ اللَّهُ - فِي قَوْلِهِ - تَعَالَى -  
 فَإِنْ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا، إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا، وَأَنَّهُ قَالَ: لَا يَمْلِكُ عُسْرُ  
 يُسْرَيْنِ، مِنْ حَيْثُ حَمَلَ الْعُسْرَ الْمَعْرِفَ عَلَى أَنَّ اللَّهَ إِنِّي هُوَ الْأَوَّلُ،  
 وَالْيُسْرَ الْمُنْكَرَ عَلَى الْغَائِرِ، فَيَمَّا يُرَبَّأُ<sup>١</sup> ابْنُ عَبَّاسٍ - رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ -  
 عَنْهُ<sup>٢</sup>، لِمَوْضِعِهِ مِنَ الْفَصَاحَةِ وَالْعِلْمِ بِالْعَرَبِيَّةِ.

وَالْمُرَادُ بِالْآيَةِ أَنَّ مَعَ جَنْسِ الْعُسْرِ حَنْسَ الْيُسْرِ، وَإِنْ عُرِفَ  
 أَحَدُهُمَا وَتَكَرَّرَ الْآخَرُ<sup>٣</sup> وَلَا فَرْقَ<sup>٤</sup> بَيْنَ ذَلِكَ وَبَيْنَ أَنْ يَقُولَ: إِنَّ مَعَ  
 الْعُسْرِ الْيُسْرَ، وَيُكْرَرُ، أَوْ يَقُولَ: إِنَّ مَعَ عُسْرٍ يُسْرًا، وَيُكْرَرُ، لِأَنَّ  
 الْمُنْكَرَ<sup>٥</sup> يَدُلُّ عَلَى الْحَسْرِ كَالْمَعْرِفِ، كَمَا يَقُولُ الْقَائِلُ: مَعَ حَيْرٍ  
 شَرٌّ<sup>٦</sup>، وَيَقُولُ تَارَةً أُخْرَى: إِنَّ<sup>٧</sup> مَعَ<sup>٨</sup> الْحَيْرِ الشَّرَّ، وَأَرَادَ اللَّهُ - تَعَالَى -  
 أَنْ يُبَيِّنَ أَنَّ الْعُسْرَ وَالْيُسْرَ لَا يَفْتَرِقَانِ<sup>٩</sup>.

فَإِنْ قِيلَ: فَمَا الْوَجْهُ فِي<sup>١٠</sup> التَّكَرُّارِ، إِذَا لَمْ تَدَّهَمُوا<sup>١١</sup> إِلَى  
 حَسَنِ التَّكِيدِ.

- |  |                            |
|--|----------------------------|
| ١ - الف : ان .   | ٢ - ب : يربأ               |
| ٣ - الف : رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ  | ٤ - الف : مَعَ، ب - عه .   |
| ٥ - الف : - جَسْر .  | ٦ - ب : تَكَرَّر           |
| ٧ - ج : الْآخَرُونَ .  | ٨ - الف : - فَرْق          |
| ٩ - ج : + وَنِ عَرَفَ، تَدَّهَمُوا، وَلِي دَرِّسَ تَكَرَّرَ بَعْدَ «الْآخَرُونَ» «الْآخَر» سِتَّةً . |                            |
| ١٠ - الف : التَّكَرُّرُ، ج لَكَر   | ١١ - الف : شَرًا .         |
| ١٢ - ب و ج : ان .  | ١٣ - ج : لَا يَفْتَرِقَانِ |
| ١٤ - ج : فَاذًا .  | ١٥ - ج : مَي .             |
| ١٦ - الف و ج . يَدَّهَمُوا .   |                            |

فَوَلَّيْنَا الْوَحْيَ فِي ذَلِكَ التَّكْوِينِ<sup>١</sup> هُوَ الْوَحْيُ فِيمَا تَكَرَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ  
فِي سُورَةِ الرَّحْمَنِ وَالْمُرْسَلَاتِ وَغَيْرِهِمَا، وَقَدْ ذَكَرْنَا فِي كِتَابِ الْفَرْدِ  
الْوَحْيَ الْمُخْتَلَفَ<sup>٢</sup> فِيهِ<sup>٣</sup>.

### فصل في الأمرين المعطوف أحدهما على الآخر

إِعْتَمِدَ أَنَّ الصَّحِيحَ أَنَّ قَوْلَ الْقَائِلِ: اضْرِبْ وَاضْرِبْ، يَقْتَضِي أَنَّ  
الضَّرْبَ الثَّانِيَ غَيْرُ الْأَوَّلِ، وَكُلُّ شَيْءٍ دَلَّاهُ عَلَى أَنَّ الْأَمْرَ إِذَا تَكَرَّرَ  
مِنْ غَيْرِ حَرْفِ الْمُطَفِّ اقْتَضَى أَنَّ الثَّانِيَ غَيْرُ الْأَوَّلِ هُوَ دَلَالَةٌ فِي هَذَا  
الْمَوْضِعِ.

وهيها مَرْيَّةٌ بَسَتْ هُنَاكَ، وَهِيَ حَرْفُ الْمُطَفِّ، لِأَنَّ الشَّيْءَ لَا يُعْطَفُ  
عَلَى مِثْلِهِ، وَإِنَّمَا يُعْطَفُ عَلَى غَيْرِهِ، وَلِذَلِكَ فَارَقَ التَّعْتُ وَالصَّفَةُ الْمُطَفَّ<sup>٤</sup>  
وَلَيْسَ يَقْدَحُ فِيمَا ذَكَرْنَاهُ قَوْلُ الشَّاعِرِ إِلَى الْمَلِكِ: اقْرَأْ وَأَنْزِلْ  
الْهُمَامَ \* وَلَيْثَ<sup>٥</sup> الْكَنْيَةَ<sup>٦</sup> فِي الْمَرْحَمِ، وَالصَّفَاتُ رَاحَةٌ إِلَى مَوْصُوفٍ  
وَحَدِيدٌ مَعَ الْمُطَفِّ، لِأَنَّهُمْ أَحْرَوُا اخْتِلَافَ الصَّفَاتِ فِي حَوَازِ عَطْفِ بَعْضِهَا

١ - ب و ج :- التكرار . ٢ - ج :- الوجه المختلف .

٣ - ب :- فيه . ٤ - ج :- على ، معاً ، اعلم .

٥ - الف ، للمطف ، ب :- المصنف . ٦ - ب :- ملك .

٧ - ح - ليس . ٨ - ب :- الكنية ، ج - الكنية .

على بعض مجرى<sup>١</sup> اختلاف الموصوفين<sup>٢</sup>  
واعلم أن الممعطوف على غيره لا يتخلو من أن يكون مثله ، أو  
خلافه ، أو ضده .

فإن كان خلافه ، فلا شبهة<sup>٣</sup> في اختلاف<sup>٤</sup> الفائدة ، نحو قوله -  
تعالى - : اقيموا الصلوة ، وآتوا الزكاة ، وعطوا أعصاء الطهارة بعضها  
على بعض .

وإن كان الممعطوف ضد الممعطوف عليه ، فإن كان الوقتان محتئفين  
حبل كل واحد منهما على مقتضاه في وقته ، وإن كان الوقت واحد ،  
فلا يصح التكليف إلا على جهة التحجير .

وإذا كان الممعطوف مثلاً للممعطوف عليه - وهو المشبه - فالظاهر  
أن الثاني غير الأول . على ما ذكرناه ، فإن كان الممعطوف يقتضي بعض  
ما دخل تحت الممعطوف عليه ، نظراً<sup>٥</sup> ، فإن كان ذلك<sup>٦</sup> متناً يجوز إيراد  
بالذكر على جهة التعظيم والتفخيم<sup>٧</sup> كإيراد حنبل وميكائيل بمن  
ذكر من الملائكة<sup>٨</sup> عليهم السلام ، والصلوة الوسطى عن ذكر باقي

١ - مجرى . ٢ - الموصوفين .

٣ - الف : فلا شبهة . ٤ - الف : اختلاف .

٥ - ب و ج : الوقت . ٦ - ب : إن .

٧ - ب و ج : نظراً . ٨ - ب : كذلك .

٩ - الف : التفخيم والتعظيم . ١٠ - ب : عن .

١١ - ج : عن ذكر الملائكة .

الصنويات<sup>١</sup>، اَحْتَمَلُ الْكَلَامُ<sup>٢</sup> أَنْ يَكُونَ الْأَوَّلُ عَلَى عُمُومِهِ، وَالثَّانِي أَفْرَدَ  
تَعْطِيفًا، وَإِنْ كَانَ التَّعْطِيفُ غَيْرَ لَاقٍ بِالْمَوْضِعِ، نَظَرًا، فَإِنْ كَانَ الْمَعْنَى  
يُمْكِنُ فِيهِ التَّكَرُّرُ، كَقَوْلِ الْقَائِلِ: اضْرِبِ الْقَوْمَ الَّذِينَ فِيهِمْ زَيْدٌ،  
وَاضْرِبِ زَيْدًا، فَتَحْمَلُ الْأَوَّلُ عَلَى عُمُومِهِ، وَالثَّانِي عَلَى تَكَرُّرٍ بَعْضِهِ،  
وَهُوَ صَرُبُ زَيْدٍ، وَإِنْ كَانَ ذَلِكَ مِمَّا لَا يُمَكِّنُ فِيهِ التَّكَرُّرُ، كَالْتِقَاقِ،  
إِذَا قَالَ قَدْ أَغْنَيْتُ حَمِيعَ عِبْدِي، وَأَغْنَيْتُ فَلَانًا، وَيَذَكِّرُ وَاحِدًا مِنْ  
حَمَلَةِ الْعَبْدِ، فَهِيَ هَذَا الْمَوْضِعُ يَجِبُ حَمْلُ الثَّانِي عَلَى مَا تَنَاوَلَهُ، وَهُوَ  
عَبْدٌ<sup>٣</sup> الْعَبْدِ الْمُحْصَوِّصِ، وَالْأَوَّلُ عَلَى أَنَّ الْمُرَادَ بِهِ جَمَاعَةُ الْعَبِيدِ سِوَى  
الْعَبْدِ الْمَهْرَدِ بِالذِّكْرِ، لِأَجْلِ أَنَّ الْمُطْفَافَ يَقْتَضِي تَفَايُرَ مَا عُطِفَ بِهِ لِمَا  
عُطِفَ<sup>٤</sup> عَلَيْهِ، وَإِنْ كَانَ الْمَعْطُوفُ بِهِ أَغْنَى مِنَ الْمَعْطُوفِ عَلَيْهِ، اَحْتَمَلُ مِنَ الْقِسْمَةِ  
مَا ذَكَرْنَاهُ فِي الْمَعْطُوفِ بِهِ<sup>٥</sup> إِذَا كَانَ أَحْصَى، فَلَيْسَ مِثْلَ ذَلِكَ<sup>٦</sup>.

## فصل في<sup>٧</sup> أن<sup>٨</sup> الأمر هل<sup>٩</sup> يقتضي الفور أو التراخي

اِخْتَلَفَ النَّاسُ فِي ذَلِكَ، فَذَهَبَ قَوْمٌ إِلَى أَنَّ الْأَمْرَ الْمُطْبَقَ يَقْتَضِي

- |               |                      |
|---------------|----------------------|
| ١- لف: الصنوة | ٢- ب: - الكلام       |
| ٣- اب: - و.   | ٤- الف: تكرار.       |
| ٥- اب: جملتها | ٦- الف: + الاول.     |
| ٧- ج: لغت.    | ٨- ج: عطفت.          |
| ٩- ب: - ه.    | ١٠- الف: + فهو واضح. |
| ١١- ب: - في.  | ١٢- لف: - اب.        |
| ١٣- ب: - ه.   |                      |



الفور والتعجيل وإيقاع الفعل عقيبته. ثم<sup>١</sup> اختلفوا فقال بعضهم: متى لم يفعل، اقتضى أن يفعل بعد ذلك، وكذلك أبداً حتى يوقع الفعل، وفيهم من لم يوجب بالأمر إلا إيقاع الفعل عقيبته، فقط. وقال آخرون: إن الأمر يقتضي إيقاع الفعل من غير اختصاص بوقت من الأوقات المستقبلة، وهي<sup>٢</sup> متساوية في إيقاعه فيها، وهو لا هم أصعب التراخي. وقال آخرون: الواجب على من سمع مطلق الأمر ولاعهده، ولا قرينه، ولا دلالة، أن يعلم أنه مأمور بإيقاعه. ويتوقف في تعيين الوقت أو التحجير فيه على دلالة تدل على ذلك، وهو الصحيح والدلالة عليه<sup>٣</sup> أن النقط خال من توقيت لا يتعين<sup>٤</sup> ولا تخيير<sup>٥</sup> وليس يحوز أن يفهم من النقط مالا يتناول له كما لا يجوز أن يفهم منه<sup>٦</sup> إلا ما كن والأعداد وكل شيء لم يتناول له لفظ<sup>٧</sup> الأمر. وأيضاً فلا خلاف<sup>٨</sup> في<sup>٩</sup> أن الأمر قد<sup>١٠</sup> يرد في القرآن واستعمال

١- ح فقط وقار، جدى تم

٢- الف: الإيقاع، ج: اساع

٣- الف: - ان.

٤- ب و ج: - وهي.

٥- الف: تدله، ج: برته.

٦- الف: ولا يتعين.

٧- ب: لم يظه.

٨- ب: على.

١- ب: - مد

٢- الف: الفعل

٣- ب و ج: و، بجاي من.

٤- الف: من.

٥- ب: على، ج: - عليه.

٦- ج: يتخير.

٧- ب: فلا خلاف.

٨- ب: - قد.

أهل اللّغة ويُراد به تارة لقور، وأخرى التراخي، وقد بَيَّنَّا أَنَّ ظَاهِرَ  
اِسْتِعْمَالِ اللَّفْظَةِ فِي شَيْئَيْنِ يَقْتَضِي أَنَّهَا حَقِيقَةٌ فِيهِمَا، وَمُشْتَرِكَةٌ فِيهِمَا.

وأيضاً، فَإِنَّهُ يَحْسُنُ بِالِاشْبَهَةِ أَنْ يَسْتَفْهَمَ الْمَمُورُ مَعَ قَيْدِ الْعَادَاتِ  
وَالْأُمَارَاتِ هَلْ أُرِيدَ مِنْهُ التَّعْجِيلُ أَوْ التَّأْخِيرُ، وَالْإِسْتِفْهَامُ لَا يَحْسُنُ إِلَّا  
مَعَ اِحْتِمَالِ اللَّفْظِ وَاشْتِرَاكِهِ، وَدَفْعُ حَسَنِ الْإِسْتِفْهَامِ هِيهَامَا كَدَفْعِهِ  
فِي كُلِّ مَوْضِعٍ.

وأيضاً، فَإِنَّهُ يَحْسُنُ بِعَبْرِ إِشْكَالٍ أَنْ يُنْبِغَ الْقَائِلُ قَوْلَهُ: قُمْ وَمَا  
أَشْبَهَ ذَلِكَ مِنَ الْأَمْرِ، أَنْ يَقُولَ: السَّاعَةَ، وَفِي الثَّانِي، أَوْ يَنْ يَقُولَ: مَتَى  
يَشْتَتِ، فَلَوْ كَانَ اللَّفْظُ مَوْصُوعًا، لَقُورُ أَوْ تَرَخُّ. لَمَّا حَسُنَ ذَلِكَ، وَلَكِنْ  
ذَكَرَهُ عَقِبًا وَلَقُوا.

وَقَدْ اسْتَدَلَّ مَنْ ذَهَبَ إِلَى الْقُورِ بِأَشْيَاءَ:

أَوَّلُهَا أَنَّ الْأَمْرَ قَدْ اقْتَضَى وَجُوبَ الْعَمَلِ، وَتَجَوُّزُ تَأْخِيرِهِ يُلْحِقُهُ \* [١٣٠]  
بِالتَّوَافُرِ الَّتِي لَا يَجِبُ فَعْلُهَا.

وِثَانِيهَا أَنَّ الْأَمْرَ فِي الشَّاهِدِ يَقْتَضِي التَّعْجِيلَ، بِدَلَالَةِ دِمَّتِهِمْ وَتَوْبِيحِهِمْ

مَنْ أَخَّرَ ذَلِكَ. ١٥

٢ - ب و ج + - من

١ - ج + د الساعة

٦ - ب - - ولقوا

١ - ج : او

٢ - ب و ج : كداه

٥ - ب : موصفاً .

وثالثها أنه لا يحلو من أن يكون لجوار تأخير عاية، أو لا غاية له، والأوّل لا يقتضيه لفظ الأمر. ولا غاية تُذكر فيه أولى من غاية، وإن كان لا إلى غاية، قالكم كف لا يكون أبداً مقرّطاً، وهذا يقتضى إخراجاً من كونه واحداً.

وراسمها أن يحيلوا مقتضى الأمر على مقتضى الإيقاعات من طلاق وعناق وتمليك وغير ذلك في اقتضاء الفور والتعجيل.

وخامسها أن الإيجاب بالأمر يقتضى فصلاً واحداً، وقد ثبت بالدليل العقلي أن أفعال العباد لا يفسح فيها التقديم والتأخير، فحجب أن يكون المراد أن يفعل عقبيه، ليكون الفعل واحداً، ويقوى ذلك أن الفعل إذا علمنا كونه واحداً، وانفقوا على أن المفعول عقبيه مراد وصلاح. ١٠ فيجب حمل الخطاب عليه.

وسادسها أن القول بالتراحي والتأخير يقتضى إثبات بدل له، لأنه إذا خرج من كونه واحداً مضيقاً، فلا بد من بدل، ولا دليل على وحيب هذا الدل من جهة الأمر والإيجاب، فحجب بطلان التأخير، ولا قول بعد ذلك إلا القول بوجوديه عقبيه.

١٥

٢- ج : أولا.

١- ح : يذكر

١- ب : - فيجب ، تاليفاً.

٢ الف : - في.

١- ج : له

٥ الف : - وفوى ، تاليفاً

وسابغها طريقة الاحتياط وأنها في الفور دون التراخي .

وثامتها قوله - تعالى<sup>١</sup> وسارعوا إلى مفقرة من ربكم ، وقوله -

سبحانه -<sup>٢</sup> : فاستمعوا للخيرات ، وما روي عنه - عليه السلام -<sup>٣</sup> من قوله

من نام عن صلاة ، أو نسيتها ، فلتصلها ، إذا ذكرها ، فذلك وقتها ، ففته -

عليه السلام - بذلك على أن وقت المأمور به هو عقيب الأمر .

ف يقال لهم فيما تعلقوا به أولاً : ليس القول بجواز التأخير ملحقة

للموحيب بلعل ، لأنه وإن جاز تأخيرهُ فلا بد من عزم على أدائه مستقبلاً ،

ووجوب هذا العزم عليه إذا لم يقمته مُمَيَّر له من النافذة ، لأن النافذة

يجوز تأخيرها بلا بدل هو العزم ، والواجب لا يجوز تأخيرهُ إلا ببدل

١٠ هو العزم .

فإن قيل هذا يقتضي إثبات بدل بغير دليل -

قلنا إذا عيّننا بالدليل أن الأمر الموحيب بالفعل لم يرد الفور وإنما

أراد التراخي والتأخير ، فلا بد مع<sup>٤</sup> التأخير من إثبات هذا البدل ، فما

أثبتناه<sup>٥</sup> إلا ببدل ، وإنما يستمر وحب هذا الكلام على من ذهب إلى<sup>٦</sup>

٢- ب و ج - تعالى .

٤ الف :- من قوله

٦ ج . انشا

١- لف - تعالى .

٣- ب : + إن

٥ ج : فلا بد مع .

٧- ح على

أَنَّ مُطْلَقَ الْأَمْرِ يَظَاهِرُهُ<sup>١</sup> يَنْقُضِي التَّرَاجِيحَ مِنْ غَيْرِ دَلِيلٍ مُفْصِلٍ، وَأَمَّا<sup>٢</sup>  
مَنْ قَالَهُ: أَنَّ مُطْلَقَ الْأَمْرِ مُحْتَمَلٌ لِلْأَمْرَيْنِ<sup>٣</sup> أَحْتِمَالًا وَاحِدًا، وَ<sup>٤</sup> أَنَّهُ  
مَتَى<sup>٥</sup> قُطِعَ عَلَى أَحَدِهِمَا، فَبَدِيلٌ مُفْصِلٌ، فَلَا يَازِمُهُ هَذَا الْكَلَامُ.  
فَإِنْ قِيلَ قِيَمَ أَيْ<sup>٦</sup> إِذَا تَمَّتْ أَنَّهُ<sup>٧</sup> لَا بُدَّ مِنْ بَدَلٍ، فَإِنَّ<sup>٨</sup> الْبَدَلَ  
هُوَ الْعَزْمُ<sup>٩</sup>.

قُلْ: إِذَا تَمَّتْ وَجُوبُ الْبَدَلِ، قَبْلَ إِجْمَاعِ تَعَلُّمِ<sup>١٠</sup> أَنَّهُ الْعَزْمُ، لِأَنَّ  
كُلَّ مَنْ أَتَمَّتْ بَدَلًا لَمْ يَنْبَغِ سِوَى الْعَزْمِ.

وَأَيْضًا، فَإِنَّ الْعَزْمَ فِي الْقَوْلِ هُوَ الْبَدَلُ عَنْ كُلِّ وَاحِدٍ تَأَخَّرَ نَحْوُ  
قِصَا الدِّينِ وَسَائِرِ وَجُوهِ التَّصَرُّفَاتِ<sup>١١</sup> لِأَنَّهُ لَوْ خَلَا مِنْ<sup>١٢</sup> الْفَعْلِ الْوَاجِبِ  
إِمَارَضٍ، وَخَلَا مِنَ الْعَزْمِ عَلَى أَدَائِهِ مُسْتَقِيلًا، لَكَانَ مَلُومًا مَذْمُومًا<sup>١٣</sup>  
وَيُقَالُ<sup>١٤</sup> لَهُمْ فِيمَا تَعَلَّقُوا بِهِ نَائِبًا. إِنَّا<sup>١٥</sup> لَا نُسَلِّمُ لَكُمْ فِي الشَّاهِدِ مَا  
ادَّعَيْتُمُوهُ، لِأَنَّهُ قَدْ يُؤْمَرُ<sup>١٦</sup> فِي الشَّاهِدِ بِمَا يَكُونُ عَلَى التَّرَاجِيحِ، كَمَا

١ - الف : ظاهره . ٢ - الف و ب : فاما

٣ - الف : محتمل الامرين . ٤ - ب : أو

٥ - ب : متى . ٦ - الف : فمن أين

٧ - الف : أن . ٨ - الف : أن

٩ - الف : هو العزم . ١٠ - ب : تعلم ، : تعلم

١١ - ب و ج : الاندفاع ، بجای التصرفات .

١٢ - ج + ان . ١٣ - ب : فقال .

١٤ - ب و ج : انا . ١٥ - الف : يأمر .

يُؤْمَرُ بِمَا يَكُونُ عَلَى الْفَوْرِ، وَإِذَا حُصِلَ عَلَى الْفَوْرِ أَوْ التَّرَاحِي، فِعَاعِدَةٌ،  
أَوْ دَلَالَةٌ، أَوْ أَمَارَةٌ، وَكَلَامُنَا فِي مُطْلَقِ الْأَمْرِ وَمُجَرَّدِهِ.

وَيُقَالُ لَهُمْ فِيمَا تَعْتَقُونَ أَنَّهُ نَاسِئٌ مِنْ أَيْنَ قُلْتُمْ أَنَّهُ إِذَا جَازَ تَأْخِيرُهُ مِنْ غَيْرِ  
عَايَةٍ مَعْلُومَةٍ مَضْرُوبَةٍ يَنْتَهِي حِوَارُ التَّأْخِيرِ إِلَيْهَا أَنَّ ذَلِكَ يُلْحِقُهُ بِالتَّأْخِيرِ،  
أَوَّلَيْسَ قَدْ مَضَى أَنَّ التَّأْخِيرَ يَجُوزُ تَأْخِيرُهَا بِلَا غَايَةٍ، وَلَا يَدُلُّ عَلَيْهَا يَجِبُ  
عَلَيْهِ فَعَلُهُ، وَأَنَّ الْوَاحِدَ عَلَى التَّرَاحِي لَا يَجُوزُ تَأْخِيرُهُ إِلَّا بِدَلٍّ، وَهَذَا  
كَافٍ فِي الْفَرْقِ بَيْنَ الْوَاحِدِ وَالْعَلَلِ، وَلَيْسَ يَنْتَفِعُ أَنْ يَسْتَمُرَّ تَكْلِيفُ  
الْمُكَلَّفِ عَلَى مَا ذَكَرْنَاهُ، فَيَكُونُ مُكَلَّفًا أَنْ يَفْعَلَ الْعِلَّ أَوْ الْعَرَمَ  
عَلَى أَدَائِهِ مُسْتَقْبَلًا، وَإِنْ أَحْرَأَ الْعِلَّ، وَفَعَلَ الْعَرَمَ عَلَى أَدَائِهِ مُسْتَقْبَلًا  
فَلَا يَسْتَحِقُّ ذَمًّا، وَتَكْلِيفُ الْعِلَّ فِي الْمُسْتَقْبَلِ نَاسِئٌ عَلَيْهِ، وَإِنْ قَعَلَ  
الْعِلَّ، سَقَطَ وَحُوبُ الْعَرَمِ، لِأَنَّهُ مِنْ حَقِّ الْعَرَمِ أَنْ لَا يَكُونَ بَدَلًا إِلَّا  
بِشَرِطِ بَقَاءِ الْوَحُوبِ فِي الْعِلَّ، وَإِنَّمَا يَسْتَحِقُّ الْمُكَلَّفُ الذَّمَّ إِذَا لَمْ  
يَكُنْ يَفْعَلُ الْعِلَّ الْوَاحِدَ، وَلَا الْعَرَمَ عَلَى أَدَائِهِ مُسْتَقْبَلًا  
وَقَدْ ذَهَبَ قَوْمٌ إِلَى أَنَّ الْحُجَّ عَلَى التَّرَاحِي، وَقَالُوا أَنَّ الْمُكَلَّفَ

- |                          |                               |
|--------------------------|-------------------------------|
| ١ - الف و ب : واد .      | ٢ - ج : بلحق .                |
| ٣ - ج : بأخيره .         | ٤ - ب : ولا .                 |
| ٥ - ب و ج : بدل .        | ٦ - ج : - : المكلف .          |
| ٧ - ج : فاد .            | ٨ - ب : - : فإن آخره تأنيجا . |
| ٩ - ب و ج : - : المكلف . | ١٠ - ب و ج : - : يكن .        |
| ١١ - ب و ج : على .       |                               |

إِنَّمَا يَصِيرُ مُفَرِّطًا إِذَا عَسِبَ فِي ظَنِّهِ أَنَّهُ إِنْ لَمْ يَحُجَّ فَاتَهُ . وَمِنْهُمْ  
مَنْ يَقُولُ - إِذَا لَحِقَهُ مَرَضٌ فَلَمْ يَوْصَ بِهِ ، أَوْ لَمْ يَسْتَأْخِرْ مَنْ يَحُجُّ عَنْهُ ،  
كَانَ مَدْمُومًا مُفَرِّطًا .

وَأَعْلَمُ أَنَّهُ لَا يَجُوزُ أَنْ يَنْتَ اسْتِحْقَاقُ الدَّمِ فَيَسْنَ لَا يَقَعْلُ الْحُجَّ مَعَ  
تَكْمُلِ شَرْوِطِهِ إِلَّا وَيَنْقَلُ لَهُ فِي الْوُحُوبِ وَقْتُ أَوْغَايَةٍ ، وَلَا بُدَّ مِنْ  
• كَوْنِهِمَا مَعْلُومَيْنِ . لِأَنَّهُ لَا يَجُوزُ أَنْ يُؤَاخِذَ الْمَكْتَفُ مَنْ لَا يَقَعْلُ فَعَلًا  
وَمَعَ ذَلِكَ يَحُورُ لَهُ أَنْ يُؤَخَّرَهُ أَدَاً ، وَالْمَرَضُ أَوْ الضَّعْفُ رُبَّمَا كَانَ  
سَبَبًا لِعَلِيَّةِ الظَّنِّ لِلْمَوْتِ . وَهَذِهِ عَايَةُ مُتَمَيِّزَةٍ ، فَجُوزُ أَنْ تُجَعَلَ سَبَبًا  
لِاسْتِحْقَاقِ الدَّمِ يَتْرُكُ الْحُجَّ ، وَقَدْ يَجُوزُ أَيْضًا أَنْ يُجَعَلَ الْوَعِيدُ الْوَارِدُ  
فِي تَرْكِ الْحُجِّ عَلَى مَنْ تَرَكَهُ وَتَرَكَ الزَّمَّ عَلَى أَدَائِهِ مُسْتَقِيلًا ، أَوْ يَكُونُ  
مُتَوَجِّهًا إِلَى مَنْ عَسِبَ عَلَى ظَنِّهِ مَوْتَهُ بِالْمَوْتِ ، إِنَّمَا لِمَرَضٍ أَوْ ضَعْفٍ [١٣١]  
وَأَمَّا مَعَ غَيْرِ هَذِهِ الْوُحُوبِ الْمُتَمَيِّزَةِ وَأَمْثَالِهَا ، فَلَا يَجُوزُ أَنْ يَلْتَقَى بِهِ  
الْوَعِيدُ ، وَيَسْتَعِيقَ الدَّمُ .

وَقَوْلُ مَنْ يَقُولُ مِنَ الْقَهَّاءِ : أَنَّ الْمَكْتَفَ يَكُونُ مُفَرِّطًا فِي الْحُجِّ

- ١ - ج : - ان .  
٢ - الب : و .  
٣ - الب و ب : يعجل .  
٤ - ج : او المرض .  
٥ - ج : فلما .

- ١ - ب : ان .  
٢ - ج : يوصى .  
٣ - ب : و .  
٤ - الب : ابظ .  
٥ - ج : صيف .  
٦ - ب : و .

إِذَا مَاتَ، وَيَقُولُ: بِمَوْتِهِ يَتَّبَعُ إِلَى ذَلِكَ، مِنْ غَيْرِ بَيَانٍ وَقْتٍ، أَوْ عَايَةٍ،  
غَيْرِ مُحْصَلٍ، لِأَنَّ الْمَوْتَ لَا يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ شَرْطًا فِي تَكْلِيفِ التَّكْلِيفِ، وَلَا  
الْحُكْمِ بِتَقْصِيرِهِ، وَإِنَّمَا يَنْفَعِي أَنْ يَتَّمِزَ لِلتَّكْلِيفِ الشَّرْطُ الَّذِي يَتَضَيَّقُ  
بِهِ الْفَعْلُ عَلَيْهِ، وَلَا مَنَعَةَ لَهُ فِي أَنْ يَتَّمِزَ لِغَيْرِهِ، أَوْ بَعْدَ مَوْتِهِ.

وَلَيْسَ يَشْبَهُ هَذَا مَا لَا يَزَالُونَ يَقُولُونَهُ مِنْ أَنَّهُ إِذَا حَارَّ أَنْ يُكْلَفَ  
الْمُجَاهِدُ الرَّمْيُ بِشَرْطِ أَلَّا يُصِيبَ مُسْلِمًا، وَإِنْ لَمْ يَتَّمِزْ لَهُ ذَلِكَ، جَارٍ  
مَاقِلَاءُ، وَذَلِكَ أَنَّ الْمُجَاهِدَ لَمْ يُكْلَفِ الرَّمْيُ بِالشَّرْطِ الَّذِي ذَكَرُوهُ،  
فَأَنَّهُ مَجْهُولٌ لَهُ غَيْرُ مَعْلُومٍ، وَإِنَّمَا أُمِرَ أَنْ يَرْمِيَ مَعَ عَلَيْهِ ظَنُّهُ<sup>١</sup> أَنَّهُ يُصِيبُ  
الْكَافِرَ، دُونَ الْمُسْلِمِ، وَهَذَا شَرْطٌ مُتَمَتِّزٌ لَهُ مَعْلُومٌ، وَهَذَا هُوَ الْجَوَابُ  
عَنْ قَوْلِهِمْ: أَنَّ الْإِمَامَ كَيْفَ التَّمْزِيرَ بِشَرْطِ السَّلَامَةِ، وَكَذَلِكَ الْمُؤَدِّبُ  
فَلَا مَعْنَى لِإِعَادَتِهِ.

وَيُقَالُ لَهُمْ: وَمَا تَعَلَّقُوا بِهِ رَابِعًا: هَذِهِ الْعُقُودُ وَالْإِيقَاعَاتُ إِنَّمَا عَلِمْنَا  
فِي أَحْكَامِهَا أَنَّهَا عَلَى الْقَوْرِ بِدَلِيلِ الشَّرْعِ، وَلَوْلَا لَمَّا عَلِمْنَا<sup>٢</sup>، وَنَحْنُ  
لَا نُسْكِرُ الْقَوْلَ بِالْقَوْرِ بِذِلَالَةِ مُنْفَصِلِهِ عَنْ<sup>٣</sup> إِطْلَاقِ الْأَمْرِ.  
وَأَيْضًا فَهَذَا قِيَاسٌ، وَالْقِيَاسُ فِي مِثْلِ هَذَا الْأَصْلِ لَا يَسُوعُ.

١ - ب : سبب، ح : بدون نقطة حرف مضارع، الف : بك دونه كم

٢ - الف الظن -

٣ - ح : علما -

٤ - الف : - الرمي

٥ - الف : + و

٦ - ب : عسى



وأيضاً<sup>١</sup>، فإن أحكام العقود والإيقاعات ليست بأفعال، وإنما هي أحكام، والأمر يقتضى فعلاً، وإنما يطلب وقتاً لما هو فعل.

وأيضاً<sup>٢</sup>، فإن الأمر<sup>٣</sup> له<sup>٤</sup> دلالة وجوب الفعل، وليس بسبب فيه، والإيقاعات والعقود أسباب في هذه الأحكام، ومع وجود السبب لا بُد من حصول المسبب، وليس كذلك الدلالة.

وأيضاً، فإن العقود إنما اقتضت العمود لأن الثمن بإزاء الثمن ومثلك أحدهما في الحال يقتضى ملك الآخر عبثاً كان أو ديناً، ومثل ذلك ليس بتوحد في مقتضى الأمر.

ويقال لهم فيما تعلقوا به خامساً<sup>٥</sup> ليس يجب إذا كان الفعل واحداً أن

- يُطل<sup>٦</sup> التراخي والتخير لأن من يذهب إلى ذلك يجعل الفعل واحداً ١٠  
وإن كان مخيراً في أوقاته، وصورة الفعل إذا كانت معلومة للمكلف،  
صَحَّ أن يقال له: أقبل ماله هذه الصورة مرة واحدة، ولهذا يقول:  
أن المكلف أمر بصاوة الظهور مرة واحدة في الوقت الموسع، ولا  
يلزم أن يكون قد كُلف صلوات<sup>٧</sup> كثيرة في ذلك الوقت.

٢- الف: الإرامه

٤- ب: + من .

٦- الف: مان .

٨- ج: يطلب .

١٠- ح: صلوة .

١- الف: بط

٢- ب: له .

٥- ج: لسبب .

٧- ج: خامساً .

٩- الف: تقول .

فَأَمَّا قَوْلُهُمْ: أَتَنُتَّقُوا عَلَى أَنْ الْمَفْعُولَ عَقِيْبَهُ مُرَادُ وَصْلَاحٍ فَعَلَّطُ  
لَاَنَّ مَنْ يَذْهَبُ إِلَى وَجُوبِ الْوَقْفِ<sup>١</sup> مَعَ الْإِطْلَاقِ لَا يُوَافِقُ<sup>٢</sup> عَلَى ذَلِكَ  
وَيُقَالُ لَهُمْ فِيمَا تَعَلَّقُوا بِهِ سَادِسًا: هَذَا الطَّعْنُ إِنَّمَا يَتَوَحَّهُ إِلَى مَنْ  
حَمَلَ الْأَمْرَ الْمُطْلَقَ عَلَى التَّرَاحِي مِنْ غَيْرِ دَلِيلٍ مُبْصِلٍ، فَأَمَّا مَنْ ذَهَبَ إِلَى  
الْوَقْفِ، وَلَمْ يَنْتِ فَوْرًا وَلَا تَرَاخِيًا إِلَّا بِدَلِيلٍ مُبْصِلٍ، فَالطَّعْنُ  
لَا يَتَوَحَّهُ عَلَيْهِ.

وَيُقَالُ لَهُمْ فِيمَا تَعَلَّقُوا بِهِ سَابِعًا: الْإِخْطِاطُ إِنَّمَا يَكُونُ فِيمَا لَا يَقْتَضِي  
فِعْلًا قَبِيحًا يَقَعُ مِنَ الْفَاعِلِ، وَقَدْ بَيَّنَّا فِي مَسْأَلَةِ وَجُوبِ الْأَمْرِ فِي هَذِهِ  
الطَّرِيقَةِ مَا فِيهِ كَمَايَةً.

وَيُقَالُ لَهُمْ فِيمَا تَعَلَّقُوا بِهِ ثَامِنًا: أَمَّا قَوْلُهُ - تَعَالَى - سَارِعُوا إِلَى  
مَعْبِرَةٍ<sup>٣</sup> فَهُوَ مَحَارٌّ مِنْ حَيْثُ ذَكَرَ الْمَعْبِرَةَ وَأَرَادَ مَا يَقْتَضِيهَا، وَمُجْمَلٌ مِنْ  
حَيْثُ كَانَ مُنْتَأً عَلَى كَيْفِيَّتِهِ وَجُوبِ الْوَاجِبَاتِ مِنْ فَوْرٍ أَوْ تَرَاخٍ، لِأَنَّا  
إِنَّمَا نَتَقَرَّبُ<sup>٤</sup> إِلَى اللَّهِ - تَعَالَى -، بِأَنْ نَفْعَلَ مَا أَوْحَى عَلَيْهِ أَوْ نَتَدَنَا إِلَى  
فَعْلِهِ، بِأَنْ نَفْعَلَهُ<sup>٥</sup> عَلَى ذَلِكَ الْوَحْيِ، وَفِي الْوَقْتِ الَّذِي عُيِّنَ بِهِ، فَلَا دَلَالَهَ  
فِيهِ لِمُحَافِئٍ<sup>٦</sup>، وَكَذَلِكَ قَوْلُهُ - سُبْحَانَهُ -<sup>٧</sup> فَاسْتَسْقُوا الْخَيْرَاتِ عَلَى أَنْ

١ - ج. الوقف.

٢ - ب و ح + من ركم

٣ - ب و ح له.

٤ - ج: للمخاطب.

- ب و ج - الوقت

٢ - الف: - تعالى + و

٤ - ج: يعرب

٥ - ج. فعله.

٦ - ب و ح: تعالى.

الْفَرْعُ<sup>١</sup> إِلَى هِدْيَةِ الْآيَاتِ تَسْلِيمٌ لِمَا يُرِيدُهُ مِنْ أَنَّ مُقْتَضَى الْأَمْرِ فِي  
الْوَضْعِ لَا يَدُلُّ عَلَى ذَلِكَ ، وَإِنَّمَا يُرْجَعُ فِيهِ إِلَى دَلِيلٍ مُتَّفَعٍ . وَالْحَرُّ  
أَيْضًا الْمُنْتَصِبِينَ لِقِصَاءِ الصَّلَاةِ مُخْتَصِرٌ بِحُكْمِ الصَّلَاةِ ، فَكَيْفَ يَمْدِيهِ  
إِلَى الْأَمْرِ ، وَقَدْ بَيَّنَّا أَنَّ الْقِيَاسَ فِي مِثْلِ ذَلِكَ لَا يَدْخُلُ .

فَأَمَّا مَنْ حَمَلَ الْأَمْرَ الْمَظْهُورَ عَلَى التَّرَاحِي قَاطِعًا ، فَالَّذِي يَتَّبِعُهُ أَنَّ  
يَقُولُ : أَنَّ الْأَمْرَ الْمَظْهُورَ لَا تَوْقِيتَ فِيهِ ، فَلَوْ أَرَادَ بِهِ وَقْتُ مُعَيَّنًا لَمُنَّهِ ،  
فَإِذَا فَقَدْنَا الْبَيَانَ ، عِنْدَمَا أَنَّ الْأَوْقَاتَ فِي إِيقَاعِهِ مُتَسَاوِيَةٌ .

وَأَيْضًا فَإِنَّ لَهْظَ الْأَمْرِ فِي اقْتِصَاءِ الْإِسْتِقْبَالِ كَلَهْظِ الْخَيْرِ الْمُنْبِيِّ  
عَنِ الْإِسْتِقْبَالِ ، فَإِذَا كَانَ قَوْلُنَا : فَلَا نَسْتَفْعِلُ إِلَّا يَسِيءُ عَنْ<sup>١١</sup> أَقْرَبِ  
الْأَوْقَاتِ ، فَكَذَلِكَ<sup>١٢</sup> الْأَمْرُ .

وَأَيْضًا فَإِنَّ قَوْلَ الْقَائِلِ : أَصْرِبُ زَيْدًا ، إِنَّمَا يَقْتَضِي<sup>١٣</sup> أَمْرَهُ لَهُ بِأَنْ  
يَصِيرَ صَارِيًا مِنْ غَيْرِ تَمْيِينٍ ، فَلَيْسَ بِبَعْضِ الْأَوْقَاتِ أَوْلَى مِنْ بَعْضٍ .  
وَأَيْضًا<sup>١٤</sup> فَإِنَّ الْأَمْرَ يَجْرِي مَجْرَى أَنْ يَقُولَ : هَذَا الْفَعْلُ مُرَادٌ مِنْكُمْ

١ - ب : الفرع ، ج : الفرع

٢ - الف : - لِقِصَاءِ .

٣ - الف : - ان

٤ - ب و ج : متساوية في إيقاعه .

٥ - ب : المسمى على

٦ - ج : من

٧ - ب : يقتضيه .

٨ - ب : ان

٩ - الف : سديه .

١٠ - ب : وقت

١١ - ب : لهظه .

١٢ - ب و ج : قلنا

١٣ - ب : فذلك ، ج : وكذلك

١٤ - ج : وأيضا

في المستقيل، أو واجب عليكم، ومعلوم أنه ليس في ذلك تعيين لوقت فيقال لهم فيما تعلقوا به أولاً: هذه الطريقة تقتضي التوقف وترك

القطع على فور أو تراخ لأن مع عدم التوقيت والتعيين أو التخيير ليس غير التوقف، وقولهم لو أراد وقتاً معيناً لسنه، يعكس عليهم، فيقال: ولو أراد تحيراً في الأوقات كلها، وأنها متساوية، لسنه،

فمن أين يجب إذا لم يبين<sup>٦</sup> التمين القطع<sup>٧</sup> على التحجير، ولا يجب إذا لم يبين<sup>٨</sup> التخيير أن يقطع على التمين؟

وإن قيل: كيف القول عندكم في أمر الله - تعالى - إذا ورد مطلقاً عارياً من التوقيت.

قلنا: يجب إذا خلا من بيان<sup>٩</sup> توقيت - أن يقطع على أنه لم يرد الوقت الثاني من غير فصل، لأنه لو كان مراده<sup>١٠</sup> التمين في هذه الحالة<sup>١١</sup> وهي وقت الحاجة إلى البيان<sup>١٢</sup> لأن<sup>١٣</sup> البيان لا يتأخر عن وقت الحاجة، وإن حار تأخيره عن وقت الخطاب، ثم يتوقف، ويحوز في الأوقات

- |                            |                    |
|----------------------------|--------------------|
| ١- الف: أولاً.             | ٢ ج يقتضي.         |
| ٣- ج توقيت.                | ٤- ج عالتمس.       |
| ٥ ج: تخيراً.               | ٦- ب: أو.          |
| ٧- الف: بتين.              | ٨ ب: القطع.        |
| ٩ ج: بشي.                  | ١٠- الف - بيان.    |
| ١١- الف: مراد.             | ١٢- الف وب: الحال. |
| ١٣ الف و: يعني لأن ب: وقت. |                    |

المستقبيلة أن يكون مراداً في كل وقت منها، إما تعيناً<sup>٢</sup>، أو تحييراً،  
و<sup>٣</sup> ينتظر<sup>٤</sup> البيان عند وقت الحاجة، وكلما صرنا<sup>٥</sup> إلى حال لم يرد  
فيها بيان، علمنا أن الفعل الموجب علينا لم يرد<sup>٦</sup> منا في الحال الثانية من  
هذه الحاصرة<sup>٧</sup>، لبعثة التي تقدم ذكرها

فإن قيل قد اتفق الكل على أنا لو نادينا إلى الفعل في الوقت الثاني  
لكان واقعاً موقته ومبرئاً لبدئية.

قلنا: إنما اتفق على ذلك أصحاب الفور والتراخي، فأما من يذهب  
إلى الوقف<sup>٨</sup> فلا يوافق<sup>٩</sup> عليه، فلا يسعى أن يدعى الإجماع في موضع  
الخلاف<sup>١٠</sup>.

ثم نقول لمن قطع مع الإطلاق على التراخي: لا تدبر حبيكم  
الأمر على التراخي من إثبات بدل هو العزم، وإثبات بدل واحد من  
غير دليل لا يجوز، وصاحب الوقف إنما يثبت هذا البديل إذا عزم بدليل  
منفصل، أن المراد بالأمر التخيير، فأثبتته<sup>١١</sup> بدليل ليس ليس قال  
بالتراخي مثله.

- |                                 |                             |
|---------------------------------|-----------------------------|
| ١ - الف مراداً.                 | ٢ - ج : بقيا                |
| ٣ - ب : أو.                     | ٤ - ج : ينظر                |
| ٥ - ب : صيرنا.                  | ٦ - ب : - فيها بيان : نالها |
| ٧ - ب : الحاصرة، الف : الحاصرة. | ٨ - ج : تقدم                |
| ٩ - الف : - إما.                | ١٠ - ج : الوقف.             |
| ١١ - ج : يوافق                  | ١٢ - الف وح : خلاف          |
| ١٣ - الف : فاشته.               |                             |

فإن قالوا: إِدَّتْ وَحُبُّ الْفَعْلِ، وَلَمْ يَتَّصِنْ لَفْظُ الْأَمْرِ تَعْيِيْنًا  
وَتَوْقِيتًا، فَلَيْسَ غَيْرُ التَّخْيِيرِ، وَمَعَ التَّخْيِيرِ لَا بُدَّ مِنْ إِثْبَاتِ بَدَلٍ، وَلَا بَدَلٍ  
إِلَّا الْعَرَمُ.

قُلْنَا: قَدْ مَضَى عَكْسُ هَذَا الْاعتْبَارِ عَلَيْكُمْ، وَقُلْنَا: الْفُطْرُ خَالٍ مِنْ  
تَخْيِيرٍ بَيْنَ الْأَوْقَاتِ، وَإِذَا بَطُلَ التَّخْيِيرُ، فَلَيْسَ إِلَّا التَّعْيِينُ، وَمَعَ التَّعْيِينِ  
فَلَا بُدَّ مِنَ الْقَطْعِ عَلَى الْوَقْتِ الثَّانِي.

وَبَعْدُ، فَأَيُّ مَرَقٍ بَيْنَ أَنْ يُشْتَبَا بَدَلًا لَيْسَ فِي الْمَطَرِ وَبَيْنَ أَنْ يُشْتَبَا  
الْقَائِلُونَ بِالْفَوْرِ وَقَدْ مَعْبَأً لَيْسَ فِي اللَّفْظِ؟

وَيُقَالُ لَهُمْ فِيمَا تَعَلَّقُوا بِهِ ثَابِتًا: هَذَا الْوَحْهَ لَا زَمَّ لَمْ يَقُلْ بِالْفَوْرِ،  
لَا تَسْمَى مَا أَطْنُ أَنْهُمْ يَزْكِيُونَ أَنْ الْخَضَرَ فِي اقْتِضَاءِ الْفَوْرِ كَالْأَمْرِ وَلَا  
يَتَزَمُّ أَصْحَابُ الْوَقْفِ، لَا تَهْمُ يَقُولُونَ فِي الْحَبْرِ وَالْأَمْرِ قَوْلًا وَاحِدًا،  
مِنْ الْوَقْفِ وَتَرْكِ الْقَطْعِ إِلَّا بِدَلِيلٍ مُنْفَصِلٍ.

وَيُقَالُ لَهُمْ فِيمَا تَعَلَّقُوا بِهِ ثَابِتًا: إِنَّ الْخِلَافَ فِي الْمَثَالِ الَّذِي ذَكَرْتُمُوهُ  
قَائِمٌ، وَهُوَ تَقْسُّ الْمَسْأَلَةِ، وَمَنْ يَدْعِي الْفَوْرَ يَقُولُ الْمَفْهُومُ مِنْ قَوْلِ الْقَائِلِ  
أَضْرِبْ زَيْدًا، أَنْ يَصِيرَ ضَارِبًا فِي الثَّانِي مِنْ غَيْرِ تَرَاخٍ، وَمَنْ يَقُولُ بِالْوَقْفِ

١ - الب - - الأمر

١ - ب : قبل

٢ - ب و ج : عن

٢ - ج : التأخر

٣ - ج : ثالثا

٤ - ل : - ومع التعيين

٥ - ج : يربطون

يُسَلِّمُ أَنَّ الْمُرَادَ كُنْ صَارِبًا، عَيْرَ أَنَّهُ يَتَوَقَّفُ عَنِ الْحَالِ الَّتِي يَكُونُ فِيهَا  
بِهَذِهِ الصَّمَةِ، لِاحْتِمَالِ اللَّفْظِ، وَيَتَوَقَّعُ الدَّلِيلَ.

وَيُقَالُ لَهُمْ فِيمَا تَعَلَّقُوا بِهِ رَابِعًا: إِنَّ الْكَلَامَ عَلَى هَذَا الْوَجْهِ هُوَ الْكَلَامُ  
عَلَى مَا تَقَدَّمَ، فَلَا مَعْنَى لِإِعَادَتِهِ، وَلَتَعْمُرِي إِنَّهُ لَا تَوَقَّيْتُ فِي قَوْلِ الْقَائِلِ:  
هَذَا الْفَعْلُ وَاجِبٌ مُسْتَقْبَلًا، أَوْ مُرَادٌ، وَمَعَ عَدَمِ التَّوَقُّيْتِ يَجِبُ التَّوَقُّفُ  
وَلَا نَقُولُ بِنَحْوِهِ، وَلَا قَوْلَ، فَمَا ذَلِكَ إِلَّا مَا هُوَ تَوَقَّيْتُ بِغَيْرِ دَلِيلٍ.

## فصل في حكم الأمر إذا تعلّق لفظه بوقت

اعْلَمُ أَنَّ الْقِسْمَةَ تَقْتَضِي فِي هَذِهِ الْمَسَائِلِ ثَلَاثَةَ أَقْسَامٍ:  
أَحَدُهَا أَنْ يَكُونَ الْوَقْتُ مُطَاقًا لِلْعِبَادَةِ، وَلَا يَفْضُلُ عَلَيْهَا، وَلَا  
تَفْضُلُ عَنْهُ.

١٠

وَالْقِسْمُ الثَّانِي أَنْ يَفْضُلَ الْوَقْتُ عَنِ الْعِبَادَةِ.  
وَالثَّالِثُ أَنْ يَفْضُلَ الْعِبَادَةُ عَنِ الْوَقْتِ.  
وَالْقِسْمُ الْأَخِيرُ لَا يَدْخُلُ فِي تَكْلِيفِ اللَّهِ - تَعَالَى - لِأَنَّهُ يَقْضِي مِنْ

١ ج: يقول.

٢ - الف و ب + في .

٣ ب: لفظ ١ يحكى في حكم.

٤ ج: يقتضى.

٥ ب: أولها.

٦ الف - يفصل ج: يفصل بتشديد الصاد.

٧ - ب: تفيح.

حيثُ كل تكليف لما لا يطاق، فإدا<sup>١</sup> وُحِدَتْ<sup>٢</sup> الفقهاء يُمْرُ<sup>٣</sup> في كلامهم وحوث<sup>٤</sup> ما لا يصحُّ أدائه، فيجبُ حملُه على إقصاء<sup>٥</sup>، كما ذكروا في الإحرام<sup>٦</sup> بحدّين، وإِبلَمْ يصحَّ فعلهما، فمن جعل لهذا الإحرام حكماً، قال: أنه يتضمّن أداء إحدى الحدّين وقصاء الأخرى.

وكذلك اختلافهم فيمن ألزم نفسه صوم يوم يُقدّم فيه ولأن، فمن أوجب صحّة هذا التذرّيع مع قدومه وقد مضى من الشهر بعضه، يجعله سبباً للإقصاء، ومن لا يوجب ذلك يُلغيه. ومثُلُ الوقت الموافق<sup>٧</sup> بالزيادة ولا نقصان<sup>٨</sup> إيجاب صوم يوم بعينه.

وأما<sup>٩</sup> القسم الثاني<sup>١٠</sup> ورّ العلماء اختلفوا على أقاويل ثلاثة: فمنهم<sup>١١</sup> من علّق الوحوث بأوّل الوقت، دون آخره، ومنهم<sup>١٢</sup> من علّقه<sup>١٣</sup> بآخره، ومنهم<sup>١٤</sup> من جعل الوجوب متعلّقاً بجميع الوقت، وأنّ الأمور محرّرة بين أن يقع في أوّله وبين أن يؤخّره<sup>١٥</sup> إلى آخره أو وسطه، بعد أن يفعل عزمه على أدائه، وأنّ الفعل يتضقّ عليه في آخر الوقت، فيجب

- |                            |                   |
|----------------------------|-------------------|
| ١. الب. ودا.               | ٢. ح. وحده.       |
| ٣. ح. غير.                 | ٤. ح. بقدر.       |
| ٥. ح. سواص.                | ٦. ب. و ح. بعينه. |
| ٧. ج. قسم.                 | ٨. ب. و ح. ذلك.   |
| ٩. الب. : قسم، ج. : ومنهم. | ١٠. الب. : قسم.   |
| ١١. ج. : علق.              | ١٢. ح. : يؤخّر.   |



فعلمه بغير بدل ، وهو الصحيح .

والذي يدل عليه ان الوجوب اذا تعلق بجميع الوقت فلا بد مع تأخيريه عن الاول من بدل هو العزم .

واما من يقول : ان الوجوب موقوف على الحال الاول . فضرِب الوقت كيده للعلل يمنع من ذلك . ولا نه لافرق بين قائل هذا القول وبين من حص الوجوب بآخيره . على انه لا يخلو هذا القائل من ان يذهب الى انه متى لم يعلمه في اول الوقت ، استحق الدم ، او لا يستحق ذلك . ويبتطل الاول ضرب الوقت الموسع للعلل ، والقسم الثاني يؤل [١٣٣] الى خلاف في عبارة .

١٠ فان قيل . ما أكثرتم ان يكون اول الوقت ضرب لا يجابه . وما بعده ضرب لقضائه .

قلنا : الوقت المصروب الاول والاخير فيه سواء ، فكيف يختلف الحكم ، وما الفرق بين هذا القائل وبين من يقول : ان الوقت الاخير ضرب للايجاب ، والاقل ضرب لحوار تقديمه ، وإن لم يكن واحداً ؟ على انه لا خلاف في ان من يصلي الظهر في وسط الوقت أو آخيره لا يسمى قاضياً .

فَمَا مِنْ جَعَلَ الْوُحُوبَ مُتَعَلِّقًا بِآخِرِهِ ، فَقَدْ تَرَكَ الطَّهِيرَ ، وَلَا فَرْقَ  
فِي قِسَادِ قَوْلِهِ بَيْنَهُ وَبَيْنَ مَنْ عَلَّقَهُ بِأَوَّلِهِ .

وَمَدَارُ الْخِلَافِ فِي هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ عَلَى حِوَارِ تَأْخِيرِ الصَّلَاةِ إِلَى آخِرِ  
الْوَقْتِ وَقَدْ بَيَّنَّا انْقِسَامَ الْخِلَافِ فِيهِ إِلَى ثَلَاثَةِ أَقْوَالٍ .

وَمَنْ عَلَّقَ الْوُحُوبَ بِآخِرِهِ دُونَ أَوَّلِهِ رُبَّمَا يَقُولُ أَنَّهُ إِذَا قَعَلَ فِي  
الْأَوَّلِ كَانَ تَعْلًا ، وَأَنَّهُ مَعَ ذَلِكَ يُجْزَى عَنِ الْعَرِضِ ، كَتَقْدِيمِ الزَّكَاةِ  
عَلَى الْحَوْلِ ، وَرُبَّمَا يَقُولُ : أَنَّهُ مُوقُوفٌ مُرَاعَى ، فَإِنْ أَتَى آخِرَ الْوَقْتِ  
وَهُوَ مِنْ أَهْلِ الْخِطَابِ بِهَذِهِ الصَّلَاةِ ، كَانَ مَا وَقَعَ فِي أَوَّلِ الْوَقْتِ فَرَصَةً  
وَلِنْ تَغَيَّرَتْ حَالُهُ ، وَخَرَجَ عَنْ حُكْمِ الْخِطَابِ ، إِمَّا 'يَجْنُونَ' ، أَوْ حَبْصٍ -  
إِنْ كَانَتْ امْرَأَةً - كَانَ مَقْعَدُهُ تَعْلًا ، وَقَالُوا بِمِثْلِ ذَلِكَ فِي الزَّكَاةِ  
الْمُعَجَّلَةِ . وَالَّذِي يَدُلُّ عَلَى بَطْلَانِ مَا ذَهَبَ مُخَالِفُنَا إِلَيْهِ أَشْيَاءُ :

مِنْهَا أَنَّهُ لَا خِلَافَ فِي أَنَّ السَّيِّئَةَ فِي الْوَأَجِبِ مِنَ الصَّلَاةِ تُخَالِفُ  
السَّيِّئَةَ فِي النَّفْلِ مِنْهَا ، وَأَجْمَعُوا عَلَى أَنَّ شَرْطَ السَّيِّئَةِ فِي حَمِيعٍ مَا يُؤَدِّي مِنْ  
صَلَاةِ الطَّهْرِ لَا يَحْتَبِفُ ، فَبَانَ بِذَلِكَ أَنَّ الصَّلَاةَ فِي الْوَقْتِ كِلَاهُ وَاحِدَةٌ  
وَاقِعَةٌ عَلَى وَجْهِ وَاحِدٍ .

٢ - ب : كَتَقْدِيمِ .

٤ - ب : أَوْ .

٦ - ب و ج : بِخِلَافِ

١ - أَلْب : مَعَهُ .

٣ - ح : لِهَذِهِ .

٥ - ج : لِحُكْمِ

٦ - ج : ذَلِكَ .

ومنها أن قولنا: «صلوة الطهر» يقتضي كونها واجبة مكتوبة،  
لأنه ينسب عن الوجوب وريادة عليه، فمن قال: أن في الطهر نقلاً ترك  
الإحصاء، وبهذا الوجه أيضاً يمتثل كونها موقوفة، لأن كونها طهراً  
قد تبين أنه يقتضي الوجوب في الحال، وينتفع من كونها مراعاة.

ومنها أن السنة المطابقة للصلاة أولى بأن يؤثر فيها من المحالفة،  
ولاشبهة في أنه لو نوى بالطهر في أول الوقت اسفل، لم يحز به ذلك،  
فعلينا أنها واجبة.

ومنها أنهم قد أجمعوا على أن الأذان والإقامة من شرط الصلاة  
الواجبة، فإذا استعملوا في صلاة الطهر المفعولة في أول الوقت، دل  
على وجوبها في تلك الحال، وأنها ليست بتعلل ولا بموقوفة.

ومنها أن أول الوقت لو لم يكن وقتاً للوجوب، لتحل في ارتفاع  
الأجزاء محل ما يقع قبل الزوال.

ومنها أنهم اختلفوا في هل الأفضل تقديم الصلاة في أول الوقت  
أو في آخيره، وهذا يدل على أنها تكون في الجميع واجبة، لأنه

٢ - الف - بجر.

٤ - ج - اسعمل.

٦ - ج - تحل.

١ - ب - للصلاة.

٣ - الف - وإذا.

٥ - ب - للمفعولة.

٧ - ح - يكون.

لَا يَحْزُرُ أَنْ يَخْتَلِفُوا فِي هَلِ الْعَمَلُ أَفْضَلُ أَوْ الْأَمْرُصُ، لِأَنَّ مِنَ الْمَعْلُومِ أَنَّ  
الْأَمْرُصَ وَالْفِعْلَ إِذَا اتَّفَقَا فِي الْمَشَقَّةِ، فَالْأَمْرُصُ أَفْضَلُ.

وَمِنْهَا أَنْ كَوْنُ الصَّلَاةِ وَاحِدَةً وَجْهٌ يَقَعُ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ<sup>١</sup>، فَكَيْفَ  
يُؤَثِّرُ فِي هَذَا الْوَحْدَةِ مَا يَأْتِي بَعْدَهُ. وَمِنْ شَيْءِ الْمُؤَثِّرِ فِي وَحْدِهِ<sup>٢</sup> الْأَفْعَالُ  
أَنْ يَكُونَ مُقَابِلًا لَهَا وَلَا يَتَأَخَّرُ عَنْهَا.

وَإِنْ قَبْلَ أَلَيْسَ الدَّاحِلُ فِي الصَّلَاةِ وَجُوبٌ مَا دَخَلَ فِيهِ مُوقِفٌ  
عَلَى تَمَامِهِ

قُلْنَا: مِمَّا ذَلَّلَ أَنْ نَقُولَ ذَلِكَ، بَلْ كُلُّ فِعْلٍ يَنْتَبِهُ فِي الْوَقْتِ فَهُوَ  
وَاحِبٌ، وَلَا يَقَعُ عَلَى أَمْرِ مُنْتَظَرٍ، وَإِنَّمَا يَقَعُ صَحْنُهُ عَلَى الْإِتِّصَالِ،  
وَالْمُرَادُ بِذَلِكَ أَنَّهُ إِذَا اتَّصَلَ، فَلَا قِصَاءَ عَلَيْهِ، وَإِذَا لَمْ يَتَّصِلْ، فَالْقِصَاءُ

وَاحِبٌ، فَأَمَّا الْوُجُوبُ وَاسْتِحْقَاقُ الثَّوَابِ فَلَا يَتَّعِزُّ بِالْوَصْلِ وَالْقَطْعِ،  
يَتَّبِعُ ذَلِكَ أَنَّهُ رُبَّمَا وَجِبَ الْقَطْعُ أَوْ رُبَّمَا وَجِبَ الْوَصْلُ، فَلَوْ تَغَيَّرَ بِالْقَطْعِ<sup>٣</sup>  
وُجُوبُهُ، لَمْ يَصَحَّ دُخُولُهُ فِي الْوُجُوبِ

١- ائب : عليها

٢- ائب : الصلوات

٣ ج : وجوده .

٤ ج : وجه اخبرنا تكرار كرده بالابن مرق

كه بعدى «كيف» «كيف» ، بعدى «وجوده» معنای «وجود» آورده است .

٥ ج : دل

٦ ج : يقو

٧ ج : مائة ، بعدى يابه .

٨ ج : وهو

٩ ج : عفت .

١٠ ج : عفت .

١١ ج : يعير ما يقطع .

وقد تعلق من ذهب الى أن الوجوب متعلق بآخر الوقت بآشياء  
أولها أنه لو تعلق الوجوب بأول الوقت، لآثم بتأخير عنه  
من غير بدل.

وثانيها أن كل ما لا يثم بتأخير الصلوة عنه لا تكون الصلوة  
واجبة فيه، قياسا على قبل الزوال.

وثالثها أن كل ما يلزم أن يتركه بغير عذر فليس بواجب،  
كالتوافل.

ورابعها أن الشمس إذا زالت وهو مقيم، ثم مضى من الوقت  
ما يتمكن فيه من أن يصلي الظهر، ثم سافر، وحجب عليه قصر الصلوة،  
فلو وحشت عليه بأول الوقت، أما حار أن يقصر، كما لو سافر بعد  
خروج الوقت.

وحامسها أن ما بعد الزوال من الأوقات مدة يتكرر فيها امتثال  
الأمور به، فتجب أن يكون وقت الحواز غير وقت الوجوب، كمدة

۱ ب : - ان . ۲ ب : انها .

۳ «انتم» و«مستورد» مأثم» ودر دليل بعد مائة مجهول باشد اسباب است، زیرا افعال  
بسیجیه در کلام کر شده، و بی قرینه رسم الخط «انتم» در دل سد که در هر سه سخن موجوده  
در دست یسین صورت است، معلوم بوده و در این صورت ماعن هر دو فعل صیغرات جمع بکلف است.

۴ ب و ج : بكون . ۵ الف : يترك .

۶ ب - فيه . ۷ ح - يصل .

الأحول، لَمَّا حَازَ أَنْ يَنْكَرَ رَدِّهَا امْتِنَالُ الْمَأْمُورِ بِهِ، انْفَصَلَ<sup>١</sup> وَقْتُ الْجَوَازِ  
مِنْ وَقْتِ الْوَجُوبِ

فَقَالَ لَهُمْ<sup>٢</sup> كَثُرَ<sup>٣</sup> الْإِيسِيَّةُ الَّتِي ذَكَرْتُمْوهَا تَقْضِي - إِذَا صَحَّتْ -<sup>٤</sup>  
الظَّنَّ، وَلَا تَوْجِبُ الْعِلْمَ، وَنَحْنُ فِي مَسْأَلَةِ طَرِيقِهَا الْعِلْمُ، فَلَا يَجُوزُ  
أَنْ يَتَمَدَّ<sup>٥</sup> فِيهَا عَلَى<sup>٦</sup> طَرِيقِ<sup>٧</sup> الظَّنِّ.

وَالَّذِي ذَكَرْتُمْوه أَوْلَا غَيْرُ لَارِمٍ، لِأَنَّهُ<sup>٨</sup> عِنْدَمَا لَا يَجُوزُ أَنْ تُؤَخَّرَ<sup>٩</sup>  
الصَّلَاةُ عَنْ أَوَّلِ الْوَقْتِ إِلَّا بِدَلِيلٍ، هُوَ الْعِزْمُ، فَلَمْ يُشَبَّهْ<sup>١٠</sup> النَّافِلَةُ، وَقَدْ  
قَدَّمَنا ذَلِكَ، وَبَيَّنَّا<sup>١١</sup> أَنَّا لَمْ نُنَبِّتْ هَذَا الْبَدَلُ إِلَّا بِدَلِيلٍ ذَكَرْتُمُوهَ.

فَإِنْ قِيلَ<sup>١٢</sup> أَيَكْمِيهِ عِزْمٌ فِي الْحَمَلَةِ عَلَى<sup>١٣</sup> أَدَاءِ الْوَاجِبَاتِ مُسْتَقْبَلًا، أَمْ  
يَجِبُ عِزْمٌ عَلَى<sup>١٤</sup> أَدَاءِ هَذِهِ الصَّلَاةِ بِعَيْنِهَا.

قُدِّمَ: لَا يُبْدَى مِنْ عِزْمٍ مُعَيَّنٍ، كَمَنْ أَخَّرَ رَدَّ وَدِيعةٍ، فَإِنَّهُ لَا يَكْمِيهِ عِزْمٌ  
مُحْتَمِلٌ عَلَى<sup>١٥</sup> أَدَاءِ الْوَاجِبَاتِ، بَلْ لَا بُدَّ مِنْ عِزْمٍ عَلَى<sup>١٦</sup> رَدِّهَا بِعَيْنِهَا<sup>١٧</sup>  
مَعَ الْإِمْكَانِ.

- |                        |                          |
|------------------------|--------------------------|
| ١ - ن - انحول، ن يعل.  | ٢ - ل - لعل، ن يعل.      |
| ٣ - ل - لعل، ن يعل.    | ٤ - ب - بوج، علم.        |
| ٥ - ب - المسألة.       | ٦ - ح - حشد.             |
| ٧ - ب - على.           | ٨ - ل - طريق.            |
| ٩ - ب - لا، ج - لا، ن. | ١٠ - ل - تاجر، ج - توخر. |
| ١١ - ل - شه.           | ١٢ - ح - سبأ.            |
| ١٣ - ب - سبأ.          |                          |

فإن قيل: كيف يكون العزم بدلاً من فعل الصلوة، ومن حق البدل ألا يثبت حكمه مع القدرة على التمدل، كالنعم مع الطهارة بالماء.  
قلنا هذا الحكم الذي ذكرتموه ليس يثبت في كل بدل، لأن كل واحدة من كمالات اليمين بدل من الأخرى، ويجوز له أن يستقل إلى كل واحدة مع القدرة على الأخرى

وبعد، فهذا خلاف في عبارة، ويجوز أن نقول: ليس له أن يترك فعل الصلوة في أول الوقت إلا يفعل ما يقوم مقامه، ولا تدكر البدل.

فإن قيل: من شئ ما قام مقام الشئ أن يسقط فعله وجوب ذلك الشئ، كالكفارات، و<sup>٥</sup> عندكم أن العزم لا يسقط وجوب الصلوة، وإن أسقط فعل الصلوة وجوب العزم

قلنا غير متتابع اختلاف<sup>٦</sup> أحكام ما يقوم مقام غيره، فيكون منه ما يسقط مقام مقامه، ومنه ما لا يكون كذلك، والواجب الرجوع فيه إلى الأدلة<sup>٧</sup>، ألا ترى أن المسح على الخفين عند من أحاربه يقوم مقام غسل

١- ب وج : طهارة الماء .

٢- الب و ب : نقول .

٣- الف : يفعل .

٤- الف : اختلاف .

٥- الف : ب : و .

٦- ج . الأحكام .

٧- الف : الإداء ، ب : دلالة

الرَّحِيْبِ، وَلَمْ يُسْقِطْ مَعَ ذَلِكَ قُلُّ الْمَسْحِ وَحَوْبَ الْغَسْلِ، كَمَا انْقَطَعَ  
الْغَسْلُ الْمَسْحَ عَلَى الْخَفِيِّ، أَلَا تَرَى أَنَّ مَنْ مَسَحَ عَلَى خَفِيهِ، ثُمَّ طَهَّرَتْ  
قَدَمَاهُ، يَجِبُ عَلَيْهِ غَسْلُهُمَا. فَلَمْ يَنْقَابِلَا فِي قِيَامِ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مَقَامَ  
الْآخَرِ، وَكَذَلِكَ الْقَوْلُ فِي الْوُضُوءِ بِالْمَاءِ وَالنَّسَمِ، فَغَيْرُ مُنْكَرٍ أَنْ  
يَكُونَ الْعَزْمُ لَا يُسْقِطُ وَحَوْبَ الصَّلَاةِ، وَإِنْ قَامَ مَقَامُهَا فِي سَقُوطِ  
الدُّومِ وَالْإِثْمِ.

فَأِنْ قِيلَ: مِنْ شَرِّ مَا قَامَ مَقَامَ غَيْرِهِ أَلَّا يُنْقَلُ إِلَيْهِ إِلَّا لِعَذْرٍ، كَأَمْسَحِ  
عَلَى الْخَفِيِّ.

قُلْنَا: غَيْرُ مُسْتَمِرٍّ ذَلِكَ، لِأَنَّا نَنْقِلُ مِنْ كَقَدَرَةٍ إِلَى أُخْرَى بِإِلَّا عَذْرٍ،  
وَمِنْ رَدِّ الْوُدِيَّةِ بِالْبَيْتِ إِلَى الْبَارِ وَلَا عَذْرَ، وَمِنْ الصَّلَاةِ فِي مَكَانٍ  
ظَاهِرٍ إِلَى غَيْرِهِ مِنَ الْأَمْكِيَّةِ الظَّاهِرَةِ بِإِلَّا عَذْرٍ.

وَيُقَالُ لَهُمْ فِيمَا تَعَلَّقُوا بِهِ نَائِبًا: لَيْسَ بِوَاجِبٍ مِمَّا انْتَقَى الْإِثْمُ  
عَنْ تَأْخِيرِهِ أَنْ يَنْتَفِي وَحَوْبُهُ، لِأَنَّهُ هَذَا هُوَ حُدُّ الْوَاجِبِ الْمَضْبِقِ،  
وَالْمَوْسَعُ بِحُلَاثِهِ، وَالْهَرَقُ مَا بَيْنَ قَبْلِ الزَّوَالِ وَبَعْدِهِ، أَنَّ الصَّلَاةَ قَبْلَ

١- ب : من ٢- ج : تتعاضلا.

٣- ب : - مسحا ، ج : واحدها ٤- ب : الوضوء

٥- ح : مقامهما ٦- ج : امسح.

٧- ج : ينقل ٨- ب : ولا .

٩- لف - ١٠- الف : - وحده.



الزوال لا يأتهم بتأخيرها من غير بدل يفعله، وبعد الزوال إذا أحرها، وجب أن يفعل بدلاً منها، ومتى ترك الأمرين أثم.

على أن هذا ينتقض بالكفارات، لأنه لا خلاف في أن الذي يفعله ويختاره من الثلاث واجب، وهو لا يأتهم بتأخير ذلك والمدول عنه.

- وَيَنْتَقِضُ أَيْضاً عَلَى أَصُولِهِمْ، لِأَنَّهُمْ إِذَا بَقِيَ مِنَ الْوَقْتِ قَدْرٌ مَا يَقَعُ فِيهِ تِلْكَ الصَّلَاةُ، أَثَمَ بِتَأْخِيرِ الصَّلَاةِ عَنْهُ، وَإِنْ لَمْ تَكُنْ وَاحِدَةً فِي تِلْكَ الْحَالِ، لِأَنَّهُمْ عِنْدَهُمُ الْوَحُوبُ يَتَعَيَّنُ إِذَا بَقِيَ مِنَ الْوَقْتِ قَدْرٌ تَحْرِيمَةٍ.

- وَيُقَالُ لَهُمْ فِيمَا تَعَلَّقُوا بِهِ نَاكِلًا الْكَلَامُ فِي هَذَا الْوَحْيِ هُوَ الْكَلَامُ عَلَى مَا تَقَدَّمَ<sup>٢</sup>، لِأَنَّ الْوَاقِلَ لَهُ تَرْكُهَا مِنْ غَيْرِ عَذْرِ وَلَا بَدَلٍ، وَالصَّلَاةُ لَا يَجُوزُ تَأْخِيرُهَا مِنْ غَيْرِ عَذْرِ إِلَّا بِدَلٍّ.

وَيَنْتَقِضُ أَيْضاً بِمَا يَخْتَارُهُ<sup>٣</sup> مِنَ الْكُفَارَاتِ الثَّلَاثِ، إِنْهُ يَجُوزُ تَرْكُهُ مِنْ غَيْرِ عَذْرِ، وَهُوَ وَاجِبٌ بِلَا خِلَافٍ، وَدَفْعُ الْوَدِيعَةِ بِالْيَدِ الْيُمْنَى وَاجِبٌ وَيَجُوزُ تَرْكُهُ بِإِعْذَرٍ بِأَنَّهُ يَدْفَعُهَا السَّرِي.

- وَيُقَالُ لَهُمْ فِيمَا تَعَلَّقُوا بِهِ رَابِعًا مِنْ أَعْتَابِ تَعَيَّنِ الْفَرَضِ بَأَخِرِ الْوَقْتِ<sup>٤</sup>

٢ - ح : بعده

١ - ج : بكر

٤ - ج : - الا سئل : ما سئل.

٢ - ب : تضاروه

٦ - ح : تبيين

٥ - ب و ح : سير

دُونَ أَوَّلِهِ - إِنَّمَا كَانَ<sup>١</sup> كَذَلِكَ ، لِأَنَّهُ لِلْجُوبِ<sup>٢</sup> فِي آخِرِ الْوَقْتِ مَزِيَّةٌ<sup>٣</sup>  
عَلَى أَوَّلِهِ ، وَإِنْ اشْتَرَكَ فِي تَعَلُّقِ الْوُجُوبِ بِهِمَا ، لِأَنَّهُ يَنْتَضِقُ ، وَيَتَعَيَّنُ  
فِي الْوَقْتِ الْأَخِيرِ ، وَهُوَ مُوْتَعٍ<sup>٤</sup> فِي الْأَوَّلِ ، وَلِهَذَا اعْتَبِرَ فِي الْحَائِضِ  
وَالْمُسَافِرِ آخِرُ الْوَقْتِ دُونَ أَوَّلِهِ .

وبعد ، فَإِنَّ كَيْفِيَّةَ آدَاءِ الصَّلَاةِ مُتَغَيِّرَةٌ<sup>٥</sup> بِحَالِ الْمَكْلُوفِ فِي وَقْتِ الْآدَاءِ  
يُوضَحُ ذَلِكَ أَنَّ<sup>٦</sup> فَرَضَ الْعِيدِ بَعْدَ زَوَالِ الشَّمْسِ أَنْ يُصَلِّيَ الطَّهْرَ أَرْبَعَ  
رَكَعَاتٍ ، وَلَيْسَ عَلَيْهِ حُمْمَةٌ ، فَإِنْ أَعْتَقَ<sup>٧</sup> وَفِي أَوَّلِ<sup>٨</sup> الْوَقْتِ بَقِيَّةَ لَزِمَتُهُ  
الْحُمْمَةُ ، وَعَلَى هَذَا لَا يَسْتَعِمْ أَنْ يَلْزِمَ الْحَاضِرُ الصَّلَاةُ تَامَةً إِذَا أَدْرَكَ أَوَّلَ  
وَقْتِهَا ، ثُمَّ سَافَرَ قَبْلَ خُرُوجِ الْوَقْتِ ، آدَاها مَقْصُورَةً ، لِأَنَّ حَالَهُ فِي وَقْتِ  
الْآدَاءِ تَغَيَّرَتْ مِنْ إِقَامَةٍ إِلَى سَفَرٍ ، كَمَا تَغَيَّرَتْ حَالُ الْعِيدِ مِنْ رِقَةٍ إِلَى حُرِّيَّةٍ<sup>٩</sup>  
فَتَغَيَّرَتْ صِفَةُ الْعِبَادَةِ الَّتِي تَلَزِمُهُ ، وَكَذَلِكَ<sup>١٠</sup> لَوْ كَانَ فِي أَوَّلِ الْوَقْتِ  
صَاحِبًا ، لَزِمَتُهُ الصَّلَاةُ قَائِمًا مُسْتَوْفِيًا لِلرُّكُوعِ وَالسُّجُودِ ، فَإِذَا مَرِصَ  
قَبْلَ آخِرِ الْوَقْتِ ، وَلَمْ يَتِمَّكِنْ مِنَ الصَّلَاةِ قَائِمًا<sup>١١</sup> ، صَنَى قَاعِدًا ، وَمُؤَمِّمًا ،  
بِحَسَبِ مَا يُمْكِنُهُ ، فَتَغَيَّرَتْ<sup>١٢</sup> صِفَةُ الْعِبَادَةِ بِتَغْيِيرِ حَالِهِ فِي وَقْتِ آدَائِهَا .

١ - الف : يكون . ٢ - الف : + مزية .

٣ - الف : مزية . ٤ - ب : موضع .

٥ - الف : ملهدا . ٦ - ج : معتبر .

٧ - ب - ان . ٨ - الف : - اول .

٩ - الظاهر سقوط أداة شرط في هذا الموضع .

١٠ - الف : لذلك . ١١ - ج : - مستوفيا ، تا اینجا .

١٢ - ب : فغير ، ج : فتغير .

ولا يترجم على هذا أن يقصر الصلوة متى سافر بعد خروج الوقت، لأنه بعد خروجه يكون قاصياً لا مؤدياً، والقاصي يجب عليه أن يقضي ما فاتته على صفته التي وجدت عليه مع التمسك بزوال الأعداء، وليس كذلك من سافر في بقية من الوقت \*، لأنه مؤدي للصلوة في وقتها، فوجب عليه الفصر، لاختلاف صفته من إقامة إلى سفر.

ويقال لهم فيما تعلقوا به خامساً: الفصل بين الصلوة والزكوة، أن مدة الحول المتقدمة لم تضرب في الشريعة لوجوب أداء الزكوة، والوقت من بعد الزوال مصروب لوجوب أداء الطهر، وقد دللنا على ذلك.

وسد، فإن المؤدى من الزكوة قبل الحول لما كان حائراً غير واجب، ١٠  
تميز من المؤدى بعد انقضاء الحول بالصمة والنية والاسم، وقد استأ  
أن الصلوة المؤداة في أول الوقت لا تتمر من المؤداة في آخره شيء  
من الأحكام.

وسد، فإننا لا نقول، أن الصلوة من أول الوقت إلى آخره تداخل

- |                       |                |
|-----------------------|----------------|
| ١ ح: ينقض             | ٢ ح: صفة       |
| ٣- ألف وقت.           | ٤- ب: صفة      |
| ٥- ح + و              | ٦- أ: ب: الوقت |
| ٧ ح: دللنا، بالتشديد. | ٨- ج: سا       |
| ٩- ب: يشير، ج: ستر    | ١٠- أ: ب: في   |
| ١ ألف يدخل.           |                |

جوازها لوجوبها، بل نقول: أنها واحدة من أول الوقت إلى آخره من غير أن تكون جائزة، لأن ذلك يومهم أنها قل، اللهم إلا أن يراد أنه حائز تركها والعدول عنها، وإذا أريد ذلك، لم يجز أن يقال فيها نفسها: أنها جائزة، بل نقول: العدول عنها إلى بدل منها جائز، فقد انفصل بهذا التفسير وقت الحوار من وقت الوحوب.

فإن قيل: قد تعلق كلامكم بأن وقت الصلوة يتحقق بآخره، فثبتوا كيفية التصق.

قلنا: الواجب أن يكون الوقت المصنق هو ما ينشأ على طين المكلف أن إيقاع الصلوة فيه يصادف الوقت، ولا تخرج الصلوة ولا بعضها عنه، واللهما يحدون المصنق بأنه قدر التحريم، وربما قال بعضهم: حد المصنق ما وقع فيه أقل جزء من الصلوة بعد أن يكون متميزاً، وهذا الذي ذكره إنما هو حد في إدراك الصلوة، وسبب للقضاء، ولا يجوز أن يكون حداً للأداء، لأنه من المحال أن توقت الصلوة بوقت لا يمكن إيقاعها فيه.

وليس لأحد أن يعيننا تشبيهاً هدياً المسألة، والخروج منها إلى

- |                    |                   |
|--------------------|-------------------|
| ١ - ب - من         | ٢ - ب و ح يكون    |
| ٣ - ا ب + هـ       | ٤ - الف : كلامهم  |
| ٥ - ل ف و ح : يخرج | ٦ - ج : التحريم   |
| ٧ - ا ب قالوه      | ٨ - الف و ح بوقت  |
| ٩ - ج : معنا       | ١٠ - ب لا يحل الى |

الكلام في الفرع 'لأن قصدنا' إنما كان إلى إيضاح الأصل بهذا التفريع، قرب فروع أعان شرحها على تصور الأصول.

## فصل في أن الأمر لا يدخل تحت أمره

اعلم أن الرتبة إذا اعتبرت من الأمر والمأمور على ما بيننا لم يحز أن يفر الإنسان نفسه مفرداً، ولا محتبماً مع غيره، والضرر كما لم يفتقر فيه الرتبة، حاز أن يخير نفسه، وفي المقتات شاهد بذلك، وهو أن أحداً لا يجوز أن يكون محبباً إلى نفسه، ولا متفصلاً عنها، وإن حاز ذلك مع غيره.

فإن قيل: ليس معنى الأمر أكثر من أن يقول 'أفعل' ويريد المأمور به، وهذا يتأتى للإنسان مع نفسه قلنا ذلك وإن أتى، فإن أهل اللغة لا يسمونه أمراً، لا اعتبار الرتبة، كما لا يسمون قول الصغير القدير للعظيم القدير 'أفعل' - وإن

١ - لف امرؤ

٢ - ج: صرنا

٣ - ع: شرحها، ب: شرحها.

٤ - ب: لا.

٥ - ج: + في

٦ - ع: لم.

٧ - ع: + عن.

٨ - ج: مفصلاً

٩ - ج: في، بجای معنی.

١٠ - ع: أكثر.

١١ - ب: تقول.

١٢ - ج: الاعسار.

١٣ - ع: - القدر

أَرَادَ الْفِعْلَ مِنْهُ - أَمْرًا بِالْأَحْلِ الرَّتَبَةِ ، وَمَعْنَى الْأَمْرِ حَاصِلٌ فِي الْمَوْضِعَيْنِ :  
وَالصَّحِيحُ أَنَّ الرَّسُولَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - إِذَا أَدَّى إِلَيْنَا حِطَابًا عَنْ اللَّهِ -  
تَعَالَى - «عَامًّا لَوْ سَمِعْتُمْ مِنْ غَيْرِهِ كَانَ» - عَلَيْهِ السَّلَامُ - دَاخِلًا فِيهِ ، فَإِنَّهُ  
يَجِبُ دُخُولُهُ فِيهِ ، وَإِنْ كَانَ هُوَ الْمَوْدِيُّ لَهُ ، لِأَنَّهُ وَإِنْ سَمِعَ مِنْ لَفْظِهِ -  
عَلَيْهِ السَّلَامُ - ، فَإِنَّهُ يَحْكِيهِ عَنْ رَبِّهِ تَعَالَى ، فَإِذَا حَكَى عَنْهُ - تَعَالَى - :  
يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ ، كَانَ دَاخِلًا فِيهِ ، لِأَنَّهُ لَا فَرْقَ فِي عَمُومِ  
لَفْظِهِ بَيْنَ سَمَاعِهِ مِنْهُ ، وَبَيْنَ سَمَاعِهِ مِنْ غَيْرِهِ ، وَلَيْسَ إِذَا حَكَى الرَّسُولُ -  
عَلَيْهِ السَّلَامُ - أَمْرًا عَنْ رَبِّهِ - تَعَالَى - يَكُونُ الرَّسُولُ - ص ع - هُوَ الْأَمْرُ  
بِهِ نَلِ الْأَمْرُ بِهِ هُوَ اللَّهُ - تَعَالَى - وَإِنَّمَا يَحْكِي الرَّسُولُ - ص ع - كَلَامَهُ  
وَيُودِيهِ عَلَى هَيَاتِهِ . ١٠

وَمَنْ فَرَّقَ بَيْنَ أَنْ يُودِيَ الرَّسُولُ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - كَلَامَهُ - تَعَالَى -  
أَبْتَدَأَ وَبَيْنَ أَنْ يَقْدَّمَ ذَلِكَ الْكَلَامُ ثُمَّ يُؤَمَّرُ الرَّسُولُ - ص ع - «إِبَادَاتِهِ»  
فَجَعَلَهُ فِي الْأَوَّلِ غَيْرَ دَاخِلٍ فِيهِ وَفِي الثَّانِي دَاخِلًا ، فَتَوَهَّمُ «لِمَا

١ - ألف - الصمير - بحاي الموصيين .

٢ - ب - عروحل . ٣ - ب و ج ا

٤ - ب اسماء ٥ - ب و ج - كل

٦ - ب : فان . ٧ - ج - المردى .

٨ - ألف - ه ٩ - ألف - يامر

١٠ - ج عليه السلام ١١ - ب داخل .

١٢ - ألف - مترجم .

لأصل له، و<sup>١</sup> في الحاليتين<sup>٢</sup> يجب دخوله في عموم الخطأ، والوجه الذي له يدخل فيه إذا تقدم ثم أدام قائم في أدائه له على سبيل الابتداء، وليس يجب اعتبار الرتبة فيما يؤديه<sup>٣</sup> ويحكمه<sup>٤</sup> لآفته في الحقيقة غير أمر بما فيه من أمر، ولا محذور بما فيه من خير، والأمر والمخير غيره، فلا يلزم أن يكون أمراً نفسه، وكيف يخفى على أحد أن<sup>٥</sup> أحدنا لو قال لأحد غلامه: قل لعماني عني: إني قد أمرت جميع عبيدي بكذا، إن ذلك العبد المؤدى داخل في الخطأ، كما هو داخل فيه لو سمع من غيره.

## فصل في ذكر الشروط التي معها يحسن

### الأمر بالفعل

١٠ أعلم أن للأمر تعلّق بفعل المكلف والمكلف والأفعال التي يتناولها الأمر، فيجب بيان الشروط الراجعة إلى كل شيء مما ذكرناه، وربما تدخلت هذه الشروط ليعتق بين هذه الوجوه. والذي يجب أن يكون الله - تعالى - عليه حتى يحسن منه الأمر بالفعل شروط أربعة.

١٥ أولها أن يتمكن العبد من الفعل المنعوي به، ويدخل في التمكين القدر والآلات والعلوم وما أشبه ذلك.

١ - ج : و . ٢ - ب و ج : الحالين .

٣ - ب : يرويه . ٤ - ب : احدان .

٥ - ب : + ما .

١ - ج : و . ٢ - ب : يرويه .

٣ - ب : يرويه . ٤ - ب : احدان .

٥ - ب : + ما .

وَتَائِبَهَا أَنْ يَكُونَ 'الْفِعْلُ' مِمَّا يُسْتَحَقُّ بِهِ الثَّوَابُ، بِأَنْفِ يَكُونَ  
وَاجِباً أَوْ نَدْباً.

وَنَالَتْهَا أَنْ يَكُونَ الثَّوَابُ عَلَى ذَلِكَ الْفِعْلِ مُسْتَحَقّاً، وَيُؤْتَى - تَعَالَى -  
أَنَّهُ سَيَفْعَلُهُ بِهِ 'لَا مَحَالَةَ'.

وَشَرَطَ قَوْمٌ هِهْنَا، فَقَالُوا: إِذَا لَمْ يَحْضَرْهُ، وَإِنَّمَا يَشْتَرُطُ ذَلِكَ مَنْ  
يَرَى الْإِحْصَاطَ، وَإِذَا كَانَ الْإِحْصَاطُ بَاطِلاً، فَلَا مَعْنَى لِإِشْتِرَاطِهِ.

وَرَأَيْنَاهَا أَنْ يَكُونَ قَصْدُهُ - تَعَالَى - بِذَلِكَ الْإِصْطِلَاقِ إِلَى الثَّوَابِ،

حَتَّى يَكُونَ تَعْرِيفُهُ، وَهَذِهِ الْجِدْلَةُ صَحِيحَةٌ \* لِأَشْهُدُ فِيهَا، لِأَنَّ التَّغَرُّضَ [١٣٦]

فِي التَّكْلِيفِ الْمَعْرِضُ لِلْمَنَافِعِ الَّتِي هِيَ الثَّوَابُ، وَلَنْ يُنْتَمِ 'دَلِيلُ' إِلَّا

بِتَكْمُلِ الشُّرُوطِ الَّتِي ذَكَرْنَاهَا.

فَأَمَّا الْأَمْرُ بِتَجَاوُزِهِ 'تَحَايُفُ' فِي هَذِهِ الشُّرُوطِ حَذْلُ الْقَدِيمِ -

سُبْحَانَهُ - 'إِلَّا أَنَّهُ قَدْ يَأْمُرُ بِمَا' \* يَتَعَلَّقُ بِالْإِثْبَاتِ، وَالْأَمْرُ فِي ذَلِكَ

لَا يَقُومُ 'مَقَامُ الْعِلْمِ، فَأَمَّا تَمَكُّنُ' \* الْمَذْمُورِ فَالظَّنُّ فِيهِ يَقُومُ 'مَقَامُ'

٢- الف: يعلم.

٣- ب: -هـ.

٤- ج: للإحصاء.

٥- ب: ثم.

٦- ج: معانة.

٧- ب: + لا.

٨- ج: تمكين.

١- ج: كونه.

٢- ج: -هـ: تعالى.

٣- الف: بشرط.

٤- ب: التمرص.

٥- الف: الا.

٦- ب و ح: تعالى.

٧- ب: + فيه.

٨- ج: يقوم به.



العلم، وأما<sup>١</sup> إن كان أمره بما يخصه<sup>٢</sup> فمكفي فيه أن يكون حسناً، وإن كان مباحاً، لأن الفرض يتم بذلك، وإنما شرطاً<sup>٣</sup> الحسن، لأن الأمر بالقبح لا يكون إلا قبيحاً.

وأما<sup>٤</sup> أمره - ص ع - فالشروط فيه كالشروط في أمره - تعالى - إلا<sup>٥</sup> العلم بإيصال الثواب، لأن ذلك مثلاً يتعاقب به، وقد يجوز أن يقوم<sup>٦</sup> الظن فيه مقام العلم، فيما يرجع<sup>٧</sup> إلى تمكن<sup>٨</sup> المكلف، وأما<sup>٩</sup> ما يرجع<sup>١٠</sup> إلى صفة الفعل من حسن وغير ذلك فلا بد من أن يكون معلوماً، ويعلم<sup>١١</sup> استحقاق الثواب به، وأنه - تعالى - سيؤفره عليه.

ومى<sup>١٢</sup> الفقهاء والمكلفين من يجوز أن يأمر الله - تعالى - بشرط أن لا يمنع<sup>١٣</sup> المكلف في المستقبل<sup>١٤</sup> من الفعل<sup>١٥</sup>، أو بشرط أن يقدره،<sup>١٦</sup> ويؤمنون أنه يكون ما هوذا<sup>١٧</sup> بذلك مع المنع. وهذا غلط، لأن هذه<sup>١٨</sup> الشروط<sup>١٩</sup> إنما تحسن<sup>٢٠</sup> فيمن لا يعلم<sup>٢١</sup> العواقب، ولا طريق له إلى علمها.

١ ح : أما ، ب - س ك ، د : ايها

٢ ج - يخصه ، ب : شرطت

٣ ح : أما ، ب - عنه السلام

٤ ب : لا ، ح : الى

٥ ج : يمكن

٦ ب و ح : يعلم

٧ ب و ح : - في المستقبل

٨ ب و ح : - هذه

٩ ب و ح : يحسن

١٠ ب - : مى

١١ ج : الفعل

١٢ ب و ح : الشرط

وَأَمَّا الْعَالِمُ<sup>٢</sup> بِالْعَوَاقِبِ وَأَحْوَالِ الْمَكْتَفِ فَلَا يَحُوزُ أَنْ يَأْمُرَهُ بِشَرْطٍ<sup>٣</sup>  
وَالَّذِي يُتَيَّنُ ذَلِكَ أَنَّ الرِّسُولَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - لَوْ أَعْلَمْنَا أَنَّ رِيْدًا  
لَا يَتِمُّكَ مِنْ الْفَعْلِ فِي وَقْتٍ مَحْصُوصٍ، قُبْحٌ مِنَّا أَنْ نَأْمُرَهُ بِذَلِكَ  
لَا مَحَالَةَ، وَإِنَّمَا حَسُنَ دَحْوُلُ هَذِهِ الشَّرُوطِ - فِيمَنْ نَأْمُرُهُ، لِمَقْدِ عَلَمِنَا  
بِصِفَتِهِ فِي الْمُسْتَقْبَلِ، أَلَا تَرَى أَنَّهُ لَا يَحُوزُ الشَّرْطَ فِيمَا يَصِحُّ فِيهِ الْعِلْمُ،  
وَلَا إِلَيْهِ طَرِيقٌ، نَحْوُ حَسَنِ الْعَمَلِ، لِأَنَّهُ مِنَّا<sup>٤</sup> يَصِحُّ أَنْ نَعْلَمَهُ - وَكَوْنُ  
الْأُمُورِ مُتِمِّكًا لَا يَصِحُّ أَنْ يُعْلَمَ عَقْلًا، فَإِذَا فَقَدَ الْخُبْرَ، فَلَا بُدَّ مِنْ لَشَرْطِ -  
وَلَا بُدَّ مِنْ أَنْ يَكُونَ أَحَدُنَا فِي أَمْرِهِ يَخْضَلُ فِي حَكْمِ انْطِقَانِ  
لِتَمَكُّنٍ مِنْ يَأْمُرِهِ مِنَ الْعَمَلِ مُسْتَقْبَلًا، فَيَكُونُ لَطْنٌ فِي ذَلِكَ قَائِمًا  
مَقَامَ الْعِلْمِ، وَقَدْ نُسِتَ أَنَّ اللَّطْنَ يَقُومُ مَقَامَ الْعِلْمِ إِذَا تَعَدَّرَ الْعِلْمُ، فَأَمَّا  
مَعَ حُصُولِهِ فَلَا يَقُومُ مَقَامَهُ، وَإِذَا كَانَ الْقَدِيمُ - تَعَالَى - عَالِمًا يَتِمَكَّنُ  
مَنْ يَتِمَكَّنُ وَجَبَ أَنْ يُوجِّهَ الْأَمْرَ نَحْوَهُ<sup>٥</sup>، دُونَ مَنْ يُعْلَمُ أَنَّهُ لَا يَتِمَكَّنُ،  
فَالرِّسُولُ - ص - ع - <sup>١</sup> حَالُهُ <sup>١١</sup> كَحَالِنَا، إِذَا أَعْلَمْنَا<sup>١٢</sup> اللَّهُ - سُبْحَانَهُ - <sup>١٣</sup> حَالُ

٢ - ج : العلم

١ - الف و ج : قائم

٣ - الف : حسن

٣ - الف : ان لا يصح وعده

٤ - ب و ج : لشرط

٥ - ب و ج - هذه

٥ - ب و ج : بالفعل

٧ - ب : لا

١٠ - ب و ج : عليه السلام

٩ - ج : نحو

١٢ - ب : عينا

١١ - ب : حاله

١٣ - ب و ج : تعالى

من يأمره، فعند ذلك يأمر بلا شرط

ويُزَمُّ من سنك هذه الطريقة أن يأمر الله - تعالى - أَلَمِيتَ بِشَرِيطِ  
أَنْ يَصِيرَ حَتًّا، وَيَأْمُرَ بِمَا لَا يَكُونُ صَلَاحًا بِشَرِيطِ أَنْ يَصِيرَ صَلَاحًا، وَهَذَا  
يُوجِبُ عَلَيْهِمْ أَنْ لَا يَقْطَعُوا فِي مَنْ أَمَرَهُ اللَّهُ - تعالى - بِالْفِعْلِ أَنَّ ذَلِكَ مِنْ  
صَلَاحِهِ، كَمَا لَا يَقْطَعُونَ بِأَنَّهُ مُتَمَكِّنٌ لِمَحَالَّةٍ مِنْهُ.

وَأَمَّا تَقْتَضِيهِمْ بِالْقَطْعِ عَلَى أَنْ أَمَرَ اللَّهُ - تعالى - يَتَنَاولُ حَمِيعَ  
الْمُكَلَّمِينَ، مَعَ اخْتِلَافِ أَحْوَالِهِمْ فِي التَّمَكُّنِ، فَبَاطِلٌ، لِأَنَّا لَا نُسَلِّمُ  
ذَلِكَ، بَلْ نَذْهَبُ إِلَى أَنَّهُ لَا يَتَنَاولُ، لِأَنَّ مَنْ يَعْلَمُ أَنَّ التَّمَكُّنَ يَحْضُرُ لَهُ،  
وَيَتَكَمَّلُ فِيهِ، وَلِهَذَا نَذْهَبُ إِلَى أَنَّهُ لَا يَعْلَمُ أَنَّهُ مَأْمُورٌ بِالْفِعْلِ إِلَّا بَعْدَ  
تَقْضِيِ الْوَقْتِ وَخُرُوجِهِ، فَيَعْلَمُ أَنَّهُ كَانَ مَأْمُورًا بِهِ، وَلَيْسَ يَجِبُ إِذَا لَمْ  
يَعْلَمْ قَطْعًا أَنَّهُ مَأْمُورٌ أَنْ يَسْقُطَ عَنْهُ وَحُوبُ التَّحَرُّرِ لِأَنَّهُ إِذَا حَانَ وَقْتُ  
الْفِعْلِ وَهُوَ صَحِيحٌ سَلِيمٌ - وَهَذِهِ أَمَارَةٌ يَنْبَغِي مَعَهَا الطَّرِيقُ بِقَائِهِ -  
فَيَجِبُ أَنْ يَتَحَرَّرَ مِنْ تَرْكِ الْفِعْلِ وَالتَّقْصِيرِ فِيهِ، وَلَا يَتَحَرَّرَ مِنْ ذَلِكَ  
إِلَّا بِالشَّرْعِ فِي الْفِعْلِ وَالْإِبْتِدَاءِ بِهِ، وَلِذَلِكَ مِثَالُ فِي الْعَقْلِ، وَهُوَ أَنَّ

- |                                      |                    |
|--------------------------------------|--------------------|
| ١ - الف : يكون .                     | ٢ - الف : لا       |
| ٣ - الف : يسكن .                     | ٤ - الف و ح : ص .  |
| ٥ - الف : تعالى يتناول .             | ٦ - ب : أمور .     |
| ٧ - ب : التحور، ج : التخيير، + منه . | ٨ - و ج : أمادات . |
| ٩ - ب : يجب على .                    | ١٠ - ب : يتحرر .   |

الشاهد ليسع من بعد - مع تحويره أن يحترم السمع قبل أن يصل إليه - يتزعم التحذور منه ، لما ذكرناه ، ولا يجب - إذا لزمه التحذور - أن يكون عالماً ببقاء السمع ، وتمكبه من الإصرار به .

وأما من جعل من شرط حسن الأمر أن يعلم الأمر أن الأمر سيقبله ، فجلاله خارج عن أقوال المختصين في أصول الفقه ، لأنهم لا يحتفلون في أن الله - تعالى - قد يأمر من يفهم أنه يطيع<sup>٢</sup> ، كما يأمر من يفهم أنه يعصى ، ولو كان ماد كشرط في حسن الأمر ، لما حسن ما في الشاهد أمر ، لأننا لا نقف لمواقف .

وليس لهم أن يقولوا : أنه حسن ما من حيث إننا نطو أنه يقبل ، لأننا قد تأمر مع الطير بأنه لا يقبل ، نحو أن تدعو<sup>٣</sup> إلى الطمام من نطن أنه لا يقبل ، وإلى الندي من نطن أنه لا يطيع<sup>٤</sup> .

وأما من أجاز أن يأمر الله - تعالى - بشئ ، بشرط أن لا ينهى عنه ، فقله بطل ، وسيجي عليه الكلام في التسخ والتسوخ من هذا الكتاب بمشيئة الله - تعالى - وعونه<sup>٥</sup> .

٢ ج طام .

٤ - لب - هـ .

٥ ب و ح . لا يعمل ، نايجا .

٥ ج : تعالى

ب و ج . محرم

٣ - الف سطيع .

٤ الف و ح . تدعو .

٥ ب : + تعالى

٥ ب . عقوته .

وَأَمَّا الصِّغَاتُ الَّتِي يَجِبُ كَوْنُ الْفِعْلِ الْمُمَوَّرِ بِهِ عَلَيْهَا ، فَتَنْقَسِمُ  
إِلَى أَقْسَامٍ :

أَوَّلُهَا أَنْ يَدْخُلَ فِي الصِّغَةِ وَيَخْرُجَ عَنِ الْإِسْتِحَالَةِ .  
وِثْنِيهَا<sup>٢</sup> أَنْ يَصِيحُ بِمَنْ كَذَبَهُ لِأَنَّ صِحَّتَهُ مِنْ غَيْرِهِ كَانَتْ حَالَتِهِ فِي  
الْفَرْضِ<sup>٣</sup> الْمَقْصُودِ .

وِثْلِيهَا<sup>٤</sup> صِحَّتُهُ مِنْهُ عَلَى حَيْثُ الْإِخْتِيَارِ .

ورابعها أَنْ يَكُونَ لِلْفِعْلِ فِي نَفْسِهِ صِفَةُ الْخُسْرِ .

وحامسها أَنْ يَحْضُرَ لَهُ صِفَةُ رَائِدَةٍ يَدْخُلُ بِهَا فِي أَنْ يَكُونَ فَلَأَوْ  
أَوْ فَرَصًا ، وَهَذِهِ شُرُوطُ<sup>٥</sup> لَا تَدْخُلُ فِي حُسْرِ الْأَمْرِ بِالْفِعْلِ .

وَادِّ<sup>٦</sup> كَانَ الْكَلَامُ فِي الْوَاجِبِ ، فَلَا يَدْخُلُ فِيهِ مَا تَقَدَّمَ ، وَمِنْ شَرْطِ  
زَائِدٍ ، وَهُوَ حَصُولُ<sup>٧</sup> وَجْهِ يَفْتَضِي وَجُوبَهُ .

وَالْقِسْمُ الْأَوَّلُ يَنْشُأُ بَيْنَ<sup>٨</sup> " يَقْنَمُ أَنَّ الْفِعْلَ " مِمَّا لَا يَسْتَحِيلُ

وَقَوْعُهُ ، بَلَّغَ أَنْ يَكُونَ وَقْتُهُ مُسْتَقْبَلًا ، وَلَا يَكُونُ مَاضِيًا وَلَا حَاضِرًا \* لِأَنَّ

١ - اب وج . في قسم .

٢ - ب : ثانيا .

٣ - ب : امرض ، ح : العرض

٤ - ب : ثانيا .

٥ - الف صحبها

٦ - الف الاختيار .

٧ - الف مهده شروط .

٨ - ر وج : عاد .

٩ - ح فائده .

١٠ - ب : حصوله .

١١ - ب : اب .

١٢ - ب : ليعمل .

- ما لم يكن كذلك 'تَقْضُ' إرادته 'و' الأمر به'  
 ٥. والقسم الثانى وهو صحته منه يَدْخُلُ فيه 'ألا يكون الفعل' بما  
 يستحيل 'قدرة العبد عليه كالحوادث وما لا يتناولُه قدرنا من الأعراض'  
 ويَدْخُلُ فيه أن يكون غير ممنوع منه، وأن يُفَكِّه تمييزه، وإِنَّمَا  
 أَوْحِثْنَا ذلك، لأنَّ مع فعله يتعدَّى الفعل، ويقضُ الأمر بما يتعدَّى.  
 والقسم الثالث يَدْخُلُ فيه رَوَالُ الإلحاء، وأن تكون الدواعى  
 مُرَدِّدَةً، لأنَّ بالإلحاء 'يَتَحَقَّقُ' التلحُّقُ بالممنوع، ومع فقد تردُّدِ  
 الدواعى لا يَسْتَحَقُّ الثواب الذى هو الغرض بالتكليف.  
 والقسم الرابع أن يكون الفعل غير قبيح. ولا عارٍ من القبح  
 ١٠. والحسن، وإِنَّمَا وَجِبَ ذلك، لأنَّ الأمر بالقبح 'قبيح' وكذلك  
 إرادته، والأمر 'بما لا غرض' فيه كذلك  
 والقسم الخامس يَدْخُلُ فيه 'ألا يكون مباحاً' وأن يقع على وجه  
 زائد عن المحسوس 'يَدْخُلُ به' 'إما على' كونه ندبة، أو قرصاً، وإِنَّمَا

- |                             |                               |
|-----------------------------|-------------------------------|
| ١ - ب : يقض .               | ٢ - ب : إرادة                 |
| ٣ - ب : و .                 | ٤ - ج . والقسم الأول : تأنيها |
| ٥ - ج : الأعراض .           | ٦ - الف و ج : يكون .          |
| ٧ - الف : لا .              | ٨ - الف : يحس .               |
| ٩ - ج : بالقبح              | ١٠ - ج : وكذلك ، ب : فكد .    |
| ١١ - ج : والأمر ، ب : ليد . | ١٢ - ب : عوض ، ج : حرص .      |
| ١٣ - ج : إلا .              | ١٤ - ب : و                    |
| ١٥ - ب و ج : فيه .          | ١٦ - ج : - مى .               |

قننا ذلك، لأن المباح كما لا يستحق يفعيه في الشاهد المدح، كذلك لا يستحق به الثواب، وتكليف ما هذبه حاله عت<sup>١</sup>

وإنما شرطنا في الإيجاب أن يكون له وجه وجوب، لأن ملاوجهه يقتضى وحوته، فأيجابه<sup>٢</sup> قبح<sup>٣</sup>، يعزى<sup>٤</sup> محزى<sup>٥</sup> تقبح<sup>٦</sup> الحسن<sup>٧</sup> وتحسين<sup>٨</sup> القبيح<sup>٩</sup>، ولهذا لو أنه - تعالى - أوجب كفر بعبه<sup>١٠</sup>، لم يصير ذلك واجباً.

وأما الصفات التي يجب كون المأمور عليها، فجعلناها أن يكون متمكناً من إيقاع الفعل على الوحي الذي أمر به، وتفرغ<sup>١١</sup> هذبه الجملة إلى أن تكون<sup>١٢</sup> القدرة<sup>١٣</sup> والعلوم<sup>١٤</sup> والآلات<sup>١٥</sup> والأسباب<sup>١٦</sup> والأدلة<sup>١٧</sup> كلها حاصلة، لأن يوحدها<sup>١٨</sup> يكون<sup>١٩</sup> التمكن<sup>٢٠</sup>، ومع قفدها يحصل<sup>٢١</sup> التعذر<sup>٢٢</sup>. واعتلم أن هذه الشروط<sup>٢٣</sup> تنقسم<sup>٢٤</sup> إلى أقسام ثلاثة: أولها أن يكون ممّا لا يصح<sup>٢٥</sup> إلا من الله تعالى، فلا بد من أن يزيح<sup>٢٦</sup> - جل اسمه - علة<sup>٢٧</sup> المكلف<sup>٢٨</sup> فيه، وذلك نحو القدرة والحسية<sup>٢٩</sup> وكثير من الآلات ونحو كمال العقل.

٢ - ب : فيجزي، ج : يجزي .

٤ - ح : القبح .

٦ - الف و ج : يتفرغ .

٨ - ج : - و .

١٠ - ب : يربح، ج : يدح .

١٢ - الف - المكلف .

١ - الف : اجابه .

٢ - ب : القبيح .

٤ - ج : نعمته .

٦ - الف و ج : يكون .

٨ - ج : الشروط .

١١ - الف : عتته .

وثانيها مالا يصح على الوجه المحتاج إليه إلا من العبد، كمحور  
الإرادة والكراهية، لأنهما لا يؤثران في فعله فتكون أمراً وخيراً وعادة  
لله - تعالى - إلا بأن يكونا من جهة العبد.

وثالثها أن يكون متب يصح من الله - تعالى - ومن جهة العبد،  
نحو كثير من الآلات<sup>١</sup> وكثير من العلوم، وفي هذا الوجه يجوز  
أن يفعله - تعالى - للعبد، ويجوز أن يُلزمه فعله، ويمكنه منه<sup>٢</sup>  
وأما التي يجب أن يكون الأمر عليها، فإن<sup>٣</sup> يكون متقدماً لوقت  
الفعل<sup>٤</sup> الأمور به، ولا يحد<sup>٥</sup> في ذلك حداً معيناً، بل يتعلق<sup>٦</sup> ذلك  
بصفة مفعولة<sup>٧</sup>، وهو أن يتم بذلك التقدم<sup>٨</sup> الغرض<sup>٩</sup> في الأمر من  
دلالة على وجوب الفعل، وترغيب فيه، وفي<sup>١٠</sup> نفس عليه، فهذا القدر هو  
الذي لا بُد منه، وما راد على ذلك من التقدم فلا بُد فيه من مصلحة زائدة.  
والمعجزة<sup>١١</sup> تخالف في ذلك، وتقول: أن الأمر إذا كان إلزاماً

- |                       |                          |
|-----------------------|--------------------------|
| ١ - لف: خبراً.        | ٢ - ب: عادة.             |
| ٣ - ب: أو             | ٤ - ح: لآلات             |
| ٥ - ب: و              | ٦ - ب: بالعبد            |
| ٧ - ج: فيه            | ٨ - الف: + الصفت.        |
| ٩ - الف: لأمراً، باله | ١٠ - الف: بأن            |
| ١١ - ب: وج: بعد.      | ١٢ - الف: متعلق: ج: تعلق |
| ١٣ - ب: مفعولة.       | ١٤ - ب: وج: + و.         |
| ١٥ - ب: الغرض.        | ١٦ - ج: و.               |
| ١٧ - ج: المعجزة.      |                          |



فَلَا يَكُونُ إِلَّا فِي حَالِ الْفَعْلِ ، وَمَا يَتَقَدَّمُ لَيْسَ بِأَمْرٍ ، وَإِنَّمَا هُوَ إِعْلَامٌ .

- و' فِي أَهْلِ الْعَدْلِ مَنْ يَذْهَبُ إِلَى أَنَّهُ لَا يَجُوزُ تَقْدِمُهُ ، إِلَّا بِوَقْتٍ وَاحِدٍ ، وَفِيهِمْ مَنْ يُجَوِّزُ تَقْدِمَهُ بِأَوْقَاتٍ بِشَرِيطٍ أَنْ يَكُونَ 'الْمَكْتَفِ' مِنْ حِينَ حَصُولِ الْأَمْرِ إِلَى وَقْتِ انْتِكَافِ مُتَعَكِّتِ مُزَاحٍ 'الْعَدْلِ' ، وَمِنْهُمْ مَنْ يُجَوِّزُ تَقْدِمَهُ بِأَوْقَاتٍ - وَإِنْ لَمْ يَكُنِ 'الْمَكْتَفِ' كَذَلِكَ - إِذَا كَانَ فِي تَقْدِمِهِ مَصْلَحَةٌ لِبَعْضِ الْمَكْتَفِينَ ، وَهُوَ الصَّحِيحُ ، وَفِيهِمْ مَنْ يُجَوِّزُ تَقْدِيمَهُ 'مِنْ غَيْرِ اعْتِبَارِ مَصْلَحَةٍ . وَمَنْ يَقْتَضِي الْمَصْلَحَةُ ' مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ : يَجُوزُ أَنْ تَكُونَ 'الْمَصْلَحَةُ تَحْمُلُ' 'الْبَعْضُ إِلَى مَنْ كَيْفَ الْفَعْلِ ، وَمِنْهُمْ 'مَنْ لَا يُجَوِّزُ أَنْ يَكُونَ الصَّلَاحُ هَذَا الْقَدْرَ ، بَلْ يَوْجِبُ أَنْ يَسْتَفِيدَ ' بِهِ مَعَ التَّحْمُلِ .

وَأَمَّا الَّذِي يَدُلُّ عَلَى أَنَّهُ لَا بُدَّ مِنْ تَقْدِمِهِ ' أَنَّهُ يُفِيدُ إِجْبَابَ الْفَعْلِ

- |                   |                         |
|-------------------|-------------------------|
| ١ - ج : و         | ٢ - ب و ج : تقديمه      |
| ٣ - ب : يشترط     | ٤ - ج : أن يكون         |
| ٥ - ب : حصل       | ٦ - ج : مر ح : ب : مزاح |
| ٧ - ب : تقديمه    | ٨ - الف : تقديمه        |
| ٩ - ج : منهم      | ١٠ - ج : تقدمه          |
| ١١ - ج : + و      | ١٢ - ب و ج : يكون       |
| ١٣ - ب و ج : يحمل | ١٤ - الف : فيهم         |
| ١٥ - الف : تعدد   | ١٦ - ج : مقدمة          |

على المكلف، وترغبه، وبعثه عليه، وكل هذا لا يتم إلا بالتقدم.  
 وحلاف المعجزة مبني على قولهم: أن القدرة مع الفعل<sup>٢</sup>، فاجروا  
 الأمر محررها، وذلك باطل بما ذكر في مواضعه، لأنه يتطلّب الإيثار  
 والاختيار، ويقتضي تكليف ما لا يطاق، وأن القاعدة عن الصلوة معذور  
 بترك القيام إليها، لأنه لا يقدر عليه.

و<sup>٣</sup> قولهم: أن المتقدم إعلام، فإن أرادوا به أنه إعلام يلزوم  
 الفعل في وقته، فهو حلاف في عبارة، وإن أرادوا غير ذلك، فهو غير  
 مقبول، ونحن نعلم أيضاً أن الأوامر في الشاهد لا تكون إلا متقدمة،  
 وأخفقت الأمة على أن أوامر القران متناوئة للمخلق إلى يوم القيامة،  
 وإن كانت متقدمة لهم.  
 وأما تقدم الأمر على العمل أوقات<sup>٤</sup> كثيرة، فإذا كان للمصلحة،  
 حسن لامحالة.

وأما<sup>٥</sup> من شرط<sup>٦</sup> في<sup>٧</sup> حوار تقديمه أن يكون المكلف متمكناً

٢- ج : - العمل .

٤- ب : بان .

٦- العب : هـ .

٨- ج : اوقات .

١٠- الف و ج : فاما .

١٢- ج : في .

١- ج : القدر .

٣ ج : و .

٥ الف ن .

٧ ج : يكون .

٩ ب : واد .

١١ ب : مشروط .

في الأحوال كتبها ، فقولُه باطلٌ ، لِأَنَّ الْمُكْتَفَى إِنَّمَا يَحْتَاجُ إِلَى التَّمَكُّنِ  
لِلْفِعْلِ ، لَا لِكَوْنِهِ مَأْمُورًا ، لِأَنَّهُ لَوْ كَانَ فِي حَالِ الْأَمْرِ مُتَمَكِّنًا ، وَفِي حَالِ  
الْفِعْلِ عَاجِزًا ، قُضِيَ أَمْرُهُ ، فَلَا مَانِعَ مِنْ حَسْرَةِ أَمْرِهِ بِفِعْلِهِ يَقْتَضِيهِ اللَّهُ -  
تَعَالَى - أَنَّهُ سَيَتَمَكَّنُ مِنْهُ فِي حَالِ الْحَاجَةِ ، وَإِنْ كَانَ فِي حَالِ الْأَمْرِ عَاجِزًا  
وَأَمْرًا ٢ الْقُرْآنُ مُنْذُ وُلِّدَ لِلْخَلْقِ \* كَتَبَهُمْ إِلَى آخِرِ التَّكْلِيفِ ، وَإِنْ  
كَانَ أَكْثَرُهُمْ فِي حَالِ وَحْدِهِ هَذِهِ الْأَوَامِرُ عِزِّ مُتَمَكِّنِينَ ٣ بَلْ عِزِّ  
مَوْجُودِينَ ٤ .

[١٣٨]

وَالصَّحِيحُ أَنَّ تَقْدِيمَهُ لَا يَجُوزُ أَنْ يَحْتَسُنَ لِلتَّحْمُلِ فَقَطْ ، لِأَنَّهُ مِنْ حَقِّ  
الْكَلَامِ أَنْ يُفْعَلَ لِلْإِفَادَةِ ، فَلَا يَدْفَعُ ٥ الْمَصْلَحَةُ الْحَاصِلَةُ فِيهِ أَنْ يَكُونَ  
رَاجِعَةً إِلَى الْإِفَادَةِ ٦ .

١٠

وَلَا يَحِبُّ عَلَى هَذَا أَنْ تَكُونَ ٧ الْمَلَائِكَةُ - ع - مُكَذِّفَةً بِهَذِهِ  
الشَّرْعِيَّاتِ لِأَحْلِ التَّحْمُلِ ، وَدَلَّكَ أَنَا إِنَّمَا أَوْجَبْنَا فِي الْمُتَحَمِّلِ لِكَلَامِ  
أَنْ يَقْتَضِيَهُ ، وَأَنْ يَكُونَ مَصْلَحَةً لَهُ فِي تَحْمِيلِهِ ، وَلَمْ نَوْجِبْ أَنْ يَكُونَ  
الشَّرَائِعُ الْمَذْكُورَةُ فِي ذَلِكَ الْكَلَامِ تَنْزِمٌ ٨ ذَلِكَ الْمُتَحَمِّلِ ، فَاَلْمَلَائِكَةُ

٢ - ب الحال .

١ - ج يفعل .

٤ - الف : - الاوامر .

٣ - ب : امر .

٦ - الف موجود .

٥ - الف : ممكن .

٨ - ب : الاعادة .

٧ - ب و ج : من .

١٠ - ب و ج : يلزم .

٩ - ب و ج : يكون .

على هذا يجب أن تفهم<sup>١</sup> المراد بالقرآن، إذا تحمته<sup>٢</sup>، وأدته<sup>٣</sup>، وأن يكون لها<sup>٤</sup> في ذلك مصلحة دينية<sup>٥</sup>، وإلا لم تلزمها<sup>٦</sup> الشرائع

## باب في أحكام النهي

### فصل<sup>٧</sup>

اعلم أن النهي لا صورة له في اللغة تخصه، على نحو ما قلناه في الأمر، لأن قول القائل «لا تفعل» قد يستعمل ولا يكون بهياً، بل على سبيل التوبيخ والتعنيف، «لا ترى أن» أحداً قد يقول<sup>٨</sup> «لعلامه» لا تطمنني ولا تفعل شيئاً من أريد، وهو غير تام له<sup>٩</sup>، لمرارة الكراهة التي بها يكون النهي نهياً، وإنما يريد التعنيف، كما قال تعالى - .  
١٠ اعملوا ما شئتم، ولم يرد الأمر.

والكلام في<sup>١١</sup> أنه لا صيغة له تخصه كأحكام في الأمر. فلا

معنى لإعادته.

- |                    |                       |
|--------------------|-----------------------|
| ١ - الف و ج : بهم  | ٢ - ح : بحله          |
| ٢ - ب و ج : لنا .  | ٣ - ب : دنية .        |
| ٥ - الف و ج : لمها | ٦ - الف : في .        |
| ٧ - ج : فعل .      | ٨ - الف : أنه .       |
| ٩ - الف : احدا     | ١٠ - الف : + القائل . |
| ١١ - ب : + و       | ١٢ - الف : له         |
| ١٣ - ج : لقارة     | ١٤ - د : في           |

وَالرَّائِيَّةُ مُفسَّرَةٌ فِي النَّهْيِ كَمَا أَنَّهَا مُفسَّرَةٌ فِي الْأَمْرِ، وَالِدَّلَالَةُ عَلَى الْأَمْرَيْنِ وَاحِدَةٌ.

وقولنا «نهى» يَخْصُ الْقَوْلَ، بِخِلَافِ الْأَمْرِ، لِأَنَّا قَدْ بَيَّنَّا اشْتِرَاكَ هَيْدِهِ اللَّفْظِي بَيْنَ الْعَمَلِ وَالْقَوْلِ.

وَالنَّهْيُ إِنَّمَا كَانَ نَهْيًا لِأَنَّ النَّهْيَ كَارِهٌ لِلْعَمَلِ الَّذِي تَنَاقَلَهُ النَّهْيُ،  
وَالْكَلَامُ فِي ذَلِكَ كَالْكَلَامِ فِي أَنَّ الْأَمْرَ إِنَّمَا كَانَ أَمْرًا لِإِرَادَةِ الْأَمْرِ  
الْمَأْمُورِ بِهِ، وَقَدْ تَقَدَّمَ مُسْتَقْصًى.

وَالْقَوْلُ فِي أَنَّ النَّهْيَ لَا يَدُلُّ عَلَى أَحْكَامِ الْعَمَلِ كَالْقَوْلِ فِي الْأَمْرِ،  
وَإِنَّمَا يُحْكَمُ بِمَا نَهَى اللَّهُ عَنْهُ بِالتَّحْسِينِ بِدَّلَالَةِ مُنْقَضِيَّةٍ، وَهِيَ أَنَّهُ - تَعَالَى -  
مَعَ جُحْمِيَّتِهِ لَا يَحْزُزُ أَنْ يَنْتَهِيَ عَنِ الْحَسَنِ، وَلَا يَنْتَهِيَ إِلَّا عَنِ الْقَبِيحِ،  
كَمَا قُلْنَا فِي أَمْرِهِ - تَعَالَى - أَنَّهُ لَا يَدُلُّ مِنْ حَيْثُ الظَّاهِرُ عَلَى لِحْكَامِيَّتِهِ  
- تَعَالَى - عَلَى أَنَّ لِمَا أَمَرَ بِهِ صِفَةً رَائِدَةً عَلَى حُسْنِهِ، وَأَنَّ لَهُ مَدْخَلَ فِي  
اسْتِحْقَاقِ الْمَدْحِ وَالنُّوَابِ، وَإِنَّمَا نَقُولُ أَنَّ نَهْيَهُ - تَعَالَى - عَلَى الْوُجُوبِ  
وَإِنْ لَمْ يَكُنْ أَمْرُهُ كَذَلِكَ، لِأَجْلِ أَنَّهُ يَقْتَضِي قُبْحَ الْعَمَلِ، وَالْقَبِيحُ  
يَجِبُ أَلَّا يَقْعَلَ.

٢ - ج : يسأله

٤ - ج : الفصح

١ - ب : لا

٨ - ج : يقول

١١ - ب : وج : الفصح

١ - ج : هدا اللفظ

٢ - ب : الكلام

٥ - ج : قلناه

٧ - ب : وج : لا

٩ - ج : - امره كذلك

وَالْقَوْلُ فِي أَحْتِمَالِ النِّهْيِ الْمَطْلُوقِ لِلتَّكَرُّارِ وَالْمَرَّةِ الْوَاحِدَةِ  
مُطْلَقًا وَمَشْرُوطًا كَالْقَوْلِ فِي الْأَمْرِ وَقَدْ مَضَى، وَأَحْتِمَالُهُ مَعَ الْإِطْلَاقِ  
لِكُلِّ وَقْتٍ مُسْتَقْبَلٍ، أَمَا مُنْهَدًا أَوْ مُجْتَمِعًا كَالْقَوْلِ فِي الْأَمْرِ  
وَالْقَوْلِ بِالْقَوْرِ مُمَكِّنٌ فِيهِ كَمَا بَيَّنَّاهُ فِي الْأَمْرِ، غَيْرَ أَنَّ التَّخْيِيرَ  
فِي الْأَوْقَاتِ الْمُسْتَقْبَلَةِ غَيْرُ مُمَكِّنٍ فِيهِ كَمَا أُمَكِّنُ فِي الْأَمْرِ، لِأَنَّ  
الْأَمْرَ أَمَّا يَتَسَاوَلُ عَلَى سَبِيلِ التَّخْيِيرِ كَلٌّ، فَعَلٍ مُسْتَقْبَلٍ عَلَى  
أَنْبَدِلٍ، لِيَتَسَاوَى فِي الصِّمَةِ الزَّائِدَةِ عَلَى الْحُسْنِ، وَالنِّهْيُ يَقْبِضُ الْقُبْحَ،  
فَقَدْ تَسَاوَتْ الْأَفْعَالُ كُنْهَا فِي الْقُبْحِ، لَوْ حَسِبَ الْعَدُولُ عَنِ الْجَمِيعِ،  
لَا عَلَى حِمَاةِ التَّخْيِيرِ، وَسُخْطُ دُخُولِ التَّخْيِيرِ فِي النِّهْيِ فِي الْفَصْلِ الَّذِي  
يَلِي هَذَا يَعُونِ اللَّهُ تَعَالَى.  
وَأَيْسَ النِّهْيُ عَنِ الشَّيْءِ أَمْرًا يَضِدُّهُ لَهْطًا وَلَا مَعْنَى كَمَا مَضَى  
ذَلِكَ فِي الْأَمْرِ.

٢- ب شروط.

١- الف : للمرة.

٤- ب : - فيه

٣- ج : في القور.

٥- ب ك، هـ يحى كل .

٦- ب الدن المتساوى، ج المتساوى .

٧- الف ، نسخة بدل : الاقوال . ٨- الف : امر.

٩- الف : معنى.

## فصل في صحة دخول التخيير في النهي

اعلم أن هذا الباب يقتضي بيان ما يصح النهي<sup>١</sup> عنه من<sup>٢</sup> الأفعال المختلفة على جمع أو بديل، وهو من لطيف<sup>٣</sup> الكلام، والنفع به تام،<sup>٤</sup> وقد دلت الأدلة التي ليس ههنا موضع ذكرها على أن المكلف يمكن أن يتخو من كل أفعاله، إذا كان مستنداً أو مستلقياً<sup>٥</sup> وكانت<sup>٦</sup> الأفعال مقطوعة على بقائها<sup>٧</sup>، فلا يمنع<sup>٨</sup> والحال هذه في أفعال جوارحه أن تكون<sup>٩</sup> كلها قبيحة، وإذا حاز ما ذكرناه<sup>١٠</sup>، حاز تناول النهي بذلك<sup>١١</sup> أجمع، فاما إذا كانت الحال<sup>١٢</sup> حالاً لا يصح خلوه فيها من<sup>١٣</sup> الأفعال، فلا يعوز قبح الجميع، لأن ذلك يقتضي ألا يتفك<sup>١٤</sup> من<sup>١٥</sup> القبيح، وأن<sup>١٦</sup> يكون معدوراً فيه.

فاما قبح ضدّين ولهما ثالث<sup>١٧</sup> يمكنه أن يتفك<sup>١٨</sup> منهما إليه، فمما<sup>١٩</sup> لا شبهة في جوازه.

- |                  |                 |
|------------------|-----------------|
| ١- ب : النهي .   | ٢- ج : عن       |
| ٣- ج : لطيف .    | ٤- الب : و .    |
| ٥- ب و ج : هذا . | ٦- ب : أو       |
| ٧- ج : ابقائها   | ٨- ب و ج : يكون |
| ٩- ب : ذكرنا     | ١٠- ج : كذلك .  |
| ١١- ج : حال      | ١٢- ج : عن .    |
| ١٣- ج : لا       | ١٤- ب : هذا     |

وَقَدْ يَصِحُّ أَنْ يَقْعُ مِنْهُ كُلُّ أَفْعَالِهِ عَلَى وَجْهِهِ، وَيَحْسُنُ عَلَى وَجْهِهِ  
آخَرُ، وَعَلَى هَذَا الْوَجْهِ يَصِحُّ الْقَوْلُ بِأَنْ مَنْ دَخَلَ زَرْعَ غَيْرِهِ عَلَى سَبِيلِ  
النَّصَبِ أَنْ لَهُ الْخُرُوجُ عَنْهُ بِنَيْةِ الْمُحْلَصِ، وَلَيْسَ لَهُ التَّصَرُّفُ بِنَيْةِ  
الْإِسَادِ، وَكَذَلِكَ مَنْ قَعَدَ عَلَى صَدْرِ حِمٍّ إِذَا كَانَ انفصَالُهُ مِنْهُ يُؤَلِّمُ  
ذَلِكَ الْحَيَّ كَقُعُودِهِ، وَكَذَلِكَ الْمُعَامِعُ زَائِلًا، لَهُ الْحَرَكََةُ بِنَيْةِ الْمُحْلَصِ،  
وَلَيْسَ لَهُ الْحَرَكََةُ عَلَى وَجْهِ آخَرٍ.

وَأَمَّا بَعْضُ تَصَرُّفِهِ، فَقَدْ يَصِحُّ أَنْ يَقْعُ عَلَى كُلِّ حَالٍ.  
فَمَا حَسُنَ جَمِيعُ ذَلِكَ أَوْ نَعْبَهُ عَلَى التَّبْدِيلِ وَالْجَمْعِ، وَعَلَى وَجْهِهِ  
دُونَ وَجْهِهِ، فَلَا شُبْهَةَ فِيهِ.  
وَالنَّهْيُ عَنْ صَدِّينَ عَلَى الْجَمْعِ يَقْعُ مِنْ حَيْثُ يَسْتَحِيلُ وَحُدُودُهُمَا  
مَعًا، فَلَا يَقْعُ ذَلِكَ مِنْ حَكِيمٍ.

وَأَعْتَمِدْنَا أَنَّهُ غَيْرُ مُمْتَنِعٍ فِي فِعْلِهِ أَنْ يَقْعُ لِيَكُونَ مَا يَسُدُّ مَسَدَهُ  
مَعْدُومًا، كَمَا لَا يَمْتَنِعُ أَنْ يَكُونَ صَاحِبًا إِذَا كَانَ غَيْرُهُ مَعْدُومًا، فَعَمِلُ  
مُمْتَنِعٌ عَلَى هَذِهِ الْجُمْلَةِ أَنْ يَنْتَهِيَ \* الْحَكِيمُ عَنْ فَعْلَيْنِ مُتَحَدِّثَيْنِ عَلَى  
التَّخْيِيرِ وَالتَّبْدِيلِ، بِأَنْ يَكُونَ فِي الْمَعْلُومِ أَنْ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا يَقْعُ شَرْطُ

٢ ج : ص .

٤ - الف و ج . ص .

٦ - ب . لجميع .

٨ ج : + ان .

١ - ب . يصح .

٣ - ب . المسد .

٥ - ب و ج : و .

٦ - الف فاللهي .

٩ ج : معلوما .



عدم الآخر، فلا يمكن القول بفتحيهما جميعاً على الإطلاق، لأن الإشرائط  
الذي ذكرناه يقتضي أنهما متى وجد لم يفسح واحد منهما، ومتى  
وجد أحدهما قبح لا محالة، فالتنهي عن المختلفين، إذا صح ما ذكرناه -  
على سبيل التخيير صحيح حائز، وليس يخفى المختلفان في هذا الحكم  
مخري الضدين، لأن كل واحد من الضدين متى وجد وجب عدم الآخر،  
وما يجب لا محالة يتعد كونه شرطاً في قبحه، وهذا في المختلفين أشبه  
بالصواب، وكذلك المتماثلان

## فصل في النهي هل يقتضي فساد المهي عنه

اعتلم أن النهي عنه على ضربين، أحدهما لا يصح فيه معنى الفساد والصحة  
والإجزاء، والضرب الآخر يصح ذلك فيه، فيمثل الأول الجاهل والظلم  
وما جرى مخريهما معاً لا يتعلق به أحكام شرعية، ومثال الثاني الطلاق  
والنكاح والتباعد والصلاة ليعتقد الأحكام بكل ما ذكرناه، فإذا  
أطلق القول بأن النهي هل يقتضي الفساد أو الصحة، فالمراد به القسم  
الذي يصح فيه ذلك.

٢ ب : + مخري

٣ ج : + مهي

٤ ب : بل كل

١ ب : يفسح

٢ ب : المختلفين

٥ - الف + هـ

٦ - الف + ذلك فيه

وَقَدْ اختلف العلماء في ذلك فمنهم من جعل النهي دالاً على الفساد كدلالته على التحريم من جهة اللمة، ومنهم من جعله دالاً على الفساد من جهة أدلة الشرع، ومنهم من لم يجعله دالاً على الفساد، وقال: لا يمتنع مع النهي كون المنهى عنه مجزياً، كما لا يمتنع كونه غير مجزٍ،<sup>٢</sup> ونقف على الدليل.

والذي نذهب إليه أن النهي من حيث اللمة وعرف أهلها<sup>٣</sup> لا يقتضي فساداً ولا صحة، وإنما تقدم في متعلقيه الفساد بدليل مفصل، فأما من ذهب إلى أن أدلة الشرع دلت على تعلّق الفساد بالمنهى عنه، فإن أراد بدليل الشرع ما ذكرناه فيما تقدم من هذا الكتاب من أن الصعابة ومن يليهم قصوا فساد المنهيات من غير توقف على دليل، فذلك صحيح، وقد أوضحناه، وإن أشار بدليل الشرع إلى غير ذلك، فنحن نكتف على.

والذي يدل على صحة مذهب أن النهي لا تعلّق لفظه ولا ليعناه<sup>٤</sup> يشي من الأحكام التي تشير<sup>٥</sup> يقولنا في<sup>٦</sup> الفعل<sup>٧</sup> إنه مجزٍ<sup>٨</sup> إلى

٢ - ح : عن ، معاي كون

٣ - الف و ح يعف

٤ - ب و ح : جهة

٥ - ح - - لا

٦ - ج تشير

١ - ح : جيل

٢ - الف : معزى

٣ - ب و ح : يذهب

٤ - ب و ح : عرف

٥ - ب و ح : يعلم

٦ - الف إلى

ثبوتها، وفي قولنا «إنه فاسد» إلى انتفاءها، وما لا تعلق له بالنتهي في لفظ<sup>١</sup> ولا معنى كيف يصح أن يستفاد منه، يوضح هديه الجملة أن العقبه إذا قال في العقد إنه صحيح، فلم يفد بذلك حسن العقد ولا قبحه، وإنما عرضه إثبات<sup>٢</sup> أحكام مخصوصة<sup>٣</sup> له، وكذلك إذا قال: هو فاسد أو موقوف. والإقاعات<sup>٤</sup> من طلاق وغيره إذا قلنا: إنه صحيح، فمعناه أن الفرقه تقع<sup>٥</sup> به، والأحكام تتعلق<sup>٦</sup> عليه، وإذا قلنا: إنه فاسد، فالمعنى أنه لا يؤثر فراقاً<sup>٧</sup> ولا تحريماً<sup>٨</sup> وإذا اعتبرت سائر ما نقول<sup>٩</sup> ١. إنه صحيح وفسد<sup>١٠</sup>، وحدثته<sup>١١</sup> مبدءاً لثبوت أحكام شرعية أو<sup>١٢</sup> انتفاءها، وإذا<sup>١٣</sup> كان النهي بظاهره ومعناه لا يقتضي إلا هذا القدر الذي ذكرناه، فلا يدل<sup>١٤</sup> في السهوى عنه على فساد ولا صحة، وهذا الجملة إذا اعتبرت تجل<sup>١٥</sup> الكلام في هذا الباب، وتعمى<sup>١٦</sup> من كل شبهة.

- |                                       |                       |
|---------------------------------------|-----------------------|
| ١- ج: لفظه                            | ٢- ب + ج: وهو.        |
| ٣- ج: حكم مخصوص                       | ٤- ج: يقع.            |
| ٥- ب: تعلق: ج: يتعلق                  | ٦- الف: فإذا          |
| ٧- ب و ج: في فرقة.                    | ٨- ب و ج: تحريم.      |
| ٩- ب: فإذا                            | ١٠- ب: تقول: ج: يقول. |
| ١١- ب: + فالمعنى أنه لا يؤثر في فرقة. |                       |
| ١٢- ب: غير مقروء.                     | ١٣- ب: و.             |
| ١٤- الف: فإذا                         | ١٥- ج: فلا بد.        |
| ١٦- ب: تجل.                           | ١٧- ب: فتعمى.         |

و' مِمَّا يَدُلُّ أَيْضاً عَلَى مَا ذَكَرْنَاهُ أَنَّ النَّهْيَ لَوْ أَقْتَضَى فَسَادَ الْعَمَلِ  
 النَّهْيُ عَنْ شَيْءٍ يُرْجَعُ إِلَيْهِ، لَمَّا صَحَّ فِي النَّهْيِ إِذَا تَأَوَّلَ مَا لَيْسَ بِفَاسِدٍ  
 فِي الشَّرْعِ بَلْ كَانَ صَحِيحاً مُجْزِئاً أَنْ يَكُونَ نَهْياً عَنِ الْحَقِيقَةِ، وَالْإِجْمَاعِ  
 بِخِلَافِهِ، لِأَنَّهُمْ وَإِنْ اخْتَلَفُوا فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأَمْثَلَةِ لَمْ يَتَذَكَّرْ فِي هَذَا  
 ٥ الْبَابِ، فَلَمْ يَخْتَلِفُوا فِي أَنَّ الْمَكْتَفَ وَقَدْ ضَاقَ عَلَيْهِ وَقْتُ الصَّلَاةِ فِي  
 آخِرِ وَقْتِهِمَا أَنَّهُ مَنُوعٌ عَنِ السَّجْدِ وَالشَّرَاءِ، وَمَعَ ذَلِكَ فَتَنَّهُ صَحِيحٌ  
 وَنَكَاحُهُ كَذَلِكَ، وَلَمْ يَخْتَلِفُوا فِي أَنَّهُ مَنُوعٌ عَنِ إِدَائِهِ التَّجَاسَةَ بِالْمَاءِ  
 الْمَعْصُوبِ، لِأَنَّهُ تَصَرَّفَ فِيهِ لَا يَتِمُّكَ، وَمَعَ ذَلِكَ فَإِنَّ حُكْمَ النَّجَاسَةِ  
 يَزُولُ ' كَمَا يَزُولُ ' بِالْمَاءِ الْمَمْلُوكِ، وَالنَّوَطِيِّ فِي الْحَبْضِ يَتَمَلَّقُ  
 ١٠ بِهِ أَحْكَامُ الصَّحَةِ كَمَا يَتَمَلَّقُ بِالنَّوَطِيِّ الْمَسَاحِ، مِنْ لُحُوقِ ' الْوَلَدِ،  
 وَوُجُوبِ النِّهَرِ، وَالتَّحْلِيلِ لِلزَّوْجِ الْأَوَّلِ، فَلَوْلَا أَنَّ النَّهْيَ لَا يَقْتَضِي مِنْ حَيْثُ  
 كَانَ نَهْياً لِلْفَسَادِ '، لَمَّا صَحَّ شَيْءٌ مِمَّا ذَكَرْنَاهُ.  
 وَمِمَّا يَدُلُّ أَيْضاً عَلَى ذَلِكَ أَنَّ لَفْظَ النَّهْيِ قَدْ يَرُدُّ فِيهِ هُوَ صَحِيحٌ،

٢- ب - لو.

١- ج - و

٤- ج - شئ.

٣- ج - العمل.

٦- ب - من.

٥- ب - شئ.

٨- الف - الثرى.

٧- ج - يذكر.

١٠- الف - يروى.

٩- ب - يملك.

١٢- ج - طوق.

١١- الف - يروى.

١٣- ب - لصاد، ج - الفساد.

وفاسد، وقد قدّمنا أن استعمال النعظة في شيئين مختلفين دليل على أنها حقيقة  
فيهما إلا أن يقوم دليل، فيجب أن يكون لفظ النهي محتيلاً للفساد  
كاحتماله للصحة، ولا يقطع على أحدهما إلا بدليل.

وقد تعلق من حكم بفساد النهي عنه<sup>٢</sup> وعتقه<sup>٣</sup> بظاهر النهي  
بأشياء: أولها أن الأمر بالشئ إذا أقتضى الإجزاء والصحة، فيجب أن  
يكون النهي الذي هو صده يقتضى الفساد والبطالان.

وثانيها أن النهي عن الفعل إذا منع<sup>٤</sup> منه، فيجب أن يكون مانعاً  
من أحكامه، وإذا منع من أحكام النسخ أو الطلاق فليس إلا الفساد.

وثالثها أن الإجزاء يعاقب الفساد، فإذا كان بالنهي<sup>٥</sup> ينتفى<sup>٦</sup> كون

[١٤٠]

الشئ شرعياً، فالإجزاء لا يقتل إلا شرعاً، فتدس<sup>٧</sup> بعد ذلك إلا الفساد.

ورابعها أن النهي لو لم يقتل منه الفساد، لم يكن التحريم دلالة

على<sup>٨</sup> الفساد<sup>٩</sup>، فكان لا يقتل من قوله - تعالى - حرمت عليكم

أمهاتكم إلى آخر الآية<sup>١٠</sup> فساد هذه الآية<sup>١١</sup> وتطلاتها، ولا يقتل

٢ - ب: علقه، بحاي عنه.

١ - ج: يقوم

٤ - ب: مسح.

٣ - ب: عتقه.

٦ - الب: النهي.

٥ - ب: الاتعاد، بحاي إلا الفساد.

٨ - الب: والإجزاء.

٧ - ب: ينتفى

١٠ - ب: على.

٩ - الب: وليس

١٢ - الب: الآيات

١١ - الب: للفساد.

من قوله - تعالى - : وَحَرَّمَ الرِّبَا، فساد أحكام عقيد الربا.

وحاشاها أن المنهى عنه لو كان مجزئياً لكان الطريق إلى معرفة ذلك الشرع، وإنما ينسب الشرع عن إجزائه<sup>١</sup> إما بالأمر<sup>٢</sup> أو الإيجاب أو الإباحة، وكل ذلك مفقود في المنهى عنه<sup>٣</sup>.

وسادسها الحر المروى عنه - عليه السلام -<sup>٤</sup> من قوله<sup>٥</sup> من أدخل في ديننا ما ليس منه فهو رد، والمنهى عنه ليس من الدين، فيجب أن يكون باطلاً مردوداً<sup>٦</sup>.

وسابعها أن عادة السلف والحنف<sup>٧</sup> من لدن الصحابة وإلى يومنا هذا حارية بأن يحبلوا<sup>٨</sup> كل منهى عنه على الفساد

فيقال لهم فيما تعلّقوا به أولاً : إنا قد سمّا أن الأمر بطاهره ومن غير دليل مفصل لا يقتضي الإجزاء، وأنه<sup>٩</sup> كالمنهى<sup>١٠</sup> في أنه لا يقتضي الفساد، فسقط هذا الوجه.

ويقال لهم فيما تعلّقوا به ثانياً : قد اقتصرتم على دعوى<sup>١١</sup> ومن أين

١- ح : صد

٢- ج : + و .

٣- ر : - : إما بالأمر، تاليفاً .

٤- ج : عليهم السلام .

٥- ج و ب : - : من قوله

٦- ب : والحلف

٧- ب : فاته .

٨- ب : - : معرفة .

٩- ر : - : أو .

١٠- ج : عليهم السلام .

١١- ب : - : من قوله

١٢- ب : والحلف

١٣- ب : فاته .

قُلْتُمْ أَنَّ النَّهْيَ إِذَا مَنَعَ مِنَ الْفَعْلِ . وَجَبَ أَنْ يَكُونَ مَانِعًا مِنْ أَحْكَامِهِ ،  
وَهَلِ الْخِلَافُ إِلَّا فِي ذَلِكَ . ثُمَّ الْفَرْقُ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ أَنَّهُ إِنَّمَا مَنَعَ مِنَ الْفَعْلِ  
لِلْمُتَعَلِّقِ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْفَعْلِ ، لِأَنَّ الْحَكِيمَ إِذَا نَهَى عَنْ شَيْءٍ فَقَدْ كَرِهَهُ ،  
وَهُوَ لَا يَكْرَهُ إِلَّا الْقَبِيحَ . وَالْقَبِيحُ مَمْنُوعٌ مِنْهُ ، وَأَحْكَامُ الْفَعْلِ غَيْرُ  
مُتَعَلِّقَةٍ بِمَعْنَى النَّهْيِ وَالْأَلْفِظَةِ ، فَلَا يَحْجُورُ أَنْ يَكُونَ النَّهْيُ مَانِعًا مِنْهَا .

وَيُقَالُ لَهُمْ فِيمَا تَعْبَقُوا بِهِ ٢ ثَلَاثٌ . إِنْ أَرَدْتُمْ بِأَنَّ النَّهْيَ يَنْفِي كَوْنَهُ  
شَرْعِيًّا أَنَّهُ يَنْفِي كَوْنَهُ مُرَادًا وَطَاعَةً وَقُرْبَةً ، فَذَلِكَ صَحِيحٌ . وَإِنْ أَرَدْتُمْ  
نَفْيَ الْأَحْكَامِ الشَّرْعِيَّةِ ، فَهُوَ غَيْرُ مُسْلَمٍ . وَإِذَا كَانَ الْأَحْزَاءُ وَالْفُسَادُ  
لَا يُقْتَنَمَانِ إِلَّا شَرْعًا ٣ ، فَجَبَّ الْأَيْسْتِمَادُ أَحَدَهُمَا مِنْ مُطْلَقِ الْأَمْرِ .

فَإِذَا قَالَ . أَحْزَاؤُهُ لَا يُقْتَنَمُ إِلَّا شَرْعًا ، وَلَا شَرْعَ فِيهِ ، فَجَبَّ أَنْ  
يَكُونَ فُسَادًا .

قُلْنَا : وَفُسَادُهُ لَا يُقْتَنَمُ إِلَّا شَرْعًا . وَلَا شَرْعَ فِيهِ ، فَجَبَّ أَنْ يَكُونَ  
صَحِيحًا ، وَالصَّوَابُ غَيْرُ ذَلِكَ ، وَهُوَ التَّوَقُّفُ عَنِ الْحَكْمِ ٤ بِصَحَّةٍ أَوْ فُسَادٍ  
عَلَى الدَّلِيلِ الْمُنْفَصِلِ

- |              |                           |
|--------------|---------------------------|
| ١ ب : الحكم  | ٢ ج : - و                 |
| ٣ ب : - و    | ٤ ب : ينفي .              |
| ٥ ج : - و    | ٦ ج : فان .               |
| ٧ ب : شرعا   | ٨ ب : يستفاد ج . يستفيد . |
| ٩ الف : - به | ١٠ ب و ج : حكم .          |

وَيُقَالُ لَهُمْ فِيمَا تَعْتَقُونَ رَابِعًا: نَحْنُ نَقُولُ فِي الْحَرِيمِ: أَنْ مُطْلَقَهُ لَا يَدُلُّ عَلَى الْفَسَادِ، مِثْلَ قَوْلِنَا فِي الشَّهَى، وَإِنَّمَا عَيْنُ فُسَادٍ نَكَاحٌ<sup>١</sup> الْأُمُتَاتِ بِغَيْرِ وَضْعِ الشَّهَى فِي اللَّعْنَةِ، وَعَلَى الْحَمَلَةِ بِذَلِكَ.

وَيُقَالُ لَهُمْ فِيمَا تَعْتَقُونَ خَامِسًا: إِنَّ الْأَجْرَاءَ قَدْ يُعْتَمَدُ بِغَيْرِ الْإِجْبَابِ وَالْأَمْرِ وَالْإِبَاحَةِ، وَهُوَ أَر يَقُولُ: لَا تَفْعَلُوا كَذَا، فَإِنْ قَعَسْتُمُوهُ كَانَ مُحْزِيًّا، أَوْ يَأْتِي أَنَّ الْحُكْمَ الشَّرْعِيَّ يَتَعَلَّقُ بِصُورَةٍ لِتَعْمَلُ<sup>٢</sup> مُحْصُوصَةً، قَعَسْتُمْ إِيْقَاعَ الْحُكْمِ لَهَا سَوَاءٌ كُنْتَ مِنْهَا عَنْهَا<sup>٣</sup> أَوْ مَمْنُورًا بِهَا.

وَيُقَالُ لَهُمْ فِيمَا تَعْتَقُونَ سَادِسًا: إِنَّ الْخَيْرَ الْبَدِيَّ اعْتَمَدْتُمْ عَلَيْهِ خَيْرٌ وَاحِدٌ، أَحْسَنُ<sup>٤</sup> أَحْوَالِهِ أَنْ يَقْصِيَ الطَّنَّ، فَكَيْفَ يُجْتَنَّبُ بِهِ<sup>٥</sup> فِي مَسْأَلَةِ عِلْمِيَّةٍ.

وَبَعْدُ، فَبِمَا يَصِحُّ<sup>٦</sup> التَّعَلُّقُ بِهِ لَوْ كُنْتَ أَنَّ إِجْرَاءَ الْفِعْلِ أَمْنَهُ عَنْهُ لَيْسَ مِنَ الدِّينِ، حَتَّى يُحْكَمَ بِأَنَّهُ مُرَدُّودٌ، وَهَذَا لَا يُسْتَعَادُّ مِنَ الْخَيْرِ.

١ - ب : نحن نقول في التحريم ان مطلقه لا يدل على .

٢ - الف : عيم ٣ - ب : نكاح

٤ - ب : قد ٥ - ج : - و

٦ - ب : عمل ٧ - الف : معلوم

٨ - ب : - له ٩ - ج : - عنها .

١٠ - ب : آخر ١١ - ب : به

١٢ - ج : - و



وَأَيْضًا فَنَقْطَةُ الرَّدِّ كَقَطْطَةِ النَّهْيِ فِي وَقْعِ الْخِلَافِ فِيهَا، بَلِ  
النَّهْيُ أَوْلَى، لِأَنَّ الطَّاعَاتِ الْوَاقِعَةَ مِنَ الْكُفَّارِ عِنْدَ مَنْ أَحَدُ ذَلِكَ تَوْصَفُ  
بِأَنَّهَا مُرَدُّوَةٌ، لِأَنَّهَا غَيْرُ مَقْبُولَةٍ، وَإِنْ لَمْ تَكُنْ مَنُهَا عَنْهَا، وَالْمُرَدُّوَةٌ  
فِي الْعَرَبِ هِيَ الَّتِي لَا يُسْتَحَقُّ عَلَيْهَا الثَّوَابُ، وَهُوَ صَدِّ لِمَقْبُولِ الَّذِي  
هُوَ اسْتِحْقَاقُ الثَّوَابِ، وَكَوْنُ الْفَعْلِ لَا يُسْتَحَقُّ بِهِ الثَّوَابُ لَا يَنْبَغُ  
مِنْ إِجْرَائِهِ

وَيُقَالُ لَهُمْ فِيمَا تَتَّبِعُونَاهُ سَاعَةً: هَذِهِ الطَّرِيقَةُ هِيَ الَّتِي نَصَرْنَاهَا فِيمَا  
سَنَفَ مِنْ كِتَابِنَا هَذَا. وَبَيَّنَّا أَنَّ يَهْدِي الْعَرِيفَ الشَّرْعِيَّ يَقْتَضِي أَنَّ مُطْلَقَ  
النَّهْيِ يَقْتَضِي فُسَادَ النَّهْيِ عَنْهُ إِلَّا أَنْ تَقُومَ دَلَالَةٌ.

وَمَنْ يَطْعُرُ عَلَى هَذِهِ الطَّرِيقَةِ يَبْأَنُ يَقُولُ مِنْ أَهْلِ لَكُمْ أَنَّ السَّنْفَ  
وَالْحَتَفَ حَكَمُوا بِبَطْلَانِ النَّهْيِ عَنْهُ لِأَحْلِ النَّهْيِ دُونَ دَلَالَةِ دَلَّتْهُمْ  
عَلَى ذَلِكَ.

فَالْجَوَابُ لَهُ أَنَّهُ أَنْ نَقُولَ إِنَّا لَا نَذْهَبُ إِلَى أَنَّ الصَّحَابَةَ إِنَّمَا  
حَكَمُوا بِفُسَادِ النَّهْيِ عَنْهُ لِأَحْلِ حَكْمِ النَّهْيِ فِي التَّعَةِ أَوْ عَرَفْنَاهَا، أَلَّا

- |                       |                          |
|-----------------------|--------------------------|
| ١- الف: - الرد        | ٢- ب: - مردود.           |
| ٢- ب و ج: - كس        | ٣- ب: - وهو صدقنا بعبارة |
| ٤- ب و ج: - والى      | ٥- الف: - هذا.           |
| ٦- ب: - يقوم: - يقول. | ٧- ب: - فان السلف حكموا. |
| ٨- ب و ج: - والجواب   | ٩- الف: - له.            |
| ١٠- الف و ج: - يقول   |                          |

إِنَّمَا عُولُوا فِي ذَلِكَ عَلَى عَرِيفِ الشَّرِيعَةِ. وَأَنَّ الْأَمْرَ فِي عَرِيفِ الشَّرْعِ يَجِبُ  
 أَنْ يَكُونَ مَحْمُولًا عَلَى الْوُجُوبِ وَالْعَوْرِ وَالْإِحْرَاءِ. وَأَنَّ النَّهْيَ يَقْتَضِي  
 بِهَذَا الْعَرِيفِ فُسَادَ الْمَنْهَى عَنْهُ. إِلَّا أَنْ تَقُومَ دَلَالَةٌ، وَلَمْ يَقُولُوا إِلَّا  
 عَلَى هَذِهِ الْعَادَةِ. وَمَثَلُهُمْ لَا يُجْمَعُ عَلَى بَاطِلٍ. إِلَّا عَلَى مَا قَطَعَ عَذَرُهُمْ  
 عَنِ الرَّسُولِ - ص ع - فِيهِ، وَكَيْفَ لَا يَقْتَضِي أَنَّ ذَلِكَ لِمَكَانِ النَّهْيِ عَنْهُ،  
 وَعِنْدَ عَلَيْهِمُ بِالنَّهْيِ يُحْكَمُونَ بِالْفَسَادِ، كَمَا يُحْكَمُونَ عِنْدَ الْأَمْرِ  
 بِالْوُجُوبِ، وَلَوْ كَانَ ذَلِكَ مَعْلُومًا بِدَلَالِهِ مُنْقَضِيَةً، أَوْحَبُ التَّوَقُّفِ [١٤١]  
 عَلَيْهِ، وَأَنْ يَقُولُوا فِيمَنْ رَوَى لَهُمْ نَهْيًا عَنِ الرَّسُولِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ -  
 فِي فَعْلٍ بِعَيْنِهِ: هَذَا النَّهْيُ إِنَّمَا يَقْتَضِي قُبْحَ الْعَمَلِ. وَأَنَّهُ مَعْصِيَةٌ، وَلَا  
 يَقْتَضِي فُسَادًا، فَلَا يَجِبُ<sup>١١</sup> إِنْ كَانَ عَقْدُ<sup>١٢</sup> إِيْعٍ أَنْ يُحْكَمَ بِأَنَّ التَّمْلِيكَ  
 مَا وَقَعَ، وَإِنْ كَانَ طَلَقًا فَلَا يَجِبُ أَنْ يُحْكَمَ بِأَنَّ الْفَرْقَةَ لَمْ تَقَعْ<sup>١٣</sup>،  
 بَلْ رَأَيْنَاهُمْ يُحْكَمُونَ فِي كُلِّ مَمْنُورٍ بِهِ بِالصَّحَّةِ وَالْإِحْرَاءِ. وَفِي كُلِّ

١ - ج : يقوم . ٢ - الف : + في .

٣ - ب : إلا ، ج : ان ، بحاي إلا .

٤ - الف : - إلا على ، درحاشيه : نسخه ، إلا على ، ص .

٥ - ب : يجمع ، ج : يجمع . ٦ - ب : ما وقع عندهم .

٧ - الف : - عه . ٨ - ج : - بالسي .

٩ - ج : يقول . ١٠ - ج : فلا .

١١ - ب : وج : + و . ١٢ - الف : - عهد .

١٣ - ب : ان . ١٤ - الف : - لم تقع ، ج : يقع .

منه في عه بالفساد على اختلاف الحالات، ومع المأظرة والمصارعة، و  
 من طبقة بعد طبقة، وفي زمان بعد زمان، وهذا معلوم ضرورة من  
 حالهم، وتكفي الدلالة عليه كالمستغنى عنه، وكذلك وجدنا أن  
 من أبطل أن يكون عقد كاح النعمة مباحاً للاستمتاع إنما يقول  
 على مطلق ما رواه من نهى الرسول - عليه السلام - عنها، وتحريمه لها  
 ولم يقل له قائل: التحريم إنما يقتضي الفسخ والمعصية، فيسأله أن  
 الاستباحة لا تقع به، وكذلك كاح المحرم، اكتفوا في ارتفاع  
 أحكامه الشرعية بالنهي عنه، وكذلك القول في عقد الربا، ونكاح  
 الشغار.

فإن قيل فقد حرّموا أشياء كثيرة، وإن ذهبوا إلى أنها مجزئة  
 صحيحة إذا وقعت.

قلنا: إنما ذهبوا إلى إحزائها مع النهي والتحريم بدليل منفصل،  
 وليس "ينكر" أن يقوم دليل على خلاف ما يقتضيه عرف الشرع، كما  
 لا ينكر أن يقوم دليل على خلاف ما يقتضيه "وصع النعمة"، فصار إليه

٢- الف: حالهم

٣- ج: يقول

٤- الف: لا

٥- ج: الزما

٦- ب: الشارح: ح: الشعاع

٧- الف: سكر

١- ج: و

٢- ب: كالمصنوع

٣- ب: ان

٤- ج: مسمى

٥- ج: - مكاح

٦- ب: + ان

٧- الف: - عرف الشرع: تا اسجا

بالتدليل ، ولا يكون ذلك قادحاً في أصل الوضع على الوجهين .  
فإن قيل : فإني شئ تحذون الفساد من المنهيات ، وتمترونها  
من غيرہ فقد تعاطى الناس ذلك .

قلنا : الواجب أن تقول الذي يقصيه عرف الشرع في هي الله -  
سبحانه -<sup>١</sup> ورسوله - ص ع -<sup>٢</sup> أن يقصى بالطاهر فساد المنهى  
عنه<sup>٣</sup> ، وألا تتعلق<sup>٤</sup> به الأحكام التي تتعلق<sup>٥</sup> بالصحيح إلا أن يقوم  
دليل على أن<sup>٦</sup> المنهى عنه<sup>٧</sup> في هذه الأحكام كالمنمو به ، فيقال  
بدلت ادعاءً بالتدليل .

وأحد ما يميز<sup>٨</sup> به ذلك أن يكون وقوعه منهي عنه<sup>٩</sup> مجزئاً  
بشروطه الشرعية ، فيكون فساداً ، وإدا<sup>١٠</sup> لم يحتل شروطه الشرعية ،  
لم يمتنع إحزاؤه  
وينقسم<sup>١١</sup> تأثير المنهى عنه في الشروط الشرعية ثلاثة أقسام .

١ - ب : تحذون ، ج : وجه يعذون

٢ - ح : تعاد . ٣ - ب : يميزونه

٤ - ب : طعاطى . ٥ - ج : + هي .

٦ - ب : وح : تعالى . ٧ - ب : عليه السلام ، ج : رسول ع .

٨ - الف : ع . ٩ - ج : ان .

١٠ - ب : وح : سلى . ١١ - ج : يعنى

١٢ - ج : ان . ١٣ - ج : سير

١٤ - ب : + و . ١٥ - الف : عدا .

١٦ - ب : نعم .

فَالْأَوَّلُ يُؤْتَرُ بِأَنْ يَكُونَ شَرْطُ الْفِعْلِ عَدَمُهُ

وَالثَّانِي بَأَنْ يَكُونَ شَرْطُ الْفِعْلِ صُدُّهُ ، أَوْ مَا يَحْزِي مَجْرَى صُدُّهِ ،  
مِمَّا لَا يَجْتَمِعُ مَعَهُ

وَلِذَا يُؤْتَرُ بِأَنْ يَمْتَنِعَ مِنْ وَقُوعِ شَرْطٍ سِوَاهُ ، فَمِثَالُ الْأَوَّلِ  
الْصَّلَاةُ مَعَ الْحَدِيثِ ، لِأَنَّ مِنْ شَرْطِهَا عَدَمُهُ ، وَمِثَالُ الثَّانِي صَلَاةُ الْقَادِرِ  
عَلَى انْقِيَامِ قَاعِدَا ، لِأَنَّ مِنْ شَرْطِ هَذِهِ الصَّلَاةِ صَدُّ الْقَعُودِ وَمِثَالُ الثَّلَاثِ  
صَلَاةُ الْمُسْتَطَوِّعِ ، لِأَنَّهَا لَا تُحْزِي عَنِ الْفَرَضِ وَبِإِنْ كَانَتْ الصُّورَةُ  
وَاحِدَةً ، إِنْ كَانَ الشَّرْطُ ثَمَّةً مَحْصُوصَةً

وَلِأَحْلِ هَذَا الْوَجْهِ الْأَخِيرَ كَانَتْ الصَّلَاةُ فِي الدَّارِ الْمَعْصُومَةِ  
لَا تُحْزِي ، لِأَنَّ مِنْ شَرْطِ الصَّلَاةِ أَنْ تَكُونَ طَاعَةً وَقُرْبَةً ، وَكَوْنُهَا  
وَاقِعَةً فِي الدَّارِ الْمَعْصُومَةِ يَمْتَنِعُ مِنْ ذَلِكَ

وَأَيْضًا ، وَإِنْ مِنْ شَرْطِهَا إِذَا كَانَتْ وَاجِبَةً أَنْ يُؤَى بِهَا أَدَاءُ  
الْوَاجِبِ ، وَكَوْنُهَا فِي الدَّارِ الْمَعْصُومَةِ يَمْتَنِعُ مِنْ ذَلِكَ .

وَفِي الْفَقْهَاءِ مَنْ يَطَّوُّ أَنَّ الصَّلَاةَ فِي الدَّارِ الْمَعْصُومَةِ يَنْفَصِلُ مِنَ  
النَّصَبِ ، وَذَلِكَ طَنْ تَعَبُدٍ ، لِأَنَّ الصَّلَاةَ كَوْنُهَا فِي الدَّارِ ، وَتَصَرُّفُ

٢ - ب : شرطه

١ - الف : و .

٦ - الف : سر ، تعالى بية .

٨ ج : يكون

١ ب : الفعل .

٣ الف : صلوة .

٥ - ح : واحد .

٦ ج : يحزى .

٩ الف : بعد

فيها ، وذلك تقرر النصب ، لأنه لا فرق بين تصرفه فيها بالسكبي  
وبين تصرفه بالصوة ، لأن صاحب الدار لو أراد أن يقيم فيها بحيث  
المصطفى واقف ، لمعذر عليه ذلك ، فهو مانع من تصرف المالك ،  
والنصب ينقسم إلى وجهين : إما أن يقول ثن المالك وبين التصرف  
في ملكه ، وإما أن يتصرف المالك فيه تصرفاً تاماً من تصرفه .  
وفيهم من يقول في أن الصلوة هي لدار المعصوبة تجزئ ،  
عسى أن الصلوة تنقسم إلى فعل وذكر ، فالعمل متميز بالدار ،  
والذكر لا يمتد بها ، فلا يمنع أن تجزئ ، وإن كانت في الدار  
للمعصوبة ، من حيث يقع ذكرها طاعة ، وتكون التثنية تنصرف  
إلى الذكر ١٠

وهذا غير صحيح ، لأن الذكر تبع للعمل الذي هو الصلوة ،  
والفعل هو المعتمد ١١ ، والذكر شرط ، فموجب أن تكون التثنية  
منصرفاً ١٢ إلى الفعل الذي هو المعتمد ١٣

١ : ب : عيب

٢ : ب : لاخرى لان ، (شارة ٧ صفحة ١٩١) ب : سجا

٣ : ب : تجزئ ، ج : تجزئ

٤ : ج : يمتد

٥ : ب : متعلق

٦ : ب : سية ، ج : يه

٧ : ب : له ، ج : له

٨ : ج : تصرف

٩ : ب : المعتمد

١٠ : ج : + الصلوة والعمل هو المعتمد

١١ : ج : متصرفه

١٢ : ج : العمد

وعلى أن<sup>١</sup> أقل الأحوال أن يكون الفعل<sup>٢</sup> والدكر مجموعهما<sup>٣</sup>  
هو<sup>٤</sup> الصلوة، فنصرف<sup>٥</sup> التية إليهما، وقد بينا أن ذلك يقتضي كونه  
متقررًا بالعمضية.

وقد قيل في التمييز بين الصلوة في هذا الحكم وغيرها، أن كل عبادة  
ليس من شرطها<sup>٦</sup> الفعل أو ليس من شرطها<sup>٧</sup> أن يتولى الفعل بنفسه،  
بل ينوب فعل الغير مقام فعله، وليس من شرطها<sup>٨</sup> أن يقع منه بنتية  
أو حوب. أو ليس من شرطها<sup>٩</sup> التية<sup>١٠</sup> أصلاً، لم يمنع في العمضية منها  
أن يقوم مقام الطاعة، وهذا قريب.

ومن احتج في حواز الصلوة في الدار المنصورة بأن إخراجها مجرى  
من شاهد طهلاً يترق<sup>١١</sup> وهو في الصلوة، وقال: إذا صححت صلواته مع  
العمضية، فكذلك<sup>١٢</sup> الصلوة في الدار المنصورة.

[١٤٢]

فقوله باطل<sup>١٣</sup>، لا نقول في المسألة<sup>١٤</sup> قولاً واحداً، والصلوات مما  
فسدت<sup>١٥</sup>، ويجب أن يقول في الغاصب: أنه أو حيس<sup>١٦</sup> في الدار لا جزأته  
صلواته، لأنه<sup>١٧</sup> بأن حيس فيها خرج من كونه عاصياً<sup>١٨</sup>، لأنه لا يتمسك<sup>١٩</sup>

٢- ب و ج: مجموعهما.

١- الف، ان.

٤- ب و ج: ونصرف.

٣- ب: عن.

٦- ب: - العمل (شماره) نا اینجا.

٥- الف: شرطها.

٨- ب: تصرف.

٧- ب: لنسة.

١٠- ب: عاصياً.

٩- ب: جلس.

مِنَ الْمُعَارَفَةِ لَهَا، وَيَجِبُ أَنْ يَقُولَ: فِيمَنْ نُزِمَ رَدُّ وَدِيْعَةٍ أَوْ قَصَاءُ دَنٍ،  
ثُمَّ دَخَلَ فِي الصَّوْمَةِ: أَنَّهُ إِنْ كَانَ الْوَقْتُ مُوسِعًا، فَسَدَّتِ الصَّلَاةُ، لِأَنَّ  
الْوَاجِبَ عَلَيْهِ تَقْدِيمُ الرَّدِّ، وَإِنْ صَلَّاهَا فِي وَقْتٍ مُضْطَرِّ، لَمْ يَفْسُدْ،  
لِأَنَّ الْوَاجِبَ عَلَيْهِ تَقْدِيمُهَا عَلَى الرَّدِّ، إِلَّا أَنْ يَنْتَهِيَ<sup>٢</sup> الْحَالُ فِيمَنْ لَهُ  
الْحَقُّ إِلَى حَالٍ صَرُورَةٍ، وَضَرَرٍ يَدْخُلُ عَلَى صَاحِبِ الْوَدِيْعَةِ، فَتَفْسُدُ  
صَلَاتُهُ، وَإِنْ أَذَاهَا فِي آخِرِ الْوَقْتِ، لِهَيْدَةِ الْمَلَّةِ.

فَأَمَّا مَنْ لَيْسَ بِغَاصِبٍ لِكَيْفِهِ دَخَلَ الدَّاءُ مُحْتَازًا، فَيَجِبُ إِلَّا تَفْسُدَ  
صَلَاتُهُ، لِأَنَّ الْمُتَعَارَفَ<sup>١</sup> بَيْنَ النَّاسِ أَنَّهُمْ يُسَوِّعُونَ ذَلِكَ لِغَيْرِ الْغَاصِبِ،  
وَيَتَمَعَّوْنَهُ<sup>٩</sup> فِي الْعَاصِبِ.

وَأَمَّا الصَّيْفَةُ<sup>١٠</sup> الْمُعْصُوْتَةُ فَالصَّوْمَةُ فِيهَا مُجْزِيَةٌ، لِأَنَّ الْعَادَةَ خَرَّتْ  
بِأَنَّ<sup>١١</sup> صَاحِبَهَا لَا يَحْطُرُ عَلَى أَحَدٍ الصَّوْمَةَ فِيهَا، وَالْمُتَعَارَفُ يَجْرَى مَحْزِي  
الْإِدْبِ، فَجَبِبُ الرُّجُوعُ إِلَيْهِ.

وَلَا يَتَرَمَّ عَلَى مَا ذَكَرْنَاهُ أَنْ يَكُونَ مِنْ صُنْيٍ وَهُوَ يُدَافِعُ الْإِحْتِثِينَ<sup>١٢</sup>

٢ - لَب: هان

٤ - ب و ح: الضرورة

٦ - ب و ج: فسد

٨ - ب: انه

١٠ - الف: الميعة، ج: الصيفة.

١٢ - ب: الاحتئين.

١ - ب: يعون، ج: يعون

٢ - ج: ينتهي.

٤ - ب و ج: فيفسد.

٦ - لَب: التعارف.

٩ - ب: يتمنون.

١١ - ب: ان.



أَنْ تَكُونَ صَلَوَتُهُ فَاسِدَةً غَيْرَ مُجْزِيَةٍ<sup>٢</sup> . لِتَنْهَى<sup>٣</sup> مِنْهُ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - عَنْ ذَلِكَ، وَدَلَّكَ أَنَّ هَذَا النَّهْيَ لَوْ أَوْحَبَ كَوْنَ الصَّلَاةِ مُعْصِيَةً ، لَلْحَقَّتْ<sup>٤</sup> فِي الْفَسَادِ بِالصَّلَاةِ فِي الدَّارِ الْمُتَصَوِّفَةِ ، لَكِنَّا قَدْ عَرَفْنَا أَنَّ وَجْهَ النَّهْيِ تَأْثِيرُ الْمُدَافَعَةِ فِي التَّنَسُّبِ<sup>٥</sup> وَالْخُشُوعِ وَالطَّمَأْنِينَةِ ، وَتَحَرُّ نَقْمِ أَنْ كَثِيرًا مِنْ ذَلِكَ لَوْ قُبِدَ<sup>٦</sup> لَأَحْزَابِ الصَّلَاةِ . وَقَدْ يُدَافِعُ الْأَحْسَنِينَ وَيَتَصَرَّرُ<sup>٧</sup> عَلَى آدَاءِ مَا<sup>٨</sup> يَحِبُّ عَلَيْهِ فِي الصَّلَاةِ وَاسْتِغَاثِهِ ، فَلَا يَحِبُّ كَوْنَ ذَلِكَ مُفْسِدًا .

وَأَمَّا<sup>٩</sup> حَمْلُ بَعْضِهِمْ حَوَارِ الصَّلَاةِ فِي الْمَكَانِ الْمُتَصَوِّبِ عَلَى جَوَائِزِ الْإِيمَانِ فَغَلَطٌ فَاحِشٌ لِأَنَّ لَا إِيمَانَ لَا تَعْلُقُ لَهُ بِالدَّارِ ، اِعْتِقَادًا كَانَ بِالْقَلْبِ أَوْ قَوْلًا بِالسَّانِ ، وَقَدْ تَبَيَّنَ أَنَّ الصَّلَاةَ بِهَا يَكُونُ عَاصًا وَمُتَصَرِّفًا<sup>١٠</sup> فِي مَالِكٍ غَيْرِهِ

١- ب و ح : تكون

٢ ب : معرى

٣ ب : + : ٤٥

٤ ب و ح : الحق

٥ ح : في اشت

٦ ح : «لوقد» فلم رده شده ، و در عوس «لدمه» اساده شده

٧ ج : لاجزت

٨ ب و ج : يتصير

٩ ب : ما آداء ، بحاي آداء ما

١٠ ب : فاما

## فصل فيما يقتضيه الامر من جمع أو آحاد

اعْتَمَ أَنْ الْخُطَابَ إِذَا وَرَدَ وَطَاهَرُهُ يَحْتَمِلُ الْإِخْصَاصَ وَالْعُمُومَ،  
وَعَلِمْنَا بِالذَّلِيلِ الْمَفْصِلِ شَمُولَهُ وَاسْتِمْرَاقَهُ، قَطْعًا عَمَّا أَنَّ الْفَرْضَ لَا رَمَّ  
لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ، وَلَا يَسْتَفِيدُ بِظَاهِرِ ذَلِكَ أَنَّهُ لَا زَمَّ لِكُلِّ وَاحِدٍ  
بِعَيْنِهِ، مِنْ غَيْرِ أَنْ يُسَيِّطَ عَنْهُ الْفَرْضُ فَعَلَّ غَيْرَهُ. كَمَا لَا يَسْتَفِيدُ أَنَّ فَعَلَ  
الْبَعْضِ يُسَيِّطُ الْفَرْضَ عَنِ الْبَعْضِ. وَلَا يَسْتَفِيدُ أَنَّ اجْتِمَاعَ بَعْضِهِمْ  
شَرْطُ فِيهِ. وَكُلُّ ذَلِكَ مُوقُوفٌ عَلَى الدَّلِيلِ.

وَالْخُطَابُ الْعَامُّ لَا يَخْرُجُ عَنْ ثَلَاثَةِ أَقْسَامٍ: إِمَّا أَنْ يَنْزِمَ كُلُّ وَاحِدٍ  
وَلَا يَتَعَلَّقُ فَعْلُهُ بِفَعْلِ غَيْرِهِ، وَإِمَّا أَنْ يَتَعَلَّقَ فَرْضُهُ بِفَعْلِ غَيْرِهِ فِي الصَّحَةِ،  
فَيَكُونُ الْاجْتِمَاعُ شَرْطًا، كَصَلَاةِ الْجُمُعَةِ، وَإِمَّا أَنْ يَتَعَلَّقَ فَرْضُهُ  
بِفَعْلِ غَيْرِهِ، فَيَكُونُ آدَاءُ الْغَيْرِ لَهُ مُسَيِّطًا عَنْهُ، وَهَذَا هُوَ الْمُسَمَّى فَرْضَ  
الْكِفَايَةِ، وَمِنْ أَمْثَلِيهِ: الْجِهَادُ، وَالصَّوَاةُ عَلَى الْجَبَائِزِ، وَدَفْنُ الْمَوْتَى.

٢- ط : يستفيد.

١- ب و ح : يقتضى.

٤- ب و ح : يستفيد

٣- ب : احد

٦- ج : + وإما ، تا ايضا

٥- ر : + بعيد

٨- ج : - وإما.

٧- ج : لصلوة .

١٠- ج : اليه .

٩- ب و ح : فعله

١١- ج : أمثله .

وَالْفَرَضُ فِي هَذَا الْوَحْيِ يَتَعَلَّقُ بِالْكَلِّ. لَكِنَّهُ مَشْرُوطٌ بِأَنْ لَا يَقُومَ الْمَعْرُوفُ بِهِ، قَتْنِي وَقَعَ مِنَ الْمَعْرُوفِ بِزَالِ الْفَرَضِ عَنِ الْجَمَاعَةِ.

## باب الكلام في العموم والخصوص والفاظهما

اعْلَمْ أَنَّ الْعُمُومَ مَا تَنَاوَلَ لَفْظُهُ شَيْئَيْنِ<sup>١</sup> فَصَاعِدًا، وَالْحَصُوصَ مَا تَنَاوَلَ شَيْئًا وَاحِدًا، وَقَدْ يَكُونُ اللَّفْظُ عُمُومًا مِنْ وَجْهِ وَحْصٍ وَمِنْ وَجْهِ آخَرَ<sup>٢</sup>، لِأَنَّ الْقَائِلَ إِذَا قَالَ<sup>٣</sup> : ضَرَبْتُ عِلْمَانِي<sup>٤</sup> ، وَأَرَادَ بَعْضَهُمْ ، فَقَوْلُهُ عُمُومٌ ، لِشُمُولِهِ مَا أَرَادَ عَلَى الْوَاحِدِ ، وَحَصُوصٌ ، مِنْ حَيْثُ أَرَادَ بِهِ بَعْضَ مَا يَصِحُّ أَنْ يَتَنَاوَلَهُ هَذَا اللَّفْظُ<sup>٥</sup>.

وَقَوْلُنَا «عُمُومٌ وَحَصُوصٌ» يَخْرُجُ مَجْرَى قَبِيلٍ وَكَثِيرٍ فِي أَنَّهُ يَسْتَعْمَلُ بِالْإِضَافَةِ<sup>٦</sup> ، فَقَدْ يَكُونُ الشَّيْءُ الْوَاحِدُ قَلِيلًا<sup>٧</sup> كَثِيرًا بِإِضَافَتَيْنِ مُتَّحِفَتَيْنِ<sup>٨</sup> ، وَقَدْ يَنْشُتُ<sup>٩</sup> «عُمُومٌ» لِحَصُوصٍ فِيهِ ، وَهُوَ مَا أُرِيدَ بِهِ الْإِسْتِغَابُ<sup>١٠</sup>.

- |                      |                         |
|----------------------|-------------------------|
| ١ - ب و ج : متعلق    | ٢ - ب و ج : متين        |
| ٣ - ب : يتناول.      | ٤ - الف : - إذا حال.    |
| ٥ - ب و ج : الفهمان. | ٦ - ب و ج : هذه اللمعة. |
| ٧ - ب : بالاصالة.    | ٨ - الف و ج : - و.      |
| ٩ - ب : فقد          | ١٠ - ب و ج : ثبت.       |

وَالْإِسْتِغْرَاقُ، وَقَدْ يَثْبُتُ<sup>٢</sup> أَيْضًا<sup>٣</sup> خُصُوصًا لِعُمُومِهِ، وَهُوَ الَّذِي يُرَادُّ  
بِهِ الْمَعْنَى لَوَاحِدَةً. كَمَا يَثْبُتُ قَلِيلٌ لَيْسَ بِكَثِيرٍ، وَهُوَ الْوَاحِدُ، وَكَثِيرٌ  
لَيْسَ بِقَلِيلٍ، وَهُوَ مَا عَمَّ الْكُلَّ. وَمَعَ الْإِضَافَةِ فِي الْأَمْرَيْنِ يَخْفِيفُ الْجَلَّ  
وَلَيْسَ فِي الْكَلَامِ عَدَا لَفْظُ وَصَحَ لِلْإِسْتِغْرَاقِ فَإِنْ اسْتَعْمِلَ فِيمَا  
دُونَهُ كَانَ مَجَازًا. وَتَنْدُلُ عَلَى ذَلِكَ.

وَالْأَلْفَاظُ الْمَوْصُوعَةُ لِلْعُمُومِ عَلَى سَبِيلِ الصَّلَاحِ عَلَى ضَرْبَيْنِ.  
فِيمَا مَا يَصَحُّ تَسَاوُلُهُ لِلوَاحِدِ وَلِكَثَرٍ بَعْضٍ وَلِإِسْكَالٍ عَلَى حَدِّ وَاحِدٍ،  
وَهُوَ حَقِيقَةٌ فِي كُلِّ شَيْءٍ مِنْ هَذِهِ الْأُمُورِ، كَالْفَلْظِ «مَنْ» إِذَا كَانَتْ تَنْكِيرَةً  
فِي الشَّرْطِ أَوْ الْإِسْتِفْهَامِ، وَتَحْتَصِرُ الْعَقْلَاءُ، وَلَفْظَةُ «مَا فِيمَا لَا يَقِيلُ» فَإِنْ  
حَكَمَهَا<sup>٤</sup> فِيمَا ذَكَرْنَا مِنْ حُكْمٍ مِنْ، وَهَكَذَا حُكْمُ مَتَى فِي الْأَوْقَاتِ،  
وَأَيْنَ فِي الْأَمَاكِنِ.

وَالضَّرْبُ الثَّانِي مَا يَتَسَاوَلُ الْكُلُّ صَلَاحًا وَيَتَسَاوَلُ الْمَعْصُ وَحُوتٌ، وَلَا  
يُسْتَعْمَلُ فِيمَا تَقْصُرُ عَنْ ذَلِكَ الْمَعْصُ، مِثْلُ الْفَلْظِ «الْمَجْمُوعُ»<sup>٥</sup>، «الْفَلْظُ وَلاَمٍ أَوْ بِمِثْرِهِمَا»<sup>٦</sup>

- |                           |                 |
|---------------------------|-----------------|
| ١. الف. وقد               | ٢. ب و ح. تب.   |
| ٣. الف. ابط.              | ٤. الف. الالاس  |
| ٥. ب و ح. بعض             | ٦. الف. بعض     |
| ٧. ب. حكم                 | ٨. الف. هذا     |
| ٩. ج. و                   | ١٠. الف. الالاس |
| ١١. ب. العموم. ج. المجموع | ١٢. ب. لمعهما   |

[١٣٤] كقولنا رجال \* والرجال ومسلمون وأمسلمون، فهذه ألفاظٌ تشاؤلٌ<sup>١</sup>  
 كلُّ الرجال وجميع المسلمين، صلاحاً، إذا لم يكن بين المفاطِبِ  
 والمفاطِبِ عهدٌ يتصرف<sup>٢</sup> ذلك إليه، ولثلاثة بغير أعيانهم<sup>٣</sup> وحووب<sup>٤</sup>،  
 ولا يجوز أن يستعمل في الواحد ولا<sup>٥</sup> الاثنى<sup>٦</sup> السنة على سبيل الحقيقة.  
 فأما ألفاظُ الجنس مثل قولنا الذهب والفضة والرقيق<sup>٧</sup> والنساء<sup>٨</sup>  
 والتاس<sup>٩</sup> فهي على ضربين.

أحدهما لا يجوز أن يراد به عمومٌ ولا خصوصٌ<sup>١٠</sup>، ولا يتصوران  
 في مثله، وإنما يراد به<sup>١١</sup> محضُ الجنس<sup>١٢</sup> التي تميزت من غيرها  
 كقولنا ذهب وفضة ورقيق، فإن القائل إذا قال: الذهب أحبُّ إليَّ من  
 الفضة، وأحار<sup>١٣</sup> أبي<sup>١٤</sup> أولى من أخيار الرقيق، فلا عمومٌ يتصور في  
 قوله ولا خصوص، بل الإشارةُ إلى<sup>١٥</sup> الجنسية من غير اعتبار لتخصيص<sup>١٦</sup>  
 ولا تميم، وكذلك إذا قال: استخدام الرقيق أحمدٌ من استخدام  
 الأحرار.

١ - ح : مسلمون. ٢ - الف : الفاس.

٣ - الف و ج : تشاؤل. ٤ - ح : مسلمي.

٥ - ب : يتصرف. ٦ - ب : عبايهم، ح : اسيانهم.

٧ - الف - لا. ٨ - الف الرقيق.

٩ - الف : عمومها. ١٠ - الف : خصوصاً.

١١ - ح - ه. ١٢ - ج : الجنس.

١٣ - م : في. ١٤ - ب : التخصيص.

وَأَمَّا لَفْظَةُ التَّاسِ وَالتَّسَاءِ فَقَدْ يُرَادُ بِهِمَا فِي بَعْضِ الْمَوَاضِعِ الْمَعْنَى  
الَّذِي ذَكَرْنَاهُ مِنَ الْحُسْبِيَّةِ مِنْ غَيْرِ عَمُومٍ وَلَا خُصُوصٍ<sup>١</sup>، وَقَدْ تَكُونُ فِي  
مَوْضِعٍ مُخْتَلَفٍ لِلْعَمُومِ وَالْخُصُوصِ، كَمَا قُتِبَ فِي الْفَاطِ الْجُمُوعِ  
لَمْ تُشَقِّقْ مِنَ الْأَعْمَالِ، بِمِثَالِ الْقِسْمِ الْأَوَّلِ قَوْلُ الْقَائِلِ فَلَا يُجِبُ التَّسَاءُ  
وَيَمِيلُ إِلَى عَشْرَتَيْنِ<sup>٢</sup>، وَالتَّاسُ حَيْرٌ مِنَ الْعَجَانِ، وَمِثَالُ الثَّانِي لَقِيتُ<sup>٣</sup>  
التَّسَاءَ، وَجَاءَ فِي التَّاسِ. وَأَبُو هَاشِمٍ يُوَافِقُنَا فِيمَا ذَكَرْنَاهُ مِنَ الْفَاطِ  
الْحُسْبِ خَاصَّةً، وَإِنَّمَا أَبُو عَنَيْ هُوَ الدَّاهِبُ إِلَى اسْتِفْرَاقِ الْفَاطِ  
الْجُنْسِ لِلشَّكْلِ.

فَأَمَّا اسْتِعْمَالُ لَفْظِ الْعَمُومِ فِي الْمَعْنَى نَحْوُ قَوْلِهِمْ: عَمَّهُمُ الْجَنْبُ<sup>٤</sup>  
أَوْ<sup>٥</sup> الْحَدْبُ<sup>٦</sup> أَوْ<sup>٧</sup> الْمَرَضُ أَوْ<sup>٨</sup> الصِّحَّةُ فَلَا شِبْهَ أَنْ يَكُونَ مُسْتَعْمَرًا  
مُشَبَّهًا<sup>٩</sup> بِغَيْرِهِ، لِأَنَّهُ لَا يَفْهَمُ مِنْ إِطْلَاقِ قَوْلِهِ عَمُومٍ وَخُصُوصٍ الْعَرِيفُ  
الْمُسْتَقَرُّ إِلَّا مَا يَعُودُ إِلَى الْفَاطِ<sup>١٠</sup>.

- |                    |                                       |
|--------------------|---------------------------------------|
| ١- الف : فاما.     | ٢ ج : من لاشارة، (دول مصغة فل) تايحد. |
| ٣- الف و ب : يكون. | ٤- الف : العس                         |
| ٥- ب و ج : المجموع | ٦ ب : عشرين                           |
| ٧- الف : لقيت.     | ٨ ب : من بجاي وابوهاشم، ج ت و ابوهاشم |
| ٩ ب : الحس         | ١٠ ب و ج : العصب.                     |
| ١١ ج : و.          | ١٢- الف : الحدب.                      |
| ١٣ ب و ج : و       | ١٤ ب : و.                             |
| ١٥- الف : تشبها.   | ١٦- الف : الالفاظ.                    |

وَمَنْ خَالَفَ مِنَ الْمُتَكَلِّمِينَ وَالْفُقَهَاءِ يَقُولُ فِي كُلِّ مَا قُلْنَا «أَنَّهُ  
يَسْتَعْرِقُ مِنْ هَذِهِ الْأَلْفَاظِ صَلَاحًا» : «أَنَّهُ يَسْتَفْرِقُ وَجُوبًا» وَسَجَى الْكَلَامُ  
فِي ذَلِكَ يَعُونِ اللَّهُ وَمَشِيئَتِهِ .

## فصل في ذكر الدلالة على أنه ليس للعموم المستغرق لفظ يخصه

وَاشْتَرَاكَ هَذِهِ الْأَلْفَاظُ الَّتِي يُدْعَى فِيهَا الْإِسْتِغْرَاقُ  
الَّذِي يُدَلُّ عَلَى ذَلِكَ أَنَّ كُلَّ لَفْظَةٍ يُدْعَوْنَ أَتَمًّا لِلْإِسْتِغْرَاقِ  
تُسَمَّي «تَارَةً فِي الْخُصُوصِ» ، وَأُخْرَى فِي الْعُمُومِ ، أَلَا تَرَى أَنَّ الْقَائِلَ  
إِذَا قَالَ : مَنْ دَخَلَ دَارِي أَهْنَتْهُ أَوْ أَكْرَمَتْهُ ، لَا يُرَادُّ بِهِ إِلَّا الْخُصُوصُ ، وَقَلَّمَا  
يُرَادُّ بِهِ الْعُمُومُ ، وَ« يَقُولُ : لَقِيتُ الْعُلَمَاءَ ، وَقَصَدْتُ الشُّرَفَاءَ » ، وَ« هُوَ  
يُرِيدُ الْعُمُومَ تَارَةً ، وَالْخُصُوصَ أُخْرَى ، وَهَذَا مَعْلُومٌ صَرُورَةً ، مِمَّا لَا يَقَعُ

١- ب و ج قلنا ٢- الف : الالمام .

٣- الب : لفظة تخصه

٤- ج : تدعى .

٥- ب : لفظ

٦- ب : أنه .

٧- ج : - لدى ، تا ايحا ، ب و ج : + قد

٨- ب و ج : يستعمل

٩- ب و ج : للعموم ، يحاى في الخصوص

١٠- ب و ج : الخصوص .

١١- ب : و .

١٢- ب : الشرق

١٣- ب : او .

في مثله خلاف، والظاهر<sup>١</sup> من استعمال اللفظة في شيئين أنها مشتركة  
فيهما، وموضوعه لهما، إلا أن يوافقوا<sup>٢</sup>، أو يدلونا بدليل قاطع على  
أنهم<sup>٣</sup> باستعمالها في أحدهما متجاوزون، وهذه الجملة تقتضي اشتراك  
هذه الألفاظ، واحتمالها العموم والخصوص، وهو الذي اعتمدناه  
فإن قيل دلوا على أن نفس الاستعمال تعلم الحقيقة، وهذا يستلزم  
بالمجاز، لأنهم قد استعملوه، وليس بحقيقة، ثم دلوا على أنهم استعملوا  
هذه الألفاظ في الخصوص على حد ما استعملوها في العموم، فإننا  
نخالف في ذلك، ونذهب إلى أن كيمته الاستعمال مختلفة.  
قلنا، أما الذي يدل على الأول فهو أن لفنتهم إنما تعرف باستعمالهم،  
وكما أنهم إذا استعملوا اللفظة في المعنى الواحد ولم يدلونا على  
أنهم متجاوزون، قطعنا<sup>٤</sup> على أنها حقيقة فيه، فكذلك<sup>٥</sup> إذا استعملت  
في المعنيين المختلفين.  
ويوضح ذلك أن الحقيقة هي الأصل<sup>٦</sup> في اللغة، والمجاز طار

- |                     |                      |
|---------------------|----------------------|
| ١ - ج : ظاهر        | ٢ - ب و ج يوافقوا    |
| ٣ - ب : انهم        | ٤ - ب و ج يقتضي      |
| ٥ - الف : الالتباس. | ٦ - الف : استعمالها. |
| ٧ - ب : وانما.      | ٨ - الف : فكما       |
| ٩ - ج : لقطع.       | ١٠ - ب : قطعاً       |
| ١١ - ب و ج وكذلك.   | ١٢ - الف : اصل.      |



عليها، بدلالة أن القطعة قد تكون لها حقيقة في اللغة ولا مجاز لها، ولا يمكن أن يكون مجازاً لاحقيقة له، فإذا ثبت ذلك، وجب أن يكون الحقيقة هي التي يقتضيها طاهر الاستعمال، وإنما ينقل في اللفظ المستعمل إلى أنه مجاز بالدلالة، وأما المجاز فلا يلتزم على ما ذكرناه، لأن استعمال المجاز لو تجرد عن توقف أو دلالة على أن المراد به المجاز والاستعارة، لقطعنا به على الحقيقة، لكننا عدلنا بالدلالة عما يوجب طاهر الاستعمال، ألا ترى أنه لا أحد خالف أهل اللغة إلا وهو يقلم من حالهم ضرورة أنهم إنما سموا البليد حمراً والشديد أسداً على سبيل التشبيه والمجاز، فكان يجب أن يثبت مثل ذلك في إجراء لفظ العموم على الخصوص.

وأما المطالبة لنا بأن ندل على أن كيفية الاستعمال واحدة، فإنما لم ندع ذلك في استدلالنا قلزمنا الدلالة عليه، وإنما ادعينا الاستعمال، ولا شبهة فيه، ومن ادعى أن كيفية الاستعمال مختلفة، فعليه الدلالة

١ - ب : اللفظ ٢ - ب : وح يكون

٣ - ب : مجازاً ٤ - ا : افع : واد

٥ - ج : مضى ٦ - ج : ينقل

٧ - ا : من ٨ - ب : حالطا

٩ - ب : اسأ ١٠ - ب : اسرا

١١ - ب : اجراج آخر، بالمد ١٢ - ج : واما

على أنها<sup>١</sup> نقول لمن ادعى اختلاف كيفية الاستعمال: أتريد<sup>٢</sup> بذلك<sup>٣</sup> \* [١٤٤]  
أن الصيغة التي يراد بها العموم لا تستعمل<sup>٤</sup> على صورتها في الخصوص،  
أم تريد<sup>٥</sup> أن اللفظ يستعمل محرداً في العموم، وفي الخصوص يقتصر<sup>٦</sup>  
إلى قرينة ودلالة.

والأول يفسد<sup>٧</sup> بأننا نذكر الصيغة متبعة عند استعمالها في الأمرين<sup>٨</sup>  
ولم يختلفا<sup>٩</sup> لأدركناهما كذلك، وقد بينا في هذا الكتاب<sup>١٠</sup> أن نفس  
الصيغة التي يراد بها العموم كان يحوز أن يراد بها الخصوص، حيث  
تكلمنا في أن ما يوحّد أمراً كان يحوز أن يوحّد نفسه ولا يكون أمراً.  
على أن أكثر مخالفينا في العموم يذهبون إلى أن لفظ العموم إذا  
أريد به الخصوص كان مجازاً، وعندهم أن اللفظ لا يكون محاراً<sup>١١</sup> إلا  
إذا استعمل على صورته وصيغته فيما لم يوضع له.

وأما القسم الثاني فهو محض الدعوى، وبناء على المذهب الذي  
نخالف فيه، فكأنهم قالوا: أن اللفظ موضوع في اللغة على الحقيقة

٢ - ب - تريد .

١ - ج - : أنه .

٤ - ب - يستعمل .

٣ - ج : يستعمل .

٦ - ج : احلف .

٥ - ب : مقتصر . ج : مقتصر .

٨ - الب : - محار .

٧ - الب : الباب .

١٠ - ب و ج : العموم . بحال السنة

٩ - ب : يخالف

للمعوم<sup>١</sup>، وإنما يتجاوز<sup>٢</sup> به<sup>٣</sup> في الخصوص، وفي ذلك<sup>٤</sup> الخلاف،  
وعليه يطالون بالدلالة، ولا فرق بينهم وبين من عكس هذا عليهم، وقيل  
لهم<sup>٥</sup> بل هذه النقطة موضوعة على الحقيقة لخصوص، وإذا استعملت  
في المعوم<sup>٦</sup> فيا القرينة<sup>٧</sup> والدلالة، فقد ذهب قوم إلى ذلك<sup>٨</sup>، وهم  
أصحاب الخصوص.

وقد مثل أصحابنا حالنا وحال مخالفينا في هذه المكنة بن ادعى أن  
ريدا في الدار، وادعى حصته أن ريذا وعمروا فيها<sup>٩</sup>، أو قالوا من ادعى أن  
عمروا مع ريذا في الدار فقد وافق<sup>١٠</sup> في أن ريذا في الدار<sup>١١</sup>، وإنما ادعى أمرا  
رائدا على ما اتفق مع خصمه عليه<sup>١٢</sup>، فالدلالة لازمة له، دور حصيه، فإذا<sup>١٣</sup>  
قال حصومنا: الضيقة لا تستعمل<sup>١٤</sup> في الخصوص إلا مع قرينة، فقد<sup>١٥</sup>  
سأموا لنا الاستعمال، وادعوا أمرا رائدا عليه، فالدلالة تترمهم<sup>١٦</sup>  
دوسا<sup>١٧</sup>

- |                              |                 |
|------------------------------|-----------------|
| ١ - المعوم                   | ٢ - ب يعود      |
| ٣ - ب به                     | ٤ - ج + هو      |
| ٥ - ب العربية، معاني القرينة | ٦ - الف مخالفا  |
| ٧ - ب و ج في الدار           | ٨ - الف و ج و   |
| ٩ - الف قد                   | ١٠ - ب و ج و    |
| ١١ - الف فيها                | ١٢ - ب عليه     |
| ١٣ - الف واد                 | ١٤ - ج مستعمل   |
| ١٥ - ج - يترمهم              | ١٦ - الف - دوسا |

وَأَقْدِيمِكُنُ الطَّمَنُ عَلَى هَذَا بِأَنْ يَقُولَ: أَتَمَّ تَدْعُونَ اسْتِعْمَالًا عَارِيًّا  
مِنْ قَرِينَةٍ، لِأَنَّكُمْ أَوْ ادَّعَيْتُمْ مُحَضَّزَ الاسْتِعْمَالِ، لَزِمَ كُمْ أَنْ يَكُونَ  
الْمَجَارُ كُلُّهُ حَقِيقَةً، لِأَنَّهُ مُسْتَعْمَلٌ، وَإِذَا ادَّعَيْتُمْ نَفَى الْقَرِينَةِ، لَزِمَ كُمْ  
أَنْ تَدْلُونَا، فَإِنَّا لَا نَسْتَلِمُ ذَلِكَ، كَمَا يَنْبَغُ أَنْ تَدُلُّ عَلَى إِبْنَةِ الْقَرِينَةِ  
إِذَا ادَّعَيْنَاهَا، وَتَجْرُونَ فِي هَذَا الْحُكْمِ مَجْرَى مَنْ ادَّعَى أَنْ زِيدًا وَحْدَهُ  
فِي الدَّارِ، وَآخِرُ<sup>٨</sup> يَدْعَى أَنْ مَعَهُ عَمْرُو، فِي أَنْ كُلُّ وَاحِدٍ يَلْزَمُهُ لِدَلَالَةٍ،  
وَاتِّفَاقُهُمَا عَلَى أَنْ زِيدًا فِي الدَّارِ لَيْسَ بِاتِّفَاقٍ عَلَى مَوْضِعِ الْخِلَافِ مِنْ  
التَّوْحِيدِ<sup>٩</sup> أَوْ<sup>١٠</sup> الْإِقْتِرَابِ، وَهَذَا<sup>١١</sup> أَحْوَذُ شَيْءٍ يُمَكِّنُ أَنْ يَسْأَلُونَا عَنْهُ

وَالْجَوَابُ أَنَّ الْأَصْلَ فِي الاسْتِعْمَالِ التَّعَرُّيُّ مِنَ اقْتِرَائِهِ وَالذَّلَالَةُ  
لِأَنَّ الْأَصْلَ هُوَ الْحَقِيقَةُ الَّتِي لَا تَحْتَاجُ<sup>١٢</sup> إِلَى قَرِينَةٍ، وَإِنَّمَا يَحْتَاجُ  
الْمَجَارُ لِلْمَعْدُولِ بِهِ<sup>١٣</sup> عَنِ الْأَصْلِ إِلَى مُصَاحَبَةِ الْقَرِينَةِ<sup>١٤</sup>، فَمِمَّا<sup>١٥</sup> ادَّعَيْنَا

- |                           |                                    |
|---------------------------|------------------------------------|
| ١- ج: - و.                | ٢- ا ب: يقولوا، ح: هول.            |
| ٣- ح: الاستعمال           | ٤- ا ب: تدلوا، ب: تدلوا، ج: تدلوا. |
| ٥- ج: تدل.                | ٦- ح: يخرجون.                      |
| ٧- ح: حكم، معنى هذا: لحكم | ٨- ب: فاحر.                        |
| ٩- ج: - على               | ١٠- ب: التوحيد                     |
| ١١- ب: و.                 | ١٢- ج: ها.                         |
| ١٣- ب: و: يحتاج           | ١٤- ج: - هـ                        |
| ١٥- ب: و: وحق.            | ١٦- ب: و: وحقا                     |

ما هو الأصلُ فلا دلالةَ عليا، ودَعَى خصومنا أمراً زائداً عَنِّي الأصلُ  
فعلينهم الدلالةُ.

- وأيضاً فإننا 'نتمكن من الدلالة على صحة ما ادَّعينا' من غير  
إيرادٍ على موضع الخلاف إلا أننا نقول إن كانت القرينة هي العلم الضروري  
بتوقيف أهل اللسان على ذلك، كما علمناه في حمارٍ وأسدٍ، فكان 'يجب'  
• ألا يقع خلاف في ذلك مع العلم الضروري، كما لم يقع خلاف في  
أسدٍ وحمارٍ، وإن كانت القرينة مستخرجةً 'بذليلٍ وتأملٍ'، وقد نظرنا  
فما عثرنا على ذلك، ومن ادَّعى طريقاً إلى إثبات هذه القرينة فواجبٌ  
عليه أن يشير إليه، ليكون الكلام فيه، وخصمنا لا يمكنه أن يدل على  
أن استعمال هذه القطع في الخصوص لا بد فيه من قرينة إلا بأن يصح  
١٠ مذهبه في أن ذلك مجازٌ وعدولٌ عن الحقيقة، وهذا هو نفس المذهب  
ومما يقال لهم كيف وجب في كل شيء تجوزُ أهل النعمة  
من الألفاظ 'واستغفروه في غير ما وُجِعَ له، كالشبه الذي ذكرناه

٢ ب و ح د هـ

٤ ب : وكان.

٦ ب مستخرجة

٨ - ج - هـ.

١٠ ب : - هـ

١ ب و ح د هـ

٣ - ب : غير

٥ ج . خلاف ، تابعا.

٦ ج : ضروري.

٩ ج يجوز.

١١ الف الالف

في حمار وبليد، وكأحد في قوله - تعالى - «وَحَاءَ رُتُكُ» و «أَسْأَلُ  
الْقُرْيَةَ» و «أَنْزِلْ يَدِي فِي قَوْلِهِ: «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ»، و «تَطَايُرُ ذَلِكَ وَأَمْثَالُهُ، وَمَا  
يَتَقَرَّعُ» إِلَيْهِ وَيَسْتَعْبُ» أَنْ يُعْطَى أَنَّهُمْ بِذَلِكَ مُتَحَوِّزُونَ، وَقَارِبُونَ إِلَى  
الْمَطْمَإِئِدْلِ عَلَى التَّوَادُّ صُرُورَةٍ بِعِيرِ إِشْكَالٍ، وَلَا حَاجَةَ إِلَى تَطَرُّفٍ وَاسْتِدْلَالٍ،  
وَلَمْ يَجِبْ مِثْلُ ذَلِكَ فِي اسْتِعْمَالِ صِبْغَةِ الْعُمُومِ فِي الْخُصُوصِ، وَهُوَ  
صَرُّ مِنْ صُرُوبِ الْمَحَازِ عِنْدَكُمْ؟، قَالُوا: لَحَقَّ بِهِمَا الثَّابِتُ كَيْفَهُ فِي  
حُصُولِ الْعِلْمِ؟

وَيُمْكِنُ أَنْ يَتَرْتَّبَ اسْتِدْلَالُهَا عَلَى هَذِهِ الْعِبَارَةِ، فَقَوْلُ: قَدْ تَمَّتْ  
بِالْإشْكَالِ اسْتِعْمَالُ هَذِهِ التَّعْطِيلِ فِي الْمَعْمُومِ وَالْأَخْصُوصِ، وَمَا وَقَفْنَا أَهْلُ  
الْمَعْنَى وَلَا عَيْنًا سَرُورَةً مِنْ حَالِهِمْ مَعَ الْمُدَاخَلَةِ لَهُمْ أَنَّهُمْ مُنَحَوِّرُونَ بِهَا فِي  
الْأَخْصُوصِ، كَمَا عَيْنًا مِنْهُمْ ذَلِكَ فِي صَوْبِ الْمَجَارِيثِ عَلَى اخْتِلَافِهَا،  
فَوَجَبَ أَنْ تَكُونَ مُشْرَكَةً.

فإن قيل لنا: قد علم كونهم متحورين بها في الخصوص، نعمت  
بالاستدلال، دون الضرورة، فلم قصرتم هذا العلم على الضرورة

۱ ب مصلح ح مثل.

٢- ب : بصرع ، ج : بقوع

٢ ب و ج : شعب

۴. اے - محمد - ہم! بسجده میں محمد کم۔

۵ پ : والا

٦ ب : ترتیب ٤ ح : ترتیب ٥

۷ : ۵۰ و ۵۱

ب- ب و ح ذلك منهم .

۱۔ ج : سکوں

۱۰ ب : هـ

قُلُوبًا : كَيْفَ وَقَفَ هَذَا الْبَابُ مِنَ الْمَجَازِ عَلَى الْإِسْتِدْلَالِ ،  
 [٤٥] وَلَمْ يَقِفْ غَيْرُهُ مِنْ ضُرُوبِ الْمَجَازَاتِ فِي كَلَامِهِمْ \* عَلَى الْإِسْتِدْلَالِ ،  
 لَوْلَا نُطْلَأُ هَذِهِ الدَّعْوَى ، وَفِي خُرُوجِ هَذَا الْمَوْضِعِ عَنْ بَابِهِ  
 دَلَالَةٌ عَلَى حَلَايفِ مَذْهَبِكُمْ ، وَلَيْسَ تَجِدُ هَذَا الدَّلِيلَ مُسْتَقْصًى  
 فِي شَرَحٍ مِنْ كُتُبِنَا السَّالِفَةِ عَلَى هَذَا الْحَدِّ ، فَقَدْ بَلَّغْنَا عَائِنَهُ .  
 دَلِيلٌ آخَرُ : وَمِمَّا يَدُلُّ أَيْضًا عَلَى صِحَّةِ مَذْهَبِنَا أَنَّ اسْتِفْهَامَ  
 الْمُخَاطَبِ بِهَذِهِ الْأَلْفَافِ<sup>١</sup> عَنْ مُرَادِهِ<sup>٢</sup> فِي خُصُوصٍ أَوْ عُمُومٍ يَحْسُنُ<sup>٣</sup>  
 مِنَ الْمُخَاطَبِ بِتَفْرِيبٍ وَمَوْضُوعٍ الْإِسْتِفْهَامِ إِذَا وَقَعَ طَلِبًا لِلْعِلْمِ  
 وَالْفَهْمِ<sup>٤</sup> يَقْتَضِي اِحْتِمَالَ اللَّعْطِ وَاشْتِرَاكَهُ بِدَلَالَةِ أَنَّهُ<sup>٥</sup> لَا يَحْسُنُ<sup>٦</sup>  
 دُخُولُهُ فِيهَا لَا اِحْتِمَالَ فِيهِ وَلَا اشْتِرَاكَ الْأَتَرَى أَنَّهُ لَا<sup>٧</sup> يَحْسُنُ<sup>٨</sup> أَنْ يُسْتَفْهَمَ<sup>٩</sup>  
 عَنْ مُرَادِهِ مَنْ قَالَ<sup>١٠</sup> : رَكِبْتُ قَرَسًا ، وَابْنْتُ ثَوْبًا ، لِإِحْتِصَاصِ

١- ج : الصرُوب . ٢- ح : كلام .

٣- الف : - على الاستدلال . ٤- ب : مسمى .

٥- ح : هذه . ٦- ب و ج : بعد .

٧- ب : مستقضى ، ج : مسمى . ٨- ب و ج : وقد .

٩- الف : - أيضا . ١٠- الف : الالفاظ .

١١- ب . مراد . ١٢- الف : + ان .

١٣- ج : انهم . ١٤- ج : - لا .

١٥- ج : فلان ، بجای قول .

اللفظ وقيد احتماله ، وَ يَحْسُنُ أَنْ يُسْتَفْهَمَ مَنْ قَالَ : رَأَيْتُ عَيْنًا ،  
عَنْ أَيْ عَيْنٍ رَأَى ؟ وَ هَذِهِ الْجُمْلَةُ تَقْتَضِي " أَشْبَارَكَ هَذِهِ الْأَلْفَاظُ "  
بَيْنَ الْخُصُوصِ وَالْعُمُومِ .

وَمَنْ حَافِلٌ فِي حَسَنِ الْإِسْتِفْهَامِ يَحِثُّ ذِكْرُهُ ، لَا يَحُلُو مِنْ  
أَنْ يَكُونَ قَائِلًا بِحَسَنِ الْإِسْتِفْهَامِ فِي مَوْضِعٍ مِنَ الْكَلَامِ ، أَوْ  
لَيْسَ يَحْسُنُ أَصْلًا ، فَإِنْ ذَهَبَ إِلَى الْأَوَّلِ ، قِيلَ لَهُ " بَيْنَ " لَنَا "  
حَسَنَ الْإِسْتِفْهَامِ أَيْنَ " يَشْتَبِهُ مِنَ الْكَلَامِ ، حَتَّى تُسَوَّى " بَيْنَهُ وَ بَيْنَ  
حَسَنِهِ " فِي الْخُصُوصِ وَالْعُمُومِ " ، وَإِنْ أَرَادَ " الثَّانِي " ، كَانَ مُكَابِرًا  
دَافِعًا لِلصَّرُورَةِ ، فَكَيْفَ " يُقَالُ دَلَّتْ ، وَ قَدْ جَمَلَ أَهْلُ الدُّعَا  
الْإِسْتِفْهَامَ صَرِيحًا مُفْرَدًا " مِنْ صُرُوبِ الْكَلَامِ ، وَ حَصَوَهُ " بِحُرُوفِ  
لَيْسَتْ لِغَيْرِهِ

- |                       |                             |
|-----------------------|-----------------------------|
| ١- الف : عن           | ٢- ح : - الحبة .            |
| ٣- ب و ح : يعنى       | ٤- الف : الالف              |
| ٥- ب و ح : ذكرناه .   | ٦- ب : يعنى .               |
| ٧- ب : لا             | ٨- ح : يحسن                 |
| ٩- ج : - قبل .        | ١٠- ب : ينز                 |
| ١١- الف و ح : لنا     | ١٢- ب و ح : ان ، نعاى اين . |
| ١٣- ح : سوى .         | ١٤- ج : حسه .               |
| ١٥- ح : عموم و خصوص . | ١٦- ب : اطراد .             |
| ١٧- الف : وكيف .      | ١٨- ب و ح : مفردا .         |
| ١٩- ج : حصومه .       |                             |



فإن قيل : وجه حسن الاستفهام في العاظم العموم تجويز المخاطب أن يريد مخاطبه الخصوص على وجه المعجاز .

فلسا هذا يقتضي حسن الاستفهام في كل خطاب ، وعن كل حقيقة ، لأن هذه العلة موحدة ، وقد علمنا اختصاص حسن الاستفهام بموضع دون غيره ، فعلمنا أن علته خاصة غير عامة .

و بعد ، فإن الخطاب إذا كان حكيما ، وحاطب بالمعجاز ، فلا بد من أن يدل من يخاطبه على أنه عادل عن الحقيقة ، وهذان الوجهان يسقطان قولهم . أن وجه حسن الاستفهام أن السامع يجوز أن يكون مخاطبه أراد المعجاز ، ودل عليه بدلالة خفيت على السامع .

فإن قيل : ما أنكرتم أن يكون الاستفهام إنما يحسن مع اقتران النقط ، لا مع إطلاقه .

قلنا . النقط الوارد لا يخلو من أقسام ثلاثة . إما أن يرد مطلقا ، أو مقبورا بما يقتضي العموم ، أو يقترن بما يقتضي الخصوص . ومع الوجهين الآخرين لا يحسن الاستفهام ، لحصول العلم بعموم أو خصوص ، فثبت أنه إنما يحسن مع الإطلاق .

فإن قيل : الاستفهام يحسن على أحد وجهين : إما أن يكون

المُخَاطَبُ يَعْتَقِدُ أَنَّ لَعَطَ الْعُمومِ مُشْتَرِكٌ ، فَيَسْتَفْهِمُ لِذَلِكَ<sup>١</sup> ، أَوْ يَكُونُ  
الْمُخَاطَبُ قَدْ يَعْتَقِدُ ذَلِكَ ، فَيَحْسُنُ اسْتِفْهَامَهُ ، لِتَجْوِيزِ أَنْ يُعَدَلَ  
مِنْ<sup>٢</sup> مَعْنَى إِلَى مَعْنَى فِي الْأَلْفَاظِ<sup>٣</sup> الْمُشْتَرِكَةِ .

قُلْنَا : كَلَامُنَا إِنَّمَا هُوَ فِي حُسْنِ اسْتِفْهَامِ أَهْلِ اللُّغَةِ ، وَمَنْ لَا مَذْهَبَ  
لَهُ فِي الْعُمومِ وَالْأَحْصَوصِ يُعْرِفُ<sup>٤</sup> .

وَعُدْ . فَقَدْ يَحْسُنُ اسْتِفْهَامُ مَنْ لَا يُعْرِفُ مَذْهَبَهُ فِي هَذَا الْبَابِ ،  
وَيَسْتَحْسِنُ النَّاسُ أَيْضًا اسْتِفْهَامَ مَنْ يَرَوْنَهُ يَسْتَفْهِمُ عَنْ هَذِهِ الْأَلْفَاظِ<sup>٥</sup> ،  
وَإِنْ لَمْ يُعْرِفُوا شَيْئًا<sup>٦</sup> مِمَّا ذُكِرَ فِي السُّؤَالِ

فَوَيْلَ : هَذِهِ الطَّرِيقَةُ تَقْتَضِي<sup>٧</sup> اشْتِرَاكَ حَمِيعِ الْأَلْفَاظِ<sup>٨</sup> ، لِأَنَّهُ  
يَحْسُنُ مِمَّنْ سَمِعَ قَائِلًا يَقُولُ ضَرَبْتُ أَبِي ، أَوْ شَتَمْتُ الْأَمِيرَ ، أَنْ  
يَقُولَ مُسْتَفْهِمًا أَبَاكَ ؟ الْأَمِيرَ ؟ فَيَجِبُ بَطْلَانُ الْإِخْتِصَاصِ فِي الْأَلْفَاظِ<sup>٩</sup> .

قُلْنَا : الْإِسْتِفْهَامُ إِنَّمَا يُطْلَبُ بِهِ<sup>١٠</sup> الْمَعْرِفَةُ وَقَدْ يَرُدُّ بِصُورَتِهِ  
مَا لَيْسَ بِاسْتِفْهَامٍ فَقَوْلُ الْقَائِلِ أَبَاكَ ! الْأَمِيرَ ! إِنَّمَا هُوَ اسْتِشْكَارٌ  
وَاسْتِفْهَامٌ<sup>١١</sup> وَلَيْسَ بِاسْتِفْهَامٍ ، أَلَا تَرَى أَنَّهُ لَا يَحْسُنُ أَنْ يَقُولَ أَضْرَبْتُ

١- ب و ح : بذلك ، الف : + او يكون ، ج : + ان يكون

٢- الف : - قد . ٣- ب : - عن .

٤- الف : الالفاظي . ٥- الف : - حسن .

٦- ج : - عترف . ٧- ب : - سب .

٨- ب و ج : يقتضي . ٩- ب : - اناك .

١٠- الف : - ه . ١١- الف : استصمام

أباك أم لم تضربه ؟

باب قيل<sup>١</sup> : « قَدْ يَسْتَفْهَمُ مَنْ قَالَ : « صُنْتُ شَهْرًا » ، وَ « لَمْ يَنْدِي عَشْرَةً » ، عَنْ كَمَالِ الشَّهْرِ ، وَ<sup>٢</sup> الْعَشْرَةِ ، وَكَذَلِكَ إِذَا قَالَ : « لَقِيتُ الْأَمِيرَ » ، وَ « جَاءَنِي فُلَانٌ » ، يَحْسُنُ أَنْ يُقَالَ لَقِيتُ الْأَمِيرَ نَفْسَهُ ؟ أَوْ جَاءَكَ فُلَانٌ بِنَفْسِهِ ؟

قلنا : أما لفظة شهر ، فإنها تقع<sup>٣</sup> على الثلاثين ، وعلى التسعة وعشرين ، وهو في الشريعة والأرب اسم لثلاثين<sup>٤</sup> ، فالاستفهام<sup>٥</sup> في موضعه ، وقد أجرى قوم العشرة هذا المعجى ، وعولوا على قوله - سبحانه - « تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ » ، وَالْأَجُودُ أَنْ يُقَالَ : أَنْ أَحَدًا<sup>٦</sup> لَا يَسْتَحْسِنُ<sup>٧</sup> اسْتِفْهَامَ حَكِيمٍ<sup>٨</sup> إِذَا أَطْلَقَ قَوْلَهُ : « عِنْدِي عَشْرَةٌ » عَنْ كَمَالِهَا وَ<sup>٩</sup> نَقْصَائِهَا .

وَمَنْ قَالَ لِمَنْ<sup>١٠</sup> يَسْمَعُهُ يَقُولُ : « جَاءَنِي الْأَمِيرُ » أَجَاءَكَ الْأَمِيرُ

١- ج : قلنا .

٢- ج : - عن .

٣ ب و ج : + عن

٤ - الب - - نقيت

٥ - ب و ج : و .

٦ - الب : يقع ، بجاء فاشها تقع ، ج : مع ، بجاء تقع .

٧ - الب : الأمير .

٨ ب : والاستفهام .

٩ ب - في

١٠ ب - - احدا .

١١ - ج : يستحق

١٢ - الب : الحكم ، + ألا .

١٣ ب : أو .

١٤ ب : + لم .

بِنَفْسِهِ ! لَيْسَ يُسْتَفْهِمُ ، وَ إِنَّمَا هُوَ مُسْتَكْبِرٌ مُسْتَغْنٍ ، كَمَا تَقَدَّمَ .  
وَلَا يَحُورُ أَنْ يُقَالَ فِي عَيْرِ الْأَمِيرِ وَمَنْ حَرَى مَحْرَاهُ ذَلِكَ إِلَّا عَلَى  
سَبِيلِ الْإِسْتِفْهَامِ ، دُونَ التَّعَجُّبِ وَالْإِسْتِكْبَارِ ، وَ التَّائُلُ يَكْشِفُ  
عَنْ ذَلِكَ .

وَوَجَدْتُ بَعْضَ مَنْ يُشَارُ إِلَيْهِ فِي أُصُولِ الْفَقْهِ يَطْعَنُ عَلَى هَذَا  
الدَّلِيلِ بِأَنَّ الْإِسْتِفْهَامَ فِي أَلْفَاظِ الْعُمومِ إِنَّمَا حَسَنٌ طَائِلًا لِمَعْلَمِ الضَّرُورِيِّ .  
أَوْ لِقُوَّةِ الطَّنِّ بِالْأُمَارَاتِ .

وَهَذَا يَقْتَضِي حَسَنَ الْإِسْتِفْهَامِ فِي كُلِّ كَلَامٍ ، وَعَنْ كُلِّ حَقِيقَةٍ ،  
لِعُمومِ هَذِهِ الْعِلَّةِ .

وَقَدْ تَعَلَّقَ الْقَائِلُونَ بِالْعُمومِ بِأَشْيَاءَ .

أَوَّلُهَا أَنَّ الْمُسْتَفْهِمَ لِبَعْدِهِ يَقُولُهُ مَنْ عِنْدَكَ ؟ \* يَحْسُنُ أَنْ يُجَابَ [٤٦]  
بِذِكْرِ أَحَادِ الْعُقُلَاءِ وَجَمَاعَتِهِمْ ، وَلَا عَاقِلٌ إِلَّا وَيَصِحُّ أَنْ يَكُونَ  
مُجِيبٌ بِذِكْرِهِ ، وَلَا يَصِحُّ أَنْ يُجِيبَهُ بِذِكْرِ النِّهَائِيِّمْ ، فَأَوْلَا اسْتِفْرَاقِ  
الْمَقْظُوفِ ، لَمَّا وَجِبَ هَذَا الْحُكْمُ ، وَ لَعَازُ فِي بَعْضِ الْأَحْوَالِ أَنْ

١- ج : مجرى . ٢- الف : و

٣- ب : على . ٤- الف : + للكلام .

٥- ب : بعد . ٦- ج : جماعتهم

٧- ج : + و . ٨- الف : اللمظة .

٩- ب : معار . ج : معار

يَكُونُ الْحَوَائِثُ عَلَيْهَا يَذْكُرُ بَعْضُ الْمُفَلِّاحِ جَارِيًا مَجْرَى الْجَوَابِ  
يَذْكُرُ بَعْضُ الْمُهَائِمِ وَأَكْدُوا هَذِهِ الطَّرِيقَةَ بَأَن قَالُوا : إِنَّمَا عَدَّلُوا  
عَنِ الْإِسْتِفْهَامِ عَنْ كُلِّ شَخْصٍ بِالْفِطْرِ الْمَوْصُوعِ لَهُ ، حَتَّى يَقُولُوا : أَرِيدُ  
عِنْدَكَ ؟ أَعْلَانُ عِنْدَكَ ؟ وَيَعْدُوا كُلَّ عَاقِلٍ ، لِإِسْطِطَالَةِ ذَلِكَ ، فَاتَّخَصَرُوا  
بِالْعَدُولِ إِلَى أَهْطَةِ مَنْ ، فَيَحِبُّ أَنْ يَقُومَ فِي الْفَرِضِ مَقَامَ الْإِسْتِفْهَامِ .  
عَنْ كُلِّ عَاقِلٍ بِأَسْبَحِهِ ، وَقَالُوا فِي عُمُومِ لَفْظَةِ مَا مِثْلُ ذَلِكَ .

وَنَائِبُهَا أَنَّ الْقَائِلَ إِذَا قَالَ : وَمَنْ دَخَلَ دَارِي ضَرَرْتُهُ « حَسَنٌ أَنْ  
يَسْتَنْبِي كُلَّ عَاقِلٍ مِنْ هَذِهِ الْجُمْلَةِ ، وَمِنْ شَيْءٍ الْإِسْتِثْنَاءِ أَنْ يُخْرِجَ  
مِنَ الْكَلَامِ مَا أَوْلَاهُ لَوْحٌ دَحْوُهُ نَحْتَهُ بِدَلَالَةِ قَسْحِ اسْتِثْنَاءِ الْمُهَائِمِ  
مِنْ هَذِهِ الْجُمْلَةِ ، لِمَا لَمْ يَحِبَّ دَحْوُهَا فِيهِ .

وَنَائِبُهَا أَنَّ الْإِسْتِغْرَاقَ مُعْنَى مَقُولٍ لِأَهْلِ اللُّغَةِ ، وَمِمَّا تَدْعُوهُمْ  
الدَّوَاعِي إِلَى الْإِجْبَارِ عَنْهُ ، فَلَا بُدَّ أَنْ يَضَعُوا لَهُ عِبَارَةً تُسَيِّعُ عَنْهُ ، كَمَا فَعَلُوا  
ذَلِكَ فِي كُلِّ شَيْءٍ عَقَلُوهُ مِنَ الْمَعْنَى ، وَدَعْنَهُمُ الدَّوَاعِي إِلَى الْإِخْبَارِ  
عَنْهُ ، وَإِذَا وَحِبَّ أَنْ يَضَعُوا عِبَارَةً ، فَلَا شَيْءَ مِنَ الْأَلْفَاظِ يَذْكُرُ

١ - الف : بعض

٢ - الف : حار

٣ - ب و ح : اعلان عندك

٤ - ب : معدوا

٥ - ب و ح : عموم

٦ - الف : تحته

٧ - الف : جه

٨ - ج : دعويهم

٩ - ب و ح : عارا

١ - الف : لا يصح

أولى من الألفاظ التي تذهب إلى عمومها  
ورابعها أن العموم قد أكد بتأكيد معين، وكذلك الخصوص،  
فكما اختلف التأكيدان في وضع اللغة، لا بالقصد، فكذلك  
يجب في التوكيد.

وخامسها أن لفظة من لا تدلها من حقيقة في وضع اللغة، وإذا  
لم يجز أن تكون موضوعة لبعض من المقالات معين أو غير معين،  
ولاجتماعهم على البديل، وجب أن يكون الجميع على الاستغراق.  
وسادسها أننا قد علمنا أن كل من أراد أن يخبر عن الاستغراق  
لا بد له من استعمال هذه الألفاظ التي تذهب إلى أنها مستعرفة،  
فوجب أن تكون موضوعة له، لأنه لا مندوحة عنها، وجرى  
ذلك مجرى كل الحقايق التي يفرع فيها إلى العبارات  
الموضوعة لها.

- |                      |                                      |
|----------------------|--------------------------------------|
| ١ - الف - الالفاظ .  | ٢ - الف : الذي                       |
| ٣ - ب : يذهب .       | ٤ - ب : بكده حلف ، عداى فكما اختلف . |
| ٥ - ب و ج : التأكيد  | ٦ - ب و ج : موضع .                   |
| ٧ - ب و ج : وكذلك .  | ٨ - ج : يكون .                       |
| ٩ - الف : تكون .     | ١٠ - ب و ج : فلا بد .                |
| ١١ - الف : الالفاظ . | ١٢ - ج - فيكون .                     |
| ١٣ - ج و ب : يكون    | ١٤ - ب : مخرج                        |
| ١٥ - ب . أى          | ١٦ - ج : الموضوعات                   |

والجواب 'ع' ذكره أولاً أنكم قد اقتصرتم في قاعدة هذه  
 الشبهة على الدعوى، ونحن لا نسلم لكم أن من استقيم لفظه من ولم  
 يعرف من قصد المخاطب 'عبادة' أو قرينة أنه أراد الشمول يحسن  
 أن يحسنه بذكر كل عاقل، وإنما يحسن أن يحسنه بذلك إذا عيّن  
 عموم استعماليه بطريقة متفصيل، فما الدليل على ما ادعتموه .  
 والذي يوضح ما ذكرناه أنه يحسن إذا قيل له: «من عندك» أن  
 يقول: «أ<sup>١</sup> من النساء أو الرجال؟ ومن<sup>٢</sup> الأحرار أو العبيد؟ وكذلك<sup>٣</sup>  
 إذا قيل له: «أ<sup>٤</sup> كنت؟» يقول: «أ<sup>٥</sup> من العذراء أو الفاكهة؟ ومن<sup>٦</sup> كذا  
 أو كذا؟ وهذا<sup>٧</sup> يدل على اشترائك اللفظ بين العموم والخصوص .  
 وأما<sup>٨</sup> قولهم<sup>٩</sup>: «يجاز أن يكون ذكر بعض العقلاء كذكر بعض  
 السهائم» فباطل، وذلك أن لفظة من عندما وإن لم تكن<sup>١٠</sup> موضوعة  
 لوجوب استيفاء العقلاء، فهي تصلح<sup>١١</sup> لأن<sup>١٢</sup> يقصد بها إلى

- |                           |                  |
|---------------------------|------------------|
| ١ - الف : فالجواب         | ٢ - ب و ج : لا . |
| ٣ - الف : + او .          | ٤ - ج : عبادة    |
| ٥ - ب : يحسنه             | ٦ - ج : ذكره .   |
| ٧ - ب : يقال              | ٨ - ب و ج : أ .  |
| ٩ - ج : + او . حاي ومن    | ١٠ - ج : + و     |
| ١١ - ج : كنت نعم النساء . | ١٢ - ج : هـ .    |
| ١٣ - الف : عاماً          | ١٤ - الف : + و   |
| ١٥ - ج : يكن .            | ١٦ - ب : يصلح    |
| ١٧ - الف و ج : ان         |                  |

الاستيفاهم عن جميعهم ، كما يصلح أن يقصد بها إلى الاستيفاهم  
عن بعضهم ، وهي حقيقة في الأمرين ، ولا يصلح في وضع اللغة  
للاستيفاهم بها عن البهائم .

وليس معنى قولنا أنها لا تصلح هو أن المتكلم لا يصح أن يقصد  
بها إلى ذلك ، فتكون عبارة عنه ، لأنه لا لفظ من الألفاظ إلا  
ويمكن أن يقصد به إلى كل معنى ، فتكون عبارة عنه ، وإن لم يصلح  
له ، ومعنى قولنا أنها لا تصلح أي لا تكون حقيقة في ذلك متى  
قصد بها<sup>١</sup> إليه ، ويكون المتكلم بها عادلاً عن<sup>٢</sup> مذهب أهل اللغة  
فأما عدولهم عن ألفاظ<sup>٣</sup> الاستيفاهم إلى لفظة من فلا هم لا  
يشتغون بغيرها ما يشتغون بها ، وذلك أن<sup>٤</sup> الاستيفاهم يذكر كإل  
واحد باسمه إما أن لا يمكن<sup>٥</sup> ، أو يطول ، وليس في سائر الألفاظ ما  
يصلح أن يقصد به إلى الاستيفاهم عن سائر العقلاء جمعاً<sup>٦</sup> وافتراقاً<sup>٧</sup>

- |                                    |                        |
|------------------------------------|------------------------|
| ١ - بوج :- أن يقصد بها أي          | ٢ - - : في .           |
| ٣ - الب : الاستيفاهم               | ٤ - ب : يقصد به .      |
| ٥ - الب و ح : فتكون                | ٦ - ح : لأنه ، تا ايضا |
| ٧ - الب : تصلح                     | ٨ - ح : لا .           |
| ٩ - ب : فتكون .                    | ١٠ - ر و ح : يكون      |
| ١١ - الب : قصدتها .                | ١٢ - ج : على           |
| ١٣ - الب : الفاس                   | ١٤ - ج : أن            |
| ١٥ - ح : لا يكون ، يحاي أن لا يكون | ١٦ - الب : الا .       |
| ١٧ - بوج : جميعاً                  | ١٨ - ح : فترقا .       |



إِلَّا لَفْطُهُ مِنْ ، فَهَذِهِ مَرْيَّةٌ لَهَا عَلَى غَيْرِهَا طَاهِرَةٌ .

وَمِمَّا يُنْطَلُ مَا ادَّعَوْهُ مِنْ قِيَامِهَا مَقَامَ ذِكْرِ كُلِّ عَاقِلٍ بِعَيْنِهِ<sup>۲</sup> ، أَنَّهُ  
لَوْ كَانَ كَذَلِكَ لَقُحَّ مِنَ الْإِسْتِفْهَامِ عِنْدَ ذِكْرِ هَذِهِ النُّقْطَةِ مَا يَقُحُّ<sup>۳</sup>  
مَعَ ذِكْرِ كُلِّ عَاقِلٍ بِعَيْنِهِ ، وَقَدْ عَلِمْنَا حُسْنَ أَحَدِ الْأَمْرَيْنِ  
وَقُبْحَ الْآخَرِ

وَلَحَوَاتُ عَن ذِكْرِهِ ثَانِيًا أَنَّ الْعُرُوفَ فِي الْإِسْتِثْنَاءِ مِنْ  
مَذْهَبِ أَهْلِ النُّعْبَةِ خِلَافَ مَا دَعَيْتُمْ ، وَإِنَّمَا يُخْرِجُ الْإِسْتِثْنَاءُ عَنْهُمْ  
مَا جَازَ أَوْ صَحَّ دَخُولُهُ ، دُونَ مَا وَجِبَ . وَإِنَّمَا صَحَّ اسْتِثْنَاءُ كُلِّ  
عَاقِلٍ مِنْ قَوْلِ الْقَائِلِ : مَنْ دَخَلَ دَارِي أَكْرَمْتُهُ<sup>۴</sup> ، لِصَحَّةِ دَخُولِهِ  
تَحْتَ هَذِهِ النُّقْطَةِ ، وَضَلَّاحِ هَذِهِ النُّقْطَةِ لِلِاسْتِثْنَاءِ<sup>۵</sup> عَلَى الْكُلِّ ،  
وَلَقَدْ لَمْ تَصُحَّ<sup>۶</sup> أَنْ تُشْبِلَ عَلَى الْمَهَائِمِ ، لَمْ يَحْسُنْ<sup>۷</sup> اسْتِثْنَاءُهَا ،  
لِأَنَّ اسْتِثْنَاءَ مَا لَا يَصِحُّ<sup>۸</sup> دَخُولُهُ تَحْتَ النُّقْطَةِ لَيْسَ يَحْسُنُ<sup>۹</sup>

۱- ج : مرید

۲- ج : ادعوا

۳- الف : - ب : به

۴- ب : - ج : صح

۵- ج : احسن

۶- ب : - ج : من

۷- ب و ج : + و

۸- الف : - من قول : ايجاز

۹- ب و ج : دخول كل عاقل

۱۰- ب : الاستعمال

۱۱- ب و ج : يصح

۱۲- ب : يصح

۱۳- الف : يصلح

فَإِنْ قَالُوا : الْإِسْتِثْنَاءُ مِنْ لَفْظِ الْعُمومِ كَالِإِسْتِثْنَاءِ مِنْ أَلْفَظِ  
الْأَعْدَادِ ، فَكَمَا أَنَّ الْإِسْتِثْنَاءَ مِنَ الْعَدَدِ يُخْرِجُ مِنَ الْكَلَامِ مَا أَوْلَاهُ  
لَوْجِبَ دَخُولُهُ ، فَكَذَلِكَ \* الْإِسْتِثْنَاءُ مِنْ لَفْظِ الْعُمومِ .

[٤٧آ]

قُلْنَا : لَيْسَ بِوَاجِبٍ أَنْ يَكُونَ الْإِسْتِثْنَاءُ مِنَ الْأَعْدَادِ إِذَا كَانَ  
يُخْرِجُ مَا أَوْلَاهُ لَوْجِبَ دَخُولُهُ أَنْ يَكُونَ جَمِيعُ الْإِسْتِثْنَاءِ كَذَلِكَ ،  
وَأُخَرُ مُنْكَرٍ أَنْ يَكُونَ الْإِسْتِثْنَاءُ إِنَّمَا وَضِعَ لِأَنْ يُخْرِجَ مَا أَوْلَاهُ  
لَصَحَّ دَخُولُهُ فِي الْكَلَامِ ، فَإِنْ أَخْرَجَ فِي بَعْضِ الْمَوَاضِعِ مَا أَوْلَاهُ  
لَوْجِبَ دَخُولُهُ ، فَلَا نَ فِيمَا يَجِبُ دَخُولُهُ الصَّحَّةُ وَزِيَادَةُ ، وَهَذَا  
كَمَا يَقُولُ أَهْلُ التَّوْحِيدِ أَنَّ الْحَيَّ مَنْ صَحَّ أَنْ يَكُونَ عَلَمًا وَ  
قَادِرًا ، فَإِذَا عَوِضُوا بِالتَّقْدِيمِ - سُجَّاتِهِ - قَالُوا : الْوَجوبُ يَشْتَمِلُ  
عَلَى الصَّحَّةِ وَيَزِيدُ عَلَيْهَا

وَقَدْ كَانَ الْخَالِدِيُّ وَجَمَاعَةُ يَمُنُّونَ<sup>١٠</sup> حَالَفَ فِي الْعُمومِ سَوَوَا<sup>١١</sup>  
فِي الْإِسْتِثْنَاءِ بَيْنَ أَلْفَظِ الْعُمومِ وَالْأَعْدَادِ ، وَالَّذِي ذَكَرْنَاهُ أَوْلَاهُ<sup>١٢</sup>

١- ب : فلذلك ، ج : - فذلك .

١٠- ب : العس

٢- ج : فذلك ، معاني فلنا .

٣- ج : فذلك ، معاني فلنا .

٤- الف : - يكون .

٥- الف : لمصح .

٦- الف : لا ، ب : + لسؤل ، ج : + لدل .

٧- الف : - و

٨- ب : بقوله .

٩- الف : - و

١٠- ج : ب .

١١- ب : اولاً .

أولى بالاعتماد عليه.

فإن قالوا: هذا الذي ذهبت إليه يؤدي إلى حوازي وقوع الاستثناء في الكبريات، وقد عينا فسادَه

قلنا: إن<sup>١</sup> الاستثناء من الكبريات ينقسم إلى استثناء معرفة من نكرة، وإلى استثناء نكرة من نكرة: فأما استثناء المعرفة من النكرة، فلا شبهة في حسنه وجوازه عند أهل<sup>٢</sup> القرينة، لأنهم يقولون: التي<sup>٣</sup> قوماً، إلا زيدا<sup>٤</sup>، وأصرت جماعة<sup>٥</sup> إلا عند الله. فأما استثناء النكرة من النكرات فقد قال أبو بكر ابن السراج في كتابه المعروف بالأصول في التحري: ولا يجوز أن يستثنى النكرة من النكرات في الموجب، لأنه لا يجوز أن تقول<sup>٦</sup> جاءني قوم<sup>٧</sup> إلا رجلاً. لأن هذا لا فائدة فيه، قال فإن خصصته<sup>٨</sup>، أو نعمته<sup>٩</sup>، حاز. فهذا تصريح بحسن الاستثناء من النكرة.

ومما يطيل ما<sup>١٠</sup> اعتمدوه<sup>١١</sup> في باب الاستثناء أن القائل إذا قال

٢- ب و ج :- ان

٤- ج : التي .

٦- الف :- لانه .

٨- الف مومه .

١٠- ب ما .

١- ب و ج . في الاعتماد

٣ الف :- الفة و

٥- ب :- الاريدا .

٧ ج . يقول .

٩- الف : خصمه .

١١ ج . اعتمدوه

لغيره: اتى جماعة من العلماء، واقتل<sup>١</sup> فرقة من الكفار، حسن أن يستثنى، كل واحد من العلماء والكفار<sup>٢</sup>، فنقول: إلا ولأنا، وإلا الفرقة الثلاثة، ولا أحد منهم إلا ويحس أن يستثنى، فلو كان الاستثناء يخرج من الكلام ما لولاه لوجب دخوله في النبط،<sup>٣</sup> لوجب أن يكون قولنا «فرقة» و«جماعة» مستغرق لجميع الكفار والعلماء، كما قلوا في لفظه من، وليس هذا قولهم، ولا قول أحد.

وبعد، فإن أنا هاشم ومن ذهب مذهبه في أن اللفظ الجنس والجموع لا تستغرق<sup>٤</sup>، لا يستمر له دليل الاستثناء، لأن حسن استثناء كل عاقل من قولنا جاء نبي الناس، واستثناء كل مشرك<sup>٥</sup> من قوله: اقنموا<sup>٦</sup> المشركين<sup>٧</sup>، ظاهر، وإن لم تكن<sup>٨</sup> هذه الألفاظ<sup>٩</sup> عنده مستغرقة كلفظة من وما، فما المانع من أن يكون الاستثناء من لفظه من وما بهذه المنزلة.

والجواب عما ذكروه ثالثاً أن هذا منهم إثبات لعمى يقايس واستدلال،

- |                    |                    |
|--------------------|--------------------|
| ١ - ج : سئل        | ٢ - ج : الكافر     |
| ٣ - ج : أحد        | ٤ - ج : الكافر     |
| ٥ - اللف : في لفظه | ٦ - اللف : ليس     |
| ٧ - اللف : للناس   | ٨ - ب و ج : مشترك  |
| ٩ - ج : لاستثناء   | ١٠ - ج : مشترك     |
| ١ - ب و ج : أهل    | ١٢ - ج : المشترك   |
| ١٣ - ب و ج : يكنى  | ١٤ - اللف : اللفظة |

وذلك مما لا يجوز فيما طريقه النعمة.

وبعد، فليس يحلو قولهم لا يبدأن يصموا<sup>١</sup> عبارة، من أن يريدوا<sup>٢</sup> أنه واجب عليهم أن يفعلوا<sup>٣</sup> ذلك، أو لا يبدأن يقع على سبيل القطع؛ فإن كان الأول، فمن أين لهم أنهم لا يبدأن يفعلوا<sup>٤</sup> الواجب، ولا يحتوا<sup>٥</sup> به، وليس في وجوب الشيء دالة على وقوعه، إلا أن يتقدم العلم بأن من وجب عليه لا يترك الواجب<sup>٦</sup>، وهذا مما لا يدعى<sup>٧</sup> على أهل النعمة. وإن أرادوا القسم الثاني، فيجب أن يكون القوم منجسين إلى وضع العبارات، وهذا بعيد<sup>٨</sup> ممن تلغ إليه. لأنه لا وجه يلجئ<sup>٩</sup> القوم إلى ذلك، لاستماتهم<sup>١٠</sup> عن فهم ما عقلوه من التماسي - إذا قويت دواعيهم إلى إلهامها<sup>١١</sup> - بالإشارة على اختلاف أشكالها.

وقد كان يجب أيضا أن يقطع على تبويب لفظ<sup>١٢</sup> الاستفراق في كل لفظة، لنعمانية التي ذكروها<sup>١٣</sup>.

- |                        |                           |
|------------------------|---------------------------|
| ١ - الف : ١٤ .         | ٢ - الف : تصبو            |
| ٣ - ج + هـ .           | ٤ - الف : - أن يصموا      |
| ٥ - ج : يفعل           | ٦ - ج : يفعل              |
| ٧ - الف وبيوج : يدها . | ٨ - الف : في              |
| ٩ - الف : يد           | ١٠ - الف : سخي ، ج : ملحي |
| ١١ - الف : إلهامهم     | ١٢ - الف : لفظة .         |
| ١٣ - ب و ج : ذكرناها . |                           |

وَكَانَ يَحِبُّ أَيْضًا فِي كُلِّ مَنْ عَقَلَ مَعْنَى مِنَ الْمَعْنَى ، وَكَانَ  
 بِمَا يُجَوِّزُ أَنْ تَدْعُوهُ الدَّوَاعِي <sup>١</sup> إِلَى إِفْهَامِهِ ، وَالْعِبَارَةُ عَنْهُ ، أَنْ يَضَعُ <sup>٢</sup>  
 لَهُ عِبَارَةً ، وَأَنْ يَكُونَ مُتَلَبِّيًا إِلَى وَصْفِهَا ، وَمَعْلُومٌ خِلَافَ ذَلِكَ ،  
 لِأَنَّا نَعْلَمُ أَنَّ الْمُسَكِّتِينَ الَّذِينَ قَدِ اسْتَدَلُّوا ، فَقَلِمُوا اخْتِلَافَ الْأَكْوَانِ  
 فِي الْأَمَّاكِينِ ، وَالْإِعْتِمَادَاتِ <sup>٣</sup> فِي الْعَهَائِ وَالطَّعُومِ وَالْأَرَايِحِ <sup>٤</sup> ، لَمْ  
 يَضَعُوا لِلْمُخْتَلِفِ مِنْ ذَلِكَ عِبَارَاتٍ ، وَإِنْ كَانُوا قَدْ عَرَفُوهُ ، وَمَيَّزُوهُ  
 وَلَا يُمَكِّنُ أَنْ يُقَالَ فِيهِمْ مَا يُقَالَ فِي أَهْلِ الْبَلْعَةِ ، أَنَّهُمْ إِنَّمَا لَمْ يَضَعُوا  
 لِسَائِرِ مَا عَدَدْنَاهُ ، مِنْ حَيْثُ لَمْ يَعْرِفُوهُ ، وَإِذْ لَمْ يَضَعُوا ذَلِكَ ، ثَبَتَ أَنَّ  
 أَهْلَ الْبَلْعَةِ غَيْرُ مُتَحَيِّينَ إِلَى وَصْفِ الْأَنْفَاطِ <sup>٥</sup> لِمَا عَقَلُوهُ مِنَ الْمَعْنَى ، لِأَنَّ  
 الْأَلْجَاءَ لَا يَخْتَلِفُ فِيمَنْ تَكَامَلَتْ لَهُ شَرْطُهُ <sup>٦</sup> .

وَعَدًا ، فَإِنَّا صَبَرْنَا إِلَى <sup>٧</sup> مَا آثَرُوهُ ، وَنَقُولُ قَدْ وَضَعُوا لِلِاسْتِفْرَاقِ  
 عِبَارَةً <sup>٨</sup> تُشِيرُ <sup>٩</sup> ، إِلَّا أَنَّهُ مِنْ أَيْنَ لَهُمْ أَنَّهَا يَجِبُ <sup>١٠</sup> أَنْ تَكُونَ حَاصَّةً

١ - ج : يدعوه .

٢ - ج : يوضع .

٣ - ج : بسيم .

٤ - ب : لا رايح .

٥ - ب : ان .

٦ - ج : شروط .

٧ - ج : + عما .

٨ - ب : أنها يجب .

٩ - ب : + و .

١٠ - ج : ان .

١ - ب : الاعتقادات .

٢ - ج : كان .

٣ - ب : لا لعمري .

٤ - ج : + الى .

٥ - ج : يسيء .

وعبر مشتركة

فإن قالوا : لا بد أن يضعوا عبارة خاصة ، كما فعلوه في كل ما  
عقلوه .

قيل لهم : ومن أين لكم أنهم قد فعلوا ما ادعتتموه في كل ما  
عقلوه ، فيه الخلاف ، لا تذهب إلى أن ما عقلوه على ضربين :  
• منه ما وضعوا له عبارة تخصه ، ومنه ما وضعوا له عبارة مشتركة بينه و  
بين غيره ، وما فيه عبارة تخصه ينقسم ، فيه ما تخصه عبارة واحدة  
بلا مشاركة لغيره في سواها ، وفيه ما تخصه عبارات كذلك ، وفيه  
ما يشارك غيره في عبارات . وإن احتجته غيرها . [١٤٨]

على أن ما وجدناهم يفعلونه في بعض المعاني ، وبعض الألفاظ لا  
يجب انقياس عليه ، ولا لقضاء بأنهم فاعلون لمثله في كل موضع ، لا تأخذ  
رأيتهم ، وضعوا للمعنى الواحد عبارات كثيرة ، وأسماء عدة ، ولم يجز

- |                   |                         |
|-------------------|-------------------------|
| ١ - الف : صوا .   | ٢ - ج : و .             |
| ٣ - ج : و .       | ٤ - ب : لكم : ح : لهم . |
| ٥ - ح : لهم       | ٦ - ب : كل .            |
| ٧ - الف : وفيه    | ٨ - الف : ينقسم         |
| ٩ - الف : يخصه .  | ١٠ - الف : ح : يخصه .   |
| ١١ - الف : لذلك . | ١٢ - ح : في .           |
| ١٣ - ب : و : ان   | ١٤ - الف : الالاس       |
| ١٥ - الف : قد .   |                         |

لأَحَدٍ أَنْ يُعَمِّلَ ذَلِكَ ، فَيَقُولُ : إِنْما قَالُوهُ مِنْ حَيْثُ عَقَلُوهُ ، فَجَبَّ أَنْ  
يَكُونَ لِجَمِيعِ الْعَمَانِي عِدَّةٌ أَسْمَاءُ ، وَكَذَلِكَ لَا يَجِبُ مَا قَالُوهُ .  
وَالْجَوَابُ عَمَّا ذَكَرُوهُ رَابِعًا أَنَّا نَقُولُ بِمَوْجِبِ اقْتِرَاحِهِمْ ، لِأَنَّا  
نَذْهَبُ إِلَى أَنَّ لَفْظَ الْعُمُومِ فِي نَفْسِهِ مُخَالِفٌ لِلْعِطِ الْخُصُوصِ ، أَلَا تَرَى  
أَنَّ لَفْظَ الْعُمُومِ يَسْأَلُ مَا زَادَ عَلَى الْوَاحِدِ ، وَيَتَعَدَّى ، وَ" لَمْ يَطْ " الْخُصُوصِ  
لَا يَتَعَدَّى ، لِأَنَّ لَفْظَ الْعُمُومِ إِنْ كَانَ مِنْ وَمَا وَمَا أَشْهَهُمْ ، فَهَذَا اللَّفْظُ  
عِنْدًا يَصْلُحُ لِكُلِّ عِدَدٍ مِنَ الْعُقَلَاءِ ، قَلِيلٍ ، أَوْ كَثِيرٍ ، وَلِجَمِيعِهِمْ ،  
فَهُوَ مُخَالِفٌ فِي نَفْسِهِ لِلْعِطِ الْخُصُوصِ ، وَإِنْ كَانَ لَفْظُ الْجَمِيعِ كَقَوْلِنَا  
الْمُسْلِمُونَ ، فَهَذَا لَفْظٌ " يَجِبُ تَنَاوُلُهُ " لِثَلَاثَةٍ ، وَتَشْكُ " فَيُزَادُ عَلَى  
الثَّلَاثَةِ ، وَيَعُوزُ فِي الرِّيَادَةِ الْكَثْرَةُ " وَالْعِلَّةُ ، وَأَنْ تُسَمَّعَ إِلَى " الْإِسْتِفْرَاقِ  
وَالشُّمُولِ ، فَقَدْ فَارَقَ عِنْدًا لَفْظَ الْعُمُومِ لَفْظَ الْخُصُوصِ ، كَمَا افْتَرَقَا  
فِي التَّكْيِيدِ .

وَالْجَوَابُ عَمَّا ذَكَرُوهُ خَامِسًا أَنَّكُمْ " قَدْ أَخَذْتُمْ فِي الْقِسْمَةِ

- |                      |                     |
|----------------------|---------------------|
| ١ - ب : لَجَمِيعِ .  | ٢ - ب : عِدَّةُ     |
| ٣ - ا ب : مَكَدَكَ . | ٤ - ج : أَسْمَاءُ   |
| ٥ - ج : و            | ٦ - ج : لَفْظُ      |
| ٧ - ب و ج : و        | ٨ - ب : و           |
| ٩ - ج : الْعَصَبِ .  | ١٠ - ج : اللَّعْظُ  |
| ١١ - ج : تَنَاوُلُ   | ١٢ - ب و ج : يَشْكُ |
| ١٣ - ج : لِكثْرَةِ   | ١٤ - ب : يُلْجِئُ   |
| ١٥ - ا ب : ا هـ      |                     |



بالتقسيم الصحيح ، وهو ان يكون موضوعاً لأن يقتربها عن كل  
العقلاء ، وعن بعضهم ، وآحادهم ، صلاحاً لا وحباً ، و قول بعضهم  
عقيب هذه الطريقة « وهذا إنما يدل على أن هذه القطعة تناول<sup>٢</sup>  
الكل ، فأما الذي يدل على وحب استغراقها فدليل<sup>٣</sup> الاستثناء و  
طريقة<sup>٤</sup> الاستفهام » من المجيب<sup>٥</sup> ، لأن الخلاف إنما هو في وحب  
الاستغراق ، وتناول هذه القطعة لذلك على سبيل الاستغراق ، فأما في  
الصلاح ، فلا خلاف فيه بيننا ، فتحتاج<sup>٦</sup> إلى تكليف دلالة عليه . وهذا  
يدل على قلة تأمل معتمدي<sup>٧</sup> هذه الطريقة .

والجواب عما ذكروه سادساً أن القرع<sup>٨</sup> عند العزم على<sup>٩</sup> العبارة عن  
العموم إلى هذه<sup>١٠</sup> الألفاظ<sup>١١</sup> ، إنما يدل على أنها موضوعة لهذا المعنى ، و  
نحن نقول بذلك ، ولا نحاف فيه ، فليس أين أنها<sup>١٢</sup> موضوعة لذلك على  
سبيل الاختصاص به من<sup>١٣</sup> غير مشاركة فيه ، فإن القدر الذي تعلقت  
به لا يدل على ذلك .

- |                          |                          |
|--------------------------|--------------------------|
| ١ - ب و ح : موضوعه ب + و | ٢ - ج - - و              |
| ٣ - ب تناول .            | ٤ - ب : على .            |
| ٥ - ب - - عديل           | ٦ - ب و ح : طريقة        |
| ٧ - ب المحب              | ٨ - ب و ح : ميجاج        |
| ٩ - الف . معتمد          | ١٠ - الف : المرع         |
| ١١ - الف لى .            | ١٢ - ج لقطه ، بجای هذه . |
| ١٣ - الف : الالغاس .     | ١٤ - الف - - انها .      |
| ١٥ - ب : وهو بجای من .   |                          |

ثُمَّ تَقُولُ لَهُمْ : أَمَا يَجُوزُ - عَلَى حِمَاةِ الْقَرِيرِ<sup>١</sup> - أَنْ يَضَعَ أَهْلُ الذِّمَّةِ لَفْظَةً لِمَعْنَى<sup>٢</sup> مِنَ الْمَعْنَى لِإِعْبَارِهِ عَنْهُ بِسَوَاهَا ، وَتَكُونَ هَذِهِ اللَّفْظَةُ بِعَيْنِهَا يَحْتَمِلُ<sup>٣</sup> أَنْ تَكُونَ عِبَارَةً عَنْ غَيْرِهِ عَلَى مَسِيلِ الْإِشْرَاكِ .

فَإِنْ قَالُوا : لَا يَجُوزُ ذَلِكَ ، طَوَّلُوا بِالذِّلَالَةِ عَلَيْهِ ، فَإِنَّهُمْ لَا يَجِدُونَهَا ، وَإِنْ أَجَازُوهُ ، انْتَقَضَ اعْتِمَادُهُمْ عَلَى الْقَرَعِ<sup>٤</sup> فِي الْعُمومِ إِلَى هَذِهِ الْعِبَارَةِ ، لِأَنَّهُ قَدْ يُمَكِّنُ أَنْ يُفْرَعَ<sup>٥</sup> إِلَيْهَا وَإِنْ لَمْ تَكُنْ خَاصَّةً لَهُ ، بَلْ مُشْتَرِكَةٌ بَيْنَهُ وَبَيْنَ غَيْرِهِ ، إِذَا كَانَ لَمْ يَضَعُوا لَهُ عِبَارَةً بِسَوَاهَا . وَتَحْقِيقُ الْخِلَافِ فِي ذَلِكَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ أَنَّ الْأَمَاطَ<sup>٦</sup> الْعُمومِ يَدْعُونَ<sup>٧</sup> أَنَّهَا مَوْضُوعَةٌ لِلِاسْتِغْرَاقِ فِي الذِّمَّةِ مُخْتَصَّةٌ بِهِ<sup>٨</sup> ، إِذَا اسْتَعْمِلْتَ فِيهَا دُونَهُ كَأَنَّ<sup>٩</sup> مَجَازاً ، وَتَحْصِي تَقُولُ : أَنَّ هَذِهِ اللَّفْظَةُ تَصْلُحُ<sup>١٠</sup> فِي وَضْعِهِمْ لِلِاسْتِغْرَاقِ وَمَادُونَهُ ، وَهِيَ فِي الْأَمْرَيْنِ حَقِيقَةٌ ، فَمَنْ تَكَلَّمَ بِهَا وَارَادَ الْعُمومَ ، كَانَ مُتَكَلِّماً بِهَا عَلَى حَقِيقَتِهَا ، وَكَذَلِكَ

١- ج : سحى .

٢- ب و ج : التقدير .

٣- الف و ب : تحتل .

٤- ج : يكون .

٥- ب : لفرع ، ج : القوم .

٦- ج : قيل .

٧- ب : يفرع .

٨- ب : هي .

٩- الف - العاص .

١٠- ج : يكن .

١١- ب و ج : + و .

١٢- ج : يدعو .

١٣- ج : يصلح .

١٤- ب و ج : كان .

إذا أراد المخصوص ، فإنها حقيقة فيه ، فكونها حقيقة في العموم ،  
لا نزاع فيه وإنما الإختلاف في الاشتراك أو الإختصاص .

## فصل في ذكر أقل الجمع والخلاف فيه

ذهب قوم إلى أن أقله اثنين ، والصحيح أن أقله ثلاثة .  
والذي يدل عليه أن أهل اللغة فصلوا بين الجمع والتثنية ،  
كما فصلوا بينهما وبين الوحدة ، فكما تفارق التثنية الوحدة ،  
كذلك تفارق التثنية الجمع .

وأيضاً فإن أهل اللغة فصلوا بين ضميريهما ، والكناية عنهما ،  
فيقولون : «فعلوا» في الاثنين ، وفي الثلاثة «فعلوا» ، وفي الاثنين  
«هما قاما» ، فأما في الثلاثة «هم قاموا» ، وفي الأمر للاثنين «افعلوا» .  
وللثلاثة «افعلوا» ، وهذا كله دليل على صحة ما قلناه ، وقولنا

١- ب و ج : فالصوم ، جدى مكوئها ، نا ا ب ح .

٢- ج : الخلاف ب : - فصلوا .

٣- الف : تفارق ، ب : تفارق . هـ ب : تفارق .

٤- ب : ضميرهم ، ج : ضمير . هـ الف : - في الاثنين .

٥- ب : قاما .

٦- ج : و ، بجاء في الثلاثة ، ب : و ، بجاء في الثلاثة .

٧- ب : كذا ١١ ب و ج : ذكرناه

«جَمْعٌ» وَ «جَمِيعٌ» وَ «حَمَاعَةٌ» وَاحِدٌ فِي أَنَّهُ وَقَعَ عَلَى الثَّلَاثَةِ فَصَاعِدًا.  
وَقَدْ تَعَلَّقَ مَنْ خَالَفَنَا بِأَشْيَاءَ :

أَوَّلُهَا أَنَّ لَمَطَ الْجَمْعِ مُشْتَقٌّ مِنْ أَجْمَاعِ الشَّيْءِ إِلَى غَيْرِهِ .  
وَهَذَا الْمَعْنَى مُوجُودٌ فِي الْإِثْنَيْنِ .

وَنَائِبُهَا قَوْلُهُ - تَعَالَى - : « وَكُنَّا لِحَكِيمِهِمْ<sup>١</sup> شَاهِدِينَ<sup>٢</sup> » وَهُوَ  
يَعْنِي<sup>٣</sup> دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ ، وَقَوْلُهُ - تَعَالَى - : « إِذْ دَخَلُوا عَلَى دَاوُدَ ، فَفَزِعَ  
بَيْنَهُمْ<sup>٤</sup> قَالُوا : لَا تَحْفَ ، خُصَمَاءُ بَنِي<sup>٥</sup> بَعْضًا عَلَى بَعْضٍ<sup>٦</sup> » فِي الْحَضَمَتَيْنِ .  
وَقَوْلُهُ - تَعَالَى - خُطَابًا لِأَمْرَأَتَيْنِ<sup>٧</sup> : « إِنْ تَوْبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ  
قُلُوبُكُمَا<sup>٨</sup> » .

وَنَائِلُهَا قَوْلُهُ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - : « الْإِثْنَيْنِ فَمَا فَوْقَهُمَا حَمَاعَةٌ » .  
وَرَابِعُهَا<sup>٩</sup> « أَنْ أَحَدَنَا<sup>١٠</sup> يُخْبِرُ<sup>١١</sup> عَنْ نَفْسِهِ ، قَيِّقُولُ<sup>١٢</sup> . فَعَلْنَا كَذَا<sup>١٣</sup> ،  
وَإِذَا أَرَادَ أَنْ يُخْبِرَ عَنْ نَفْسِهِ ، وَآخِرُ مَعْنَى ، يَقُولُ : فَعَلْنَا كَذَا<sup>١٤</sup> ،

٢ - ج . اى

٤ - ج : معنى

٦ - ب : معنى

٨ - اى : + شأنا

١٠ - اى : حامسها

١٢ - ج : يحذر

١ - ج : واحدة

٣ - ج - يحكمهم

٥ - اى : سبحانه

٧ - الف : - خصمان ، اى ايضا

٩ - اى : راعيا

١١ - ر : احد

١٣ - اى : كذا

كما يقول ذلك مع الجماعة إذا شاركته .

والجواب عن الأول أننا لا نشكر أن يكون أصل اشتقاق هذه اللفظة يقتضي ما ذكروه ، وإن كان لكانه اختص بالعرب بما ذكرناه .

ولذلك نظائر لأن قولهم « دابة » اشتق من الديب ، ثم اختص بالعرب بعض ما يدب ، وقولنا « ملائكة » مشتق من الألوية ،

وهي الرسالة ، واختص بعض الرسل ، وأمثال ذلك لا تخصي \* [٤٩]

والجواب عما ذكروه نأياً أنه - تعالى - كنى عن المتحايين مضافاً إلى كنيائهم عن الحاكم عليهما ، فالصدر قد يصفه أهل

اللغة إلى الفعل والمفعول جميعاً ، وهذا من بليغ الفصاحة

ومن أجاب عن هذا الوجه بأن العبارة بالجمع هيها كانت

للمتعظيم ، كما قال - تعالى - « إنا نحن نزلنا الذكر » ، وإنا له

لحافظون » غلط ، لأن التعظيم على عادة أهل اللغة إنما هو في

إدخال مخاطب التو في كلامه ، وما جرت عادتهم بأن يخاطبوا

١ - الب : في جماعة . ٢ ب : إذا شاركته .

٣ - ب : استيقاف . ٤ - ب : ذكر توه : ج : ذكره .

٥ - ب : وج : و . ٦ - ب : وج : حص .

٧ - ب : لذلك . ٨ - الب : يخصي .

٩ - ج : قوله . ١٠ - ج : كما .

١١ - ب : يصعه . ١٢ - ج : ر ، ح : حاي : نا .

واحدًا بِحِطَابٍ<sup>١</sup> الْجَمْعُ<sup>٢</sup> عَلَى سَبِيلِ التَّعْطِيمِ ، لِأَنَّ الْأَمَلِيَّةَ يَقُولُ :  
 قَعَلْنَا ، وَفَعَلْنَا ، وَلَا يُقَالُ لَهُ : قَعَلْتُمْ ، وَفَعَلْتُمْ ، وَلَا يُكْنَى عَنْهُ بِفَعَلُوا .  
 وَمَنْ قَالَ - أَيْضًا - « أَنَّهُ » أَصَابَ الْحَكَمَ إِلَى مَا تَرَى الْأَنْبَاءَ  
 الْمُتَقَدِّمِينَ لِدَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ<sup>٣</sup> مُنْطَلِ<sup>٤</sup> ، لِأَنَّهُ خِلَافُ الظَّاهِرِ ، وَلَمْ  
 تَجْرِ عَادَةٌ بِاسْتِعْمَالِ مَثْبُوءِهِ ، وَهَذَا يَقْتَضِي جَوَازَ أَنْ يَقُولَ<sup>٥</sup> فِي اثْنَيْنِ  
 : « قَامُوا » وَيُضِيفُ<sup>٦</sup> إِلَيْهِمَا غَيْرَهُمَا ، وَالَّذِي سَمِعْنَا إِلَيْهِ هُوَ الْمَعْمُولُ  
 عَلَيْهِ ، دُونَ غَيْرِهِ .

<sup>٨</sup> فَأَمَّا قَوْلُهُ - تَعَالَى - : فَقَدْ صَفَتْ قُلُوبُكُمْ ، فَفِيهِ تَصَرُّفٌ  
 مَلْبِجٌ فَصِيحٌ ، لِأَنَّا نَعْتَمِدُ أَنَّ الْقَلْبَ نَفْسَهُ لَا يَصْنَعُ وَلَا يَتَمَلَّقُ بِغَيْرِهِ ،  
 وَإِنَّمَا الْمُتَمَلِّقُ<sup>٩</sup> بِغَيْرِهِ مَا يَحُلُّ فِيهِ مِنْ دَوَاعٍ ، وَمَعْنَاهُ<sup>١٠</sup> ، وَإِرَادَاتٍ ،  
 فَتَحَدَّثُ ذَكَرَ الْحَالِ فِيهِ<sup>١١</sup> ، وَأَقَامَ الْمَحَلَّ مَقَامَهُ ، وَجَمَعَ الْمَحَلَّ الَّذِي  
 هُوَ الْقَلْبُ ، لِمَا كَانَ هُوَ<sup>١٢</sup> الْحَالُ جَمْعًا<sup>١٣</sup> ، وَمِنْ عَادَتِهِمْ<sup>١٤</sup> ذَلِكَ ،

١- ج : واحد مخاطب . ٢- الف : الجمع .

٣- ب : ان . ٤- ب و ج : يمتل .

٥- الف + من . ٦- الف : يقول .

٧- ح : يصيبهوا .

٨- الف : + والجواب هنا ذكره ثالثاً وهو .

٩- ب : تملق . ١٠- الف : معبات .

١١- الف : فيه . ١٢- ب و ج : - هو و

١٣- الف : جمعاً . ١٤- ح : عاداتهم .

لِقَرَبِ الْحَالِ مِنْ مَحَلِّهِ ، وَالْمَحَلُّ مِنْ الْحَالِ <sup>٢</sup> ، وَيَجُوزُ أَنْ يَكُونَ شَاهِدًا لَهُ قَوْلُهُ - تَعَالَى - : « وَأَسْأَلُ الْقَرْيَةَ الَّتِي » وَ « حَاءَ رَبِّكَ » لِإِفَادَةِ الْمُصَافِ إِلَيْهِ مَقَامَ الْمُصَافِ .

وَالْحَوَابُ عَمَّا ذَكَرُوهُ ثَلَاثٌ أَنْ يَأْتِيَ النَّسْبُ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - إِنَّمَا يَجِبُ حَمْلُهُ عَلَى الْأَحْكَامِ ، دُونَ وَضْعِ اللَّغَةِ ، لِأَنَّهُ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - .  
لِيَبَيِّنَ أَحْكَامَ الشَّرْعِ <sup>٣</sup> بُيِّنَتْ . لِأَنَّهُ لَوْ قُفِيَ عَلَى اللَّغَاتِ وَقَدْ قِيلَ إِنَّ الْمُرَادَ بِذَلِكَ أَنَّ الْإِثْنَيْنِ فِي حُكْمِ صَلَاةِ الْجَمَاعَةِ وَفَصْلِهِمَا <sup>٤</sup> كَالْجَمَاعَةِ .

وَقِيلَ : إِنَّهُ وَرَدَ فِي إِبَاحَةِ السَّفَرِ لِلْإِثْنَيْنِ ، فَأَنَّهُمَا <sup>٥</sup> فِي ذَلِكَ كَالْجَمَاعَةِ ، لِأَنَّهُ قَدْ كَانَ نَهَى عَنْ <sup>٦</sup> أَنْ يُسَافِرَ الرَّجُلُ وَحْدَهُ <sup>٧</sup> .  
وَالْحَوَابُ عَمَّا ذَكَرُوهُ رَابِعًا أَنْ الْقَائِلَ مِنْ أَهْلِ اللَّغَةِ : أَنَّ الْإِنْسَانَ يُخَيَّرُ عَنْ نَفْسِهِ وَآخِرَ مَعَهُ يُمَثِّلُ مَا يُخَيَّرُ بِهِ <sup>٨</sup> عَنِ الْجَمَاعَةِ هُوَ الَّذِي

- |                      |                                  |
|----------------------|----------------------------------|
| ١ - ج : القرب        | ٢ - الف : + هو                   |
| ٢ - ج : + فيه        | ٣ - ب : مشاهدًا                  |
| ٤ - الف و ج : - التي | ٥ - ب : - بيان                   |
| ٦ - ب و ج : الشريعة  | ٧ - ب : فصلهما                   |
| ٨ - ب : + قد         | ٩ - ب : بأنهما ، ج : ما بينهما . |
| ١٠ - ب و ج : - عن    | ١١ - ب : واحد                    |
| ١٢ - الف : - به .    |                                  |

قال: <sup>١</sup> أن الكناية عن الجماعة والصميم والخطاب بخلاف الواحد والثنيية <sup>٢</sup>، وقد قال النحويون: أنه لا يمكن التثنية في إخبار الرجل عن نفسه وعن <sup>٣</sup> آخر معه، كما يمكن التفرقة في المواجه والعائب، وما لا يمكن لا يجوز استعماله، والله الموفق للصواب <sup>٤</sup>.

### فصل في بيان قولنا «إن» العموم مخصوص

اعلم أن معنى قولنا: «إن لفظ العموم مخصوص» أن المتكلم به <sup>٥</sup> أراد <sup>٦</sup> بعض ما يصلح له هذا اللفظ، دون بعض، لأنه إذا أُطلق صلح لأشياء كثيرة على سبيل العموم لها، فإذا دل <sup>٧</sup> الدليل على أنه أراد بعض ما وضعت هذه النعطة لأن تستعمل <sup>٨</sup> فيه على سبيل الصلاح؛ قيل: «إن العموم مخصوص» ومخالفونا في العموم يذهبون إلى أن معنى قولهم: «إن العموم مخصوص» أن المتكلم به أراد بعض ما وضع

١ - الب - والنثنية.

١ - ب و ج : + لنا.

٢ - ب و ج - والله الموفق للصواب

٢ - الب : + واحد

٣ - ج . اي . بجى ان

٥ - الب : معنى .

٤ - ب : + به .

٦ - ب : - به .

٥ - الب : - دل .

٦ - ب : + لا .

١١ - ج . يستعمل .



اللفظ يتناول له وجوباً ، لا صلاحاً ، وقد يتأطلان ذلك . وقد يقال  
على هذا الوجه إن فلاناً حص المصوم ، بمعنى أنه عديم من حاله  
ذلك بالدليل . وقد يقال - أيضاً - : حصه ، إذا اعتقد فيه ذلك ،  
وإن كان اعتقاده باطلاً . ويقال : إن الله - تعالى - أو غيره حص  
المصوم<sup>١</sup> ، بمعنى أنه أقام الدلالة على ذلك .

و أما الفرق بين التخصيص و النسخ ، فربما اشتها على غير  
المحصل ، فإنهما يفتريان في حديهما<sup>٢</sup> ، وأحكامهما :

لأن حد التخصيص هو ما يتناه من أن الخطاب بالكلمة أراد  
عصر ما تصح له ، دون بعض ، و أما حد النسخ فهو ما دل على أن  
مثل الحكم الثابت بالخطاب زائل في المستقبل ، على وجه لولاه<sup>٣</sup>  
لكان ثابتاً . مع تراخيه عنه ، فأختلاف حديهما يوجب اختلاف  
مقتنيهما .

و من حق التخصيص أن لا يصبح<sup>٤</sup> ، إلا فيما يتناول اللفظ .

١ - الف : ابط . ٢ - ج : + ويقال أيضاً حصه بمعنى وصفه .

٣ - الف : ان الله تعالى او غيره حص المصوم + ابط حصه .

٤ - الف : عاماً ، ج : و أما ٥ - ب و ج : + بين .

٦ - ب و ج : احديهما . ٧ - ب : - ان .

٨ - ج : يصلح . ٩ - ج : تراخي .

١٠ - ب و ج : يصلح

وَالنَّسْخُ قَدْ يَصَحُّ فِيمَا عُبِّمَ بِالذَّلِيلِ أَنَّهُ مُرَادٌ . وَإِنْ لَمْ يَتَنَاوَلْهُ النَّفْظُ .  
وَأَيْضاً . فَإِنَّ النَّسْخَ يَقْتَضِي أَنَّ الْمُخَاطَبَ أَرَادَ فِي حَالِ الْجِبَابِ  
الْعَمَلُ الْمَسْخُوحُ ، وَإِنَّمَا تَغَيَّرَتْ حَالُهُ فِي الْمُسْتَقْبَلِ ، وَالتَّخْصِصُ  
يَقْتَضِي فِيمَا يَتَنَاوَلُهُ 'الْأَلَا' يَكُونُ مُرَاداً فِي حَالِ الْجِبَابِ .

وَأَيْضاً . فَإِنَّ التَّخْصِصَ لَا يَدْخُلُ إِلَّا عَلَى حُمْلَةٍ ، وَالنَّسْخُ يَدْخُلُ  
عَلَى الْعَيْنِ الْوَاحِدَةِ .

وَأَيْضاً . فَإِنَّ التَّخْصِصَ فِي الشَّرِيعَةِ يَقَعُ بِأَشْيَاءَ لَا يَقَعُ النَّسْخُ  
بِهَا ، وَالنَّسْخُ يَقَعُ بِأَشْيَاءَ لَا يَقَعُ التَّخْصِصُ بِهَا<sup>١</sup> . فَالْأَوَّلُ الْقِيَاسُ<sup>٢</sup>  
وَأَحْصَارُ الْآحَادِ عِنْدَ مَنْ ذَهَبَ إِلَى الْعِبَادَةِ بِهِمَا ، وَالثَّانِي نَسْخُ شَرْعِيَّةٍ  
بِأُخْرَى وَعَمَلٍ بِفَعْلٍ ، وَإِنْ كَانَ التَّخْصِصُ لَا يَصْلُحُ<sup>٣</sup> فِي ذَلِكَ .

٢- الف : لعل

١- ح : اراده .

٤- ح . الا ان

٢- ب و ج . تناوله

٦- ب : الواحد

٥- الف . - العين

٨- الف : - بها

٧- ج : يعمل على ، تا اينجا .

١٠- الف : يصح

٩- الف : للقياس .

## فصل في أنه - تعالى - يجوز أن يخاطب بالعموم وَيُرِيدُ بِهِ الْخُصُوصَ

اعْلَمْ أَنَّهُ لَا شُبْهَةَ فِي ذَلِكَ عَلَى مَذْهَبِنَا فِي الْعُمُومِ<sup>١</sup>، لِأَنَّا نَذْهَبُ  
إِلَى أَنَّ الْفَاعِلَ<sup>٢</sup> الْعُمُومَ حَقِيقَةً فِي الْعُمُومِ وَالْخُصُوصَ<sup>٣</sup> مَهْ<sup>٤</sup>، فَمَنْ أَرَادَ  
كُلَّ وَاحِدٍ مِنَ الْأَمْرَيْنِ<sup>٥</sup> بِهَا، فَمَا خَرَجَ عَنِ الْحَقِيقَةِ إِلَى الْمَجَازِ<sup>٥</sup>،  
وَعَلَى مَذْهَبِ<sup>٦</sup> مَنْ حَالَفَنَا وَقَالَ أَنَّ هَذِهِ الْفَاعِلَ<sup>٢</sup> مَوْضُوعَةٌ لِلِاسْتِفْرَاقِ  
دُونَ غَيْرِهِ<sup>٧</sup>، وَأَنَّهَا إِذَا اسْتَقْبَلَتْ فِي الْخُصُوصِ<sup>٨</sup> \*، كَانَتْ مَجَازًا<sup>٩</sup>،  
فَكَلَامٌ وَاصِحٌ<sup>١٠</sup>، لِأَنَّ اللَّهَ - تَعَالَى - قَدْ جَوِزَ أَنْ يُخَاطَبَ بِالْمَجَازِ،  
كَمَا يُخَاطَبُ بِالْحَقِيقَةِ<sup>١١</sup>، وَفِي الْقُرْآنِ مِنْ ضُرُوبِ الْمَجَازِ مَا لَا يُحْصَى  
وَأَكْثَرُ الْفَاعِلِ<sup>٢</sup> الْقُرْآنُ الَّتِي طَاهَرُهَا الْعُمُومُ<sup>١٢</sup> قَدْ أُرِيدَ بِهَا الْخُصُوصُ<sup>١٣</sup>،  
غَيْرَ أَنَّهُ لَا بُدَّ فِي الْخُطَابِ بِالْمَجَازِ مِنْ وَجْهِ فِي الْمَصْلَحَةِ زَائِدٍ  
عَلَى وَجْهِهَا فِي الْخُطَابِ عَلَى جِهَةِ الْحَقِيقَةِ<sup>١٤</sup>، وَيُمْكِنُ أَنْ يَكُونَ

١ - ب و ج : ان الله - ب - في العموم

٢ - الف : العا - الف : مذهبنا

٣ - الف : الكلام - الف : و

٤ - ب و ج : + صوميات - ب : - الفاظ : الف : الفاض

٥ - ج : للعموم - ج : ذائفة

٦ - الف : الجملة ، بجلى الحقيقة

الوجه في ذلك التعريض لزيادة الثواب ، لأن النظر في ذلك والتأمل له يشق ، ويستحق به زيادة الثواب ، كما نقوله في حسن الخطاب بالمشابهة . ويجوز أن يعم أنه يؤمن عند ذلك ويطيع من لولاه لم يطيع .

ولا يجوز أن تتساوى الحقيقة والمجاز عند الحكماء في جميع الأحوال ، ويكون محترماً في الخطاب بإيهامه ، على ما طه بعض من تكلم في هذا الباب ، لأن الخطاب بالمجاز عدول عن الحقيقة الموضوعية ، وتقدري إلى مالم يوضع ، وذلك لا يكون إلا لفرض زائد ، وربما يكون الكلام على وجه المجاز أفصح ، وأبلغ ، وأخصر ، فهذا وجه يجوز أن يكون مقصوداً .

## فصل<sup>٣</sup> هل العموم إذا خص يكون مجازاً أم لا

اعلم أن هذا الفرع لا يثبت على مذهبننا ، وإنما هو تفرع على أن<sup>١</sup> للعموم صيغة مستغرقة متى استعملت في غيره كانت معارفاً ، وقد

١ - الف . ثواب .

٢ - ب . ح . + في .

٣ - ب . - إذا خص يكون ، ج . : يكون .

٤ - ب . ح . معاز .

٥ - الف . : او .

٦ - الف . : ان .

٧ - ج . : + و .

٨ - الف . : ان .

يَجُوزُ أَنْ يَتَكَلَّمَ عَلَى هَذَا الْمَرَّةِ ، وَيُبَيِّنُ الصَّحِيحُ فِيهِ مِنْ غَيْرِهِ .  
وَقَدْ ذَهَبْنَا إِلَى أَنْ عَرَفَ الشَّرْعُ قَدْ اقْتَضَى حَمْلَ هَذِهِ الْأَلْفَافِ عَلَى  
الْمُومِ وَالْإِسْتِغْرَاقِ .

وَالْقَائِلُونَ بِدَلِّكَ اخْتَلَفُوا عَلَى خَمْسَةِ أَقْوَالٍ  
أَوَّلُهَا قَوْلُ مَنْ ذَهَبَ إِلَى أَنَّهُ يَكُونُ مَعَاراً بِأَيِّ دَلِيلٍ يُخَصُّ .  
وَأُثْبِتُهَا قَوْلُ مَنْ نَهَى كَوْنَهُ مَعَاراً بِأَيِّ دَلِيلٍ يُخَصُّ  
وَأَلْتَمِسُهَا قَوْلُ مَنْ ذَهَبَ إِلَى أَنَّهُ مَعَارٌ إِلَّا أَنْ يُخَصَّ بِدَلِيلٍ لِنَفْسِهِ  
مُنْفَصِلٍ عَنْهُ أَوْ مُتَّصِلٍ .

وَرَأَيْتُهَا قَوْلُ مَنْ يَحْتَمِلُهُ مَعَاراً إِلَّا أَنْ يُخَصَّ بِقَوْلٍ مُنْفَصِلٍ .  
وَأَخْبَسْتُهَا قَوْلُ مَنْ يَقُولُ أَنَّهُ مَعَارٌ إِلَّا أَنْ يُخَصَّ بِشَرْطٍ .

أَوْاسِيَتُهَا

وَلَيْسَ يَتِمُّعُ أَنْ يَكُونَ الْمَطْ - إِذَا ذَخَرَهُ التَّحْصِيصُ بِالْإِسْتِغْرَاقِ -

٢ - ج : شكلم

٣ - الف : الالافاض

٤ - ب : يكون

٥ - الف : ثالث

٦ - الف : ثالث

٧ - ب : يكون

٨ - الف : غير

٩ - الف : غير

١٠ - الف : غير

١١ - الف : غير

١٢ - الف : غير

غير مجازاً ، على تسليم أن لفظ العموم مستغرق وجوفاً لاصلاحاً ، لأن  
اللفظ إذا تعقنه غيره تفتت حاله في صورته ، وليس يجزى مجزى  
المختصيات المتفصلة ، من دليل عقلي<sup>٢</sup> ، أو غيره . ألا ترى أن  
أكثر الكلام مركب<sup>٣</sup> متما<sup>٤</sup> إذا فصلنا بعضه من بعض أفا<sup>٥</sup> ما لا يفيد<sup>٦</sup>  
المركب<sup>٧</sup> ، نحو قولك «سما<sup>٨</sup>» و «رمى<sup>٩</sup>» و «أخرى<sup>١٠</sup>» «لأن سما<sup>١١</sup> يفيد<sup>١٢</sup>  
الملو<sup>١٣</sup>» و «رمى يفيد<sup>١٤</sup> الرمي المخصوص ، وأخرى يفيد الركن<sup>١٥</sup> ،  
ومع التركيب والزيادة يفيد فائدة أخرى ، ولا يقول أحد . أن ذلك  
مجاز في حال تركيبه ، من حيث وجد لفظ الذي يفيد إذا انفرد  
فائدة . لا يفيد<sup>١٦</sup> مع التركيب<sup>١٧</sup> تلك الفائدة<sup>١٨</sup> ، وكذلك الاستثناء

٢ - الف : تعجب

١ - الف : مجازاً

٤ - ب : من ، بجای او .

٣ - الف : - عقلي .

٦ - ب و ج : مركب .

٥ - الف : ان تبنى ، بجای ترى .

٨ - ب : - من بعض اعداد : او

٧ - ج : سما .

٩ - ب و ج : التركيب .

١٠ - الف : سباد ، ب : اسب ، ج : سماء ، بصورت فعل ماضی چنانکه در متن آمده

١١ - الف : رماد ، ج : رماء .

از مصحح است

١٣ - الف : سباد .

١٢ - الف : - حراد ، ج : حراره .

١٥ - الف : يفيد

١٤ - ب : الملوا

١٧ - الف : فقد ، بجای اسركب .

١٦ - الف : - لا يفيد ، ب : تعيد

١٨ - الف : الزيادة .

قد غيّر<sup>١</sup> حكم<sup>٢</sup> الجملة في صورتها ، فلا يجب أن تكون<sup>٣</sup> معه مجازاً ، وإن كانت<sup>٤</sup> مجازاً إذا تغيّر<sup>٥</sup> حكمها بدليل مفصل ، لأن الدليل المفصل ما أثر في الصورة ، وإنما أثر في المعنى .

ولا يجرى ذلك على ما طنه بعضهم - مجرى قول القائل : « وأسأل القرية ، وإنما أردت أهلها » ، لأن قوله<sup>٦</sup> : « أريد أهلها » دليل كالمنفصل . لم يغيّر صورة الكلام وصيغته ، وذلك جار مجرى قوله : « وأسأل القرية » ، وإنما أردت المجازة في أن الصيغة غير متغيرة به .

وإن لم يكن هذا على ما ذكرناه<sup>٧</sup> ، لزم عليه أن يكون الكلام كله<sup>٨</sup> مجازاً ، وأن تكون<sup>٩</sup> الأمثلة التي أوردناها مجازاً ، وهذا حد لا يملكه متماثل<sup>١٠</sup> .

١ - ج : غير

٢ - ج : الحكم .

٣ - ب و ح : يكون .

٤ - ا ب : كان .

٥ - ج : وان كانت مجازاً .

٦ - ج : تغيّر .

٧ - ا ب : و .

٨ - ب : ذكرناه .

٩ - ب : كنه .

١٠ - ب : متماثل .

## فصل فيما يصير به العام خاصا

اعلم أن اللفظ الموضوع لأن يستعمل في الاستغراق وفيما دونه<sup>١</sup> إنما يصير خاصا وعبارة عن<sup>٢</sup> البعض دون الكل بقصد<sup>٣</sup> المخاطب به، وكذلك متى كان عاما ومتنوعا<sup>٤</sup> لذلك<sup>٥</sup> إنما يصير كذلك يكون<sup>٦</sup> فاعلمه مريداً لذلك وقاصداً إليه، فإذا قلنا: إن الدليل إنما العنسي<sup>٧</sup>، أو السمعى، خصص اللفظ؛ فالمراد أنه دل على كونه مخصوصا، وعلى<sup>٨</sup> أن المخاطب به<sup>٩</sup> قصد إلى التخصيص، فالدليل<sup>١٠</sup> دال<sup>١١</sup> على القصد الذي هو المؤثر في الحقيقة.

وكيف<sup>١٢</sup> يجوز أن تكون<sup>١٣</sup> الأدلة هي المؤثرة في<sup>١٤</sup> تخصيص العام، وقد يتقدم ويكون من فعل غير المخاطب، وإنما يؤثر<sup>١٥</sup> في كلامه، فيقع على وجه دون آخر ما كان من جهته<sup>١٦</sup>.

١- ب: عين على

١- ب و ج: + و .

٢- ب و ج: لذلك.

٣- ب و ج: لقصده.

٤- ج: + و .

٥- الب: - عاما.

٦- ج: عطف

٧- ج: يكون

٨- ب: - و .

٩- ج: على و

١٠- الب: دال .

١١- الب: والدليل

١٢- ب و ج: يكون.

١٣- ب و ج: عكس

١٤- ج: تؤثر .

١٥- ب: و: يحاى في

١٦- ج: جهة، بعلى من جهته .



وَقَدْ يَتَجَوَّزُ، فَيُقَالُ فِي الدَّلِيلِ ١، إِنَّهُ مُخَصِّصٌ ٢، وَالْمَعْنَى أَنَّهُ  
دَلٌّ ٣ ذَلِكَ ٤ عَلَى التَّخْصِصِ ٥، وَرُبَّمَا اشْتَبَهَ ذَلِكَ عَلَى مَنْ لَا يَتَأَمَّلُهُ.

## باب ١ ذكر ١ جمل الأدلة التي يُعلمُ بها خصوصُ العمومِ

اعْلَمْ أَنَّ الْأَدَّةَ الدَّائِمَةَ عَلَى التَّخْصِصِ عَلَى صَرَّتَيْنِ: مُتَّصِلٍ بِالْكَلَامِ ٥،  
وَمُتَفَصِّلٍ عَنْهُ.

وَالْمُتَّصِلُ قَدْ يَكُونُ اسْتِثْنَاءً، أَوْ تَقْيِيداً بِصِفَةٍ. وَقَدْ أَلْحَقَ قَوْمٌ ٦  
بِذَلِكَ الشَّرْطَ ٧، وَهَذَا غَلَطٌ، لِأَنَّ الشَّرْطَ لَا يُؤَثِّرُ فِي زِيَادَةٍ وَلَا نُقْصَانٍ،  
عَلَى مَا كُنَّا قَدْ مَنَاهُ، وَلَا يَحْزِي مُتَجَرِّىِ الْإِسْتِثْنَاءِ وَالْتَقْيِيدِ بِصِفَةٍ.

فَأَمَّا الْمُخَصِّصُ الْمُتَفَصِّلُ، فَقَدْ يَكُونُ دَلِيلًا عَقْلِيًّا وَقَدْ يَكُونُ ١٠  
سَمْعِيًّا ٨، فَالْأَسْمَى ٩ يَنْتَقِصُ إِلَى مَا يُوْجِبُ الْعِلْمَ وَإِلَى مَا يُوْجِبُ الظَّنَّ.

١- الف :- في الدليل .

٢- ب : محص

٣- ا ب : دال ، ج :- دل

٤- الف :- ذلك .

٥- الف : التخصيص .

٦- الف : فصل .

٧- ا ب : ذكر .

٨- الف : و .

٩- ب : القوم .

١٠- ح : وسمى

كالتفاس وأخبار الآحاد، وليس يخرج عن هذه الجملة شيء من  
المخصصات، وتفصيل هذه الجملة يأتي بإذن الله - تعالى - ومشيئته<sup>٢</sup>.

## فصل في تخصيص العموم بالاستثناء وأحكامه

اعلم أن الاستثناء لا يؤثر في المستثنى منه حتى يتصل به، ولا  
يكون منقطعاً عنه، وذلك مما لا خلاف فيه بين المتكلمين والفقهاء<sup>٥</sup>  
وقد حكى عن ابن عباس - رحمه الله - خلاف فيه.

والذي يدل على ذلك أن كل مؤثر\* في الكلام لا بد من [٥١]  
اتصاله بما يؤثر فيه، كالشرط والقييد بصفة، فالاستثناء كذلك،  
ينبغي ما ذكرناه أن لو سمعنا قائلًا يقول بعد تطاول سكوتيه: «إلا  
واحدًا» لعددها عايشًا هاذيًا، كما نمده<sup>٦</sup> كذلك، إذا اشترط<sup>٧</sup>، أو  
قد بعد انقضاء الكلام وتراخيه بمدة طويلة.

وأيضاً لو جاز ما ذكره ولم يكن أحدًا حدث في يمينه، لأنه

١- ج: هذا.

٢- ب و ج: - تعالى.

٣- ب و ج: عومه.

٤- ب: - والفقهاء.

٥- ج: القيد.

٦- ج: نيين.

٧- ب: يفصده.

٨- ج: اشترط.

٩- ألف: أحد.

يَسْتَشِي فِيْمَا بَعْدَ زَمَانٍ<sup>١</sup>، فَتُخْرَجُ<sup>٢</sup> بِعَيْنِهِ<sup>٣</sup> مِنْ أَنْ تَكُونَ مُتَمَقِّدَةً.  
وَيَحِبُّ عَلَى هَذَا الْقَوْلِ الْإِثْبَاتُ بِوَعْدٍ وَلَا وَعِيدٍ، وَلَا يَسْتَقِرُّ  
أَيْضًا حَكْمُ الْعُقُودِ وَلَا الْإِثْبَاتُ مِنَ طَلَاقٍ وَغَيْرِهِ

فَأَمَّا طَوْلُ الْكَلَامِ، فَمِنْ مَنَعٍ مِنْ تَأْثِيرِ الْإِسْتِثْنَاءِ بِهِ، لِأَنَّهُ مَعَ  
طَوِيلِهِ مُتَّصِلٌ غَيْرٌ مُنْقَطِعٌ، وَلِذَلِكَ<sup>٤</sup> يَنْقَطِعُ<sup>٥</sup> الْكَلَامُ بِانْقِطَاعِ  
النَّفْسِ وَمَا يَجْرِي مَحَرَّاهُ، وَلا يُخْرِجُهُ مِنْ أَنْ يَكُونَ مُتَّصِلًا، وَقَدْ  
بَيَّنَّا أَنَّ الْإِسْتِثْنَاءَ يُخْرِجُ مِنَ الْكَلَامِ مَا لَوْلَاهُ لَصَحَّ دُخُولُهُ،  
وَذَكَرْنَا الْخِلَافَ فِيهِ، وَدَلَّلْنَا عَلَى الصَّحِيحِ مِنْهُ.

فَأَمَّا<sup>٦</sup> اسْتِثْنَاءُ الشَّيْءِ مِنْ غَيْرِ حَتْسِهِ، فَأَلَّوْلَى أَنْ يَكُونَ مَحَازًا  
وَأَمَّا مَعْدُولًا بِهِ عَنِ الْأَصْلِ، لِأَنَّ مِنْ حَقِّ الْإِسْتِثْنَاءِ أَنْ يُخْرِجَ مِنْ  
الْكَلَامِ مَا يَتَنَاولُهُ اللَّفْظُ دُونَ الْمَعْنَى، فَإِذَا أَخْرَجَ مَا لَا يَتَنَاولُهُ اللَّفْظُ؛  
فَيَجِبُ أَنْ يَكُونَ مَجَازًا، كَاسْتِثْنَاءِ الدِّرْهِمِ مِنَ الدَّنَانِيرِ، وَقَوْلِ الشَّاعِرِ:

١- ب : برمان . ٢- ب و ج : يخرج .

٣- الف : - بيه . ٤- ب و ج : يكون .

٥- ب : منقطع . ٦- الف : كذلك .

٧- الف : تقطع . ٨- الف : - و .

٩- الف : لمصلحة . ١٠- ب : وما ، بجای فاما .

١١- الف و ج : او .

«وما بالربع من أحدٍ إلا<sup>١</sup> أوارى<sup>٢</sup>».

وإنما جاز استثناء الدرهم<sup>٣</sup> من الدنانير<sup>٤</sup> على المعنى لا على اللفظ،  
لأنه لنا كان الفرض بالاقرار إثبات المال<sup>٥</sup>، وكان الدنانير كالدرهم  
في أنها مال، جاز استثنائها منها.

والشاعر أراد<sup>٦</sup> ما بالربع من حالٍ ولا ثوابه<sup>٧</sup>، فاستثنى الأورى  
على هذا المعنى.

فأما قوله<sup>٨</sup> - تعالى - : «فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ إِلَّا ابْنُ سَاسَ»<sup>٩</sup>؛  
فإنما جاز<sup>١٠</sup> استثنائه من الملائكة وإن<sup>١١</sup> لم يكن معهم، من حيث  
كان مأموراً بالسجود كما أمروا به، فكأنه<sup>١٢</sup> - تعالى - قال<sup>١٣</sup>  
فَسَجَدَ الْمَأْمُورُونَ بالسجود إلا إبليس.

فأما قوله - تعالى - : «وما كان لمؤمن أن يقتل مؤمناً إلا خطأ»؛

١ ب : - إلا

٢ - الأرى : محسب انداسة ، و قيل تشديه في معيها ، ج أوارى وادار ( اقرب  
الموارد ، مادة أرى ) الأرى مباله و التشديد : الركعة المعطوئة تحت الارض المشقة فيبط  
تشد الدربة من هروتها النادرة فلا تخلعها لثباتها في الارض ، و الاصل الثالث ، و قيل  
الأرى اسم لما كان بين السهل والعزن ، ج أوارى ، الفاس ( ديل اقرب الموارد ) .

٣ ب : الدرهم

٤ ج : الحال

٥ ب : ماوية ، ج : تاوية

٦ - ب : واما .

٧ - ب : حال .

٨ ج : تعالى

٩ - ج : - و قول الشاعر : ثا اينجا .

١٠ - الف : - اراد .

١١ الف و ج : قول الله .

١٢ ج : اجارا .

١٣ ب : وكاه

فالتأويل المعروف أن إلا هي هنا ليست استثناء، وإنما هي بمعنى لكن، فكأنه - تعالى - قال: لكن من قتله خطأ فعُكِّم كذا وكذا.

وقد ذكر أبو هاشم على مذهبه وجهاً قريباً، وهو أن المراد أن مع كونه مؤمناً يقع منه الخطأ، ولا يقع منه القصد. ويمكن وجه آخر، وهو أنه ليس له أن يقتل من يقتله مؤمناً أو يظنه كذلك إلا خطأ، بأن لا يحصل له أمانة ظن ولا طريقة علم. وقد حوز الفقهاء ذلك فيمن يختلط بالكفار من المؤمنين إذا لم يتميز.

واختلفوا في استثناء الأكثر مما يتناوله المستثنى منه، فمنع منه قوم، والأكثر يجوزونه.

والذي يدل على جواز ذلك أن استثناء الأكثر في المعنى المقصود كاستثناء الأقل، فيجب حواره.

وأيضاً فإن الاستثناء كالتخصيص في المعنى، فإذا جاز أن يخصص الأكثر؛ جاز أن يستثنيه.

وَلَيْسَ لِأَحَدٍ أَنْ يُلْزِمَ - عَلَى ذَلِكَ - جَوَازُ اسْتِثْنَاءِ الْكُلِّ لِأَنَّ  
ذَلِكَ يُخْرِجُهُ مِنْ كَوْنِهِ اسْتِثْنَاءً، لِأَنَّ مِنْ حَقِّهِ أَنْ يُخْرِجَ بَعْضَ  
مَا تَنَاوَلَهُ الْكَلَامُ.

وَتَعَلَّقُ الْمُخَالِفُ بِأَنَّهُ لَمْ يَجِدْ أَهْلَ الدِّفْعِ اسْتِثْنَاءً إِلَّا كَثُرَ،  
غَيْرُ صَحِيحٍ، لِأَنَّهُ لَيْسَ كُلُّ شَيْءٍ لَمْ يَجِدْهُمْ<sup>٥</sup> فَعَلُوهُ لَا يَجُوزُ فَعَلُهُ،  
أَلَا تَرَى أَنَا مَا وَجَدْنَاهُمْ يَسْتَنْوُونَ النِّصْفَ وَمَا قَارَبَهُ، وَإِنْ كَانَ جَائِزًا  
بِالْخِلَافِ، وَلَيْسَ كُلُّ شَيْءٍ هُوَ الْأَحْسَنُ لَا يَجُوزُ خِلَافُهُ، لِأَنَّ  
الْأَحْسَنَ عِنْدَهُمْ تَقْدِيمُ الْفَاعِلِ عَلَى الْمَفْعُولِ، ثُمَّ لَمْ يَنْصَحْ ذَلِكَ مِنْ خِلَافِهِ.  
فَإِنْ قِيلَ: أَقِيدُلْ دُخُولُ الْإِسْتِثْنَاءِ عَلَى الْجُمْلَةِ عَلَى عُمُومِ الدِّعْوِ  
بَعْدَ مَا أَخْرَجَهُ. ١٠

قُلْنَا: قَدْ ذَهَبَ قَوْمٌ إِلَى ذَلِكَ، وَالصَّحِيحُ أَنَّهُ يَتَّقَى عَلَى مَا كَانَ  
عَلَيْهِ مِنَ الْإِحْتِمَالِ، وَإِنَّمَا تَأْثِيرُ الْإِسْتِثْنَاءِ إِحْرَاجُ<sup>٦</sup> مَا تَنَاوَلَهُ، يَوْصَحُ  
ذَلِكَ أَنَّ الْقَائِلَ إِذَا قَالَ «ضَرَبْتُ غُلَامِي إِلَّا رِيْدًا» يَجُوزُ لَهُ أَنْ يَقِيمَ<sup>٧</sup>  
لَنَا أَيْضًا<sup>٨</sup> دَلِيلًا عَلَى أَنَّهُ مَا ضَرَبَ أَيْضًا عَمْرًا، فَالْإِحْتِمَالُ بَاقٍ.

١ - الب : انه .

٢ - ب : يشوا .

٣ - ب : حراج .

٤ - ب و ج : - له .

٥ - الب : ايضا .

١ ح : الاستثناء .

٢ الف : بعدهم .

٣ - ب و ج : ان .

٤ ب : يدوله .

٥ ب : يقيم .

## فصل في أن الاستثناء المتصل بجعل هل يرجع إلى جميعها أو إلى ما يليه ؟

اختلف العلماء في هذه المسألة : فمنهم من ذهب إلى أن  
الاستثناء إذا تعقب جملاً يصح رجوعه إلى كل واحدة منها بإفراده ؛  
فألواجب أن يرجع إلى كل ما تقدمه ، وهو مذهب الشافعي وأصحابه<sup>١</sup>  
، وذهب أبو حنيفة وأصحابه إلى أن الاستثناء يرجع إلى ما يليه فقط<sup>٢</sup>  
والذي أذهب إليه أن الاستثناء إذا تعقب جملاً ، وضع رجوعه  
إلى كل واحدة منها<sup>٣</sup> ، لو انفردت ، فألواجب تحويز رجوعه إلى  
جميع الجمل كما قال الشافعي<sup>٤</sup> ، وتجويز رجوعه إلى ما يليه على  
ما قال أبو حنيفة<sup>٥</sup> ، وألا<sup>٦</sup> يقطع على ذلك إلا بدليل منقصل<sup>٧</sup> ، أو  
عادة<sup>٨</sup> ، أو أمارة<sup>٩</sup> ، وفي الجملة لا يجوز القطع على ذلك لشيء<sup>١٠</sup>

١- ج : الش . ٢- ب : منهما .

٣- ب و ج : ما يليه على ما قاله أبو حنيفة ، ولي در ج قال ، بحاي قاله آمده .

٤- ب : يعود .

٥- ب و ج : تقدمه على ما قاله الشافعي ، ولي در ج : على ما ندارد .

٦- الف : لا . ٧- ج : إعادة .

٨- ج : - و .

يَرْجِعُ إِلَى اللَّفْظِ.

وَأَلَدَى يَدُلُّ عَلَى صَحَّةِ مَا ذَهَبَ إِلَيْهِ أَنَّ انْقِصَالَ إِذَا قَالَ لِغَيْرِهِ  
«أَضْرِبْ عِلْمَانِي، وَالْقَوَا أَصْدِقَانِي، إِلَّا وَاحِدًا» يَجُوزُ أَنْ يَسْتَفْهَمَهُ  
الْمُحَاطَبُ، هَلْ أَرَادَ اسْتِثْنَاءَ الْوَاحِدِ مِنَ الْخَمَلَتَيْنِ، أَوْ مِنْ حِمْلَةٍ  
وَاحِدَةٍ، وَالْاِسْتِفْهَامُ لَا يَحْسُنُ، إِلَّا مَعَ اِحْتِمَالِ اللَّفْظِ وَاشْتِرَاكِهِ.

دَلِيلُ آخَرُ: وَمِمَّا يَدُلُّ عَلَى ذَلِكَ أَيْضًا أَنَّ الظَّاهِرَ مِنْ اسْتِعْمَالِ  
الْمُهْطَةِ فِي مَعْنَيَيْنِ مُتَحِيلَتَيْنِ مِنْ غَيْرِ أَنْ تَقُومَ دَلَالَةٌ عَلَى أَنَّهَا  
مَتَخَوِّزٌ بِهَا فِي أَحَدِهِمَا<sup>١</sup> أَنَّهَا حَقِيقَةٌ فِيهِمَا، وَقَدْ نَسَا صَحَّةَ هَذِهِ

الطَّرِيقَةِ وَمِمَّا سَلَفَ مِنْ هَذَا الْكِتَابِ \*، وَلَا خِلَافَ فِي وَجُودِهَا<sup>٢</sup> فِي [١٥٢]

الْقُرْآنِ وَاسْتِعْمَالِ أَهْلِ الْعَرَبِيَّةِ اسْتِثْنَاءَ تَقَقُّبِ خَمَلَتَيْنِ عَادَ إِلَيْهِمَا  
تَارَةً، وَعَادَ إِلَيْنِ أَحَدَهُمَا<sup>٣</sup> أُخْرَى، وَإِنَّمَا يَدْعَى أَصْحَابُ أَبِي حَنِيفَةَ  
أَنَّهُ إِذَا عَادَ إِلَيْهِمَا فَلَدَلَالَةٍ دَلَّتْ، وَأَصْحَابُ الشَّافِعِيِّ يَدْعُونَ أَنَّهُ إِذَا  
اخْتَصَرَ بِالْجُمُعَةِ<sup>٤</sup> الَّتِي تَلِيهِ<sup>٥</sup> فَلَدَلَالَةٌ<sup>٦</sup>. وَهَذَا مِنَ الْجَمَاعَةِ اعْتِرَافُ

١- ج. اق. منع الهزة و تكون اللام

٢- الف: يستفهم. ٣- ب: - من.

٤- ب: يعطس. ٥- الف: الذي، يعنى ما

٦- الف: انظر على ذلك. ٧- ب: - من.

٨- ب و ج: يقوم. ٩- ب: ايه.

١٠- ب: احديهما. ١١- ب: وجودها، ج: وجودها.

١٢- الف: احدها، يعنى احدها. ١٣- ب: الحيلة.

١٤- ج: للدلالة.



بأنه مُستعملٌ في الأمرين ، وإذا كان الأمر عسى ما ذكرناه ،  
فوجب أن يكون تقف الاستثناء الجملتين محتملاً لرجوعه إلى  
الأقرب كما أنه محتمل لعمومه للأمرين ، وحقيقة في كل واحد  
منهما ، فلا يجوز القطع على أحد الأمرين إلا بدلالة منفصلة .

- دليل آخر : ويدل أيضاً على ذلك أنه لا بُد في الاستثناء  
المتعقب لجملتين من أن يكون إما راحماً إليهما معاً ، أو إلى ما يليه  
منهما ، لأنه من المحال ألا يكون راحماً إلى شيءٍ منهما ، وقد نظرنا  
في كل شيءٍ يقتضيه من قطع على رجوعه إليهما ، فلم نجد فيه  
دلالة على وجوب ما ادعاه على ما منسبته من بعد إرادة الله - تعالى -  
ونظرنا أيضاً فيما يتعلق به من قطع على عوده إلى الأقرب إليه  
من الجملتين من غير تجاوز لها ، فلم نجد فيه ما يوجب القطع  
على اختصاصه بالحيلة التي تليه ، دون ما تقدمها ، فوجب مع  
عدم ما يوجب القطع على كل واحد من الأمرين أن تقف بينهما

١- الف : يستعمل . ٢- ب : فاذا .

٣- ب : لعموم الأمرين .

٤- ب و ج : ولا

٥- ج : يقتضيه

٦- الف : - تعالى

٧- ب : بعد

٨- الف : ايضاً

٩- ب و ج : متية .

١٠- ب : لهما

١١- ب : من

ولا يَقْطَعُ شَيْءٌ<sup>١</sup> مِنْهُمَا إِلَّا بِدَلَالَةٍ.  
 دليل آخر: وهو أن القائل إذا قال<sup>٢</sup> «صَرَبْتُ عِلْمَانِي، وَأَكْرَمْتُ  
 حَيْرَانِي، وَأَخْرَجْتُ زَكْوَتِي قَائِمًا» أو قال «صَاحِبًا» أو «مَسَاءً» أو  
 «فِي مَكَانٍ كَذَا»، احْتِمَالُ مَا عَقِبَ بِذِكْرِهِ مِنَ الْحَالِ، أَوْ ظَرْفِ الزَّمَانِ  
 أَوْ ظَرْفِ الْمَكَانِ، أَنْ يَكُونَ الْعَامِلُ فِيهِ وَالْمُتَعَلِّقُ<sup>٣</sup> بِهِ<sup>٤</sup> حَمِيعَ مَا عُدَّ<sup>٥</sup>  
 مِنَ الْأَفْعَالِ، كَمَا يُحْتَمَلُ أَنْ يَكُونَ الْمُتَعَلِّقُ بِهِ مَا هُوَ أَقْرَبُ إِلَيْهِ، وَلَيْسَ  
 بِإِسْمَاعِ ذَلِكَ أَنْ يَقْطَعُ عَلَى أَنْ الْعَامِلَ فِيهَا عَقِبَ بِذِكْرِهِ الْكُلُّ<sup>٦</sup>  
 وَلَا الْبَعْضُ، إِلَّا بِدَلِيلٍ غَيْرِ الظَّاهِرِ<sup>٧</sup>، فَكَذَلِكَ<sup>٨</sup> يَحِبُّ فِي الْإِسْتِثْنَاءِ،  
 وَ«الْجَامِعُ تَيْنِ الْأَمْرَيْنِ أَنْ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُ الْإِسْتِثْنَاءُ وَالْحَالِ  
 وَالظَّرُوفُ الزَّمَانِيَّةُ وَالْمَكَانِيَّةُ فَضْلَةً»<sup>٩</sup> فِي الْكَلَامِ يَنْتِ<sup>١٠</sup> بَعْدَ تَمَامِهِ  
 وَاسْتِقْلَالِهِ، وَلَيْسَ لِأَحَدٍ أَنْ يَرْتَكِبَ أَنْ الْوَاجِبَ فِيهَا ذِكْرُ نَاءِ الْقَطْعِ  
 عَلَى أَنْ الْعَامِلَ فِيهِ حَمِيعُ الْأَفْعَالِ الْمُتَقَدِّمَةِ، إِلَّا أَنْ يَدُلَّ دَلِيلٌ عَلَى  
 خِلَافِ ذَلِكَ، لِأَنَّ هَذَا مِنْ مَرْتَكِبِهِ مُكَابَرَةٌ، وَدَفْعُ لِّلْمُتَعَارَفِ<sup>١١</sup>، وَلَا

٢- الف: يقول: بجاء إذا قال.

٤- ب: مان.

٥- ب: هـ.

٨- الف: للكل.

١٠- ب: وكذلك.

١٢- ج: صلة.

١٤- الف: المتعارف.

١- الف و ج: على شيء.

٣- ب: طرف.

٥- ب: المتعلق.

٧- ج: عدوه.

٩- الف: الماهر.

١١- ج: و.

١٣- ج: ثاني.

فرق بين من حمل نفسه عليه، وبين من قال: بل الواجب القطع على أن العمل الذي تعقبه الحال أو الطرف هو العامل دون ما تقدمه، وإنه يعلم في بعض المواضع أن الكل عامل بدليل وقد استدلل أوحينية وأصحابه بأشياء.

أولها أن الاستثناء إنما وجب تعقبه بما تقدمه، من حيث لم يكن مستقلاً بنفسه، ولو استقل بنفسه، لما علق به غيره، ومتى عتقناه بما يليه، استقل، وأفاد، فلا معنى لتعقبه بما تقدمه، لأنه لو حار مع إفادته واستقلاله أن يعلق به غيره، لوجب فيه - أو كان مستقلاً بنفسه - أن يعقبه به غيره.

وثانيها أن من حق العموم المطلق أن يحتمل على عمومه وظاهره إلا لضرورة تقتضي خلاف ذلك، ولما خصصنا الجملة التي يليها الاستثناء بالضرورة، لم تجز تخصيص غيرها، ولا ضرورة.

وثالثها أنه لا خلاف في أن الاستثناء من الاستثناء يرجع إلى ما يتيه دون ما تقدمه، لأن القائل إذا قال: «ضربت عثمانى إلا ثلاثة»،

١- ب: و. ٢- ب: الطرف.

٣ ح: تقدم. ٤ الف: + يليه دون ما

٥ ج: ولو استقل بنفسه. ٦ الف: ولا.

٧- ب: و. ٨- ج: ب: لوجب، تاليفاً

٩ ب و ج: يقتضي ١٠- ب: ثاسها

إلا واحداً، فإن الواحد المستثنى يرجع إلى الجملة التي تليه دون ما تقدمه، فكذلك<sup>١</sup> كل استثناء تقبّحاً حملاً.  
 و<sup>٢</sup> الكلام على الطريقة الأولى أن أكثر ما تنقصه هذه الطريقة أنه لا يجب تعدية الاستثناء وقد استقل بالرجوع إلى ما يليه إلى ما تقدم من الجملة، وهكذا نقول: أن ذلك غير واجب، وإنما يتوجه هذا الكلام إلى أصحاب الشافعي: لأنهم يوجبون رجوع الاستثناء إلى جميع ما تقدمه من الحمل<sup>٣</sup>، فأما من وقف في ذلك، وجوز عوده إلى الجميع، كما جوز<sup>٤</sup> اختصاصه بما<sup>٥</sup> يليه، فلا يلزمه هذا الكلام. وهذه الطريقة توجب<sup>٦</sup> على أبي حنيفة ألا يقطع<sup>٧</sup> بالظاهر<sup>٨</sup> من غير دليل على أن الاستثناء ما تعلق بما تقدم، ويقتضي أن يتوقف في ذلك، كما تذهب نحن إليه، لأنه بنى دليله<sup>٩</sup> على أن الاستقلال<sup>١٠</sup> يقتضي ألا<sup>١١</sup> يجب تعليقه بغيره، وهذا صحيح.

١- الف: وكذلك. ج: كذلك.

٢- الف: و.

٣- ب: لانه.

٤- ب: من لحن.

٥- الف: يجوز.

٦- ب: يوجب.

٧- ج: و.

٨- الف: الاستثناء.

٩- ب و ح: يقب.

١٠- ب و ج: يقتضي.

١١- ب: لا.

١٢- ب: على.

١٣- ب: بها.

١٤- ح: يقع.

١٥- ج: دليل.

١٦- ج: ان، معاني ان لا.

غير أنه وإن لم يجب، فهو حائر، فمن أين قطع على أن هذا الحائر الذي ليس بواجب لم يرده المتكلم<sup>١</sup>. وليس مما اقتصر عليه دلالة على ذلك.

وقوله: «أو حار ذلك أيجار في الاستثناء» إذا كان مستقلاً بنفسه. أن يعلقه بغيره «باطل، لأن ما يستقل بنفسه ولا تعلق له بغيره حائزاً ولا واجباً لا يجوز أن يعلقه بغيره، والاستثناء المقتضب<sup>٢</sup> لِحملتين غير مستقل بنفسه، فيا ضرورة تعلقه بما يديه حتى يستقل، غير أنه وإن استقل بذلك، فمن الحائر أن يعلق بما تقدمها، وإن لم يكن ذلك واجباً، ففارق<sup>٣</sup> الاستثناء<sup>٤</sup> المقتصر إلى غيره ما<sup>٥</sup> يستقل من الكلام بنفسه ولا يحتاج إلى سواه.

١٠

وهذا الكلام يقتض عني من تعلق به بالشرط<sup>٦</sup>، لأن الشرط تقدم، أو تأخر، متى علقناه<sup>٧</sup> ببعض الجمل، أعاد، واستقل، وعندهم

٢ - الب : الحائر

١ - ج . وإن

٤ - ب : - الشكل

٢ - ب : - الذي

٦ - ب : - و

٥ - الب : بعده

٨ - ب : المتعلق

٧ - ج . حائر

١٠ - ب : فارق

٩ - ب : حملتين

١٢ - ب : مما ج . + و

١١ - ج : + و

١٢ - ج : علقناه

١٢ - ب : الشرط

كلهم أنه يجب أن يعلّق بالجميع<sup>١</sup> مع حصول الاستقلال، وهذا  
نقص ظاهر.

ويقال لهم على الطريقة الثانية: إنا أولاً لا نستلّم أن لفظ العموم

يجب حملُه بظاهره على الاستغراق<sup>٢</sup> إلا لضرورة، لأن قد بينّا

في هذا الكتاب أن هذه الألفاظ<sup>٣</sup> مشتركة مُحتملة، ولا يجب

حملها على كل ما تصحّ له إلا بدليل، فليس من الواجب

إذا حُصّصت الجملة التي يليها الاستثناء بالضرورة، وطالباً لاستقلال

الكلام أن نقطع على أن الجملة الأولى عامة لامحالة، بل هي

عنى احتماليها قبل تعقّب الاستثناء. فإن دُلّ دليلٌ على أن هذا

الاستثناء مُخصّص لها<sup>٤</sup>، قلنا بذلك، وإنّما قالوا: هو الواجب

وهذه الطريقة تتوجّه<sup>٥</sup> إلى أصحاب الشافعي، لأنهم يوجبون استغراق

الفاظ<sup>٦</sup> العموم، وإذا لم تدع الضرورة إلى تعليق الاستثناء بالجملة

الأولى كما دعت فيما يليه، فيجب حملها على ظاهرها من العموم.

٢- ج: سيب.

٤- الف: الألفاظ.

٦- ب: وليس.

٨- ب: الجملة التي تأنيها.

١٠- الف: هذا.

١٢- ب: و.

١٤- الف: العاض.

١- ب: الجميع.

٢- الف: المار.

٥- ب و ج: يصلح.

٧- ج: - ادا.

٩- ج: - دل.

١١- ب: لما.

١٣- ج: يتوجه.

وبعد، فهذه الطريقة تَنقُضُ أيضاً بالشرط على ما قدّمنا ذكره.  
 فأما الكلام على الطريقة الثالثة، فإن الاستثناء من الاستثناء  
 إنما وحب رجوعه إلى ما يليه، دون ما تقدمه، لأنّ ما علقناه  
 بالآخرين، لمّا سقطت الفائدة فيه، لأنّ القائل إذا قال: «لَكَ  
 عِنْدِي عَشْرَةُ دِرْهَمٍ إِلَّا دُرْهَمَيْنِ» لو لم يستثن بعد ذلك، لفهمنا  
 إقراره بشمائية، فإذا قال عقب ذلك: «إِلَّا دُرْهَمًا» استعدنا أنّه أقرّ  
 بتسمية، فلو رجع الدرهم المستثنى إلى العشرة كما رجع إلى  
 الدرهمين، لكان وجوده كمدبه، ولو لم يُقدّمنا إلا ما استعدناه  
 بقوله: «لَكَ عِنْدِي عَشْرَةُ إِلَّا دُرْهَمَيْنِ» وهو الشمائية من غير زيادة  
 عليها أو نقصان منها، لأنّا إذا جعلنا قوله: «إِلَّا دُرْهَمًا» يرجع  
 إلى العشرة، صار كونه قال: «لَكَ عِنْدِي عَشْرَةُ إِلَّا ثَلَاثَةٌ»،  
 لأنّ الدرهم المستثنى إذا انضاف<sup>١١</sup> إلى الدرهمين المستثنين<sup>١٢</sup>،  
 كانت ثلاثة، وإذا أنقصنا الدرهم من الثلاثة، بقيت شمائية، فعاد<sup>١٣</sup>

- |                 |                                 |
|-----------------|---------------------------------|
| ١- ج: قدم.      | ٢- ب: وان، بجاي فاما، ج: - اما. |
| ٣- ب: - العشرة. | ٤- ج: لا.                       |
| ٥- ج: سقط.      | ٦- الب: - اذا قال.              |
| ٧- ج: عشر.      | ٨- ج: شمائية.                   |
| ٩- ب: + لو.     | ١٠- ب: استعدناه، ج: استعدنا.    |
| ١١- ج: يضاف.    | ١٢- ج: المستثنى.                |
| ١٣- ج: + قطعاً. |                                 |

الأمر إلى أن الإقرار بشمائية<sup>١</sup>، وهو المفهوم من قوله «لأنك عندي عشرة إلا درهمين» و صار استثناءً لدرهمين الثاني لغواً عبر مفيد، وإذا جمعتاه راجعاً إلى ما يليه، دون ما تقدمه، أفاد، لأنه يصير مقراً بنسبة، فلهذه النسبة لم يتعلق الاستثناء الداحل على الاستثناء بجميع ما تقدمه، وليس هذا المعنى فيما احتجنا فيه.

و أخذت بعض من تكلم في أصول الفقه من المحودين<sup>٢</sup> المحققين يقول: رجوع الاستثناء الداحل على الاستثناء إلى جميع ما تقدم متعذراً، لأن قول القائل: «إلا ثلاثة إلا واحداً» لو رجع إليهما، لا تقلب الواحد وصار اثنين<sup>٣</sup>.

وقال أيضاً: إن الاستثناء الثاني لو رجع إليهما، لصار نقياً وإثباتاً، وذلك مستحيل، لأن الاستثناء من لإثبات نفى، ومن النفي إثبات

فيقال له: لفظ الواحد ومقصاه لا يتطّل إذا علق بحمل متفايرة<sup>٤</sup>، ألا ترى أن القائل إذا قال: «قد أعطيتك من كل

١- الف: بشتية:

٢- ب: تعلق، ج: يتعلق.

٣- ب: كلم.

٤- ب: المحودين، ج: المحردين.

٥- ب: انداخل على الاستثناء. ٦- الف: واحد.

٧ ج: الاثني

٨ ب: يحمل معايرة

٩- ب: قد.

١٠- الف: اذا.



عَشْرَةً وَاحِدًا، قَرَبًا اجْتَمَعَ بِهَذَا الْقَوْلِ الْعَدَدُ الْكَثِيرُ، وَإِنْ كَانَ لَفْظُ الْوَاحِدِ وَمَعْنَاهُ لَمْ يَتَغَيَّرْ، لِأَنَّ الْوَاحِدَ مِنْ كُلِّ عَشْرَةٍ هُوَ وَاحِدٌ عَلَى الْحَقِيقَةِ، وَإِنْ كَانَ يَتَكَثَّرُ بِانْضِمَامِ غَيْرِهِ إِلَيْهِ، فَكَذَلِكَ الْوَاحِدُ الْمَعْلُوقُ بِكُلِّ وَاحِدَةٍ مِنَ الْجُمْلَتَيْنِ وَاحِدٌ فِي الْحَقِيقَةِ، مَا يَبْطُلُ لَفْظُهُ وَلَا مَعْنَاهُ.

- وَقَوْلُهُ: «أَنَّ ذَلِكَ يَتَنَاقَضُ مِنْ حَيْثُ النَّفْيِ وَالْإِثْبَاتِ» غَيْرُ صَحِيحٍ، لِأَنَّ النَّفْيَ إِنَّمَا يُنَاقِضُ الْإِثْبَاتَ إِذَا تَقَابَلَا، وَتَعَلَّقَا جَمِيعًا بِالشَّيْءِ الْوَاحِدِ، عَلَى وَجْهِ وَاحِدٍ، فَأَمَّا النَّفْيُ مِنْ حِمْلَةٍ، فَلَيْسَ بِمُنَاقِضٍ لِلْإِثْبَاتِ فِي الْأُخْرَى، وَإِنْ كَانَ الْإِسْتِثْنَاءُ - كَمَا قَالَ - مِنَ الْإِثْبَاتِ نَفْيًا، وَمِنَ النَّفْيِ إِبْتِثَانًا، إِلَّا أَنَّ التَّنَاقُضَ زَائِلٌ مَعَ تَغَايُرِ الْجُمْلَتَيْنِ، فَبَانَ أَنَّ الْمَانِعَ مِنْ ذَلِكَ هُوَ مَا ذَكَرْنَاهُ، دُونَ غَيْرِهِ.

١٠

وَقَدْ تَعَلَّقَ الشَّاعِي وَأَصْحَابُهُ بِأَشْيَاءَ.

أَوَّلُهَا أَنَّ الشَّرْطَ قَدْ ثَبَتَ أَنَّهُ مَتَى تَعَقَّبَ حِمْلًا كَثِيرَةً عَادَ إِلَيْهَا كُلُّهَا، وَلَمْ يَتَفَرَّدْ بِمَا قَرُبَ مِنْهُ، فَكَذَلِكَ الْإِسْتِثْنَاءُ، وَالْحَامِعُ يَتَنَهَمَا أَنَّ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا لَا يَسْتَقِيلُ بِنَفْسِهِ، وَيَفْتَقِرُ<sup>١</sup> فِي اسْتِقْلَالِهِ

٢- ج : سقط .

١- ب : + له .

٤- الب : + و

٣- ب و ج . وكذلك .

٦- ب : جما

٥- ج : يتناقض .

٨- الب : في .

٧- ج : بالواحدة .

١٠- ج : يقتضى .

٩- ب : تستصل .

وَقَالِدَتِهِ إِلَى غَيْرِهِ .

وَلِأَنَّ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا يَقْتَضِي صَرْباً مِنَ التَّخْصِصِ ، لِأَنَّ  
الْإِسْتِثْنَاءَ يُخَصِّصُ الْأَعْيَانَ ، وَ يُخْرِجُهَا مِمَّا تَنَاوَلَهُ طَاهِرُ الْكَلَامِ ،  
كَقَوْلِكَ : « ضَرَبْتُ الْقَوْمَ إِلَّا زَيْدًا » ، وَالشَّرْطُ يُخَصِّصُ الْأَحْوَالَ ،  
كَقَوْلِكَ : « أَعْطَاهُ دِرْهَمًا إِنْ دَخَلَ الدَّارَ » ، وَالْأَمْرُ بِالْمُعْطَاةِ مَعَ الْإِطْلَاقِ  
يَقْتَضِيهَا عَلَى كُلِّ حَالٍ ، فَإِذَا شُرِطَ ، تَخَصَّصَتْ بِحَالٍ مُعْتَنَةٍ .  
وَ أَيْضًا فَمِنْهُمَا وَاحِدٌ ، لِأَنَّ قَوْلَهُ - تَعَالَى فِي آيَةِ الْقَدِفِ :  
« إِلَّا مَنْ تَابَ » جَارٍ مَخْرَجٍ قَوْلُهُ : « وَأُولَئِكَ هُمُ الْعَاسِقُونَ إِنْ لَمْ يَتُوبُوا » .  
وَنَائِيهَا أَنَّ حَرْفَ الْمُعْطِفِ يُصْبِرُ الْحَمْلَ الْمَعْطُوفَ بَعْضُهَا عَلَى  
بَعْضٍ فِي حُكْمِ الْجُمْلَةِ الْوَاحِدَةِ ، لِأَنَّهُ لَا فَرْقَ بَيْنَ أَنْ تَقُولَ : رَأَيْتُ  
زَيْدَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ ، وَرَأَيْتُ زَيْدَ بْنَ عَمْرٍو ، وَهُمَا جُمْلَتَانِ ، وَبَيْنَ أَنْ  
تَقُولَ : رَأَيْتُ الزَّيْدَيْنِ ، وَإِذَا كَانَ الْإِسْتِثْنَاءُ الْوَاقِعُ عَقِبَ الْجُمْلَةِ  
الْوَاحِدَةِ رَاحِمًا إِلَيْهَا لَا مَحَالَةَ ، فَكَذَلِكَ مَا صَارَ يَحْرِفُ الْمُعْطِفُ  
كَالْجُمْلَةِ الْوَاحِدَةِ .

٢- ج : تخصيص

١- الف : - و قالدته

٤- ج : شرطت .

٣- الف : فالامر .

٦- هـ : ربدأ .

٥- الف و ج : فقول .

٧- الف : - و رأيت زيد بن عمرو ، ب : عمرو .

٩- ب : فإذا

٨- الف : يقول ، ج : نقول

١١- ب و ج : من حكم

١٠- ب و ج : - الواحدة

وَقَالَتْهَا أَنَّهُ قَدْ تَمَّتْ بِإِخْلَافِ أَنْ الْإِسْتِثْنَاءَ يَمْتَنِعُ اللَّهُ - تَعَالَى -  
 إِذَا تَعَقَّبَ جَمَلًا عَادَ إِلَى حَمِيصِهَا ، فَكَذَلِكَ الْإِسْتِثْنَاءُ يَغْيِرُ الْمَشْتَبَهَ ،  
 وَالْحَامِصُ بَيْنَهُمَا أَنَّ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا اسْتِثْنَاءٌ ، وَغَيْرُ مُسْتَقْبَلٍ بِنَفْسِهِ ،  
 وَرَابِعُهَا أَنَّا قَدْ عَلِمْنَا أَنَّ الْإِسْتِثْنَاءَ إِذَا تَعَقَّبَ جَمَلًا يَصْغَحُ أَنْ  
 يَعُودَ إِلَى كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهَا ، فَلَيْسَ هُوَ بِأَنْ يَعُودَ إِلَى بَعْضٍ أَوَّلَى  
 مِنْ بَعْضٍ ، فَيَجِبُ عَوْدُهُ إِلَى الْجَمِيعِ ، كَمَا أَنَّ الْفَاطَةَ الْعُمُومِ \*  
 لَمَّا لَمْ تُكْرَرْ يَتَنَاوَلُ بَعْضٍ أَوَّلَى مِنْ بَعْضٍ ، تَنَاوَلَتْ الْجَمِيعَ .  
 وَخَامِسُهَا أَنَّ طَرِيقَةَ الْعَرَبِ الْإِخْتِصَارَ وَحَدَفَ فُضُولِ الْكَلَامِ  
 مَا اسْتَطَاعُوا ، فَمَتَى أَوْرَدُوا اسْتِثْنَاءً عَقِبَ حُجْلٍ كَثِيرَةٍ مِنَ الْكَلَامِ ،  
 فَكَأَنَّهُمْ ذَكَرُوهُ عَقِبَ كُلِّ وَاحِدَةٍ ، وَإِنَّمَا حَمَلْتُهُمُ الْإِخْتِصَارَ ١٠  
 عَلَى الْمُدْوَلِ عَنْ ذِكْرِهِ عَقِبَ كُلِّ حَمَلَةٍ ، أَلَا تَرَى أَنَّهُ - تَعَالَى - لَوْ

[٥٤آ]

١- ج : فكلذا .

٢- الف : اذا تعقب جملا بلا مشة ا يحدى بعبر الشية

٣- ب و ج : قولهم ، يحاى ب ٤- ب و ج : منها .

٥- الف : لعاص ٦- الف : + وكذلك لعاص لعموم .

٧- الف و ج : يمكن =

٨- جمع السخ الموجودة عنى « يتناول » بحية المضارع المجرى المذكور العاص

لكن الظاهر « تناول » بحية المصدر المجرى بالاء .

٩- ج : - - يحس ١٠- ج : جملا .

١١- الف : مكان كوروده ، ج : ذكره ا . ١٢- ج : الاختصار

قَالَ: « فَأَجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا، وَلَا تَقْلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا، وَإِلَّا أُولَئِكَ هُمُ الْمَاسِقُونَ إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا » لَكَانَ تَطْوِيلًا، فَأَقَامَ مَقَامَ ذَلِكَ دَكَرَ التَّوْبَةَ مَرَّةً وَاحِدَةً عَقِبَ الْحَمْلِ كَيْفَهَا. وَسَادُسُهَا أَنَّ تَوَاجُحَ الْكَلَامِ وَتَوَابِعَهُ مِنْ شَرْطٍ أَوْ اسْتِثْنَاءٍ يَجِبُ أَنْ يَتَّحِقَ الْكَلَامُ مَادَامَ الْفَرَاغُ لَمْ يَقَعْ مِنْهُ، وَمَادَامَ الْكَلَامُ مُتَّصِلًا لَمْ يَنْقَطِعْ، فَالْتَوَاجُحُ لَا حَقَّ وَتَوَابِعُهُ فِيهِ، فَلِاسْتِثْنَاءٍ إِذَا تَعَقَّبَ حَمْلًا مُتَّصِلًا مَعْطُوفًا بِمُضَاهَا عَلَى بَعْضٍ، فَالْوَاحِدُ أَنْ يُؤْثِرَ فِي جَمِيعِهَا.

فَنَقَالَ لَهُمْ فِيمَا تَعَقَّبُوا بِهِ أَوَّلًا: إِنَّا لَا نُسَلِّمُ لَكُمْ مَا ادْعَيْتُمُوهُ، مِنْ أَنَّ الشَّرْطَ مَتَى تَعَقَّبَ حَمْلًا كَثِيرًا، عَادَ إِلَى جَمِيعِهَا. بَلْ نَقُولُ فِي الشَّرْطِ مِثْلَ مَا نَقُولُهُ فِي الْإِسْتِثْنَاءِ مِنْ أَنَّهُ مَتَى تَعَقَّبَ جُمْلًا، احْتَمَلَ الْكَلَامُ عَوْدَهُ إِلَى كُلِّ مَا تَقَدَّمَ، كَمَا تَحْتَمِلُ عَوْدُهُ إِلَى مَا يَلِيهِ، وَإِنَّمَا يُقْطَعُ عَلَى أَحَدِ الْأَمْرَيْنِ بِدَلِيلٍ فَإِنْ قِيلَ هَذَا دَعَى<sup>١</sup> لِمَعْرِفِ اللَّفْظِ.

قُلْنَا: مَا يُعْرِفُ<sup>٢</sup> لِلْعَرَبِ الَّذِينَ قَوْلُهُمْ فِي هَذَا<sup>٣</sup> حُجَّةٌ فِي الشَّرْطِ

- |                     |               |
|---------------------|---------------|
| ١- لف: و.           | ٢- ج: و.      |
| ٣- الب: والاستثناء. | ٤- ج: عقب.    |
| ٥- ج: متصل.         | ٦- ب: - انا.  |
| ٧- الب: دمع.        | ٨- الف: يعرف. |
| ٩- ج: هذا.          |               |

وَالْإِسْتِثْنَاءُ مَا يُقْطَعُ بِهِ عَلَى أَحَدٍ هَذَيْنِ لِمَدَّهِتَيْنِ الَّذِينَ وَقَعَ الْخِلَافُ فِيهِمَا ، وَمَنْ صَنَّفَ كَتَبَ السَّحْوِ إِنَّمَا هُمْ مُسْتَشْرُونَ ، وَلِإِكْلَامِ الْعَرَبِ ، وَمُسْتَدِلُّونَ عَلَى أَعْرَاضِهِمْ ، قَرْنَا مَا أَصَابُوا ، وَرْنَا مَا أَخْطَأُوا ، وَحَكُمُهُمْ فِي ذَلِكَ كَحُكْمِنَا عَلَى أَنْ قَوْلَهُمْ فِي هَذَا يَحْتَمِلُ ، وَلَمْ يُحَقِّقُوهُ كَمَا حَقَّقَهُ الْمُكَلِّمُونَ بِتَأْمَلِ أَصُولِ الْفَقْهِ

وَأَصْحَابُ أَبِي حَبِيبَةَ يَقْرِقُونَ بَيْنَ الْإِسْتِثْنَاءِ وَالشَّرْطِ ، وَيَقُولُونَ أَنَّ الشَّرْطَ لَهُ صَدْرٌ الْكَلَامِ . فَإِذَا تَعَقَّبَ الْحَمْلُ ، فَهُوَ وَاقِعٌ فِي غَيْرِ مَوْضِعِهِ ، وَكَأَنَّهُ مَذْكُورٌ فِي أَوَّلِ الْكَلَامِ ، فَلِهَذَا تَعَلَّقَ بِالْجَمِيعِ ، وَالْإِسْتِثْنَاءُ إِذَا تَعَقَّبَ الْحَمْلُ ، فَهُوَ مَكَانُهُ

وَهَذَا لَيْسَ بِمَرْضِيٍّ ، لِأَنَّهُ لَوْ قَبِلَ لَهُمْ فَإِذَا كَانَ الشَّرْطُ مُتَأَخِّرًا كَأَنَّهُ مُتَقَدِّمٌ ، لَمْ يَحِبَّ تَعَقُّبُهُ بِالْجَمِيعِ ، وَهُوَ " لَوْ تَقَدَّمَ عَنِ تَحْمِيلٍ فِي الْمَقْطَعِ لَا فِي الْمَعْنَى ، لَمْ يَحِبَّ ذَلِكَ فِيهِ عَلَى مَا بَيَّنَّاهُ ، وَلَمْ يَجِدُوا حَاجَةً .

١- ب - يع

٢- الف : مستعرون ، ر : مستعرون ، ح : مستعرون ، والظاهر ما في المتن .

٣- الف : حكوا ٤- الف : حكنا .

٥- الف : ب ٦- ب : اصل

٧- ب : جملا ٨- ر : وح : واد .

٩- ب : مساجر ١٠- ج : مقدم

١١- الف : وهو ١٢- الف : و

وَيُقَالُ لَهُمْ فِيمَا تَعَقَّبُوا بِهِ ثَابِتًا: كَيْفَ تَصِيرُ الْجَمْلَتَانِ أَوِ الْحَمْلُ  
كَالْحَمْلَةِ الْوَاحِدَةِ لِأَحِلِّ الْعَطْفِ. وَمَعْلُومٌ أَنَّ الْجَمْلَتَيْنِ إِذَا تَعَقَّبَهُمَا<sup>١</sup>  
اِسْتِثْنَاءٌ صَحَّحَ مِنْ<sup>٢</sup> اَلْمُسْتَشْنَى أَنْ يُصْرَحَ بِأَنَّهُ إِنَّمَا اِسْتَشْنَى مِنْ إِحْدَيْهِمَا  
دُونَ الْآخَرَى<sup>٣</sup>، وَ لَا يَحُورُ فِي الْحَمْلَةِ الْوَاحِدَةِ أَنْ يُصْرَحَ بِأَنَّ  
اَلِاسْتِثْنَاءَ غَيْرُ عَائِدٍ إِلَيْهَا.

وبعد، فما معنى قولكم: إِنَّ الْجَمْلَتَيْنِ قَدْ صَارَتَا كَالْوَاحِدَةِ،  
أَتُرِيدُونَ أَنْ حَمِيعَ أَحْكَامِهِ هَيْهَ قَدْ صَارَتْ لِلْآخَرَى، أَمْ تُرِيدُونَ  
أَنَّهُمَا قَدْ اِشْتَرَكَا فِي حُكْمٍ مَا، فَإِنْ أَرَدْتُمْ الْأَوَّلَ، فَسَدَّ بِمَا لَا  
يُنْتَصَى، لِأَنَّ أَحْكَامَ الْحَمْلِ وَ صِفَاتِهَا قَدْ تَخْتَلِفُ<sup>٤</sup> مَعَ عَطْفِ  
بَعْضِهَا عَلَى بَعْضٍ، اَلْأَثَرُ أَنَّ اَلْمُقَاتِلَ إِذَا قَالَ: «أَكْرَمْتُ الْقَوْمَ»،  
وَصَرَّحَتْ اَلْقِسْمُ «قَطَعْتُ حِمْلَةً عَنْ أُخْرَى»، فَإِنَّ أَحْكَامَ الْجَمْلَتَيْنِ  
مُخْتَلِفَةٌ، لِأَنَّ الْأَوَّلَى<sup>٥</sup> تَقْتَضِي<sup>٦</sup> وَقُوعَ الْإِكْرَامِ، وَالثَّابِتَةُ تَقْتَضِي<sup>٧</sup>  
وَقُوعَ الصَّرَبِ، وَهُمَا مُخْتَلِفَانِ، وَغَيْرُ مُتَمَنِّعٍ أَنْ تَكُونَ<sup>٨</sup> صِفَاتُ

١ ج: يفتقر. ٢ الف: يعقبها.

٣ الف: - من. ٤ الف: - ما.

٥ ب: لآخر. ٦ الف: قولهم.

٧ ب: - قد. ٨ الف: فان.

٩ ج: يعصب. ١٠ الف: الاول.

١١ الف: يقتضي، ح: يقتضي.

١٢ ب و ج: - وقوع الاكرام، تا اينجا، الف: - تقتضي.

١٣ الف و ج: يكون.

الْمُكَرَّمِينَ تُعَالِفُ صِهَاتِ الْمَضْرُوبِينَ مِنْ وَجْهِ شَتَّى، وَإِنَّمَا الْعَطْفُ  
يَقْبِضُ الْجَمْعَ بَيْنَهُمَا فِي بَعْضِ الْأَحْكَامِ، فَإِذَا قَالَ ٢: «ضَرَبْتُ زَيْدًا  
وَعَمْرًا»: فَالْعَطْفُ سَوَى بَيْنَهُمَا فِي الصَّرْبِ، وَإِذَا قَالَ: «ضَرَبْتُ  
زَيْدًا، وَأَكْرَمْتُ عَمْرًا»، فَالتَّسْوِيَةُ بَيْنَهُمَا مِنْ حَيْثُ أَوْقَعَ بِكُلِّ  
وَاحِدٍ مِنْهُمَا حَدَثًا مِنْ حَقِّهِ فَأَمَّا سَائِرُ الْأَحْكَامِ، فَلَا تَسْوِيَةُ  
بَيْنَهُمَا فِيهَا فَلَا يَجِبُ إِذَا ٣ أَنْ يَسْتَوِيَا فِي رَجُوعِ الْإِسْتِثْنَاءِ إِلَيْهِمَا.  
وَيُقَالُ لَهُمْ فِيمَا تَعَلَّقُوا بِهِ ثَلَاثٌ: إِنْ دَكَرَ مَشْيَةَ اللَّهِ عَقِيبَ الْحَمَلِ  
لَيْسَ بِإِسْتِثْنَاءٍ وَلَا شَرْطٍ، لِأَنَّهُ لَوْ كَانَ اسْتِثْنَاءً؛ لَكَانَ فِيهِ بَعْضُ حُرُوفِ  
الْإِسْتِثْنَاءِ، وَلَا حَرْفٌ ٤ هَبْنَاهُ مِنْ حُرُوفِهِ. وَلَوْ كَانَ شَرْطًا عَلَى الْحَقِيقَةِ؛  
وَأِنْ كَانَ فِيهِ لَفْظُ الشَّرْطِ - لِمَا صَحَّ دَحْوُهُ عَلَى الْمَاضِي، وَقَدْ تَذَكَّرُ ٥  
الْمَشْيَةُ فِي الْمَاضِي، فَيَقُولُ ٦ الْقَائِلُ: لَقَبْتُ زَيْدًا، وَأَكُنْتُ الْبَارِحَةَ  
كَذَا، ثُمَّ يَقُولُ: إِنْ شَاءَ اللَّهُ، وَإِنَّمَا دَخَلَتْ ٧ الْمَشْيَةُ فِي كُلِّ هِدْيَةٍ

١- الف و ح يعالِف . ٢- ج : واما

٣- ج . يقال ٤- ج : في الصرب ، ما ايحا

٥- ب : واحدة ٦- الف : جهته .

٧- ب : - اذا ٨- ج : تسوى ما : يعاى يستويا .

٩- الف : + اسي ١٠- ج : عرف .

١١- ج : تذكر . ١٢- ج : مقول .

١٣- ج : ادخلت .

المواضع ، ليقف الكلام عن التوفد والمضي ، لا لغير ذلك .  
 فإذا قيل لنا : قيم إذا تعقبت المشقة حمدتين أو جملاً ، اقتضت  
 وقوف حكم الجميع ، وألا أحزمت تعلقها بما يليها ، دون غيره  
 قلنا : ذلك كان ممكناً لو لا الدليل ، وقد أجمعت الأمة على  
 أن حكم الجميع يقف ، فلم يرد حكم المشقة إلى الجميع إلا  
 بدليل ، وما نبي أن يرجع الاستثناء أو الشرط إلى جميع الحمل  
 بدليل ، وإنما تنبى القطع على ذلك بالظاهر من غير دليل .  
 و يقال لهم فيما تعلقوا به رابعة إن صحة عود الاستثناء إلى  
 كتي واحد من الحمل لا يقتضي انقطاع عودها إليها بأسرها ،  
 وإنما يقتضي لنحويز لذلك واشك فيه ، فرقاً بين ما يصح عوده  
 إليه وبين ما لا يصح ذلك فيه . والعموم عند من قال أن لفظه  
 بظاهره يسؤل الجميع ، لم يقبل فيه بذلك لصحة التسؤل ، بل

- |                             |                     |
|-----------------------------|---------------------|
| ١- ج : لقف .                | ٢ ج : تعقب .        |
| ٣ ج : - مسا .               | ٤ ج : جتمعت .       |
| ٥ ب - وما تنبى ، نادى بها . | ٦ ج : تنبى .        |
| ٧ - ب : لا يصح .            | ٨ ب و ج : كدك .     |
| ٩ الب : كالعموم             | ١٠ الب و ج : لفظه . |
| ١١ ج : يقف                  | ١٢ ب و ج : ذلك      |
| ١٣ - الب : - ب .            |                     |



لأن النقط موضوعٌ للتشمويل والاستغراق وحيواناً.

وهذه الطريقة تستقصي بأن قول القائل «رأيت رجلاً» يصح أن يريد بالرجل زيدا، وعمروا، وكل من يصح تناول هذا الاسم له، ومع ذلك فلا يقطع من حيث الصفة على أنه قد أراد الجميع، وكذلك إذا قال: «ضربت رجلاً» يصح أن يريد السودان، والبيضان، والطوال، والقصار، ومع ذلك غير واجب القطع على أنه قد أراد كل من صلح هذا النقط له. [١٥٥]

ويقال لهم فيما تعلقوا به حامساً: إن طريقة العرب الاختصار كما ذكرتم، ومتى أرادوا الاستثناء من كل حملة من الجميل الممتطوف بعضها على مصر، واعتمدوا الاختصار، أصرّوا ذكر الاستثناء في أواخر الجميل هرباً من المطويل بذكره عقب كل حملة وجرى ذكره في أواخر الجميل محذراً ذكره عقب كل حملة، ودلوا

١ ج يستقصي . ٢ ح : او .

٣ ج : + طال . ٤ ج : - و .

٥ ب وح + طال ٦ ب وح . واعتمدوا

٧ - ب : أخرى ، الف + محرى ، ولي چون زياد است در متن يمد .

٨ ب ذكره ، نا ايضا . ٩ ج : - و حرى ، نا ايضا .

١٠ - ا ب : - و .

عَلَى أَنَّهُمْ قَدْ أَرَادُوا عَوْدَهُ إِلَى كُلِّ وَاحِدَةٍ ، لِأَنَّهُمْ كَمَا يُرِيدُونَ  
الْإِسْتِنَاءَ مِنْ كُلِّ حِمْلَةٍ فَتَحْتَصِرُونَ بِذِكْرِ مَا يَدُلُّ عَلَى مُرَادِهِمْ ،  
كَذَلِكَ قَدْ لَا يُرِيدُونَ الْإِسْتِنَاءَ مِنْ كُلِّ حِمْلَةٍ ، بَلْ مِنْ حِمْلَةٍ وَاحِدَةٍ ،  
فَلَا تُدْ مِنْ مُرَاعَاةِ الدَّلَالَةِ ، حَتَّى يُحْكَمَ بِالِاخْتِصَارِ ، وَلَا يَحْتَاجُ  
الْحُكْمُ بِالِاخْتِصَارِ تَبْخِيضًا وَتَخْمِينًا

وَيُقَالُ لَهُمْ فِيمَا تَعَلَّقُوا بِهِ سَادِسًا : إِنْ الْكَلَامُ إِذَا كَانَ الْفَرَاغُ  
لَمْ يَقَعْ بِهِ ، وَكَانَ الْمُتَكَلِّمُ مُتَشَاغِلًا بِهِ ، صَحَّ أَنْ تَعُودَ إِلَيْهِ  
الدُّوَا حَقُّ الْمُؤَثَّرَةِ مِنْ شَرْطٍ ، وَاسْتِنَاءٍ ، وَمَشْيَةٍ ، فَأَمَّا انْقِطَاعُ عَلَى  
وَحْوِبٍ تَعَلَّقَهَا بِجَمِيعِهِ ، فَإِنْ كَانَ مُبْعِضًا ، وَبَعِيدًا عَنْ مَحَلِّ الْمُؤَثَّرِ ،  
فَقَبِيرٌ مُسْتَمِرٌّ ، وَإِنَّمَا رَاعُوا اتِّصَالَ الْكَلَامِ وَانْقِطَاعَهُ لِيَنْفَصِلَ  
حُكْمُ مَا يَصَحُّ أَنْ يَتَلَقَّ بِالْكَلامِ بِمَا لَا يَصِحُّ لِحَوْثِهِ لِيُفْرَغَ  
وَالِافْتِصَالِ وَلَوْ كَانَ بِهَذَا الْيَدَى اقْتَصَرَ عَلَيْهِ اعْتِبَارُ ، لَوَحَّصَ إِذَا

١- ب : لا ، بحذف كما

٢- ج : - : مس

٣- الب : - : ولا يجب الحكم بالاختصار

٤ ب : تحسنا ، ح : تعجبت

٥- الب : - : هـ + و

٦ ب : وج : يعود

٧- ب : وج : وان

٨ ب : وج : متعلا

٩- ب : اتصال

١٠- ب : لتصل

١١ ب : بهذا

قَالَ الْقَائِلُ : « أَكْرَمْتُ حَيْرَانِي ، وَضَرَنْتُ غُلَامِي الطَّوَالَ » أَنْ يَرَدَّ  
أَفْطَهُ الطَّوَالَ إِلَى الْجَمْلَتَيْنِ ، لِأَنَّ الْفَرَاغَ مَا حَصَلَ مِنَ الْكَلَامِ ،  
كَمَا يُفْعَلُ فِي الْإِسْتِثْنَاءِ .

فَإِذَا قِيلَ : لَوَرَدَدْنَاهُ إِلَى مَا تَقْدُمُ ، لَكُنَّا قَدْ فَصَلْنَا بَيْنَ الصَّغَةِ  
وَالْمَوْصُوفِ .

قُلْنَا : قَدْ فُعِلَ ذَلِكَ فِي مَوَاصِعَ ، وَكَذَلِكَ لَوَرَدَدْنَا الْإِسْتِثْنَاءَ  
إِلَى الْجَمِيعِ ، لَكُنَّا قَدْ فَصَلْنَا بَيْنَ الْإِسْتِثْنَاءِ وَالْمُسْتَشْنَى مِنْهُ ،  
وَكَأَنَّ ذَلِكَ مَكْرُوهٌ عِنْدَهُمْ مَدْمُومٌ .

فَإِنْ قِيلَ : فَعَلَى مَا اخْتَرْتُمُوهُ مِنَ الْمَذْهَبِ فِي الْإِسْتِثْنَاءِ كَيْفَ  
قَوْلُكُمْ فِي الْآيَةِ الَّتِي أَخْرَجْتُمْ<sup>١</sup> الْقَهَّاءَ<sup>٢</sup> إِلَى الْكَلَامِ فِي هَذِهِ<sup>٣</sup>  
الْمَسْأَلَةِ ، وَهِيَ قَوْلُهُ - تَعَالَى - « وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ  
يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً ، وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً  
أَبَدًا ، وَ<sup>٤</sup> أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ، إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ ،  
وَأَصْلَحُوا ، فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ » وَهَلِ الْإِسْتِثْنَاءُ بِالتَّوْبَةِ عَائِدٌ إِلَى

١- الف : من اراد ، بجای فی . ٢- الف : لورددنا .

٣- ب : الشئى ٤- ب و ج : - كل .

٥- الف : اخترتم . ٦- الف : المذهب .

٧- ج : اخرجت . ٨- ب و ج : - و .

جميع<sup>١</sup> الحمل، و مؤثر<sup>٢</sup> فيها، أو هو<sup>٣</sup> محض بما يليه.  
 قلنا<sup>٤</sup> إن القادف عندما إذا تاب وكذب نفسه في القذف ثقل  
 شهادته، وهذا إنما قلناه بدليل هو غير ظاهر الاستثناء، لأننا قد  
 ثبتنا أن تعقب الاستثناء بالحمل لا يجب القطع على عوده إليها<sup>٥</sup>  
 . أجمع إلا بدلالة، وقد أجمعت الإمامته على الحكم الذي  
 ذكرناه في الآية، وإجماعهم حجة، على ما دللنا عليه في غير موضع<sup>٦</sup>،  
 ولو لم يثبت ذلك و ثبت أن إجماع المؤمنين حجة بالآيات،  
 أو غيرها<sup>٧</sup> على ما يذهب إليه مخالفونا، لكان إجماع الإمامية  
 هو الحق، لأن الحق فيهم، والمؤمنون هم. ولنا أجمعوا على  
 أن الاستثناء بالتوبة يزيل اسم الفسق، وهذا لا خلاف بين أحد<sup>٨</sup>  
 فيه، وأجمعوا أيضاً على أنه<sup>٩</sup> يفيده<sup>١٠</sup> حكم قبول الشهادة، قلنا به،  
 ولنا لم<sup>١١</sup> يجمعوا على أن التوبة تزيل<sup>١٢</sup> الحد، و<sup>١٣</sup> تسقطه<sup>١٤</sup>، لم

١ ج. الجميع.

٢ ب. - هو.

٣ ب. قيل.

٤ الف. الحمل.

٥ الف. إليه.

٦ ج. اجمعت.

٧ ج. موضع.

٨ الف. غيرها.

٩ الف. أن التوبة للاستثناء، معناه أنه.

١٠ الف. تصدق ب. يستند.

١١ ب. - لم.

١٢ ب. تزيل، ج. يزيل.

١٣ ب. + لم.

١٤ ج. يسقطه.

تَحْمَلُ<sup>١</sup> الْإِسْتِثْنَاءَ وَاحِداً إِلَى إِقَامَةِ الْحِدِّ خَاصَّةً .

وَمِمَّا يُمَكِّنُ الْإِسْتِدْلَالَ بِهِ عَلَى قَبُولِ شَهَادَةِ الْقَاضِفِ بَعْدَ تَوْبَتِهِ

- لَا مِنْ جِهَةِ الْأَجْمَاعِ الَّتِي أَشْرَحْنَا إِلَيْهِ - كُلُّ ظَاهِرٍ فِي الْقُرْآنِ يَقْتَضِي

قَبُولَ شَهَادَةِ الشَّاهِدَيْنِ الْعَدْلَيْنِ ، مِثْلُ قَوْلِهِ - تَعَالَى - « وَاسْتَشْهِدُوا<sup>٢</sup>

شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ » وَقَوْلِهِ - تَعَالَى - : « يَمُنُّ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ »<sup>٣</sup>

وَكُلُّ هَذَا يَتَأَوَّلُ الْقَاضِفُ بَعْدَ تَوْبَتِهِ<sup>٤</sup> ، وَإِذَا تَبَاوَلَهُ ، صَارَ هَذَا

الْعُمُومُ بِظَاهِرِهِ دَلِيلًا عَلَى أَنَّ اشْتِرَاطَ التَّوْبَةِ وَإِنْ كَانَ مُتَأَخِّرًا فَهُوَ

عَائِدٌ إِلَى ' قَبُولِ الشَّهَادَةِ ' لَا تَأْقِدُ نَسَبًا أَنَّ اسْتِثْنَاءَ التَّوْبَةِ فِي آخِرِ

الْكَلَامِ يَقْتَضِي وَجُوبَ تَعْلِيْقِهِ بِمَا يَنْبَغِي ، وَيَجِبُ التَّوَقُّفُ عَنْ رَحْوِهِ

إِلَى مَا يَصِحُّ عَوْدُهُ إِلَيْهِ مِنَ الْحَمْلِ الْمَتَقَدِّمَةِ إِلَّا بِدَلِيلٍ ، فَظَاهِرُ<sup>٥</sup>

الْآيَاتِ<sup>٦</sup> الَّتِي تَتَوَبَّاهَا يَقْتَضِي<sup>٧</sup> قَبُولَ شَهَادَةِ الْقَاضِفِ بَعْدَ التَّوْبَةِ

لِتَسْأُولَ الظَّاهِرَ لَهُ<sup>٨</sup> ، فَيَقْطَعُ<sup>٩</sup> بَدَلَتْ عَلَى عَوْدِ الْإِسْتِثْنَاءِ إِلَيْهِ ، لَا مِنْ

حَيْثُ الظَّاهِرُ .

١- ب : يحمل .

٢- الف : فاستشهدوا .

٣- ب : - لَا مِنْ جِهَةِ الْأَجْمَاعِ ، نَا اِيْجَا .

٤- الف : على .

٥- الف : و ظاهر .

٦- ح . الآية .

٧- الف : تقتضي .

٨- الف : له .

٩- الف : قطع .

وَيُمْكِنُ أَيْضًا أَنْ يُسْتَدَلَّ عَلَى أَنَّ الْإِسْتِثْنَاءَ رَاجِعٌ ، إِلَى قَبُولِ  
الشَّهَادَةِ بِقَوْلِهِ <sup>١</sup> - تَعَالَى - <sup>٢</sup> : «إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ ، وَأَصْدَحُوا»  
وَمَعْلُومٌ أَنَّ التَّوْبَةَ كَافِيَةٌ فِي إِسْقَاطِ حُكْمِ الْفَسْقِ ، وَ أَنَّ إِصْلَاحَ  
الْعَمَلِ لَيْسَ بِشَرْطٍ فِي ذَلِكَ ، وَهُوَ شَرْطٌ فِي قَبُولِ الشَّهَادَةِ ، فَيَجِبُ  
أَنْ يَعُودَ الْإِسْتِثْنَاءُ أَيْضًا إِلَى قَبُولِ الشَّهَادَةِ <sup>٥</sup> .

فَإِنْ قِيلَ : قَوْلُهُ - تَعَالَى - : « فَإِنَّ اللَّهَ غَمُورٌ رَحِيمٌ » لَا يَلْتَقِ  
إِلَّا بِإِسْقَاطِ عِقَابِ الْفَسْقِ ، دُونَ قَبُولِ الشَّهَادَةِ .  
قَدْ بَيَّنَّا وَصْفَهُ - تَعَالَى - بِالْعَمْرَاءِ وَالرَّحْمَةِ مِمَّا يَسْتَجِبُّهُ حَلُّ اسْمِهِ  
عَلَى كُلِّ حَالٍ ، وَلَا يَحْتَاجُ فِيهِ إِلَى مُطَابَقَةٍ بِعَصِ مَا يَنْقُضُهُ مِنَ الْكَلَامِ .  
عَلَى أَنَّ الرَّحْمَةَ هِيَ التَّعَمُّدُ ، وَاللَّهُ - تَعَالَى - مُعَمِّدٌ بِالْأَمْرِ بِقَبُولِ  
شَهَادَةِ التَّائِبِ مِنَ الْقَذِيفِ بَعْدَ أَنْ كَانَتْ مُرَدُّدَةً ، وَالْعَمْرَاءُ  
فِي الْأَصْلِ مَخْرُودٌ مِنَ الْعَفْرِ الَّذِي هُوَ السَّرُّ ، وَمِنْهُ الْإِعْفُورُ <sup>١٠</sup> ، لِأَنَّهُ  
سَاتَرٌ ، وَإِنَّمَا <sup>١١</sup> سُبَّتِي الْإِسْقَاطُ لِلْعَمْرَاءِ عُفْرَاتٍ ، مِنْ حَيْثُ كَانَ السَّاتِرُ

١- الف : ابط .

٢- ب و ج - تَعَالَى

٣- ب : يجب ، تابعد .

٤- الف : شهادة .

٥- الف : و ، يعادى الذى .

٦- الف : كانا .

٧- ب : قولوا له

٨- الف : فان .

٩- ح : جل

١٠- ب : ان .

١١- ح . السمر .

لِلشَّيْءِ الْمَخْصِي لَهُ<sup>١</sup> كَأَنَّهُ مُزِيلٌ لَهُ ، وَمَا حَرَّسَهُ ، وَٱللَّهُ - تَعَالَى -  
إِذَا أَمَرْنَا بِقَبُولِ شَهَادَةِ التَّائِبِ مِنَ الْقَدِيفِ ، فَقَدْ أَسْقَطَ مَا كَانَ  
تَعَدُّ بِهِ قَبْلَ التَّوْبَةِ مِنْ رَدِّ شَهَادَتِهِ ، وَأَزَالَهُ<sup>٢</sup> ، وَهَذَا كُلُّهُ يَتَّبِعُ .

### فصل في تخصيص العموم بالشرط

- اعْلَمْ أَنَّ الشَّرْطَ وَابِتٌ<sup>١</sup> لَمْ يَكُنْ مُؤَثِّرًا فِي تَقْصِينِ عَدِيدِ  
الْمَشْرُوطِ كَالْأَمْشِيَاءِ ، وَبِذَلِكَ فَصَلْنَا بَيْنَهُمَا فِيمَا تَقَدَّمَ ، فَإِنَّهُ يُخَصِّصُ  
الْمَشْرُوطُ مِنْ وَجْهِ آخَرَ ، لِأَنَّهُ إِذَا قَالَ : \* « أَضْرِبِ الْقَوْمَ ، إِنْ دَخَلُوا  
الْدَّارَ » فَالشَّرْطُ لَا يُؤَثِّرُ فِي تَقْلِيلِ عَدِيدِ الْقَوْمِ ، وَإِنَّمَا يُخَصِّصُ<sup>٢</sup>  
الضَّرْبَ بِهَذَا<sup>٣</sup> الْحَالِ ، لِأَنَّهُ لَوْ أَطْلَقَ لَسَاوَلِ الْأَمْرَ بِالضَّرْبِ عَلَى  
كُلِّ حَالٍ ، فَتَخَصَّصَ<sup>٤</sup> بِالشَّرْطِ ، وَمِنْ أَمَثَلَتِهِ<sup>٥</sup> قَوْلُهُ - تَعَالَى - :  
« فَلَمْ<sup>٦</sup> تَعْدُوا مَاءً ، فَتَسَمُّوا صَيْدًا طَيِّبًا<sup>٧</sup> » وَقَوْلُهُ - جَلَّ أَسْمُهُ -<sup>٨</sup> :

١ - ج : له . ٢ - ب : قال ، ج : مان .

٣ - الف : أداته . ٤ - ج : مان .

٥ - ج : تعدد . ٦ - ج : وان تخصص .

٧ - الف : وهذا . ٨ - ج : ينص .

٩ - ج : أمثلة . ١٠ - الف : ولم .

١١ - الف : - صيدا طيبا . ١٢ - ب و ج : تعالى .

«فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ» ، فإِطْعَامُ سِتِّينَ مِسْكِينًا

وَلَا فَضْلَ فِي الْحُكْمِ الَّذِي ذَكَرْنَاهُ بَيْنَ تَقَدُّمِ الشَّرْطِ فِي صَدْرِ  
الْكَلَامِ ، وَبَيْنَ تَأْخِيرِهِ .

وَلَا يَمْتَنِعُ أَنْ يَشْتَرِطَ الشَّيْءُ بِشُرُوطٍ كَثِيرَةٍ ، كَمَا لَا يَمْتَنِعُ  
أَنْ يَكُونَ الشَّرْطُ الْوَاحِدُ شَرْطًا فِي أَشْيَاءَ كَثِيرَةٍ . وَكَلَّمَ رِيَدَ  
فِي الشَّرْطِ ، زَادَ التَّخْصِصُ .

وَمِنْ حَقِّ الشَّرْطِ أَنْ يَكُونَ مُسْتَقْبَلًا ، وَكَذَلِكَ الْمَشْرُوطُ  
وَالْعَايَةُ تَحْرَى فِي هَذَا الْمَعْنَى مَحْرَى الشَّرْطِ . وَقَوْلُهُ - تَعَالَى - :  
«وَلَا تَقْرَبُوهُنَّ حَتَّى يَطْهَرْنَ» مَعْنَاهُ إِلَى أَنْ يَطْهَرْنَ<sup>١١</sup> . فَإِنْ طَهَّرْنَ  
فَأَقْرَبُوهُنَّ<sup>١٢</sup> . وَكَذَلِكَ قَوْلُهُ - تَعَالَى - : «حَتَّى يَمُوتُوا الْجُزْءَ عَنْ  
يَدِ وَهُمْ صَاغِرُونَ» .

٢ - ب : فصل

١ - بشرط .

٢ - ج : . بشرط

٨ - ب : الشرط واحد : ثانياً أيضاً .

١٠ - الب : إلا

١٢ - ج : وان

١ - ب : + مكم

٣ - ج : كلامه .

٤ - ب : - كما .

٧ - ج : + في

٩ - الب : - هذا .

١١ - ب : يَطْهَرْنَ .

١٢ - الب : فَأَقْرَبُوهُنَّ



## فصل في المطلق والمقيد

اعْتَمَّ أَنْ التَّقْيِيدَ هُوَ مِثْلُ قَوْلِهِ - تَعَالَى - : «فَتَحْرِيرُ رَقَّةٍ مُؤْمِنَةٍ» وَقَوْلِهِ - تَعَالَى - : «فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ» فَإِذَا وَلِيَ هَذَا التَّقْيِيدَ حَمَلَةً وَاحِدَةً ، فَلَا شُبُهَةَ فِي تَنْبِيْهِ حَكْمَهَا وَالْخِلَافُ فِيهِ مَتَى وَلِيَ حَمَلَتَيْنِ ، فِي رَحْوَعِهِ إِلَيْهِمَا - إِذَا صَحَّ ذَلِكَ فِيهِ - أَوْ رَحْوَعِهِ إِلَى مَا يَلِيهِ ، كَالْخِلَافِ فِي الْإِسْتِثْنَاءِ ، وَقَدْ تَقَدَّمَ مَشْرُوحاً وَلَا خِلَافَ فِي أَنَّ الْحَكْمَ الْمُقَيَّدَ إِذَا حَالَفَ الْحَكْمَ الْمَطْلُوقَ ، وَلَمْ يَكُنْ مِنْ حَسْبِهِ ، فَإِنَّ التَّقْيِيدَ لَا يَتَقَدَّى إِلَى الْمَطْلُوقِ . وَإِنَّمَا اخْتَلَفَ فِيمَا قَيَّدَ وَ أَطْلُقَ ، وَالْجِنْسُ وَاحِدٌ ، كَالْكَفَّارَاتِ ، لِأَنَّهُ - تَعَالَى - أَطْلَقَ الرَّقَّةَ فِي الْكَفَّارَةِ الظَّاهِرَةِ ، وَقَدَّمَهَا فِي كَفَّارَةِ الْقَتْلِ ، فَقَالَ قَوْمٌ : أَنَّ الْمَطْلُوقَ يَصِيرُ مُقْتَدَأً لِلظَّاهِرِ ، لَا لِلدَّلِيلِ <sup>١١</sup> ، وَقَالَ

٢- الب : وادا

١- ب : هو .

٤- ب : نعيم ، ج : تعبیر .

٣- ب : هذا

٦- الب : ولي ، تشديد اللام

٥- ب و ج : به .

٨- ب و ج : اختلعا

٧ ج يقدم

١٠- ج : و

٩- ج . يقيدوا

١١- الب : بلرقة في الكفارات اعني ، بحاي الرقة في .

١٢- ب : لدليل .

قَوْمٌ : يَقْبَدُ بِالذَّلِيلِ ١ ، وَالْقِيَاسُ ، وَقَالَ آخَرُونَ لَا يَصِحُّ  
تَقْيِيدُهُ بِالْقِيَاسِ ، مِنْ حَيْثُ يَتَصَنُّ الزِّيَادَةُ ، وَالزِّيَادَةُ فِي النَّصِّ  
نَسْخٌ ٢ .

وَالذَّلِيلُ عَلَى أَنَّ الْمُطْلَقَ لَا يَقْبَدُ لِأَجْلِ تَقْيِيدِ غَيْرِهِ أَنَّ كُلَّ كَلَامٍ لَهُ  
حُكْمٌ مِثْلُهُ ، وَلَا يَحُوزُ أَنْ يَتَعَدَّى إِلَيْهِ حُكْمٌ غَيْرُهُ ، وَلَوْ حَازَ تَقْيِيدُ الْمُطْلَقِ  
لِأَجْلِ تَقْيِيدِ غَيْرِهِ ، لَوَجَبَ أَنْ يُخَصَّ الْمَامُ لِتَخْصِيصِ غَيْرِهِ ،  
وَيُشْتَرَطُ الْمُطْلَقُ عَلَى هَذَا الْوَحْدِ ، وَهَذَا يُبْطِلُ الثَّقَةَ بِشَيْءٍ  
مِنَ الْكَلَامِ .

وَاجْتِنَاعُهُمْ ٣ ، بِأَنَّ الْقُرْآنَ كَالْكَلِمَةِ الْوَاحِدَةِ ، يُبْطَلُ بِالِاسْتِشَاءِ  
وَالْتَخْصِيصِ ٤ .

وَقَوْلُهُمْ ٥ : الشَّهَادَةُ لَمَّا أُطْلِقَتْ فِي مَوْضِعٍ ، وَقُبِدَتْ فِي آخَرٍ ،  
حَكَمْنَا بِتَقْيِيدِهَا فِي كُلِّ مَوْضِعٍ ٦ ، يُبْطَلُ ٧ بِأَنَّ الْمَدَانَةَ مُعْتَمَرَةً  
فِي كُلِّ مَوْضِعٍ ، وَإِنَّمَا اشْتَرَطْتُ ٨ لِذَلِيلٍ هُوَ ٩ غَيْرُ ظَاهِرٍ ١٠ تَقْيِيدِهَا

١ ج : الذليل

٢ ب : نفس

٣ ب : - والزيادة

٤ ج : نفس النسخ ، بجاء النص نسخ .

٥ - الف : احتجابه .

٦ ج : تبطل

٧ - الف : معتبرة .

٨ - الف : و .

٩ ب : اشترت

١٠ - الف : - هو

١١ ب : + في .

في بعض المواضع.

فأما ما<sup>١</sup> يجعل القياس دليلاً وطريقاً إلى إثبات الأحكام ،  
فليس له أن يتمتع من تقييد الرقبة بدليل<sup>٢</sup> القياس ، إن اقتضى  
ذلك ، وإن كان زيادة<sup>٣</sup> ، وليس في الحقيقة زيادة<sup>٤</sup> ، لأن تقييد الرقبة  
بالإيمان يقتضي أن المعجز<sup>٥</sup> أقل مما كان يحزى<sup>٦</sup> ، وهذا في  
المعنى تخصيص<sup>٧</sup> ، لا زيادة<sup>٨</sup> ، ولا معتبر بزيادة القطع<sup>٩</sup> ، لأن كل  
تخصيص<sup>١٠</sup> بدليل شرعي لا يند من كونه زيادة في القطع

فصل في ذكر مخصصات العموم المنفصلات

الموجبة للعلم

اعلم أن تخصيص العموم بكل دليل أوجب العلم من عقل<sup>١٠</sup>  
وكتاب وسنة مقطوع عليها وإجماع لأشبهه فيه ، ولا خلاف من<sup>١</sup>  
محقق في مثله ، لأن الدليل القاطع إذا دل على صدق حكم العلم<sup>٢</sup>

١ - ب : ان ، معاني من .

٢ - ج : المعري

٣ - ج : يخص

٤ - الف - من

٥ - ج : دليل

٦ - ج : يحزى

٧ - ب : الموجب

٨ - الف : + و

لَمْ يَحْزَ تَنَاقُضُ الْأَدَلَّةِ ، فَلَا بُدَّ مِنْ سَلَامَةِ الدَّلِيلَيْنِ ، وَلَا يَسْتَلِمَانِ  
إِلَّا بِتَخْصِصِ ظَاهِرِ الْعُمُومِ .

فَإِنْ قِيلَ لِمَ كُتِبَ بَأَن تَخْصُوا الْعُمُومَ بِدَلِيلِ الْعَقْلِ أَوَّلَى  
مِمَّنْ خَصَّ دَلِيلَ الْعَقْلِ بِالْعُمُومِ .

قُلْنَا : دَلِيلُ الْعَقْلِ لَا يَدْخُلُهُ الْإِحْتِمَالُ وَالْحَقِيقَةُ وَالْمَحَازُ ،  
وَالْعُمُومُ يَصِحُّ فِيهِ كُلُّ ذَلِكَ ، فَلِهَذَا خَصَّصْنَا الْعُمُومَ بِالْعَقْلِ .  
فَإِنْ قِيلَ : دَلِيلُ الْعَقْلِ يَحِبُّ تَقْدُّمَهُ عَلَى الْعُمُومِ ، فَكَيْفَ يُخَصُّ  
بِهِ ، وَلَوْ حَازَ تَخْصِصُهُ بِهِ ، لَجَازَ نَسْخُهُ .

قُلْنَا : دَلِيلُ الْعَقْلِ لَيْسَ بِمُخْصَصٍ عَلَى الْحَقِيقَةِ ، وَإِنَّمَا هُوَ دَالٌّ عَلَى  
الْمُخْصَصِ ، وَالْمَوْثُرُ فِي الْحَقِيقَةِ هُوَ قَصْدُ الْمُخْطِيبِ ، وَالدَّلِيلُ يَجُوزُ  
تَقْدِيمُهُ عَلَى الْمَدْلُولِ ، لِأَنَّهُ لَيْسَ بِمَوْثُرٍ .

عَلَى أَنَّ دَلِيلَ الْعَقْلِ كَمَا يَتَقَدَّمُ ، فَهُوَ مُصَاحِبٌ ، فَلَوْ كَانَ  
مَوْثُرًا ، لَكَانَ مُصَاحِبًا .

وَأَمَّا النَّسْخُ<sup>٧</sup> بِدَلِيلِ الْعَقْلِ ، فَغَيْرُ مُمْتَنِعٍ فِي الْمَعْنَى ، لِأَنَّهُ سَقُوطُ

٢ - ب و ج : باولى

١ - ج : يسا

٣ - ح : احتصاص

٢ - ب : يدل

٤ - ب : - وإياها ، تألعا ، + بل

١ - ج : يخصمه

٧ - ب : الشيخ

فرض القيام في الصلوة بالزمانة كسقوطه بالنهي<sup>٢</sup>، فمعنى النسخ حاصل، وإن لم يُطلق الاسم.

وأما تخصيص الكتاب بالكتاب، فلا شبهة في حوازه، ومن حالف في ذلك من أهل الظاهر<sup>٣</sup> وسمى<sup>٤</sup> التخصيص بياناً وإنما هو مخالف في العارة<sup>٥</sup>.

وأما تخصيصه بالسنة، فلا خلاف فيه، وقد وقع كثير منه، لأنه تعالى - قال<sup>٦</sup> : «يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُم لِلَّذِكْرِ مِثْلُ حَقِّ الْأُنثَيْنِ»<sup>٧</sup>، وخصص عموم هذا الظاهر قوله - عليه السلام - «لا يرث القاتل ولا يتوارث أهل ميتين»<sup>٨</sup>.

وحملته القول في هذا الباب أن كل شيء هو حجة في نفسه<sup>٩</sup> لا بُد من تخصيص العموم به، وإنما الخلاف في عارة، أو في وقوع ذلك، ولا حاجة بنا<sup>١٠</sup> إلى ذكر الوقوع في هذا الموضع. وأما<sup>١١</sup> تخصيصه بالإجماع، فصحيح، لأن الإجماع<sup>١٢</sup> عندنا

١ - ج : زمانة

٢ - ب : لأن سقوطه، بالبعد

٣ - الف : وما.

٤ - ج : و

٥ - ج : سمي

٦ - الف : عبارة.

٧ - ب : فإن، إلى.

٨ - الف : - للذكر مثل حظ الأنثيين.

٩ - ب : حجة

١٠ - ج : ما.

١١ - ب : أو اجماع.

١٢ - ب - صحيح، ناليج.

لَا يَكُونُ إِلَّا حُجَّةً ، لِمَا مَنَعَكَ رُفْهُ فِي بَابِ الْإِجْمَاعِ بِمَشْيَةِ اللَّهِ تَعَالَى<sup>١</sup>  
وَالْخِلَافُ بَيْنَنَا وَبَيْنَ أَصْحَابِ الْإِجْمَاعِ إِنَّمَا هُوَ فِي التَّعْلِيلِ وَالذَّلِيلِ

## فصل في التخصيص بأخبار الآحاد

اِخْتَلَفَ الْعَامِلُونَ فِي الشَّرِيعَةِ بِأَخْبَارِ الْآحَادِ فِي تَخْصِصِ عُمُومِ  
الْكِتَابِ بِهَا ، فَمِنْهُمْ مَنْ أَمَى أَنْ يَخُصَّ بِهَا عَلَى كُلِّ حَالٍ ، وَمِنْهُمْ  
مَنْ جَوَّزَ تَخْصِصَهُ بِأَخْبَارِ الْآحَادِ إِذَا دَخَلَهُ التَّخْصِصُ بِغَيْرِهَا ،  
وَمِنْهُمْ مَنْ رَاعَى سَلَامَةَ اللَّفْظَةِ فِي كَوْنِهَا حَقِيقَةً ، وَلَمْ يَوْجِبِ التَّخْصِصَ  
بِخَبَرِ الْوَاحِدِ مَعَ سَلَامَةِ الْحَقِيقَةِ ، وَأَحَازَهُ إِذَا لَمْ تَكُنْ سَالِمَةً \* [٥٧]  
وَأَمَّا تَسَلُّمُ الْحَقِيقَةِ عِنْدَهُ إِذَا كَانَ تَخْصِصُهُ بِكَلَامٍ مُتَّصِلٍ بِهِ ،  
وَمِنْهُمْ مَنْ يُجِيزُ تَخْصِصَ الْعُمُومِ بِأَخْبَارِ الْآحَادِ عَلَى كُلِّ حَالٍ  
بِغَيْرِ قِسْمَةٍ .

وَالَّذِي تَذَهَّبُ إِلَيْهِ أَنَّ أَخْبَارَ الْآحَادِ لَا يَجُوزُ تَخْصِصُ الْعُمُومِ  
بِهَا عَلَى كُلِّ حَالٍ ، وَقَدْ كَانَ حَاطَرًا أَنْ يَتَعَدَّ اللَّهُ - تَعَالَى - بِذَلِكَ ،

١ - الف : - تعالى . ٢ - ب و ج : يكن

٣ - ب : تجير . ٤ - ج : تعير .

٥ - ج : يذهب . ٦ - ج : - تعالى .

فَيَكُونُ وَاجِبًا ، غَيْرَ أَنَّهُ مَا تَعَمَّدْنَاهُ .

وَالَّذِي يُدُلُّ عَلَى صَحَّةِ مَا ذَهَبْنَا إِلَيْهِ أَنَّ النَّاسَ بَيْنَ قَائِلَيْنِ<sup>١</sup> ،  
 دَاهِبٍ إِلَى وَجوبِ الْعَمَلِ بِخَيْرِ الْوَاحِدِ فِي الشَّرِيعَةِ ، وَنَافٍ لِذَلِكَ ،  
 وَكُلُّ مَنْ نَفَى وَجوبَ الْعَمَلِ بِهَا<sup>٢</sup> فِي الشَّرْعِ نَفَى<sup>٣</sup> التَّخْصِصَ بِهَا ،  
 وَلَيْسَ فِي الْأَمَّةِ مِنْ<sup>٤</sup> حَمَعٍ بَيْنَ نَفْيِ الْعَمَلِ بِهَا فِي عِوَضِ التَّخْصِصِ<sup>٥</sup> ،  
 وَبَيْنَ الْقَوْلِ بِجَوَازِ التَّخْصِصِ ، فَالْقَوْلُ بِذَلِكَ يَذْفَعُهُ الْإِجْمَاعُ ،  
 وَسَنَدُلُّ بِمِثْلَةِ اللَّهِ - تَعَالَى -<sup>٦</sup> إِذَا انْتَهَيْنَا إِلَى الْكَلَامِ فِي الْأَخْبَارِ  
 عَلَى أَنَّ اللَّهَ - تَعَالَى - مَا تَعَمَّدْنَا بِالْعَمَلِ بِأَخْبَارِ<sup>٧</sup> الْأَحَادِ فِي الشَّرْعِ<sup>٨</sup> ،  
 فَتَطُلُ التَّخْصِصُ بِهَا لِمَا ذَكَرْنَاهُ ، وَلَا شُبُهَةٌ فِي أَنَّ تَخْصِصَ الْعُمومِ  
 بِأَخْبَارِ الْأَحَادِ فَرَعٌ عَلَى الْقَوْلِ بِالْعَمَلِ بِأَخْبَارِ الْأَحَادِ .

عَلَى أَنَا لَوْ سَلَّمْنَا أَنَّ الْعَمَلَ بِهَا<sup>٩</sup> لَأَعْلَى وَجْهِ التَّخْصِصِ وَاجِبٌ<sup>١٠</sup> ،  
 قَدْ وَرَدَ الشَّرْعُ بِهِ ، لَمْ يَكُنْ فِي ذَلِكَ دَلَالَةٌ عَلَى جَوَازِ التَّخْصِصِ بِهَا ،  
 لِأَنَّ<sup>١١</sup> إِبْطَالَ الْمُبَادَةِ بِالْعَمَلِ فِي مَوْضِعٍ لَا يَقْتَضِي تَجَاوُزَهُ إِلَى غَيْرِهِ ،

١ - ج : القائلين .

٢ - ب - بها

٣ - ج : عن ، معاني هي .

٤ - ج : + في

٥ - ج : مشيئة

٦ - ج : - تعالى

٧ - الف : في أخبار .

٨ - الف : بالشَّرع

٩ - ب : + جائر .

١٠ - ج : + و .

١١ - ب و ج : + في .

ألا ترى أنهم لم ينسخوا بها وإت عملوا بها في غير النسخ،  
وكذلك يجوز ثبوت العمل بها في غير التخصيص وإت لم  
يثبت التخصيص، لاختلاف الموصفين، لأن خسر الواحد ليس  
بمحقة من جهة العقل، وإنما كان حجة عند من ذهب إلى ذلك  
بالشرع، فغير ممتنع الإختصاص في ذلك.

واعلم أن شبهة من أحال التعمد بالعمل بحبر لوحيد في  
تخصيص أو غيره التي عليها المدار ومنها يتفرع جميع الشبه أن  
العموم طريقة العلم، فلا يجوز أن يخص بها طريق إثباته غالب  
الظن، ولدى يقيد أصل هذه الشبهة أن التعمد إذا ورد يقبل  
خير الواحد في تخصيص أو غيره، فطريق هذه العبادة العلم  
دون الظن، وإنما خصصنا معلوماً بمعلوم، وأدلة المقول  
شاهدة، يدت، وسنسمع هذا في الكلام على نهي جواز العادة

١- الف : فكذلك .

٢- ب : قد .

٣- ب : للاختصاص .

٤- ب و ج : أثبت .

٥- ج : بالحبر .

٦- ج : بالعلم .

٧- ب : طريقة .

٨- الف : تتفرع .

٩- ج : أو .

١٠- الف : أن يخص .

١١- ج : لمعولة .

١٢- ب و ج : وإت .

١٣- ج : شاهد .



بحبر الواحد عقلاً عند الانتهاء إليه بمون الله<sup>١</sup>.

وَمَعْدُ: فَلَا خِلَافَ بَيْنَ الْقَهَاءِ فِي حَوَارِ الرَّجُوعِ إِلَى أَخْضَارِ الْآحَادِ فِي الْأَسْمِ الْعَمِّ، قَمَا الَّذِي يَمْتَنِعُ مِنَ الرَّجُوعِ إِلَيْهَا فِي الْحُكْمِ الْعَمَّاقِ بِالْإِسْمِ، أَلَا تَرَى أَنَا عِنْدَ الْإِخْتِلَافِ نُسِيتُ الْأَسْمَاءَ بِالرَّجُوعِ إِلَى أَهْلِ اللَّغَةِ، قَمَا الَّذِي يَمْتَنِعُ مِنَ الرَّجُوعِ إِلَى الْآحَادِ فِي تَخْصِصِ الْأَحْكَامِ<sup>٢</sup>.

وَأَمَّا مَنْ حَوَّزَ التَّخْصِصَ بِأَحْبَارِ الْآحَادِ بِشَرْطِ دُخُولِ التَّخْصِصِ قَبْلَ ذَلِكَ، أَوْ بِشَرْطِ سَلَامَةِ الْحَقِيقَةِ، فَشَبَّهَتْهُ فِي ذَلِكَ أَنَّ التَّخْصِصَ يُصَيِّرُ الْمَعْظَ مُجَاراً، وَقَدْ بَيَّنَّا أَنَّ الْأَمْرَ بِخِلَافِ ذَلِكَ.

## ١٠. فصل في تخصيص العموم بالقياس

اعْلَمْ أَنَّ هَذَا الْمَصْلَ نَظِيرُ الَّذِي تَقَدَّمَ، وَالْخِلَافُ فِي تَخْصِصِ الْعُمُومِ بِالْقِيَاسِ إِنَّمَا هُوَ فَرْعٌ مِنْ فُرُوعِ الْقَائِلِينَ بِأَنَّ الْمَادَّةَ قَدْ وَرَدَتْ

١- ج : انتهى . ٢ ج : + و يوقفه

٢ ج : إليها . ٤ ب و ج : مع

٥- الف : إلى الاحاد ٦- ج : الكلام .

٧ ب : جواز . ٨- ب : بشرط

٩ ج : نظيره

بِالْقِيَاسِ فِي الشَّرِيعَةِ ، وَمَنْ دَفَعَ جَوَازَ الْقِيَاسِ فِي شَيْءٍ مِنَ الشَّرِيعَةِ  
لَا شُعْلَ لَهُ بِهَذَا الْمَرْءِ ، وَإِذَا دَلَّلْنَا عَلَى أَنَّ الْعِبَادَةَ لَمْ تَرُدَّ بِالْقِيَاسِ  
فِي حُكْمٍ مِنْ أَحْكَامِ الشَّرِيعَةِ ، بَطُلَ الْقَوْلُ بِأَنَّهُ مُخَصَّصٌ  
بِالْإِجْمَاعِ ، عَلَى مَا قُلْنَا<sup>١</sup> فِي أَحْكَامِ الْآحَادِ .

وَقَدْ اخْتَلَفَ مُنْتَوَا الْقِيَاسِ فِي هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ ، فَذَهَبَ أَبُو عَلِيٍّ  
الْجَلِّيُّ وَجَمَاعَةٌ مِنَ الْفُقَهَاءِ إِلَى أَنَّهُ لَا يُخَصَّصُ الْمَعْمُومُ بِهِ ، وَهُوَ  
قَوْلُ أَبِي هَاشِمٍ الْأَوَّلِ ، وَمِنْهُمْ مَنْ قَالَ : يُخَصُّ بِالْقِيَاسِ الْجَلِّيُّ ، دُونَ  
الْقِيَاسِ الْخَفِيِّ ، وَهُوَ مَذْهَبُ كَثِيرٍ مِنْ أَصْحَابِ الشَّافِعِيِّ ، وَمِنْهُمْ  
مَنْ قَالَ يُخَصُّ بِهِ إِذَا دَخَلَهُ التَّخْصِصُ ، وَمِنْهُمْ مَنْ حَوَّزَ تَخْصِصَهُ  
بِالْقِيَاسِ عَلَى كُلِّ حَالٍ ، وَهُوَ مَذْهَبُ أَكْثَرِ الْفُقَهَاءِ ، وَمَذْهَبُ  
أَبِي هَاشِمٍ الْآخِرِ<sup>٢</sup> .

وَقَدْ ذَكَرْنَا طَرِيقَتَيْنَا<sup>٣</sup> فِي نَفْيِ<sup>٤</sup> التَّخْصِصِ بِأَخْبَارِ الْآحَادِ ، وَهِيَ  
الطَّرِيقَةُ فِي نَفْيِ التَّخْصِصِ بِالْقِيَاسِ .

١ - ب : قلنا .

١ - ب : يطل .

٢ - الف : . لقياس

٣ - ب : مثنون .

٤ - ب : طريقنا .

٥ - الف : الامر .

٦ - الف : . نفى .

وَيُمْكِنُ - إِذَا سَمِعْنَا أَنَّ الْعِبَادَةَ قَدْ وَرَدَتْ فِي غَيْرِ التَّخْصِصِ -  
أَنْ تَسْتَكْثِرَ مِثْلَ الطَّرِيقَةِ الَّتِي سَلَكْنَاهَا فِي نَهْيِ تَخْصِصِهِ بِأَحْصَارِ  
الْآحَادِ، فنَقُولُ: قَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّ الْقِيَاسَ لَيْسَ بِحُجَّةٍ فِي نَفْسِهِ بِدَلِيلِ  
الْعَقْلِ، وَإِنَّمَا يَنْشُأُ كَوْنُهُ حُجَّةً بِالسَّمْعِ، فَمِنْ أَيْنَ إِذَا كَانَتْ  
فِي غَيْرِ التَّخْصِصِ حُجَّةً أَنَّهُ كَذَلِكَ فِي التَّخْصِصِ.

وَأَمَّا دَعْوَاهُمْ أَنَّ الْأُمَّةَ إِنَّمَا حُجَّتِ الْأُمُّ بِالْأَخْتَيْنِ فَمَارَادُ  
بِالْقِيَاسِ، وَذَلِكَ أَنْفَعُ مِنَ التَّخْصِصِ، وَأَنَّ الْمَبْدَ كَالْأُمَّةِ فِي تَنْصِيفِ  
الْحَدِّ، فَطَائِفَةٌ لَا تَأْتِي لَانْتِسَابِ ذَلِكَ، وَلَا دَلِيلَ عَلَى صَحِّهِ، وَإِنَّمَا الْمَقُولُ  
فِي ذَلِكَ عَلَى إِحْصَاءِ الْأُمَّةِ، دُونَ الْقِيَاسِ.

وَمَنْ مَعَ مِنَ الْقِيَاسِ مَنْ حَيْثُ أَوْحَتْ الظُّرُوفُ، وَالْمَصُومُ  
طَرِيقَةُ الْعِلْمِ، قَدْ سَمِعْنَا الْكَلَامَ عَلَيْهِ فِي التَّخْصِصِ بِأَحْصَارِ الْآحَادِ،  
وَقُلْنَا: دَلِيلُ الْعَادَةِ بِالْقِيَاسِ يَقْتَضِي الْعِلْمَ، فَمَا خَصَّصْنَا مَعْلُومًا إِلَّا  
بِمَعْلُومٍ، وَلَا اعْتِبَارَ بِطَرِيقِ هَذَا الْعِلْمِ، كَانَ طَعْنًا أَوْ غَيْرَهُ.

٢- ب: كدليل، ج: لدليل.

٤- ج: بما يسمع

٦- ب: القول

٨- ب: ج: طريقة.

١٠- ج: معلوم

١- الف: قد

٣- ب: ثبت.

٥- الف و ج: فاما

٧- ج: فالصوم.

٩- ب و ج: + جواز

١١- ب: طما كان.

و<sup>١</sup> من أقوى ما احتج به من نفى تخصيص العموم بالقياس  
أنه لا خلاف بين<sup>٢</sup> مذهبيه في<sup>٣</sup> أن الشرط في استعماله ضرورة  
إليه، وسلامته من أن تكون<sup>٤</sup> الظواهر دامة<sup>٥</sup> له، وهذا الشرط  
يمنع من تخصيص الكتاب<sup>٦</sup> والسنة المعلومة المقطوع<sup>٧</sup> عنها<sup>٨</sup>.  
و<sup>٩</sup> وجدت بعض<sup>١٠</sup> من حالف في ذلك يقدح في هذه الطريقة،  
بأن يقول<sup>١١</sup>: إذا خصصنا العموم بالقياس، فقد استعملناه فيما  
لا نص فيه يخالفه، وإنما يدفع لنص القياس إذا كان المراد  
بدل النص معلوما، قائما ما<sup>١٢</sup> يتناول النقط في الظاهر لا يكون  
دامة، فإن أردتم الأول، فهو مستم، ولا يمنع<sup>١٣</sup> من  
التخصيص بالقياس، وإن أردتم الثاني، فغير مستم، وهو موضع<sup>١٤</sup> \*

الخلاف. [٥٨]

وهذا ليس بصحيح، لأن مراد الله تعالى - إنما يعنم خطابه،  
فإذا كان ظاهرا<sup>١٥</sup> خطابه<sup>١٦</sup> في القياس، فقد زال الشرط في صحته

١- ب. م. معلى بي.

١- ج. غيره و

١- ج. يكون

٢- ب. م.

١- الب. او.

١- الب. دامة. ج. واحة

١- الب. بعض

١- ج. و

١- ج. م.

١- ب. تقول

١- ج. الظاهر.

١- الب. مع.

القیاس، فكيف السبيل إلى العلم بمراده إلا من جهة خطابه  
وبعد، فمعاومٌ بغير شبهة أن للقياس في تخصیص العموم  
شرطاً ليس هو للدلیل العقلي، ولا للسنة المقطوع عنها، وقد  
تبنا أن ترك ظاهر الكتاب وتخص عمومه بدلیل العقل،  
والسنة المعلومة، والإجماع، فتجب مع هبوط درجة القياس  
عنها ألا تدع به ظاهر العموم، وأن تكفي في الدفع له  
بتأويل ظاهر الكتاب بخلاف موجب، حتى يكون القياس  
بخلاف الأدلة القطعية.

وليس يمكن أن يدعوا أن الفرق بين القياس وغيره من  
الأدلة القطعية أن القياس لا يستعمل مع العلم بأن مراد الله تعالى - بخطابه خلافه.

قلنا: ولا شيء من الأدلة يستعمل مع ذلك.

۱- الف: وكيف.

۲- ب و ج: القياس.

۳- ح: المقطوعة.

۴- الف: عليها.

۵- ج: لعقلی.

۶- الف: دوحه.

۷- ح: منها.

۸- الف: مدغم.

۹- ج: يكفى.

۱۰- ط: شاور، چنانكه در من است، ولی در ب و ج: بتأويل و در الف:

تناول آمده است.

۱۱- ج: الكلام.

فَإِذَا قِيلَ مَا عَدَا الْقِيَاسَ مِنَ الْأَدَلَّةِ يَمْنَعُ مِنْ أَنْ يَقْلَمَ مِنْ  
مُرَادِ اللَّهِ خِلَافُهَا، لِأَنَّ ذَلِكَ يَقْتَضِي تَعَارُضَ الْأَدَلَّةِ وَتَنَاقُضَهَا، وَهَذَا  
جَائِزٌ فِي الْقِيَاسِ.

قُلْنَا : هَذَا صَحِيحٌ، غَيْرَ أَنَّهُ فَرْقٌ بَيْنَ الْقِيَاسِ وَغَيْرِهِ فِي غَيْرِ  
الْمَوْضِعِ الَّذِي حَقَّقَاهُ، لِأَنَّ الْإِتِّفَاقَ إِنَّمَا حَصَلَ فِي أَنْ شَرَطَ  
التَّخْصِيسَ بِالْقِيَاسِ يُحَالِفُ شَرَطَ التَّخْصِيسِ بِغَيْرِهِ، فَإِنْ لَمْ يَكُنْ  
الْأَمْرُ عَلَى مَا ذَكَرْنَاهُ مِنْ أَنَّ طَاهِرَ تَأْوِيلِ لَفْظِ الْعُمومِ يَمْنَعُ مِنْ  
الْقِيَاسِ، وَلَا يَمْنَعُ مِنْ سَائِرِ الْأَدَلَّةِ، فَلَا مَرَّةَ بَيْنَ الْكُلِّ وَيَجِبُ  
التَّسَاوِي، وَمَعْلُومٌ خِلَافُهُ.

## فصل في تخصيص العموم بأقوال الصحابة

اعْلَمْ أَنَّهُ لَا خِلَافَ فِي أَنَّ كُلَّ مَا هُوَ حُجَّةٌ فِي نَفْسِهِ يَصِحُّ تَخْصِيسُ

٢ - ب : - من .

٤ - الف : - من .

٦ - ج : - تناول .

٨ - الف : - ولا .

١ - ب و ح : + هـ .

٣ - ب : - قلنا، ما يبعث .

٥ - ب : - وان .

٧ - ب : - من .

٩ - ج : - تعب .

العموم به ، وإجماع الصحابة حجة ، فموجب التخصيص به ونحن  
وإن كنا نحالفهم فى تعليل كون ذلك حجة<sup>١</sup> ، أو فى دليله ،  
فالحكم لا خلاف فيه بيننا .

فأما قول بعضهم : فى الناس من يذهب إلى أنه إذا ظهر ،  
وانتشر ، وإن لم يقع فيه خلاف ، جرى مجرى الإجماع ، فيخص<sup>٢</sup>  
بذلك ، كما يخص بالإجماع . وفيهم من يقول<sup>٣</sup> : إما أنهم عن  
الخلاف لا يتدل على الوفاق ، فلا يجمعه إجماع ، ولا يخص به .  
وتحقيق ذلك يأتي فيما بعد بيشية الله تعالى<sup>٤</sup> .

وأما نحن<sup>٥</sup> فنذهب<sup>٦</sup> إلى أن فى الصحابة من قوله بانفراده  
حجة ، وهو أمير المؤمنين عليه السلام ، لقيام الدليل على عصيته ، وقد  
دللنا على ذلك فى كتب الإمامية ، وليس هذا موضع ذكره ، فنقله<sup>٧</sup>  
- عليه السلام - منفرداً يخص به العموم لامحالة .

- |                        |                       |
|------------------------|-----------------------|
| ١- ج : و .             | ٢- الف : ضالع .       |
| ٣- الف : حجة           | ٤- ج : ظهوروا انتشروا |
| ٥- الف : يقول .        | ٦- الف : يصح          |
| ٧- ب و ج : يشاء الله . | ٨- الف : - تعالى      |
| ٩- ب : عاماً .         | ١٠- ب و ج : + فائدا . |
| ١١- ب و ج : يجب        | ١٢- ج : وقوله         |

## فصل فيما ألحق بالعموم وهو خارج منه

اعلم أن العموم من أحكام الألفاظ، فما ليس بلفظ لا يصح ادعاء العموم فيه، وإذا كان الفعل غير متعدي في نفسه، ولا يتعلق بسواه، فكيف يصح ادعاء العموم فيه، والعموم كيفية في التعلق، والكيفية في التعلق فرع على حصول التعلق. وهذه الجملة تفتي عن تجميع هذا الباب وتشبيهه، والكلام على تفصيل المسائل، لكننا نذكر طرفاً من ذلك ينفع به.

إذا روي عنه - عليه السلام - أنه ' قضى ' بالشاهد واليمين، فليس ' ' واجب أن يكون منه - عليه السلام - في ذلك قول، فتحمله على عمومه، لأن الحكم لا ' يقتصر إلى قول ' عام في هذا الباب.

١ - ب : لحق	٢ - الف : الألفاظ .
٢ - الف : معتد	٣ - ب : - والكيفية في التعلق
٣ - ج : - على	٤ - ج : تشبيه .
٤ - ب : طرق	٥ - ب : - ينفع به
٥ - ج : منه	٦ - ب و ج : أنه .
٦ - ج : + ما	٧ - الف : وليس
٧ - ب : - لا	٨ - ج : قوم .



وَفَمْنَهُ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - لَا يَتَحَلَوْنَ مِنْ وَحْتِهِ . إِمَّا أَنْ يَكُونَ  
الْوَحْتُ الَّذِي وَقَعَ عَلَيْهِ غَيْرَ مَعْلُومٍ ، سَحْوٌ أَنْ يَأْخُذَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ -  
مِنْ يَدْرِحِلٍ يَلْسَكًا مِنْ غَيْرِ أَنْ يُعْلَمَ حِمَّةٌ أَحَدَهُ بِعِيشَةٍ ، فَسَكُونُ  
ذَلِكَ مُجْتَمَلًا . أَوْ أَنْ يُعْلَمَ الْوَجْهَ ، مِثْلُ أَنْ يَقْضَى بِالشَّاهِدِ  
وَالْيَمِينِ . وَهَذَا حَكْمٌ فِي غَيْرِ لَا نَجِبٌ<sup>٢</sup> تَعْبُئُهَا<sup>٣</sup> ، وَلَا تَخْطِئُهَا . وَأَوْ  
لَأَنَّ الدَّلِيلَ قَدْ دَلَّ عَلَى تَسَاوِي<sup>٤</sup> كُلِّ الْمُدْعِينَ<sup>٥</sup> وَالْمُدْعَى عَلَيْهِمْ  
فِي هَذَا الْحَكْمِ ، لَمَّا عَدَيْنَا هَذَا الْحَكْمَ<sup>٦</sup> إِلَى غَيْرِ مَوْضِعِهِ . وَكَذَلِكَ  
لَا يَجُوزُ أَنْ يُحْتَجَّ فِيمَنْ أَقْطَرَ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ - بِأَنَّهُ وَجِهٌ كَانَ  
فِطْرُهُ<sup>٧</sup> - بِمَا رُوِيَ . أَنَّ رَجُلًا أَقْطَرَ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ<sup>٨</sup> ، فَأَمَرَهُ -  
عَلَيْهِ السَّلَامُ - بِالْكَفَّارَةِ . لِأَنَّ ذَلِكَ - كَمَا قُلْنَا - قَضِيَّةٌ فِي<sup>٩</sup> غَيْرِ  
لَا نَجِبٍ عَمُومُهَا .

فَإِنْ قِيلَ : فَمَا قَوْلُكُمْ فِي حَوَائِجِهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - عَنْ سُؤَالٍ<sup>١٠</sup>

- |  |                                   |
|--|-----------------------------------|
| ١ - أَلْف : سَلَم .                    | ٢ - أَلْف : قَسَى .               |
| ٣ - ج : تَجِب .                        | ٤ - أَلْف : تَعْدِيهَا .          |
| ٥ - ب : قَدْ .                         | ٦ - ج : التَّسَاوَى .             |
| ٧ - ب وَ ج : الْمُدْعِيَيْنِ           | ٨ - ب : وَ ، بَعَايَ فِي          |
| ٩ - ب : - لَمَّا تَأَلَّيْنَا .        | ١٠ - ج : + عَلَيْهِ الْكَفَّارَةُ |
| ١١ - ب : - بَايَ وَجْهٌ تَأَلَّيْنَا . | ١٢ - أَلْف : + فِي .              |
| ١٣ - أَلْف : وَ ، بَعَايَ فِي .        | ١٤ - أَلْف : قَوْل .              |

سائل له هل يكون عاماً أو خاصاً

قلنا - إذا سُئِلَ - عليه السلام - عن حكم المُفْطِرِ<sup>١</sup> فلا يحدو جوابه عن ثلاثة أقسام. إما أن يكون عام المفطر، نحو<sup>٢</sup> أن يقول: «كل مُفْطِرٌ فعليه الكفارة» والقسم الثاني أن يكون الجواب في المعنى عاماً، نحو أن يُسأل - عليه السلام -<sup>٣</sup> عن رجل أفطر، فتدع الاستكشاف عنه به أفطر، ويقول - عليه السلام - : «عليه الكفارة»<sup>٤</sup> فكأنه قال «من أفطر، فعليه الكفارة»<sup>٥</sup> والقسم الثالث أن يكون السؤال خاصاً، والجواب مثله، فتدل<sup>٦</sup> محل الفعل

وعنى هذا لا يصح أن يحتاج في الجمع<sup>٧</sup> بين الصلوتين بما روى عنه - عليه السلام - أنه<sup>٨</sup> جمع بين الصلوتين في السفر، لأن ذلك ليس بعام، وإنما يدل على أنه - عليه السلام -<sup>٩</sup> جمع، وليس بمتناول لموضع<sup>١٠</sup> الخلاف.

٢- ب: مثل.

١- الف: المفطر.

٥- الف: كفارة.

٣- الف: عليه السلام.

٦- ب: الجمع.

٥- ج: يمتثل.

٨- الف: - في السفر.

٧- الف: الله، تعالى الله.

١٠- ب: لموضع.

٩- الف: عليه السلام.

فأما الرواية الواردة بأنه - عليه السلام - كان يجمع بين الصلوتين في السفر، وأن هذا اللفظ يقتضي التكرار، فيدخل موضع الخلاف فيه، فغير صحيح، لأنه وإن اقتضى التكرار بالعرف، فلا يدل على أن التكرار قد دخل فيه موضع الخلاف عليه، وإنما يدل على تكرار الجمع، ويحوز أن ينكر جمع مخصوص ٥  
[١٥٩] لا خلاف فيه، مثل الجمع \* بين الصلوتين بمرقة أو غيرها.

ومن الناس من فرق بين أن يروى عنه - عليه السلام - أنه قضى بكذا، وبين أن يروى أنه قضى أن كذا فيه كذا، وأدعى أن الأول يفيد الفعل، والثاني يقتضي القول. وفي الناس من سوى بين الأمرين. والأقرب الفرق، فإن التعارف في الثاني يقتضي أن يكون ذلك قولاً، إلا أنه من أين '١' يفيد العموم، والراوى ليس بحاكم لفظ النبي - عليه السلام - بعينه، وإنما يحكي معناه، والعجبة هي '١' لفظ النبي - ص - لا لفظ الحاكم.

- |                      |                    |
|----------------------|--------------------|
| ١ - ج : ٥٥           | ٢ - الف : فان .    |
| ٣ - الف : ولا        | ١ - الف : - - به . |
| ٥ - الف : تكرر       | ٦ - ج : او         |
| ٧ ب - - وغيرها       | ٨ ج : + و          |
| ٩ - ب : + وكذا .     | ١٠ - الف : + و .   |
| ١١ ب : هي ' ج . هو . |                    |

وَأَمَّا تَعْلِيلُهُ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - الْحَكْمَ فِي عِبَرٍ ، كَقَوْلِهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ -  
فِي الْيَتِيمِ : « إِنَّمَا مِنْ الطَّوَاتِفِ عَلَيْكُمْ ، وَالطَّوَاتِفَاتِ » : فَهَذَا التَّعْلِيلُ إِنَّمَا  
يَصِحُّ أَنْ يَتَعَدَّى مَوْضِعَهُ ، بِأَنْ يَتَعَدَّى اللَّهُ - تَعَالَى - بِالْقِيَاسِ ، وَأَمَّا  
قَبْلَ الْعِبَادَةِ بِهِ ، فَالصَّحِيحُ مَا ذَكَرْنَاهُ ، وَيُؤَافِقُ عَلَى هَذَا الْمَوْضِعِ  
الْمُحْصِلُونَ مِنْ أَصْحَابِ الْقِيَاسِ وَمِثْلُهُ « الزَّعِيمُ عَارِمٌ » لِأَنَّ فِيهِ مَعْنَى  
التَّعْلِيلِ وَالْإِشَارَةِ إِلَى

فَأَمَّا رَوَايَتُهُمْ : « أَنَّهُ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - سَهَا فَسَجَدَ » : فَهُوَ مُحْتَمَلٌ  
لِلتَّعْلِيلِ ، كَمَا أَنَّهُ قَالَ « فَسَجَدَ لِأَجْلِ سَهْوِهِ » ، وَيَحْتَمَلُ أَنْ يَكُونَ  
ذَلِكَ حَبْرًا مَعْضَاً عَنْ أَنَّ السُّجُودَ تَمَقَّبَ السَّهْوِ ، لَا مِنْ حَيْثُ كَانَ  
جُبْرَانًا لَهُ ، وَيَحْتَمَلُ أَيْضًا أَنْ يَكُونَ الْمُرَادُ بِهِ أَنَّهُ سَجَدَ سَاهِيًا ،  
فَالظَّاهِرُ لَا يُعْتَمَدُ بِهِ أَنَّ السُّجُودَ سَمَّاهُ السَّهْوُ ، وَإِنَّمَا يُعْتَمَدُ  
دَلَالَتُهُ بِالْإِشَارَةِ إِلَى

٢- ب : الطوائف .

١- ج : لا بها .

٤- ح : فاما

٢- ج : يصد

٦- الف : هه ، بجای اه

٥- ب : الاستشارة

٨- الف : ايض .

٧ الف : جوا ، ج : جيرانا .

١٠- ب و ج : والظاهر .

٩- الف : - ه

١٢- ب : انا معلم

١١ ب و ج : ه

## فصل في تمييز ما يصح دخول التخصيص فيه مما لا يصح<sup>١</sup>

اعلم أن التخصيص إنما يصح دحوله - على جهة الحقيقة - فيما هو عموم على جهة الحقيقة ، فإما ما ليس بعام حقيقة من حيث كان لفظه لا يتناول أشياء كثيرة ، فالتخصيص لا يصح فيه . وهذا القسم على ضربين - أحدهما ما هو من جهة دليل اللفظ ومضاه يتناول أعيانا<sup>٢</sup> ، فمعنى التخصيص يصح فيه ، كما أن معنى العموم ثابت فيه . والقسم الآخر يتناول أشياء كثيرة ، لا بظاهر اللفظ ، ولا بدليله<sup>٣</sup> ، آكس من جهة القياس . فمن أجاز تخصيص الملة الشرعية ، أجازها ، ومن منع تخصيص الملة الشرعية<sup>٤</sup> ، منعه .

١٠

٢ - ب وج + ذلك

٣ - ج + دليل

١ - ج : سير

٢ - ب : أعيانا

٤ - ج : - الشرعية

## فصل في تخصيص الإجماع

اعلم أن الإجماع إذا كان على قول عام، نظراً، فإن علمنا قصدهم فيه باضطراب لم يدخله التخصيص وإن لم تعلم قصدهم به ساق التخصيص. وهكذا في عموم كلامه - عليه السلام - إن التخصيص إنما يسوع فيه إذا لم تعلم قصد. وهذا الشرط متعذر في خطابه تعالى، فلاوجه لذكره. فأما إذا كان إجماعهم على فعل، أو رضى، يعلم، فلا تخصيص فيه على الحقيقة، وإنما يصح دخول معنى التخصيص فيه متى علم بالدليل أن حكم غيره فيه كحكمه.

- |                     |                          |
|---------------------|--------------------------|
| ١ - الف : به        | ٢ - ب : باضطراب          |
| ٣ - ج : يدخل.       | ٤ - ب و ج : يعلم         |
| ٥ - الف : هـ        | ٦ - ب : ساق              |
| ٧ - ب : قوله        | ٨ - الف : - عليه السلام. |
| ٩ - ب : بهذا.       | ١٠ - ب : رضى .           |
| ١١ - الف : - معنى . |                          |

## فصل في العاية التي يبلغ تخصيص العموم إليها

اعلم أنه لا عاية إلا ويجوز أن يبلغ تخصيص ما ظاهره العموم إليها، غير أن ألفاظ الجمع كالـ *الرجال* متى بلغ التخصيص فيها إلى أقل من ثلاثة، كان اللفظ مجازاً، وإذا بلغ ثلاثة، كان اللفظ حقيقة، كما يكون فيما زاد. وليس كذلك لفظة *من* فيما يعقل، وما فيما لا يعقل، لأن التخصيص إذا بلغ في هاتين اللفظتين إلى الواحد، لم يخرج الكلام من كونه حقيقة. وقد حكى عن أبي بكر القفال الخلاف في ذلك، وأنه كان يذهب إلى أن لفظة *من* يجوز أن يبلغ التخصيص فيها إلى الواحد، ولا يجوز في ألفاظ الجمع أن ينتهي التخصيص إلى الواحد.

١- ب : عاية .

٢- ج : تبلغ .

٣- ج : الجميع .

٤- ب : أو .

٥- ج : فيه .

٦- ب و ح : - وإذا ، بالبعاء .

٧- ب + : وما .

٨- ب : عن .

٩- ب + : و .

١٠- ب : الخلاق .

١١- الف : القاصي .

وهذا منه تَحَرُّرٌ طَرِيفٌ<sup>٢</sup> ، وَإِذَا كَانَ الْبُلُوغُ عِنْدَهُ فِي «مَنْ»  
إِلَى الْوَاحِدِ يُجْعَلُ اللَّفْظُ مَحَازًا ؛ قَالَا جَارَ فِي الْفَاعِلِ<sup>٣</sup> الْأَجْمَعِ مِثْلُ  
ذَلِكَ ؟! وَإِذَا كَانَ - أَيْضًا - التَّخْصِصُ فِي الْفَاعِلِ<sup>٤</sup> الْأَجْمَعِ إِلَى أَنْ يَنْتَهِيَ  
إِلَى ثَلَاثَةِ يُجْعَلُ الْقَوْلُ مَحَازًا عِنْدَهُ ، لِأَنَّهُ يَقْتَضِي الْإِسْتِعْرَاقَ عَلَى  
مَذْهَبِهِ ؛ فَأَيُّ تَخْصِصٍ عَرَّضَ فِيهِ ، اقْتَضَى كَوْنَهُ مَحَازًا ، فَأَيُّ فَرْقٍ  
فِي بُلُوغِ التَّخْصِصِ بَيْنَ مَا نَقَصَ عَنْ ثَلَاثَةٍ وَبَيْنَ مَا رَادَّ عَلَيْهَا ؟!

فصل في أن الاستثناء والشرط إذا تعلقا ببعض  
ما دخل تحت العموم لا يجب الحكم بأن ذلك  
هو المراد بالعموم

اعْلَمْ أَنَّ مِنْ الْمُتَكَيِّمِينَ فِي أَصُولِ الْفَقْهِ مَنْ ذَهَبَ إِلَى أَنَّ  
الشَّرْطَ إِذَا تَعَقَّبَ عُمُومًا ، وَكَانَ الشَّرْطُ يَتَعَلَّقُ بِبَعْضِ ذَلِكَ الْعُمُومِ ؛  
فَأَنَّهُ غَيْرُ وَاحِدٍ أَنْ يُجْعَلَ الْعُمُومُ عَلَى أَنَّ الْمُرَادَ بِهِ بَعْضُ مَا تَبَوَّلَهُ

٢ - ب : طريف

١ - ح : لبحر

٤ - ب و ج : عليه

٣ - لف : العاص

- - ب : + على

٥ - ب - - من



لَفْظُهُ<sup>١</sup>، بَلْ يُحْمَلُ عَلَى ظَاهِرٍ<sup>٢</sup> عُمُومِهِ، وَصَرَّبُوا لِذَلِكَ مَثَلًا، مِنْ  
قَوْلِهِ - تَعَالَى -<sup>٣</sup> «لَا أُخَانِعُ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ» إِلَى قَوْلِهِ -  
تَعَالَى -<sup>٤</sup> «وَإِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ، وَقَدْ فَرَضْتُمْ  
لَهُنَّ فَرِيضَةً، فَيَصِفُ مَا قَرَضْتُمْ، إِلَّا أَنْ يَفْعُوَنَّ، أَوْ يَفْعُوَ الَّذِي  
بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ» وَمَعْلُومٌ أَنَّ الْعَمَلَ لَا يَصِحُّ مِنْ كَلِمَةِ مُطْلَقَةٍ، وَإِنَّمَا  
يَصِحُّ مِنَ الْبَلَاءِ الْكَيْلَاتِ، وَهُنَّ<sup>٥</sup> بَعْضُ مَنْ تَقَدَّمَ ذِكْرُهُ، وَ-  
مَعَ هَذَا - الْقَوْلُ الْأَوَّلُ عَلَى عُمُومِهِ وَذَكَرُوا مَثَلًا<sup>٦</sup> آخَرَ، وَهُوَ  
قَوْلُهُ - تَعَالَى -<sup>٧</sup> «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَإِنَّهُنَّ عَامٌّ فِي جَمِيعِ  
الْمُطْلَقَاتِ، وَإِنْ تَمَنَّيْتُمْ مَا يُغْنِيكُمْ مِنَ الْإِحْنَاءِ<sup>٨</sup>، مِنْ قَوْلِهِ - تَعَالَى -  
«فَإِذَا بَلَغْنَ أَجْلَهُنَّ، فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ، أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ»<sup>٩</sup>  
وَذَلِكَ لَا يَأْتِي إِلَّا بِمِثْلِ الرَّجْعِيَّةِ.

وَالَّذِي يَقُولُهُ فِي هَذَا الْبَابِ: أَنَّ الشَّرْطَ الْحَاصُّ إِذَا تَعَقَّبَ عُمُومًا؛  
فَجَائِزٌ أَنْ يَتَعَلَّقَ بِمَعْرِضٍ مَا تَنَاقَلَهُ الْعُمُومُ، وَيَكُونُ اللَّفْظُ الْأَوَّلُ  
عَلَى عُمُومِهِ، وَجَائِزٌ أَنْ يَكُونَ الْمُخَاطَبُ بِالْعُمُومِ إِنَّمَا أَرَادَ بِهِ<sup>١٠</sup>

٢ - الف : - ظاهراً

١ - ج : لفظه .

٤ - ب : هي

٣ - الف : تعالى

٦ - ج : مثلاً .

٥ - ب : - و .

٨ - ب و ج : هـ

٧ - الف : واه

بعض ما تناوله اللفظ، وهو الذي تعلق الشرط به، ومع احتمال  
للأمرين لا بد من دليل يعلم به أيهما وقع.

والذي يتبين ما ذكرناه أن القائل إذا قال: «أضرب الرجال»  
إلا من افتدى ضربك له بماله، وإن شئت: «أضرب الرجال إن لم

يقتدوا ضربك بماله» حتى يكون قد أثبت بحرف الشرط \* [٦٠]

وإن كان المثال الأول فيه معنى الشرط، وهذا شرط خاص لا يليق  
بجميع الرجال، لأن لفظ الرجال يدخل فيه الحر والعبد، والعبد

لا يملك، فالشرط الذي تعقب الكلام مخصوص لا يتعلق إلا  
بالأحرار ولا يجب أن يقطع على أن مخاطب بذلك أراد بقوله

«الرجال» الأحرار والعبيد، وإن خص بالشرط الأحرار، كما لا يجب

أن يقطع على أنه أراد باللفظ الأول الأحرار، دون العبيد، بل  
ذلك موقوف على الدلالة، ومع فقدها لا يجب القطع على أحد

الأمرين.

١- ج: نيب

٢- ج: - قال.

٢ ج: ضرب

٤- ج: تكون.

٥ الف: لفظ

٦- الف وج: - والعبد.

٧- ج: العبد.

٨- ب: - على.

٩ ج: لا.

يوضح<sup>١</sup> ما ذكرناه أن في كل واحد من الأمرين مجازاً أو عدولاً عن الظاهر، ألا ترى أننا إذا حملنا لفظة الرجال على الأحرار دون غيرهم، كانت مجازاً، وإذا حملناها على العموم، وحملنا الشرط على بعض مداخل تحتها، كان ذلك أيضاً مجازاً وعدولاً عن الظاهر من وجه آخر، لأن تقدير الكلام إلا أن يقتدى بعضهم<sup>٢</sup> بما له ضربك، والظاهر يقتضي أن المفتدى هو المأمور بأن تضربه<sup>٣</sup>.

والكلام في الآية يجري على مثل ذلك، لأن قوله - تعالى - : «وإن طلقتموهن<sup>٤</sup> من قبل أن تمسوهن<sup>٥</sup>، وقد فرضتم<sup>٦</sup> لهن فريضة<sup>٧</sup>؛ فيصنف ما فرضتم<sup>٨</sup>، إلا أن يفون<sup>٩</sup>» متى حملنا الشرط<sup>١٠</sup> على بعض المطلقات؛ صار تقدير الكلام إلا أن يفنوهن<sup>١١</sup>، وظاهر الكلام يقتضي أن الفنو يقع من جميع المطلقات، فبان أن القول محتمل للأمرين، وما في كل واحد منهما إلا ضرب من المجاز والعُدول<sup>١٢</sup> عن الظاهر<sup>١٣</sup>.

٢- الف : او .

١- الف : يوضح .

٤- الف : بعضهم .

٣- ب : عاذا ج - - (ذا) .

٦- ب : مثل .

٥- ب : يضربه .

٨- الف : يعفون .

٧- الف : طلقتموه .

١٠ ج من وجه آخر (چند سطر قبل)، نا اینجا

٩- ب : عدول

فإن قيل : فإن الأئمة كتبها إنما عينت في كل مطلقية طُبِّقَتْ  
قبل الدخول بها<sup>١</sup> بأن لها نصف المهر من هذه الآية ، فهي عامة  
في المطلقات ، وإن احتص الشرط .

قلنا : إن كانت الأئمة قد أجمعت<sup>٢</sup> على ذلك ؛ فجميعها دليل  
يثبت به أحد الأئمة<sup>٣</sup> ، وقد قلنا إن الخطاب<sup>٤</sup> محتمل  
للأمرين معا

على أن لأئمة إنما أجمعت في كل مطلقية طُبِّقَتْ قبل الدخول  
بأن لها نصف المهر ، وإجماعها<sup>٥</sup> على هذا الحكم حجة ، وإن  
لم يكن مستغادا من عموم الآية ، فمن أين رجوعهم في عموم هذا  
الحكم إلى عموم لفظ الآية ؟

فأما المثال الثاني من قوله - تعالى - : « إذا طلقتم النساء ،  
وأنه عام في المطلقات كذهن<sup>٦</sup> ، وإن احتص الشرط<sup>٧</sup> الذي هو  
قوله - تعالى - : « فإذا تلفن أحلهن فأمسكوهن<sup>٨</sup> » بمعروف<sup>٩</sup> ،

١ - الف : - بها

٢ - الف : ودا .

٣ - ج : اجمعت

٤ - ب : وهي .

٥ - ب : احصاها

٦ - الف : - العطب

٧ - ب و ج : بالشرط .

٨ - الف : ود .

٩ - الف : وادا .

أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ<sup>١</sup> « فَإِنَّهُ لَا يَلِيقُ إِلَّا بِالرَّجْعَةِ » قَالَ الْكَلَامُ فِي هَذِهِ  
الآيَةِ كَالْكَلَامِ فِي الْآيَةِ قَدَمَهَا ، فَلَا مَعْنَى لِإِعَادَتِهِ .

وَذَهَبَ مَنْ أَشْرَبَا إِلَيْهِ - أَبْصَأَ - إِلَى<sup>٢</sup> أَنَّ الْجَمْعَيْنِ إِذَا عُطِفَ  
إِحْدَاهُمَا<sup>٣</sup> عَلَى الْأُخْرَى ؛ فَحُصُوصُ<sup>٤</sup> إِحْدَيْهِمَا لَا يَقْتَضِي حُصُوصَ  
الْأُخْرَى ، مِثْلُ قَوْلِهِ - تَعَالَى - : « وَالْمُطَهَّاتُ يَتَرَتَّبْنَ بِأَنفُسِهِنَّ ثَلَاثَةً<sup>٥</sup>  
قُرُوءًا » إِلَى قَوْلِهِ - تَعَالَى - : « وَتُعَوِّلُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ » وَالْجُمْلَةُ  
الثَّانِيَةُ حَاصَّةٌ ، لِأَنَّهَا لَا تَلِيقُ<sup>٦</sup> إِلَّا بِالرَّجْعَةِ ، وَالْأُولَى عَامَّةٌ فِي كُلِّ  
مُطْلَقَةٍ ، وَالشُّبْهَةُ فِي ذَلِكَ أَنَّ كُلَّ حَمَلَةٍ لَهَا حُكْمٌ بِسَبَابِهَا ، وَلَا  
يَتَعَدَّى إِلَيْهَا التَّخْصِيسُ مِنْ غَيْرِهَا .

وَالصَّحِيحُ أَنْ يَجْرِيَ<sup>٧</sup> الْكَلَامُ فِي هَذِهِ الْآيَةِ مَخْرَجَ مَا تَقَدَّمَ ،  
وَقَوْلُ<sup>٨</sup> : « إِنَّ<sup>٩</sup> قَوْلَهُ - تَعَالَى - : « وَالْمُطَهَّاتُ يَتَرَتَّبْنَ بِأَنفُسِهِنَّ<sup>١٠</sup> »  
يَحْتَمِلُ أَنْ يُرِيدَ بِهِ الرِّجْعَاتِ ، لِطَبَاقِ<sup>١١</sup> الْجُمْلَةِ الثَّانِيَةِ ، وَيَحْتَمِلُ  
أَنْ يُرِيدَ بِهِ الْعُمُومَ ، وَيَكُونُ<sup>١٢</sup> تَقْدِيرُ الْكَلَامِ وَتَعْوَالُهُ<sup>١٣</sup> بَعْضُهُنَّ

٢ - ب : إلى

٤ - لف و ج : مخصص .

٦ - ج : يليق

٨ - ب يقول ، ج يعون .

١٠ - ب و ج : أنفسهن .

١٢ - ج : يكون

١ - ج : معروف .

٣ - ب احدهما .

٥ - الف - تعالى

٧ - ب و ج : مخري .

٩ - ج : انه .

١١ - ب و ج : لتطابق

١٣ - لف : تعولن .

أَحَقُّ بِرَدِّهِمْ ، لِأَنَّ فِي كِلَا الْأَمْرَيْنِ وَجْهًا مِنَ الْمَجَازِ وَالْعُدُولِ  
 عَنِ الظَّاهِرِ ، فَلَا بُدَّ مِنْ دَلِيلٍ يَقْتَضِي الْقَطْعَ عَلَى أَحَدِ الْأَمْرَيْنِ . وَإِنَّمَا  
 كَانَ يُتَرَجَّحُ<sup>٢</sup> حُمْلُ الْأَوَّلِ عَلَى عُمُومِهِ لَوْ كُنْ فِي الثَّانِي تَحَوُّزٌ  
 وَعُدُولٌ عَنِ الظَّاهِرِ ، فَلَا بُدَّ مِنْ دَلِيلٍ يَقْتَضِي الْقَطْعَ عَلَى أَحَدِ الْأَمْرَيْنِ  
 وَ" تَكُونُ لِكُلِّ حَمْلَةٍ حَكْمٌ نَفْسُهَا إِذَا لَمْ يَتَعَلَّقْ كُلُّ وَاحِدَةٍ بِالْآخَرَى  
 هَذَا التَّعَلُّقُ ، مِثْلُ أَنْ يَقُولَ الْقَائِلُ : « صَرَنْتُ الْقَوْمَ » وَ أَكْرَمْتُ  
 الْعُلَمَاءَ » فَأَمَّا إِذَا<sup>٣</sup> قَالَ بِمَذْكَرِ الْمَطْلُوقَاتِ : « وَ يُعَوِّلُهُنَّ » فَالظَّاهِرُ  
 يَقْتَضِي أَنَّ الْكِنَايَةَ عَائِدَةٌ إِلَى كُلِّ مَنْ تَقَدَّمَ ذِكْرُهُ ، وَالصِّفَةُ  
 تَكْشِفُ<sup>٤</sup> عَنَّا قُلُوبَهُ ، فَإِنَّ الْقَائِلَ إِذَا قَالَ : « أَضْرِبِ الرِّجَالَ  
 السُّودَانَ » فَهَذِهِ الصِّفَةُ تَعُودُ إِلَى جَمِيعِ الرِّجَالِ ، وَلَا يَجُوزُ أَنْ  
 يَحْمَلَ مُخَيَّلُ الصِّفَةِ بِالسُّودَانِ عَلَى أَنَّهَا لِبَعْضِ<sup>٥</sup> الرِّجَالِ الْمَصْرُومِينَ ،  
 وَأَنَّ<sup>٦</sup> لَفْظَ الرِّجَالِ عَلَى عُمُومِهِ ، لِأَنَّهُ<sup>٧</sup> لَا فَرْقَ بَيْنَ أَنْ يَقُولَ : « أَضْرِبِ  
 الرِّجَالَ السُّودَانَ » ، وَبَيْنَ أَنْ يَقُولَ : « أَضْرِبِ سُودَانَ الرِّجَالِ » فَتَنَى

١- ج : كل . ٢- الف : يرجع .

٣- ج : - كل ترجع ، تا ايضا ، ب + ا .

٤- الف : + ما . ٥- الف : فالصفة بكشف .

٦- ب و ج : صفة . ٧- ب + ا نفس .

٨- ج ، فان . ٩- ح : - لا .

حُجِّلَ هَذَا اللَّفْظُ عَلَى أَنَّ الْمُرَادَ بِهِ أَضْرِبَ الرِّجَالِ الدِّينَ<sup>١</sup> السُّودَانَ  
بَعْضُهُمْ . وَحُجِّلَ لَفْظُ<sup>٢</sup> لِرِجَالٍ عَامًّا ؛ فَذَلِكَ حَارٍ مُخَرِّى أَنْ يُحْمَلَ  
قَوْلُهُ - تَعَالَى - : «إِلَّا أَنْ يَقُولَ» عَلَى أَنَّ الْمُرَادَ بِهِ إِلَّا أَنْ يَقُولَ<sup>٣</sup>  
بَعْضُهُمْ فِي أَنَّهُ عَدُولٌ عَنِ الظَّاهِرِ ، وَإِنْ كَانَ فِي الصِّغَةِ أَقْبَحَ وَأَفْخَشَ  
فَأَمَّا الْإِسْتِثْنَاءُ ؛ فَتَعْلِيلُهُ<sup>٤</sup> بِبَعْضِ مَا تَبَاوَلَهُ الْعُمُومُ الصَّحِيحُ<sup>٥</sup> أَنَّهُ<sup>٦</sup>  
حَاطَرٌ لَا يَقْتَضِي تَخْصِصَ الْعُمُومِ . وَالْقِصَاصُ بِأَنَّهُ مَا أُرِيدَ بِهِ إِلَّا  
الْعَنْسُ<sup>٧</sup> الَّذِي تَسَاوَلَ الْإِسْتِثْنَاءُ بَعْضُهُ ، لِأَنَّ الْقَائِلَ إِذَا قَالَ :  
« أَضْرِبِ الرِّجَالَ إِلَّا فُلَانًا الْأَسْوَدَ » قَطَعُ الرِّجَالَ عَامًّا فِي الْبَيَاضِ<sup>٨</sup>  
وَالسُّودَانِ ، وَإِنْ كَانَ الْإِسْتِثْنَاءُ حَاصًّا ، وَإِنَّمَا<sup>٩</sup> الْإِشْكَالُ هُوَ<sup>١٠</sup>  
فِي الشَّرْطِ وَالصِّغَةِ ، وَقَدْ قُلْنَا مَا عِدْنَا فِي ذَلِكَ<sup>١١</sup> ، وَتَسْطَاهُ .

١- ج : لفظه .

٢- ب : يعقروا .

٣- ب و ج : صحيح

٤- ب : العنن .

٥- الف : فانما .

٦- الف : - في ذلك .

١- لف - الدين .

٢- ب : ان

٣- الف - منلعه .

٤- ب و ج : - به .

٥- ب : الصبيان .

٦- ب : - هو

## فصل في تخصيص قول النبي - عليه السلام - بفعله

اعلم أن معناه - عليه السلام - لشيء يدل على أنه مباح  
 لامتجانه منه ، فإذا عينا بالدليل أن حاله كحال<sup>١</sup> - عليه السلام -  
 في الشرائع ؛ عينا - أيضا - أنه مباح<sup>٢</sup> ، فإن كان قد سبق  
 منه - عليه السلام - قول عام في تحريم ذلك الفعل على العموم ،  
 فلا بد من الحكم بتخصيصه ، وإنما أوقع الشبهة في هذه المسألة  
 الخلاف في هل حكما في شرائع<sup>٣</sup> كحكمه ، وهل الأصل<sup>٤</sup> ذلك  
 أو غيره \* .

[٦١]

## فصل في تخصيص العموم بالعادات

اعلم أن العموم لا يجوز تخصيصه<sup>٥</sup> ، وإنما التمس أن يفعلوا  
 خلافه ، لأن أعمالهم يجب أن تكون<sup>٦</sup> تابعة لخطاب الله - تعالى -

١- الف : - كحال .

١- الف : الشيء .

٢- ج : بالشرائع .

٣- الف : ابط .

٤- ج : لا .

٥- ب : + في .

٦- ب و ج : يكون



وَخُطَابُ رَسُولِهِ<sup>١</sup> - عَلَيْهِ السَّلَامُ<sup>٢</sup> - ، فَكَيْفَ<sup>٣</sup> يُجْعَلُ<sup>٤</sup> التَّامِعُ مُتَّبِعًا .  
وَإِنْ كَانَتْ هَذِهِ الْعَادَةُ أَثَرَتْ فِي حُكْمِ اللَّفْظِ وَفَائِدَتِهِ<sup>٥</sup> وَحَبَّ<sup>٥</sup>  
أَنْ يُخَصَّصَ<sup>٦</sup> الْعُمُومُ بِهَا ، لِأَنَّ التَّعَارُفَ لَهُ تَأَثُّرٌ فِي فَوَائِدِ الْأَلْفَاظِ<sup>٧</sup>  
فَلَا يَتَّبَعُ<sup>٨</sup> تَخْصِصُ الْعُمُومِ بِمَا يَخْرُجُ هَذَا الْمَخْرَجُ .

### فصل في أن العموم اذا خرج على سبب خاص<sup>٩</sup> لا يجب قصره عليه<sup>١٠</sup>

اعلم أن المراد بقولنا «سبب» في الكلام الداعي إلى الخطاب  
به و الناعت عليه ، وليس المراد بهذه اللفظة<sup>١١</sup> - ههنا<sup>١٢</sup> - الأسباب  
المولدة للأفعال<sup>١٣</sup> والحكيم لا يحور أن يريد بخطابه إلا ماله  
داع إليه ، فلا بُدَّ في خطابه من أن يكون مقصوراً على أسايه ، وغير<sup>١٤</sup>  
متعدٍ لها<sup>١٥</sup> ، ولا فاضل عليها . فقد<sup>١٦</sup> اتفقنا على هذه الجملة ، غير

١- ب : رسول الله ، ج : الرسول . ٢- ب و ج : من ع

٣- ج : - فكيف ، جاي آن سقيد است . ٤- ج : جعل

٥- ج : و حسب . ٦- ب : يخص .

٧- الف : الالاس . ٨- ج : يسع .

٩- الف : - عليه . ١٠- ب : اللفظ .

١١- الف : ههنا . ١٢- ج : والافعال .

١٣- ب : غيره متصده . ١٤- الف : قد .

أَنَّهُ لَا يَجِبُ مِنْهَا <sup>١</sup> أَنَّهُ إِذَا سَأَلَهُ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - <sup>٢</sup> سَائِلٌ عَنْ <sup>٣</sup> حَكْمِ  
 حَادِثَةٍ ، فَأَحَابَهُ بِقَوْلِ عَامٍ ، أَنَا تَقْصُرُهُ عَلَى ذَلِكَ السُّؤَالِ ، لِأَنَّهُ إِذَا  
 عَمَّ يَحْتَاطُ بِهِ سُؤَالُ السَّائِلِ وَغَيْرِهِ ، فَمَا أَضَافَ إِلَى بَيَانِ حَكْمِ مَسْئَلٍ  
 عَنْهُ بَيَانُ حَكْمِ غَيْرِهِ ، إِلَّا لِسَبَبٍ <sup>٤</sup> آخَرَ وَدَاعٍ هُوَ غَيْرُ سُؤَالِ السَّائِلِ ،  
 لِأَنَّهُ لَوْ لَمْ يَكُنْ كَذَلِكَ ، لَأَحَابَ بِمَا يَكُونُ وَفَقًا <sup>٥</sup> لِلْسُّؤَالِ مِنْ غَيْرِ  
 أَنْ يَكُونَ فَاصِلًا عَلَيْهِ . وَلَيْسَ <sup>٦</sup> يَجِبُ عَلَيْهِ <sup>٧</sup> أَنْ يَكُونَ الْخَطَابُ  
 مَقْصُورًا عَلَى الْأَسْبَابِ الَّتِي تَطْهَرُ <sup>٨</sup> لَنَا ، نَلْ يَكُونَ مَقْصُورًا عَلَى  
 أَسْبَابِهِ الظَّاهِرَةِ لَنَا ، وَالْخَافِيَةِ <sup>٩</sup> عَنَّا . وَهَذَا التَّنْخِصُ يُزِيلُ  
 الشُّبْهَةَ فِي الْمَسْأَلَةِ . وَتَعُودُ <sup>١٠</sup> إِلَى الْكَلَامِ الْمَأْلُوفِ فِي هَذِهِ  
 الْمَسْأَلَةِ .

فَنَقُولُ : قَدْ ائْتَفَقُوا فِيهَا فَقَالَ قَوْمٌ : يَجِبُ حَمْلُ الْكَلَامِ  
 عَلَى سَبَبِهِ دُونَ ظَاهِرِهِ ، وَقَالَ آخَرُونَ : يَجِبُ حَمْلُهُ عَلَى ظَاهِرِهِ  
 إِذَا أُمِكنَ ذَلِكَ .

٢ - ب : + عن حكم .

١ - ب : عنها .

٤ - ب : يسئل .

٣ - ج : من .

٦ - ب و ج : وضعا .

٥ - ج : سبب .

٨ - الب : عليه .

٧ - ج : فليس .

١٠ - ج : فالخافية .

٩ - ج : يظهر .

١١ - الب : يعود ، ج : تعود .

و كَلَامُهُ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - يَنْقَسِمُ إِلَى مُطَابِقٍ لِلْسَّبَبِ ١ غَيْرِ فَاصِلٍ ٢  
عَنْهُ ، وَإِلَى مَا ٣ يَكُونُ أَعْمَ مِنْهُ . وَالْأَوَّلُ لَا اخْتِلَافَ فِيهِ ، وَالثَّانِي يَنْقَسِمُ  
إِلَى قَسْمَيْنِ - أَحَدُهُمَا ٤ أَنْ يَكُونَ أَعْمَ مِنْهُ فِي الْحُكْمِ الْمَسْئُولِ عَنْهُ ،  
نَحْوُ قَوْلِهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - وَقَدْ سُئِلَ عَنْ أَتَاعِ عِدَا ، وَ ٥ اسْتَعْمَلَهُ ،  
ثُمَّ وَجَدَ بِهِ عِيَاءً ٦ : « الْحَرَاحُ بِالضَّمَانِ » وَالْقَسْمُ الْآخِرُ أَنْ يَكُونَ  
أَعْمَ مِنْهُ فِي غَيْرِ ذَلِكَ الْحُكْمِ الْمَسْئُولِ عَنْهُ ، نَحْوُ قَوْلِهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ -  
وَقَدْ سُئِلَ عَنِ الْوَضوءِ بِمَاءِ الْبَحْرِ ، فَقَالَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - : « هُوَ الطَّهْوَرُ  
مَاءُهُ الْحِلُّ مَسْنُونُهُ ٧ » فَأَجَابَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - بِمَا يَقْتَضِي شُرْبَهُ ، وَإِزَالَةَ  
السَّحَابَةِ بِهِ ، وَغَيْرَ ذَلِكَ . وَفِي حَوَايِهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - مَا ٨ لَوْ لَمْ يَخْلُقْ  
بِالسَّبَبِ ، لَمْ يَكُنْ مُفِيدًا ، وَلَا مُسْتَقِلًّا بِنَفْسِهِ ، نَحْوُ مَا رَوَى عَنْهُ -  
عَلَيْهِ السَّلَامُ - وَقَدْ ٩ سُئِلَ عَنْ بَيْعِ الرُّطْبِ بِالْأَمْرِ ، فَقَالَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ -  
« أَيْنَقُصُ إِذَا بَيْسَ ١٠ » ، قِيلَ : « نَعَمْ » ، فَقَالَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ -  
« فَلَا إِذَا ١١ » .

- |                              |                               |
|------------------------------|-------------------------------|
| ١ - ب : السبب                | ٢ - ب : فاصل                  |
| ٣ - الف : قد ، بجای الی ما   | ٤ - ب : احديهما               |
| ٥ - الف : او                 | ٦ - ب : اشتغله ، ج : استعمله  |
| ٧ - ب و ج :- فقال عنه السلام | ٨ - ب : الحبل مینة ، ج : مینة |
| ٩ - ب + و : ان               | ١٠ - الف و ج : ان             |
| ١١ - الف : انه ، بجای وقد    |                               |

وَالَّذِي يُدَلُّ عَلَى صَحَّةِ مَا ذَكَرْنَاهُ مِنْ حَمْلِ الْكَلَامِ عَلَى ظَاهِرِهِ أَنَّ كَلَامَهُ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - هُوَ الدَّلَالَةُ عَلَى الْأَحْكَامِ ، فَيَجِبُ أَنْ يُفْتَرَّ صِفَتُهُ فِي عُمُومٍ أَوْ خُصُوصٍ ، كَمَا تُفْتَرُّ صِفَةُ أَمْرِهِ وَنَهْيِهِ .  
 دَلِيلٌ آخَرُ : وَيُدَلُّ - أَيْضاً - ' عَلَى ذَلِكَ ' أَنَّ الْعُمُومَ لَوْ انْفَرَدَ عَنِ السَّبَبِ : ' يُحْمَلُ ' عَلَى عُمُومِهِ بِإِلْحَافٍ ، فَيَجِبُ مِثْلُ ذَلِكَ إِذَا خَرَجَ ' عَلَى سَبَبٍ ، لِأَنَّ السَّبَبَ لَا يُخْرِجُهُ عَنْ ' صِفَتِهِ الَّتِي مِنْ حِمَّتِهَا كَانَ دَلِيلًا ' ، لِأَنَّهُ لَا تَنَافِي بَيْنَ حَدُوثِ السَّبَبِ وَبَيْنَ عُمُومِ اللَّفْظِ ، يُقَوِّ مَا ذَكَرْنَاهُ أَنَّ آيَةَ ' اللَّعَانِ ' نَزَلَتْ فِي هِلَالِ بْنِ أُمَيَّةَ الْمُجَلَانِيِّ ، وَحَمَلَتْهُ الْأُمَّةُ عَلَى كُلِّ رَامٍ زَوْجَتِهِ . وَكَذَلِكَ آيَةُ الظُّهَارِ وَرَدَتْ فِي خَوْلَةَ بِنْتِ خُوَيْلِدٍ ، وَحُمِلَ هَذَا الْحُكْمُ عَلَى كُلِّ مَنْ طَافَ مِنْ أَمْرَاتِهِ ' .

دَلِيلٌ آخَرُ : وَمِمَّا يُدَلُّ - أَيْضاً - ' عَلَى ذَلِكَ ' أَنَّهُ لَا فَرْقَ بَيْنَ قَصْرِ الْخُطَابِ - مَعَ عُمُومِهِ - عَلَى السَّبَبِ ، وَبَيْنَ قَصْرِهِ عَلَى الْعَيْنِ الَّتِي تَعْلَقُ

١ - ب و ج : بَشَر . ٢ - الف : لَفْظ .

٣ - ب : عَلَى ذَلِكَ أَيْضاً . ٤ - ب : لِحَمْلِ

٥ - الف : - حَرَج . ٦ - الف : مِنْ

٧ - الف : + وَ . ٨ - ب : ارَادَهُ ، سَجَاىَ إِنْ دِيَّة

٩ - الف : - مِنْ أَمْرَاتِهِ . ١٠ - الف : - أَيْضاً

السبب بها، حتى لا يتدخل في الخطاب إلا تلك العين، دون غيرها.  
ولوجب - أيضاً - إذا كان لتعديت تعلق بمكان محصور أو  
وقت محصور ألا يتمداهما الحكم، وفي قسار ذلك دلالة على  
وحوب اعتبار النقط، دون أسبابه وأما كبته وأوقاته.

دليل آخر، وبما يدل - أيضاً - على ذلك أن السائل لا يعرف  
ما الذي يحاب به، ولهذا حاز أن يدخل تحت السؤال التفي  
والإثبات على سواء، وكيف يعوز أن يتنى الجواب الذي لا يصدر  
إلا عن معرفة، ولا يعوز أن يتضمن ميا وإثباتاً، عن السؤال مع  
اختلاف حكيمهما.

دليل آخر: وأيضاً فإن السبب فائدته العت على البيان،  
فإذا كان سائر ما يدعو إلى البيان لا يوجب تغير حال الخطاب في  
اعتبار عموميه وخصه، فكذلك السبب.

١ - ج : نطق

٢ - ب : لمكان

٣ - الف : دلالة

٤ - ج : سؤال

٥ - الف : مكيف

٦ - الف : حكيمهما

٧ - ج : العت

٨ - ب : البيان لا، تا اسعا

## فصل في تخصيص العموم بمنهـب الراوى

اعلم أن هذه المسألة كما مر على قول أحبار الآحاد،  
والعمل بها، وسندك ما عندما في ذلك إذا انتهت إلى الكلام  
في الأخبار بمشيئة الله - تعالى - وعونه<sup>١</sup>. وإذا قرصنا العمل بما  
يرويه الواحد؛ لم يجب أن يخص عموم ما<sup>٢</sup> يرويه بمخالفته<sup>٣</sup>  
له<sup>٤</sup> لأن غاية حسن الظن بالراوى أنه ما عدل عن عموم ما رواه  
هوى<sup>٥</sup> ولا تقليداً<sup>٦</sup>، لكن لوجه<sup>٧</sup> من الوجوه، وذلك الوجه يحتمل  
أن يكون لأنه علم قصده عليه السلام، ويحتمل<sup>٨</sup> - أيضاً - أنه عمل  
على رواية غيره، أو لوجه من الاستدلال والقياس، إما أن يكون  
مخطئاً فيه أو مضياً<sup>٩</sup>، فكيف يجوز أن يُعدل عن ظاهر العموم، والعمل  
به واجب، الأمر محتمل للحق والباطل والصحيح والفايد. والأشبه

١ - ب: - وعونه، ج: وعونه. ٢ - ب: فاذا.

٣ - ب: وج. ما. ٤ - ب: وج: لمخالفة.

٥ - ب: - له. ٦ - ب: وج: العموم فيه.

٧ - الف: لهوا. ٨ - ب: تمللا.

٩ - ج: بوجه. ١٠ - ب: بطل.

١١ - ب: مضياً.

أَن يَكُونَ الرَّاوي مَا عَمِلَ بِخِلَافِ مَا رَوَاهُ لِمَعْلُومَةٍ يَقْصِدُهُ - عَلَيْهِ السَّلَامُ -  
لَا أَنَّهُ لَوْ كَانَ الْأَمْرُ عَلَى ذَلِكَ ، لَوَحَبَّ أَنْ يُنَبِّئَ الرَّاوي هَذِهِ  
الْحَالَّ ، وَيَذْكُرَهَا ، إِدْرَاةً لِلتُّهْمَةِ عَنْ نَفْسِهِ ، فَإِذَا لَمْ يَذْكُرَهَا ،  
قَالَ أُولَى أَنَّهَا مَا كَانَتْ ، وَلِهَذَا يَقُولُ : أَنَّ الرَّاوي إِذَا ذَهَبَ \* فِيمَا  
[١٦٢] رَوَاهُ إِلَى أَنَّهُ مَنسُوخٌ ، لَا يَجِبُ الْقَوْلُ بِنَسْخِهِ عَلَى سَبِيلِ إِحْسَانِ  
الظَّنِّ بِهِ ، وَأَيُّ فَرْقٍ بَيْنَ تَقْلِيدِهِ فِي التَّخْصِصِ ، وَتَقْلِيدِهِ فِي النَّسْخِ ،  
وَهَذَا الْمَذْهَبُ أَضْعَفُ مِنْ أَنْ يَحْتَاجَ إِلَى الْإِكْثَارِ فِيهِ .

## فصل في أن الاخبار كالأوامر في جواز

### دخول التخصيص

- اعْلَمْ أَنَّ الْأَخْبَارَ كَالْأَوَامِرِ فِي جَوَازِ دُخُولِ التَّخْصِصِ فِيهَا .  
بَلْ هُوَ فِي الْأَخْبَارِ أَظْهَرُ ، وَإِذَا كَانَ مَعْنَى التَّخْصِصِ هُوَ أَنْ يُرِيدَ  
الْمُخَاطَبُ بَعْضَ مَا تَنَاوَلَهُ اللَّفْظُ ، فَهَذَا الْمَعْنَى قَائِمٌ فِي الْأَخْبَارِ

٢ - ج : سن .

٤ - ب : تقييده .

٦ - الم : دخول .

٨ - ب : جواب .

١ - الم : + و .

٣ - الم : المهمة .

٥ - ج : فيه .

٧ - ب : كالامر .

٩ - ب : - دخول .

أظهر من قيامه<sup>١</sup> في غيرها. والكلام بين أهل الوعيد وأهل الإرجاء  
في آيات الوعيد إنما هو في تخصيص هذه الآيات<sup>٢</sup> ومن امتنع  
من<sup>٣</sup> ذلك، فليقلبه تأمله. واعتلال من أبى ذلك بأن النسخ لما  
لم يدخل في الأخبار فكذلك التخصيص باطل، لما<sup>٤</sup> سنده  
عند الكلام في الأخبار يعون الله. ولو عكس عاكس هذا القول،  
وذهب إلى أن التخصيص إنما يدخل في الخبر دون الأمر، لما<sup>٥</sup>  
أمكن دفعه إلا بما<sup>٦</sup> يدفع من أبى تخصيص الأخبار.

### فصل في أن ذكر بعض الجملة لا يخص به العموم

اعلم أن التخصيص<sup>٧</sup> إنما يكون بطريقة التام، ولا تنافي  
بين الحمية الخاصة إذا عطف على العامة، فكيف يخص بها<sup>٨</sup>؟ وأى<sup>٩</sup>  
شبهة تدخل على تماثل في أن قول القائل: «أعطى الرجل وزيداً»

١ - ب : قدمها . ٢ - ج : مى .

٣ - ج : بما . ٤ - ب : ما .

٥ - ب : + مثله ، ج : مثله ، ج : ما .

٦ - ب : وح . يخص ، ج : ما يخص به . ٧ - ب : ان التخصيص .

٨ - ج : يختص . ٩ - ب : لى .



لَا يَقْتَضِي إِفْرَادُ زَيْدٍ إِلَّا أَنْ 'يَكُونَ دَخَلَ فِي الْجُمْلَةِ الْأُولَى ،  
وَأَمَّا أَفْرَادُ ثَجِيبَةٍ أَوْ تَأْكِيدًا ، عَلَى مَذْهَبٍ مَنْ يَرَاهُ . وَأَمَّا بِنَى  
بَعْضُ الشَّافِعِيِّ قَوْلَهُ هَذَا عَلَى دَلِيلِ الْجَطَابِ ، وَهُوَ بَاطِلٌ بِمَا سَبَقَتْ  
بِمَشْيَةِ اللَّهِ ٢ تَعَالَى .

## فصل في بناء العام على الخاص

اختلف الناس في العام والخاص إذا وردا ١ وينهما تناف  
كان الخاص منهما ينفي ٢ الحكم عن بعض ما تناوله العام ، فذهب  
الشافعي وأصحابه وأهل الظاهر وبعض أصحاب أبي حنيفة ٣ إلى أن  
العام ينفي عن الخاص . وقال آخرون مع عدم التاريخ يجب أن  
يرجع في الأحيد بإحدهما إلى دليل ٤ ، ويجرونهما متجري عامين ٥ .  
تعارضاً ، وهو مذهب عيسى بن أبان ٦ وأبي الحسن الكرخي ٧ وأبي  
عبد الله النصري .

١ - الف : ان لا ، بجاي ، الا لن . ٢ - ب : انشاء الله .

٣ - ج : بنى . ٤ - ب : وردوا ، بجاي ، وردوا ، ج : - ، و .

٥ - الف : بنى . ٦ - ب : على .

٧ - الف : أبان . ٨ - ج : ابو .

وَالَّذِي يَجِبُ تَحْقِيقُهُ فِي هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ أَنَّ الْخِلَافَ فِيهَا مَبْنِيٌّ  
 عَلَى فَقْدِ التَّارِيخِ، وَارْتِفَاعِ الْعِلْمِ بِتَقَدُّمِ أَحَدِهِمَا أَوْ تَأْخِرِهِ، وَهَذَا  
 الشَّرْطُ لَا يَلِيقُ بِمَعْنَى الْكِتَابِ، فَإِنَّ تَارِيخَ نَزُولِ آيَاتِ الْقُرْآنِ  
 مَصْهُوبٌ مَحْصُورٌ لَا خِلَافَ فِيهِ. وَإِنَّمَا يَصَحُّ تَقْدِيرُهُ فِي أَحْبَابِ  
 ٥. الْإِحَادِ، لِأَنَّهَا هِيَ الَّتِي رُبَّمَا عَرَضَ فِيهَا هَذَا الْمَارِضُ. وَمَنْ لَا يَنْدَهِبُ  
 إِلَى الْعَمَلِ بِأَحْبَابِ الْإِحَادِ فَقَدْ سَقَطَتْ عِنْدَ كَلِمَةِ هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ،  
 فَإِنَّ تَكَلُّمَ فِيهَا عَلَى سَبِيلِ الْفَرْضِ وَالتَّقْدِيرِ.

وَالَّذِي يَقْوَى فِي قَوْلِنَا - إِذَا فَرَضْنَا ذَلِكَ - التَّوَقُّفُ عَنِ الْبِنَاءِ  
 وَالرُّجُوعُ إِلَى مَا يَدُلُّ عَلَيْهِ الدَّلِيلُ مِنَ الْعَمَلِ بِأَحَدِهِمَا، وَلَا حَاجَةَ بِنَا  
 ١٠. إِلَى تَفْصِيلِ مَا يَجُوزُ أَنْ يَدُلَّ عَلَى ذَلِكَ مِنَ الْأَدْلَةِ مِنْ إِحْمَاعٍ، أَوْ  
 غَيْرِهِ، لِأَنَّ الْفَرْضَ أَنَّهُ لَا يَجِبُ الْبِنَاءُ عَلَى مَذْهَبٍ مِنْ أَوْحِيَّةٍ، بَلْ  
 الرُّجُوعُ إِلَى الْأَدْلَةِ.

وَالَّذِي يَدُلُّ عَلَى صِحَّةِ مَا اخْتَرْنَاهُ أَنَّ بِنَاءَ الْعَامِ عَلَى الْخَاصِّ  
 لَهُ شَرْطٌ لَا يَدُّ مِنْ اِعْتِبَارِهِ، وَهُوَ أَنْ يَكُونَ وَارِدِينَ مَعًا، وَالحَالُ

٢- ج: مضومة

١- ب: لعدم.

١- ب: وان.

٢ الف: قد.

٦- ج: اوجه.

٥- ب: بقولنا.

واحدة، لأنَّ تقدُّم أحدهما على الآخر يقتضي عندهم النسخ<sup>٢</sup>، فلا بُدَّ من تقدير المقارنة، وإذا كان هذا الشرط غير معلوم، فما هو مبنى عليه من البناء لا يصح.

وإذا قيل: فقد التاريخ يقتضي ورودهما معاً.

قلنا: ومن أين قلتم ذلك. ونحن مع فقد روايته بالتاريخ<sup>٣</sup> نجوز<sup>٤</sup> التقدُّم والتأخر. كما نجوز<sup>٥</sup> المصاحبة.

فإن قيل: لو كان بينهما تقدُّم وتأخر، لروى

قلنا. ولو كان بينهما مصاحبة<sup>٦</sup> أو مقارنة<sup>٧</sup>: لرويت. وأي

فرق بينكم إذا اعتمدتم على البناء وهو مشروط بما لم تعلموه

من المقارنة<sup>٨</sup>، وبين من ذهب إلى أن أحدهما نسخ لصاحبه وإن

كان<sup>٩</sup> النسخ مفقراً<sup>١٠</sup> إلى علم التقدُّم و<sup>١١</sup> التأخر؟.

فأما اعتمادهم على أن الفرقى<sup>١٢</sup> أما لم يعلم تقدُّم موت بعضهم

١ ج : أحدهما.

٢ - الف : - النسخ.

٣ - ج : + و .

٤ - ج : ورودها.

٥ - ج : قلنا.

٦ - الف : روايه التاريخ.

٧ - ج : يعور.

٨ - ب : وإذا.

٩ - الف : أو.

١٠ - ج : فان قيل ، تا انشا.

١١ - ب : مقارنة ، الف : مقارنة.

١٢ - ب : المقارنة.

١٣ ج . كان .

١٤ - ج : معقراً.

١٥ - ج : أو .

١٦ ج : العراقي

عنى بعض، ولم يكن لنا إلى ذلك طريق، حكمتنا بأن موتهم وقع  
 فى حال واحدة، حتى تورث بعضهم من بعض، فليس يعتمد،  
 لأن الدليل لنا دل على تورث بعضهم من بعض، كان ذلك  
 موجبا لإثبات وقوع الموت فى حالة واحدة، فما استند فى ذلك  
 إلا إلى دليل قاطع. وليس فى بناء العام على الخاص مثل ذلك،  
 لأنه لم يذل دليل على وجوب البناء، فثبت مالا يتم البناء  
 إلا معه.

وليس لأحد أن يقول: هذا يقتضى أطراح التحريين معاً،  
 لأن التوقف على طلب الدليل ليس بأطراح، ويجرى ذلك مجرى  
 العمومين إذا تعارضا. ويمكن أن يقال: إن الله تعالى لا يخلو  
 المكلف من دلالة تذهله على ما يجب أن يعمل به، من بناء، أو  
 غيره، كما يقال ذلك فى العمومين المتعارضين.

فأما ترجيحهم البناء بأن ذلك يقتضى العمل بالخيرين معاً على  
 وجه صحيح، والعمل بالعام يقتضى أطراح الخاص حملاً، فأما

١- ب. يورث، الف: يورث ٢- الف: تورث، ط: نورث.

٣- الف و ب: حال. ٤- ج: لم

٥- الف: قلنا، بجاي لان. ٦- ج: و سا

هو مُتَوَجِّهٌ إِلَى مَنْ رَأَى الْعَمَلَ بِالْعَامِّ، فَأَمَّا الْمَتَوَقَّفُ فَلَا يَلْزَمُهُ  
هَذَا الْكَلَامُ. وَلَهُ أَنْ يَقُولَ: كَمَا أَنَّ الْعَامِلَ بِالْعَامِّ مُطْرَحٌ لِلْحَاصِّ،  
فَالْعَامِلُ بِالْحَاصِّ بَازٍ عَلَى مَا لَا يَقَعُهُ مِنْ وَرُودِهِمَا مَعًا، وَالشَّرْطُ  
إِذَا لَمْ يَكُنْ مَعْلُومًا، فَلَا يَحْزُرُ إِبْنَاتُ الْمَشْرُوبِ.

وَلَمَّا قَالَ بِالسَّخْرِ تَقْرِيرٌ فِي هَذَا التَّرْجِيحِ، وَهُوَ أَنْ يَقُولَ:  
إِذَا عَمِلَتْ بِالسَّخْرِ، فَقَدْ اسْتَعْمَلْتَ \* جَمِيعَ الْحَزْرَيْنِ مِنْ غَيْرِ  
إِطْرَاحٍ لِشَيْءٍ مِنْهُمَا، وَمَنْ بَنَى الْعَامَّ عَلَى الْحَاصِّ، فَقَدْ أَطْرَحَ  
مِنَ الْعَامِّ مَا لَا يَسْتَعْمِلُهُ حَمَلَةٌ فَقَوْلٌ مِنْ حَمَلٍ عَلَى السَّخْرِ أَرْحَحُ  
مِنْ قَوْلِهِ<sup>١</sup>.

[١٦٣]

فَأَمَّا قَوْلُهُمْ: \* إِنْ الْعَمُومُ إِذَا حَارَ أَنْ يَحْصَرَ بِالْقِيَاسِ، وَالنَّصُّ  
أَقْوَى مِنْهُ، وَجِبَ بَيَانُ الْعَامِّ عَلَى الْحَاصِّ \* فَبَاطِلٌ<sup>٢</sup>، وَذَلِكَ أَنَّا  
لَا نَرَى تَحْصِيسَ الْعَمُومِ بِالْقِيَاسِ، وَقَدْ سَنَفَ الْكَلَامُ فِي ذَلِكَ.

١ - ج : فالمتوقف . انتهى فاما المتوقف

٢ - ج : فالعام . ٣ - ب : - وما .

٤ - ب و ج : اقوى من ، بجاي تقرير في .

٥ - ج : - من غير . ٦ - ب : لم اطرح ، بجاي من غير اطراح .

٧ - ب : منهما . ٨ - ب و ج : - ما .

٩ - ج : قد . ١٠ - الب . - ومن سي ، ناسخا .

١١ - الب : باطل .

ثُمَّ اَفَرُقْ بَيْنَهُمَا اَنَّ الْخَاصَّ اِنَّمَا يُنْتَبِى عَلَيْهِ الْعَامُّ بِشَرْطِ الْمُصَاحَبَةِ ،  
وَلَيْسَتْ مَعْلُومَةٌ ، وَلَيْسَ هَذَا الشَّرْطُ مُعْتَرَاً فِي الْقِيَاسِ

### فصل في حكم العدومين اذا تعارضا

إِغْلَمْ أَنَّ الْعُمُومِيَّ اِنَّمَا يَتَعَارَضُ عَلَى الْحَقِيقَةِ بِذِي يُصِيرُ<sup>٥</sup>  
بِحَيْثُ لَا يَتَكَيَّنُ الْعَمَلُ بِنِهَا مَعًا ، وَدَلِيلُ يَكُونُ عَلَى وَجْهَيْنِ : أَحَدُهُمَا<sup>٦</sup>  
أَنَّ<sup>٧</sup> يُقْتَضَى أَحَدُهُمَا نَقْيَ كُلِّ مَا اقْتَضَى الْآخَرُ اِنْتَاهَهُ ، أَوْ إِبْهَاتَ  
كُلِّ مَا اقْتَضَى الْآخَرُ نَقْيَهُ

أَوْ يُقْتَضَى حَكْمًا مُضَادًّا لِكُلِّ مَا يَقْتَضِيهِ الْآخَرُ .

وَلَا يَكَادُ يُوَحِّدُ هَذَا فِيمَا طَرِيقُهُ<sup>٨</sup> الْعِلْمُ مِنَ الْأَحْبَارِ ، إِلَّا  
وَهَنَّاكَ مَا يَدُلُّ عَلَى الْعَمَلِ بِأَحَدِهِمَا ، أَوْ يَكُونُ الْمُكَلَّفُ مُحْجِرًا بَيْنَ  
الْحَكْمَيْنِ وَإِنَّمَا قُلْنَا ذَلِكَ ، لِأَنَّ الْأَدَلَّةَ لَا تَتَنَاقَصُ<sup>٩</sup> ، وَبِمَثَلِ ذَلِكَ

٥ - ج : ليس .

١ - الف : - للم

٦ - الف : مشتر .

٢ - ب - هذا .

٦ - ب و ح : جميعا

٥ - ب : يصير .

٨ - الف : - ان

٧ - ب : احديهما .

١٠ - ج : طريقة .

٩ - الف : - احدهما .

أَفَسَدَ مَا قَوْلُ مَنْ يَذْهَبُ إِلَى تَكَاثُرِ الْأَدَلَّةِ. وَأَمَّا مَا طَرِيقُهُ عَالِبُ  
الظَّنِّ؛ فَقَدْ يَجُوزُ مِثْلُ ذَلِكَ فِيهِ ، لِأَنَّهُ قَدْ يَجُوزُ فِيهَا هَذَا طَرِيقُهُ  
أَنْ يَكُونَ التَّكْلِيفُ عَلَى زَيْدٍ بِخِلَافِ التَّكْلِيفِ عَلَى عَمْرٍو ، وَلِهَذَا  
صَحَّ تَعَارُضُ الدَّيْنَتَيْنِ<sup>١</sup>.

- وَإِذَا كَانَ فِيهَا هَذِهِ<sup>٢</sup> حَالُهُ تَارِيخُ مَعْلُومٍ ، فَلَا تَعَارُضُ<sup>٣</sup> ، كَمَا  
أَنْ مَعَ التَّخْيِيرِ لَا تَعَارُضُ.

فَأَمَّا مُعَارَضَةُ كُلِّ وَاحِدٍ مِنَ الْعُمُومَيْنِ صَاحِبَهُ مِنْ وَجْهِ دُونَ  
آخَرٍ نَحْوُ قَوْلِهِ - تَعَالَى - : « أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ » وَقَوْلِهِ -  
سُبْحَانَهُ - : « وَأَنْ تَجْمَعُوا<sup>٤</sup> بَيْنَ الْأَخَيْنِ » ، فَإِنَّ ذَلِكَ لَيْسَ بِتَعَارُضٍ  
حَقِيقِيٍّ ، وَإِنَّمَا هُوَ تَعَارُضٌ<sup>٥</sup> فِي أَمْرِ مَخْصُوصٍ ، لِأَنَّ الْعَمَلَ بِهِمَا<sup>٦</sup>  
مُمْكِنٌ إِلَّا فِي ذَلِكَ الْأَمْرِ الْمَخْصُوصِ ، وَمَا هَذِهِ<sup>٧</sup> حَالُهُ لَا يُمْكِنُ  
تَعَارُضًا<sup>٨</sup> بِالْإِطْلَاقِ ، بَلْ يُقْبَلُ إِنْ أَحَدَهُمَا عَارِضُ الْآخَرِ<sup>٩</sup>  
فِي كَذَا وَكَذَا.

٢ - ح : المستين ، هـ لاي اليسين .

٤ - ب : يعارض

٦ - الف - سبجانه ، ج - تعالى .

٨ - ج : يعارض .

١٠ - ب : هذا .

١٦ - الف - : الآخر .

١ - ب و ج : فاما .

٣ - ب : هذا

٥ - ب و ج : وجه ، بجاي آخر

٧ - ج : يجمعوا

٩ - ح : بها .

١١ - الف : معارضا .

فإن قيل : أليس إذا تعارضا في الوجه المخصوص ؛ اقتضى ذلك تناقض الأدلة .

قلنا لا يقتضى ذلك ، لأنه يمكن حمل العموم في الإباحة على ما عدا الاثنين . أو يطلب قرينة يقتضيهما أى الأمرين أولى ؟ ولو قدرنا عدم الأمرين ؛ كان لا يمتنع أن يكون التكليف على طريقة التخيير . ووجوه ترجيح آية تحريم الجمع على آية الإباحة ليس هذا موضع ذكرها .

وقد قيل : إن آية التحريم هي المفيدة شرعاً وحكماً زائداً ، فيجب أن يكون مستثناة من الإباحة .  
وأيضاً قد ثبت بالسمع أن جهة الخطر فيما يتعلق بالفروج<sup>١</sup> أولى ، فيجب تقديم آية التحريم .

وأيضاً فإن آية التحريم موزونها البيان للحكم ، وآية ملك اليمين وردت على سبيل المدح ، فيجب تقديم تلك على هذه<sup>٢</sup> .

٢- ب : يسمع .

١- الف : - أولى

٤- ب و ج : طريق ؛ ج : + على

٢- ج : - على

٥- الف : - آية .

٦- جميع السخ التي عرفت بالوارد ، والظاهر ربايتها .

٨- ب : بالفرج .

٧- الف : قد

١٠- الف : هـ .

٩- الف : ذلك .



وَأَقْوَى مِنْ ذَلِكَ كَيْدُهُ إِجْمَاعُ الْإِمَامَةِ عَلَى تَحْرِيمِ الْجَمْعِ بَيْنَ  
الْأَحْتَيْنِ عَلَى كُلِّ حَالٍ، وَقَدْ تَبَيَّنَ أَنَّ إِجْمَاعَهُمْ حُجَّةٌ، فَتَخْصِصُ  
آيَةِ الْإِبَاحَةِ بِآيَةِ التَّحْرِيمِ أَدْلَى.

## باب 'الكلام في المجلد والبيان'

- اعْلَمْ أَنَّ الْمَجْلَدَ هُوَ الْحِطَابُ الَّذِي لَا يَسْتَقِلُّ بِنَفْسِهِ فِي مَعْرِفَةٍ  
الْمُرَادِ بِهِ، وَالْمُفَسِّرُ مَا اسْتَقْلَ بِنَفْسِهِ.
- وَالْمُسْتَقِلُّ بِنَفْسِهِ عَلَى أَقْسَامٍ: أَحَدُهَا مَا يُدَلُّ عَلَى الْمُرَادِ بِفَعْلِهِ.  
وَنَائِيهَا مَا يُدَلُّ بِفَعْوَاهُ. وَثَالِثُهَا مَا أَلْحَقَهُ قَوْمٌ بِهِ مِنَ الدَّالِّ عَلَى  
الْمُرَادِ بِعَائِدَتِهِ. وَرَابِعُهَا مَا أَلْحَقَ - أَيْضًا - مُتَابِعٌ يُدَلُّ بِمَفْهُومِهِ.
- وَمِثَالُ الْأَوَّلِ قَوْلُهُ - تَعَالَى - : «وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا  
بِالْحَقِّ» وَ«إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» وَ«لَا يُطِيعُكُمْ رَبُّكَ أَحَدًا» وَمَا لَا يُحْصَى  
مِنْ الْأَمْثَلَةِ. وَمِثَالُ الثَّانِي قَوْلُهُ - تَعَالَى - : «وَلَا تَقُلْ لَهُمَا أَفٍ». وَمِثَالُ  
الثَّلَاثِ طَرِيقَةُ التَّعْلِيلِ. وَمِثَالُ الرَّابِعِ الزَّجْرُ، وَتَعَلُّقُ الْحُكْمِ بِالسَّبَابِ،  
وَوُجُوبُ مَا لَا يَتِمُّ مَا كَذَبْنَاهُ إِلَّا بِهِ.

- |                            |                  |
|----------------------------|------------------|
| ١- ب : - الامامية ، تاييها | ٢- الب : فضل .   |
| ٣- ج : البس                | ٤- ب : يستقل .   |
| د : ب : معروف .            | ٥- ب : المستقل . |
| ٦- الب : يلفعه .           | ٧- الب : ما .    |
| ٨- ب : الزجر .             |                  |

وَمَنْ خَالَفَ فِي فَحْوَى النِّفْظِ يَجِبُ مُوَافَقَتُهُ؛ فَيُقَالُ لَهُ : أَيْدْخُلْ  
 عَلَى عَاقِلٍ عَرَفَ عَادَةَ الْعَرَبِ فِي خُطَابِهَا شَبَهُةً فِي أَنَّ الْقَائِلَ إِذَا قَالَ :  
 « لَا تُقِلُّ لَهُ <sup>١</sup> أَفٍ » ؛ فَقَدْ مَنَعَ مِنْ كُلِّ أَذْيَةٍ لَهُ <sup>٢</sup> ، وَأَنَّهُ أَبْلَغُ مِنْ قَوْلِهِ :  
 « لَا تُؤْذِهِ » ؛ فَمَنْ خَالَفَ فِي ذَلِكَ ؛ أُعْرِضَ عَنْهُ . وَ مَنْ لَمْ يُخَافِ ،  
 وَادَّعَى أَنَّ بِالْقِيَاسِ وَالنَّامِلِ <sup>٣</sup> يُعْلَمُ ذَلِكَ ؛ قِيلَ لَهُ : قَدْ لَمْ لَا يُشَيْتُ  
 الْقِيَاسُ يَجِبُ إِلَّا يَعْرِفَ ذَلِكَ ، وَلَوْ وَرَدَ التَّمَسُّدُ بِالْمَنَعِ مِنَ الْقِيَاسِ ؛  
 لَكَانَ يَجِبُ إِلَّا يَكُونَ مَا ذَكَرْنَاهُ مَفْهُومًا ، وَنَحْنُ نَعْلَمُ ضَرُورَةَ  
 أَنْ قَوْلِهِمْ : « <sup>٤</sup> فَلَانْ مُؤْتَمِّنٌ عَلَى الْقِطَارِ » أَبْلَغُ مِنْ قَوْلِهِمْ « إِنَّهُ  
 مُؤْتَمِّنٌ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ » ، وَقَوْلِهِمْ : « مَا يَمْلِكُ تَقِيرًا وَلَا قِطْمِيرًا »  
 ١٠ أَبْلَغُ مِنْ قَوْلِهِمْ : « إِنَّهُ لَا يَمْلِكُ شَيْئًا » ، وَإِنَّمَا اخْتَصَرُوا <sup>٥</sup> لِلْبَلَاغَةِ  
 وَالْفَصَاحَةِ ، وَلِهَذَا يَعُدُّونَ مُنَاقِضًا مَنْ قَالَ : « لَا تُقِلُّ لَهُ <sup>٦</sup> أَفٍ » ،  
 وَاسْتَخَفَّ بِهِ <sup>٧</sup> ، أَوْ قَالَ : « فَلَانْ لَا يَمْلِكُ تَقِيرًا » ، وَمَعَهُ الْوُفُ  
 الدَّنَائِيرُ .

١- الف : لها . ٢- الف : له .

٣- ب : لا يلع . ٤- الف : لاده .

٥- الف : بحالف . ٦- ب : لا .

٧- ب : بالتأويل والقياس . ج : بالتأمل والقياس .

٨- ب : لورود . ٩- ب : أن .

١٠- ب : + أن . ١١- ب : امصره . ج : اقتصروا .

١٢- الف : لها . ١٣- الف : يهد .

وَأَمَّا طَرِيقَةُ التَّعْلِيلِ : فَأَكْثَرُ مَا فِيهَا أَنْ 'يَعْقَلُ' مِنْ قَوْلِهِ -  
عَلَيْهِ السَّلَامُ - : « إِنَّمَا مِنْ الطَّوَافِينَ عَلَيْكُمْ وَالطَّوَافَاتِ » تَعْلِيلُ  
الْحَكْمِ بِهَذِهِ الصِّفَةِ . فَمِنْ أَيْنَ تَعْدِيهِ إِلَى كُلِّ مَا كَانَتْ لَهُ هَذِهِ  
الصِّفَةُ ، وَذَلِكَ إِنَّمَا يَكُونُ بِالْعِبَادَةِ بِالْقِيَّاسِ ، وَإِلَّا لَمْ يَكُنْ  
مُسْتَفَادًا .

فَأَمَّا الرَّحْرُ ، فَأَلَا وَلِيَ أَنْ يَكُونَ قَوْلُهُ - تَعَالَى - : « وَالسَّارِقُ  
وَالسَّارِقَةُ » - إِذَا تَبَيَّنَ أَنَّهُ زَجَرٌ عَنِ السَّرِقَةِ - أَنْ الْقَطْعُ إِنَّمَا  
كَانَ لِأَجْلِ السَّرِقَةِ . وَالْأَغْلَبُ فِي الْعَادَةِ وَالتَّعَارُفِ أَنْ مَنْ أَوْجِبَ  
شَيْئًا ، فَقَدْ أَوْجِبَ مَا لَا يَتِمُّ إِلَّا بِهِ .

فَأَمَّا مَا لَا يَسْتَقِلُّ بِنَفْسِهِ ، وَيَحْتَاجُ إِلَى بَيَانٍ ، فَهُوَ عَلَى صَرَّتَيْنِ : ١٠  
أَحَدُهُمَا 'يَحْتَاجُ' إِلَى بَيَانٍ مَا لَمْ يُرَدِّ بِهِ مِنْ 'يَقْتَضِي' طَاهِرُهُ  
كَوْنُهُ مُرَادًا بِهِ كَقَوْلِهِ - تَعَالَى - : « وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا  
أَيْدِيَهُمَا » وَ « الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ

- |                           |                    |
|---------------------------|--------------------|
| ١ - الف و ب : ما          | ٢ - ب : - ان -     |
| ٣ - ب : يعقل . ج : يعقل . | ٤ - الف : سبق      |
| ٥ - ج : تعدية .           | ٦ - ب : كل :       |
| ٧ - ب : + و .             | ٨ - ب : التعاريف . |
| ٩ - ب : - شيئاً فقد أوجب  | ١٠ - ب : أحديهما   |
| ١١ - الف : ما             |                    |

جلدة' . وقد ذهب قوم إلى أن ذلك كالمجمل في أن ظاهره لا يدل على المراد ، وهذا الوجه له باب مفرد \* يذكر في موضعه [١٦٤] والخلاف فيه ، بمشقة الله ، ويدخل في هذا القسم التسخ ، لأن الدليل المتقدم إذا علم ينفطه أو يقرينه أن المراد به الإمتثال في جميع الأوقات المستقبلية ؛ فلا بد من الحاجة إلى بيان ما لم يرد به ، مما يفيد التسخ . ويدخل في هذا القسم ضروب المجازات ، لأن الخطاب إذا ورد ، فلو خلتنا وطاره ، لاقتضى ما لم يرد منا ، فلا بد من الحاجة إلى البيان .

والقسم الثاني مما يحتاج إلى بيان ما يحتاج إليه في معرفة ما أريد به ، وهو على ضروب : فمنه ما يكون كذلك لوضع اللفظ ، ومنه ما يؤثر فيه النقل ، أو حصول مقدمة ، أو مؤخرية ، أو قرينة . فالذي ' يرجع إلى الوضع فهو أن يكون ' اللفظ وضع

١ - الف : آية جلد راغل اذ آتاه قطع ذكر كرده ، و : « فاجلدوا » و : « فاعطوا »

٢ - الف : المراد ، معى لم يرد

٣ - ب : يفيد

٤ - ب و ج : المجاز

٥ - الف : ولو

٦ - لا يقتضى .

٧ - ب : الحاجة .

٨ - الف : ما .

٩ - ب : مرخوة .

١٠ - ب و ج : والذى

١١ - ب : + وضع .

فِي الدِّمَةِ مُحْتَمِلًا. ثُمَّ احْتِمَالُهُ يَنْقَسِمُ ، فَزَيْمًا مُحْتَمِلٌ أَمْرًا مِنْ حِمْلَةِ  
أُمُورٍ ، مِثْلُ قَوْلِهِ - تَعَالَى - : « وَآتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ »  
وَ « لَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ » وَزَيْمًا مُحْتَمِلٌ شَيْئًا  
مِنْ حِمْلَةِ أَشْيَاءٍ مُعَيَّنَةٍ ، أَوْ شَيْئَيْنِ . كَقَوْلِيَا قُرْبً ، وَجَوْنً ، وَشَفَقً ،  
وَقَوْلِهِ - تَعَالَى - : « فَقَدْ جَعَلْنَا لِرِوَالِهِ سُلْطَانًا » .

فَأَمَّا مَا يَرْجِعُ إِلَى النِّقْلِ ؛ فَكَأَلْأَسْمَاءِ الشَّرْعِيَّةِ ، كَقَوْلِيَا  
صَلَاةً ، وَزَكَاةً ، لِأَنَّهُ الْمُرَادُ بِهَا فِي الشَّرْعِ غَيْرُ مَا وَضَعَتْ لَهُ  
فِي التَّفْصِيلِ .

وَأَمَّا مِثْلُ مَا يَرْجِعُ إِلَى مُقَدِّمَةٍ ، فَهُوَ كُلُّ عَدُومٍ يُعْلَمُ بِأَمْرِ  
مُتَقَدِّمٍ أَنَّهُ لَا يُرَادُّ بِهِ إِلَّا الْبَعْضُ ، وَلَا دَلِيلَ عَلَى التَّعْيِينِ ، فَمَا هِدَ حَالُهُ  
لَا بُدَّ فِيهِ مِنْ بَيَانٍ ، كَقَوْلِهِ - تَعَالَى - : « وَأُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ  
وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ » .

وَأَمَّا مَا يَرْجِعُ إِلَى مُؤَخَّرَةٍ وَ قَرِينَةٍ ؛ فَهُوَ كُلُّ طَاهِرٍ يُعْلَمُ  
أَنَّهُ مُشْرُوطٌ بِشَرْطٍ مُجْتَمِلٍ ، أَوْ اسْتِثْنَاءٍ مُحْتَمِلٍ ، كَقَوْلِهِ - تَعَالَى - :

١ - الف : فأتوا . ٢ - ج : - ما .

٣ - ب و ج : وضع . ٤ - الف و ج : دما .

٥ - الف و ج : - ولها عرش عظيم .

٦ - الف و ج : - اما . ٧ - ب : قرينة .

٨ - الف : - يعلم .

«أُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ الْأَنْعَامِ إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ» ، وَتَمْصِيلُ ذَلِكَ  
وَدَكْرُ حَمِيعِ أُمُثْلِهِ فِيهِ طَوَّلٌ وَاحْتِلَافٌ دَالٌّ عَلَى الْأُمُثْلَةِ ، لِأَنَّ  
الْأَمْرَ رُتَمًا اشْتَبَهَ فِيهَا . وَفِيمَا ذَكَرْنَاهُ كَفَايَةٌ .

## فصل في ذكر معاني الالفاظ التي يُعبرُ بها في هذا الباب

اعْلَمُوا أَنَّ النَّصَّ هُوَ كُلُّ حِطَابٍ أُمُكِنَ مَعْرِفَةُ الْمُرَادِ بِهِ . وَقَدْ  
ذَهَبَ قَوْمٌ إِلَى أَنَّ النَّصَّ مَا لَا تَعْتَرِضُ الشُّبُهَةُ فِي الْمُرَادِ بِهِ .  
وَمِنْهُمْ مَنْ قَالَ كَلِمًا تَتَأَوَّلُ الْحُكْمُ بِالْإِسْمِ ، فَهُوَ نَصٌّ وَلَا يَجْمَلُ  
الْمُحْتَمَلُ نَصًّا . وَمَا قُلْنَاهُ فِي حَدِّ النَّصِّ أَوْلَى ، لِأَنَّهُ لَا حِلَافَ بَيْنَ  
الْأَمِيَّةِ فِي أَنَّ اللَّهَ - تَعَالَى - قَدْ نَصَّ عَلَى الصَّلَاةِ وَأَنَزَّ كُورَةً مَعَ حَاجَتِهِمَا  
إِلَى الْبَيَانِ . وَيُسْتَوْنِ اللَّفْظُ نَصًّا ، وَإِنْ كَانَ فِيهِ اِحْتِمَالٌ وَاشْتِبَاهٌ .

٢ - الف و ب : ذلك .

١ - ب : + لا .

٤ - الف : كدية .

٣ - الف : الامور بما .

٦ - الف : لالعض

٥ - ب : ذكر معاني .

٨ - ب و ج : كل ما .

٧ - ب و ج : يعترض .

١٠ - ب - - لا .

٩ - ج : لعكيم .

١١ - ب : + د .

وَأَمَّا الْمَفْسَرُ<sup>١</sup>، فَهُوَ الَّذِي يُتَكِنُ مَعْرِفَةُ الْمُرَادِ بِهِ .  
وَأَمَّا الْمُجْتَمِلُ فِي عَرَفِ الْفُقَهَاءِ ، فَهُوَ كُلُّ حَظَابٍ يَحْتَاجُ إِلَى  
يَأْرِ . لَكِنَّهُمْ لَا يَسْتَعْمِلُونَ هَذِهِ اللَّعْطَةَ إِلَّا فِيمَا يَدُلُّ عَلَى<sup>٢</sup> الْأَحْكَامِ .  
وَالْمُتَكَلِّمُونَ يَسْتَعْمِلُونَ فِيمَا يَكُونُ لَهُ هَذَا الْمَعْنَى لَفْظَ<sup>٣</sup> الْمُنْشَاهِ ،  
وَلَا يَكَادُونَ يَسْتَعْمِلُونَ لَفْظَ الْمُجْتَمِلِ فِي<sup>٤</sup> الْمُنْشَاهِ .  
وَأَمَّا قَوْلُنَا « ظَاهِرٌ » : فَأَلَاوَلَى أَنْ يَكُونَ عَارَةً عَمَّا أَمْكَنُ<sup>٥</sup>  
أَنْ يُعَرَفَ الْمُرَادُ بِهِ ، وَلَا مَعْنَى لِأَشْرَاطِ الْإِحْتِمَالِ أَوْ التَّقَارُبِ عَلَى  
مَا اشْتَرَطَهُ<sup>٦</sup> قَوْمٌ : فَقَدْ يُطْلَقُ هَذَا الْإِسْمُ مَعَ قَعْدِ الْإِحْتِمَالِ .

## فصل في حقيقة البيان

إِعْتَمِدَ أَنَّ<sup>٧</sup> الْبَيَانَ هُوَ الدَّلَالَةُ عَلَى اخْتِلَافِ أَحْوَالِهَا ، وَ إِلَى ذَلِكَ<sup>٨</sup>  
ذَهَبَ أَبُو عَلِيٍّ وَ أَبُو هَاشِمٍ . وَ ذَهَبَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ<sup>٩</sup>

١ - ج : المعبد .

١ - ب و ج : فاما .

٢ - الف : لعطة .

٢ - الف : عليه .

٣ - ب : كما اسكن ، بحاي عما امكن .

٥ - ب : و ، بحاي في .

٤ - ب : - ان .

٦ - ب و ج : شرط .

٧ - ج : - على .

النصرى إلى أن البيان هو العلم الحادث الذى به يتبين الشئ .  
ولمقها في ذلك حدود مختلفة مضطربة لا معنى للتطويل يذكرها .  
والمحصل هذان المذهبان .

والذى يدل على أن البيان هو الدلالة وقوع الاتفاق على أن  
الله - تعالى - قد بين جميع الأحكام لآله - تعالى - بنصب  
الأدلة في حكم المظهر لها . وقد وصف الدال بأنه مستن ، وقد  
يجرى هذا الوصف مع قيد حدوث العلم ، فكيف يقال : إنه عبارة  
عن حدوث العلم . وكان يجب على هذا القول أن يكون من لم  
يسلم الشئ فما بينه الله - تعالى - له ، ولا نص له دلالة  
عليه ، ولا شبهة في بطلان ذلك . ولهذا يقولون : قد ثبت لك  
هذا الشئ ، فما تبينه . فلو كان البيان هو العلم ، لكان هذا  
الكلام متناقضا . وهذا خلاف في عبارة . والخلاف في العبارات  
ليس من المهمات .

- |                                 |                                     |
|---------------------------------|-------------------------------------|
| ١ - ج : + و .                   | ٢ - ب : لمطر مل                     |
| ٣ - ج : تبين                    | ٤ - الف : + لانه قد بين .           |
| ٥ - ج : لان الله                | ٦ - الف و ج : نصب .                 |
| ٧ - ب : وكيف                    | ٨ - الف : وما ، معاني ، ب : - وما . |
| ٩ - الف : لا .                  | ١٠ - ب : وما ، ج : تبينا .          |
| ١١ - الف : + الا يكون ميبا له . | ١٢ - ب : بينه .                     |
| ١٣ - ج : + لا .                 |                                     |



## فصل في ذكر الوجوه التي يقع بها البيان

اعلم أن بيان الأحكام الشرعية إما يكون بما يدل بالمواضعة ، وبما يتبع ذلك . فمثال ما يدل بالمواضعة الكلام والكتابة . والذي يتبع ما يدل بالمواضعة على ضربين : أحدهما حصل فيه ما يجري مجرى المواضعة ، وهو الإشارة و الأفعال . والثاني لم يحصل فيه ذلك . وذلك طريقة القياس والاحتداد ، عند من ذهب إليهما . والنبي - عليه السلام - يصح أن يتبين الأحكام بجميع الوجوه التي ذكرناها . ولا يصح منه - تعالى - أن يتبين إلا بالكلام والكتابة ، فإن الإشارة لا تحوز عليه حل اسمه ، و الأفعال التي تكون " ياناً " تقتضي مشاهدة فاعليها على بعض الوجوه ، وذلك لا يصح عليه تعالى . وقد بين " للملائكة ما كتبه

٢ - الف : تكون

١ - ب : أن .

٤ - ج : ما .

٣ - الف : ما يدل

٦ - ج : الكلام . تا ايضا .

٥ - الف : ما يدل

٨ - ب و ج : فلا .

٧ - ج : الجميع .

١٠ - الف : يكون ، بها ، ب : يكون .

٩ - الف و ج : يجوز .

١٢ - ب و ج : + تعالى

١١ - ج : بيان

في اللوح المحفوظ<sup>١</sup> ، حَتَّى تَحْمَلُوهُ ، وَأَذُوهُ . وَبَيْنَ لَنَا بِالْكَلَامِ  
جميع الأحكام .

## فصل في أن<sup>٢</sup> تخصيص العموم لا يمنع من التعلق بظاهرة<sup>٣</sup>

٥ اختلف العلماء في قوله - تعالى - : « وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا  
أَيْدِيَهُمَا » وما أشبهه . فقال قوم : يأتي شيء ؛ يخص صاراً محتملاً  
يحتاج إلى بيان ، وإلى ذلك ذهب عيسى بن أبان . وقال آخرون .  
يصح مع التخصيص التعلق بظاهرة ، وهو قول الشافعي وبعض  
أصحاب أبي حنيفة . ومنهم من قال : متى خص باستثناء ، أو بكلام  
متصل ؛ صح التعلق به . وإذا كان التخصيص بدليل منفصل ؛ فلا  
١٠ تعلق به . وهو قول أبي الحسن الكرخي . وكان أبو عبد الله  
الحسن بن علي<sup>٤</sup> البصري يقول . إذا كان التخصيص لا يخرج الحكم

١ - الف : المحفوظ

٢ - ب : - ان

٣ - ب : بظاهر .

٤ - الف : - فاقطعوا ايديهما ؛ ج : - ايديهما

٥ - ب : كان .

٦ - الف : يعلق .

٧ - الف : الحسين .

٨ - ج - على .

من أن يكون متعلقاً بالاسم على الحيد الذي تناوله الطاهر؛  
فإنه يحل محل الاستثناء في أنه لا يمنع من التعلق بالطاهر فمتى  
[١٦٥] كان التخصيص مانعاً من أن يتعلق الحكم \* بالاسم، بل يحتاج  
إلى صفة أو شرط حتى يتعلق الحكم به؛ فيجب أن يمنع ذلك  
من التعلق بظاهرة. ويقول في قوله - تعالى - : «و السارق و  
السارقة» : ١ قد ثبت أن القطع لا يتعلق بالاسم، بل يحتاج إلى  
صفات و شرائط حتى يتعلق القطع\*، و تلك الشرائط و الصفات  
لا تعلم إلا بدليل، فجرت الحاجة إلى بيان هذه الصفات و الشروط  
مجرى الحاجة إلى بيان المراد بقوله - تعالى - : «أقيموا الصلوة و  
آتوا الزكوة» . و يقول ٢ : لا شبهة في أن القطع\* يحتاج إلى  
أوصاف سوى السريقة، فجرى ذلك مجرى أن يحتاج القطع\* إلى  
أفعال سوى السريقة، ولو كان كذلك؛ لَمُنْعُ ٣ «من التعلق بالطاهر» ،  
فكذلك الأوصاف. و هذه الطريقة أقوى شبهة من كل شيء.

١ - ب : يستع

٢ - ب : يقول

٣ - ب و ج : في قوله تعالى .

٤ - ب : + و

٥ - الب : + بها

٦ - ب : صجرت

٧ - ج : + و .

٨ - ب : يقول .

٩ - الب : - القطع .

١٠ - ج : يسع .

١١ - ج : بظاهر .

قيل<sup>١</sup> فى هذا الباب .

و<sup>٢</sup> الذى نقوله<sup>٣</sup> . أن كل خطاب لو خلبا وظاهره لكنا نفعل<sup>٤</sup>  
 ما أريد منا ، وإما كنا نخطئ<sup>٥</sup> فى ضم ما لم يرد منا إلى ما أريد<sup>٦</sup> ،  
 فيجب أن يكون المحتاج إليه فى يابه التخصيص . والأصل ممكن<sup>٧</sup>  
 التعلق بظاهره ، وكل خطاب لو خلبا مع ظاهره ، لما أمكن<sup>٨</sup>  
 تنفيذ<sup>٩</sup> شىء من الأحكام على وجه ولا سبب ، فيجب أن يحتاج فى  
 أصله إلى بيان<sup>١٠</sup> . ومثال الأول قوله - تعالى - «<sup>١١</sup> والسارق<sup>١٢</sup> و  
 السارقة<sup>١٣</sup> » ، لأننا لو خلبا وظاهره ؛ لقطنا من أراد منا قطعه<sup>١٤</sup>  
 ومن لم يرد<sup>١٥</sup> . وكذلك قوله - تعالى - : «<sup>١٦</sup> اقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ<sup>١٧</sup> » ،  
 لأننا لو عملنا بالظاهر ؛ لقتلنا من أراد قتله ومن لم يرد<sup>١٨</sup> ، فاحتجنا<sup>١٩</sup>  
 إلى<sup>٢٠</sup> تمييز<sup>٢١</sup> من لا يقتل ولا يقطع ، دون من<sup>٢٢</sup> يقتل أو يقطع<sup>٢٣</sup> .  
 ومثال الثانى قوله - تعالى - : «<sup>٢٤</sup> أَقِيمُوا الصَّلَاةَ<sup>٢٥</sup> » ، وقوله - جل

٢ - ج : - و .

١ - ج : فعل

١ - الف : كان ، ب : - كنا .

٢ - ج : نقوله .

٦ - ب : البيان .

٥ - ب : تنفيذ ، ج : يصد .

٨ - ب و ج : لو اء ، بجائى لانا .

٧ - ب و ج : قوله تعالى .

١٠ - ب : قطعة

٩ - ب : لو

١٢ - ج : - و كذلك ، تا ايضا

١١ - ب : - و من لم يرد

١٤ - ج : تمييز

١٣ - ج : بيان .

١٦ - ب و ج : يقطع او يقتل .

١٥ - ب : من

أسمه - ١ : « وفي أموالهم حق معلوم<sup>٢</sup> للسائل والمحروم<sup>٣</sup> » ، لا تأ  
لوخلتنا والظاهر ؛ لما أمكننا<sup>٤</sup> أن تعلم شيئاً مما أريد منا ، فاحتجنا  
إلى بيان ما أريد منا<sup>٥</sup> لا تأ غير مستعدين له من ظاهر<sup>٦</sup> اللفظ ، وفي  
الأول الأمر بخلافه . وحرى ذلك مخزى الاستثناء إذا دخل على<sup>٧</sup>  
العموم ، أو غيره من الأدلة المنفصلة ، في أنه وإن جعل الكلام  
مخاراً ، فالتأ بالظاهر في الباقي صحيح ممكن<sup>٨</sup> .

وإنه دحبت<sup>٩</sup> الشبهة في هذا الموضع ، من جهة أن البيان في  
آية السارقة وقع فيمن يقطع<sup>١٠</sup> ، لا فيمن لا يقطع<sup>١١</sup> ، وفي صفات  
السارقة التي يجب بها<sup>١٢</sup> انقطع<sup>١٣</sup> ، لا في صفة ما لا يجب به القطع<sup>١٤</sup> ، فأشكل  
ذلك على من لم يتم الطر<sup>١٥</sup> ، فطن<sup>١٦</sup> أنه محال للتخصيص في  
قوله - تعالى - : « اقتلوا المشركين » وما جرى مجراه .

والوجه الذي من أجابه عتقوا الشروط بما يجب به<sup>١٧</sup> القطع<sup>١٨</sup>

١ - ب و ج . ملى

٢ - ب و ج . امكا

٣ - الب : - ما .

٤ - ب و ج : الظاهر ، و .

٥ - ب : - عى .

٦ - ج : ادخلت

٧ - ج : فيما

٨ - ب و ج : مها .

٩ - الب . وطن .

١٠ - ب و ج : فيه .

دُونَ مَا لَا يَجِبُ بِهِ الْقَطْعُ هُوَ طَلِبُ الْإِخْتِصَارِ ، وَالْعَدُولُ عَنْ  
التَّطْوِيلِ

وَلَمَّا كَانَ الْعَرَضُ تَمِيزًا مَنِ يُقَطَّعُ مِمَّنْ لَا يُقَطَّعُ ، وَلَمْ  
يُمْكِنْ التَّمِيزُ بِأَمْتِنَاءِ الْأَعْيَانِ ، عُدِّلَ مِنْ تَمِيزِهِ<sup>٢</sup> بِالْأَعْيَانِ إِلَى تَمِيزِهِ<sup>٣</sup>  
بِالْصَّفَاتِ .

وَلَمَّا كَانَ التَّمِيزُ بِالْصَّفَاتِ فِيمَنْ لَا يُقَطَّعُ يَطُولُ ، لِأَنَّ مَنْ  
لَا يُقَطَّعُ مِنَ السَّرَاقِ أَكْثَرُ مِمَّنْ يُقَطَّعُ ، فَتَبَيَّنَ بِصِفَاتِ مَنْ يُقَطَّعُ  
طَلِبًا لِلْإِخْتِصَارِ .

وَإِذَا كُنَّا قَدْ اتَّفَقْنَا عَلَى أَنَّهُ<sup>٤</sup> لَوْ مَتَزَّ بِأَمْتِنَاءِ الْأَعْيَانِ ؛ لَصَحَّ  
التَّعَلُّقُ بِالظَّاهِرِ فِيمَا بَقِيَ ، وَكَذَلِكَ إِذَا مَتَزَّ بِذِكْرِ صِفَاتِ مَنْ لَا  
يُقَطَّعُ ، حَتَّى يَقُولَ : « اقْطَعُوا السَّرَاقَ إِلَّا مَنْ<sup>٥</sup> صِفَتُهُ كَذَا ؛ فَكَذَلِكَ<sup>٦</sup> »  
يَجِبُ أَنْ يَتَعَلَّقَ بِظَاهِرِ مَا بَقِيَ مَتَى مَتَزَّ بِأَمْتِنَاءِ مَنْ يُقَطَّعُ ، لِأَنَّ  
هَذَا التَّمِيزَ إِنَّمَا اعْتَمِدَ لِإِحْرَاجِ مَنْ لَا<sup>٧</sup> يُقَطَّعُ وَإِبَانَتِهِ ، وَإِنَّمَا عُدِّلَ

١ - ج : تميز

٢ - ج : لا

٣ - ج : تميزه .

٤ - ج : التميز .

٥ - ب : من

٦ - ب و ج : ميز

٧ - ب : لونه

٨ - ج : ممن

٩ - الب : من

١٠ - الب : ولذلك .

١١ - ب : لا .

إليه للاختصار<sup>١</sup>.

فان قيل : مَيَّزُوا بَيْنَ الْمُجَازِ الَّذِي لَا يَصِحُّ التَّعَلُّقُ بِظَاهِرِهِ ،  
وَبَيْنَ الْمُجَازِ الَّذِي يَجِبُ التَّعَلُّقُ بِظَاهِرِهِ .

قُلْنَا أَمَّا مَثَلُ الْمُجَازِ الَّذِي لَا يَصِحُّ التَّعَلُّقُ بِظَاهِرِ الْعُمومِ  
مَعَهُ ، فَهُوَ أَنْ يَقُولَ : « أَضْرِبِ الْقَوْمَ » ، وَإِنَّمَا أَرَدْتُ « مِنْهُمْ » أَوْ  
يَقُولَ : « وَإِنَّمَا أَرَدْتُ الْمُجَازَ ، دُونَ الْحَقِيقَةِ » وَمَثَلُهُ قَوْلُهُ -  
تَعَالَى - : « إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ » وَأَمَّا الْمُجَازُ الَّذِي لَا يَتِمُّعُ مِنَ  
التَّعَلُّقِ بِالظَّاهِرِ ، فَهُوَ أَنْ يَقُولَ الْقَائِلُ : ضَرَبْتُ الْقَوْمَ ، وَيَتَصَبَّ  
دَلِيلًا أَوْ يُقَامُ مِنْ حَالِهِ أَنَّهُ مَا ضَرَبَ وَاحِدًا مُعَيَّنًا مِنْهُمْ ، فَإِنَّ النِّفْظَ  
يَصِيرُ مُجَازًا لَا مُحَالَةً ، لَكِنَّهُ لَا يَتِمُّعُ مِنَ التَّعَلُّقِ بِالظَّاهِرِ فَسَمْنٌ عَدَا  
مَنْ قَامَ الدَّلِيلُ عَلَى تَخْصِيصِهِ وَهَذِهِ الْحَمْلَةُ يُطَنَعُ<sup>٢</sup> بِهَا عَلَى جَمِيعِ  
مَا يُحْتَاجُ إِلَيْهِ فِي هَذَا الْبَابِ

٢ - الف : لا يعور

٤ - الف : + من .

٦ - ح : + لا يمتع .

٨ - ج : تطلع .

١ - ج : للاختصار

٣ - ج : ان

٥ - الف : - لا .

٧ - الف : من

## فصل في ذكر ما يحتاج من الأفعال إلى بيان وما لا يحتاج إلى ذلك

إفتم أن وقوع الأفعال وجواز الاحتمال في الفعل كوقوعها في القول ، فيجب حاجة كل واحد منهما مع الاحتمال والأجمال إلى بيان .

فإن قيل : كيف يُقسّمون الأفعال إلى ما يحتاج إلى بيان وإلى ما لا يحتاج ، ومن مذهبكم أن الأفعال أجمع لا موضعة فيها ، ولا ظاهر لها ، وهي مفارقة للخطاب في هذا الباب

قلنا : الأصل في الأفعال أنه لا طاهر لها ، لكنها تعيد بالشرع ،  
لأمارات تحصل فيها ، تنخرى مجرى الموضعة في القول ، فتسوغ  
أن تُقسّمها ، قسمة لأقوال ، يُستثنى ذلك ، إذ رأينا - صلى الله

٢ - ب : مما .

١ - الف : بانه

٤ - ب و ج : الاجمال والاحتمال .

٣ - ج : لاجماع

٦ - ج : لا يحتاج ، بجای يحتاج والعكس .

٥ - ج : يقسمون .

٨ - ب : بالأفعال .

٧ - ب : اجمع ان الأفعال .

٩ - ب : يقيد بالشرع ، يحاي تعيد بالشرع ، الف : بعد الشرع

١١ - ج : بعضها

١٠ - ب : منها .

١٢ - ج : انا



عليه وآله - ' يَقَعُ صَلَوةٌ عَقِبَ إِقَامَةٍ ؛ عَلَيْنَا أَنْ الصَّلَوةَ وَاجِبَةٌ .  
لِأَنَّ الإِقَامَةَ عِلَامَةُ الْوُجُوبِ . وَإِذَا أَمَرَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - بِالْقِتْلِ  
فِي دِينِهِ بَعْدَ الْإِسْتِثْنَاءِ ؛ عَلِمَ أَنَّ الْمَقْتُولَ مُرْتَدٌّ لِأَنَّ هَذِهِ أَمَارَتُهُ ،  
وَإِذَا رَأَيْنَاهُ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - تَارِكًا لِلصَّلَوةِ عَلَى مَبْتِى لِأَحْلِ دِينٍ ؛  
عَلِمْنَاهُ كَافِرًا .

فَأَمَّا مِثَالُ الْمُحْتَمَلِ مِنَ الْأَفْعَالِ ؛ فَهُوَ مَا لَا أَمَارَةَ عَلَيْهِ ، وَمِثَالُهُ  
أَنْ يَقَعُ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - صَلَوةٌ يَنْفَرِدُ بِهَا ، فَيَجُوزُ أَنْ تَكُونَ  
وَاجِبَةً ، وَيَجُوزُ أَنْ تَكُونَ مُعَلًّا ، فَقَدْ بَانَ مَا قَصَدْنَاهُ .

## فصل فى وقوع البيان بالافعال

اعْلَمْ أَنَّهُ لَا حِلَافَ بَيْنَ الْفُقَهَاءِ فِي أَنَّ الْأَفْعَالَ يَقَعُ بِهَا الْبَيَانُ ١٠  
فِي ' الْمُجْتَمِعِ ' ، كَمَا يَقَعُ بِالنَّقُولِ . وَقَدْ رَحَّمُوا إِلَى أَعْمَالِهِ - عَلَيْهِ  
السَّلَامُ - فِي الْبَيَانِ ، كَمَا رَحَّمُوا إِلَى أَقْوَالِهِ . وَمَنْ قَالَ أَخِيرًا

١ - ج : عليه السلام .

٢ - ج : المقول .

٣ - الب : مرئى .

٤ - الب : يارك .

٥ - ب و ج : يكون .

٦ - ج : يكون .

٧ - الب : صدنا .

٨ - ب : العلم ؛ ج : العلم .

٩ - ب و ج : به بيان .

١٠ - ب و ج : فى .

بجواب ذلك محالٌ للإجماع .

ثم لا يتخلو خلافه من وجوه : إما أن يُسَكَّرَ كَوْنُ الْفِعْلِ بَيَانًا ،  
 من حيث لا مُوَاضَعَةَ فِيهِ ، وَلَا طَاهِرًا لَهُ ، \* أَوْ مِنْ حَيْثُ لَا يَصَحُّ تَعَلُّقُهُ <sup>[١٦٦]</sup>  
 بِالْقَوْلِ الْمُحْضَلِ ، أَوْ لَا يَتَّصِلُ بِهِ ، أَوْ لَمْ يَثْبُتْ فِي أَعْمَالِهِ - عَلَيْهِ  
 السَّلَامُ - أَنَّهَا بَيَانٌ ، كَمَا ثَبَتَ فِي أَقْوَالِهِ .

فَأَمَّا الْأَوَّلُ ، فَإِنَّ الْفِعْلَ وَإِنْ لَمْ يَكُنْ فِيهِ مُوَاضَعَةٌ ، فَقَدْ نَعَلِمَ  
 بِوُقُوعِهِ عَلَى بَعْضِ الْوُجُوهِ ضَرُورَةً ، أَوْ بِدَلِيلٍ ، فَيَحْضُرُ ذَلِكَ مُجْرَى  
 الْمَوَاضَعَةِ ، وَقَدْ عَلِمَ بِالْمَعَادَاتِ أَنَّ التَّعْلِيمَ رُبَّمَا يَكُونُ بِالْفِعْلِ أَقْوَى  
 مِنْهُ بِالْقَوْلِ وَالْوَصْفِ ، أَلَّا تَرَى أَنَّ الْوَاصِفَ رُبَّمَا لَا يُفْهَمُ غَرَضُهُ  
 بِوَصْفِهِ ، فَيَقْرَعُ <sup>١١</sup> إِلَى التَّفْهِيمِ بِالْفِعْلِ ، وَمَا قَرَعَ <sup>١٢</sup> إِلَى الْفِعْلِ فِي  
 الْبَيَانِ لَمَّا اشْتَبَهَ بِالْقَوْلِ إِلَّا لِأَنَّهُ أَقْوَى .

فَأَمَّا التَّعَلُّقُ بِالْفِعْلِ <sup>١١</sup> الْمُسْتَعِينُ ، فَيُمْكِنُ أَنْ يُعْلَمَ مِنْهُ - عَلَيْهِ  
 السَّلَامُ - عَلَى أَحَدِ وَحْهَيْنِ : إِمَّا أَنْ عَلِمْنَا بِالضَّرُورَةِ <sup>١٢</sup> مِنْ

١ - الف : طاهرًا . ٢ - ب و ج : تعليقه .

٣ - ب و ج : الف : يثبت .

٤ - ج : في . ٥ - ب و ج : يعلم وقوعه .

٦ - ب : بوصف . ٧ - ب و ج : مجرى .

٨ - الف : يجمع . ٩ - ب : يقرع . ١٠ - الف : قرع .

١١ - الف : سلك الفعل ، + بالقول .

١٢ - ب : يعلمنا ان ضرورة ، ج : يعلمنا ضرورة .

- قصيده أنه يُبَيِّنُ<sup>١</sup> يَفْعِلُهُ الحطاب<sup>٢</sup> المُجْمِلُ . فَنَعْلَمُ<sup>٣</sup> التعلُّقَ على أقوى  
الوحدانية . أو يقول - عليه السلام - . « إِنِّي مُبَيِّنٌ لِهَذَا الْمُجْمِلِ  
يَفْعَلِي<sup>٤</sup> » ثُمَّ يَقُولُ . فَيَكُونُ<sup>٥</sup> - أَيْضاً - التعلُّقُ معلوماً . وَلاَ يَسَـ<sup>٦</sup> يَحُوزُ  
أَنْ يُرْجَعَ فِي التعلُّقِ إِلَى مَا يَقُولُهُ قَوْمٌ : مِنْ أَنَّهُ - عَلَيْهِ السَّلَامُ -  
إِذَا قَالَ : « صَلُّوا » وَهَذَا لَفْظُ مُحْمَلٍ<sup>٧</sup> ، ثُمَّ قِيلَ عَلَيْهِ مَا يُمَكِّنُ أَنْ  
يَكُونَ بَيَاناً لَهُ ، كَانَ<sup>٨</sup> صَلَّى رَكْعَتَيْنِ . لِأَنَّ هَذَا الْوَحْدَ عَيْرُ صَحِيحٍ ،  
لِأَنَّهُ قَدْ يَحُوزُ أَنْ تَكُونَ<sup>٩</sup> صَلَاةُ الرَّكْعَتَيْنِ عَيْرَ بَيَانٍ ، بَلْ هُمَا  
مُتَمِّدَا<sup>١٠</sup> بِهِمَا ، فَكَمَا<sup>١١</sup> يَحُوزُ فِيهِمَا أَنْ يَكُونَ بَيَاناً يَحُوزُ عَيْرُ  
ذَلِكَ ، فَالتعلُّقُ عَيْرُ مَعْلُومٍ . فَالْمُتَمِّدَا<sup>١٢</sup> مَا ذَكَرْنَاهُ .
- فَأَمَّا الْإِتِّصَالُ ، فَغَيْرُ مُتَّبِعٍ أَنْ يَكُونَ بَيْنَ الْفِعْلِ الَّذِي يَقَعُ<sup>١٣</sup>  
بِهِ الْبَيَانُ وَبَيْنَ الْمُجْمِلِ مَا يَجْرِي مَحْرَى الْإِتِّصَالِ ، فَيَكُونُ مُؤَثِّرًا  
فِيهِ ، وَالْعَادَاتُ<sup>١٤</sup> شَاهِدَةٌ بِذَلِكَ . وَلَا<sup>١٥</sup> مَعْنَى لِذِيهِ .

- |                       |                                 |
|-----------------------|---------------------------------|
| ١ - ب و ج : مبين .    | ٢ - ب و ج : للحطاب .            |
| ٣ - ر و ج : فاعلم .   | ٤ - ب و ج : اني .               |
| ٥ - ب و ج : فعل       | ٦ - الف : لكان .                |
| ٧ - ب : بهذا          | ٨ - الف و ج : كانه              |
| ٩ - الف و ج : يكون .  | ١٠ - ب : بهما متدا ، الف : متدا |
| ١١ - الف : وكما       | ١٢ - الف : والمتمد على          |
| ١٣ - الف : فالعادات . | ١٤ - الف : فلا .                |

فَأَمَّا ثَبُوتُ الْبَيَانِ بِالْفِعْلِ كَتَبُوته يَقُولُ ، فهو إحصاءُ الْأَمَةِ ،  
 وَلِهَذَا رَجَعُوا إِلَى فِعْلِهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - فِي الْمَنَاسِكِ وَالصَّلَاةِ ،  
 وَجَعَلُوا ذَلِكَ يَبَاءً لِقَوْلِهِ - تَعَالَى - « أَقِيمُوا الصَّلَاةَ » وَلِقَوْلِهِ - عَزَّ وَجَلَّ - :  
 « وَابْلُغْ عَلَى النَّاسِ حِجَّ الْبَيْتِ » ، وَقَوْلُ النَّبِيِّ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - :  
 « صَلُّوا كَمَا رَأَيْتُمُونِي أَصَلَّى » وَ « خُذُوا عَنِّي مَنَاسِكَكُمْ » مِمَّا  
 يُدُلُّ - أَيْضاً - عَلَى ذَلِكَ .

### فصل في تقديم القول في البيان على الفعل

اعْلَمْ أَنَّ الْقَوْلَ وَالْفِعْلَ إِذَا تَرَادَفَا ، وَاجْتَمَعَا ، وَكَانَ كُلُّ  
 وَاحِدٍ مِنْهُمَا يَصِيحُ الْبَيَانُ بِهِ . كَصَحَّتِهِ بِالْآخِرِ ، فَكُلُّ وَاحِدٍ  
 مِنْهُمَا يَصِيحُ وَصْفُهُ بِأَنَّهُ بَيَانٌ وَإِنَّمَا الْإِشْتَاءُ فِي قَوْلٍ مَتَى جَمَعْنَاهُ  
 بَيَاناً لَمْ يَصِحَّ أَنْ يُجَمَلَ الْعَمَلُ بَيَاناً ، إِنَّمَا لِيَتَنَفَّسَ ، أَوْ مَا يَجْرِي مَجْرَاهُ

١ - الب : الإمامية ٢ - ج : + و

٣ - ب و ج : يقول . ٤ - ب : ايضا .

٥ - الب : التنى . ٦ - ج : لصحته

٧ - ج : وكل .

٨ - الب : من جعل للقول ، معاى متى جلتاه

٩ - ج : للعمل

فَمَنْ رَجَعَ الْقَوْلُ : اَعْتَمَدَ عَلَى أَنْ شَرَطَ فِي كَوْنِ الْقَعْلِ بَيَانًا  
الْحَاحَةُ إِلَى التَّيْسِينَ ، وَهَذَا الشَّرْطُ مَقْذُوفٌ مَعَ وَجُودِ الْقَوْلِ . وَلِأَنَّ  
تَعَلُّقَ الْقَوْلِ . أَوْ كُذِّ . لِأَنَّهُ الْحَالُ مَحَلُّ الْإِسْتِثْنَاءِ وَالشَّرْطِ . وَمِنْ  
سَوَى بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ ؛ أَنْزَلَهُمَا مَرَّةً قَوْلَيْنِ . أَوْ دَلِيلَيْنِ ، تَضَمَّنَ  
كُلُّ وَاحِدٍ مَهُمَا مِنَ الْبَيَانِ مِثْلَ مَا تَضَمَّنَهُ الْآخَرُ .

## فصل في هل يجب أن يكون البيان كالمجمل في القوة وغيرها ، أو لا يجب ذلك

اعْلَمْ أَنَّ هَذَا الْفَصْلَ يَنْقَسِمُ إِلَى قَسَمَيْنِ . أَحَدُهُمَا مَا مَعْنَى  
قَوْلِهِمْ : « بَيَانُ الشَّيْءِ فِي حِكْمِهِ » . وَالثَّانِي هَلْ يَجِبُ أَنْ يَكُونَ  
الْبَيَانُ كَالْخَطَابِ الْمُتَّبِعِ فِي الرِّثْيَةِ وَالْقُوَّةِ

وَلَيْسَ مَعْنَى قَوْلِنَا : « إِنَّ بَيَانُ الشَّيْءِ فِي حِكْمِهِ » أَنَّ الشَّيْءَ  
إِذَا كَانَ وَاجِبًا ، قَبْلِيَّاهُ وَاجِبٌ . لِأَنَّ بَيَانُ الْوَاجِبِ وَالنَّدْبِ مَعًا

١ - الف : بشرط . ٢ - الف : التين .

٣ - الف : - ولان تعلق القول ٤ - الف : فلا يبرهن .

٥ - ج : يصح . ٦ - ب : و .

٧ - ب . قولهم . ٨ - ج : القوم .

مِمَّا يَجِبُ عَلَى الْحَكِيمِ<sup>٢</sup> . وَلَا يَجُوزُ أَنْ يُرِيدَ بِذَلِكَ أَنَّهُ فِي قُوَّتِهِ،  
وَرُتَبَتِهِ ، وَحُصُولِ الْعِلْمِ بِهِ . وَإِنَّمَا الْمُرَادُ بِهِ<sup>٣</sup> أَنَّ الْعَمَلَ إِذَا كَانَ  
فِي نَفْسِهِ وَاحِدًا ، وَتَضَمَّنَ الْبَيَانَ صِفَاتِهِ ، وَتَفَصَّلَ أَحْوَالِهِ ؛ فَهَذِهِ التَّفَاصِيلُ  
وَاجِبَةٌ ، لِأَنَّهَا صِفَاتُ الْوَاحِدِ<sup>٤</sup> ، وَكَذَلِكَ الْعَمَلُ إِذَا كَانَ فِي نَفْسِهِ مُنْدَوًّا  
إِلَيْهِ ؛ فَبَيَانُ أَوْصَافِهِ وَ أَحْوَالِهِ بِهَذِهِ الصِّفَةِ .

وَأَمَّا الْكَلَامُ فِي الْفَصْلِ الثَّانِي ؛ فَقَدْ اخْتَلَفَ فِيهِ<sup>٥</sup> : فَقَالَ قَوْمٌ  
يَجِبُ أَنْ يَكُونَ الْبَيَانُ فِي رُتَبَةِ الْمَسْبُوعِ ، وَطَرِيقَةِ الْعِلْمِ بِهِ<sup>٦</sup> . وَقَالَ  
قَوْمٌ يَجِبُ فِي أَصُولِ صِفَاتِهِ وَشُرُوطِهِ أَنْ يَكُونَ<sup>٧</sup> كَذَلِكَ ، دُونَ  
التَّفَصِيلِ . وَبِهِمْ مَنْ وَقَفَ ذَلِكَ عَلَى الدَّلِيلِ ، وَجَوَزَ أَنْ يَكُونَ الْبَيَانُ  
بِخَيْرِ الْوَاحِدِ وَالْقِيَامِ .

وَالصَّحِيحُ أَنَّ الْبَيَانَ يَجِبُ أَنْ يَكُونَ إِلَيْهِ<sup>٨</sup> طَرِيقٌ ، وَعَلَيْهِ  
دَلِيلٌ ، وَكَيْفِيَّةٌ ذَلِكَ فِي رُتَبَةٍ أَوْ قُوَّةٍ<sup>٩</sup> لَسَتْ بِوَاجِبَةٍ ، وَذَلِكَ  
مَوْقُوفٌ عَلَى مَا يَعْلَمُهُ اللَّهُ - تَعَالَى - مِنْ الْمَصْلَحَةِ ، وَلَيْسَ يَتَنَبَّعُ

٢ - الب : الحكم

١ - ب : وما .

٤ - ب : - لأنها صفات الواجب .

٢ - ب و ج : .

٦ - ب و ج : فاما .

٥ - ب و ج : احواله و اوصافه

٨ - الف : طريقه .

٧ - ج : - به .

١٠ - ب : يكون

٩ - الف : - به .

١٢ - ب : قوته

١١ - الف : له .

تجويزاً أو تقديراً<sup>١</sup> أت يثبت البيان بحير الواحد أو أقياس، كما  
أجزنا<sup>٢</sup> أن نخص بهما العموم المعلوم<sup>٣</sup> في كتاب الله تعالى، وإتمام الكلام  
في وقوع ذلك وحصوله، ولا شبهة في أن العلم بالصلوة وأنها  
مخاطبون ضروري، وإن لم يجب مثل ذلك في بابها.

## فصل في تمييز ما الحق بالمجمل وليس فيه أو أدخل فيه وهو خارج عنه

اعلم أن في الشافعية من يلحق بالمجمل قوله - تعالى - : «و  
الذين هم لقرويجهم حافظون ، إلا على أزواجهم ، أو ما ملكت  
أيماهم» وقوله - تعالى - : «والذين يكنزون الذهب والفضة»  
من حيث خرج الكلام مخرج المدح في إحدى الآيتين ، و  
مخرج الدم في الأخرى .

وهذا باطل ، لأنه لا تنافي بين وجه المدح والدم<sup>٤</sup> وبين

١ - ج : أو . ٢ - الف : تقدير أو تجويز .

٣ - ج : احبرنا . ٤ - ب : - المعلوم .

٥ - ج : تميز . ٦ - ب : دخل .

٧ - الب : احد ، ج : - احدي . ٨ - ب و ج : الف والدم

ما يقتضيه العموم من الحكم الشامل ، وإذا كان الرجوع في دلالة  
العموم إلى ظاهر اللفظ ، فيكونه مدحاً أو ذمّاً لا يتغير الطاهر ، كما  
أن قوله - تعالى - : « وَ السَّارِقُ وَ السَّارِقَةُ » عمومٌ وَ غير محتمل ، وَ  
إن كانت المقصد به الزحر والتخويف ، من حيث لا تنافي بين ذلك  
وبين عموم الحكم ، فكذلك الأول .

وفي التيسر من ذهب إلى أن التعلق بلفظ الجمع من غير دخول  
الف لام مثل قول القائل : « أعط فلانة درهم » لا يصح ، وقالوا :  
أنه يجوز أن يكون المراد به أكثر من ثلاثة ، وطعنوا أنه  
كالمجمل .

و الواجب موافقة القائل بذلك على مراده ، لأنه إن أراد أن  
حقيقة هذه اللفظة ليست مقصورة على ثلاثة في اللغة ، فهو كما قال ،  
لأنه يتناول كل جمع . وإن قال : إذا ورد من حكيم<sup>١</sup> وتجرد<sup>٢</sup>

١ - الف : ناد . ٢ - ب : فيكون .

٣ - الف : و . ٤ - الف : المقصد .

٥ - ج : الرحير . ٦ - الف : وكذا .

٧ - ب : على . ٨ - الف : - الف : ب : الالف .

٩ - ب : لا . ١٠ - ب : ان .

١١ - ب : متصورة . ١٢ - ب : لكل .

١٣ - ب : حكم .



[١٦٧] لَا أَقْطَعُ عَلَى أَنْ \* الْمُرَادُ بِهِ ثَلَاثَةٌ . بَلْ أَقْبُ فِي الثَّلَاثَةِ ، كَمَا أَقْبُ فِيهَا رَادَّ عَلَيْهَا فَهَذَا غَلَطٌ . لِأَنَّ هَذَا اللَّعْظَ فِي الثَّلَاثَةِ لَا يَدَّ مِنْ مَنْ تَنَاوَلَهُ . إِذَا كَانَ حَقِيقَةً . ثَلَاثَةً ، مِنْ غَيْرِ تَقْصَانٍ مِنْهَا ، وَإِنْ جَازَ الزِّيَادَةُ عَلَيْهَا .

وَالْحَقُّ قَوْمٌ مَارَوْى عَنْ النَّبِيِّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - مِنْ قَوْلِهِ . فِي الرِّقَّةِ رُبْعُ الْعَشْرِ . بِالْمَحْمِلِ ، دُونَ الْمُعْجَمِ ، وَقَالُوا : إِنَّمَا يَدُلُّ عَلَى وَجوبِ رُبْعِ الْعَشْرِ فِي هَذَا الْحَنِيسِ ، وَيَعْتَاجُ إِلَى بَيَانِ الْقَدِيرِ الَّذِي يُؤْخِذُ مِنْهُ ذَلِكَ ، وَجَعَلُوا خَبَرَ الْأَوَاقِي مُبْتَنًى لِمُخَصَّصًا ، وَكَذَلِكَ خَبَرُ الْعَشْرِ . وَخَبَرُ الْأَوْسَاقِ ١٢

وَرَدَّ قَوْمٌ عَلَيْهِمْ . قَالُوا : إِنْ قَوْلُهُ : « فِي الرِّقَّةِ رُبْعُ الْعَشْرِ » ١٠

١ - الب : يقطع

٢ - ب : عليها

٣ - الب : + ثلثة .

٤ - الب : حقيقته .

٥ - الب : منه ع .

٦ - الرقة : الدراهم المصروفة ١ والهاء

عوض من الواو ج : رقون ( اقرب الموارد ، مادة ورق ) .

٧ - ب : - ربع .

٨ - ج : هه .

٩ - ب : الا او ج : الاول في ، سحاى الاواقى . وهي جمع أوقية بضم الهمزة و

تشديد الياء : سعة متقابل ١ و ارسعون درهماً ( اقرب الموارد ، ماده ومي ) .

١٠ - ب : مبني .

١١ - ج : فكذلك .

١٢ - الاوساق جمع الوسق فتح الواو وسكون السين : ستون صاعاً ( اقرب

الموارد ، مادة وسق ) .

يَقْتَضِي الْعُمُومَ وَالْإِسْتِغْرَاقَ ، حَتَّى لَوْ خَلَيْنَا وَثَرَدَهُ ، لَا مَكْنَتَنَا  
الْإِمْتِثَالَ ، فَكُنَّا بِوَجِبٍ رُبْعٍ الْعُشْرِ فِي قَدِيلِهِ وَكَثِيرِهِ . فَخُضِرَ  
الْأَوَاقِي مُخَصَّصٌ ، لَا مُتَيْنٌ .

وَيَقْوَى عِنْدَنَا الْقَوْلُ الْأَوَّلُ ، لِأَنَّا قَدَيْتَ عَدَّ الْكَلَامِ فِي الْعُمُومِ  
أَنَّ لَفْظَ الْعُنْصِ لَا يُفِيدُ فِي كُلِّ مَوْجِعِ الْإِسْتِغْرَاقِ وَالشُّمُولِ ، وَإِذَا  
كَانَ الْأَمْرُ عَلَى ذَلِكَ ، فَقَوْلُهُ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - : " فِي الرِّقَةِ رُبْعُ  
الْعُشْرِ " إِنَّمَا هُوَ إِشَارَةٌ إِلَى الْعُنْصِ الَّذِي تَجِبُ فِيهِ هَذِهِ الزَّكَاةُ ،  
وَلَيْسَ فِيهِ بَيَانُ الْمَقَادِيرِ ، فَغَيْرُ مُكْرَرٍ أَنْ يَكُونَ خُرُاجُ الْأَوَاقِي مُتَيْنًا ،  
لَا مُخَصَّصًا .

وَيَتِمُّ يَدْخُلُ فِي هَذَا الثَّابِ قَوْلٌ مِنْ يَقُولُ : « وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ »  
مُحْمَلٌ ، وَحَصَلَ بَيَانُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَاعْتَمَدَ هَذَا الْقَائِلُ عَلَى أَنَّ  
الْبَاءَ تَقْتَضِي الْإِلْصَاقَ . مِنْ غَيْرِ أَنْ تَقْتَضِيَ الْقَدْرَ الَّذِي يُنْسَخُ مِنْ  
الرَّأْسِ ، فَحُتَّاجٌ فِيهَا إِلَى بَيَانٍ .

وَهَذَا يَجِبُ أَنْ يَتَأَمَّلَ ، لِأَنَّ فِي الثَّانِي مَنْ ذَهَبَ فِي الْبَاءِ إِلَى

- |                         |                                       |
|-------------------------|---------------------------------------|
| ١ - ج : بوجِب .         | ٢ - الف : رُبْع .                     |
| ٢ - ب : فِي             | ٤ - ب : الْأَوَامِي ، ج : الْأَوَالِي |
| ٥ - ب : - السَّلَام .   | ٦ - الف : التِي .                     |
| ٧ - ب و ج : نَحَب .     | ٨ - الف : غَيْرُ مُخَصَّصٍ .          |
| ٩ - ب و ج : يَقْتَضِي . |                                       |

أَنَّهَا لَا لِصَاقِ الْعَمَلِ بِالْمَفْعُولِ ، وَفِيهِمْ مَنْ ذَهَبَ إِلَى أَنَّهَا لِلتَّبْعِيضِ .  
وَمَنْ قَالَ بِالْأَوَّلِ اخْتَلَفُوا : فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ : أَنَّهَا تَقْتَضِي 'الْإِلْصَاقَ  
بِكُلِّ الْعَضْوِ الْمَذْكُورِ ، وَهُوَ مَذْهَبُ الْحَسَنِ الصَّرِيِّ وَمَالِكٍ ' وَأَبِي  
عَلِيٍّ الْجَبَائِي ، وَمِنْهُمْ ' مَنْ يَقُولُ : أَنَّهَا تَقْتَضِي 'الْإِلْصَاقَ عَلَى الْجُمْلَةِ ،  
مِنْ غَيْرِ اقْتِضَاءٍ لِكُلِّ ' . أَوْ بَعْضِ . وَ عَلَى الْمَذْهَبِ الْأَوَّلِ لَا إِحْمَالٌ .  
فِي الْآيَةِ ، لِأَنَّهَا إِذَا دَلَّتْ عَلَى مَسْحِ جَمِيعِ الرَّأْسِ ، فَقَدْ زَالَ  
الْإِحْمَالُ . وَ عَلَى الْمَذْهَبِ الثَّانِي - وَهُوَ الْإِلْصَاقُ الْمَطْلُوقُ - لَا يُدْرِكُ  
ضَرْبٌ مِنَ 'الْإِحْمَالِ ، لِأَنَّا لَا نَعْلَمُ مِنْ هَذَا الظَّاهِرِ أَنَّ الْمُرَادَ مَسْحَ الْجَمِيعِ ،  
أَوْ مَسْحَ 'بَعْضٍ غَيْرِ مُعَيَّنٍ أَوْ بَعْضٍ مُعَيَّنٍ ' ، فَلَا يُدْرِكُ مِنْ بَيَانِ . وَكَذَلِكَ الْقَوْلُ  
فِي مَذْهَبِ مَنْ قَالَ : أَنَّهَا تَقْتَضِي 'التَّبْعِيضَ ، لِأَنَّهُ بِمَنْزِلَةِ أَنْ ' يَقُولُ :  
'امْسَحُوا بَعْضَ رُءُوسِكُمْ' ، فَإِذَا لَمْ يُبَيَّنْ 'تَعَيُّنًا وَلَا تَحْصِيرًا ، فَهُوَ مُجْمَلٌ .  
فَإِذَا قِيلَ - لَوْ تَعَيَّنَ الْبَعْضُ ، لَتَبَيَّنَ ، فَإِذَا لَمْ يُبَيَّنْ ' ، دَلَّ ' .

- |                                |                     |
|--------------------------------|---------------------|
| ١ - ب : + لا .                 | ٢ - ب و ج : يقتضي . |
| ٣ - الف : ملك                  | ٤ - الف : ميم       |
| ٥ - ج : الكل                   | ٦ - ج : اجماع .     |
| ٧ - الف : فيها .               | ٨ - ج : جميع مسح .  |
| ٩ - ب : - من                   | ١٠ - ب : - مسح      |
| ١١ - الف : ميم .               | ١٢ - ج : يقتضي .    |
| ١٣ - ب : او .                  | ١٤ - ج : يتبين      |
| ١٥ - ب و ج : - فإذا لم يبينه . | ١٦ - ب و ج : عدل .  |

عَلَى أَنَا مُخَيَّرُونَ.

قُلْنَا : وَلَوْ كَانَ الْمُرَادُ التَّخْيِيرَ ، لَمَيَّنَهُ<sup>١</sup> فَيَجِبُ أَنْ يَكُونَ مُعَيَّنًا . وَقَدْ سَأَلْنَا الْكَلَامُ عَلَى نَظِيرِ هَذِهِ الطَّرِيقَةِ فِي بَابِ أَحْكَامِ الْأَوَامِرِ .

وَقَدْ أَلْحَقَ قَوْمٌ بِالْمُجْمَلِ قَوْلَهُ - تَعَالَى - : « فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا » ، لِأَنَّ هَذِهِ اللَّفْظَةَ تَقَعُ عَلَى مَا يَبْلُغُ إِلَى الزَّيْدِ ، وَإِلَى مَا يَبْلُغُ إِلَى الْمَرْفُوقِ<sup>٢</sup> ، وَالْمُنْكَبِ<sup>٣</sup> ، فَلَا يَدُ مِنْ بَيَانِ .

وَأَمْتَنَعَ قَوْمٌ مِنْ كَوْنِ هَذِهِ الْآيَةِ مُجْمَلَةً .

وَالْأَقْرَبُ أَنْ يَكُونَ فِيهَا إِحْمَالٌ ، لِأَنَّ قَوْلَنَا « يَدٌ » يَقَعُ عَلَى هَذَا الْعَضْوِ بِكَمَالِهِ ، وَيَقَعُ عَلَى أَبْصَاحِهِ ، وَإِنْ كَانَتْ لَهَا أَسْمَاءُ<sup>٤</sup> تَخْصُهَا<sup>٥</sup> ، يَقُولُونَ : « غَوَّضْتُ<sup>٦</sup> يَدِي فِي الْمَاءِ إِلَى الْأَشَاحِعِ<sup>٧</sup> ، وَإِلَى الزَّيْدِ<sup>٨</sup> » ، وَإِلَى الْمَرْفُوقِ<sup>٩</sup> ، وَإِلَى الْمُنْكَبِ<sup>١٠</sup> ، وَأَعْطَيْنَاهُ كَذَا<sup>١١</sup> .

١ - ب : لَيْتَ . ٢ - ج : يَجْعُ .

٣ - ب : + وَ إِلَى مَا يَبْلُغُ إِلَى الْمَرْفُوقِ ج : الْمَرَاقِ .

٤ - ب : يَرْتَعُ ، سَعَى يَدٌ يَقَعُ . ٥ - ب : تَقَعُ .

٦ - ج و ب : كَانَ . ٧ - ج : أَسْمَاءُ بِصِفَةِ الْفِرْدِ الْمَمْنُوبِ .

٨ - ب : تَخْصِيصُهَا ، ج : يَخْصِيهَا ٩ - ج : + وَ .

١٠ - ب : غَوَّضْتُ . ١١ - ج : أَوْ .

١٢ - ب : الْوَتْدُ .

يَدِي، وَإِنَّمَا أُعْطَاهُ<sup>١</sup> بِأَنَامِلِهِ، وَكَذَلِكَ كَتَبْتُ بِيَدِي، وَإِنَّمَا كَتَبْتُ<sup>٢</sup> بِأَصَابِعِهِ.

وَلَيْسَ يَجْرَى قَوْلُنَا يَدٌ مَجْرَى قَوْلِنَا: «إِنْسَانٌ» كَمَا ظَنَّهُ قَوْمٌ -

لَأَنَّ الْإِنْسَانَ يَقَعُ عَلَى جُمْلَةٍ يَخْتَصُّ كُلُّ بَعْضٍ مِنْهَا بِاسْمِهِ، مِنْ غَيْرِ أَنْ يَقَعُ اسْمُ إِنْسَانٍ عَلَى أَصَابِعِهَا، كَمَا يَقَعُ اسْمُ الْيَدِ عَلَى كُلِّ بَعْضٍ مِنْ هَذِهِ الْعَصَى، قَبْلَ أَنْ الْإِجْمَالُ حَاصِلٌ فِي الْآيَةِ. وَمَنْ قَالَ: «أَحْمَدُهُ» عَلَى أَقْوَلِ مَا يَتَنَاوَلُهُ الْإِسْمُ يَحْتَاجُ إِلَى دَلِيلٍ.

وَمِمَّا أَلْحَقَهُ قَوْمٌ بِالْمَجْمُولِ وَلَيْسَ فِي الْحَقِيقَةِ كَذَلِكَ قَوْلُهُ

- تَعَالَى -<sup>٣</sup> «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ» وَمَا جَرَى مَجْرَى ذَلِكَ مِنْ

تَعْلِيلِ التَّحْرِيمِ بِالْأَعْيَانِ، وَمَعْلُومٌ أَنَّ الْأَعْيَانَ مِنَ الْأَجْسَامِ لَا تَدْخُلُ<sup>٤</sup> ١٠

تَحْتَ الْقُدْرَةِ<sup>٥</sup>، وَالتَّحْرِيمُ إِنَّمَا يَتَنَاوَلُ مَقْدُورًا، فِيهِ الْكَلَامُ حَذْفٌ،

وَتَقْدِيرُهُ حُرْمَةُ عَيْبِكُمُ الْفِعْلُ فِي هَذِهِ الْأَعْيَانِ، وَخَرَى ذَلِكَ فِي أَنَّهُ

مَجْبُورٌ وَلَا يَجُوزُ التَّعَلُّقُ بِظَاهِرِهِ<sup>٦</sup> مَجْرَى قَوْلِهِ تَعَالَى<sup>٧</sup> - «وَاسْأَلِ

الْقُرْيَةَ»

١ - اب : عطى .

٢ - ب : كتب .

٣ - ج : جملة .

٤ - اب : تعالى .

٥ - ج : يدخل .

٦ - د و ج : مقدورنا .

٧ - ج : مظاهر .

٨ - به : سيل .

وهذا غير صحيح ، لِأَنَّ التَّعَارُفَ قَدْ اقْتَضَى فِي ١ تَعْلِيْقِ التَّحْرِيمِ .  
أَوِ التَّحْلِيلِ ٢ بِالْأَعْيَانِ الْأَعْمَالِ ٣ فِيهَا . وَصَارَ ٤ ذَلِكَ بِالْعَرَفِ ٥ يَجْرَى ٦  
مَجْرَى تَعْلِيْقِ الْأَمَلِكِ بِالْأَعْيَانِ ، لِأَنَّهُمْ يَقُولُونَ : « هَلَا يُمْلِكُ ٧  
دَارَهُ وَعَدَهُ ٨ » وَإِنَّمَا يُرِيدُونَ أَنَّهُ يُمْلِكُ التَّصَرُّفَ فِيهِمَا ٩ . ثُمَّ الْمَعْنَى  
مِنْ هَذَا ١٠ التَّصَرُّفِ مَا يَبْلِقُ بِالْعَيْنِ الَّتِي أُصِفَتْ إِلَى الْمِلِكِ مِنْ اسْتِثْنَاءٍ ،  
وَأَنْتِفَاعٍ ١١ ، وَغَيْرِ ذَلِكَ

وَإِنَّمَا حَمَلْنَاهُمْ عَلَى هَذَا التَّحْذِيفِ ١٢ فِي الْمِلِكِ وَالتَّحْرِيمِ وَالتَّحْلِيلِ  
طَلَبُ الْإِحْتِصَارِ ، فَاسْتَطَالُوا ١٣ أَنْ يَذْكُرُوا حَمِيعَ الْأَعْيَانِ ، وَ  
يُعِدُّوا ١٤ سَائِرَ الْمَنَافِعِ ، فَحَذَفُوا مَا يَتَعَلَّقُ التَّحْرِيمُ أَوْ ١٥ الْمِلِكُ  
بِهِ ، اخْتِصَارًا .

وَلَا يُمَكِّنُ أَحَدًا ١٦ أَنْ يَقُولَ : أَنَّ ١٧ إِضَافَةَ الْمِلِكِ إِلَى الْأَعْيَانِ

١ - ب : - م

٢ - ب : التَّحْرِيمُ ، بِجَايِ التَّحْلِيلِ .

٣ - ب : وَبِالْأَعْمَالِ .

٤ - ب : صَارَ .

٥ - ج : مَا عَرَفَ .

٦ - ب : يَجْرَى

٧ - ج : فِيهَا

٨ - ب وَج هـ

٩ - ب وَج : اسْتِثْنَاءٍ وَاسْتِثْنَاءٍ وَبِجَايِ وَادِ اسْتِثْنَاءٍ

١٠ - ب : التَّحْذِيفُ ١١ + التَّصَرُّفُ مَا يَبْلِقُ بِالْعَيْنِ الْخِلَافُ

١٢ - الف - واسْتَطَالُوا

١٣ - ب : تَعْدُوا

١٤ - ب وَج : وَ

١٥ - ب : أَحَدٌ .

١٦ - ب : - أَنْ

هو مجازاً ، وَغَيْرُ ظَاهِرٍ ، بَلْ بِالتَّعَارُفِ قَدْ صَارَ هُوَ الظَّاهِرُ ، وَكَذَلِكَ  
الْقَوْلُ فِي التَّحْرِيمِ وَالتَّحْلِيلِ . وَ أَيْ مُنْصِفٌ يَذْهَبُ عَلَيْهِ أَنْ قَوْلَنَا :  
« إِنَّ الْمَيْتَةَ مُحَرَّمَةٌ » أَوْ « الْخَمْرُ .. » ظَاهِرٌ ، وَحَقِيقَةٌ ، وَلَيْسَ  
عَلَى سَبِيلِ الْمَجَازِ .

وَمِنَّا الْمُتَحَقِّقُونَ بِالتَّجَمُّلِ - وَإِنْ لَمْ يَكُنْ مَعَ التَّامِلِ كَذَلِكَ -  
مَا رَوَى عَنْ النَّبِيِّ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - <sup>١١</sup> مِنْ قَوْلِهِ <sup>١٠</sup> : « لَا صَاوَةَ إِلَّا بِهَاتِحَةِ  
الْكِتَابِ » ، وَ « لَا نِكَاحَ إِلَّا بَوَلِيٍّ » ، وَ « لَا صَدُوءَ إِلَّا بِطَهْوَرٍ » ،  
وَاعْتَمَدُوا عَلَى أَنَّ لَفْظَةَ <sup>١٢</sup> « لَا » <sup>١٣</sup> لَا يُمْكِنُ أَنْ تَكُونَ بَاقِيَةً لِتُعْمَلَ  
مَعَ عَلَمِنَا بِوُقُوعِهِ ، فَجَبُّ أَنْ يَكُونَ دَاخِلًا فِيهِ <sup>١٤</sup> عَلَى <sup>١٥</sup> أَحَدِ  
الْأَمْرَيْنِ . إِمَّا الْأَحْزَاءُ <sup>١٦</sup> ، وَ إِمَّا التَّمَامَ وَافْصَلُ ، وَإِذَا <sup>١٧</sup> لَمْ  
يَكُنْ فِي اللَّفْظِ مَا يُقْتَضَى ذَلِكَ ، فَهُوَ مُتَجَمِّلٌ وَرُبَّمَا قَالُوا أَنَّ الْأَحْزَاءَ <sup>١٨</sup>

[١٦٨]

- |                      |                                 |
|----------------------|---------------------------------|
| ١ - ب : مبين .       | ٢ - الف : الظاهر .              |
| ٣ - الف : - ج : قد . | ٤ - ب و ج : التحليل و التحريم . |
| ٥ - ج : يصف .        | ٦ - ب : قوله .                  |
| ٧ - ب و ج : + عليا . | ٨ - الف : و .                   |
| ٩ - ب : - لم .       | ١٠ - ب و ج : من ع .             |
| ١١ - ب : من قوله .   | ١٢ - الف : اللفظ .              |
| ١٣ - الف : لا .      | ١٤ - الف و ج : تكون باقيا .     |
| ١٥ - ج : - فيه .     | ١٦ - ب : تحت ، بجای فيه على .   |
| ١٧ - ب : الاحزاء .   | ١٨ - ب و ج : مادا .             |

وَالْتَّمَامُ لَا يَصِحُّ أَنْ يُرَادَ بِعِبَارَةٍ وَاحِدَةٍ

وَأَلَدَى نَقُولُهُ فِي هَذَا الْبَابِ : أَنَّ الَّذِي ذَكَرُوهُ وَإِنْ كَانَ فِي  
الْبَطْنِ نَفْسًا ، يَهْوِي<sup>١</sup> إِلَى مَقْصِدِ الْفَرْضِ إِثْبَاتًا ، وَالْفَرْضُ<sup>٢</sup> أَنَّ مِنْ شَرِيطِ  
الصَّلَاةِ الطَّهُّورُ ، وَقِرَاءَتُهُ فَاتِحَةِ الْكِتَابِ ، وَالْوَلِيُّ فِي التَّكْبِيرِ ،  
فَجَعَلُوا الْتَفْهِيمَ<sup>٣</sup> عَنِ الْإِثْبَاتِ ، وَهُوَ أَوْ كُذِّمَهُ ، لِأَنَّ قَوْلَ الْقَائِلِ  
« لَا صَلَاةَ إِلَّا طَهُّورٌ » أَوْ كُذِّمَ مِنْ قَوْلِهِ مِنْ شَرِيطِ الصَّلَاةِ الطَّهُّورُ ،  
وَالْمَعْنَى<sup>٤</sup> وَاقِعٌ فِي الْحَقِيقَةِ عَلَى الصَّلَاةِ ، لِأَنَّ<sup>٥</sup> فَقَدْ الطَّهَارَةُ يَنْفَى<sup>٦</sup>  
كَوْنَهَا صَلَاةً مَشْرُوعَةً ، وَكَذَلِكَ أَظْهَرَ فِي كُلِّ مَا دَخَلَ عَلَيْهِ هَذَا  
الْحَرْفُ مِنْ كِتَابٍ ، أَوْ صَبِيرٍ ، أَوْ<sup>٧</sup> عَيْرِدَكَ<sup>٨</sup>  
وَإِنَّمَا قَدْ تَمَّ<sup>٩</sup> الْقُرْرَةُ<sup>١٠</sup> فِيمَا رَوَى<sup>١١</sup> مِنْ قَوْلِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ<sup>١٢</sup> :  
« لَا صَلَاةَ لِجَارِ الْمَسْجِدِ إِلَّا فِي الْمَسْجِدِ » إِلَى<sup>١٣</sup> أَنْ نَحْمِلَهُ عَلَى مَعْنَى

١ - الف و ح : براد	٢ - ج : - في
٣ - ب : القصد	٤ - ح : - اثبات والعرض
٥ - ب : - ان	٦ - ب و ح : محملو
٧ - لف : مسا	٨ - ح : لسي
٩ - ب : لا	١٠ - ب : - عن
١١ - ب و ح : و	١٢ - ح : و
١٣ - الف : اعدنا	١٤ - الف : - عن النبي ص
١٥ - الف : - من قوله عنه اسلام	١٦ - ب و ح : على



الفضل والتعام، لحصول الإجماع على أن الصلوة في غير المسجد شرعية مجزية .

وأما ما ألتحقه قوم بالعموم . وهو عند آخرين من المجمل ؛ فهو قوله - تعالى - : « أَقِيمُوا الصَّلَاةَ » ، فإن أصحاب الشافعي اعتمدوا على هذه الآية في وجوب الصلوة على النبي - صلى الله عليه وآله - في التشهد الأخير ، من حيث كان لفظ الصلوة يُعبد الدعاء .  
وأنكر آخرون ذلك ، وادَّعوا أن لفظة الصلوة قد انتقلت بالعرف الشرعي إلى دابة الركوع والسجود ، فلا يجوز أن يُحمل لفظ الصلوة على ما كان في اللغة .

وَالصَّحِيحُ أَنَّ ذَلِكَ يَصِحُّ التَّمَثُّلُ بِهِ ، لِأَنَّ لَفْظَ الصَّلَاةِ فِي أَصْلِ اللَّغَةِ هُوَ الدَّعَاءُ بِالشَّيْءِ ، وَلَمْ يَتَّحِلْ يَعْرِفِ الشَّرْعُ عَنْ هَذَا الْمَعْنَى ، وَإِنَّمَا تَحَصَّنَ ، لِأَنَّهُ كَانَ مَحْمُولًا قَلِيلَ الشَّرْعِ عَلَى كَثَرِ الدَّعَاءِ ، فِي أَيِّ مَوْضِعٍ كَانَ . وَفِي الشَّرِيعَةِ تَحَصَّنَ <sup>١٠</sup> بِالدَّعَاءِ فِي رُكُوعٍ <sup>١١</sup> وَسُجُودٍ وَقِرَاءَةٍ . وَخَرَى فِي أَنَّهُ تَحَصَّنَ <sup>١٢</sup> مَخْرَى لَفْظِ

١ - الف و ج . عا

٢ - الف : تعالى .

٣ - الف ع

٤ - ب : فاكرو .

٥ - ب و ج : لفظ

٦ - الف و ج : ذات

٧ - الف : ولا

٨ - ب : هو .

٩ - ب : من .

١٠ - الف : يخلص ، ر : يخلص .

١١ - ب : الركوع

١٢ - ج : يخلص

الصَّيَامُ<sup>١</sup> لِأَنَّهُ كَانَ<sup>٢</sup> فِي اللَّغَةِ عِبَارَةً عَنِ الْأَمْسَاكِ ، وَصَارَ فِي الشَّرْعِ  
عِبَارَةً عَنِ الْأَمْسَاكِ<sup>٣</sup> عَنْ أَشْيَاءَ مَحْصُوصَةٍ فِي أَوْقَاتٍ مَحْصُوصَةٍ .  
فَأَمَّا الزَّكَاةُ ، فَهِيَ التَّمَاهُ وَالزِّيَادَةُ فِي اللَّغَةِ ، وَجُعِلَ فِي الشَّرْعِ  
عِبَارَةً<sup>٤</sup> عَنْ سَبَبِ ذَلِكَ مِنَ الصَّدَقَةِ الْمَحْصُوصَةِ . فَالْعَلَقُ بِهِ<sup>٥</sup> عَلَى مَا  
بَيَّنَّاهُ فِي وَجُوبِ الصَّلَاةِ عَلَى النَّبِيِّ - ص ع - فِي الشَّاهِدَيْنِ  
الْأَوَّلَيْنِ<sup>٦</sup> وَالْأَخِيرِ صَحِيحٌ مُطَرِّدٌ .

وَلَوْ أَنَّ أَصْحَابَ الشَّامِيِّ اخْتَجَوْا فِي وَجُوبِ الصَّلَاةِ عَلَى النَّبِيِّ  
فِي الشَّهَادَةِ بِقَوْلِهِ - تَعَالَى - : « إِنْ لَمْ يَكُنْ يَصُومُونَ عَلَى  
النَّبِيِّ<sup>٧</sup> يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا » ، فَإِنَّ  
طَاهِرَ الْأَمْرِ<sup>٨</sup> يَقْضِي الْوُجُوبَ ، وَيَدْخُلُ فِيهِ جَمِيعُ الْأَحْوَالِ الَّتِي  
مِنْ حَمَلِهَا حَالُ الشَّهَادَةِ ، لَكَانَ أَقْوَى مِنَّا تَعَلُّقًا بِهِ فِي ذَلِكَ .  
فَأَمَّا قَوْلُهُ - تَعَالَى - : « أَلْبِسُوا الصَّلَاةَ » ، فَيَدْخُلُ تَحْتَهُ الصَّلَاةُ  
الْوَاحِبَةُ وَالنَّفْلُ وَالنِّقْضُ وَالْإِدَاءُ<sup>٩</sup> .

- |                                       |  |
|---------------------------------------|--|
| ١ - الصَّيَامُ .                      | ٢ - الف : - كَانَ .                              |
| ٣ - ب و ج : الْأَمْسَاكِ .            | ٤ - ب : - مَحْصُوصَةٌ .                          |
| ٥ - ج : - عِبَارَةً .                 | ٦ - الف : - هـ .                                 |
| ٧ - : الشَّاهِدَيْنِ الْأَوَّلَيْنِ . | ٨ - الف : - ان ، ثا اِنْجَا .                    |
| ٩ - الف : - وان .                     | ١٠ - الف : - هَذِهِ الْآيَةُ ، جَاءَ الْأَمْرُ . |
| ١١ - ج . + و .                        | ١٢ - ج . الْإِدَاءُ وَالنِّقْضُ .                |

وَذَهَبَ قَوْمٌ إِلَى أَنَّهُ لَا يَدْخُلُ تَحْتَ النَّفْثَةِ إِلَّا وَاجِبُ الصَّلَاةِ  
دُونَ نَفْلِهَا، وَأَصُولُهَا دُونَ قَضَائِهَا، وَاعْتَلَوْا بِالْوَعِيدِ فِي خُرُوجِ النَّافِلَةِ، وَبِأَنَّ  
الْفَائِتَ تَابِعٌ لِلْأَصْلِ. وَيُوجِبُهُ إِلَّا حَلَالٌ بِالْأَصْلِ، فَكَيْفَ يُرَادُ بِهِ.

وهذا ليس بصحيح، لِأَنَّهُ لَيْسَ فِي كُلِّ مَوْضِعٍ مِنَ الْقُرْآنِ  
أَمْرٌ بِهِ الصَّلَاةُ اقْتَرَنَ بِهِ الْوَعِيدُ، وَمَا اقْتَرَنَ بِالْوَعِيدِ يُعْمَلُ الْوَعِيدُ  
عَلَى أَنَّهُ يَسْتَأْوِلُ مَنْ تَرَكَ الْوَاجِبَ مِنَ الصَّلَاةِ، وَإِنْ كَانَ الْأَمْرُ  
بِالْكُلِّ عَامًّا وَلَا تَنَاهَى بَيْنَ أَنْ يُرِيدَ آدَاءُ الْأَصْلِ وَقَضَاءَهُ  
إِدَاعَاتٍ، وَ أَوْ صَرَحَ بِذَلِكَ، حَتَّى يَقُولَ: قَدْ أَوْجِبْتُ عَلَيْكَ  
فِعْلَ الصَّلَاةِ مُؤَدِّيًّا، فَإِنْ فَرُطْتَ فَهِيَ وَاجِبَةٌ قَضَاءً؛ لَكَانَ ذَلِكَ  
صَحِيحًا لَا تَنَاهَى<sup>١</sup> بِهِ

١٠

وَمَتَى يَجْزَى مَجْزَى مَا ذَكَرْنَاهُ<sup>٢</sup> مَا<sup>٣</sup> تَعَلَّقَ قَوْمٌ بِهِ<sup>٤</sup> فِي أَنَّ  
الرَّقَبَةَ فِي كَفَّارَةِ الظَّاهِرِ يَجِبُ أَنْ تَكُونَ مُؤِمَّةً، يَقُولُهُ<sup>٥</sup> - تَعَالَى -

- |                           |                    |
|---------------------------|--------------------|
| ١ - ب و ح : الصلوة        | ٢ - ج : يكن        |
| ٣ - الف : فلا             | ٤ - ج : ساف        |
| ٥ - ج : أو ، يجزى آداء    | ٦ - ج : قضاء .     |
| ٧ - ب : تلك ، يحاق بذلك . | ٨ - ب : وجبت .     |
| ٩ - ب : وإن               | ١٠ - ب : ينهي      |
| ١١ - ج : + و              | ١٢ - الف : ما      |
| ١٣ - الف : - و            | ١٤ - ب و ح : بقوله |

« وَلَا تَتَّبِعُوا الْخَيْثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ » .

وَأَنْكَرَ آخَرُونَ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ ، مِنْ أَنَّ الْكَافِرَ لَيْسَ بِخَيْثٍ عَلَى التَّحْقِيقِ ، وَأَنَّ الْعَقْلَ لَا يُسَمَّى " نَفَقَةً " .

وَلَيْسَ مَا أَنْكَرُوهُ بِمُسْتَعْبَدٍ ، لِأَنَّ الْخَيْثَ لَا حِلَافَ بَيْنَ الْأُمَّةِ فِي إِطْلَاقِهِ عَلَى كُلِّ كَافِرٍ ، كَمَا أَطْلَقُوا الطَّهَارَةَ فِي كُلِّ مُؤْمِنٍ ، وَغَيْرُ مُسْتَعْبَدٍ أَنْ يُسَمَّى الْعَقْلُ " نَفَقَةً " فِي سَبِيلِ اللَّهِ تَعَالَى ، لِأَنَّهُمْ يُسَمُّونَ مَنْ أَعْتَقَ عِنْدَهُ " لَوْحَهُ اللَّهِ " - تَعَالَى - أَنَّهُ مُنْفِقٌ لِمَالِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ تَعَالَى ، وَالْإِفْئَاقُ اسْمٌ لِإِخْرَاجِ الْأَمْوَالِ فِي الْأَوْجُوهِ الْمُخْتَلِفَةِ ، فَلَا وَجْهَ لِإِسْتِعْبَادِ ذَلِكَ .

وَيَحْزَى مَجْزَى هَذِهِ الْآيَةِ قَوْلُهُ - تَعَالَى - : « لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ ، أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ الْمُبْتَزُّونَ » ، فَإِنَّ أَصْحَابَ الشَّافِعِيِّ يَسْتَدِلُّونَ بِهِدِهِ الْآيَةَ عَلَى أَنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يَقْتُلُ كَافِرًا .

وَوَظَنَ قَوْمٌ عَلَى هَذَا الْإِعْتِمَادِ مِنْهُمْ بَيَانَ قَالُوا : مَا تَمَلَّقَ الْإِسْتِوَاءُ

١ - الف : عليهم ذلك .

٢ - الف : الفسق .

٣ - الف : يسا .

٤ - الف : - - نفقة ، جاء آل سفيد است .

٥ - الف : الذي .

٦ - الف : إجماعاً .

٧ - ب و ج : عياله .

٨ - ج : - تَعَالَى .

٩ - ج : - أصحاب الجنة

١٠ - ب و ج : وإن

به غيراً مذكوراً ، وَلَا يُمَكِّنُ ادِّعَاءُ الْعُمُومِ فِيهِ ، فَهُوَ كَالْمَحْتَمِلِ  
الَّذِي لَا طَاهِرَ لَهُ

وَلَيْسَ يَتَّبِعُ التَّعَلُّقُ يَهْدِيهِ الْآيَةُ ، لِاسْتِمَاعِهِ عَلَى مَذْهَبٍ مَنِ  
يَقُولُ فِي كُلِّ شَيْءٍ يُحْتَمَلُ لِأَشْيَاءٍ مُخْتَلِفَةٍ : أَنَّ اللَّعْظَ إِذَا أُطْلِقَ ،  
وَلَمْ يُتَبَيَّنِ الْمُتَكَلِّمُ بِهِ أَنَّهُ قَصَدَ وَحْدَهَا بِمَعْنَاهِ ، حُبِلَ عَلَى الْعُمُومِ ،  
وَلِهَذَا يَقُولُونَ فِي الْأَمْرِ - إِذَا غَرَى مِنْ ذَكَرَ وَقْتَ أَوْ مَكَانٍ -  
أَنَّهُ عَامٌّ فِي الْأَوْقَاتِ وَالْأَمَاكِينِ ، فَمَا الْمَانِعُ مِنْ أَنَّ الْإِسْتِوَاءَ إِذَا  
لَمْ يَتَخَصَّصْ وَحَسِبَ حُمْنُهُ عَلَى كُلِّ الصِّفَاتِ

عَلَى أَنَا كَمَا عَلِمْنَا مِنْ عَادَةِ الصَّحَابَةِ وَالتَّابِعِينَ وَغُرَفِهِمْ أَنَّ  
يَحْمِلُوا أَلْفَاظَ الْعُمُومِ عَلَى الْإِسْتِمْرَاقِ إِلَّا أَنْ يَقُومَ دَلِيلٌ ، كَذَلِكَ<sup>١</sup>  
عَلِمْنَا<sup>٢</sup> مِنْهُمْ أَنَّ يَحْمِلُوا أَلْفَاظَ الْمُطْلَقَةِ<sup>٣</sup> الْمُحْتَمَلَةَ عَلَى كُلِّ مَا  
تَصَحَّحَ<sup>٤</sup> لَهُ إِلَّا أَنْ يَتَمَعَّ دَلِيلٌ .

١ - ب : غير ٢ - ب و ج : وهو

٣ - ج : يسع ٤ - ب و ج : محتمل

٥ - ب : الأشياء ٦ - ج : فيه

٧ - ب : إذا ، معناه ٨ - الف : يخصص

٩ - الف : العاص ١٠ - الف : لذلك

١١ - ب : اعتدما ، ج : اعتدما ١٢ - ب : المطلقة

١٣ - ب و ج : يصلح

## فصل في ذكر جواز تأخير التبليغ

اعلم أن التبليغ من النبي - عليه السلام - موقوف على المصلحة، فإن اقتضت تقديمه : تقدم وإن اقتضت تأخيره ، تأخر .

فمن قال من الفقهاء أن التبليغ لا يجوز أن يتأخر ، وأراد عن وقت الحاجة والمصلحة ، فالأمر على ذلك وإن أراد أنه لا يتأخر عن وقت إمكان الإيلاء والأداء ، فذلك باطل ، لأنه غير متمتع أن يكون وقت إمكان الإيلاء \* لا يتعلق به [١٦٩] المصلحة ، فلا يحسن الإيلاء .

ثم ذلك يلزم فيه تعالى ، حتى يكون متى أمكنه تعريفنا ذلك أن يكون التعريف واجباً إما بإحطاب منه - تعالى - أو برسوله وهذا يقتضي أن لا يقف التقديم على حد .

فأما قوله - تعالى - : « يا أيها الرسول بلغ ما أنزل إليك من

١ - ج : احتضت . ٢ - ب . - عن .

٣ - ب - والإداء ، تأييداً ٤ - ب و ج : يتعلق

٥ - ج : يصح ٦ - الب : - تعريفها

٧ - الب : رسول ، ج : برسول ٨ - ب : أحد

رَبِّكَ ١ ؛ فَإِنَّهُ يَقْتَضِي إِجَابَ التَّلْفِيحِ عَلَى الْوَجْهِ الْأَمُورِي ٢ . فَمِنْ  
أَيِّنْ تَقَدَّمَهُ دُونَ تَأْخِيرِهِ ؟ . ثُمَّ يَهْدِي الْقَوْلُ ٣ وَجِبَ التَّلْفِيحِ ٤ ، وَ قَدْ  
كَانَ - قُلْ رَوِيهِ ٥ - التَّلْفِيحُ مُمَكِّنًا لِدَلِيلِ الْوَاجِبِ ٦ ، وَ حَمْدُهُمْ ذَلِكَ  
عَنِ تَأْخِيرِ بَيَانِ الْمُعْجَلِ غَيْرِ صَحِيحٍ ٧ ، لِأَنَّا نَجُوزُ تَأْخِيرَ بَيَانِ الْمُعْجَلِ ،  
وَسَدُّهُ ٨ عَلَيْهِ بِعَوْنِ اللَّهِ تَعَالَى ٩ ، وَمَنْ مَتَعَ بِمِثْلِ ذَلِكَ ١٠ ، فَلَا  
تَأْخِيرَ بَيَانِ الْمُعْجَلِ ١١ يَقْتَضِي قُبْحَ الْعَطَابِ ١٢ ، وَلَيْسَ هَذَا فِي التَّلْفِيحِ ،  
لِأَنَّهُ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - لَمْ يُحَاطَبْ بِشَيْءٍ ، فَتَنَّهُ .

## فصل في أن البيان لا يجوز تأخيرُه

### عن وقت ١ الحاجة

اعْلَمْ أَنَّ هَذِهِ الْمَسْأَلَةَ لَا خِلَافَ فِيهَا ، وَ الَّذِي يَدُلُّ - مَعَ ذَلِكَ - ١٠  
عَلَى صَحَّةِ مَا ذَكَرْنَاهُ أَنَّ تَعَدُّرَ الْعِلْمِ بِالْوَاجِبِ أَوْ بِسَبَبِهِ ١١ يَقْتَضِي  
قُبْحَ التَّكْلِيفِ ١٢ ، وَ يَحْرِي مَحْرِي تَكْلِيفَ مَا لَا يُطَاقُ ١٣ ، وَلَا ١٤ فَرَقَ عِنْدَ ١٥

١ - الف : من ربك . ٢ - ج : + و .

٣ - ب و ج : نزول . ٤ - الف : يستدل

٥ - الف : تعالى . ٦ - ب : + غير صحيح .

٧ - ب و ج : حال . ٨ - ب : صغته

٩ - ب : نفسه . ١٠ - الف : فلا .

١١ - ب و ج : بين .

المعلاء في القح بين تكليف من لا يقدر ، ومن لا يتمكن من العلم ، والتيسر<sup>٢</sup> وإن لم يحصل في وقت الحاجة ، فلأجل تفریط المكلف ، وإنما أتى به من قبل نفسه ، والتيسر<sup>٣</sup> في إمكان المكلف<sup>٤</sup> وإن قرط فيه .

## فصل في تأخير البيان عن وقت الخطاب

اختلف الناس في هذه المسألة فيمنهم من امتنع من تأخير بيان المجهل والعموم عن وقت الخطاب ، وقال بمثل ذلك في الأوامر ، وهو قول أبي عبيد<sup>٥</sup> وأبي هاشم وأهل الطاهر . ومنهم من قال بجواز تأخير بيان المجهل والعموم إلى وقت الحاجة ، وهو قول أكثر الشافعية ، وبعض أصحاب أبي حنيفة . ومنهم من أجاز تأخير بيان المجهل ، ولم يجز ذلك في العموم وما جرى مجراه ، وهو قول جماعة من أصحاب الشافعي وأبي الحسن الكرخي . ومنهم

٢ - ج . - . ب

١ - ج . - . ب

٣ - ب . - . ج : وفيه

٢ - ج : السين

٤ - ب و ج : امك

٥ - ب و ج : التيسر

٦ - ب و ج : - . وقت

٧ - الف : - . و

٨ - ب و ج : فيهم



مَنْ أَحَازَ تَأْخِيرَ بَيَانِ الْأَمْرِ ، وَلَمْ يُجِرْهُ فِي الْأَحْيَارِ .

وَالَّذِي تَذَهَبُ<sup>١</sup> إِلَيْهِ أَنَّ الْمُجْمَلَ مِنَ الْخُطَابِ يَجُوزُ تَأْخِيرُ بَيَانِهِ إِلَى وَقْتِ الْحَاجَةِ . وَالْمَعْنَى لَوْ كَانَ بَاقًا عَلَى أَصْلِ اللَّفْظِ فِي<sup>٢</sup> أَنْ ظَاهِرُهُ مُحْتَمِلٌ لَجَارٍ - أَيْضًا - تَأْخِيرُ بَيَانِهِ ، لِأَنَّهُ فِي حُكْمِ الْمُجْمَلِ ، وَإِذَا انْتَقَلَ بِعَرَفِ الشَّرْعِ إِلَى وَجُوبِ الْإِسْتِغْرَاقِ بِظَاهِرِهِ ، فَلَا يَجُوزُ تَأْخِيرُ بَيَانِهِ .

وَالَّذِي يَدُلُّ عَلَى جَوَازِ تَأْخِيرِ<sup>٣</sup> بَيَانِ الْمُجْمَلِ أَنَّهُ عَيْرُ مُتَمَسِّعٍ أَنْ تَقْرَضَ<sup>٤</sup> فِيهِ مَصْلَحَةُ دَيْبَتُهُ فَيَحْسُنَ لَهَا .

وَلَيْسَ لَهُمْ أَنْ يَقُولُوا : هِيْهْنَا وَجْهٌ قَبِيحٌ<sup>٥</sup> وَهُوَ الْخُطَابُ بِمَا لَا يَفْقَهُ<sup>٦</sup> الْمُحَاطَبُ مَعْنَاهُ ، وَالْمَصْلَحَةُ لَا تَقْتَضِي<sup>٧</sup> حَسْنَ مَسَافِهِ وَجْهٌ قَبِيحٌ ثَابِتٌ<sup>٨</sup> ، لِأَنَّا سَمِعْنَا<sup>٩</sup> أَنَّ الَّذِي ادَّعَوْهُ عَيْرُ صَحِيحٍ ، وَأَنَّهُ لَا وَجْهٌ قَبِيحٌ فِيهِ

و - أَيْضًا - فَتَأَخَّرَ الْعِلْمُ<sup>١٠</sup> بِتَفْصِيلِ صِفَاتِ الْقَبِيحِ<sup>١١</sup> لَيْسَ بِأَكْثَرِ

١ - ح : يذهب .

٢ - ب : و : بجای لو .

٣ - الب : و .

٤ - ب : الظاهر .

٥ - ب و ج : قبح

٦ - ح : تأخير .

٧ - الب و ج : يبرص

٨ - ج : قبيح ٩ - الب : و

١٠ - ب و ج : تقتضي .

١١ - الب : بين ، ج : + و .

١٢ - الب : + فيه .

١٣ - الب : العلم .

من تأخير إقذار المكلّف على الفعل . ولا خلاف في أنّه لا يجب أن يكون في حال الخطاب قادراً ولا على سائر وجوه التمكّن ، فكذلك العلم بصحة الفعل .

- و- أيضاً - فقد نطق الكتاب بتأخير البيان في قوله - تعالى - :  
 ٥ « إِنْ اللَّهَ يُمْرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقْرَةً . قَالُوا : أَتَذْبَحُهَا هُزْوَآءَ ! قَالَ : أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْغَافِلِينَ . قَالُوا : ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ ؟ قَالَ : إِنَّهُ يَقُولُ : إِنَّهَا بَقْرَةٌ لَا فَارِضَ وَلَا بَكْرٌ ، غَوَانٌ بَيْنَ ذَلِكَ ، فَفَعَلُوا مَا تُؤْمَرُونَ . قَالُوا : ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا لَوْهَا ؟ قَالَ : إِنَّهُ يَقُولُ : إِنَّهَا بَقْرَةٌ صَعْرَاءُ فَاقِعٌ لَوُفُهَا تَسُرُّ الْمَاطِرِينَ ، قَالُوا : ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ ؟ ، إِنْ الْقُرْآنُ شَاءَ عَيْنًا ، وَإِنَّا إِنشَاءُ اللَّهِ لَمُهْتَدُونَ . قَالَ : إِنَّهُ يَقُولُ : إِنَّهَا بَقْرَةٌ لَا ذَلُولَ تُثِيرُ الْأَرْضَ وَلَا تَسْقِي الْحَرْثَ ، مُسَمَّاةٌ لِأُيُوتَةٍ فِيهَا قَالُوا : الْآنَ جِئْتَ بِالْحَقِّ ، فَذَبَحُوهَا ، وَمَا كَادُوا يَفْعَلُونَ . » وَوَحَى الدَّلَالَةَ مِنْ الْآيَةِ أَنَّهُ - تعالى - أمرهم بذبح بقرة لها هذه الصفات المذكورة كلها ،  
 ١٥ وَلَمْ يُبَيِّنْ فِي أَوَّلِ وَقْتِ الْخُطَابِ ذَلِكَ حَتَّى رَاجِعُوهُ وَاسْتَفْهَمُوهُ .

٢ - لب : - العلم .

١ - ب : فاعدا .

٤ - ج : قال .

٣ - لب : العلم .

٦ - الب : - ذلك .

٥ - ب و ج : - وقت .

حَتَّى تَنْبَأَ لَهُمُ الْمُرَادَ شَيْئًا بَعْدَ شَيْءٍ ، وَ هَذَا صَرِيحٌ فِي جَوَازِ  
تَأْخِيرِ الْبَيَانِ .

فَإِنْ قِيلَ : لِمَ زَعَمْتُمْ أَنَّ الصَّغَاتِ كُنَّهَا هِيَ لِلْبَقَرَةِ الْأُولَى  
الَّتِي أُمِرُوا بِذَبْحِهَا ، وَمَا أَنْكَرْتُمْ أَنْ يَكُونُوا أُمِرُوا فِي  
الْخُطَابِ الْأَوَّلِ بِدَسْحِ بَقَرَةٍ مِنْ عَرِضِ الْبَقَرِ ، فَلَوْ امْتَنَلُوا وَ  
ذَبَحُوا أَى بَقَرَةٍ اتَّفَقَتْ ، كَانُوا قَدْ فَعَلُوا الْوَاحِبَ ، فَلَمَّا تَوَقَّفُوا ،  
وَرَأَوْهُمْ تَغَيَّرَتِ الْمَصْلُحَةُ ، فَأُمِرُوا بِدَسْحِ بَقَرَةٍ غَيْرِ فَارِضٍ وَلَا  
بَكْرِ ، مِنْ غَيْرِ مُرَاعَاةٍ لِبَاقِي الصَّغَاتِ . فَلَمَّا تَوَقَّفُوا - أَيْضًا - ،  
تَغَيَّرَتِ الْمَصْلُحَةُ فِي تَكْلِيفِهِمْ ، فَأُمِرُوا بِدَسْحِ بَقَرَةٍ صَفْرَاءَ . فَلَمَّا  
تَوَقَّفُوا ، تَغَيَّرَتِ الْمَصْلُحَةُ ، فَأُمِرُوا بِدَسْحِ مَا لَهُ كُلُّ الصَّغَاتِ . وَ  
إِنَّمَا يَكُونُ لَكُمْ فِي ذَلِكَ حُجَّةٌ تَوْضُحُ لَكُمْ أَنَّ الصَّغَاتِ كُنَّهَا  
كَانَتْ لِلْبَقَرَةِ الْأُولَى .

قُلْنَا هَذَا سُؤَالَ مَنْ لَا يَعْرِفُ عَادَةَ أَهْلِ الثَّلَاثَةِ فِي كُنَايَاتِهِمْ ،

١ - ب و ح : مس

٢ - الب : ما

٣ - ج : يدسح .

٤ - ب : البقرة .

٥ - الب : امسكوا ، سحوا امتثلوا و دسحوا .

٦ - ج : البقرة .

٧ - الب : فأمرُوا يدسح ، و در حدود

٨ - ج : صحة .

ينسبطونهم جاي آن سجد است

٩ - ج - لا

لِأَنَّ الْكُنَايَةَ فِي قَوْلِهِ : « ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنَ لَنَا مَا هِيَ » لَا يَحْزُرُ  
عِنْدَ مُتَأَمِّلٍ أَنْ يَكُونَ كُنَايَةً إِلَّا عَنِ الْبَقَرَةِ الَّتِي تَقْدَمُ ذِكْرُهَا ، لِأَنَّهُ  
لَمْ يَجْرِ ذِكْرُ لِبَعْرِهَا ، فَبُكِيَ عَنْهُ .

وَلَا يَحْزُرُ عَلَى مَا ذَهَبَ الْقَوْمُ إِلَيْهِ أَنْ تَكُونَ كُنَايَةً عَنِ  
الْبَقَرَةِ الَّتِي يُرِيدُ - تَعَالَى - أَنْ يَأْمُرَهُمْ بِذَبْحِهَا ثَانِيًا ، لِأَنَّهُمْ  
لَا يَعْرِفُونَ ذَلِكَ ، وَلَا يَحْطَرُّ لَهُمْ بِيَالٍ ، فَكَيْفَ يَسْأَلُونَ عَنْ صِفَةِ  
بَقَرَةٍ لَا يَعْلَمُونَ أَنَّهُمْ يُؤْمَرُونَ بِذَبْحِهَا ؟ وَيَجْرَى ذَلِكَ مَجْرَى  
قَوْلِ « أَحَدًا لِفَلَانَةٍ » . « أُعْطِنِي تَفْحَةً » فَيَقُولُ عَلَامُهُ : « بَيْنَ [٧٠] »  
لِي مَا هِيَ ؟ فَلَا يَصْرِفُ أَحَدٌ مِنَ الْعُقَلَاءِ هَذِهِ الْكُنَايَةَ إِلَّا إِلَى التَّفَاخَةِ  
الْمَأْمُورِ بِإِعْطَائِهَا .

ثُمَّ قَالَ - تَعَالَى - ' ' بَعْدَ ذَلِكَ - إِنَّهُ يَقُولُ : « إِنَّهَا تَقَرُّ لَا فَارِضُ  
وَلَا يَكُرُّ ، عَوْنٌ بَيْنَ ذَلِكَ » وَقَدْ عَلِمْنَا أَنَّ الْهَاءَ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى - :

- |                      |                    |
|----------------------|--------------------|
| ١ - ب و ج : يعجز .   | ٢ - ج : إليه القوم |
| ٣ - ب و ج : يكون .   | ٤ - ب و ج : الله   |
| ٥ - الف : لا لهم     | ٦ - ج : سألهم .    |
| ٧ - الف : وكيف       | ٨ - ج : يأمرون .   |
| ٩ - ب : يعجز         | ١٠ - ج : فلامى     |
| ١١ - الف : - تعالى . |                    |

« إِنَّهُ يَقُولُ » هى كنايةٌ عنه تعالى ، لِأَنَّهُ لَمْ يَتَقَدَّمَ مَا يَجُوزُ رَدُّ هَذِهِ الْكِنَايَةِ إِلَيْهِ إِلَّا اسْمُهُ تَعَالَى . فَكَذَلِكَ يَجِبُ أَنْ يَكُونَ قَوْلُهُ - تَعَالَى - : « إِنَّهَا » كِنَايَةً عَنِ الْبَقَرَةِ الْمُتَقَدِّمِ ذِكْرُهَا ، وَإِلَّا ؛ فَمَا الْمَرْقُ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ .

وَكَذَلِكَ الْكَلَامُ فِي الْكِنَايَةِ يَقُولُهُ - تَعَالَى - « مَالُونَهَا » ، وَقَوْلُهُ : « إِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفْرَاءُ » ، وَالْكِنَايَةُ فِي قَوْلِهِ - تَعَالَى - : « مَا هِىَ إِلَّا الْبَقَرُ تَشَابَهُ عَلَيْنَا » ، ثُمَّ الْكِنَايَةُ فِي قَوْلِهِ - تَعَالَى - : « إِنَّهُ يَقُولُ : إِنَّهَا نَقَرَةٌ لَا ذَلُولَ تُثِيرُ الْأَرْضَ » .

وَلَا يَجُوزُ أَنْ تَكُونَ الْكِنَايَةُ فِي قَوْلِهِ - تَعَالَى - : « إِنَّهَا » فِي الْمَوَاضِعِ كُلِّهَا لِلْقِصَّةِ وَالْعَالِ ، لِأَنَّ الْكِنَايَةَ فِي « إِنَّهَا » لَا بُدَّ أَنْ تَتَعَلَّقَ بِمَا تَعَلَّقَتْ بِهِ الْكِنَايَةُ فِي قَوْلِهِ « مَا هِىَ » ، وَالْأَشْبَهُةُ فِي أَنَّ الْمُرَادَ بِالْفِطَةِ « هِىَ الْبَقَرَةُ » الَّتِى أَمَرَهُمْ بِذَبْحِهَا ، فَجِبَتْ أَنْ

١ - ب : ان .

٢ - ب : لا

٣ - الب : - تعالى

٤ - ج : + ان

٥ - ج : يكون .

٦ - ب : كناية

٧ - ب وج : عن القصة .

٨ - ج : ان

٩ - ج : + من .

١٠ - الب وج : - ما .

١١ - الب : و .

١٢ - ب وج : + ما .

١٣ - ج : العرة

١٤ - هذا هو الظاهر ولكن النسخ

يَكُونُ كُنَايَةً الْجَوَابُ تَعَوُّدٌ إِلَى مَا كُنِيَ عَنْهُ بِالْهَاءِ فِي السُّؤَالِ ، وَلَوْ  
جَازَ تَعْلِيْقُ «إِنَّهَا» بِالنَّقْصَةِ وَالشَّانِ ؛ جَازَ تَعْلِيْقُ «مَا هِيَ» بِذَلِكَ ، وَ  
حَازَ - أَيْضاً - أَنْ يَكُونَ الْكُنَايَةُ فِي قَوْلِهِ - تَعَالَى - : «إِنَّهُ يَقُولُ» عَنْ  
غَيْرِ اللَّهِ تَعَالَى ، وَهُوَ يَكُونُ عَنِ الْأَمْرِ وَالنَّقْصَةِ ، كَمَا قَالُوا : «إِنَّهُ زَيْدٌ  
مُنْطَلِقٌ» ، فَكُنُوا عَنِ الشَّيْنِ وَالنَّقْصَةِ ، وَكَيْفَ يَكُونُ قَوْلُهُ : «إِنَّهَا كَذَا  
وَكَذَا» كُنَايَةً عَنْ غَيْرِ مَا كُنِيَ عَنْهُ بِمَا هِيَ وَبِمَالُونَهَا ، أَوْ لَيْسَ ذَلِكَ  
مَوْجِباً أَنْ يَكُونَ حَوَابٌ عَنْ غَيْرِ الْمَسْئُولِ عَنْهُ ؟ لِأَنَّهُمْ سَأَلُوا عَنْ صِفَاتِ  
الْبَقَرَةِ الَّتِي تَقْدَمُ ذِكْرُهَا ، وَأَمَرَهُمْ بِذِيحِهَا ، فَأَحْبَبُوا عَنْ غَيْرِ ذَلِكَ وَ<sup>١٠</sup>  
سِوَاهُ جَعَلُوا الْهَاءَ فِي «إِنَّهَا» عَنِ الشَّانِ<sup>١١</sup> وَالنَّقْصَةِ ، أَوْ عَنِ الْبَقَرَةِ الَّتِي  
أَمَرُوا ثَابِتاً وَتِلْكَ بِذِيحِهَا ،<sup>١٢</sup> كَيْفَ يَجُوزُ أَنْ يَسْأَلُوا عَنْ صِفَةٍ مَا تَقْدَمُ  
أَمْرُهُ<sup>١٣</sup> لَهُمْ بِذِيحِهَا ، فَتُتْرَكُ ذَلِكَ جَانِباً ، وَتَذْكَرُ صِفَةٌ مَا لَمْ يَتَقَدَّمْ

٢ - أَيْ : سَوْد

ج : ١٠٠

٤ - لَفٍ : بِالشَّانِ ، وَبِصَدَى وَالشَّانِ

٢ - ب وَ ج : كَمَا

٦ - الْف - كَمَا ، تَأْتِيَانِ .

٥ - ج : أَوْ

٨ - ح : سَوْنُ أَدَاةِ اسْتِفْهَامٍ

٧ - ج : كَمَا

١٠ - ج : ١٠٠

٩ - ج : مَوْجِبٌ

١١ - ب : الْيَسِيرُ

١٢ - لَيْسَ «وَكَيْفَ» بِأَلْوَاوٍ لَكِنِ الظَّاهِرُ رِبَادَتُهَا إِلَّا أَنْ يَكُونَ الْوَاوُ فِي قَوْلِهِ

١٣ - ج : أَمْرُهُ

«وَسِوَاهُ» رَائِدًا كَمَا فِي مَسْئَلَةِ ج .

الْأَمْرُ بِدَيْحِهِ ، وَإِنَّمَا أَمَرُوا أَمْرًا مُسْتَنَافًا بِهِ .

وَأَوْ كَانَ الْأَمْرُ عَلَى مَا قُلُوهُ مِنْ أَنَّهُ تَكْلِيفٌ بَعْدَ تَكْلِيفٍ ، نَكَانَ  
الْوَاجِبُ لَمَّا قَالُوا : « مَا هِيَ » وَإِنَّمَا عَوَّاهُ النَّقْرَةُ الَّتِي أَمَرُوا انْشَاءَ بِدَيْحِهَا ،  
أَنْ يَقُولَ لَهُمْ : أَيُّ نَقْرَةٍ يَشْتُمُّ ، وَ عَلَى أَيِّ صَفَةٍ كَانَتْ . وَ مَا  
أَمَرْتُمْكُمْ بِدَيْحِ نَقْرَةٍ لَهَا صَفَةٌ مُعَيَّنَةٌ ، وَالْآنَ فَقَدْ تَغَيَّرَتْ مَصْلَحَتُكُمْ .  
فَإَذْبَحُوا الْآنَ مَا صَفْتُمْهَا كَذَا وَ كَذَا<sup>٢</sup> . وَ إِذَا قَالُوا لَهُ : « مَا لَوْ نَهَاكُمَا »  
يَقُولُ أَيُّ لَوٍ يَشْتُمُّ ، وَ مَا أَرَدْتُ لَوْ بَعِيْنِهِ ، وَ الْآنَ فَقَدْ  
تَغَيَّرَتْ الْمَصْلَحَةُ ، وَ الَّذِي تُؤْمَرُونَ بِهِ الْآنَ نَقْرَةٌ صَفَرَاءُ .  
وَ لَمَّا قَالُوا فِي الثَّلَاثِ : « مَا هِيَ إِنْ النَّقْرُ نَشَابَهَ عَلِيًّا » أَنْ يَقُولَ  
الْمَأْمُورُ بِهِ صَفَرَاءُ ، عَلَى أَيِّ صَفَةٍ كَانَتْ بِمَذَلِكَ ، وَ قَدْ تَغَيَّرَتْ<sup>١٠</sup>  
الْمَصْلَحَةُ ، فَإَذْبَحُوا بَقْرَةً ، لَا ذُلُولَ تُشِيرُ الْأَرْضُ ، إِلَى آخِرِ الصَّغَاتِ .  
فَلَمَّا عَدَلَ تَعَالَى - عَنْ ذَلِكَ - إِلَى بَعْتٍ بَعْدَ آخَرٍ ، دَلَّ عَلَى أَنَّهَا  
نُعُوتٌ لِلنَّقْرَةِ الْأُولَى .

١ - ب : يدح . ٢ - الف : صفاتها

٣ - الف : - وكذا ج : كذلك ، يجازي كذا وكذا .

٤ - ب و ج : كذا . ٥ - ب و ج : كذا .

٦ - ب : الدين . ٧ - ج : لغيره .

على أنه لو جازَ صرفُ الماءِ في قوله - تعالى - : « إِنِّهَا »  
إلى الشَّنِّ وَ الْقَصَةِ - وَ إِنْ كَانَ الْمُقْسِرُونَ كُلُّهُمْ قَدْ أَجْمَعُوا  
على خلافِ ذلكَ ، لِأَنَّهُمْ كُلُّهُمْ قَالُوا : هِيَ كِبَايَةُ عَنِ الْبَقَرَةِ الْمُتَقَدِّمِ  
ذِكْرُهَا ، وَ قَالَتِ الْمُتَثَرِّلَةُ بِالْأَثَرِ : أَنَّهَا كِبَايَةُ عَنِ الْبَقَرَةِ الَّتِي  
تَعْلَقُ التَّكْلِيفُ الْمُسْتَقْبِلُ بِذَنْبِهَا ، وَ لَمْ يَقُلْ أَحَدٌ أَنَّهَا لِلْقَصَةِ  
وَالْحَالِ - أَمَّا ذَلِكَ يَفْسُدُ مِنْ وَجْهِ آخَرَ ، وَ هُوَ أَنَّهُ إِذَا تَقَدَّمَ  
مَا يَجُوزُ أَنْ تَكُونَ هَذِهِ الْكِبَايَةُ رَاحَةً إِلَيْهِ ، وَ لَمْ يَجْرُ  
لِلْقَصَةِ وَ الْحَالِ ذِكْرُ ، فَلَاؤَلَى أَنْ تَكُونَ مُتَعَلِّقَةً بِمَا ذُكِرَ  
وَ تَقَدَّمَ الْإِجْبَارُ عَنْهُ ، دُونَ مَا لَا ذِكْرَ فِي الْكَلَامِ لَهُ ، وَ إِنَّمَا  
اسْتَحْسَنُوا الْكِبَايَةَ عَنِ الْحَالِ وَ الْقَصَةِ فِي بَعْضِ الْمَوَاصِعِ ، بِحَيْثُ  
تَدْعُو «الضرورة» ، وَ لَا يَقَعُ اشْتِبَاهٌ ، وَ لَا يَحْصُلُ التَّبَاسُ .  
وَ بَعْدُ : فَإِنَّمَا يَجُوزُ إِصْحَارُ الْقَصَةِ وَ الشَّنِّ بِحَيْثُ يَكُونُ  
الْكَلَامُ مَعَ تَعْلُقِ الْكِبَايَةِ بِمَا تَعَلَّقَتْ بِهِ مُفِيداً مَفْهُوماً ، لِأَنَّ

١ - الف : - إِنِّهَا . ٢ - الف : - كُلُّهُمْ قَدْ .

٣ - هذا هو الصحيح كما في العدة لكن السح كعب «بالأثر»

٤ - الف : إِنْ مَا ، يَجَايِئُهُ إِذَا . ٥ - ب و ج : يَكُونُ .

٦ - الف و ب : يَجْرُ . ٧ - ب : الْقَصَةِ .

٨ - ج : يَكُونُ . ٩ - ب و ج : فِي الْكَلَامِ

١٠ - الف : يَدْعُ . ١١ - الف : الْكَلَامُ .

١٢ - الف : تَعْلُقُ .



الفاعل إذا قال : « إنه زيد مُطلقٌ » و « إنها قائمة هُندٌ » ؛  
 فتَمَلَّقتِ الكنايةُ بالحالِ و القصةُ ، أفاد ما وردَ في الكلامِ ،  
 وصار كأنه قال : « زيدٌ مُطلقٌ » و « قائمة هُندٌ » ، و الآياتُ بخلافِ  
 هذا الموضعِ ، لا تأتى حَقْلًا الكنايةُ في قوله « إنها بقرةٌ لا فارصٌ »  
 و « إنها بقرةٌ صفراءُ » و « إنها بقرةٌ لا ذلولٌ » مَمْلَقةً بالحالِ و القصةِ ،  
 بقيَ معنا في الكلامِ ما لا فائدةَ فيه و لا يستَقِلُّ بنفسه ، لِأنَّه  
 لا فائدةٌ في قوله : « بقرةٌ صفراءُ » و « بقرةٌ لا فارصٌ » ، و لا بُدَّ  
 من ضمِّ كلامٍ إليه ، حتَّى يستَقِلَّ و يُضَيِّدَ ، فإنَّ ضمَّنا إلى  
 قوله : « بقرةٌ لا فارصٌ » أو « بقرةٌ صفراءُ » التي أُمِرْتُم بَذَبِهَا ،  
 أفاد لعمري . قَطَطُ صرفُ الكنايةِ إلى غيرِ المقرِّ ، و وجِبَ أن  
 تُصَرَّفَ<sup>١٠</sup> الكنايةُ إلى المقرِّ حتَّى لا<sup>١١</sup> يُحتاجَ أن يُحَدَفَ<sup>١٢</sup> خبرُ  
 المبتدأ<sup>١٣</sup> و<sup>١٤</sup> إلا كُتِبَ بما في الكلامِ أولى من تأويلِ يَقْتَضِي العدولُ

٢ - ج : يعي .

٤ - الف : الكلام .

٦ - ج : و بعيد ، و جاي آن سعيد است .

٨ - ب و ج : آية : يحاي إلى قوله .

١٠ - ج : بصرف

١ - ب : حِلما .

٢ - ب و ج : قولنا .

٥ - ب : يستقل .

٧ - ب : وان .

٩ - ب و ج : و ظل .

١١ - ب : لا .

١٢ - ب و ج : يحدث ، الف تحذف ، و ما في المتن من المصع

١٤ - الف : و .

١٣ - ج : + والا

إلى غيره ، و حذف شيء ليس بموجود في الكلام .  
 و مما يدل على صحة ما تضمنناه أن جميع المفسرين للقرآن  
 أطلقوا على أن الصفات المذكورة لتقره أقوز اجتماعها للقوم  
 حتى توصلوا إلى اتباع بقرة لها هذه الصفات كلها بملحجدها  
 ذهبا ، و لو كان الأمر على ما قاله المحالفون ، لوجب أن لا  
 يعتبر فيما يتبعونه و يندبعونه إلا الصفات الأخيرة ، دون ما  
 تقدمها ، و ينتفى ذكر الصدا ، أو التي ليست بفراض  
 و لا بكر ، و اجتمعوا على أن الصفات كلها معتبرة ، فقيم أن  
 البيان تأخر و أن الصفات كلها للبقرة الأولى .  
 ١٠ فإن قيل : فيم عتقوا على تأخيرهم امتثال لأمر الأول ،  
 و عندكم أن البيان المراد للأمر الأول تأخر و لم قال -

١ - ب : أولى ، تا ابع

٢ - ب : يقوم .

٣ - ب و ج : وصلوا

٤ - ج : جدها .

٥ - ب : عالوه .

٦ - ب : متروا ، ج : متروا

٧ - الف : مدبوعه

٨ - ب : ينقى .

٩ - ب و ج - او .

١٠ - الف - معتبرة ، تا ابع

١١ - الف : + وهذا وجه .

١٢ - الف : لها .

١٣ - ب : عتقوا ، ج : عتقوا

١٤ - الف : عنهم .

١٥ - ج : المراد للبيان المراد

[١٧١] - مُبْجَاهَهُ - « قَدْ بَجَّوْهَا وَ مَا كَادُوا يَفْعَلُونَ »

قُلْنَا: مَا عُبِّقُوا بِتَأْخِيرِ امْتِنَالِ الْأَمْرِ الْأَوَّلِ، وَ لَيْسَ فِي الْقُرْآنِ مَا تَشْهَدُ بِذَلِكَ، بَلْ كَانَ الْبَيَانُ شَيْئًا بَعْدَ شَيْءٍ، كَمَا ظَنَبُوهُ وَ اسْتَخْرَحُوهُ، مِنْ غَيْرِ تَعْنِيفٍ، وَ لَا قَوْلٍ يُدَلُّ عَلَى أَنَّهُمْ عُصَاةٌ بِذَلِكَ، فَمَا قَوْلُهُ - تَدَايَ - فِي آخِرِ الْقِصَّةِ: « قَدْ بَجَّوْهَا وَ مَا كَادُوا يَفْعَلُونَ » فَمَا يُدَلُّ عَلَى أَنَّهُمْ كَادُوا يَفْعَلُونَ فِي آخِرِ الْقِصَّةِ وَ عِنْدَ تَكْمُلِ الْبَيَانِ، وَ لَا يُدَلُّ عَلَى أَنَّهُمْ قَرَّبُوا فِي أَوَّلِ الْقِصَّةِ، وَ يَحْزُرُ أَنْ يَكُونُوا دَنَبُوا بَعْدَ تَنَاقُلِ، ثُمَّ فَعَلُوا مَا أَمَرُوا بِهِ.

دَلِيلُ آخَرُ وَ بِمَا يُدَلُّ عَلَى جَوَازِ تَأْخِيرِ الْبَيَانِ أَنَا قَدْ عَلَّمْنَا ١٠  
ضَرُورَةَ أَنَّهُ يَحْسُنُ مِنَ الْمَلِكِ أَنْ يَدْعُو بَعْضَ عَمَّا لَهُ فَقَوْلُ لَهُ:  
قَدْ وَلَّيْتُكَ الْبَيْتَ الْفُلَانِي، وَ عَوَّلْتُ عَلَى كَهَاسِكَ، فَأَخْرَجَ إِلَيْهِ

١ - الف: + وَ تَعَالَى وَ جَلَّ وَ عَزَّ وَ تَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُهُ.

٢ - ح: قُلْتُ. ٣ - ب: بِتَأْخِيرِهِ.

٤ - الف: + بَاتِي. ٥ - ب: بِذَلِكَ عُصَاةٌ.

٦ - الف: قَوْلُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى وَ جَلَّ وَ عَزَّ وَ تَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُهُ.

٧ - ب: مَدْبُوحَهَا. ٨ - ح: عُصَاةٌ، مَا ابْتَعَا.

٩ - الف: فَلَا. ١٠ - ح: الْأَوَّلِ.

١١ - ب وَ ج: يَحْسُنُ. ١٢ - ب: عَرَلَتْ.

في غد ، أو في وقتٍ يمينه<sup>١</sup> . و أنا أكتبُ لك<sup>٢</sup> تذكرةً تفصيل  
ما تَعَمَلُهُ . و تأتيه ، و تدره ، أسلمها إليك عند توديعك لي<sup>٣</sup> ،  
أو أفداها<sup>٤</sup> إليك عند استقرارك في عملك و كذلك يحسن من  
أحبنا أن يقول لِفَلاَمِهِ . أنا أمرك أن تخرج<sup>٥</sup> إلى السوق يوم  
الجمعة ، و تناع ما أتيته لك غداً يوم الجمعة ، و يكون القصد  
بذلك إلى<sup>٦</sup> التَّهَبِ بقضاء الحاجة ، و العزم<sup>٧</sup> عليها ، و قطع العوائق  
و الشواغل دونها . و هذا هو نظير ما أجزناه من تأخير بيان  
المُجْمَلِ ، بل هو هو<sup>٨</sup> بيمينه . و لم يحرر ذلك عند أحدٍ مَحْرَى  
خطابٍ العربي بالزنجية .

١٠ دليل آخر : و هو أنا قد أحققنا<sup>٩</sup> على أنه - تعالى -  
يحسن منه تأخير بيان<sup>١٠</sup> مدة الفعل المأمور به . و الوقت الذي  
يُنْسَخُ<sup>١١</sup> فيه عن وقت الخطاب ، و إن كان مُراداً بالخطاب<sup>١٢</sup> ، لأنه

١ - ب و ج : يمينه .

٢ - ج : أو .

٣ - ب : لي .

٤ - ج : يخرج .

٥ - ب : الصوم .

٦ - ب و ج : اجتمعنا .

٧ - ج : البيان .

٨ - ب و ج : هو .

٩ - ب و ج : عه .

١٠ - ج : بالمراد الخطاب .

إِذَا قَالَ : صَبَّوْا ، وَ أَرَادَ بِذَلِكَ غَايَةَ مُقْتَنَةٍ ، فَلَا نَهَاءٌ إِلَيْهَا مِنْ غَيْرِ تَجَاوُزٍ لَهَا مُرَادٌ فِي حَالِ الْخُطَابِ ، وَ هُوَ مِنْ فَوَائِدِهِ ، وَ مُرَادُ الْمُخَاطَبِ بِهِ . وَ هَذَا هُوَ نَصُّ مَذْهَبِ الْقَائِمِينَ بِجَوَازِ تَأْخِيرِ بَيَانِ الْمُجْمَلِ ، وَ لَمْ يَقْبَرِ ذَلِكَ عِنْدَ أَحَدٍ مَعْرِى خُطَابِ الْمُرْتَبِ بِالزُّنْحِيَّةِ .

فَإِنْ قَالُوا : لَيْسَ يَجِبُ أَنْ يُسَمَّى فِي حَالِ الْخُطَابِ كُلُّ مُرَادٍ بِالْخُطَابِ .

قُلْنَا : قَدْ أَصْنَمْتُمْ ، فَأَقْلَبُوا فِي الْخُطَابِ بِالْمُجْمَلِ مِثْلَ ذَلِكَ . فَإِنْ قَالُوا : لَا حَاجَةَ بِهِ إِلَى بَيَانِ مُدَّةِ النُّسخِ وَ غَايَةِ الْعَادَةِ ، لِأَنَّ ذَلِكَ يَأْتِي لِمَا يَجِبُ أَنْ يَقَعَهُ ، وَ هُوَ غَيْرُ مُتَحَاجِّ الْآتِ إِلَى بَيَانِ مَا لَا يَجِبُ أَنْ يَقَعَهُ ، وَ إِنَّمَا يَحْتَاجُ فِي هَذِهِ الْحَالِ إِلَى بَيَانِ صِفَةٍ مَا يَجِبُ أَنْ يَقَعَهُ .

قُلْنَا : هَذَا هَدْمٌ لِكُلِّ مَا تَعَمَّدُونَ عَلَيْهِ فِي تَقْيِيحِكُمْ تَأْخِيرَ الْبَيَانِ لَا تَكُمُ تَوْحِشُونَ الْبَيَانَ لِشِدَّةِ يَرْجِعُ إِلَى الْخُطَابِ ، لَا لِأَمْرِ

- |                              |                    |
|------------------------------|--------------------|
| ١ - الف : والانتها           | ٢ - ب و ج : - هو . |
| ٣ - الف : قد                 | ٤ - الف : بالخطاب  |
| ٥ - الف : - يجب ، تا ابتجا . | ٦ - ب : الى        |
| ٧ - ج : الحالة               | ٨ - ج : يقتضون .   |

يَرْجِعُ إِلَى إِدَارَةِ عِلَّةِ الْمُكْتَفِ فِي الْفَعْلِ ، فَإِنْ كُنْتُمْ إِنَّمَا تَمْنَعُونَ  
 مِنْ تَأْخِيرِ الْبَيَانِ لِأَمْرِ يَرْجِعُ إِلَى إِدَارَةِ الْعِلَّةِ وَالتَّمَكُّنِ مِنَ الْعَمَلِ ،  
 فَأَنْتُمْ تُحْذِرُونَ أَنْ يَكُونَ الْمُكْتَفِ فِي حَالٍ \* الْخَطَابِ عِزَّ قَادِرٍ [١٧٢]  
 وَ لَا مُتَمَكِّنٍ بِالْأَلَاتِ ، وَ ذَلِكَ أَنْتُمْ فِي رَفْعِ التَّمَكِّنِ مِنْ قَدْرِ  
 الْعِلْمِ بِصِفَةِ الْعَمَلِ ، وَ إِنْ كَانَ امْتِنَاعُكُمْ لِأَمْرِ يَرْجِعُ إِلَى وَجوبِ  
 حَسْرِ الْخَطَابِ ، وَ إِلَى أَنْ الْمُخَاطَبَ لَا يُدْرِكُ مِنْ أَنْ يَكُونَ لَهُ طَرِيقٌ  
 إِلَى الْعِلْمِ بِحَمِيصِ فَوَائِدِهِ ، فَهَذَا يَنْتَقِضُ بِمَدَقِّ الْفَعْلِ ، وَ غَايَتِهِ ،  
 لِأَنَّهُمَا مِنْ جَمَلَةِ الْمُرَادِ ، وَ قَدْ أُخْرِجَتْ تَأْخِيرُ بَيَانِهَا ، وَ قُلْتُمْ  
 بِتَنْظِيرِ قَوْلٍ مِنْ يَحْجُوزُ تَأْخِيرَ بَيَانِ الْمُحْتَمَلِ ، لِأَنَّهُ يَنْزَهَبُ إِلَى  
 ١٠ أَنَّهُ مُسْتَعْبَدٌ بِالْخَطَابِ الْمُحْتَمَلِ بَعْضُ فَوَائِدِهِ دُونَ بَعْضٍ وَ قَدْ  
 أُجْرِئْتُمْ مِثْلَهُ ، وَ الرُّجُوعُ إِلَى إِدَارَةِ الْعِلَّةِ نَقْصٌ مِنْكُمْ لِهَذَا الْإِعْتِسَارِ كُلِّهِ ،  
 فَأَمَّا الَّذِي يُدَلُّ عَلَى قَبْحِ تَأْخِيرِ بَيَانِ الْعُمُومِ ، فَهُوَ أَنَّ الْعُمُومَ  
 لَفْظٌ مُوَصَّوْعٌ بِحَقِيقَتِهِ ، وَ الْحَكِيمُ لَا يَجُوزُ أَنْ يُخَاطَبَ بِلَفْظٍ لَهُ  
 حَقِيقَةٌ وَ هُوَ لَا يُرِيدُهَا مِنْ غَيْرِ أَنْ يُدَلَّ فِي حَالِ خَطَابِهِ عَلَى أَنَّهُ  
 ١٥ مُتَجَوِّزٌ بِاللَّفْظِ ، وَ لَا إِشْكَالٌ فِي قَبْحِ ذَلِكَ ، وَ الْعِلَّةُ فِي قُبْحِهِ أَنَّهُ

٢ - ب : ١٧٢ : معاني لانيها .

١ - ب : إذا .

٤ - ج : البيان

٢ - ب و ج : + له .

٦ - الف : باللفظة .

٥ - الف : لحنفة .

حطاب أريد به غير ما وُضع له من غير دلالة .

و الذي يدل على ذلك أنه لا يحسن أن يقول الحكيم مِثْلًا

لغيره . « اقل كذا » و هو يريد التهديد و الوعد أو « اقل ريداً »

و هو يريد أصريته الضرب الشديد الذي جرت العادة بأن يسمى

قتلاً معازاً ، و لا أن يقول : « رأيت حماراً » و هو يريد رجلاً .

بيداً ، من غير دلالة تدل على ذلك ، أو اضطرار إلى قصده .

و من قتل ذلك ؛ كان عندهم سمياً مدموماً ، و بهذا المعنى

بانت الحقيقة من غيرها ، لأن الحقيقة تستعمل بلا دليل ، و المعاز

لا بد منه من دليل . و ليس تأخير بيان المعجل حارياً هذا المعجى .

لأن المعاطب بالمعجل ما أراد به إلا ما هو فيه حقيقة ، و لم

يقدر عتاً و صم له ، ألا ترى أن قوله تعالى : « و خذ من

أموالهم صدقة تطهرهم » ، إذا أراد به قدراً مخصوصاً ، فلم يرد إلا

ما اللفظ بحقيقته موضوع له ، و كذلك إذا قال : « عندى شيء »

فإنما استعمل اللفظ الموضوع في اللغة للإجمال فيما وضعه له ،

و ليس كذلك مستعمل لفظ الموم و هو يريد الخصوص ، لأنه

٢ - ب : لهذا .

١ - الف : ان يضريه .

٤ - ج : اما

٣ - ب و ج : به .

٦ - الف : + له .

٥ - ب و ج : - تطهرهم

أَرَادَ بِاللَّفْظِ مَا لَمْ يَوْضَعْ لَهُ ، وَ لَمْ يَدُلَّ عَلَيْهِ .

دَلِيلٌ آخَرُ : وَ مِمَّا يَدُلُّ عَلَى ذَلِكَ أَنَّ الْخُطَابَ وَصَّحَ لِلْإِفَادَةِ ،

وَ مَنْ سَمِعَ لَفْظَ الْعُمُومِ مَعَ تَجْوِيزِهِ أَنْ يَكُونَ حُصُوصًا وَ يُسَيَّرُ

لَهُ فِي الْمُسْتَقْبَلِ لَا يَسْتَفِيدُ فِي هَذِهِ الْحَالِ بِهِ شَيْئًا ، وَ يَكُونُ

٥ وَحُودُهُ كَعَدَمِهِ

فَإِنْ قِيلَ : يَتَقَيَّدُ عُمُومُهُ بِشَرِيطٍ أَنْ لَا يَخْصُرَ .

قُلْنَا : مَا الْمَرْقُ بَيْنَ قَوْلِكَ وَ بَيْنَ قَوْلِ مَنْ يَقُولُ : يَجِبُ

أَنْ يَتَقَيَّدَ حُصُوصُهُ إِلَى أَنْ يَدُلَّ مُسْتَقْبَلًا عَلَى ذَلِكَ ، لِأَنَّ

اعْتِقَادَهُ لِلْعُمُومِ مَشْرُوطٌ ، وَ كَذَلِكَ اعْتِقَادُهُ لِلْحُصُوصِ . وَ لَيْسَ بِمَدَّ

١٠ هَذَا إِلَّا أَنْ يُقَالَ : يَتَقَيَّدُ أَنَّهُ عَلَى أَحَدِ الْأَمْرَيْنِ إِمَّا الْعُمُومِ أَوْ الْحُصُوصِ

وَ يَنْتَظِرُ وَقْتَ الْحَاجَةِ ، فَإِنَّمَا أَنْ يُتْرَكَ عَلَى حَالِهِ فَيَتَقَيَّدُ الْعُمُومَ ،

أَوْ يَدُلَّ عَلَى الْحُصُوصِ فَيَقْتَضِي عَلَيْهِ . وَ هَذَا هُوَ نَصُّ قَوْلِ أَصْحَابِ

الْوَقْفِ فِي الْعُمُومِ قَدْ صَارَ إِلَيْهِ مَنْ يَذْهَبُ إِلَى أَنَّ لَفْظَ الْعُمُومِ

مُسْتَفْرَقٌ بِظَاهِرِهِ عَلَى أَقْبَحِ الْوُجُوهِ ، فَإِنَّ أَصْحَابَ الْوَقْفِ فِي الْعُمُومِ

١ - ج - على

٢ - ب : تبين .

٣ - ج : تعتمد

٤ - الف : قولك و بين

٥ - ب : شرط ، ج : إلا

٦ - ج : دل

٧ - ب : في المستقبل

٨ - الف : يكون .

٩ - ج : التمس .



يَقْطَعُونَ عَلَى أَنَّ الْقَاتِلَ إِذَا قَالَ : « أَصْرِبُ الرِّجَالَ » عَلَى أَنَّ الْمُرَادَ ثَلَاثَةً ، وَ إِنَّمَا يُشَكُّ فِيهَا زَادَ عَلَى هَذَا الْعَدَدِ ، وَ مَنْ جَوَّزَ تَأْخِيرَ بَيَانِ الْعُمُومِ يُجَوِّزُ فِي وَقْتِ الْحَاجَةِ أَنْ يُبَيِّنَ أَنَّ الْمُرَادَ وَاحِدًا مِنَ الرِّجَالِ .

دَلِيلٌ آخَرُ : وَ مَا يَدُلُّ عَلَى ذَلِكَ أَنَّ الْقَوْلَ بِحُجُوزِ تَأْخِيرِ بَيَانِ تَخْصِصِ الْعُمُومِ يَقْتَضِي أَنْ يَكُونَ الْمُخَاطَبُ قَدْ دَلَّ عَلَى الشَّيْءِ بِخِلَافِ مَا هُوَ بِهِ ، لِأَنَّ لَفْظَ الْعُمُومِ مَعَ تَجَرُّدِهِ يَقْتَضِي الْإِسْتِغْرَاقَ ، فَإِذَا خَاطَبَ بِهِ مُطْلَقًا ، لَا يَحِلُّو مِنْ أَنْ يَكُونَ ذَلِكَ بِهِ عَلَى الْخُصُوصِ ، وَ ذَلِكَ يَقْتَضِي كَوْنَهُ دَالًّا بِمَا لَا دَلَالَهَ فِيهِ ، أَوْ يَكُونَ قَدْ دَلَّ بِهِ <sup>٢</sup> عَلَى الْعُمُومِ ، فَقَدْ دَلَّ عَلَى خِلَافِ مُرَادِهِ <sup>١٠</sup> لِأَنَّ مُرَادَهُ الْخُصُوصُ فَكَيْفَ يَدُلُّ عَلَيْهِ بِلَفْظِ الْعُمُومِ .

فَإِنْ قِيلَ . إِنَّمَا يَسْتَقَرُّ كَوْنُهُ دَالًّا عِنْدَ الْحَاجَةِ إِلَى الْفِعْلِ قُلْنَا . حُضُورُ زَمَانِ الْحَاجَةِ لَيْسَ بِمُؤَثِّرٍ فِي دَلَالَةِ اللَّفْظِ ، فَإِنْ دَلَّ اللَّفْظُ عَلَى الْعُمُومِ فِيهَا ، فَإِنَّمَا يَدُلُّ لِشَيْءٍ <sup>١١</sup> يَرْجِعُ إِلَيْهِ ، وَ ذَلِكَ

١ - أ ب : ما س . ٢ - ج : جوار .

٣ - ب . - ٤ - أ ب : لفظ .

٥ - ب و ج : دلالة . ٦ - ج : خصوصاً .

٧ - ب : شيء .

قائم قبل وقت الحاجة .

على أن وقت الحاجة إنما يُعْتَرَفُ فِي الْقَوْلِ الَّذِي يَنْصَحُنْ  
تَكْلِيفًا ، فَأَمَّا مَا لَا يَتَعَلَّقُ بِالتَّكْلِيفِ مِنَ الْأَحَارِ وَ ضُرُوبِ الْكَلَامِ ؛  
يَجِبُ أَنْ يُجَوَّرَ تَأْخِيرُ بَيَانِ ضُرُوبِ الْمَجَارِ فِيهِ عَنْ وَقْتِ الْحُطَابِ  
إِلَى غَيْرِهِ مِنْ مُسْتَقْبَلِ الْأَوْقَاتِ ، وَ هَذَا يُؤَدِّي إِلَى سَقُوطِ الْإِسْتِمَادَةِ  
مِنَ الْكَلَامِ ، وَ أَنَّ وَحْدَهُ فِي الْعَائِدَةِ كَعْدِهِ .

و قد استدل من دفع حوار تأخير بيان الْمُحْتَمَلِ بأن قال :  
خُطَابُ الْعَرَبِيِّ بِالزُّجْجَةِ لَا إِشْكَالَ فِي قَبْضِهِ ، وَ مِثْلُهُ الْحُطَابُ  
بِالْمُحْتَمَلِ ، وَ الْعَلَّةُ الْجَامِعَةُ بَيْنَهُمَا أَنَّهُ حُطَابٌ لَا يُفْهَمُ مِنْهُ الْمُرَادُ .  
فَالْوَأَلُ وَ لَيْسَ لِأَحَدٍ أَنْ يُفَرِّقَ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ بِأَنَّ الْحُطَابَ  
بِالزُّجْجَةِ لَا يُفْهَمُ مِنْهُ شَيْءٌ مِنَ الْفَوَائِدِ ، وَ الْمُحْتَمَلُ يُسْتَعَادُ مِنْهُ  
عَلَى كُلِّ حَالٍ ، لَا تَهْ - تَمَالِي - إِذَا قَالَ : خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ  
صَدَقَةً تُطَهِّرُ هُمْ بِهَا ، وَ أَقْبِمُوا الصَّلَاةَ ، فَالْمُخَاطَبُ  
يُسْتَعِيدُ أَنَّهُ مَأْمُورٌ بِأَحِذِ الصَّدَقَةِ مِنَ الْمَالِ ، وَ إِنْ جَهِلَ

٢ - الف : - خطاب ، و جلي آن سفيد است .

١ - ن : تكليفا .

٤ ج : + لا

٢ - الف : - يسها .

٦ ج . + نه .

٥ ب و ج : بها .

٨ - ج : صدقة

٧ - ج : + و .

٩ ب - الحال

مبلفهما ، و<sup>١</sup> وقف ذلك على البيان ، و<sup>٢</sup> هو مكلف<sup>٣</sup> انعم<sup>٤</sup> على  
ذلك ، و<sup>٥</sup> تسوية النفس على فعله متى<sup>٦</sup> يتن<sup>٧</sup> له ، و كذلك في  
الصلوة يقيم<sup>٨</sup> أنه مكلف<sup>٩</sup> لفعل هو<sup>١٠</sup> عبادة ، إلا أنه لا يعرف<sup>١١</sup>  
كيفية هذه العبادة ، و<sup>١٢</sup> هو منتظر<sup>١٣</sup> بآنها ، و الخطاب بالزنجية  
بحلاف<sup>١٤</sup> هذا كله

قالوا . و ذلك أنه<sup>١٥</sup> يُعكّر<sup>١٦</sup> في الخطاب بالزنجية مثل ما  
خرجنموه<sup>١٧</sup> في العجّل ، لأن الحكيم إذا خاطب العربي بالزنجية ،  
فلأنه من أن يقطع<sup>١٨</sup> المحاطب<sup>١٩</sup> على أنه قد قصد بخطابه - وإن  
كان بالزنجية - إلى أمره ، أو نهيه ، أو إخباره ، و يجب عليه أن  
يعزم<sup>٢٠</sup> على فعل ما يتن<sup>٢١</sup> أنه أمره<sup>٢٢</sup> به ، و الكف عتاً<sup>٢٣</sup> لعله يتبين<sup>٢٤</sup>  
له أنه نهاه<sup>٢٥</sup> عنه ، و كرهه<sup>٢٦</sup> منه<sup>٢٧</sup> ، و يوطن<sup>٢٨</sup> نفسه<sup>٢٩</sup> على ذلك ، [١٧٣]

١ - ج : و

٢ - ب : مكلف للعلوم .

٣ - الف : هو

٤ - الف : حرسوه .

٥ - ج : قد .

٦ - الف : يتبين

٧ - الف : عنه .

٨ - ج : عنه .

٩ - ب و ج : سين .

١٠ - الف : حلاف

١١ - ج : بقم

١٢ - ب : إخباره .

١٣ - ب و ج : أمر

١٤ - ج : بها .

وَتَتَعَلَّقُ مَصْلَحَتُهُ بِهِ<sup>٢</sup> ، فَلَا فَرْقَ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ .

وَأِنْ فُرِّقَ<sup>٣</sup> بَيْنَهُمَا يَأْتِي الْفَائِدَةُ فِي الْخُطَابِ بِالزُّجْعَةِ أَقْلٌ أَوْ أَشَدُّ إِجْمَالًا<sup>٤</sup> ؛ حَارٌّ أَنْ يُقَالَ ؛ لَا اعْتِزَالٌ فِي حُسْنِ الْخُطَابِ بِكَثْرَةِ الْفَائِدَةِ ، لِأَنَّهُ يَحْسُنُ مِنَ الْخُطَابِ مَا خَرَجَ مِنْ كَوْنِهِ عَشًّا ، وَ قَلِيلُ الْفَائِدَةِ فِي هَذَا النَّبَابِ ككَثِيرِهَا .

وَالْحَوَابُ أَنَّ مِنَ الْمَعْلُومِ قُبْحَ خُطَابِ الْعَرَبِيِّ بِالزُّجْعَةِ كَمَا قَرَّرْتُمْ ، وَمِنَ الْمَعْلُومِ أَيْضًا الَّذِي لَا تَخْتَلِفُ الْعُقُلَاءُ فِي حَسْبِهِ اسْتِحْسَانُ الْعُقُلَاءِ مِنَ الْمَدِيكَ أَنَّ يَأْمُرُ بَعْضُ أَسْرَائِهِ بِالْخُرُوجِ إِلَى بَعْضِ الْمُدِينِ ، وَ أَنَّ يُعْمَلَ فِي تَنْدِيرِهِ عَلَى مَا يَكْتَفِي بِهِ إِلَيْهِ وَيُوصِيهِ<sup>٥</sup> قِلَ حُرُوجِهِ<sup>٦</sup> ، عَلَى مَا تَقَدَّمَ بَيَانُهُ . وَلَا يَتَجَرَّى ذَلِكَ فِي الْقُبْحِ مَجْرَى خُطَابِ الْعَرَبِيِّ بِالزُّجْعَةِ وَإِذَا<sup>٧</sup> كُنَّا قَدْ عَدِمْنَا مِنْ حُسْنِ الْمَثَالِ الَّذِي ذَكَرْتَاهُ ، مِثْلَ الَّذِي<sup>٨</sup> عَلِمْنَا مِنْ قُبْحِ خُطَابِ الْعَرَبِيِّ

١ - ب و ج : يتعلق ٢ - ب : به مصلحته ، ج : - هـ

٣ - ب و ج : ولا ٤ - ب و ج : عال .

٥ - ج : مرقنا ٦ - الف - - بالزجعية .

٧ - الف : اختالا . ٨ - الف : مكثير

٩ - ب : عال . ١٠ - ج : يوجه

١١ - ج : + هـ ١٢ - الف : فإذا ، ب : و إذا

١٣ - ب و ج : عال .

بالزنجية ، و معلوم أن الذي أجزأه من تأخير بيان المحل إنما يشبه المثال الذي أوردناه ، دون الخطاب بالزنجية ، فيجب حسن الخطاب بالمجمل ، كما وح حسن بظايره<sup>١</sup> .

و يبقى أن يُعْلَل<sup>٢</sup> فتح ما علمنا<sup>٣</sup> قبعه من خطاب العربي بالزنجية ، و يُعْلَل<sup>٤</sup> حسن ما علمنا<sup>٥</sup> حسنه من أمر الملك لأمره ، فيعلم<sup>٦</sup> من علة ذلك ما يلحق به ما يشاركه<sup>٧</sup> في علة .

و ليس يجوز أن يُعْلَل<sup>٨</sup> فتح الخطاب بالزنجية بعلة<sup>٩</sup> يلحق به الخطاب الذي ذكرناه من أمر الملك لحليفه<sup>١٠</sup> ، لأن ما علمنا حسنه لا يجوز أن يكون فيه وجه فتح ، و كذلك أن يُعْلَل<sup>١١</sup> حسن الأمثلة التي ذكرناها بما يلحق الخطاب بالزنجية به<sup>١٢</sup> ، لأن ما علمنا قبعه لا يجوز أن<sup>١٣</sup> يلحق بعلة<sup>١٤</sup> من الملل بما هو حسن في نفسه

و تفسير هذه الجملة أنا متى علمنا<sup>١٥</sup> فتح الخطاب بالزنجية

١ - ب - (أجزأه) ، تأ ايضا . ٢ - الف : بظايره .

٣ - ب و ج : علمنا . ٤ - ج : علمنا .

٥ - الف : حسن . ٦ - الف : يعلم .

٧ - الف : يشاركه . ٨ - الف : علمه .

٩ - ب ، الضمنية . ١٠ - ج - ذكرها .

١١ - الف : - يكون فيه وجه فتح ، تأ ايضا .

١٢ - ج : علمنا .

بِأَنَّا لَا نَقْهَمُ<sup>١</sup> بِهَا مُرَادَ الْمُخَاطَبِ ؛ وَجَدْنَا ذَلِكَ فِيمَا عَلَّمْنَا حَسَنَهُ صُرُورَةً  
 مِنْ خُطَابِ الْمَلِكِ لِخَلِيفَتِهِ ، لِأَنَّ خَلِيفَةَ الْمَلِكِ لَا يُعْرِفُ مِنْ خُطَابِهِ  
 الْمُحْمَلِ الَّذِي حَكَمْتَاهُ<sup>٢</sup> مُرَادَهُ الَّذِي أَحَالَهُ فِي تَقْصِيدهِ عَلَى الْبَيَانِ .  
 وَإِنْ عَلَّمْنَا قَبْلَهُ بِأَنَّهُ مِمَّا لَا فَائِدَةَ فِيهِ ؛ فَقَدْ بَيَّنَّا أَنَّهُ يُسَكَّنُ أَنْ يُدْعَى فِيهِ  
 فَائِدَةُ أَفَانِهِ<sup>٣</sup> لَا يَدْعُو أَحَدٌ أَقْسَامِ الْكَلَامِ الْمَعْهُودَةِ ، وَلَا بُدَّ مِنْ أَنْ يَكُونَ  
 الْمُخَاطَبُ - إِذَا كَانَ حَكِيمًا - مُرِيدًا لِمَعْصِيهَا . وَإِنْ عَلَّمْنَا حَسَنَ  
 الْأَمْثَلِ الَّتِي عَلَّمْنَا حَسَنَهَا بِأَنَّهُ تَقِيدُ<sup>٤</sup> فَائِدَةً مَا ، أَوْ مِمَّا يَتَعَلَّقُ بِمَصْلَحَةِ  
 الْمُخَاطَبِ بِهَا ، بَانَ يَتَقَيَّدُ وَيُزْمَعُ عَلَى الْإِمْتِنَانِ عِنْدَ الْبَيَانِ ؛ فَهَذَا  
 كَأَنَّهُ قَائِمٌ فِي الْخُطَابِ بِالرَّضَايَةِ . فَلَا بُدَّ مِنْ لَتَعْلِيلٍ بِمَا لَا يَقْتَضِي قَبْحَ  
 مَا عَلَّمْنَا حَسَنَهُ ، وَلَا حَسَنَ مَا عَلَّمْنَا قَبْحَهُ .

وَيُمْكِنُ تَعْلِيلُ قَبْحِ الْخُطَابِ بِالرَّضَايَةِ بِأَنَّهُ عَيْرُ مَعْهُومٍ مِنْهُ  
 نَوْعُ الْخُطَابِ ، وَلَا أَيْ ضَرْبٍ هُوَ مِنْ صُرُوبِهِ ، أَلَا تَرَى أَنَّهُ لَا يَقْصُلُ  
 الْمُخَاطَبُ بَيْنَ كَوْنِهِ أَمْرًا أَوْ نَهْيًا أَوْ حَبْرًا أَوْ اسْتِخَارًا أَوْ اسْتِفْهَامًا

١ - الف : + خليفته اهني .

٢ - ج : بهم .

٣ - الف : ما

٤ - ج : حكمتها

٥ - ج : يدعو .

٦ - الف و ج : واه

٧ - ج : بعيد

٨ - الف : عللنا .

٩ - الف : حسنه ، تا اينجا .

أو عرضاً أو تمثيلاً ، و يجوز أن يكون شاملاً له ، و قاذو ، كما  
يجوز أن يكون مادحاً له و مثنيّاً عليه و هذه السكتة تَطُلُ فرقتهم  
بين الأمرين بأن الخطاب بالرجعة إذا وقع من حكيم ، فلا تد من  
أن يكون أمراً أو نهياً ، فيجب على المخاطب أن يعزم على فعل  
ما يستلزم له ، لا كما قد تنبأ أنه قد يجوز أن يتحول الخطاب  
بالرجعة من كثر تكليف ، و إلزام ، إلى أن يكون شتماً و قدفاً  
و ما حرم مخبريهما مما لا يقع فيه ، فلا يُبكر أن يقال : إنما  
تعزم على فعل ما يتبين لك ، و قد عيّننا أن المحمل يفصل فيه  
بين أنواع الخطاب و ضروريه ، و إنما يتبين على المخاطب  
تفصيل ما تعلق الأمر به منها ، هو واقف على البين ، فهذه علة  
صحيحة في قبح الخطاب بالرجعة لا يجدها فيما عيّننا حصة من المثال  
و إن شئت أن نقول<sup>١٣</sup> العلة في قبح الخطاب بالرجعة أن

١٠ - ب و ج - ٢

١٠ - ب و

٣ - ب : - أن يعزم ، تا اینجا . ٤ - الف : المخاطب .

٥ - لعل هذا هو المصحح لكن في نسخة ب و ج : « الزم » لا الف ، وسعة الف  
مكان الكلمة بامر .

٦ - ب و ج - ١٠

٦ - الف : و لا يكفي

٩ - ب - بفصل : تا بعد .

٨ - ج : يعزم

١١ - ب : على ، عاى علة .

١٠ - ب : فما

٢ - ب و ج : يقول .

١٢ - ج : تجدها .

المُخَاطَبَ لَا يُسْتَعِيدُ مِنْهُ فَائِدَةٌ مُعَيَّنَةٌ مُفَصَّلَةٌ ، وَلَا يُدْ فِي كُلِّ حَاطِبٍ  
مِنْ أَنْ يُسْتَفَادَ مِنْهُ فَائِدَةٌ مُفَصَّلَةٌ ، وَ إِنْ حَازَ أَنْ يَقْتَرِنَ بِذَلِكَ  
فَائِدَةٌ أُخْرَى مُجَمَّلَةٌ ، وَ الْحَاطِبُ لِمَجْمُلٍ يُسْتَفَادُ مِنْهُ فَائِدَةٌ مُعَيَّنَةٌ  
مُفَصَّلَةٌ ، وَ إِنْ اسْتَفَادَ أُخْرَى مُجَمَّلَةٌ لِأَنَّهُ - تَعَالَى - إِذَا قَالَ  
« أَقِيمُوا الصَّلَاةَ » وَ « خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً » ، فَقَدْ اسْتَفَادَ الْمُخَاطَبُ  
أَنَّهُ مَأْمُورٌ ، وَ قَطَعَ عَلَى ذَلِكَ ، وَ أَنَّهُ مَأْمُورٌ بِعِبَادِهِ هِيَ الصَّلَاةُ  
أَوْ الصَّدَقَةُ ، وَ إِنْ شَكَّ فِي صِفَتِهَا

فَإِنْ قَبِلَ : وَ « أَىْ فَائِدَةٍ فِي تَقْدِيمِ الْحَاطِبِ بِالْمُجْمَلِ وَ تَأْخِيرِ  
بَيَانِهِ إِلَى وَقْتِ الْحَاجَةِ ؟ »

١٠ قُلْنَا لَا بُدَّ مِنْ أَنْ يَتَمَلَّقَ عَلَى الْعَمَلَةِ<sup>١</sup> بِذَلِكَ مَصْلَحَةٌ دِينِيَّةٌ  
حَتَّى يُحْسِنَ تَقْدِيمَ الْحَاطِبِ عَلَى وَقْتِ الْحَاجَةِ . وَ مِمَّا يُمْكِنُ أَنْ  
يَكُونَ وَجْهًا لِحَسَنِ ذَلِكَ أَنَّ الْمَكْلَفَ يُعْزَمُ وَ يُؤْتِنُ نَفْسَهُ عَلَى<sup>٢</sup>

١ - لف : مفصلة . ٢ - ب : جاء .

٣ - ج : - وَالْحَاطِبُ ، تَأْخِيرًا . ٤ - ب : - وَ

٥ - ب وَ ج : صَلَاةٌ أَوْ صَدَقَةٌ . ٦ - ب وَ ج : - وَ

٧ - ب : تَقْدِيمَ . ٨ - الف : الْمُخَاطَبُ .

٩ - ج : - م . ١٠ - الب : - عَلَى الْعَمَلَةِ .

١١ - ج : يَحْسِنُ . ١٢ - ج : ع .



العمل إلى وقت الحاجة ، وَ هَذَا الْعَزْمُ وَ مَا يَقْتَضُهُ طَاعَةٌ . وَ هُوَ - أَيْضًا - مُسَهِّلٌ لِلْفِعْلِ الْعَامُورِ بِهِ .

وَ مَا لَا يَزَالُ يَصُولُ بِهِ الْمُخَالِفُ مِنْ قَوْلِهِ : « إِنَّ الْعَزْمَ وَ الْإِعْتِقَادَ تَابِعَانِ لِلْعَمَلِ الْمَعْرُومِ عَلَيْهِ ، فَلَا يَكُونَانِ أَصْلًا مَقْصُودًا » غَيْرُ صَحِيحٍ ، لِأَنَّا لَمْ نَجْعَلِ الْعَزْمَ وَ الْإِعْتِقَادَ أَصْلَيْنِ ، بَلْ تَابِعَيْنِ ، لِأَنَّهُ يَسْتَفِيدُ بِالْمُحْتَمِلِ عَلَى كُلِّ حَالٍ وَجُوبَ الْعَمَلِ عَلَيْهِ ، وَ إِنْ جَهِلَ صِفَاتِهِ ، فَجَبَّ عَلَيْهِ الْإِعْتِقَادُ وَ الْعَزْمُ تَابِعَيْنِ لِذَلِكَ ، وَ لَكُمَا عَلَى سَبِيلِ الْجُمْلَةِ ، لِأَنَّهُ يَنْقُذُ وَحُوبَ فِعْلِ عَلَى الْجُمْلَةِ عَلَيْهِ يَنْتَظَرُ يَأْتَهُ ، وَ يَعْزِمُ عَلَى أَدَائِهِ عَلَى هَذَا الرَّجْحِ

وَ مِنْ قَوِيٍّ مَا يُتَزَمُّونَهُ أَنْ يُقَالَ لَهُمْ : إِذَا جَوَّزْتُمْ أَنْ يُحَاطَبَ بِالْمُحْتَمِلِ وَ يَكُونَ<sup>١</sup> بَيَانُهُ فِي الْأَصُولِ . وَ يُكْتَفَى الْمُحَاطَبُ الرَّجُوعَ إِلَى الْأَصُولِ . فَتَعْرِفُ الْمُرَادَ ، فَمَا لَدَى<sup>٢</sup> يَحِبُّ أَنْ يَنْقُذَ هَذَا الْمُحَاطَبُ إِلَى أَنْ يَعْرِفَ<sup>٣</sup> مِنَ الْأَصُولِ الْمُرَادَ<sup>٤</sup> .

فَإِنْ قَالُوا : يَتَوَقَّعُ عَنْ<sup>٥</sup> اعْتِقَادِ التَّفْصِيلِ ، وَ يَنْقُذُ عَلَى الْجُمْلَةِ

١ - ج : المضاطب . ٢ - ب : فلا اعتقاد .

٣ - ب : - لذلك ، ج : كذلك . ٤ - الب : + لانه .

٥ - الب : يكونه . ٦ - ب : فالى

٧ - ج : تعرف . ٨ - ب : على .

أَنَّهُ يَمْتَثِلُ مَا سَبَقَ لَهُ

قُلْنَا أَيُّ فَرْقٍ بَيْنَ هَذَا الْقَوْلِ وَتَمَّ مِنْ حَوْلِ أَحْيَرِ بَيَانِ الْمُحْمَلِ.

[١٧٤] فَإِذَا قَالُوا: تَفَرَّقَ سَبْعُ أَهْوَاءَ إِذَا خُوطِبَ \* وَفِي الْأَصُولِ الْبَيَانُ: فَهُوَ مُتَمَكِّنٌ مِنَ الرُّحُومِ إِلَيْهَا، وَمَعْرِفَةُ الْعُرْدِ \* وَأَنْتُمْ تُحَيَّرُونَ حِطَانَهُ بِالْمُحْمَلِ مِنْ عَرِّ تَمَكُّنٍ \* مِنْ مَعْرِفَةِ الْمُرَادِ

قُلْنَا: إِذَا كَانَ الْإِنْسَانُ فِي الْأَصُولِ، فَلَا يُدْرِكُ مِنْ زَمَانٍ حَتَّى يَرْجِعَ فِيهِ إِلَيْهَا، فَمَعْنَى تَمَكُّنٍ \* وَهُوَ فِي هَذَا الزَّمَانِ قَصِيرًا كَانَ أَوْ طَوِيلًا مُكْتَلَفٌ بِالْعَمَلِ، وَمَأْمُورٌ بِإِعْتِقَادِ وَحْوِهِ، وَالْعَرْمُ عَلَى أَدَانِهِ \* عَلَى طَرِيقِ التَّحْدِيدِ مِنْ عَرِّ تَمَكُّنٍ مِنْ مَعْرِفَةِ الْمُرَادِ \* وَإِنَّمَا يَصِحُّ أَنْ يُعْرَفَ \* الْمُرَادُ بَعْدَ هَذَا الزَّمَانِ، فَقَدْ عَادَ الْأَمْرُ إِلَى أَنَّهُ مُحَاطَبٌ بِمَا لَا يَتِمَكَّنُ فِي الْحَالِ مِنْ مَعْرِفَةِ الْمُرَادِ \* وَهَذَا قَوْلٌ مِنْ حَوْلِ تَأْخِيرِ الْبَيَانِ، وَلَا فَرْقَ فِي هَذَا التَّحْكُمِ بَيْنَ طَوِيلِ الزَّمَانِ وَقَصِيرِهِ.

فَإِنْ قَالُوا: هَذَا الزَّمَانُ الَّذِي أَشَرْتُمْ إِلَيْهِ لَا يَتِمَكَّنُ فِيهِ مَعْرِفَةُ الْمُرَادِ، فَيَجْرِي مَقَرُّ رَمْسٍ مُهَلِّهِ الطَّرِيقَ الَّذِي لَا يَتِمَكَّنُ وَقَوْعُ

١ - ب: تيسر. ٢ - ب و ج: + بها.

٣ - ج: متمكن. ٤ - الف و ج: للفعل.

٥ - الف: مأمورا. ٦ - ب: مامنا.

٧ - ب و ج: بعلم. ٨ - ب: - ٩ - ١٠ -

المعرفة فيه

فما . ليس الامر كذلك لأن زمان مهلة النظر لا يبد منه ، ولا  
يتمكن أن تقع المعرفة الكسنة في أقصر مهلة ، وليس كذلك  
إذا كان البيان في الرجوع إلى الأصول لآته - تعالى - قادر على  
أن يقرر البيان إلى الخطيب ، فلا يحتاج إلى زمان للرجوع  
إلى تأمل الأصول .

ثم يقال له إذا كان تمكنه من الرجوع إلى الأصول في معرفة  
البيان وإن طال الزمان كافياً في حسن الخطيب ، فالأحاز أن يحاطب  
بالزيجية ، ويكتفه الرجوع في التفسير إلى من يعرف لغة الزنج  
أو أن يتعلم لغة الزنج ومواضعهم . فليس ذلك بأشد من تكليفه  
الرجوع إلى الأصول التي ربما طال الزمان في معرفة المراد منها .  
فإن قالوا هذا تطويل في البيان .

قلنا . و تكليفه الرجوع إلى تصحيح الأصول ومعرفة المراد منها  
تطويل في البيان فإذا حاز ذلك لمصلحة ، جاز هذا .

١ - ب و ج : الكسنة . ج : يقرر .

٢ - الف : - للرجوع إلى تأمل الأصول .

٤ - ج : مكلية . الب و ب : و .

٦ - ج : طويل .

فإن قالوا: الخطاب بالزنجية وإن أمكن معرفة المراد به من جهة مترجم، أو يتعلم مواضع الزنج قبيح، لأن المخاطب لا يستفيد به شيئاً من الفوائد.

قلنا: هذا صحيح، وبه فرقنا بين الخطاب بالمجمل وبالزنجية. وإنما لم نذكر ما حكى في الكسب من طريق مختلفة لمن أجاز تأخير البيان من تعويل على أخيراً أحاديث و ذكر أوقات الصلوة، وأشباه محتدفة مد كورة، لأنه لا شيء من ذلك كله يدل على موضع الخلاف. وقد تكلم عليه بما يبطئه فلا معنى للتطويل بدكره.

## فصل في «جواز سماع» المخاطب العام وإن لم يسمع الخاص

اختلف الناس<sup>١</sup> في هذه المسألة<sup>٢</sup>، فقال قوم من الفقهاء: أن تخصيص

- |  |                    |
|--|--------------------|
| ١ - ج : قول                            | ٢ - ج : تعليم      |
| ٣ - ب : مراقبه                         | ٤ - الف : المجمل   |
| ٥ - ب و ج : يذكر                       | ٦ - الف : اخبار    |
| ٧ - ج : الاحاد                         | ٨ - الف : كله      |
| ٩ - ب : تكلم                           | ١٠ ج : + ذكر       |
| ١١ - هكذا في النسخ، ولعل الاصل «سماع»  |                    |
| ١٢ - الف : للعام، ب : للعم، بجاء العام |                    |
| ١٣ - الف : قوم                         | ١٤ - ب : هذا الشال |

العام إذا لم يكن بالأدلة المقتضية ، فلا يجوز أن يسمع العام إلا مع الخاص ، بل يصير الله - تعالى - عن سماع ذلك إلى حين سماع الخاص ، وهو قول أبي علي الجبائي و قول أبي هاشم الأول . و قال آخرون . يجوز أن يسمع العام وإن لم يسمع الخاص ، و أن يكون مكفياً لطلب الخاص و تأمله في الأصول ، فإن و حده ، عمل به ، و إلا ، عمل في طاهر العام ، وهو قول النظام و قول أبي هاشم الأخير . و الذي يدل على صحة المذهب الثاني أنه لا خلاف في حسن خطابه بالعام و في أدلة المقول تخصيصه ، سواء استدل المكلف بالمقل على ذلك ، أو لم يستدل ، لأن التمكن من معرفة المراد في العاين حاصل ، فكذلك الحكم إذا حاطه بالعام و في الأصول التخصيص ، سواء أسمى التخصيص أم لا ، لأن التمكن من العلم بالمراد حاصل . و إذا لم يقتض ما اتفقوا عليه إباحة الجهل ، و لا كان مثل خطابه العربي بالزنجية ، فكذلك ما قدامه .

١ - ب و ج في الأدلة . ٢ - ج - و .

٣ - ب : + ان . ٤ - ب : قول علي

٥ - الب : وكذلك ، ج - فذلك . ٦ - ب : سمع .

٧ - الب : تقتض ، ب : يقتض . ٨ - ب : اتفقا .

٩ - ب و ج : مثلاً لخطاب .

## فصل في أن 'تعليق' الحكم بصفة لا يدل<sup>٢</sup> على انتفائه<sup>٣</sup> بانتفائها.

اختلف الأمر في ذلك، فقال قوم: إن انتفاء الصفة التي علق الحكم عليها لا يدل على انتفاء الحكم عما نس له تلك الصفة، وإنما يفيد تعليقه بها إثبات الحكم فيما وجدت فيه، من غير إفاذه الحكم في غيره. هي<sup>٤</sup> ولا إثباتاً، ولا إلى هذا المذهب ذهب أبو علي الحناني<sup>٥</sup> وأنه أبو هاشم<sup>٦</sup> والمنكلمون كلهم إلا من لعله شد مبهم، وهو الصحيح المستمير على الأصول وقد صرح بهذا المذهب أبو العباس بن شريح<sup>٧</sup>، وتبعه على ذلك جماعة من شيوخ أصحاب الشافعي<sup>٨</sup> كتابي بكر الفارسي والقفال وغيرهما. وذكر أبو العباس بن شريح أن الحكم إذا علق بصفة فإنما يدل على ما تناوله لفظه إذا تحدد وقد يحصل فيه قرائن يدل<sup>٩</sup> معها<sup>١٠</sup> على أن ماعده بخلافه، نحو

٢ - الف : تفيد .

١ - الف : أن .

٤ - ب : انتفائه .

٣ - ج : تدل .

٦ - ب - و .

٥ - الف : هي .

٨ - ج : - ما .

٧ - الف : بن .

١٠ - ب : ب .

٩ - ج : تدل .

قوله - تعالى - : « إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنِجَاءٍ فَتَمَتُّوا » وقوله - جل  
اسمه - . « وَإِنْ كُنْ أُولَاتٍ حِمْلٍ فَأَقِمْوهُنَّ » وقوله - تعالى - .  
« وَأَشْهِدُوا ذَوَى عَدْلٍ مِنْكُمْ » وقوله - تعالى - : « فَتَمَّ تَحْدُوا »  
سأه<sup>١</sup> فَتَتِمُّوا صَبِيداً<sup>٢</sup> » وقوله - عليه السلام - . « في سائمة الغنم  
الزكوة<sup>٣</sup> » قال<sup>٤</sup> : « وَقَدْ يَقْتَضِي ذَلِكَ أَنَّ حَكْمَ مَا عَدَاهُ مِثْلُ حَكْمِهِ »  
نحو قوله - تعالى - . « وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعِدّاً » وقوله - تعالى - :  
« وَلَا تَقُلْ لَهُمَا آفٍ » وقوله - تعالى - : « وَلَا تَطْلُمَا فِيهِنَّ  
أَفْسَكُمْ » وهذا تصريح منه بالمذهب الصحيح ، وأن القول -  
إذا تحرر<sup>٥</sup> - لم يقتض<sup>٦</sup> بياً ولا إثباتاً فيما عدا المدكور ، وأن  
بالقرايين<sup>٧</sup> تارة يعلم<sup>٨</sup> الدمي ، والآخرى الإثبات . وقد أضاف ابن  
شریح قوله هذا إلى الشافعي ، وتناول كلامه<sup>٩</sup> المقتضى بحلاف  
ذلك ونه<sup>١٠</sup> عليه وذَهَبَ أَكْثَرُ أَصْحَابِ الشَّافِعِيِّ وَجُمْهُورُهُمْ إِلَى

٢ - الف و ج : صبيد

١ - ح : تحدوا

٤ - ب : يقتضي

٣ - ج : قال

٦ - ب : + و

٥ - ح : + تعالى

٨ - ب : + لعط

٧ - ب : يقتضي

١٠ - الف : القرايين

٩ - الف : + و

١٢ - ح : تأمل كلام والمصحيح « أول »

١١ - ب و ج : يعلم تارة

١٢ - ج : سأه

أَنَّ تَمْلِيْقَ الْحَكْمِ بِصِفَةٍ دَالٌّ بِمُجَرِّدِهِ عَلَى نَفْيِ الْحَكْمِ عَمَّا لَيْسَ لَهُ  
تِلْكَ الصِّفَةُ . وَفِيهِمْ مَنْ ذَهَبَ إِلَى أَنَّ الْإِسْمَ فِي هَذَا السَّبَبِ كَالصِّفَةِ .  
وَفِيهِمْ مَنْ فَرَّقَ بَيْنَ الْإِسْمِ وَالصِّفَةِ .

وَالَّذِي يَدُلُّ عَلَى صَحَّةِ مَا اخْتَرْنَاهُ أَنَّهُ قَدْ ثَبَتَ أَنَّ تَمْلِيْقَ \* الْحَكْمِ [١٧٥]  
بِالْإِسْمِ الْقَلْبَ لَا يَدُلُّ عَلَى أَنَّ مَا عَدَاهُ بِخِلَافِهِ ، وَثَبَتَ أَنَّ الصِّفَةَ  
كَالْإِسْمِ فِي الْإِبَابَةِ وَالتَّمْيِيزِ ، وَإِذَا ثَبَتَ هَهُنَا الْأَمْرَانِ صَحَّ  
مَذْهَبُنَا .

وَالَّذِي يَدُلُّ عَلَى الْأَوَّلِ أَنَّ تَمْلِيْقَ الْحَكْمِ بِالْإِسْمِ لَوْ دَلَّ عَلَى  
أَنَّ مَا عَدَاهُ بِخِلَافِهِ ، لَوَجِبَ أَنْ يَكُونَ قَوْلُ الْقَائِلِ « زَيْدٌ قَائِمٌ » وَ  
« عَمْرُو طَوِيلٌ » وَ « السُّكَّرُ حَلْوٌ » مَجَازاً ، مُعْدُولاً بِهِ عَنِ الْحَقِيقَةِ ،  
فَإِنَّهُ قَدْ يُشَارِكُ رَيْدًا وَعَمْرُوًا فِي الْقِيَامِ وَالطَّوِيلَ غَيْرُهُمَا ، وَيُشَارِكُ  
السُّكَّرَ فِي الْحَلَاوَةِ غَيْرُهُ . وَنَحْبُ - أَيْضًا - أَنْ لَا يُمْكِنُ أَنْ تَتَكَلَّمَ<sup>٦</sup>  
بِهَيْدِهِ الْأَلْفَاظَ عَلَى سَبِيلِ الْحَقِيقَةِ ، وَمَعْلُومُ ضَرُورَةِ خِلَافِ ذَلِكَ مِنْ مَذْهَبِ  
أَهْلِ الثُّغَةِ وَأَنَّ هَيْدِ الْأَلْفَاظَ حَقِيقَةٌ ، وَمِمَّا لَا يَحِبُّ كَوْنُهَا مَجَازًا .

١ - ب : حاوا ، ج + حامزا . ٢ - ج : محازا

٣ - ج : - ع . ٤ - ب : لانه ، ج : نانه

٥ - ج : ريد و عمرو ٦ - ب و ج : القائم .

٧ - ب و ج : يتكلم .



وَيُلْزَمُ عَلَى هَذَا الْمَذْهَبِ أَنْ يَكُونَ أَكْثَرُ الْكَلَامِ مَجَاراً ، لِأَنَّ الْإِنْسَانَ إِذَا أُضِيفَ إِلَى نَفْسِهِ فِعْلاً مِنْ قِيَامٍ ، وَ أَكَلَ ، وَ ضَرَبَ ، وَ مَا جَرَى مَجْرَى ذَلِكَ ، لَيْسَ يُصِيفُ إِلَيْهَا إِلَّا مَالَهُ فِيهِ مُشَارِكٌ ، وَ الْإِضَافَةُ إِلَيْهِ يَقْتَضِي ظَاهِرُهَا عَلَى مَذْهَبِ مَنْ قَالَ بِدَلِيلِ الْخُطَابِ نَفْيَ ذَلِكَ الْأَمْرِ عَنْ عَدَاءٍ ، فَلَا تَكُونُ هَذِهِ الْأَوْصَافُ فِي مَوْضِعٍ مِنَ الْمَوَاضِعِ إِلَّا مَجَاراً ، وَ هَذَا يَقْتَضِي أَنَّ الْكَلَامَ كُلَّهُ مَجَارٌ

وَ يَدُلُّ - أَيْضاً - عَلَى ذَلِكَ أَنَّ مِنْ الْمَعْلُومِ أَنَّهُ لَا يَحْسُنُ أَنْ يُجْعَلَ مُنْخِرٌ يَأْنُ زَيْدًا طَوِيلٌ إِلَّا وَهُوَ عَالِمٌ بِطَوِيلِهِ ، فَلَوْ كَانَ قَوْلُهُ : « زَيْدٌ طَوِيلٌ » كَمَا يَقْتَضِي الْإِحْصَارُ عَنْ طَوِيلِ زَيْدٍ ، يَقْتَضِي نَفْيَ الطَّوِيلِ عَنْ كُلِّ مَنْ عَدَاءٌ ، لَوْحَدَ أَنْ لَا يَحْسُنَ بِهِ أَنْ يُجْعَلَ يَأْنُ زَيْدًا ١٠ طَوِيلٌ إِلَّا بَعْدَ أَنْ يَكُونَ عَالِماً بِأَنْ عِبْرَهُ لَا يُشَارِكُهُ فِي الطَّوِيلِ وَ يَجِبُ أَنْ يَكُونَ عِلْمُهُ بِحَالِ عِبْرِ الْمَذْكَورِ شَرْطاً فِي حُسْنِ الْخَبَرِ ، كَمَا كَانَ عِلْمُهُ بِحَالِ الْمَذْكَورِ شَرْطاً فِي حُسْنِ الْخَبَرِ ، وَ مَعْلُومٌ خِلَافَ ذَلِكَ .

٢ - الف : يقتضي .

٤ - ج : مجازاً

٦ - ج : طویل

٨ - ب و ج - لا .

١ - الف : - إليه

٣ - ب : و لا .

٥ - ب : من .

٧ - الف : معه .

و - أيضاً - فإن اللفظ النفي مفارقة للألفاظ الإثبات في لغة العرب ،  
ولا يجوز أن يفهم من الألفاظ الإثبات النفي كما لا يفهم من لفظ  
النفي الإثبات ، وقولنا : «ريدطويل » لفظه لفظ إثبات ، فكيف  
يقول منه نفي الحكم عن غير المدكور ، وليس ههنا لفظ نفي .

و يُذكر أن يستدل بهذه الطريقة خاصة على أن تعليق الحكم  
بصفة لا يدل على نفيه عما ليست له ، من غير حمل الصفة على الاسم .  
و ربما قوي - أيضاً - ما ذكرناه بأن أحداً من العلماء  
لم يقل في ذكر الأحناس النسبة في خبر الربوا أن تعليق الحكم  
بها يدل على نفي الربوا عن غيرها ، لأن العلماء بين رجلين : أحدهما  
يقول ببقاء غير هذه الأحناس على الإباحة ، والآخر يقس عليها  
غيرها .

فإن تعلق من سوى بين الاسم والصفة بأن جماعة من أهل العلم  
استدلوا على أن غير الماء لا يطهر كالماء بقوله - تعالى - :  
« وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا » فنقوا الحكم عن غير الماء وهو

١ - ب : لا . ٢ - ب : الإثبات

٣ - ج : - النفي كما ، تا اینجا . ٤ - ب : يقس

٥ - الف : استدلل . ٦ - ب : العبر .

٧ - الف : لقوله .

مُتَّلقٌ بالاسم لا بالصفة ، فالجواب أن من فعل ذلك فقد أخطأ  
في الدقة ، وقد حكينا أن في التام من يسوى مُحِطٌ بين الاسم  
والصفة في تعلق الحكم بكل واحد منهما .

و يمكن أن يكون من استدلل بهذه الآية إنما عول على  
أن الاسم فيها يتجرى مجرى الصفة ، لأن مطلق اسم الماء يحالف  
مضاهيه ، فأحراه مجرى كونه الأبل سائمة وعاملة  
و أما الدلالة على أن الصفة كالاسم في الحكم الذي ذكرناه ،  
فهى أن العرض من وضع الأسماء في أصل التسمية هو التمييز  
و " لِيُمَيِّزَهُمْ أَنْ يُحْضَرُوا " عمن عاب عنهم بالعارية ، كما أضروا  
عن الحاضرين بالإشارة ، فوضعو الأسماء لهذا الغرض ، ولما وقع  
الإشراك بالاتفاق في الأسماء ، بطل الغرض الذي هو التمييز  
و التعريف ، فاحتاجوا إلى إدخال الصفات ، وإلحاقها بالأسماء

- |                   |                       |
|-------------------|-----------------------|
| ١ - ب : متعلق     | ٢ - ب : و الجواب      |
| ٣ - الف : من      | ٤ - ج : على           |
| ٥ - ج : عدل       | ٦ - ب : اسم           |
| ٧ - الف : كون     | ٨ - ج : في            |
| ٩ - ج : التمييز   | ١٠ - ج : و            |
| ١١ - ج : تحروا    | ١٢ - ج : احروا        |
| ١٣ - ب : لهذه     | ١٤ - ب : في ، بجای هو |
| ١٥ - ب : بالاسماء |                       |

لَيْسَ كَوْنُ الْإِسْمِ مَعَ الصِّفَةِ يَمْنَعُهُ الْإِسْمَ لَوْ لَمْ يَقَعْ فِيهِ اشْتِرَاكٌ ،  
وَأَوَّلًا لِاشْتِرَاكِ الْوَاقِعِ فِي الْأَسْمَاءِ ؛ لَمَّا احْتِجَّ إِلَى الصِّفَةِ ، أَلَّا تَرَى  
أَنَّهُ لَوْ لَمْ يَكُنْ فِي الْعَالَمِ مِنْ أَسْمَاءِ "زَيْدٌ" إِلَّا شَخْصٌ وَاحِدٌ ، لَكَفَى  
فِي الْإِخْبَارِ عَنْهُ أَنْ يُقَالَ : "قَامَ زَيْدٌ" ، وَلَمْ يَحْتَجَّ إِلَى إِدْخَالِ الصِّفَةِ  
فَبَانَ نَهْذِهِ الْجُمْلَةِ أَنَّ الصِّفَةَ كَالِإِسْمِ فِي الْمَرِضِ ، وَأَنَّ الصِّفَاتِ  
لِبَعْضِ الْأَسْمَاءِ ، فَإِذَا ثَبَتَ مَا ذَكَرْنَاهُ فِي الْإِسْمِ ، يَثْبُتُ فِيمَا يَجْرِي  
مَجْرَاهُ ، وَ يَقُومُ مَقَامَهُ .

وَأَمَّا يُتَيَّنُ أَنَّ الْإِسْمَ كَالصِّفَةِ أَنَّ الْمُخِيرَ قَدْ يَحْتَاجُ إِلَى  
أَنْ يُخِيرَ عَنْ شَخْصٍ بِمِثْلِهِ ، فَيَذْكُرُهُ بِلِقِيهِ ، وَقَدْ يَجُوزُ أَنْ يَحْتَاجَ  
إِلَى أَنْ يُخِيرَ عَنْهُ فِي حَالِهِ دُونَ أُخْرَى ، فَيَذْكُرُهُ بِصِفَتِهِ ، فَصَارَتْ  
الصِّفَةُ مُمَيِّزَةً لِلْأَحْوَالِ ، كَمَا أَنَّ الْأَسْمَاءَ مُمَيِّزَةٌ لِلْأَعْيَانِ ، فَحَلًّا  
مَحَلًّا<sup>١</sup> ، وَاحِدًا فِي الْحُكْمِ الَّذِي ذَكَرْنَاهُ .

وَأَمَّا يَدُلُّ أَتَدَاءً عَلَى مَطْلَانِ دَلِيلِ الْخُطَابِ أَنَّ اللَّفْظَ إِنَّمَا يَدُلُّ

٢ - الف : اسم .

٤ - الف : كبحس .

٦ - ج .

٨ - ب : آخر .

١ ج متميزة

١٢ ج محلا محلا .

١ - ج : + بقاء .

٢ - ب : يكفى .

٥ ب و ج : ثمت

٧ - ج - تبين .

٩ - ب و صارت

١١ - الف : - محلا

عَنْ مَا يَتَنَاوَلُهُ أَوْ عَلَى مَا يَكُونُ بَيْنَ يَتَنَاوَلُهُ أَوَّلَى، فَأَمَّا أَنْ يَدُلَّ  
عَلَى مَا تَمَّ يَتَنَاوَلُهُ وَلَا هُوَ بِالنَّوَلِ أَوَّلَى، فَمَحَالٌ، وَ«إِذَا كَانَ  
الْحَكْمُ الْمُعْتَقُ بِصِفَةٍ لَمْ يَتَنَاوَلْ غَيْرَ الْمَذْكُورِ، وَلَا هُوَ بَيْنَ يَتَنَاوَلُهُ  
أَوَّلَى، لَمْ يَدُلَّ إِلَّا عَلَى مَا اقْتَصَاهُ لَفْظُهُ

- وَأُشْرِحَ هَذِهِ الْحَمْلَةُ أَنَّ قَوْلَهُ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - : «فِي سَائِمَةِ  
النَّعَمِ الزَّكَاةُ» مَعْلُومٌ حَسَاوٌ إِدْرَاكَ أَنَّه لَمْ يَتَنَاوَلِ الْمَعْلُوفَةَ، وَلَا  
يُمْكِنُ الْغُلَافُ فِيمَا يَدْخُلُ تَحْتَ النَحْسِ، وَلَا «هُوَ يَتَنَاوَلُهَا»  
أَوَّلَى، نَدْلَالَةً أَنَّهُ لَوْ قَالَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - : «فِي سَائِمَةِ النَّعَمِ الزَّكَاةُ  
وَفِي مَعْلُوفَتِهَا» ، لَمَّا «كَانَ مُتَنَاقِضًا، وَمِنْ شَأْنِ اللَّفْظِ إِذَا دَلَّ  
عَلَى مَا لَمْ يَتَنَاوَلْهُ يُلْغِطُهُ لِكَيْتَنَّهُ بَيْنَ يَتَنَاوَلْهُ أَوَّلَى أَنْ يَمْنَعَ \* مِنْ  
الْمُتَصَرِّحِ بِخِلَافِهِ، أَلَا تَرَى أَنَّ قَوْلَهُ - تَعَالَى - : «وَلَا تَقُلْ لَهُمَا أَفٍ»  
لَمَّا تَنَاوَلِ السُّهَى «عَنِ التَّائِيْفِ يُلْغِطُهُ وَكَانَ بَيْنَ يَتَنَاوَلْ «سَائِرَ الْمَكْرُوهِ

- |                              |                    |
|------------------------------|--------------------|
| ١ - الف : و اما              | ٢ - ب : من         |
| ٢ - الف : لا                 | ٣ - الف : و        |
| ٥ - الف : الضم ، مجاز غير    | ٦ - ب : ما         |
| ٧ - ب : في                   | ٨ - ب : معلوما .   |
| ٩ - ب : للخطاب ، مجاز الغلاف | ١٠ - ح : الا       |
| ١١ - ج : يتناولها .          | ١٢ - الف : معلومها |
| ١٣ - الف : ما .              | ١٤ - ج : المعنى .  |
| ١٥ - ب : يتناول .            |                    |

أولى، لم يحز أن يتبعه ولا يلحقه بأن يقول: «لا تقل لهما أف»  
واضربهما واشتبههما، «لأنه نقص» إما تقدم، فيبان أن قوله -  
عليه السلام - «في سائمة الخنم الزكوة» ليس يتناولها للمعلومة

أولى

والذي يدل على أن اللفظ لا يدل على ما لا تتناول ولا يكون  
بالتناول أولى أنه لو دل على ذلك لم ينحصر مدلوله، لأن ما لا  
يتناول اللفظ لا ينهى، وليس مضه بأن يدل عليه اللفظ مع  
عدم لسؤال أولى من مصر

وَمَا يَدُلُّ - أَيْضاً - عَلَى مَا ذَكَرْنَا مِنْ حَسَنِ امْتِنَانِ الْقَائِلِ  
«ضُرْتُ طَوَالَ غَمَامِي وَنَقَبْتُ أَشْرَافَ حَيْرَانِي» فَيَقَالُ «أَنْ صُرْتُ  
أَنْقِصَارَ مِنْ عِلْمَانِكَ أَوْ لَمْ تَضُرْنِيهِمْ؟» وَنَقَبْتُ الْعَامَّةَ مِنْ حَيْرَانِكَ أَوْ  
لَمْ تَنْقُصْهُمْ؟ «فَلَوْ كَانَ تَعْقِيقُ الْحَكَمِ بِالصَّغَرِ يَقْصِي وَصْفَهُ فِي الْحَكَمِ  
عَمَّا» لَيْسَ لَهُ تِلْكَ الصِّفَةُ كَأَنْقِصَارِهِ ثَبُوتُهُ لِمَا لَهُ تِلْكَ الصِّفَةُ؛

٢ - لف : ما .

٣ - ج : نقصى ، نحى ، نقص

٤ - ج : زكوة

٥ - ب : تناوله للمعلومة

٦ - لف : ما يتناول

٧ - ج - لا

٨ - ب : لم ينحصر ، لا يمتد

٩ - ج - عدم

١٠ - الف : له ، نحى أ

١١ - ج : ما

١٢ - ب : ثبوت

لَكَانَ هَذَا الْإِسْتِفْهَامُ قِيَحًا ، كَمَا يَقْضِي أَنْ يَسْتَفْهَمَهُ عَنْ حَكْمٍ مَا  
يَتَمَلَّقُ النِّقْطُ بِهِ ، فَلَوْ كَانَ الْأَمْرَانِ مَفْهُومَيْنِ مِنَ اللَّفْظِ لَا شَرَكَا فِي  
حَسَنِ الْإِسْتِفْهَامِ وَ قِيَحِهِ .

فَإِنَّ قِيلَ : إِنَّمَا يَحْسُنُ الْإِسْتِفْهَامُ عَنْ<sup>٢</sup> ذَلِكَ لَمَنْ لَمْ يَقْلُ بِدَلِيلِ  
الْخِطَابِ ، فَأَمَّا مَنْ تَكَلَّمَ بِمَا ذَكَرْتُمُوهُ مِنَ الدَّاهِيَيْنِ إِلَى دَلِيلِ الْخِطَابِ •  
فَهُوَ لَا يَسْتَفْهَمُ عَنْ مُرَادِهِ إِلَّا عَلَى وَجْهِ وَاحِدٍ ، وَ هُوَ أَنْ يَكُونَ  
أَرَادَ عَلَى سَبِيلِ التَّحَاوُزِ خِلَافَ مَا يَقْتَضِيهِ دَلِيلُ الْخِطَابِ ، فَحَسُنَ اسْتِفْهَامُهُ  
لِذَلِكَ<sup>٣</sup> .

قُلْنَا حَسُنَ اسْتِفْهَامُ كُلِّ قَائِلٍ أَطْلَقَ مِثْلَ هَذَا الْخِطَابِ مَعْلُومٌ  
صَرُورَةً ، سَوَاءٌ عَلِمْنَا<sup>٤</sup> مَدَهَهُ فِي دَلِيلِ الْخِطَابِ أَوْ شَكَكْنَا<sup>٥</sup> فِيهِ ،  
وَأَهْلُ اللَّفْظِ يَسْتَفْهَمُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا فِي<sup>٦</sup> مِثْلِ هَذَا الْخِطَابِ ، وَلَيْسَ لَهُمْ  
مَذْهَبٌ مَخْصُوصٌ فِي دَلِيلِ الْخِطَابِ فَأَمَّا تَحْوِيرُنَا أَنْ يَكُونَ الْمُخَاطَبُ  
عَدْلٌ عَنِ الْحَقِيقَةِ إِلَى التَّجَاوُزِ ، وَ أَنَّ هَذَا هُوَ عِلَّةُ حَسَنِ الْإِسْتِفْهَامِ ؛  
فَبَاطِلٌ ، لِأَنَّهُ يَقْتَضِي حَسَنَ دَحْوِلِ الْإِسْتِفْهَامِ فِي كُلِّ كَلَامٍ ، لِأَنَّهُ لَا

١ - ج - حس .

٢ - ج - من

٣ - ب و ح كذلك

٤ - ح - علما .

٥ - الف : سألنا .

٦ - الف : - في .

كَلَامَ تَسْمَعُهُ إِلَّا وَ نَحْنُ نَحْوُزُ مِنْ طَرِيقِ تَقْدِيرِ أَنْ يَكُونَ الْمُخَاطَبُ  
 بِهِ<sup>١</sup> أَرَادَ الْمَجَازَ، وَ<sup>٢</sup> لَمْ يُرِدِ الْحَقِيقَةَ، وَ فِي عَيْبٍ، نَقَحَ الْإِسْتِفْهَامَ  
 فِي مَوَاضِعَ كَثِيرَةٍ دَلَالَةٌ عَلَى فُسَادِ هَذِهِ الْعَلَّةِ، عَلَى أَنَّ الْمُخَاطَبَ لَنَا  
 إِذَا كَانَ حَكِيمًا، وَ أَرَادَ الْمَجَازَ بِمُخَاطَبِهِ<sup>٣</sup>، قَرَنَ بِهِ مَا يُدَلُّ عَلَى أَنَّهُ  
 مُتَحَوِّزٌ<sup>٤</sup>، وَ لَا يَحْسُنُ مِنْهُ الْإِطْلَاقُ.

وَ قَدْ اسْتَدَلَّ الْمُخَالِفُ<sup>٥</sup> لَنَا فِي هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ بِأَشْيَاءَ :  
 مِنْهَا أَنَّ تَعَلُّقَ الْحُكْمِ بِالسُّوْمِ لَوْ لَمْ يُدَلَّ عَلَى انْتِفَائِهِ إِذَا  
 انْتَفَتِ الصَّفَةُ<sup>٦</sup>، لَمْ يَكُنْ بِتَعْلِيقِهِ بِالسُّوْمِ مَعْنًى، وَ كَانَ عَيْبًا .  
 وَ مِنْهَا أَنَّ تَعْلِيقَ الْحُكْمِ بِالسُّوْمِ يَحْرَى مَحْرَى الْإِسْتِثْنَاءِ مِنْ  
 الْقَنْمِ<sup>٧</sup>، وَ يَقُومُ مَقَامُ قَوْلِهِ : «لَيْسَ فِي الْقَنْمِ إِلَّا السَّائِمَةُ أَوْ كَوَّةٌ»<sup>٨</sup>  
 فَكَمَا أَنَّهُ لَوْ قَالَ ذَلِكَ، لَوَجَبَ أَنْ تَكُونَ<sup>٩</sup> الْحَمْلَةُ الْمُسْتَثْنَى مِنْهَا  
 بِخِلَافِ الْإِسْتِثْنَاءِ، فَكَذَلِكَ تَعْلِيقُ الْحُكْمِ بِصِفَةٍ  
 وَ مِنْهَا أَنَّ تَعْلِيقَ الْحُكْمِ بِالشَّرْطِ لَمَّا دَلَّ عَلَى انْتِفَائِهِ بِانْتِفَاءِ  
 الشَّرْطِ، فَكَذَلِكَ الصَّفَةُ<sup>١٠</sup>، وَ الْجَمْعُ بَيْنَهُمَا أَنَّ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا

٢ - ج : + ان

١ - ج : يسمه

٤ - ج : بمخاطبه .

٣ - ج : - و .

٦ - ب : لمخاطب :

٥ - ج : محوور

٨ - ج : يكون .

٧ - ب : + لو .



كَأَلَاخِرٍ فِي التَّحْصِيصِ ، لِأَنَّهُ لَا فَرْقَ بَيْنَ أَلْتِ يَقُولُ : « فِي سَائِمَةِ  
الْفَنَمِ الزُّكُوءُ » ، وَبَيْنَ أَنْ يَقُولَ : « فِيهَا إِذَا كَانَتْ سَائِمَةُ الزُّكُوءِ » .  
وَمِنْهَا مَا رَوَى عَنْ النَّبِيِّ - ص ع - عِنْدَ نَزْوِلِ قَوْلِهِ - تَعَالَى - :  
« اسْتَغْفِرْ لَهُمْ ، أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ ، إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً ، فَلَنْ  
يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ » أَنَّهُ قَالَ - « لَا زَيْدٌ عَلَى السَّبْعِينَ » ، فَلَوْ لَمْ يَعْلَمْ<sup>٢</sup> - ص \*  
ع -<sup>٣</sup> مِنْ جِهَةِ دَلِيلِ الْخَطَابِ أَنَّ مَا فَوْقَ السَّبْعِينَ بِخِلَافِهَا : لَمْ يَقُلْ ذَلِكَ .  
وَمِنْهَا مَا رَوَى عَنْ عَمْرِو بْنِ الْخَطَّابِ<sup>٤</sup> أَنَّ<sup>٥</sup> يَقُولُ<sup>٦</sup> بَنَ مُنْهَ<sup>٧</sup>  
(الْف : مَنِيَّة) سَأَلَهُ ، فَقَالَ لَهُ : « مَا بَالُنَا نُقْصِرُ ، وَقَدْ أَمِنَّا » فَقَالَ لَهُ : « عَجِبْتُ مِنْ  
عَجَبْتِ مِنْهُ ، فَسَأَلْتُ عَنْهُ » رَسُولَ اللَّهِ - ص ع -<sup>٨</sup> ، فَقَالَ : « صَدَقَةٌ تَصْدُقُ<sup>٩</sup>  
اللَّهُ بِهَا عَلَيْكُمْ ، فَأَقْدِمُوا صَدَقَتَهُ » فَتَمَحَّصُهُمَا مِنْ ذَلِكَ يُدُلُّ عَلَى أَنَّهُمَا<sup>١٠</sup>  
فِيهِمَا مِنْ تَمَثُّقِ الْقَصْرِ بِالْخَوْفِ أَنَّ حَالِ الْأَمْنِ سَخِيفٌ .  
وَمِنْهَا ، رَوَى أَنَّ الصُّحَابَةَ كَانَهُمْ قَالُوا : « الْمَاءُ مِنَ الْمَاءِ مَنْسُوحٌ »

الف - نزول . ٢ - ب : + الله .

٣ - ب : - ص ع ، ج : ع ٤ - ج : (اللون)

٥ - ب و ج : تعلقهم بها ٦ - ج : خطاب

٧ - ب : أله ٨ - ب - ب - ب : يعلى ، ج : لى

٩ - ب : منه ، ج : منية تشديد الياء ١٠ - الف : منه

١١ - ج : ع - ١٢ - ب : يصدقه .

وَلَا يَكُونُ ذَلِكَ مَسْوُوحاً إِلَّا مِنْ جِهَةِ دَلِيلِ الْحُطَابِ ، وَ أَنَّ لَفْظَ الْخَيْرِ  
يَقْتَضِي فِي وَجُوبِ الْإِغْتِسَالِ بِالْمَاءِ مِنْ غَيْرِ إِتْرَالِ الْمَاءِ .  
وَمِنْهَا أَنَّ الْأُمَّةَ إِنَّمَا رُجِعَتْ فِي أَنَّ السَّمَّ لَا يَحِبُّ إِلَّا عِنْدَ  
عَدَمِ الْمَاءِ إِلَى طَاهِرٍ قَوْلِهِ - تَعَالَى - « قَلَمَ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا » وَ  
كَذَلِكَ الصِّيَامُ فِي الْكَفَّارَةِ ، وَ أَنَّهُ لَا يُجْزَى إِلَّا عِنْدَ عَدَمِ الرِّقَةِ إِنَّمَا  
رُجِعَ بِهِ إِلَى الطَّاهِرِ .

وَالْحَوَائِجُ عَنِ الْأَوَّلِ أَنَّ فِي تَعْلِيلِ الْحُكْمِ بِالسُّمِّ فَائِدَةٌ ، لِأَنَّ  
بِهِ تَقْتَضِي وَجُوبَ الزَّكَاةِ فِي السَّائِمَةِ ، وَ مَا كُنَّا نَعْلَمُ ذَلِكَ قَبْلَهُ . وَ يُحَوِّزُ  
أَنْ يَكُونَ حُكْمُ الْمَعْلُوفَةِ فِي الزَّكَاةِ حُكْمَ السَّائِمَةِ ، وَ إِنْ عَلِمْنَاهُ  
بِدَلِيلٍ آخَرَ ، وَ لَيْسَ يَمْتَنِعُ فِي الْحُكْمَيْنِ الْمُتَعَادِلَيْنِ أَنْ يَقَامَا بِدَلِيلَيْنِ  
مُخْتَلِفَيْنِ بِحَسَبِ الْمَصْلَحَةِ ، أَلَا تَرَى أَنَّ حُكْمَ مَا لَا يَقَعُ عَلَيْهِ النَّصُّ  
مَنْ الْأَحْثَابِ فِي الرِّبَا حُكْمُ الْمَصْرُوحِ عَلَيْهِ ، وَ مَعَ ذَلِكَ دَلَّامًا عَلَى ثُبُوتِ  
الرِّبَا فِي الْأَجْسَادِ الْمَذْكُورَةِ بِالنَّصِّ ، وَ وَكَلْنَا فِي إِثْبَاتِهِ فِي غَيْرِهَا  
إِلَى دَلَالَةٍ أُخْرَى مِنْ قِيَاسٍ أَوْ غَيْرِهِ .

١ - ج : لا .

١ - ب : الآية .

٢ - الف : بدليل .

٢ - ب : - هـ .

٣ - ج : النص عليه .

٣ - ب : - عليه .

[١٧٧]

وَالْحَوَابُ عَنِ النَّاسِ أَنَّ الْإِسْتِثَاءَ \* عَنِ الْعُمُومِ لَمْ يَدُلَّ بِقَطِيعِ  
نَفْسِهِ عَلَى أَنَّ مَا لَمْ يَتَنَاوَلْهُ بِخِلَافِ حَكِيمِهِ وَوَ إِمَّا دَلَّ الْعُمُومُ عَلَى  
دَحْوِلِ الْكُلِّ فِيهِ، فَلَمَّا أُخْرِجَ الْإِسْتِثَاءُ \* بَعْضَ مَا تَنَاوَلَهُ \* الْعُمُومُ؛  
عَيْنًا حَكَمَ الْمُسْتَشْنَى بِإِقْطَاعِ الْإِسْتِثَاءِ وَ تَنَاوَلَهُ \*، وَ عَلِمْنَا أَنَّ حَكَمَ  
مَا لَمْ يَتَنَاوَلْهُ \* بِخِلَافِهِ يُلْمِظُ الْعُمُومَ. مِثَالُ \* ذَلِكَ أَنَّ الْقَاتِلَ إِذَا قَالَ :  
« ضَرَبْتُ الْقَوْمَ إِلَّا زَيْدًا »، فَإِنَّمَا يُعْلَمُ بِالْإِسْتِثَاءِ أَنَّ زَيْدًا لَيْسَ  
بِمَضْرُوبٍ، وَ يُعْلَمُ أَنَّ مَا عَدَاهُ مِنَ الْقَوْمِ مَضْرُوبٌ بِظَاهِرِ الْعُمُومِ،  
لَا مِنْ دَلِيلِ الْخَطَابِ فِي الْإِسْتِثَاءِ، وَ لَيْسَ هَذَا مُوجُودًا فِي قَوْلِهِ -  
عَلَيْهِ السَّلَامُ - : « فِي سَائِمَةِ الْقَتْلِ الزَّكَاةُ » لِأَنَّهُ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - مَا  
اسْتَشْنَى مِنْ جُمْلَةٍ مَذْكُورَةٍ وَ \* لَوْ كَانَ لِسَائِمَةِ الْقَتْلِ اسْمٌ يَحْتَصُّ  
بِهَا مِنْ غَيْرِ إِضَافَةٍ إِلَى الْقَتْلِ، لَتَعَلَّقَ \* الزَّكَاةُ بِهِ. وَ لَيْسَ كُلُّ شَيْءٍ  
مَعْنَاهُ مَعْنَى الْإِسْتِثَاءِ لَهُ حَكَمُ الْإِسْتِثَاءِ، لِأَنَّ الْإِسْتِثَاءَ \* أَلْفَاظًا مُوصُوعَةً  
لَهُ \*، فَمَا \* لَمْ يَدْخُلْ \* فِيهِ، لَمْ يَكُنْ مُسْتَشْنَى مِنْهُ وَ لَا يَكُونُ

١ - ج : + و

٢ - ج : لم يتناول

٣ - ب و ج : لما تناول

٤ - ب : و علمنا، نا ابتجا

٥ - ج : مثاله

٦ - الف : اضرب

٧ - ب و ج : - و

٨ - الف : تعلق

٩ - ب : الاستثناء

١٠ - ب : - له

١١ - ب ، فلما

١٢ - ب : تدخل

الاستثناء وارداً إلا<sup>١</sup> على حملة مستقلة بعينها ، وكل هذا إذا وجبت<sup>٢</sup>  
مراعاته ، لم يجز أن يجزى قوله - عليه السلام - ١٠ في سائمة الغنم  
الزكوة ، مجزى الجميل المستثنى منها .

و الجواب عن الثالث أن الشرط عندما كالصفة في أنه لا يدل  
على أن ما عداه بخلافه ، و بمجرد الشرط لا يقيم ذلك ، وإنما  
نعلمه في بعض المواضع بدليل منفصل ، لأن تأثير الشرط أن يتعلق  
الحكم به ، وليس<sup>٣</sup> يمتنع أن يخلفه و ينوب عنه شرط آخر  
يجزى مجراه ، ولا يخرج من أن يكون شرطاً ، ألا ترى أن قوله  
تعالى - : « و استشهدوا شهيدين من رجالكم » إنما منع من  
١٠ قبول الشاهد الواحد حتى ينضم إليه الآخر ، فانضمام الثاني إلى  
الأول شرط في القول<sup>٤</sup> ، ثم يعلم أن ضم امرأتين إلى الشاهد الأول  
يقوم مقام الثاني ، ثم يعلم بدليل أن ضم اليمين إلى الشاهد الواحد  
يقوم مقام الثاني ، فتبابة بعض الشروط عن<sup>٥</sup> بعض أكثر من أن يخصى .

٢ - ج : اوجبت .

١ - ج : لا .

٣ - ب و ج : يعلمه .

٢ - ج : - ان .

٦ - الف و ج : ينظم .

٥ - ج : + هـ .

٨ - الف : علم

٧ - ب : - في القول

٩ - ج : من .

وَالصَّحِيحُ أَنَّ الْحُكْمَ إِذَا عُتِقَ بِغَايَةٍ أَوْ عَدَدٍ، فَإِنَّهُ لَا يَدُلُّ بِنَفْسِهِ عَلَى أَنَّ مَا عَدَاهُ بِخِلَافِهِ، لِأَنَّا إِنَّمَا نَعْلَمُ أَنَّ مَا رَأَى عَلَى الثَّمَانِينَ فِي حَدِّ الْقَادِفِ لَا يَجُوزُ، لِأَنَّ نَفْسَهُ مَا زَادَ عَلَى ذَلِكَ مَحْطُورٌ بِالْعَقْلِ، فَإِذَا وَرَدَتْ الْمَادَّةُ بِعَدَدٍ مُخْصِوٍ خَرَجْنَا عَنِ الْحُطَرِ بِدَلَالَةٍ، وَتَقَبُّنَا فِيمَا زَادَ عَلَى ذَلِكَ التَّعْدِيدِ عَلَى حُكْمِ الْأَصْلِ، وَهُوَ الْحُطَرُ. وَكَذَلِكَ إِذَا قَالَ الرَّجُلُ لِعَلَامِهِ: «أَعْطِ زَيْدًا مِائَةَ دِرْهَمٍ» فَإِنَّا نَعْلَمُ حُطَرُ الزَّائِدِ عَلَى الْمَذْكُورِ بِالْأَصْلِ. وَكَوْ قَالَ: «أَعْطَيْتُ فَلَانًا مِائَةَ دِرْهَمٍ»؛ لَمْ يَدُلُّ لَفْظًا وَلَا عَقْلًا عَلَى أَنَّهُ لَمْ يُعْطِهِ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ. فَإِنَّمَا تَعْدِيقُ الْحُكْمِ بِغَايَةٍ فَإِنَّمَا يَدُلُّ عَلَى ثَبُوتِهِ إِلَى تِلْكَ الْعَايَةِ، وَ مَا مَعْدَهَا يُعْلَمُ ائْتَاؤُهُ أَوْ إِثْبَاتُهُ بِدَلِيلٍ. وَإِنَّمَا عَلِمْنَا فِي قَوْلِهِ - تَعَالَى -: «وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ»، وَ قَوْلِهِ - تَعَالَى -: «ثُمَّ أَتَمُّوا الصِّيَامَ إِلَى الْبَيْلِ»؛ وَ قَوْلِهِ - سُبْحَانَهُ: «حَتَّى يَظْهَرَنَّ» أَنَّ مَا بَعْدَ الْعَايَةِ بِخِلَافِهَا بِدَلِيلٍ،

١ - الف: تصق . ٢ - ج: على .

٣ - ج: اعدادك .

٤ - هكذا في النسخ لكن زيادة كلمة «حي» غير صحيحة .

٥ - ب و ج: فاسا يعلم . ٦ - ب و ج: درهم .

٧ - ب: + من . ٨ - ج: تعالى .

٩ - ب: يتطهرن .

وَمَا يُعْتَمَّ بِدَلِيلٍ غَيْرِ مَا يَدُلُّ اللَّفْظُ عَلَيْهِ، كَمَا يُعْتَمَّ أَنْ مَا عَدَا السَّائِمَةَ<sup>١</sup> بِحُلَافِئِهَا<sup>٢</sup> فِي الزَّكَاةِ، وَ إِنَّمَا عَلِمْنَا<sup>٣</sup> بِدَلِيلٍ.

وَمَنْ فَرَّقَ بَيْنَ تَعْلِيقِ الْحُكْمِ بِصِفَةٍ وَ بَيْنَ تَعْلِيْقِهِ بِغَايَةٍ لَيْسَ مَعَهُ إِلَّا الدَّعْوَى، وَ هُوَ كَالْمُنَاقِصِ، لِفَرْقِهِ<sup>٤</sup> بَيْنَ أَمْرَيْنِ لَا فَرْقَ بَيْنَهُمَا.

فَإِذَا قَالَ<sup>٥</sup> : فَأَيُّ مَعْنَى لِقَوْلِهِ - تَعَالَى - : ثُمَّ آتَمُوا الصِّيَامَ إِلَى النَّبِيلِ<sup>٦</sup> ، إِذَا كَانَ مَا عَدَا الدَّلِيلَ يَحْوُرُ أَنْ يَكُونَ فِيهِ الصُّومُ<sup>٧</sup> .

قُلْنَا<sup>٨</sup> : وَ أَى مَعْنَى لِقَوْلِهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - : « فِي سَائِمَةِ الْغَنَمِ الزَّكَاةُ » وَ الْمُطْلُوقَةُ<sup>٩</sup> مِثْلُهَا .

فَإِنْ قِيلَ : لَا يَمْتَنِعُ أَنْ يَكُونَ الْمُصْلَحَةُ فِي أَنْ يُعْتَمَّ ثَبُوتُ الزَّكَاةِ فِي السَّائِمَةِ بِهَذَا النَّصِّ، وَ يُعْتَمَّ<sup>١٠</sup> ثَبُوتُهَا فِي الْمُطْلُوقَةِ بِدَلِيلٍ آخَرَ.

قُلْنَا : كَذَلِكَ لَا يَمْتَنِعُ<sup>١١</sup> فِيمَا عُلِّقَ<sup>١٢</sup> بِغَايَةٍ حَرْفِ<sup>١٣</sup> .

١ - الف : يعلم

٢ - ب : اتفاقية

٣ - ب : + بدليل و ما يعلم بدليل غير ما يدل اللفظ عليه .

٤ - ب : علمنا

٥ - الف : منه .

٦ - ب : لمعرفة .

٧ - الف : فإن قيل ، ( خ ل ) .

٨ - ب و ج : صوم

٩ - الف و ج : يعلم

١٠ - ج : يمتنع .

١١ - ب : تعلق

١٢ - ب : حرف ، بجای حرفاً بحرف ج : حرف بحرف .

وَالصَّحِيحُ أَنَّ تَعْلِيْقَ الْحُكْمِ بِالصِّفَةِ لَا يَدُلُّ عَلَى أَنَّ مَا عَدَاهُ  
بِخِلَافِهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ ، بِخِلَافِ قَوْلِ مَنْ يَقُولُ : إِنَّهُ يَدُلُّ عَلَى ذَلِكَ  
إِذَا كَانَ بَيَانًا ، وَإِنَّمَا قُلْنَا ذَلِكَ ، لِأَنَّ مَا وُضِعَ لَهُ الْقَوْلُ لَا يَخْتَلِفُ  
بِأَنَّهُ يَكُونُ مُبْتَدَأً أَوْ بَيَانًا ، وَإِذَا لَمْ يَدُلُّ تَعْلِيْقُ الْحُكْمِ بِالصِّفَةِ  
عَلَى نَقْيِ مَا عَدَاهُ ، فَإِنَّمَا لَمْ يَدُلَّ عَلَى ذَلِكَ بِشَيْءٍ يَرْجِعُ إِلَى اللَّفْظِ ،  
فَهُوَ فِي كُلِّ مَوْضِعٍ كَذَلِكَ .

وَالْجَوَابُ عَنِ الرَّابِعِ أَنَّ مَا طَرِيقُهُ الْعِلْمُ لَا يَرْجِعُ فِيهِ إِلَى أَحْبَابِ  
الْأَحَادِ ، لِأَسْبَابٍ إِذَا كَانَتْ ضَمِيقَةً ، وَهَذَا الْخَرُّ يَتَضَمَّنُ أَنَّهُ -  
عَلَيْهِ السَّلَامُ - يَسْتَنْفِرُ لِلْكَفَّارِ ، وَذَلِكَ لَا يَحُوزُ ، وَهُوَ أَكْثَرُ مَا فِيهِ أَنَّهُ  
- عَلَيْهِ السَّلَامُ - عَقَلَ أَنَّ مَا فَوْقَ السَّبْعِينَ بِخِلَافِ السَّبْعِينَ ، فَمِنْ أَيْنَ  
أَنَّهُ فَيَهْمُ ذَلِكَ مِنْ ظَاهِرِ الْخَبَرِ مِنْ غَيْرِ دَلِيلٍ سِوَاهُ ؟ !

وَلِإِقَائِلِ أَنْ يَقُولَ : أَنَّ الْإِسْتِفْقَارَ لَهُمْ كَانَ فِي الْأَصْلِ مُبَاحًا ،  
فَتَمَّا وَرَدَ النَّصُّ بِحُطْرِ السَّبْعِينَ ، بَقِيَ مَا زَادَ عَلَيْهِ عَلَى الْأَصْلِ .

٢ - ب : - قول

١ - ب : - ان .

٤ - الف : ما يقول .

٣ - ج : قضاء .

٦ - ب : - تعليق الحكم ، تا اینجا .

٥ - ج : - لم .

٨ - ب : - و

٧ - ب و ج : طريقة .

٩ - ب : لهم

وَقَدْ رَوَى فِي هَذَا الْخَبَرِ أَنَّهُ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ : « لَوْ عَلِمْتُ  
 أَنِّي إِنْ زِدْتُ عَلَى السَّمْعِ يَغْفِرُ اللَّهُ لَهُمْ لَفَعَلْتُ. » وَ عَلَى هَذِهِ  
 الرِّوَايَةِ لاشْبهَةُ فِي الْخَبَرِ . وَ النَّبِيُّ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - أَفْصَحُ وَأَقْطَنُ  
 لِأَغْرَاضِ الْعَرَبِ ، مِنْ أَيْنَ يَجُوزُ عَلَيْهِ مِثْلُ ذَلِكَ ؟ ! لِأَنَّ مَعْنَى الْآيَةِ  
 النَّهْيُ عَنِ الْإِسْتِغْفَارِ لِلْكَفَّارِ ، فَإِنَّكَ لَوْ أَكْثَرْتَ فِي الْإِسْتِغْفَارِ لِلْكَفَّارِ ،  
 مَا غَفَرَ اللَّهُ لَهُمْ ، فَغَمَزَ عَنِ الْإِكْثَارِ بِالسَّمْعِ ، وَ لَا فَرْقَ بَيْنَهُمَا وَ بَيْنَ  
 مَا زَادَ عَلَيْهَا ، كَمَا يَقُولُ الْعَرَبُ : « لَوْ جِئْتُ سَمْعًا مَرَّةً مَا جِئْتُكَ » \* [١٧٨]  
 وَ لَا فَرْقَ بَيْنَ الْأَعْدَادِ الْمُخْتَلِفَةِ فِي هَذَا الْفَرِضِ ، فَكَأَنَّهُ يَقُولُ : « لَوْ  
 جِئْتُكَ كَثْرًا أَوْ قَلِيلًا مَا جِئْتُكَ » وَ أَيْ عَدِدِ تَصْنِئَةِ لَفْظِهِ ، فَهُوَ  
 ١٠ كَفِيرُهُ

وَالْجَوَابُ عَنِ الْعَامِسِ أَنَّهُ - أَيْضًا <sup>١</sup> - خَبَرٌ وَاحِدٌ لَا يَحْتَاجُ  
 يَمِيلُهُ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ . وَ مَعَ ذَلِكَ لَا يَدُلُّ عَلَى مَوْضِعِ الْخِلَافِ ، لِأَنَّا  
 لَا نَعْلَمُ أَنَّ تَعَجُّبَهُمَا <sup>١</sup> مِنَ الْقَصْرِ مَعَ زَوَالِ <sup>٢</sup> الْخَوْفِ <sup>٣</sup> لِأَجْلِ تَعْلِيلِ

- |                                      |                        |
|--------------------------------------|------------------------|
| ١ - ب : عَلَى الْبَعْرِ .            | ٢ - ج : بَيْنَهُمَا .  |
| ٣ - ح : مِنْ .                       | ٤ - ح : يَقُولُ .      |
| ٥ - ب : حَيْثُنِي .                  | ٦ - ب : حَيْثُكَ .     |
| ٧ - ب : الْعَرُوضُ .                 | ٨ - ب : حَيْثُكَ .     |
| ٩ - ج : لَعِيرُهُ .                  | ١٠ - ب : إِضَاحَتُهُ . |
| ١١ - ب : تَعَجُّبُهُمَا .            | ١٢ - ج : الرِّوَالُ .  |
| ١٣ - ب : الْعَرَفُ ، أَوْ ج : هُوَ . |                        |



القصير بالخوف<sup>١</sup>، وَ يَجْوزُ أَنْ يَكُونَ تَمَجُّهُمَا لِأَنَّهُمَا عَقْلَانِ  
الآيَاتِ الْوَارِدَاتِ فِي إِيْجَابِ الصَّلَاةِ<sup>٢</sup> وَجَوَّبَ الْإِتْمَامَ فِي كُلِّ حَالٍ،  
وَاعْتَقَدَا<sup>٣</sup> أَنَّ الْمُسْتَنْتَنِي مِنْ ذَلِكَ هُوَ حَالُ الْخَوْفِ، فَتَمَجُّبَا لِهَذَا<sup>٤</sup> الْوَجْهَ.

وَ الْجَوَابُ عَنِ السَّادِسِ أَنَّهُ إِذَا صَحَّ قَوْلُهُمْ: «إِنَّ الْمَاءَ مِنَ الْمَاءِ  
مَنْسُوخٌ»<sup>٥</sup> مِنْ أَيْنَ لَهُمْ<sup>٦</sup> أَنَّهُمْ عَقَلُوا مِنْ طَاهِرِهِ نَفَى وَجُوبِ الْفَسِيلِ  
مِنْ غَيْرِ الْمَاءِ؟ وَ كَلَّمَهُمْ عِلْمُهُ بِدَلِيلِ سَوَى التَّلَطُّعِ، لِأَنَّهُمْ إِذَا حَكَمُوا  
بِأَنَّهُ مَنْسُوخٌ، فَلَانْدَ مِنْ أَنْ يَكُونُوا قَدْ فَيَّهَمُوا أَنَّ مَا عَدَاهُ بِخِلَافِهِ،  
فَيَنْ أَيْنَ أَنَّهُمْ فَيَّهَمُوا ذَلِكَ بِالتَّلَطُّعِ دُونَ دَلِيلِ آخَرَ؟

وَ قَدْ رَوَى هَذَا الْحَبْرُ يَنْعِطُ آخَرَ، وَهُوَ: «إِنَّمَا الْمَاءُ مِنَ الْمَاءِ»<sup>٧</sup>  
وَ بِدُخُولِ لَفْظَةِ «إِنَّمَا» يُعْلَمُ<sup>٨</sup> أَنَّ مَا عَدَاهُ بِخِلَافِهِ، لِأَنَّ الْقَائِلَ  
إِذَا قَالَ: «إِنَّمَا لَكَ عِنْدِي دِرْهَمٌ» يَقْتَضِي مِنْ قَوْلِهِ: «وَلَيْسَ لَكَ سِوَاهُ»<sup>٩</sup>.  
وَ عَلَى هَذَا الْوَجْهِ تَعَلَّقَ ابْنُ عَدَسٍ - رَحِمَهُ اللَّهُ - فِي بَقِي الرِّوَا عَنْ  
غَيْرِ النَّسِيَةِ، لِقَوْلِهِ<sup>١٠</sup> - عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِنَّمَا الرِّوَا فِي النَّسِيَةِ».

١ - ب : بالخوف .

٢ - الف و ب : و .

٣ - ب : اعتقدوا : ح : اعتقد .

٤ - ج : بهذا .

٥ - ب و ج : لهم .

٦ - ب : ورد .

٧ - ب و ج : - و .

٨ - الت : مدحول .

٩ - ب : يعلم .

١٠ - الف : - أن .

١١ - ب : بقوله .

وَقَدْ رَوَى هَذَا الْجَبْرِ بِلَفْظٍ آخَرَ، وَهُوَ أَنَّهُ - عَلَيْهِ السَّلَامُ -  
 قَالَ «لَا مَاءَ إِلَّا مِنْ الْمَاءِ»، وَ عَلَى هَذَا اللَّفْظِ لاشبهةٌ فِي الْخَبَرِ.  
 إِنَّ الصَّحَابَةَ لَمْ تُبَيِّنْ حِمَّةَ قَوْلِهَا فِي هَذَا الْخَبَرِ<sup>٢</sup> أَنَّهُ مَنْسُوخٌ، وَ هَلِ  
 النَّسْخُ يَتَنَوَّلُهُ<sup>٣</sup> أَوْ دَلِيلُهُ، أَوْ مَا عُلِمَ مِنْهُ بِقَرْنِيَّةٍ، وَقَدْ عَلِمْنَا أَنَّ الْمَذْكُورَ  
 مِنَ الْحُكْمِ فِي اللَّفْظِ وَهُوَ وَجُوبُ الْفَسْلِ بِالْمَاءِ مِنْ إِنْزَالِ الْمَاءِ لَيْسَ  
 يَمْنُوحُ، فَمِنْ أَيْنَ أَنَّ النَّسْخَ تَأَوَّلَ دَلِيلَ اللَّفْظِ دُونَ مَا عُلِمَ بِقَرْنِيَّةٍ؟  
 وَلَيْسَ لَهُمْ أَنْ يَقُولُوا: «الْمُرَادُ بِذَلِكَ الْإِقْتِصَارُ مِنَ الْمَاءِ  
 عَلَى الْمَاءِ»، لِأَنَّهُمْ لَيْسُوا بِأَوَّلَى بِنَا أَنْ نَقُولَ: «الْمُرَادُ بِهِ أَنَّ  
 التَّوَضُّعَ<sup>٤</sup> مِنَ الْمَاءِ مَنْسُوحٌ بِوَجُوبِ الْإِغْتِسَالِ مِنْهُ»، فَقَدْ رَوَى أَنَّهُمْ  
 كَانُوا يَتَوَضَّعُونَ<sup>٥</sup> مِنَ التَّقَاءِ الْخِتَائِبِ<sup>٦</sup>، فَأَوْجِبَ<sup>٧</sup> - عَلَيْهِ السَّلَامُ -  
 الْفَسْلَ فِي ذَلِكَ.

وَالْجَوَابُ عَنِ السَّابِقِ أَنَّ آيَةَ التَّيَمُّمِ وَ آيَةَ الْكُفَّارَاتِ يُبَيِّنُ

١ - ب : - اللفظ ٢ - ج : قولاً .

٣ - ب : - إن صحابة تناولوا . ٤ - ب و ج : تناولوا .

٥ - الف : + إن . ٦ - الف : الإقتضاء ، ج : الاحتصار .

٧ - الف : الوضوء ، ج : توضعوا . ٨ - ب و ج : منه .

٩ - الف : - فقد . ١٠ - ب و ج : يتوضعون .

١١ - ب : الختارين ، ج : الغطايين .

١٢ - ب . و أوجب .

فيهما<sup>١</sup> حكم الأصل وحكم البدل ، لأنه - تعالى - أوجب الطهارة عند وجود الماء ، وأوجب التيمم عند عدمه وكذلك في الكفارة لأنه أوجب الرقعة في الأصل ، وعند عديمها<sup>٢</sup> أوجب الصيام ، فعلمنا حكم البدل والتبدل جميعاً بالنص<sup>٣</sup> وليس<sup>٤</sup> للدليل الخطأ في هذا مدخل .

## باب الكلام في النسخ وما يتعلق<sup>٥</sup> به

### فصل في حد النسخ ومهم أحكامه

اعلم أنه لا حاجة بنا إلى بيان معنى النسخ في أصل اللغة ، ففي ذلك خلاف<sup>٦</sup> لا فائدة في بيان الصحيح منه ، والمحتاج إليه بيان حده في الشرع ، وعلى مقتضى الأدلة الشرعية .

١ - الف : عليه السلام الفصل ، تا اينجا .

٢ - الف : + و .

٣ - الف : - الكلام في .

٤ - ب و ج : اختلاف .

٥ - ب : فيها .

٦ - ب : - في .

٧ - ج : - و ليس .

٨ - الف : تعلق .

وَالدَّلِيلُ الْمَوْصُوفُ بِأَنَّهُ نَاسِخٌ هُوَ مَا دَلَّ عَلَى أَنَّ مِثْلَ الْحُكْمِ  
الثَّابِتِ بِالْبَيِّنِ الْأَوَّلِ عِبْرٌ ثَابِتَةٌ فِي الْمُسْتَقْبَلِ، عَلَى وَجْهِ تَوَلَّاهُ لَكَانَ  
ثَابِتًا بِالنَّصْرِ الْأَوَّلِ مَعَ تَرَاخِيهِ عَنْهُ .

وَالَّذِي يَجِبُ الْعِلْمُ بِهِ<sup>٥</sup> وَتَقْرِيرُهُ فِي النَّفْسِ الْمَعَارِيِ الَّتِي يَتَنَبَّهُ  
عَنِ النَّسْخِ عَلَيْهَا ، ثُمَّ تَكُونُ<sup>٦</sup> الْعِبَارَةُ يَحْسِبُ<sup>٧</sup> مَا تَقَرَّرَ مِنَ الْمَعْنَى .  
وَالْتَكْلِيفُ عَلَى ضَرْبَيْنِ : أَحَدُهُمَا مُسْتَمِرٌّ ، وَالْآخَرُ لَا يَسْتَمِرُّ ،  
فَمَا لَا يَسْتَمِرُّ لَا يَدْخُلُ النَّسْخُ فِيهِ<sup>٨</sup> . وَالْمُسْتَمِرُّ عَلَى ضَرْبَيْنِ : أَحَدُهُمَا  
أَنْ يَكُونَ الطَّرِيقُ<sup>٩</sup> الَّذِي بِهِ<sup>١٠</sup> يُعْلَمُ ثَبَاتُهُ<sup>١١</sup> وَاسْتِمْرَارُهُ بِهِ يُعْلَمُ  
زَوَالُهُ عِنْدَ عَايَةِ<sup>١٢</sup> ، وَ لَا مَدْخُلَ لِلنَّسْخِ فِي ذَلِكَ . وَالضَّرْبُ الثَّانِي يُعْلَمُ  
بِالنَّصْرِ أَوْ بِقَرَائِنِهِ اسْتِمْرَارُهُ ، وَ يُحْتَاجُ فِي مَعْرِفَةِ زَوَالِهِ إِلَى أَمْرِ سِوَاهُ ،  
وَذَلِكَ عَلَى ضَرْبَيْنِ . أَحَدُهُمَا أَنْ يَكُونَ مَا عُلِمَ زَوَالُهُ بِهِ يُعْلَمُ عَقْلًا  
كَالْمَعْجَزِ وَالتَّعْذِيرِ ، وَ لَا مَدْخُلَ لِلنَّسْخِ - أَيْضًا -<sup>١٣</sup> فِي ذَلِكَ . وَالْقِسْمُ  
الْآخَرُ يُعْلَمُ زَوَالُهُ بِدَلِيلٍ شَرْعِيٍّ ، وَ النَّسْخُ يَدْخُلُ فِي هَذَا الْوَجْهِ خَاصَّةً<sup>١٤</sup> .

١ - ب + و .

٢ - ب و ج : يكون .

٣ - الف : فيه النسخ .

٤ - ب : ب .

٥ - الف : يعلم .

٦ - ج : حاجته .

وَ إِذَا تَحَصَّلَتْ هَذِهِ الْجُمْلَةُ ؛ فَالْوَاجِبُ فِي الْعَارَةِ أَنْ تَقَعَ بِحَسَبِهَا .  
فَلَيْكَ<sup>١</sup> أَنْ تَحْدُثَ النِّسْخَ بِأَنَّهُ<sup>٢</sup> مَا دَلَّ عَلَى تَغْيِيرِ<sup>٣</sup> طَرِيقَةِ الْحُكْمِ الثَّانِي  
يَالْتَصِرُ الْأَوَّلُ فِي بَابِ الْإِسْتِمْرَارِ ، لِأَنَّ ذِكْرَ الطَّرِيقَةِ فِي الْحَدِّ يُبَيِّنُ<sup>٤</sup>  
أَنْ لَتَغْيِيرًا<sup>٥</sup> لَمْ يَلْتَحِظْ<sup>٦</sup> مَرَّ الْمُرَادِ ، وَإِنَّمَا يَلْتَحِظُ الْإِجَابُ ، وَكَانَ  
الدَّلِيلُ<sup>٧</sup> اثْنَانِ كَشَفَ<sup>٨</sup> عَنْ تَغْيِيرِ<sup>٩</sup> الْإِجَابِ

وَ الدَّلِيلُ عَلَى الْحَقِيقَةِ هُوَ الْمَوْصُوفُ بِأَنَّهُ نَاسِخٌ ، وَ إِذَا وَصِفُوهُ -  
تَعَالَى - بِأَنَّهُ نَاسِخٌ لِلْأَحْكَامِ ، فَمِنْ حَيْثُ فَعَلَ - تَعَالَى - مَا هُوَ  
نَسْخٌ . وَ إِذَا قِيلَ فِي الْحُكْمِ أَنَّهُ نَاسِخٌ ؛ فَمِنْ حَيْثُ كَانَ دَلِيلًا ، وَ  
بِذَلِكَ<sup>١٠</sup> لَا يَكُونُ نَسْخًا<sup>١١</sup> إِلَّا<sup>١٢</sup> مَعَ الْمُضَادَّةِ . فَأَمَّا الْمُنْسُوخُ ؛ فَهُوَ  
الدَّلِيلُ الَّذِي تَغَيَّرَ حُكْمُهُ بِالدَّلِيلِ النَّاسِخِ . وَ قَدْ يَوْصَفُ - أَيْضًا -  
الْحُكْمُ<sup>١٣</sup> بِذَلِكَ ، لِأَنَّهُ الْمَقْصُودُ بِالدَّلَالَةِ . وَ لِأَنَّهُ هُوَ الَّذِي يَتَغَيَّرُ .

١ - الف : و لك ، ج : ذلك .

٢ - ج : بعد .

٣ - ج : بان .

٤ - ج : تبين ، ب : تغيير .

٥ - الف : لعددي .

٦ - الف : التبعير .

٧ - الف : لم .

٨ - ج : + مي .

٩ - ب : فكذلك .

١٠ - ج : كشفا .

١١ - ب : تغيير .

١٢ - الف : كذلك .

١٣ - الف : نسخا .

١٤ - ج : اذا .

١٥ - ج : لحكيم

وَأَقْلَمَ أَنَّ النَّاسِخَ وَالْمَنْسُوخَ<sup>١</sup> يَحِبُّ أَنْ يَكُونا شرعيتين ، وَلَا يَكُونا عقليتين ، وَلَا أَحَدُهُما ، لِأَنَّهُ لَا يُقَالُ : <sup>٢</sup> « تَحْرِيمُ الْخَمْرِ نَسْخٌ بِإِباحَتِها » وَلَا : « أَنَّ الْمَوْتَ نَسْخٌ عَنِ الْمَكْتَفِ ما كَانَ تَكْذُفُهُ »<sup>٣</sup> لِمَا كَانَتْ هِذِهِ الْأَحْكامُ عَقْدِيَّةً .

وَمِنْ حَقِّ النَّاسِخِ أَنْ يَكُونَ الْمُرَادُ بِهِ غَيْرُ الْمُرَادِ بِالْمَنْسُوخِ<sup>٤</sup> ، وَتَمَيَّزَتِ بَيَانُ ذَلِكَ فِيما بَعْدُ بِمِثْلَةِ اللَّهِ تَعَالَى .

وَمِنْ حَقِّهِ أَيْ يَكُونَ مُتَّصِلًا عَنِ الْمَنْسُوخِ . وَلَا يَوْصَفُ بِهَذِهِ الصِّفَةِ مَعَ الْإِتِّصَالِ ، وَلَا خِلَافَ فِي ذَلِكَ .

وَمِنْ شَرْطِهِ أَنْ لَا<sup>٥</sup> يَكُونَ مَوْقُفًا بِعَيْنِهِ يَقْتَضِي ارْتِفَاعَ ذَلِكَ الْحُكْمِ . وَالْمَوْقُفُ بِغَايِهِ عَلَى صَرْتَيْنِ : أَحَدُهُما أَنْ يُعْلَمَ بِاللَّفْظِ مِنْ غَيْرِ

حَاجَةٍ إِلَى غَيْرِهِ ، كَقَوْلِهِ - تَعَالَى - : « ثُمَّ أَتَمُوا الصِّيَامَ إِلَى الدَّلِيلِ »<sup>٦</sup> \* [٧٥] وَالضَّرْبُ الْآخَرُ أَنْ تُعْلَمَ<sup>٧</sup> الْغَايَةُ عَلَى سَبِيلِ الْجُمْلَةِ ، وَيُحْتَاجُ فِي تَفْصِيلِهَا إِلَى دَلِيلٍ سَمْعِيٍّ ، كَقَوْلِهِ - تَعَالَى - : « دُومُوا<sup>٨</sup> عَلَى هَذَا<sup>٩</sup> الْفَعْلِ

١ - ب و ج + معاً .

٢ - ب و ج : ان :

٣ - ب و ج : لا .

٤ - الف و ب : كنه .

٥ - ج + و .

٦ - الف : العقلية .

٧ - الف : بالناسخ .

٨ - الف و - : فيما بعد .

٩ - الف و ج : من .

١٠ - ب و - : لا .

١١ - ج : يعلم .

١٢ - ليس لقول من كلامه تعالى ما يظهر ان كلمة « تعالى » من اشتباه لناسخ .

١٣ - الف و د و م و ا .

١٤ - ج : هذه .

إلى أن أنسخه عكم<sup>١</sup> ، والدليل الشرعي الوارد برواي الحكم<sup>٢</sup>  
يوصف بأنه ناسخ .

و من شرط النسخ أن يكون في الأحكام الشرعية ، دون أجناس  
الأفعال .

و ينقسم إلى ثلثة أقسام : أحدها : أن يزول الحكم لا إلى بدل<sup>٣</sup>  
و الثاني أن يزول إلى بدل يصاده ، و يكون نسخاً ، و الثالث أن  
يزول إلى بدل يخالفه .

فأما زواله لا إلى بدل ، فإنه يكون نسخاً ، لأنه علم به أن<sup>٤</sup>  
مثل الحكم الثالث ، النص المقدم مرتبع في المستفيل . و لأنه  
إذا زال<sup>٥</sup> إلى بدل ، قلن أوجب كونه منسوخاً زواله لا ثبوت البديل ،  
لأنه إن ثبت من دون زوال الأول ، لم يكن نسخاً . و من  
حق هذا الضرب أن لا يعلم نسخه إلا يدلي دون الأحكام .  
فأما ما يرتفع إلى بدل مخالف ، فممن حقه - أيضاً - أن لا<sup>٦</sup>

١ - الب : ياتيكم . ٢ - ب : الحكم .

٣ - ب : الوصف . ٤ - ج : أحدهما .

٥ - الف : ناسخاً . ٦ - ب : - هـ : ان .

٧ - ج - زال . ٨ - ب : ناسخاً .

٩ - الب : لا . ١٠ - ج - لا .

يُعلم إلا بدليل سوى الحكم، لأن الحكم إذا لم يُناقضه<sup>١</sup>، لم يُعلم به كونه منسوخاً، ومثاله ما روي في وجوب صوم<sup>٢</sup> شهر رمضان أنه نسخ وجوب صوم<sup>٣</sup> عاشوراء<sup>٤</sup>، وأن الزكوة نسخ وجوبها سائر الحقوق. ومتى قيل فيما ههنا حاله: وإن<sup>٥</sup> كذا نسخ بكذا<sup>٦</sup> فمجاز<sup>٧</sup>، والمراد به أن عنده علم نسخ<sup>٨</sup> الأول.

و أما النسخ بحكم يضاده<sup>٩</sup>، فقد يقع بثبوت<sup>١٠</sup> الحكم، وقد يقع<sup>١١</sup> أيضاً بدليل. وإنما كان<sup>١٢</sup> كذلك، لأن تصاد الحكمين دليل على زوال أحدهما بالآخر من حيث علم<sup>١٣</sup> أنهما لا يصح أن يجتمعا في التكليف. ولا شبهة في أن الحظر يضاد الإباحة<sup>١٤</sup> والنّدب<sup>١٥</sup>، و<sup>١٦</sup> الواجب أيضاً. في حكم الضد للندب والإباحة، لأن كونه مباحاً يقتضي نفي ماله يكون ندباً<sup>١٧</sup> واجباً<sup>١٨</sup>، و كونه ندباً يقتضي نفي ما يكون له<sup>١٩</sup> واجباً<sup>٢٠</sup>.

- |                   |                                |
|-------------------|--------------------------------|
| ١ - ر : ح : باب   | ٢ - ب : - : صوم .              |
| ٣ - الف : - : صوم | ٤ - ب : + : يكون .             |
| ٥ - ب : معان .    | ٦ - الف : علم ، بجای ان عنده . |
| ٧ - ب : - : نسخ . | ٨ - الف : ثبوت .               |
| ٩ - الف : كان .   | ١٠ - ج : + : والوجوب .         |
| ١١ - ب : - : و .  | ١٢ - ب : - : و واجب .          |
| ١٣ - ج : - : له   | ١٤ - ب : واحد .                |



وَمِنْ شَرْطِ النَّاسِخِ أَنْ يَكُونَ فِي وَقْعِ الْعَلَمِ بِهِ كَالْمَنْسُوخِ  
وَسَيَأْتِي بَيَانُ ذَلِكَ فِي إِطْلَالِ النَّاسِخِ بِخَيْرِ الْوَاحِدِ بِمَشِيَةِ اللَّهِ تَعَالَى .  
وَلَيْسَ مِنْ شَرْطِ النَّاسِخِ أَنْ يَكُونَ لَفْظُ الْمَنْسُوخِ ، مُتَنَاولًا  
لَهُ ، لِأَنَّهُ لَا فَرْقَ بَيْنَ أَنْ يُعَلَّمَ اسْتِمْرَارُ الْحُكْمِ بِظَاهِرِ الْخَطَابِ ،  
أَوْ يُعَلَّمَ ذَلِكَ بِقَرِينَةٍ .

وَلَيْسَ مِنْ شَرْطِهِ أَنْ لَا يَتَأَخَّرَ عَنِ الْمَنْسُوخِ ، كَمَا قُلْنَا فِي تَخْصِصِ  
الْعَلَمِ ، وَبَيَانِ التَّجْمِيلِ . عِنْدَ مَنْ ذَهَبَ إِلَى ذَلِكَ ، بَلِ النَّاسِخُ يَحْتَاجُ  
تَأَخُّرَهُ كَمَا صَرَّحْنَا بِهِ فِي حَذْوِهِ .

وَلَيْسَ مِنْ شَرْطِ النَّاسِخِ التَّنْبِيْهُ فِي حَالِ الْخَطَابِ فِي الْجُمْلَةِ  
عَلَيْهِ ، عَلَى مَا طُنِّهَ بَعْضُهُمْ ، وَذَلِكَ أَنَّهُ لَا وَجْهَ لِوُجُوبِ ذَلِكَ ، بَلْ هُوَ ١٠  
مَوْقُوفٌ عَلَى الْمَصْلَحَةِ ، فَرُبَّمَا اقْتَضَتْهُ ، وَرُبَّمَا لَمْ تَقْتَضِهِ .

وَلَيْسَ مِنْ شَرْطِهِ أَنْ لَا يَكُونَ اللَّفْظُ مُقْتَضِبًا لِلتَّائِيدِ ، فِيهِ  
النَّاسِخُ مَنْ ذَهَبَ إِلَى أَنَّهُ - تَعَالَى - أَوْ قَالَ : « أَقْمُوا الصَّلَاةَ أَبَدًا » ،  
مَا جَازَ النَّاسِخُ ، وَ إِنَّمَا يَجُوزُ مَعَ الْإِطْلَاقِ . وَ هَذَا بَاطِلٌ ، لِأَنَّ

٢ - الب - لا : ج - لا أن .

٤ - ج : للوجوب .

٦ - ج : + الأ .

٨ - ج : اضلوا المقعة .

١ - ر - : لفظ

٢ - ب - : الخطاب

٥ - ب و ج : يقتضيه .

٧ - ج - لا .

٩ - الب : + النسخ .

لفظة 'التأنيد' في التعاريف يقتضى التوقيت، كقول القائل: «لازم  
الغريم أبداً» و«تعلم العلم أبداً» و«قد نلت أن التكليف منقطع»  
و«أن» انقطاعه متوقع بين وجوه، فكيف يمنع هذا اللفظ من النسخ  
ولو منع من ذلك، لمنع من التعذر، و«وجوه التعذر»  
و«ليس من شرط النسخ أن يقع» بما هو أخف في التكليف  
على ما ذهب إليه بعض أهل الطاهر، وذلك أن التكليف على سبيل  
الابتداء، و«على جهة النسخ إنما هو تابع» للمصلحة، و«قد تنفق»  
المصلحة في الأشق والأخف معاً، وفي الأشق من زيادة التعريض  
للثواب ما ليس في الأخف. والشبهة في هذا «ضعيفة جداً». وقد  
ذكر من وقوع النسخ في القرآن بما «هو أشق منه ما فيه كفاية»  
وهو معروف<sup>١٢</sup>.

- |                  |                       |
|------------------|-----------------------|
| ١ - الب : لفظ .  | ٢ - ح - ان .          |
| ٣ - ب : + لا .   | ٤ - ب : + الا .       |
| ٥ - الف : من .   | ٦ - ج : او .          |
| ٧ - الب : مانع . | ٨ - ب و ج : يتفق .    |
| ٩ - ب : انقراض . | ١٠ - الب : - في هذا . |
| ١١ - الب : لما . | ١٢ - ب : معروف .      |

## فصل في الفرق<sup>١</sup> بين البداء والنسخ<sup>٢</sup> والتخصيص

- اعلم أن البداء في وضع النسخة هو الظهور، وإما يقال: «بدأ فلان في كذا» إذا ظهر له من علم أو ظن ما لم يكن ظاهراً<sup>٣</sup>. وللبداء شرائط، وهي أربعة: أن يكون العمل المأمور به واحداً، والمكلف واحداً، والوجه كذلك، والوقت كذلك، فما اختص بهذه الوجوه الأربع من أمر بعد نهى، أو نهى بعد أمر، اقتضى البداء. وإما قلنا: إن ذلك يدل على البداء، لأنه لا وجه له إلا تغير حال المكلف في العلم أو الظن، لأنه لو كانت حاله على ما كانت عليه، لما أمر بنفس<sup>٤</sup> ما نهى عنه، أو نهى عن نفس ما أمر به مع باقي الشرائط، وكان أبو هاشم يمنع في الله - تعالى - أن يأمر بما نهى عنه مع باقي الشرائط لوجهين: أحدهما أنه دلالة البداء، والآخر أنه يقتضي إضافة قبيح إليه - تعالى - إما الأمر، أو النهي، وهو

١ - ب و ج : النسخ و البداء .

٢ - ب : هذه .

٣ - ب : كان .

٤ - ب و ج : لا .

١ - ج : الفصل .

٢ - ج : ظاهر .

٣ - الف : - ان .

٤ - ج : بنفسه .

٥ - ب و ج : للامر .

أَحَدُ قَوْلِي أَبِي عَلِيٍّ. وَ الْقَوْلُ الْآخِرُ لَهُ أَنَّهُ 'يَتَنَعَّ مِنْ وَقْعِهِ مِنْهُ -  
تَعَالَى - لِلْوَجْهِ الْآخِرِ الَّذِي ذَكَرْنَاهُ ، مِنْ اقْتِضَائِهِ إِضَافَةَ قَيْحٍ إِلَيْهِ  
تَعَالَى ، لِأَنَّ الْبَدَاءَ لَا يَتَصَوَّرُ ' فَيَمْنُ ' هُوَ عَالَمٌ بِنَفْسِهِ ' .

وَالْأَوَّلَى أَنْ يُتَنَعَ مِنْهُ لِلْوَجْهِينِ ، لِأَنَّ مَا مِنْ شَيْءٍ أَنْ يَدُلَّ  
٥ عَلَى أَمْرٍ مِنَ الْأُمُورِ إِلَّا ' يَخْتَارُهُ الْقَدِيمُ - تَعَالَى - مَعَ فَقْدِ مَدْلُورِهِ ' .  
لِأَنَّ ذَلِكَ يَجْرِي مَجْرَى فِعْلِ ' قَيْحٍ ، أَلَا تَرَى أَنَّ فِعْلَهُ - تَعَالَى -  
مَا يُطَابِقُ ' اقْتِرَاحَ الطَّالِبِ ' لِتَصْدِيقِهِ ، لَمَّا كَانَ دَلَالَةُ التَّصْدِيقِ ؛  
لَمْ يَحْزَ أَنْ يَقَعْلَهُ مِنْ ' الْكَذَّابِ ' لِأَنَّهُ يَدُلُّ عَلَى خِلَافِ مَا الْحَالُ عَلَيْهِ .  
وَالنَّسْخُ إِنَّمَا يُخَالِفُ الْبَدَاءَ بِتَغَايُرِ ' الْفَعْلَيْنِ ، فَإِنَّ فِعْلَ الْمَمُورِ  
١٠ بِهِ غَيْرُ الْمَنْهَى عَنْهُ . وَ إِذَا تَغَايُرَ الْعَمَلَانِ ؛ فَلَا بُدَّ مِنْ تَغَايُرِ الْوَقْتَيْنِ .  
فَكَانَ النَّسْخُ يُخَالِفُ الْبَدَاءَ \* بِتَغَايُرِ الْفَعْلَيْنِ وَالْوَقْتَيْنِ .

[١٨٠]

١ - ب : ان . ٢ - ب : البداء لا يتصور .

٣ - الف : فيما . ٤ - ب و ج : لنفسه .

٥ - المبادأة لا تغلو من ريادة أو قصان ؛ فاما ان يكون « ان » في « والا » زائدا ،

أو يكون عمل من قبيل « يجب » قبل « الا » ساقطا .

٦ - الف : حلوله . ٧ - ب و ج : + كل .

٨ - ب : يطالب . ٩ - ب : الطالب .

١٠ - ج : مع . ١١ - ب : الكذب .

١٢ - الف : يقاته .

وَأَمَّا الْفَرْقُ بَيْنَ النَّسْخِ وَالتَّخْصِيسِ؛ فَقَدْ مَضَى فِيمَا تَقَدَّمَ ،  
فَلَا وَجْهَ لِإِعَادَتِهِ .

### فصل فيما يصح فيه معنى النسخ من أفعال المكلف

اعْلَمْ أَنَّ مَعْنَى النَّسْخِ إِنَّمَا يَصِحُّ دَخُولُهُ فِي حُكْمِ مُسْتَمِرٍّ ، لِأَنَّ  
مَا لَا يَسْتَمِرُّ لَا يَدْخُلُ فِيهِ مَعْنَى النَّسْخِ ، وَلَا النَّسْخُ نَفْسُهُ .  
وَلَا يَبْدُ - أَيْضًا - أَنْ يَكُونَ مِمَّا يَصِحُّ تَغْيِيرُهُ ، بَعْدَ اسْتِمْرَارِهِ ،  
لِأَنَّهُ مَتَى كَانَ مِمَّا يَسْتَمِرُّ عَلَى حَالِهِ وَاحِدَةً ، لَمْ يَصِحَّ دَحْوُلُ النَّسْخِ  
وَلَا مَعْنَاهُ فِيهِ .

وَيَتَخَصَّصُ النَّسْخُ نَفْسُهُ ٦ بِأَنْ يَكُونَ الْحُكْمُ الْمُسْتَمِرُّ ثَابِتًا بِالْإِشْرَاحِ ٧ ،  
وَكَذَلِكَ زَوَالُهُ مَتَى زَالَ .

وَمَا يَجِبُ اسْتِمْرَارُهُ عَلَى وَجْهِ وَاحِدٍ مِنَ الْأَفْعَالِ يَنْقَسِمُ إِلَى قِسْمَيْنِ :  
أَحَدُهُمَا أَنْ يَكُونَ وَجِبَ اسْتِمْرَارُهُ لَصِفَةٍ هِيَ عَلَيْهَا ، كَوُجُوبِ الْإِنْصَافِ ،

١ - ب : - اعلم .

١ - ب و ج : عاما .

٢ - الف و ب : + هي .

٢ - الف و ج : لم .

٣ - ج : معنى .

٤ - ج : تغير .

٥ - ب و ج : في الشرع .

٥ - الف : - نفسه .

٦ - ب : وجه .

و قبح الكذب، و الجهل. و القسم الآخر لا يجوز تغييره<sup>١</sup> من حيث كان كونه لطفاً لا يتغير<sup>٢</sup>، كالمعرفة بالله - تعالى - و عدله و توحيده، و الذي يجوز تغييره من الأعمال نحو الضرر و النفع و القيام و القعود و حوز التصرف - لانه قد يحسن تارة، و يقبح أخرى. فمعنى النسخ يجوز دخوله فيه .

فأما نفس النسخ، فإنما يدخل فيما تقدم ذكره فيما ثبت حكمه شرعاً و يرول - أيضاً - كذلك.

فصل فيما يحسن من النهي بعد الأمر، و الأمر بعد النهي

اعلم أن الأمر و النهي لا يخلو من أن يكون متناولهما واحداً، أو متبايناً :

فإن كان واحداً، فلأن يحسنا إلا على وجه واحد، و هو أن يأمر بالفعل على وجه، و ينهى عنه على وجه آخر، و ربما كانت وجوه كثيرة يصح أن ينهى عن إيقاعه على بعضها، أو يأمر بذلك

٢ - الف : ما .

١ - ب و ج : تغييره .

٤ - الف : به، بجای من .

٣ - ب : ثبت .

٦ - ب : يومر .

٥ - الف : بعد الامر .

فَإِذَا تَعَارَى الْمُتَسَاوِلُ ، فَهُوَ عَلَى قِسْمَيْنِ : أَحَدُهُمَا أَنْ يَكُونَ الْمَكْتَفُ  
- أَيْضاً - مُتَمَايِزاً ، فَتَحْسُنُ الْأَمْرَ بِأَحَدِهِمَا ، وَالتَّهَيُّ عَنْ الْآخَرِ عَلَى  
كُلِّ وَجْهِ ، إِذَا قُبِحَ أَحَدُهُمَا ، وَحَسُنَ الْآخَرُ . وَالْقِسْمُ الثَّانِي  
أَنْ يَكُونَ الْمَكْتَفُ وَاحِداً ، وَيَنْقَسِمُ إِلَى قِسْمَيْنِ : أَحَدُهُمَا أَنْ  
لَا يَتَمَّزَ لَهُ أَحَدُ الْعَمَلَيْنِ مِنَ الْآخَرِ ، بِأَنْ تَكُونَ الصُّورَةُ وَاحِدَةً ،  
وَالْوَجْهُ وَاحِداً ، فَلَا يَحُوزُ أَلْ يَأْمُرُهُ - تَعَالَى - بِأَحَدِهِمَا ، وَيَنْهَاهُ  
عَنِ الْآخَرِ مَعَ فَقْدِ التَّمْيِيزِ ، فَإِذَا تَمَّزَ لَهُ أَحَدُهُمَا مِنَ الْآخَرِ ،  
حَسُنَ الْأَمْرُ وَالتَّهَيُّ بِحَسَبِ الْحُسْنِ وَالْقُبْحِ .

## فصل في الدلالة<sup>٢</sup> على جواز نسخ الشرائع

إِعْلَمُ أَنَّهُ لَا حِلَافَ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ فِي هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ ، وَإِنَّمَا الْحِلَافُ<sup>١٠</sup>  
فِيهَا مَعَ الْيَهُودِ وَلَا مَعْنَى لِلْكَلامِ عَلَى الْيَهُودِ فِي أُبُوبِ أَصُولِ  
الْفَقْهِ ، وَقَدْ تَكَلَّمْنَا عَلَيْهِمْ فِي كِتَابِنَا الْمَعْرُوفِ بِالْخَيْرَةِ وَغَيْرِهِ بِمَا  
فِيهِ كِفَايَةٌ وَمَنْ شَدَّ مِنْ جُمْلَةِ الْمُسْلِمِينَ فَخَالَفَ<sup>٤</sup> فِي هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ ؛

١ - ب - له .

٢ - ج : السج .

٣ - أ ب - في الدلالة .

٤ - لب - معاتب .

فَأَمَّا حَلْفُهُ يَرْجِعُ إِلَى عِبَارَةٍ ، وَلَا مُضَاقَاقَةً فِي الْعِبَارَاتِ مَعَ  
سَلَامَةِ الْمَعْنَى . وَقَدْ وَرَدَ فِي الشَّرْعِ مِنْ نَسْخِ الْقَبْلَةِ بِالْقَبْلَةِ وَالْعُدَّةِ  
بِالْعُدَّةِ مَا هُوَ وَاضِحٌ . وَإِذَا كَانَ الشَّرْعُ تَابِعًا لِلْمَصْلَحَةِ فَلَا بُدَّ مَعَ  
تَغْيِيرِهَا مِنْ النِّسْخِ .

## فصل في دخول النسخ في الاخبار

اعْلَمْ أَنَّ النِّسْخَ إِذَا دَخَلَ فِي الْأَمْرِ وَالنَّهْيِ ، فَأَمَّا هُوَ عَلَى  
الْحَقِيقَةِ دَاخِلٌ عَلَى مُقْتَضَاهُمَا ، وَتَنَاوَلَهُمَا ، لَا عَلَيْهِمَا أَنْفُسُهُمَا .  
وَالْخَبَرُ فِي هَذَا الْحَكْمِ كَالْأَمْرِ وَالنَّهْيِ ، لِأَنَّ مُقْتَضَاهُ كَمُقْتَضَاهُمَا .  
وَإِذَا كَانَ حَوَازُ النِّسْخِ فِي فِعْلِ الْمَكْتَلِفِ إِنَّمَا يَصِحُّ لِأَمْرِ يَرْجِعُ  
إِلَى تَغْيِيرِ أَحْوَالِ الْفِعْلِ فِي الْمَصْلَحَةِ ، لَا لِأَمْرِ يَرْجِعُ إِلَى صِفَةِ  
الدَّلِيلِ ، فَلَا رِقَ . إِذَا تَغْيِيرَتِ الْمَصْلَحَةُ - بَيْنَ أَنْ يَدُلَّ عَلَى ذَلِكَ مِنْ  
حَالِهَا بِمَا هُوَ خَبَرٌ ، أَوْ أَمْرٌ ، أَوْ نَهْيٌ ، وَقَدْ بَيَّنَّا أَنَّ قَوْلَ الْقَائِلِ :

٢ ب : - دخول

٤ ب : في

٦ ب : تغيير

١ ب : تغييرها

٣ ب : وأما

٥ الب : صح

٧ ج : - لا



« اَقْلَ » كَقَوْلِهِ : « أُرِيدُ مِنْكَ أَنْ تَفْعَلَ » ، وَ أَنَّ قَوْلَهُ : « لَا تَفْعَلْ »  
بِمَنْزِلَةِ قَوْلِهِ : « إِنِّي أَكْرَهُ أَنْ تَفْعَلَ » ، وَ هَذِهِ الْجُمْلَةُ تَقْتَضِي جَوَازَ  
دُخُولِ النَّسْخِ فِي مُقْتَضَى الْأَخْبَارِ ، كَمَا دَخَلَتْ فِي مُقْتَضَى الْأَمْرِ  
وَ النَّهْيِ .

وَ إِذَا قِيلَ : إِنَّ الْخَبَرَ مَتَى دَخَلَهُ النَّسْخُ ، اقْتَضَى تَجْوِيزًا ٢  
الْكُذِبَ .

قُلْنَا : وَ الْأَمْرُ مَتَى دَخَلَهُ النَّسْخُ ، أَوْجَبَ الْبَدَاءَ .  
فَإِذَا قِيلَ : إِنَّ النَّسْخَ لَا يَتَنَاوَلُ عَيْنَ ٣ مَا أُرِيدُ بِالْأَمْرِ .  
قُلْنَا مِثْلَ ذَلِكَ فِي الْخَيْرِ ٤ .

وَ إِنَّمَا قَالَ الْمُتَكَلِّمُونَ قَدِيمًا أَنَّ النَّسْخَ لَا يَدْخُلُ فِي الْأَخْبَارِ ،  
وَ أَرَادُوا الْخَبَرَ عَمَّا كَانَ ، وَ يَكُونُ ، مِمَّا لَا يَتَعَلَّقُ بِالتَّكْلِيفِ . وَ  
لَا شَبَهَةَ فِي جَوَازِ أَنْ يَدُلَّ اللَّهُ - تَعَالَى - عَلَى جَمِيعِ الْأَحْكَامِ الشَّرْعِيَّةِ  
بِالْأَخْبَارِ . وَ مَعْلُومٌ أَنَّ النَّسْخَ - لَوْ كَانَ الْأَمْرُ عَلَى مَا قَدَّرْنَاهُ ٥ -  
مُتَاتٍ فِي الشَّرِيعَةِ . فَوَضَحَ أَنَّ الْأَمْرَ عَلَى مَا ذَكَرْنَاهُ .

فَإِذَا دُخِلَ مَعْنَى النَّسْخِ فِي نَفْسِ الْأَخْبَارِ ، فَحَازَ ، لِأَنَّهُ لَأَخْبَرٌ ١٥

١ - ب و ج : يقتضى .

٢ - أ ب : ماذا .

٣ - ب : تجويز

٤ - أ ب : غير .

٥ - أ ب : الأمر ، بعبارة الخبر .

٦ - ب : قررناه .

كَتَفْنَا اللَّهُ<sup>١</sup> - تَعَالَى - أَنْ تَفْعَلَهُ إِلَّا وَ يَجُوزُ أَنْ يُزِيلَ عَمَّا التَّكْلِيفُ  
فِي أَمثَالِهِ ، حَتَّى الْخَبِيرَ عَنِ التَّوْحِيدِ ، أَلَا تَرَى أَنَّ الْجُنُبَ قَدْ مُنِعَ  
مِنْ قِرَاءَةِ الْقُرْآنِ ، وَقَدْ كَانَ يَحُوزُ مِثْلَهُ فِي الشَّهَادَتَيْنِ . وَ كَوْنُ  
هَذَا الْخَبَرِ صَدَقًا لَا يَمْنَعُ مِنْ إِزَالَةِ السُّبُودِ إِذَا عَرَّضَ فِي ذَلِكَ أَنْ  
يَكُونَ<sup>٢</sup> مُفْسَدَةً .

فَإِنْ قِيلَ : أَتَحِيزُونَ مِثْلَ ذَلِكَ فِي الْعِلْمِ وَالْإِعْتِقَادِ .

قُلْنَا : أَمَّا الْعِلْمُ الَّذِي عَلِمْنَا وَحُوبَهُ لِكُونِهِ مَصْلَحَةً لَا يَتَغَيَّرُ ،  
كَالْمَعْرِفَةِ بِاللَّهِ - تَعَالَى - ، فَلَا يَحُوزُ فِيهِ النُّسخُ ، \* لِامْتِنَاعِ<sup>٣</sup> تَغْيِيرِ<sup>٤</sup> [١٨١]  
حَالِهِ فِي وَجْهِ الْوُجُوبِ .

وَأَمَّا الْعِلْمُ بِغَيْرِهِ ، فَيَحُوزُ أَنْ يَكُونَ مُفْسَدَةً ، وَذَلِكَ وَجْهُ  
تَبَحُّرِ<sup>٥</sup> ، فَيَحُوزُ دُخُولُ<sup>٦</sup> النُّسخِ فِيهِ .

فصل في جواز نسخ الحكم دون التلاوة

ونسخ التلاوة دونه

إِعْلَمُ أَنَّ الْحُكْمَ وَ التَّلَاوَةَ عَادَتَانِ<sup>٧</sup> يَتَّبَعَانِ الْمَصْلَحَةَ ، فَجَائِزُ

١ - ح : الله . ٢ - انب : قد .

٣ - ب : تكون . ٤ - ح : فلا ممتنع .

٥ - ب و ج : فمختول ، ( بدون يجوز ) .

٦ - ب و ج : + جائز . ٧ - الف : عبادتان .

دخول النسخ فيهما معاً ، وفي كل واحد دون الأخرى ، بحسب ما تقتضيه المصلحة . ومثال نسخ الحكم دون التلاوة نسخ الاعتداد بالحويل ، وتقديم الصدقة أمم المناجاة . ومثال نسخ التلاوة دون الحكم عبر مقطوع به ، لأنه من جهة حير الأحاد ، وهو ما روى أن من جملة القرآن « والشيخ والشیخ إذا زنيا فأرجموهما ألبتة » فنیسخت تلاوة ذلك . ومثال نسخ الحكم و التلاوة معاً موجود - أيضاً - في أخبار الأحاد . وهو ما روى عن عائشة أنها قالت : « كان فيما أنزل الله - سبحانه - عشر رضعات يحرم من فنیسخ بخمس ، وأن ذلك كان بنتی » .

## ١٠ فصل في جواز نسخ العبادة قبل فعلها

اعلم أن الشبهة في هذه المسألة كالمريضة ، وإنما المشبهة المسألة التي تلي هذا الفصل ، ولا بد من بيان الحق فيما

- |                      |                    |
|----------------------|--------------------|
| ١ - ج : دخول .       | ٢ - ج : بحسب .     |
| ٣ - ب و ح : يقتضيه . | ٤ - ب : ار .       |
| ٥ - ج : مثال .       | ٦ - ج : فتسخ .     |
| ٧ - ب : كان .        | ٨ - الف : الشبهة . |
| ٩ - ج : فلا بد .     |                    |

يَشْتَبِهُ<sup>١</sup> ، وَلَا يَشْتَبِهُ<sup>٢</sup> .

وَالصَّحِيحُ أَنَّ نَسْخَ الشَّيْءِ قَبْلَ فِعْلِهِ وَبَعْدَ مُضِيِّ وَقْتِهِ جَائِزٌ ،  
لِأَنَّ اللَّهَ - تَعَالَى - قَدْ يَحْسُنُ أَنْ يَأْمُرَ بِالتَّعْمَلِ مَنْ يَعْصِيهِ ، كَمَا يَحْسُنُ  
أَنْ يَأْمُرَ مَنْ يُطِيعُهُ ، وَإِذَا كَانَ لَوْ أَمَرَ مَنْ أَطَاعَ<sup>٣</sup> ، لَجَارَ النَّسْخُ بِلَا  
خِلَافٍ ، فَكَذَلِكَ أَمْرُ مَنْ يَعْصِي<sup>٤</sup> ، لِأَنَّ بِالطَّاعَةِ أَوَّامِعَ لَا يَتَغَيَّرُ  
حَسَنُ النَّسْخِ التَّابِعِ لِتَعْرِيفِ الْمَصَالِحِ فِي الْمُسْتَقْبَلِ .  
و- أَيْضًا - فَقَدْ دَلَّلْنَا عَلَى أَنَّ الشَّرَائِعَ لَازِمَةٌ لِلْكَفَّارِ ، فَالنَّسْخُ  
قَدْ نَبَّأَهُمْ<sup>٥</sup> وَإِنْ عَصَوْا وَلَمْ يَفْعَلُوا ، وَإِذَا جَازَ ذَلِكَ فِيهِمْ<sup>٦</sup> ، جَازَ  
فِي غَيْرِهِمْ .

## ١٠ فصل في أنه لا يجوز نسخ<sup>٧</sup> الشَّيْءِ قَبْلَ وَقْتِ فِعْلِهِ

اِخْتَلَفَ النَّاسُ فِي ذَلِكَ : فَذَهَبَ قَوْمٌ مِنَ الْمُتَكَلِّمِينَ وَمِنْ

١ - الف : يشته . ٢ - الف : شبهه ب : - ولا يشتهه .

٣ - ب و ج : اطاع ، بجاء « اطاع » . ٤ - ب و ج : + إذا .

٥ - ب و ج : يعصى . ٦ - ج : من ، بجاء حسن .

٧ - ج : ينالهم . ٨ - ب : إذا .

٩ - ج : بهم . ١٠ - ج : النسخ .

أصحاب الشافعي إلى أنه جائز أن تُنسخ العادة قبل وقت فعلها ، وَذَهَبَ أَكْثَرُ الْمُتَكَلِّمِينَ وَأَصْحَابُ أَبِي حَنِيفَةَ وَبَعْضُ أَصْحَابِ الشَّافِعِيِّ إِلَى أَنَّهُ غَيْرُ جَائِزٍ ، وَهُوَ الصَّحِيحُ .

وَالَّذِي يَدُلُّ عَلَيْهِ وَحُجَّتُهُ : أَحَدُهُمَا أَنَّهُ يَقْتَضِي الْبَدَأَ<sup>١</sup> لِأَنَّ شُرُوطَ الْبَدَأِ<sup>٢</sup> الَّتِي تَقْدَمُ ذِكْرُهَا حَاصِلَةٌ هِيَ هُنَا . وَالْوَجْهُ لَأَخْرَاجِ ذَلِكَ يَقْتَضِي إِضَافَةَ قِسْمٍ إِلَى اللَّهِ - تَعَالَى - ، إِمَّا الْأَمْرَ أَوِ النَّهْيَ ، لِأَنَّ الْفِعْلَ لَا يَحْلُو مِنْ أَن يَكُونَ قِسْمًا ، فَالْأَمْرُ بِهِ قِسْمٌ ، أَوْ حَسَنٌ ، فَيَكُونُ النَّهْيُ عَنْهُ قِسْمًا .

وَلَيْسَ يُمَكِّنُهُمْ أَن يَقُولُوا : أَنَّ الْمُكَتَّفَ لَيْسَ بِوَاحِدٍ ، وَلَا الْوَقْتُ ، لِأَنَّهُ إِطَالٌ لِلْمَسْأَلَةِ ، مِنْ حَيْثُ كَانَ الْعَلَاقُ فِي هَلْ يَجُوزُ أَنْ يُنسخَ عَنْ كُلِّ<sup>٣</sup> مُكَتَّفٍ بِمِثْلِهِ مَا أَمَرَ<sup>٤</sup> بِهِ فِي وَقْتٍ بِمِثْلِهِ بِالنَّهْيِ قَبْلَ حُضُورِ الْوَقْتِ ، فَعَدَلُوا عَنْ ذَلِكَ إِلَى الشَّرْطَيْنِ الْآخِرَيْنِ<sup>٥</sup> ، إِمَّا كَوْنُ الْفِعْلِ<sup>٦</sup> وَاحِدًا ، أَوْ كَوْنُ الْوَجْهِ أَوِ الشَّرْطِ وَاحِدًا .

١ - الف : يسخ .

١ - الف : جار .

٢ - ب : - لان شروط البداء .

٢ - ب : البداء .

٣ - ب و ج : لهم ، بجائ يسكنهم .

٥ - ب : النى .

٤ - ب : امره .

٦ - ب و ج : - كل .

٥ - ج : الفعل .

٦ - ب : الآخرين .

وَأَشِيرُ الْفِعْلَ لَا يُمَكِّنُ فِيهِ إِلَّا وَحْوُهُ ثَلَاثَةٌ : أَحَدُهَا أَنَّ النَّهْيَ  
مُتَنَاوِلُ الْفِعْلِ ، وَالْأَمْرُ الْأَوَّلُ يَتَنَاوَلُ الْإِعْتِقَادَ . وَثَانِيهَا أَنَّ النَّهْيَ تَنَاوَلُ  
مِثْلَ الْفِعْلِ نَدَى تَنَاوَلَهُ الْأَمْرُ الْأَوَّلُ . وَثَالِثُهَا أَنَّ يَتَنَاوَلُ الْتَّامِي  
خِلَافَ مَا تَنَاوَلَهُ الْأَوَّلُ . لِأَنَّهُ لَا يُمَكِّنُهُ أَنْ يَقُولَ يَتَنَاوَلُ ضِدَّ مَا  
تَنَاوَلَهُ الْأَوَّلُ . لِأَنَّهُ يَوْجِبُ أَنَّهُ - تَعَالَى - لَمْ يَكُنْ نَاهِيًا عَنْ صِدِّ مَا  
يُوحِيهِ وَيُلْزِمُهُ ، وَصَارَ الْآنَ نَاهِيًا عَنْهُ . وَضِدُّ الْوَاجِبِ لَا يَجُوزُ أَنْ  
يَتَّفِقَ ، فَلَا مَدْخَلَ لِدَلَالَتِهِ فِي السَّخَرِ .

وَالَّذِي يُبْطِلُ أَنْ يَكُونَ النَّهْيُ تَنَاوَلُ مِثْلَ مَا تَنَاوَلَهُ الْأَمْرُ  
أَنَّ الْفِعْلَيْنِ إِذَا أَحْصَا بِوَقْتٍ وَاحِدٍ<sup>١</sup> وَ الْوَجْهَ وَاحِدًا<sup>٢</sup> لَمْ يَجْزُ أَنْ  
يَكُونَ أَحَدُهُمَا مُصَدِّقًا وَالْآخَرُ مُعْصِدًا<sup>٣</sup> . وَالْأَمْرُ الْأَوَّلُ يَجْمَعُهُمَا ،  
فَكَذَلِكَ<sup>٤</sup> النَّهْيُ الْتَّامِي . وَلِأَنَّ التَّمْيِيزَ بَيْنَهُمَا غَيْرُ مُمَكِّنٍ ، فَلَا يَجُوزُ  
أَنْ يَتَنَاوَلَ التَّكْيِيفُ أَحَدَهُمَا دُونَ الْآخَرِ .

- |                               |                      |
|-------------------------------|----------------------|
| ١ - الف - ب : تعالى و .       | ٢ - الف - ب : ف .    |
| ٣ - ب و ج : تناوَل            | ٤ - الف : الأعداد    |
| ٥ - الف : تناوَل .            | ٦ - ج : الادلى       |
| ٧ - ب : تناوَل ، ج : تناوَل . | ٨ - ج : كذلك .       |
| ٩ - ب : للنهي                 | ١٠ - ج : واحده .     |
| ١١ - الف - ب : الوجه واحد .   | ١٢ - ب و ج : وكذلك . |

وَأَمَّا الْإِعْتِقَادُ فَإِنَّهُمْ يَقُولُونَ : إِنَّهُ - تَعَالَى - ١ أَمَرَ بِالْفِعْلِ الْأَوَّلِ  
وَأَرَادَ الْإِعْتِقَادَ ، وَتَنَاوَلَ النَّهْيُ الَّذِي ٢ بَعْدَهُ ٣ نَفْسَ الْفِعْلِ .  
وَالْجَوَابُ عَنْهُ أَنَّ لِمَعْظِ الْأَمْرِ تَنَاوُلَ الْفِعْلِ ، فَكَيْفَ تَحْمِلُهُ عَلَى  
الْإِعْتِقَادِ ، وَتَعْدِلُ عَنِ الظَّاهِرِ .

- وَهَذَا لَوْ صَحَّ لَسَقَطَ ٤ الْخِلَافُ فِي الْمَسْأَلَةِ ، لِأَنَّهُ أَمَرَ بِشَيْءٍ ،  
وَنَهَى عَنْ غَيْرِهِ ، وَالْخِلَافُ إِنَّمَا هُوَ فِي أَنْ يَنْهَى عَنْ نَفْسِ مَا أَمَرَ بِهِ .  
ثُمَّ هَذَا الْإِعْتِقَادُ لَا يَحِلُّ مِنْ أَنْ يَكُونَ اعْتِقَادًا لَوْجُوبِ ٥ الْفِعْلِ ،  
أَوَّلًا تَقَعُّهُ ٦ لَامَحَالَةٍ : فَإِنْ كَانَ اعْتِقَادًا لَوْجُوبِهِ ، فَذَلِكَ يَقْتَضِي  
وَجُوبَ الْفِعْلِ ٧ ، وَيَقْضِي النَّهْيُ عَنْهُ . وَإِنْ كَانَ اعْتِقَادًا لِأَنَّ الْمُكْتَفَى  
يَقَعُّهُ لَامَحَالَةٍ ، فَذَلِكَ مُحَالٌ . لِأَنَّ الْمُكْتَفَى ٨ يُجَوِّزُ الْإِحْتِرَامَ ٩ .  
وَالْمَنْعَ ١٠ .

فَإِنْ قِيلَ : هُوَ أَمَرَ بِاعْتِقَادِ وَجُوبِ الْفِعْلِ بِشَرْطِ اسْتِمْرَارِ حَكْمِ  
الْأَمْرِ ١١ ، أَوْ بِأَنْ لَا يَرُدَّ ١٢ النَّهْيُ .

١ - الف : - تعالى .

٢ - ب و ج : - الذي .

٣ - ب : بعد .

٤ - الف : سقط .

٥ - ب : الامر ، معناه لانه امر .

٦ - ج : لوجوب .

٧ - ج : نعمل .

٨ - ب : - اولانا ، تا ايضا .

٩ - ب : - يصله ، تا ايضا .

١٠ - ج : الاحترام .

١١ - الف : الا .

١٢ - ج : الامر ، جاي لا يرد .

قلت : هذا الإشتراط يُمكنُ أَنْ يُقالَ في نفس الفعل ، ولا يحتاجُ إلى ذكر الاعتقاد .

وبعد ؛ فإن الاعتقاد تابعٌ للفعل : فإن وجب الفعل مُطلقاً ؛ كان الاعتقاد كذلك ، وإن كان مشروطاً ؛ فالاعتقاد مثله ، لأنه تابعٌ له<sup>١</sup> ، والشرط المذكورُ إن دخلَ في الاعتقاد ؛ فلا بُدَّ من دخوله في الفعل نفسه .

والذي يُفِيدُ أَنْ يَكُونَ لهذا الشرط تأثيرٌ أَنْ يقاء الأمرُ وانتفاءُ النهي لا يكونُ وجهاً في قبحِ الفعل ولا حسنه ، ولا يؤثّرُ إن في وقوعه على وجهٍ يقتضي مصلحةً أو مفسدةً ، ولا يتجرى ذلك مجرى \* ما نقوله : مِنْ أَنَّ اللَّهَ - تعالى - قدَّ أَمَرَ بِالصَّلَاةِ فِي وَقْتٍ [٨٢] مخصوصٍ على جهةِ المبادءِ له ، ونهى عنها في ذلك الوقت على جهةِ المبادءِ لغيره ، لأنَّ هَذَيْنِ الوجهَيْنِ متقولانِ ، ولهما تأثيرٌ في الحسن والقبح ، وليس كذلك بقاؤُ الأمرِ وانتفاءُ النهي ، لأنَّ الفعل لا يُحسنُ بالأمر ، ولا يقبحُ بالنهي ، ولهما تأثيرٌ في الوجوه التي يقعُ عليها .

وَيُمْكِنُ أَنْ يُعْتَرَضَ<sup>٢</sup> هَذَا الْكَلَامُ بِأَنْ يُقَالَ : الْأَمْرُ وَالنَّهْيُ

٢ - ب : - له .

١ - ب . و الاعتقاد .

٣ - الف : يفرض

٣ - الف : - مد .



وَإِنْ لَمْ يَقْتَضِ قَبْحُ فِعْلٍ وَلَا حَسَنُهُ ، وَلَمْ يُؤْثِرْ فِي وَجْهِ يَقَعُ  
 الْقَعْلُ عَلَيْهِ ، فَلَا بُدَّ إِذَا وَقَعَ مِنَ الْحَكِيمِ - تَعَالَى - مِنْ أَنْ يَدُلَّ ،  
 فَلَا أَمْرَ إِذَا وَقَعَ يَدُلُّ عَلَى حَسَنِ الْفِعْلِ ، وَالنَّهْيُ عَلَى قَبْحِهِ ، وَإِذَا  
 دَلَّ عَلَى قَبْحٍ أَوْ حَسَنِ ، فَلَا بُدَّ مِنْ ثُبُوتِ وَجْهِ يَقْتَضِي إِمَّا الْقَبْحَ أَوْ  
 الْحَسَنَ ، لِأَنَّ الدَّلَالَهَ لَا تَدُلُّ إِلَّا عَلَى صَحَّةٍ ، أَلَا تَرَى أَنَّ الْأَمْرَ وَ  
 النَّهْيَ وَإِنْ كَانَا عِنْدَنَا لَا يُؤْثِرَانِ ، فَإِنَّا كُنَّا نَسْتَدِلُّ بِأَمْرِ اللَّهِ - تَعَالَى -  
 عَلَى كَوْنِ الْفِعْلِ وَاقِعًا عَلَى وَجْهِ يُسْتَحَقُّ بِهِ الثَّوَابُ ، وَبُنْهِيهِ عَلَى  
 قَبْحِهِ ، وَكَوْنِهِ مِقَامًا يُسْتَحَقُّ بِهِ الْعِقَابُ ، وَتَعَلَّمَ عَلَى حَقِّهِ الْجَمَلَةَ  
 أَنَّ كُلَّ شَيْءٍ أَوْجِبَ عَلَيْنَا فِي الشَّرْعِ فَلَا بُدَّ فِيهِ مِنْ وَجْهِ وَجُوبٍ ،  
 وَكُلِّ شَيْءٍ حَرَّمَ فَلَا بُدَّ فِيهِ مِنْ وَجْهِ قَبْحٍ ، وَإِنْ كُنَّا لَا نَعْلَمُ جِهَاتِ  
 ١٠ الْوُجُوبِ وَالْقَبْحِ عَلَى سَبِيلِ التَّفْصِيلِ ، وَلَا نَجْعَلُ الْأَمْرَ وَالنَّهْيَ  
 مُؤْثِرَيْنِ فِي تِلْكَ الْجِهَاتِ ، بَلْ يَدُلَّانِ عَلَيْهَا ، فَمَا الْمُنْكَرُ عَلَى هَذَا  
 مِنْ أَنْ يَأْمُرَ اللَّهُ - تَعَالَى - الْمَكْتَفَ بِالصَّلَاةِ فِي وَقْتِ زَوَالِ الشَّمْسِ ،  
 وَتَكُونَ هَذِهِ الصَّلَاةُ وَاجِبَةً فِي الْوَقْتِ الْمَضْرُوبِ مَتَى اسْتَمَرَّ حَكْمُ

١ - ج : فالمراد ١ بجاء «فلا امر اذا» . ٢ - ب : - - الا .

٣ - ب : كان . ٤ - الف و ج : بنهيه .

٥ - ب و ج : يعلم . ٦ - ب : - - على .

٧ - ب : فيه . ٨ - ب و ج : يؤثران .

٩ - ب و ج : عليهما . ١٠ - ب : يكون .

الأمير بها، وَلَمْ يَرِدْ نَهْيٌ عَنْهَا، وَإِنْ وَرَدَ النَّهْيُ عَنْهَا<sup>١</sup> دَلَّ عَلَى<sup>٢</sup>  
تَغْيِيرِ حَالِهَا، وَاخْتِصَاصِهَا بِوَجْهِ يَنْقُحُ عَلَيْهِ<sup>٣</sup> ؟ فَإِذَا أَمَرَ بِالصَّلَاةِ ؛  
اِعْتَقَدَ وَجُوبَهَا عَلَيْهِ مَتَى لَمْ يَتَّعِنْهَا<sup>٤</sup>، فَإِذَا وَرَدَ النَّهْيُ اِعْتَقَدَ قُبْحَهَا<sup>٥</sup>  
وَيَكُونُ الْفَرَضُ فِي هَذَا التَّكْلِيفِ مَصْلَحَةُ التَّكْلِيفِ، كَأَنَّا قَدَرْنَا  
أَنَّهُ - تَعَالَى - عَلِمَ<sup>٦</sup> أَنَّهُ إِنْ كَلَّفَهُ عَلَى هَذَا الْوَجْهِ، كَانَ مَصْلَحَةً لَهُ،  
فِي وَاجِبٍ عَلَيْهِ يَقَعُّهُ<sup>٧</sup> أَوْ قَبِيحٍ يَتَجَنَّبُهُ<sup>٨</sup>.

وَالْجَوَابُ أَنَّ هَذِهِ الصَّلَاةَ الْمَأْمُورَ بِهَا عِنْدَ زَوَالِ الشَّمْسِ لَا يَخْلُو  
مِنْ أَنْ يَكُونَ فَعْلُهَا فِي هَذَا الْوَقْتِ مَصْلَحَةً فِي الدِّينِ أَوْ مَفْسَدَةً؛ فَإِنْ  
كَانَتْ مَصْلَحَةً<sup>٩</sup>، فَيُورِدُ النَّهْيُ لَا يَتَغَيَّرُ حَالُهَا، وَيَحِبُّ قُبْحُ النَّهْيِ  
الْمُتَنَازِلُ لَهَا، وَإِنْ كَانَتْ مَفْسَدَةً فِي نَفْسِهَا؛ فَيَسْأَلُ<sup>١٠</sup> الْأَمْرُ أَوْ يَأْتِي بِمُتَنَازِلِهِ  
لَا يَتَغَيَّرُ حَالُهَا، فَيَحِبُّ قُبْحُهَا، وَقَبِيحُ الْأَمْرِ الْمُتَنَازِلُ لَهَا.

اللَّهُمَّ إِلَّا أَنْ يُقَالَ: لِهَذِهِ الصَّلَاةِ فِي هَذَا الْوَقْتِ الْمُحْصُوصِ  
وَجِهَانِ<sup>١١</sup> تَقَعُ<sup>١٢</sup> عَلَى كُلِّ<sup>١٣</sup> وَاحِدٍ مِنْهُمَا، فَتَكُونُ<sup>١٤</sup> - مَتَى وَقَعَتْ عَلَى

١ - الف :- وإن ورد النهي عنها ، ب :- عنها .

٢ - ب و ج :- على . ٣ - ج :- أعلم .

٤ - ب :- إن . ٥ - ب :- له .

٦ - الف :- يعلمه . ٧ - الف :- يتجنبه .

٨ - الف :- في الدين ، فإيضا . ٩ - ب و ج :- فيشاور .

١٠ - ب :- وجهات . ١١ - الف و ج :- يقع .

١٢ - ب و ج :- كل . ١٣ - ج :- فيكون .

أحدهما - واحدة ، وإذا<sup>١</sup> وَقَعَتْ عَلَى الْآخِرِ قَبِيحَةً ، وَالْأَمْرُ تَنَاوُلُهَا<sup>٢</sup>  
عَلَى جِهَةِ الْحَسَنِ ، وَالتَّهَيُّ تَنَاوُلُهَا عَلَى جِهَةِ الْقَبِيحِ .

وهذا - إن قِيلَ -<sup>٣</sup> باطلٌ ، لِأَنَّهُ لَوْ كَانَتْ لِهَذِهِ الصَّلَاةِ جَهَتَانِ<sup>٤</sup>  
يَقَعُ عَلَيْهِمَا ، لَوَجِبَ تَمْيِيزُ ذَلِكَ لِلْمُكْتَفٍ وَإِعْلَامُهُ إِيَّاهُ ، لِيَفْصَلَ

بَيْنَ جِهَةِ الْحَسَنِ وَجِهَةِ الْقَبِيحِ<sup>٥</sup> ، كَمَا فَصَلَ<sup>٦</sup> بَيْنَ جِهَةٍ<sup>٧</sup> كَوْنُ<sup>٨</sup> هَذِهِ  
الصَّلَاةِ عَادَةً لِلَّهِ تَعَالَى ، وَبَيْنَ<sup>٩</sup> كَوْنِهَا عِبَادَةً لِغَيْرِهِ . وَبَيْنَ وَقُوعِهَا

بِطَهَارَةٍ وَبِنَجَسٍ مَخْصُوصَةٍ<sup>١٠</sup> ، وَبَيْنَ وَقُوعِهَا عَلَى خِلَافِ ذَلِكَ وَتَمْيِيزُ<sup>١١</sup>  
لَهَا فِيمَا<sup>١٢</sup> ذَكَرْنَاهُ<sup>١٣</sup> جِهَةُ الْحَسَنِ مِنْ جِهَةِ الْقَبِيحِ ، فَقَدْ كَانَ يَجِبُ أَنْ

يَتَمَيَّزَ<sup>١٤</sup> لَهُ - أَيْضاً -<sup>١٥</sup> الْجِهَةُ الَّتِي تَكُونُ<sup>١٦</sup> هَذِهِ الصَّلَاةُ عَلَيْهَا مُصْلِحَةً  
مِنْ جِهَةٍ كَوْنِهَا مُفْسِدَةً ، فَلَمَّا قِيلَ لَهُ : « صِلِ الظُّهْرَ بِطَهَارَةٍ وَبِنَجَسٍ »<sup>١٧</sup>

١ - ب و ج : فإذا .

٢ - ج : هذا ان قل .

٣ - ج : وجهان .

٤ - الف : - جهة .

٥ - ب : + الحسن وجهه القبح كما صل بين جهة كون .

٦ - ب : - بين : + بجاى « وبين » . ١١ - ج : مخصوص .

٧ - الف : يميز .

٨ - ب : + من .

٩ - ج : يكون .

١٠ - ج : يكون .

١١ - ج : يكون .

مخصوصة<sup>١</sup> ، و لم يشترط<sup>٢</sup> له شيئاً<sup>٣</sup> زائداً على الشرائط الشرعية المعقولة ؛ غلبنا أن الصلوة على هذه الشروط متى وقعت في هذا الوقت كانت مصلحة ، فينقح<sup>٤</sup> النهي عنها . وهذه غاية ما يبلغ<sup>٥</sup> النهاية مع<sup>٦</sup> كثرة تكرار<sup>٧</sup> الكلام على هذه المسألة في الكتب المختلفة .

و قد تعلق من خالفنا في هذه المسألة بأشياء :  
أولها قوله - تعالى - . « يتحوا الله ما يشاء ويثبت » و يدخل في هذا الظاهر موضع<sup>٨</sup> الخلاف .

وثانيها أمره<sup>٩</sup> - تعالى - إبراهيم - ع - بذبح ابنه ، ثم<sup>١٠</sup> نسخه عنه قبل وقت الفعل ، وفداء بذبح .

وثالثها ما روي في ليلة المعراج من أن الله - تعالى - أوجب في اليوم واليلة خمسين صلوة ، ثم راجع النبي - عليه السلام - إلى

١ - ج : مخصوص . ٢ - الف : بشرط .

٣ - ب : سبياً ٤ - ج : إليها ، بجاء النهاية .

٥ - ج : مع . ٦ - ج : تكرر .

٧ - ب و ج : حاله . ٨ - ج . مع ، بجاء موضع .

٩ - الف . - امره . ١٠ - ج : + : إلى .

١١ - ب و ج : - : ثم

أَنْتِ عَادَتْ إِلَى 'خَمِيسَ' وَهَذَا نَسْخٌ قَبْلَ وَقْتِ الْفَعْلِ .  
وَرَابِعُهَا أَنَّ النَّسْخَ إِسْمًا يَتَأْتِي فِيمَا لَمْ يَفْعَلْ ، وَمَا فُعِلَ كَيْفَ  
يُنَسَخُ .

وَخَامِسُهَا أَنَّهُ إِذَا جَازَ مَنْعُ الْمُكْتَلَفِ مِمَّا أُمِرَ بِهِ بِالْإِحْرَامِ ،  
فَكَذَلِكَ يَجُوزُ بِالنَّهْيِ ، وَإِلَّا فَمَا الْفَرْقُ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ ؟  
وَسَادِسُهَا أَنَّ السَّيِّدَ مِمَّا قَدْ يَأْمُرُ عَبْدَهُ بِالتَّجَارَةِ وَغَيْرِهَا بِشَرْطِ  
أَنْ لَا يَتَهَاوَى .

وَسَابِعُهَا أَنَّ الطَّهَارَةَ إِسْمًا تَجِبُ لِوُجُوبِ الصَّلَاةِ وَمَنْعِ ذَلِكَ  
فَقَدْ يَنْسَخُ الْمُكْتَلَفُ بِالْمَوْتِ عَنِ الصَّلَاةِ ، وَإِنْ كَانَ قَدْ تَوَضَّأَ ،  
فَأَيُّ فَرْقٍ بَيْنَ مَنْعِهِ بِالْمَوْتِ وَمَنْعِهِ بِالنَّهْيِ ؟

وَنَامِنُهَا مَا رَوَى مِنْ قَوْلِهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - فِي وَصْفِ مَكَّةَ :  
« أَجَلْتُ لِي سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ » ثُمَّ لَمْ يَقَعْ مِنْهُ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَتْلُ فِي  
سَاعَةٍ وَلَا سَاعَاتٍ

وَالْجَوَابُ عَمَّا تَعَلَّقُوا بِهِ أَوَّلًا أَنَّ ظَاهِرَ الْآيَةِ يَقْتَضِي مَحْوًا وَ  
إِبْطَاءًا عَلَى الْحَقِيقَةِ ، وَذَلِكَ لَا يَلْبِقُ بِالنَّسْخِ ، وَإِنْ اسْتَمِيلَ فِيهِ عَلَى

٢ - ج : النسخ .

٤ - لعل الاصل « بالاخترام » .

١ - الف : - الى .

٢ - ب و ج : - انه .

٥ - الف : الامر .

جهة المجاز ، فالأشبه<sup>١</sup> بظاهر الآية ما روى من أنه - تعالى - ينحو  
من اللوح المحفوظ<sup>٢</sup> ما يشاء ، ويثبت ما يشاء ، لما يتعلق بذلك  
من صلاح المليك<sup>٣</sup> . وإن<sup>٤</sup> عدلنا عن الظاهر ، وحملناه على النسخ ؛  
فليس فيه أنه ينحو نفس<sup>٥</sup> ما أثبتته ، ونحن نقول : أنه ينسخ الشرائع  
على الوجه الصحيح ، \* فإذا حملنا الآية على<sup>٦</sup> النسخ ، فهي كالمجمل [١٨٣]

من غير تفصيل .

والجواب عما تعلقوا به ثانياً أنه - تعالى - لم يأمر إبراهيم - عليه  
السلام - بالذبح الذي هو فرى الأوداج ، بل بمقدماته ، كالإضجاع  
له<sup>٧</sup> ، وتناول المذبة ، وما جرى مجرى ذلك . والعرب تسمى الشيء  
باسم مقدماته ، والدليل على هذا قوله - تعالى - وبأدبنا أن يا إبراهيم  
قد صدقت الرؤيا<sup>٨</sup> . فأما جزع إبراهيم ، فلأنه أشقى من أن  
يأمره<sup>٩</sup> بمقدمات الذبح بالذبح نفسه ، لأن العادة بذلك جارية ،  
وأما الفداء ، فلا يقتضيه أن يكون عما ظن أنه سيؤمر<sup>١٠</sup> به

١ - ج . المحفوظة .

١ - الف : والاشه .

٢ - الف : على .

٣ - ج : فان .

٤ - ج : انفس .

٥ - ج : ان .

٦ - ب و ج : - له .

٧ - ب : عن .

٨ - ب : يؤمر ، ج : يا امر .

٩ - ج : و اما .

١٠ - الف : سيامر .

١١ - الف : فاما .

من الذبيح ، وَلَا يَمْتَنِعُ - أَيْضًا - أَنْ يَكُونَ<sup>١</sup> عَنْ مُقَدِّمَاتِ الذَّبِيحِ زَائِدَةً عَلَى مَا فَعَلَهُ لَمْ يَكُنْ قَدْ أُمِرَ بِهَا ، فَإِنَّ الْفِدْيَةَ لَا يَجِبُ<sup>٢</sup> أَنْ تَكُونَ<sup>٣</sup> مِنْ جِسِّ الْفَدْيِ ، لِأَنَّ حَلْقَ الرَّأْسِ<sup>٤</sup> قَدْ يُقْدَى بِدَمِ مَا يُذْبَحُ<sup>٥</sup> .

وَقَدْ قِيلَ - أَيْضًا -<sup>٦</sup> . « إِنَّهُ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَرَى أَوْدَاجَ<sup>٧</sup> أُنْثَى لَسْكِهِ كُلَّمَا قَرَى حَرْفًا عَادَ فِي الْحَالِ مُتَمَتِّعًا<sup>٨</sup> فَقَدْ فَعَلَ مَا أُمِرَ بِهِ مِنْ الذَّبِيحِ ، وَإِنْ لَمْ تَنْطَلِ<sup>٩</sup> الْحَيَوةُ .

وَالْحَوَابُ عَنْ تَمَلُّقِهَا<sup>١٠</sup> تَكُنْ أَنَّ حَرَّ الْمِرَاجِ حَبْرٌ وَاحِدٌ ، وَبِمِثْلِهِ لَا يَتَشَبَّهُ<sup>١١</sup> الْخِلَافُ فِي هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ . وَفِيهِ مَعَ ذَلِكَ مِنَ الشَّيْءِ<sup>١٢</sup> وَالْأَبَاطِيلِ مَا يَدُلُّ عَلَى قِسَادِهِ ، لِاقْتِضَائِهِ سَخَّ الْأَعْمَلِ قَبْلَ أَنْ يَعْلَمَ<sup>١٣</sup> الْمُسْكِنُ أَنَّهُ مَأْمُورٌ بِهِ وَتَضَمُّنِهِ أَنَّ الْمَصَالِحَ الدِّينِيَّةَ تَتَمَلَّقُ<sup>١٤</sup> بِمَشُورَةٍ الْخَلْقِ وَإِشَارِهِمْ .

١ - ج : + ايضاً .

٢ - ج : يكون .

٣ - الف : الرأي .

٤ - ب : رسوم أو ذبيح ، بجای « بدم ما يذبح » .

٥ - الف : ايضاً .

٦ - الف : يبطل .

٧ - ج : يتعلق .

٨ - الف : بدم ما يذبح .

٩ - الف : بدم ما يذبح .

١٠ - الف : بدم ما يذبح .

١١ - الف : بدم ما يذبح .

١٢ - الف : بدم ما يذبح .

١٣ - الف : بدم ما يذبح .

١٤ - الف : بدم ما يذبح .

وَالْجَوَابُ عَمَّا تَعْلَقُوا بِهِ رَابِعًا أَنَّ النُّسْحَ إِذَا كَانَ لِمَا لَمْ يُفْعَلْ  
فَبِمَا آيَنَ أَنَّهُ لِمَا لَمْ يُفْعَلْ<sup>١</sup> وَقَدْ تَنَاوَلَهُ الْأَمْرُ، دُونَ أَنْ يَكُونَ لِمَا  
لَمْ يُفْعَلْ مِمَّا قَدْ تَقَدَّمَ فَعُلْ بِطَائِرِهِ، أَوْ الْأَمْرُ بِهَا، فَكَأَنَّهُ قِيلَ لَهُ: «لَا  
تَفْعَلْ نَظِيرًا مَا كُنْتَ أَمَرْتَهُ مِنْ الصَّلَاةِ الْمَوْقُوتَةِ»<sup>٢</sup>.

وَالْجَوَابُ عَمَّا تَعْلَقُوا بِهِ حَامِسًا أَنَا قَدْ بَيَّنَّا فِيمَا تَقَدَّمَ أَنَّ اللَّهَ  
- تَعَالَى - لَا يَأْمُرُ بِالْعَمَلِ مَنْ يَعْلَمُ أَنَّهُ يُحْتَرَمُ دُونَهُ.

وَالْجَوَابُ عَمَّا تَعْلَقُوا بِهِ سَادِسًا أَنَّ السَّيِّدَ إِنَّمَا حَسُنَ مِنْ ذَلِكَ  
مَعَ عِبْدِهِ لِجَوَارِ الْإِدَاءِ عَلَيْهِ، وَذَلِكَ لَا يَحُوزُ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى.

وَالْجَوَابُ عَمَّا تَعْلَقُوا بِهِ سَابِعًا أَنَّ الطَّهَارَةَ لَمْ تَجِبْ عَلَى الْوَاحِدِ  
مِمَّا لِأَحَدٍ وَحُوبِ الصَّلَاةِ عَلَيْهِ، وَكَيْفَ يَكُونُ كَذَلِكَ، وَهُوَ لَا يَعْلَمُ  
قَبْلَ مُضِيِّ وَقْتِ الصَّلَاةِ وَحُوبَهَا عَلَيْهِ؟<sup>٣</sup> وَإِنَّمَا تَجِبُ الطَّهَارَةُ لِطَنْ  
وَحُوبِ الصَّلَاةِ عَلَيْهِ، وَهُوَ يُطْنُ وَحُوبَهَا عَلَيْهِ، وَإِنْ جَوَزَ السَّعْ.

وَالْجَوَابُ عَمَّا تَعْلَقُوا بِهِ ثَامَنًا أَنَّ هَذَا الْحَبْرَ إِنَّمَا يَصَحُّ التَّعَلُّقُ بِهِ  
فِي حَوَازِ النَّسْحِ قَبْلَ إِيقَاعِ الْعَمَلِ، لِأَقْبَلِ وَقْتِهِ، وَغَيْرُ مُتَّبِعٍ أَنْ يُبَاحَ  
لَهُ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - مِنْ قَتْلِهِمْ وَتَسْلِيهِمْ مَا لَمْ يَفْعَلْهُ، وَمِثْلُ ذَلِكَ لَا شَبَهَةَ فِيهِ.

١ - الف : من أين ، تا : اجبا . ٢ - الف : نصير

٣ - الف : يجب . ٤ - الف : هـ .

٥ - ب : فسر .



## فصل في الزيادة على النص هل يكون نسخاً أم لا

اختلف النّس في ذلك . فذهب قوم إلى أن الزيادة إذا عبرت  
حكم المزيّد عليه كانت نسخاً . وقال آخرون أن الزيادة على  
النّص لا تكون نسخاً على كلّ حال ، وهو مذهب أكثر أصحاب  
الشافعي ، وإليه ذهب أبو علي ، وأبو هاشم . وقال آخرون . أن  
الزيادة تقتضي النسخ إذا كان المزيّد عليه قد دلّ على أن ماعداه  
بخلافه .

وأعلم أن الزيادة على النص تنقسم إلى قسمين : زيادة متصلة ،  
وزيادة متفصلة .

والمُتصلة على ضربين . مؤثرة<sup>١</sup> في المزيّد عليه ، وغير  
مؤثرة فيه<sup>٢</sup> .

فأما الزيادة المتصلة المؤثرة ، فهي التي تُغيّر حكم المزيّد عليه

١ - ج : يكون .

٢ - ج : - دهب .

٣ - ج : - و .

٤ - ب و ج : يقتضي .

٥ - ج : أعلى .

٦ - ج : تقسم .

٧ - ج : مؤثراً .

٨ - ب - و : فيه .

٩ - ب - + الله .

فِي الشَّرِيعَةِ ، حَتَّى يَصِيرَ لَوْ وَقَعَ مُسْتَقْبَلًا<sup>١</sup> مِنْ دُونِ تِلْكَ الزِّيَادَةِ ،  
لَكَانَ عَارِيًّا مِنْ كُلِّ<sup>٢</sup> تِلْكَ الْأَحْكَامِ الشَّرْعِيَّةِ الَّتِي كَانَتْ لَهُ ، أَوْ  
بَعْضُهَا ، فَهَذِهِ الزِّيَادَةُ تُقْتَضَى<sup>٣</sup> النُّسخ . وَ مِثَالُهُ زِيَادَةُ رَكْعَتَيْنِ عَلَى  
سَبِيلِ الْإِتِّصَالِ ، كَمَا رَوَى أَنَّ فَرَضَ الصَّلَاةِ كَانَتْ رَكْعَتَيْنِ ، فَزِيدَ  
فِي صَلَاةِ الْحَضَرِ .

وَأَمَّا قُلْنَا : إِنَّ هَذِهِ الزِّيَادَةَ قَدْ غَيَّرَتْ<sup>٤</sup> الْأَحْكَامَ الشَّرْعِيَّةَ ،  
لِأَنَّهُ لَوْ قَعَلَ بَعْدَ زِيَادَةِ الرُّكْعَتَيْنِ عَلَى مَا كَانَ يَقَعُ لِهَاجِئِهِ<sup>٥</sup> عَلَيْهِ أَوَّلًا ،  
لَمْ يَكُنْ لِهَاجِئِهِ<sup>٦</sup> حَكْمٌ . وَكَأَنَّهُ مَا قَعَلَ لِهَاجِئِهِ<sup>٧</sup> ، وَيَجِبُ عَلَيْهِ<sup>٨</sup> اسْتِنَادُهُمَا<sup>٩</sup> وَ  
لِأَنَّ مَعَ هَذِهِ الزِّيَادَةِ يَتَأَخَّرُ مَا يَجِبُ مِنْ تَشْهِيدٍ وَسَلَامٍ ، وَمَعَ قَعْدِ  
هَذِهِ الزِّيَادَةِ لَا يَكُونُ كَذَلِكَ<sup>١٠</sup> وَكُلُّ مَا ذَكَرْنَاهُ يَقْتَضِي تَفْسِيرَ الْأَحْكَامِ  
الشَّرْعِيَّةِ بِهَذِهِ<sup>١١</sup> الزِّيَادَةِ .

وَلَا يَلْزَمُ عَلَى هَذَا مَا نَقُولُهُ مِنْ أَنَّ كُلَّ جُزْءٍ مِنَ الصَّدُورَةِ لَهُ فِي  
اِسْتِحْقَاقِ الثَّوَابِ حَكْمٌ بِنَفْسِهِ ، وَلَا يَقِفُ عَلَى غَيْرِهِ . لِأَنَّ النُّسخَ إِنَّمَا  
يَدْخُلُ فِي الْأَحْكَامِ الشَّرْعِيَّةِ ، وَاسْتِحْقَاقِ الثَّوَابِ مِنَ الْأَحْكَامِ

٢ - ب : - كل .

١ - الب : مستقلا .

٤ - ج : تغيرت .

٣ - ج : يفتى .

٦ - ج : يعملها .

٥ - ج : لا ، بجاء لو .

٨ - ج : عليها .

٧ - ج : لها .

١٠ - ب : - منه .

٩ - ب و ج : - عليه .

العقلية ، وَ قَدْ بَيَّنَّا تَغْيِيرَ الْأَحْكَامِ الشَّرْعِيَّةِ <sup>١</sup> .

وَعَلَى هَذَا الْأَصْلِ الَّذِي قَرَّرْنَاهُ <sup>٢</sup> أَوْزِيدَ فِي زَمَانٍ <sup>٣</sup> الصَّوْمِ زِيَادَةٌ ،  
لَكَانَتْ هَذِهِ الزِّيَادَةُ تَقْتَضِي <sup>٤</sup> النَّسْخَ ، لِئَمَلَّةِ <sup>٥</sup> الَّتِي ذَكَرْنَاهَا فِي الرُّكْعَتَيْنِ  
الْمُتَّصِلَتَيْنِ <sup>٦</sup> .

فَأَمَّا زِيَادَةُ رُكْنٍ عَلَى أَرْكَانٍ الْحَجَّ ، فَلَيْسَ يَبِينُ فِيهِ أَنَّهُ <sup>٧</sup> .  
يَكُونُ نَسْخًا <sup>٨</sup> ، لِأَفْصَالِ بَعْضِ أَرْكَانِ الْحَجِّ مِنْ بَعْضٍ <sup>٩</sup> ، وَأَنَّهُ  
لَيْسَ بِجَارٍ مَجْرَى الصَّلَاةِ وَالصَّيَامِ .

وَالْأَوَّلَى أَنَّهُ تَكُونُ زِيَادَةُ تَطْهِيرِ عَضْوٍ عَلَى أَعْضَاءِ الطَّهَارَةِ  
لَيْسَ بِنَسْخٍ .

فَأَمَّا إِيْجَابُ الصَّلَاةِ مِنْ غَيْرِ طَهَارَةٍ ، ثُمَّ اشْتِرَاطُ <sup>١٠</sup> الطَّهَارَةِ فِيهَا <sup>١١</sup> .  
بَعْدَ ذَلِكَ ، فَالْوَجِبُ تَقْسِيمُهُ <sup>١٢</sup> . فَنَقُولُ : إِنْ كَانَتْ هَذِهِ الصَّلَاةُ يَحْصُلُ <sup>١٣</sup> <sup>١٤</sup>  
لَهَا بِالطَّهَارَةِ حُكْمٌ شَرْعِيٌّ مَا كَانَ لَهَا مِنْ قَبْلِ ذَلِكَ ، فَقَدْ تَغَيَّرَ بِهِ

١ - ج . - واستحقاق ، تا ايحا . ٢ - ج + و .

٣ - ج : الزمن . ٤ - ب و ج يقتضي .

٥ - الف : المتصلتين . ٦ - ب ان .

٧ - الف : باسحا . ٨ - ب - أنه يكون ، تا ايحا .

٩ - ب و ج يكون . ١٠ - ج اشترى .

١١ - ب فيها . ١٢ - ب و ج . ان قسمه .

١٣ - ج : يحصل .

الزيادة حكمها الشرعي<sup>١</sup>، فوجب أن يكون نسخاً. وإن لم يكن لها<sup>٢</sup> بهذه الزيادة حكم شرعي لم يكن<sup>٣</sup>، وليس<sup>٤</sup> إلا تقديم<sup>٥</sup> فعل<sup>٦</sup> الوصوه عليها؛ لم تكن<sup>٧</sup> الزيادة نسخاً

ولوراد<sup>٨</sup> الله - تعالى - في كفارة الحيث رابعة\* لم يكن ذلك<sup>٩</sup> [١٨٤]

نسخاً<sup>١٠</sup> للثلاثة، لأن الحال في جميع الأحكام الشرعية في فعل الثلاث لم يتغير<sup>١١</sup>، وهي مفعولة<sup>١٢</sup> بعد الزيادة على الحد الذي كانت تفعل<sup>١٣</sup> عليه قبلها. وإنما تقتضي<sup>١٤</sup> هذه الزيادة نسخ ترك الكفارات الثلاث، لأن تركها كان محرمًا قبل<sup>١٥</sup> هذه الزيادة، فارتفع<sup>١٦</sup> تحريمه بالزيادة

فأما ورود التحجير على التصديق، أو<sup>١٧</sup> التصديق على التحجير؛ فالأولى أن يقال بما تضيّق<sup>١٨</sup> بعد التحجير: أنه نسخ، لأن أحد

- |                     |                         |
|---------------------|-------------------------|
| ١ - ج. الشريعة.     | ٢ - ب. : - لها          |
| ٣ - ب. : وليس (ح ل) | ٤ - الف و ج. - تقديم.   |
| ٥ - ج. + تقديم      | ٦ - ب. : يكن.           |
| ٧ - ب. : اراد.      | ٨ - ب. : لم تكن الرادة. |
| ٩ - الف : نسخ.      | ١٠ - ب. : تحير          |
| ١١ - الف : مفعولة   | ١٢ - ح. : يفعل.         |
| ١٣ - ب. : يقتضي.    | ١٤ - الف : + ترك.       |
| ١٥ - ج. : فان يقع.  | ١٦ - الف : و.           |
| ١٧ - الف : يعيق.    |                         |

الْمُخَيَّرُ فِيهِ خَرَجَ عَرِ حَكْمِهِ الشَّرْعِيُّ ، فَصَارَ مَنسُوحاً . وَ مَثَالُهُ لِرُومِ صَوْمٍ شَهْرَ رَمَضَانَ بَعْدَ التَّحْيِيرِ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْفِدْيَةِ .

فَلَمَّا وَرُودُ التَّخْيِيرِ بَعْدَ التَّضْيِيقِ ؛ فَلَا شَكَّ أَنَّهُ لَا يَكُونُ نَسْخًا ، لِأَنَّ حَكْمَ الْأَوَّلِ فِي نَفْسِهِ لَمْ يَتَغَيَّرْ . وَإِنَّمَا تَغَيَّرَ حَكْمُ التَّرِكِ ، لِأَنَّهُ كَانَ مُحَرَّمًا ، ثُمَّ صَارَ مُبَاحًا .

فَلَمَّا وَرُودُ الْخَبَرِ بِالشَّاهِدِ وَالْيَمِينِ ، فَإِنَّهُ لَا يَكُونُ نَسْخًا لِلْآيَةِ ، لِأَنَّهُ قَدْ بَيَّنَّا فِيمَا تَقَدَّمَ أَنَّ الشَّاهِدَ الثَّانِيَ شَرْطٌ ، وَ لَيْسَ يُمْتَنِعُ أَنْ يَقُومَ مَقَامَ الشَّرْطِ بِوَأَمٍ ، وَإِذَا لَمْ تُمْتَنِعِ الْآيَةُ بِمَا وَرَدَ بِهِ الْخَبَرُ ، لَمْ يَكُنْ فِيهِ نَسْخٌ<sup>١٢</sup> لَهَا .

فَإِذَا قِيلَ : الْآيَةُ تُمْتَنِعُ فِي الْمَعْنَى مِنَ التَّمَيُّنِ مَعَ الشَّاهِدِ مِنْ ١٠ حَيْثُ كَانَتِ الْيَمِينُ هِيَ<sup>١٣</sup> قَوْلُ الْمُدْعَى ، فَجَرَتْ مَجْرَى دَعْوَاهُ قُلْنَا : غَيْرُ مُمْتَنِعٍ أَنْ لَا يَكُونَ لِدَعْوَاهُ حَكْمٌ ، وَ يَكُونُ لِبَعْضِهِ

١ - ج : حكمة . ٢ - الف : وصار .

٣ - ب : صوم . ٤ - ب و ج : ان

٥ - الف و ب : بتخير ٦ - ب و ج : غير محرم ، ودرج محرما است

٧ - ج : ورد ٨ - ج : فلانا

٩ - ج : يمنع ١٠ - الف : ادعاه : ان

١١ - ب : نسخ ، ج : يمنع ١٢ - ب : نسخا

١٣ - الف : من ، بجای هي .

حكم<sup>١</sup>، وإن كانا معاً قولاً له، ألا ترى أنه لا حكم لإنكاره، وإنكاره عين اليمين حكم<sup>٢</sup>، ولم يجزياً<sup>٣</sup> في الشريعة متحرراً واحداً، وإن كانا راجعين إلى قوله وكذلك<sup>٤</sup> لإنكاره في إسقاط الدعوى واليمين، وليمينه هذا الحكم<sup>٥</sup>، لأنها تسقط الدعوى. فكذلك لا يمتنع إذا حلف مع شاهد<sup>٦</sup> أن يكون لقوله من الحكم ما لا يكون لدعواه إذا تجردت<sup>٧</sup>.

فأما مثال<sup>٨</sup> الزيادة المتصلة، وإن كانت غير مؤثرة، فكزيادة العشرين على حدة التقديف. وزيادة ألفي على حدة الزائني الكبير، وزيادة الرحم على حدة المحضين.

فأما مثال<sup>٩</sup> الزيادة<sup>١٠</sup> المنفصلة: فكزيادة صلوة سادسة، وشهر للصيام<sup>١١</sup>، فإن، ولا خلاف في أن ذلك لا يقتضي نسخاً، وإنما هو ابتداء عبادة.

١ - الف: يجزماً. ٢ - ج: الشريعة.

٣ - ج: وكذلك، الف: + لا حكم

٤ - ب: وج: + في. ٥ - ب: + لا

٦ - ب: كذلك. ٧ - الف: انشاهد

٨ - ج: كقوله. ٩ - الف: تجردت، ج: تجردت

١٠ - ج: ما، جاي مثال ١١ - ج: المثال.

١٢ - الف: + على، ج: - الزيادة. ١٣ - ب: الصيام

وَالْخِلَافُ إِنَّمَا هُوَ فِي الزِّيَادَةِ الْمُتَّصِلَةِ الْمُتَعَلِّقَةِ<sup>١</sup> بِالزَّيْدِ عَلَيْهِ،  
كَالزِّيَادَةِ فِي الْحَيْدِ<sup>٢</sup>؛ فَمِنْ النَّاسِ مَنْ أَلْحَقَ ذَلِكَ بِزِيَادَةِ الرُّكْعَتَيْنِ  
عَلَى الرُّكْعَتَيْنِ، وَفِيهِمْ مَنْ<sup>٣</sup> أَجْرَاهُ مَحْرَى زِيَادَةِ صَلَاةٍ سَادِسَةٍ.

وَالَّذِي يَدُلُّ عَلَى أَنَّ الزِّيَادَةَ فِي الْحَيْدِ لَا تَوْجِبُ<sup>٤</sup> النَّسْخَ أَنَّهَا  
لَا تُؤَثِّرُ فِي تَغْيِيرِ حُكْمٍ شَرْعِيٍّ مَقْعُولٍ لِيُزِيدَ عَلَيْهِ<sup>٥</sup>، لِأَنَّ مِنْ  
الْمَعْلُومِ أَنَّ الزَّيْدَ عَلَيْهِ يُفْعَلُ بَعْدَ التَّعِيدِ<sup>٦</sup> بِالزِّيَادَةِ عَلَى الْحَيْدِ الَّذِي<sup>٧</sup>  
يُفْعَلُ عَلَيْهِ قَبْلَهَا، وَإِنَّمَا يَحِبُّ ضَمُّ هَذِهِ الزِّيَادَةِ إِلَيْهِ مِنْ غَيْرِ أَنْ  
يَكُونَ إِخْلَالُهُ بِضَمِّ هَذِهِ الزِّيَادَةِ مُؤَثِّرًا فِي الْأَوَّلِ، فَوَجِبَ إلْحَاقُ  
ذَلِكَ بِإِبْتِدَاءِ التَّعِيدِ.

وَتَمَثِّلُهُمْ بِأَنَّ الْإِسْمَ وَاحِدًا وَالسَّبَبَ وَاحِدًا لَيْسَ بِشَيْءٍ<sup>٨</sup>، لِأَنَّهُ  
غَيْرُ مُتَتَبِعٍ أَنْ يَكُونَ الْإِسْمُ وَاحِدًا<sup>٩</sup>، وَالسَّبَبُ<sup>١٠</sup> كَذَلِكَ، وَيَكُونُ  
ذَلِكَ إِبْتِدَاءً تَعِيدٍ، إِذَا كَانَتْ الْأَحْكَامُ الشَّرْعِيَّةُ لَمْ تَتَغَيَّرْ<sup>١١</sup>، وَهِيَ  
الَّتِي عَلَيْهَا الْمَعْمُولُ<sup>١٢</sup> فِي بَابِ النَّسْخِ.

١ - الف : - المتعلقة . ٢ - ج : - و مهم من + على .

٣ - ج : يوجب . ٤ - ب : - عليه .

٥ - ج : يفعل تعيد ، يحاي يفعل بعد التعيد .

٦ - الف + كان . ٧ - ب : - واحدا .

٨ - ج . - واحدا ليس ، تا اينج . ٩ - ج : يتغير .

١٠ - ب : المول .

وَلَيْسَ لَهُمْ أَنْ يَقُولُوا . قَدْ تَغَيَّرَ حُكْمٌ شَرْعِيٌّ مِنْ حَيْثُ صَارَتْ  
الْثَمَانُونَ بَعْضَ الْحَيْدِ وَكَانَتْ قَبْلَ الزِّيَادَةِ كُلِّهَا . لِأَنَّ قَوْلَنَا « بَعْضُ »  
وَالْكُلُّ لَيْسَ مِنَ الْأَحْكَامِ الشَّرْعِيَّةِ . وَكَذَلِكَ قَوْلُنَا « نِهَائِيَّةٌ » وَ  
« غَايَةٌ » . وَلِأَنَّهُ يَنْزِمُ مِثْلَ ذَلِكَ فِي فَرِيضِ صَلَاةِ الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ ،  
لِأَنَّ الصَّلَاةَ لَوْ زِيدَ فِيهَا سَادِسَةٌ ، لَكَانَ الْوَصْفُ بِالْكُلِّ وَالْبَعْضِ وَالنَّهَائِيَّةِ  
يَتَغَيَّرُ وَمَعَ ذَلِكَ فَلَيْسَ يَنْسَخُ . وَلَوْ أَنَّهُ - تَعَالَى - أَوْجَبَ بِدَلْوِكَ  
الشَّيْءِ صَلَاةَ أُخْرَى ، لَكَانَ سَبَبُ الْوَجُوبِ وَاحِدًا ، وَإِنْ لَمْ  
يَكُنْ نَسَخًا .

فَإِذَا تَعَلَّقَهُمْ بَرْدُ الشَّهَادَةِ ، وَ أَنَّهُ كَانَ مُتَعَلِّقًا بِالْثَمَانِينَ ، ثُمَّ  
تَعَلَّقَ بِمَا رَادَّ عَلَيْهَا ، فَقَدْ تَغَيَّرَ الْحُكْمُ الشَّرْعِيُّ ؛ فَلَيْسَ بِشَيْءٍ ، لِأَنَّ  
رَدَّ الشَّهَادَةِ إِنَّمَا يَتَعَلَّقُ بِالْقَذْفِ ، لَا بِإِقَامَةِ الْحَيْدِ ، كَمَا يَتَعَلَّقُ بِفِعْلِ  
سَائِرِ الْكِبَائِرِ .

وَلَوْ سَلَّمْنَا أَنَّ رَدَّ الشَّهَادَةِ يَتَعَلَّقُ بِالْحَيْدِ ، لَا بِالْقَذْفِ ، لَكَانَ  
لَنَا أَنْ نَقُولَ : إِنَّهُ يَتَعَلَّقُ بِكَوْنِهِ مَحْدُودًا ، وَلَا اُعْتِبَارَ بِزِيَادَةِ عَدَدِ  
الْحَيْدِ وَتَقْصَانِهِ فِي الْحُكْمِ الَّذِي هُوَ رَدُّ الشَّهَادَةِ ، كَمَا أَنَّ الْإِحْرَامَ

٢ - ج و ب : السب ، ب : + مي .

١ - ب : تتغير .

٤ - ج : + و .

٣ - ج : بردة الشهادة .

٦ - ج : محظوما .

٥ - ج : الكبار .



لما كان علة في تحريم الصيد ، لم يختلف في ذلك كونه محرماً ،  
 يباح وعمره ، أو بإحدهما ، لأن المعتبر كونه محرماً . وكذلك لا  
 فرق بين كونه محدثاً بجهة واحدة ، أو بجهات ، لأن المعتبر في  
 الأحكام الشرعية كونه محدثاً ، من غير أن يكون<sup>٢</sup> لزيادة الأحداث  
 أو نقصانها تأثير . وجرى ذلك أيضاً محرى بإباحة ترويح المعتدة إذا  
 انقضت عدتها في أن عدتها زادت أو نقصت فالحكم فيما ذكرناه  
 لا يتغير ، ولا تكون<sup>٣</sup> الريادة في العدة أو النقصان نسخاً لإباحة  
 ترويح المعتدة .

على أن هذا يمينه لارم للمخالف ، لأن زيادة العادة قد تؤثر<sup>٤</sup>  
 في رد الشهادة وإن لم يتعلق بالمزيد عليه كتأثيرها<sup>٥</sup> إذا تهافت<sup>٦</sup>  
 لأن رد الشهادة إذا كان شرطه الفسق - وقد علمنا أن الفسق يتغير<sup>٧</sup>  
 بزيادة عبادات ونقصانها إذا وقع الإحلال<sup>٨</sup> بها - فيجب لذلك<sup>٩</sup>  
 تغيير الحكم في رد الشهادة ، وهذا يقتضي أن زيادة كل عبادة وإن

١ - ب و ج : - م .

٢ - ج : يكون .

٣ - ب : يوتر .

٤ - ب : بالمرتد .

٥ - الف : كما غيرها ، ج : كتأثيرها . ٨ - ج : تغير .

٦ - ج : الخلاف .

٧ - ب و ج : كذلك .

لَمْ يَتَعَلَّقْ بِعِيرِهَا ، وَلَا<sup>١</sup> كَانَتْ مُتَصِلَةً بِهَا ، تَقْتَضِي<sup>٢</sup> النسخ .

## فصل في أن النقصان من النص هل يقتضي النسخ أم لا<sup>٣</sup>

\* اعلم أنه لا خلاف في أن النقصان من العبادة يقتضي نسخ [٨٥] المنقوص ، وإنما الكلام في هل يقتضي ذلك نسخ المنقوص منه : فذهب قوم إلى أنه يقتضي نسخ العبادة المنقوص منها ، وذهب آخرون إلى أنه لا يقتضي ذلك .

والواجب أن يُفترق هذا النقصان ، فإن كان ما بقي بعده من العبادة ، متى قيل ، لم يكن له حكم في الشريعة ، ولم يجر مجرى فعله قبل النقصان ؛ فهذا النقصان نسخ له ، كما قلناه في زيادة ركعتين على ركعتين على جهة الاتصال<sup>٤</sup> ، لأن العدة في الموضعين واحدة . وإست لم يكن الأمر على ذلك ؛ فالنقصان ليس بنسخ لتلك العبادة . ومثال ذلك أن ينقص من الحديث عشرون ، فإن<sup>٥</sup> ذلك لا يكون نسخاً

٢ - الف وج : يقتضي .

٤ - ب : + هل .

٦ - الف : - لتلك العبادة .

١ - ب : لا .

٢ - ب وج : - أم لا .

٥ - ب : يعتبر .

٧ - ب وج : و إن .

لِبَاقِي الْحِدِّ . وَ عَلَى هَذَا لَوْ بُقِصَتْ رَكْعَتَانِ مِنْ جُمْلَةٍ رَكَعَاتٍ ؛  
 لَكَانَ هَذَا النُّقْصَانُ نَسْخًا لِجُمْلَةِ الصَّلَاةِ ، لِأَنَّ الصَّلَاةَ بَعْدَ النُّقْصَانِ قَدْ  
 تَغَيَّرَ حُكْمُهَا الشَّرْعِيُّ . وَلَوْ فُعِلَتْ عَلَى الْحِدِّ الَّذِي كَانَتْ تُفْعَلُ عَلَيْهِ  
 مِنْ قَبْلُ ؛ لَمْ يَجْزْ . فَجُمْلَتُهَا مَسْخُوخَةٌ .

- فَأَمَّا نَسْخُ الطَّهَارَةِ بَعْدَ إِجْبَائِهَا ؛ فَهُوَ غَيْرُ مُقْتَضٍ لِنَسْخِ الصَّلَاةِ ،  
 لِأَنَّ حُكْمَ الصَّلَاةِ بَاقٍ عَلَى مَا كَانَ عَلَيْهِ مِنْ قَبْلُ . وَ لَوْ كَانَ نَسْخُ  
 الطَّهَارَةِ يَقْتَضِي نَسْخَ الصَّلَاةِ ؛ لَوَحِبَ مِثْلُهُ فِي نَجَاسَةِ الْمَاءِ وَ طَهَارَتِهِ ،  
 وَقَدْ عَلِمْنَا أَنَّ تَغْيِيرَ أَحْكَامِ نَجَاسَةِ الْمَاءِ وَ طَهَارَتِهِ لَا يَقْتَضِي نَسْخَ  
 الطَّهَارَةِ ، لِأَنَّهُ إِنَّمَا قِيلَ لَهُ : تَطَهَّرْ بِالْمَاءِ الطَّاهِرِ ، ثُمَّ الْمَاءُ الطَّاهِرُ  
 مِنْهُ وَالْمَاءُ النَجِسُ مُوقُوفٌ عَلَى الْبَيَانِ ، وَقَدْ يَتَغَيَّرُ بِزِيَادَةٍ وَنَقْصَانٍ ،  
 وَلَا يُتِمَّدُ ذَلِكَ التَّغْيِيرُ إِلَى نَسْخِ الطَّهَارَةِ .

فَأَمَّا نَسْخُ الْقِبْلَةِ : فَذَهَبَ قَوْمٌ إِلَى أَنَّهُ نَسْخٌ لِلصَّلَاةِ ، وَذَهَبَ  
 آخَرُونَ إِلَى أَنَّهُ لَيْسَ بِنَسْخٍ ، وَجُعِلَ الْقِبْلَةُ شَرْطًا كَتَقْدِيمِ  
 الطَّهَارَةِ .

١ - ج : انقصت . ٢ - ب : - - سغاء ، تا ابنجا .

٣ - ح : فلو ، يحكى قد . ٤ - ب : شعر .

٥ - الف : يقتضى . ٦ - ب : يظهر .

٧ - ب : ماء الماء ، ج : ماء . ٨ - ب و ج : ما .

٩ - ب : + الى . ١٠ - ب و ج : كتقدم .

وَالَّذِي يَجِبُ تَحْصِيلُهُ فِي هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ أَنَّ نَسْخَ الْقِبْلَةِ لَا يَخْلُو  
 مِنْ أَنْ يُنْسَخَ بِالتَّوَجُّهِ إِلَى جِهَةٍ غَيْرِهَا ، أَوْ بِأَنْ يُسْقَطَ وَجُوبُ  
 التَّوَجُّهِ إِلَيْهَا وَيُخَيَّرَ فِيمَا عَدَاهَا مِنَ الْجِهَاتِ ، لِأَنَّهُ مِنَ الْمَحَالِّ أَنْ  
 تَخْلُو الصَّلَاةُ مِنْ تَوَجُّهِ إِلَى جِهَةٍ مِنَ الْجِهَاتِ . فَإِنْ كَانَتْ تُسَخِّتُ  
 بِضِدِّهَا ، كَنَسْخِ التَّوَجُّهِ إِلَى بَيْتِ الْمُقَدَّسِ بِالْكَعْبَةِ ؛ فَلَا شُبُهَةَ فِي  
 نَسْخِ الصَّلَاةِ ، أَلَا تَرَى أَنَّهُ بَعْدَ هَذَا النِّسْخِ لَوْ أَوْقَعَ الصَّلَاةَ إِلَى بَيْتِ  
 الْمُقَدَّسِ عَلَى حِدٍّ مَا كَانَ يَفْعَلُهُ مِنْ قَبْلِ . لَكَانَ لِحَاكِمِهِ لَهُ ، بَلْ  
 وَجُودُهُ فِي الشَّرْعِ كَعَدَمِهِ . وَإِنْ كَانَتْ الْقِبْلَةُ تُسَخِّتُ ، فَإِنْ حُطِرَ  
 عَلَيْهِ التَّوَجُّهُ إِلَى الْجِهَةِ الْمَخْصُوصَةِ الَّتِي كَانَ يُصَلِّي إِلَيْهَا ، وَخُيِّرَ  
 فِيمَا عَدَاهَا ، فَهَذَا - أَيْضًا - يَقْتَضِي نَسْخَ الصَّلَاةِ ، لِأَنَّهُ لَوْ أَوْقَعَهَا عَلَى  
 الْحِدِّ الَّذِي كَانَ يَفْعَلُهَا عَلَيْهِ مِنْ قَبْلِ ، لَكَانَتْ غَيْرَ مُجْزِئَةٍ ، فَصَارَتْ  
 مَنسُوحَةً عَلَى مَا اعْتَرَيْنَاهُ . وَإِنْ نُسِخَ وَجُوبُ التَّوَجُّهِ إِلَى الْقِبْلَةِ  
 بِأَنْ يُخَيَّرَ فِي جَمِيعِ الْجِهَاتِ ، لَمْ يَكُنْ ذَلِكَ نَسْخًا لِلصَّلَاةِ ، أَلَا تَرَى

١ - هذا هو الظاهر ، لكن في نسخة الب : يجيز ، وفي س : تغير ، وفي ج : يضر .

٢ - الب : محال . ٣ - ج : يخلو .

٤ - ج : لنسخ . ٥ - ب : عد .

٦ - الف : فعل . ٧ - الب : حضر .

٨ - ج : المخصوص . ٩ - ب و ج : اعتدناه .

أَنَّهُ لَوْ قَعَلَهَا عَلَى الْحَدِّ الَّذِي كَانَ<sup>١</sup> يَفْعَلُهَا عَلَيْهِ مِنْ قَبْلُ ، لَكَانَتْ صَحِيحَةً مُجْزِئَةً ، وَإِنَّمَا يُسَخَّرُ التَّضْيِيقُ بِالْتَّخْيِيرِ .  
فَأَمَّا صَوْمُ شَهْرِ رَمَضَانَ ، فَلَا يَحُوزُ أَنْ يَكُونَ نَاسِخًا لِصَوْمِ عَاشُورَاءَ ،  
لِأَنَّ الْحَاكِمِينَ إِنَّمَا يَصْحَحُ أَنْ يَتَنَاسَخَا إِذَا لَمْ يُمْكِنْ اخْتِمَاعُهُمَا ، وَصَوْمُ  
شَهْرِ رَمَضَانَ يَحُوزُ أَنْ يَجْتَمِعَ مَعَ صَوْمِ عَاشُورَاءَ ، فَكَيْفَ يَكُونُ  
نَاسِخًا لَهُ . وَمَعْنَى هَذَا الْقَوْلِ أَنَّ عِنْدَ سَقُوطِ وَحُوبِ صِيَامِ عَاشُورَاءَ أَمْرًا<sup>٢</sup>  
بِصِيَامِ شَهْرِ رَمَضَانَ .

## فصل في جواز نسخ الكتاب بالكتاب والسنة بالسنة

إِعْلَمَ أَنَّ كُلَّ دَلِيلٍ أَوْجَبَ الْعِلْمَ<sup>٣</sup> وَالْعَمَلَ فَجَائِزُ النَّسَخِ بِهِ ، وَهَذَا  
حُكْمُ الْكِتَابِ مَعَ الْكِتَابِ ، وَالسُّنَّةِ الْمَقْطُوعِ بِهَا مَعَ السُّنَّةِ الْمَقْطُوعِ  
بِهَا<sup>٤</sup> فَلَا خِلَافَ فِي ذَلِكَ .

وَإِنَّمَا الْخِلَافُ فِي نَسَخِ الْكِتَابِ بِالسُّنَّةِ الْمَقْطُوعِ بِهَا ، وَنَسَخِ

١ - الف : لم ، ب : ام

١ - ج : كان

٢ - ب : بالكتاب

٢ - الف : يصام

٣ - الف و ج : - مع السنة المقطوع بها

٥ - ج : علم

السُّنَّةُ بِالْكِتَابِ ، وَنَيَّاتِي الْكَلَامُ عَلَى ذَلِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى .

فَأَمَّا السُّنَّةُ الَّتِي لَا يُقْطَعُ<sup>١</sup> بِهَا ، فَالْكَلَامُ فِي نَسْخِ بَعْضِهَا بِبَعْضٍ مَنَى عَلَى وَجوب العمل بِأَحْبَارِ الْآحَادِ : فَمَنْ عَمِلَ بِهَا فِي الشَّرِيعَةِ ، نَسَخَ بَعْضُهَا بِبَعْضٍ . وَمَنْ<sup>٢</sup> لَمْ يَعْمَلْ<sup>٣</sup> بِهَا ، لَمْ يَنْسَخْ بِهَا ، لِأَنَّ النِّسْخَ مَرَعٌ وَتَابِعٌ لَوْجُوبِ الْعَمَلِ . وَنَيَّاتِي الْكَلَامُ عَلَى تَفْصِيلِ ذَلِكَ بِمَشِيئةِ اللَّهِ تَعَالَى .

## فصل في نسخ الإجماع والقياس وفحوى القول

إِعْلَمُ أَنَّ مُصْطَفَى أَصُولِ الْفَقْهِ ذَهَبُوا كُلُّهُمْ إِلَى أَنَّ الْإِجْمَاعَ لَا يَكُونُ نَاسِخًا ، وَلَا مَنْسُوحًا ، وَاعْتَلَوْا<sup>٤</sup> فِي ذَلِكَ بِأَنَّهُ دَلِيلٌ مُسْتَقَرٌّ بَعْدَ انْقِطَاعِ الْوَحْيِ ، فَلَا يَحُوزُ نَسْخَهُ وَلَا النِّسْخَ بِهِ .

وَهَذَا الْقَدَرُ غَيْرُ كَافٍ ، لِأَنَّ لِقَائِلَ<sup>٥</sup> أَنْ يَنْتَرِصَهُ ، فَيَقُولَ<sup>٦</sup> : أَمَّا الْإِجْمَاعُ عِنْدَنَا ، فَدَلَالَتُهُ مُسْتَقَرَّةٌ<sup>٧</sup> فِي كُلِّ حَالٍ قَبْلَ انْقِطَاعِ الْوَحْيِ ،

١ - ج : يقطع .

٢ - ج : من .

٣ - ج : يعلم .

٤ - ر : وج عز وجل .

٥ - ج : اعتلوا .

٦ - ج : القائل .

٧ - ج : فيقول .

٨ - الف : عندنا .

٩ - ج : يستقر .

وبَعْدَهُ ، وَتَبَيَّنَ ذَلِكَ عِنْدَ الْكَلَامِ فِي الْإِجْمَاعِ ، فَإِذَا تَبَيَّنَ ذَلِكَ سَقَطَتْ هَذِهِ الْعُدَّةُ .

عَلَى أَنَّ مَذْهَبَ مُخَالَفِينَا فِي كَوْنِ الْإِجْمَاعِ حُجَّةً يَقْتَضِي أَنَّهُ فِي الْأَحْوَالِ كِلَاهُمَا مُسْتَقَرٌّ ، لِأَنَّ اللَّهَ - تَعَالَى - أَمَرَ بِاتِّبَاعِ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ ، وَهَذَا حُكْمٌ حَاصِلٌ قَبْلَ انْقِطَاعِ الْوَحْيِ ، وَبَعْدَهُ . وَالسَّبَبُ - ص - ٥ .  
أَخْصَرَ عَلَى مَذَاهِبِهِمْ بِأَنَّ أَمْنَهُ لَا تَحْتِمِعُ عَلَى خَطَأٍ ، وَهَذَا ثَابِتٌ فِي سَائِرِ الْأَحْوَالِ ، فَإِذَا كَانَ الْإِجْمَاعُ ثَابِتًا فِي سَائِرِ الْأَحْوَالِ . وَإِذَا كَانَ الْإِجْمَاعُ دَلِيلًا عَلَى الْأَحْكَامِ ، كَمَا يَدُلُّ الْكِتَابُ وَالسُّنَّةُ - وَالنَّسَخُ - لَا يَتَنَاقَلُ الْأَدَلَّةُ ، وَإِنَّمَا يَتَنَاقَلُ الْأَحْكَامُ الَّتِي تَنُتَبِثُ بِهَا - قَمَا الْمَنَعُ مِنْ أَنْ يَتَنُتَبِثَ حُكْمٌ دَلِيلٌ ١١ بِإِجْمَاعِ الْأُمَّةِ قَبْلَ انْقِطَاعِ الْوَحْيِ ، ثُمَّ يَنْسَخُ بِآيَةٍ تُنْزَلُ ١٢ ، أَوْ يَتَنُتَبِثُ حُكْمٌ بِآيَةٍ تُنْزَلُ ١٣ ، فَيَنْسَخُ ١٤ بِإِجْمَاعِ الْأُمَّةِ عَلَى خِلَافِهِ .

١ - ب و ج : - ذلك .

٢ - ب و ج : - سبل .

٣ - ب : + ذلك .

٤ - الف و ج : ع .

٥ - ج : - على .

٦ - ب و ج : - فإذا ، تا ابتعا .

٧ - ج : ثبت .

٨ - ج : ينزل .

٩ - ب : - كلها .

١٠ - ب و ج : - هذا .

١١ - ج : - سد .

١٢ - ب و ج : - خير .

١٣ - ب : الإحكام .

١٤ - ج : - نسخ .

١٥ - ب : - دليل .

١٦ - الف : - نسخ ، ب : - نسخ .

وَالْأَقْرَبُ أَنْ يُقَالَ \* : إِنَّ الْأُمَّةَ مُجْتَمِعَةٌ عَلَى أَنْ مَا يَثْبُتُ<sup>١</sup> بِالْإِجْمَاعِ [٢٨٦] لَا يُنْسَخُ ، وَلَا يُنْسَخُ بِهِ . وَلَا يُلْتَفَتُ إِلَى خِلَافِ عِيسَى بْنِ أَبِي هَانٍ ، وَ قَوْلِهِ : إِنَّ الْإِجْمَاعَ نَاسَخٌ لِمَا وَرَدَتْ بِهِ السُّنَّةُ مِنْ وَحْيِ الْفَسْلِ مِنْ غَسِيلِ الْمَسْبُوتِ .

فَمَا فَحَوَى الْقَوْلُ ؛ فَغَيْرُ مُتَمَتِّعٍ بِسُحْهِ ، وَ النَّسْخُ بِهِ ، لِأَنَّهُ حَازَ فِي فَهْمِ الْمُرَادِ بِهِ مَجْرَى الصَّرِيحِ ، فَمَا حَازَ فِي الصَّرِيحِ ، جَازَ فِيهِ .  
وَأَمَّا نَسْخُ الْفَحْوَى دُونَ الصَّرِيحِ ، وَ الصَّرِيحِ دُونَ الْفَحْوَى ؛ فَيَجِبُ أَنْ يُرْتَبَ الْقَوْلُ فِيهِ عَلَى مَا نُسَبِّحُهُ ، وَ الْوَاجِبُ حِرَاسَةُ الْفَرِضِ فِيهِ ، وَ دَفْعُ الْمُنَاقِضَةِ وَ قَدْ عَلِمْنَا أَنَّهُ لَا يَحْسُنُ أَنْ يَقُولَ : « لَا تَقْلُ لِهَمَا : أَفٍ ، وَ اضْرِبْ لِهَمَا »<sup>٢</sup> لَكِنْ يَحْسُنُ أَنْ يَقُولَ : « لَا تَضْرِبْ لِهَمَا ، وَ إِنْ قُلْتَ لِهَمَا : أَفٍ ، ، فَيَجُوزُ نَسْخُ الْأَكْبَرِ ، وَ يَتَبَعُهُ الْأَصْغَرُ ، وَلَا يَجُوزُ عَكْسُ ذَلِكَ .

وَعَبْرُ مُتَمَتِّعٍ أَنْ يُقَالَ : إِنَّ الْحَالَ فِيهَا<sup>٣</sup> بَيْنَا<sup>٤</sup> يَخَالِفُ<sup>٥</sup> الْمَصَالِحَ

١ - الب : - الفصل من .

٢ - ب و ج : فاما .

٣ - ج : بينه .

٤ - الب : رفع .

٥ - ب و ج : تقية .

٦ - الب و ج : بيننا .

١ - ب و ج : ثبت .

٢ - الب : مراد .

٣ - ج : - ما .

٤ - ج : حراسته .

٥ - ب : + و .

٦ - الب : - فيما .

٧ - ج : تضالفا .



الدينية، لأنه يمتنع أن يمتنع من التأييد في الشاهد إلا لأجل الترفيه والتنزيه عن الإضرار به، فلا يجوز أن يجامع ذلك إرادة الإضرار الأكبر، ومصالح الدين غير ممتنع أن يختص تارة بالأكبر، والأخرى بالأصغر، فالأولى جواز نسخ كل واحد مع تيقنه صاحبه.

فأما نسخ القياس والنسخ به، فمبني على أن القياس دليل في الشريعة على الأحكام، ومنه على بطلان ذلك عند الكلام في القياس، وإذا لم يكن دليلاً من أدلة الشرع لم يجز أن ينسخ، ولا ينسخ به.

ومن ذهب إلى ورود العبادة<sup>١٢</sup>، يدفع<sup>١٣</sup> النسخ به<sup>١٤</sup> بأن<sup>١٥</sup> يقول: من شرط صحته أن لا يكون في الأصول ما يمتنع منه، و

١ - ب: التأييد.

٢ - ب و ج: الشاهد.

٣ - ب و ج: ولا.

٤ - الف: الأكبر، ب: - ومصالح، تا: ايضا.

٥ - الف: الأصغر.

٦ - ب و ج: و الأولى، ج: +، ان.

٧ - الف: تيقنه.

٨ - ب: - و النسخ به.

٩ - الف: سرد، تشديد الدال.

١٠ - ب: نسخ.

١١ - ب: قبه.

١٢ - الف: يرمع.

١٣ - الف: - به.

هَذَا يُنْسَخُ مِنْ كُوبِهِ نَاسِخًا . وَ يَتَمَنَعُونَ مِنْ أَنْ يَكُونَ الْقَبَاسُ  
مَنْسُوحًا<sup>١</sup> بِأَنَّهُ<sup>٢</sup> تَابِعٌ لِأَصْلِهِ ، وَ<sup>٣</sup> لَا يَحُوزُ نَسْخَهُ مَعَ بَقَاءِ أَصْلِهِ .

### فصل في جواز نسخ القرآن بالسنة

إِعْتَمِدَ أَنَّ السُّنَّةَ عَلَى ضَرْبَيْنِ : مَقْطُوعٌ عَلَيْهَا مَعْلُومَةٌ ، وَ أُخْرَى  
وَارِدَةٌ مِنْ طَرِيقِ الْإِتِّحَادِ .

وَأَمَّا الْمَقْطُوعُ عَلَيْهَا : فَبَيْنَ الشَّامِئِ وَ مَنْ وَاثَقَهُ يَذْهَبُونَ إِلَى  
أَنَّهَا لَا يُنْسَخُ بِهَا الْقُرْآنُ ، وَ خَالَفَ بَاقِيَ الْعُلَمَاءِ فِي ذَلِكَ .

وَأَمَّا السُّنَّةُ الَّتِي لَا يُقْطَعُ بِهَا فَأَكْثَرُ النَّاسِ عَلَى أَنَّهُ لَا يَقَعُ بِهَا  
نَسْخُ الْقُرْآنِ ، وَ خَالَفَ أَهْلُ الطَّاهِرِ وَ غَيْرُهُمْ فِي حَوَازِ ذَلِكَ ، وَادَّعَوْا<sup>٤</sup>  
أَيْضًا - وَقَوَّعَهُ .

وَالَّذِي يُبْطِلُ أَنَّ يُنْسَخَ الْقُرْآنُ بِمَا لَيْسَ بِمَعْلُومٍ مِنَ السُّنَّةِ  
أَنَّ هَذَا مَرَعٌ<sup>٥</sup> مُتَنَبِّئٌ عَلَى وَحُوبِ الْعَمَلِ بِخَيْرِ الْوَاحِدِ فِي الشَّرِيعَةِ ،  
لِأَنَّ مَنْ يَحُوزُ النَّسْخَ يَقْتَعِدُ عَلَى أَنَّهُ كَمَا جَازَ الْمُخَصِّصُ بِهِ ، وَ تَرَكَ<sup>٦</sup>

١ - ح . ٢ - ج . ٣ - د .

٤ - ح . ٥ - د . ٦ - ج . ٧ - د .

١ - ح . ٢ - ج . ٣ - د . ٤ - ح . ٥ - د . ٦ - ج . ٧ - د .

١ - ح . ٢ - ج . ٣ - د .

٤ - ح . ٥ - د . ٦ - ج . ٧ - د .

١ - ح . ٢ - ج . ٣ - د .

٤ - ح . ٥ - د . ٦ - ج . ٧ - د .

الظاهر لأجله ، و العمل به فى الأحكام المبتدأة<sup>١</sup> ، حاز النسخ  
- أيضاً - به . و أن دليل و حوب<sup>٢</sup> العمل بخير الواحد مطلق<sup>٣</sup> ، غير  
مختص<sup>٤</sup> ، فوجب حملُه على العموم ، و إذا بطل العمل بخير الواحد  
فى الشرع ، بما سننكم عليه عند الكلام فى الأخبار بعشية الله  
- تعالى - ، بطل النسخ ، لأن كل من لم يعمل به فى غير النسخ لا  
ينسخ به . فالقول<sup>٥</sup> بالنسخ مع الامتناع من العمل أصلاً خارج<sup>٦</sup>  
عن الإجماع .

وهذا أولى مما يفتى فى الكتب من<sup>٧</sup> أن الصحابة ردت أخبار  
الآحاد إذا كان فيها ترك للقرآن<sup>٨</sup> ، لأن الغصوم لا يسلّمون ذلك<sup>٩</sup> ،  
ولأنه يلزم عليه أن<sup>١٠</sup> لا يخص الكتاب بخير الواحد ، لأن<sup>١١</sup>  
فيه<sup>١٢</sup> ترك لظاهره<sup>١٣</sup> .

و ليس يجب من حيث تعذنا الله<sup>١٤</sup> بالعمل بخير الواحد فى غير

١ - ج - ابتدا . ٢ - ب : الوجوب .

٣ - ب : مطلقاً ، ج : + من . ٤ - ج : مخصوص .

٥ - ج - والجواب . ٦ - ج : خارجاً .

٧ - ب : من . ٨ - ب - من .

٩ - ب : القرآن . ١٠ - الف : - ذلك .

١١ - ج - أن . ١٢ - ب : فيها .

١٣ - الف للظاهر ، ج : لظاهر . ١٤ - الف : - تا الله ، ج - . الله .

النسخ - إذا سلمنا ذلك وقرضناه - أن نعديه<sup>١</sup> إلى النسخ بغير دليل ،  
لأن العبادة لا يمتنع اختصاصها بموضع دون موضع ، فمن أين إذا  
وقعت العبادة بالعمل به في غير النسخ ، فقد وقعت في النسخ ، وأحد  
الموضعين غير الآخر ، وليس ههنا لفظ عام يدعى دخول الكل  
فيه ؟!

و خلاف الشافعي في أن السنة المعلومة لا ينسخ بها القرآن  
ضعف حذا ، لا ندري كيف استمرت الشهة فيه ؟  
والذي يدل على فساد هذا المذهب أن السنة المعلومة تحرى<sup>٢</sup>  
في وجوب العلم والعمل تحرى الكتاب فكما<sup>٣</sup> ينسخ الكتاب بعضه  
بعض ، كذلك يجوز فيه نسخه بها .

ولأن النسخ إنما يتناول المحكم ، والسنة في الدلالة عليه  
كدلالة القرآن ، فيجب جواز النسخ بها .  
وليس لأحد أن يقول : إن السنة تدل كدلالة القرآن ،  
لكنها إذا وردت بحكم يضاد القرآن ، أنزل الله - تعالى - قرأنا

٢ - ب : مبدى

١ - ج : بعد هـ .

٤ - الف - فكما .

٣ - ج : يحرى

٦ - ب - تدل ، ج - يدل .

٥ - ب : كذا .

٧ - ب : لا بها .

يَكُونُ هُوَ النَّاسِخَ . وَذَلِكَ أَنَّ هَذِهِ دَعْوَى لَا بَرَهَانَ لِمُدَّعِيهَا ، وَمِنْ  
أَيِّنَ أَنَّ الْأَمْرَ عَلَى ذَلِكَ ؟<sup>١</sup> وَلَوْ قَدَّرْنَا أَنَّهُ - تَعَالَى - لَمْ يُزَلْ ذَلِكَ الْقُرْآنُ ،  
كَيْفَ كَانَ يَكُونُ حَالُ تِلْكَ السُّنَّةِ ؟ . فَلَا بُدَّ مِنَ الْإِعْتِرَافِ بِاقتصائِهَا  
النَّسْخَ . ثُمَّ إِذَا اجْتَمَعَا لِمَ صَارَ النَّاسِخُ هُوَ الْقُرْآنُ ، دُونَ السُّنَّةِ ، وَ  
حُكْمُ كُلِّ وَاحِدٍ مِنَ الدَّلِيلَيْنِ حُكْمُ صَاحِبِهِ . وَإِذَا كَانَ نَسْخُ الْحُكْمِ  
بِحُكْمٍ يُضَادُّهُ ، فَلَا فَرْقَ بَيْنَ أَنْ يَكْشِفَ عَنْ ذَلِكَ الْحُكْمِ الْمُضَادِّ  
سُنَّةً ، أَوْ قُرْآنًا<sup>٢</sup> .

فَإِنَّمَا اِحتِصَاصُ الْقُرْآنِ بِوَجْهِ الْإِعْجَازِ ؛ فَلَا تَأْثِيرَ لَهُ فِي وَجْهِ دَلَالَتِهِ  
عَلَى الْأَحْكَامِ ، وَإِذَلِكَ قَدْ يَدُلُّ عَلَى الْأَحْكَامِ مِنْهُ الْقَدْرُ الَّذِى لَا  
يَبِينُ فِيهِ<sup>٣</sup> وَجْهُ الْإِعْجَازِ . وَلَوْ كَانَ هَذَا الْفَرْقُ<sup>٤</sup> صَحِيحًا ؛ لَوَجِبَ<sup>٥</sup>  
مِثْلُهُ فِي ابْتِدَاءِ الْحُكْمِ بِالسُّنَّةِ وَالتَّخْصِصِ وَالبَيَانِ . وَلَوْ أَنَّهُ - تَعَالَى -  
جَعَلَ دَلِيلَ ثُبُوتِهِ إِحْيَاءَ مَيِّتٍ ، ثُمَّ أَنْزَلَ قُرْآنًا لَيْسَ بِمُعْجِزٍ ؛ لَكَانَ  
فِي الدَّلَالَةِ عَلَى الْأَحْكَامِ كَهُوَ الْآنَ .

وَقَدْ اِخْتَلَفَ كَلَامُ أَصْحَابِ الشَّافِعِيِّ \* فِي هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ : فَتَارَةً

[١٨٧]

يَقُولُونَ : إِنَّ ذَلِكَ لَا يَجُوزُ عَقْلًا ، مِنْ حَيْثُ يَقْدَحُ فِي الثُّبُوتِ ، وَ

يَقْتَضِي التَّنْفِيرُ ، وَتَارَةً أُخْرَى يَقُولُونَ . إِنَّهُ جَائِزٌ ، إِلَّا أَنَّ السَّمْعَ  
وَرَدَّ بِالْمَنْعِ مِنْهُ . وَرُبِمَا قَالُوا . إِنَّهُ لَمْ يَوْجَدْ مَا هِذِهِ حَالُهُ فِي  
الْشَّرْعِ .

فَأَمَّا الْعَقْلُ ؛ فَلَا وَجْهَ فِيهِ لِلْمَنْعِ مِنْ ذَلِكَ عِنْدَ التَّأَمُّلِ الصَّحِيحِ ؛  
لِأَنَّهُ - تَعَالَى - إِذَا أَرَادَ أَنْ يُدْلَّ عَلَى الْحُكْمِ ، فَهُوَ مُخَيَّرٌ بَيْنَ أَنْ  
يُدْلَّ عَلَيْهِ بِكِتَابٍ ، أَوْ سُنَّةٍ مَقْطُوعٍ بِهَا ، لِأَنَّ دَلَالَتَهُمَا لَا يَتَغَيَّرُ ، وَ  
يَجْرِيَانِ مَجْرَى آيَتَيْنِ ، أَوْ سُنَّتَيْنِ .

وَأَمَّا التَّنْفِيرُ ؛ فَلَا شَبَهَةَ فِي ارْتِفَاعِهِ ، لِأَنَّ الْمُعْجَزَ إِذَا دُلَّ عَلَى  
صَدِيقِهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - ، لَمْ يَكُنْ فِي نَسِخِهِ الْأَحْكَامَ بِسُنَّةٍ ، إِلَّا مِثْلَ مَا  
فِي نَسِخِهِ لَهَا ، بِمَا يُؤَدِّيهِ مِنَ الْقُرْآنِ ، وَتَطَرَّقَ التَّهْمَةُ فِي الْأَمْرَيْنِ  
يَمْنَعُ مِنْهُ الْمُعْجَزُ .

وَأَمَّا إِدْعَاؤُهُمْ أَنَّهُ لَمْ يَوْجَدْ ؛ فَخِلَافٌ فِي غَيْرِ هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ ،  
لِأَنَّ كَلَامَنَا الْآنَ عَلَى جَوَائِزِهِ ، لَا عَلَى وَقُوعِهِ .

١ - ب : التفسير ، ج : التفسير .

٢ - ب : ربما .

٣ - الف : وأما .

٤ - الف و ج : عليها .

٥ - ب : التفسير ، ج : التفسير .

٦ - ب : نسخة ، ج : نسخة .

٧ - الف : نسخة ، ج : نسخة .

٨ - ج : بها .

٩ - ب : وأما .

وَأَمَّا مَنْ ادَّعَى أَنَّ السَّمْعَ مَنَعَ مِنْهُ ؛ فَإِنَّهُ تَعَلَّقَ بِأَشْيَاءَ .  
أَوَّلُهَا قَوْلُهُ - تَعَالَى - : « وَإِذَا بَدَّلْنَا آيَةً مَكَانَ آيَةٍ » فَتَبَيَّنَ  
- تَعَالَى - أَنَّ تَبْدِيلَ الْآيَةِ إِنَّمَا يَكُونُ بِالْآيَةِ .

وَنَائِبُهَا قَوْلُهُ - تَعَالَى - : « وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَرْحُمُونَ لِقَاءَنَا : امْتِعْ  
بِقُرْآنٍ غَيْرِ هَذَا ، أَوْ يَدِّلْهُ ، قُلْ : مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تِلْقَاءِ  
نَفْسِي » فَتَقَيَّ تَبْدِيلُهُ إِلَّا بِمِثْلِهِ .

وَنَائِلُهَا قَوْلُهُ - تَعَالَى - : « وَأَتْرَكْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ  
مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ » فَجَعَلَهُ اللَّهُ - تَعَالَى - مُبَيِّنًا لِلْقُرْآنِ ، وَالْيَأْنِ ضَدُّهُ  
النَّسْخُ وَالْإِزَالَةُ .

ورَابِعُهَا قَوْلُهُ - تَعَالَى - : « مَا نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ ، أَوْ نُنسِهَا ، نَأْتِ  
بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلِهَا » . وَذَكَرُوا فِي التَّعْلُوقِ بِهَذِهِ الْآيَةِ وَحُوهَا :  
مِنْهَا ' أَنَّهُ لَمَّا قَالَ - تَعَالَى - : « نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلِهَا » ؛ كَانَ  
الْكَلَامُ مُحْتَمِلًا لِلْكِتَابِ ' وَغَيْرِهِ . فَلَمَّا قَالَ بِمَذْذِكْ : « أَلَمْ تَعْلَمْ

١ - الف : بدل .

٢ - ج : الآية .

٣ - ب : يمثليها .

٤ - الف : تَعَالَى .

٥ - ب : وُجَّحَ السُّطُوقُ .

٦ - الف : مِثْلُهَا .

٧ - الف : - : مَا يَكُونُ .

٨ - ج : - : ادَّعَى .

٩ - ب : اِزَالَ .

١٠ - الف : صَعَفَ .

١١ - ب : مِثْلُهُ .

١٢ - ج : لِكَلَامِ .

أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ<sup>١</sup>؛ عَلِيمٌ أَنَّهُ<sup>٢</sup>، أَدَّ مَا يَخْتَصُّهُ<sup>٣</sup> تَعَالَى  
بِالْقُدْرَةِ عَلَيْهِ مِنَ الْقُرْآنِ الْمُعْجِزِ، وَمِنْهَا أَنَّهُ قَالَ<sup>٤</sup> - تَعَالَى - : « نَبِئْتُ  
بِخَيْرِهَا<sup>٥</sup> »، فَأَصَافُ ذَلِكَ إِلَى قَبْسِهِ، وَالسُّنَّةُ لَا تُصَافُ إِلَيْهِ حَقِيقَةً، وَ  
مِنْهَا أَنَّ الظَّاهِرَ مِنْ قَوْلِ الْقَائِلِ : « لَا آخُذُ مِنْكَ نُبُوءًا إِلَّا وَأُعْطَيْتُ<sup>٦</sup>  
خَيْرًا مِنْهُ<sup>٧</sup> » أَنَّ الْمُرَادَ أُعْطَيْتُ<sup>٨</sup> نُبُوءًا مِنْ جِيسِ الْأَوَّلِ، وَمِنْهَا أَنَّ  
الْآيَةَ إِنَّمَا تَكُونُ خَيْرًا مِنَ الْآيَةِ بِأَنْ تَكُونَ أَنْفَعُ مِنْهَا<sup>٩</sup>، وَالْإِشْفَاعُ  
بِالْآيَةِ يَكُونُ بِنِلاَوِيَّتِهَا وَامْتِثَالِ<sup>١٠</sup> حِكْمِهَا، فَيَجِبُ أَنْ يَكُونَ مَا  
يَأْتِي بِهِ يَزِيدُ فِي الْمَقْعَدِ عَلَى مَا يَنْسُخُهُ فِي كِلَا الْوَحْهَيْنِ، وَالسُّنَّةُ لَا يَصِحُّ  
لَهَا إِلَّا أَحَدُهَا.

وَالْجَوَابُ عَنَّا تَعَلَّقُوا بِهِ أَوَّلًا<sup>١١</sup> هُوَ أَنَّ الظَّاهِرَ لَا دَلَالَةَ فِيهِ عَلَى  
أَنَّهُ<sup>١٢</sup> لَا يُبَدَّلُ الْآيَةُ إِلَّا بِالْآيَةِ<sup>١٣</sup>، وَإِنَّمَا قَالَ - تَعَالَى - : « وَإِذَا  
بَدَّلْنَا آيَةً مَكَانَ آيَةٍ<sup>١٤</sup> » وَلِأَنَّ<sup>١٥</sup> الْخِلَافَ فِي نَسْخِ حُكْمِ الْآيَةِ، وَ  
الظَّاهِرُ يَتَنَاوَلُ نَفْسَ الْآيَةِ.

١ - ج : + الله .

٢ - الف : قوله .

٣ - ب و ج : اعطيتك .

٤ - ج : يكون .

٥ - ب و ج : بامثال .

٦ - ج : ان .

٧ - الف و ب : كلن .

٨ - ج : + الله .

٩ - ب : مني .

١٠ - ب و ج : يكون .

١١ - ج : عب .

١٢ - ب : + و .

١٣ - ب : - إلا بالآية .



وَالْجَوَابُ<sup>١</sup> عَنِ الثَّانِي أَنَّهُ - أَيْضاً - لَا يَتَنَاوَلُ مَوْضِعَ الْخِلَافِ ،  
لِأَنَّهُ إِنَّمَا نَقَى أَنْ يَكُونَ ذَلِكَ مِنْ 'جَهْتِهِ' ، بَلْ يُوَحِّدُ مِنْ اللَّهِ تَعَالَى  
سِوَاهُ كَانَ ذَلِكَ قَرَأَاً أَوْ مَنَّةً .

وَالْجَوَابُ<sup>٢</sup> عَنِ الثَّلَاثِ أَنَّ النِّسْخَ يَدْخُلُ فِي حِمْلَةِ الْبَيَانِ ، لِأَنَّهُ  
يُبَيِّنُ مُدَّةَ الْعِبَادَةِ وَصِفَةَ مَا هُوَ 'بَدَلٌ'<sup>٣</sup> مِنْهَا . وَقَدْ قِيلَ إِنَّ الْمُرَادَ  
هِيَئَ هَئِذَا بِالْبَيَانِ التَّبْلِيعُ وَالْأَدَاءُ ، حَتَّى يَكُونَ الْقَوْلُ عَاماً فِي جَمِيعِ  
الْمَنْزِلِ ، وَمَتَى حُمِلَ عَلَى غَيْرِ ذَلِكَ كَانَ خَاصّاً فِي الْمُتَعَجِّلِ . عَلَى أَنَّ  
النِّسْخَ لَوْ انفَصَلَ عَنِ الْبَيَانِ ، لَمْ يَنْتَفِعْ<sup>٤</sup> أَنْ يَكُونَ نَاسِخاً وَإِنْ  
كَانَ مُبَيِّناً ، كَمَا لَمْ يَنْتَفِعْ كَوْنُهُ مُبَيِّناً مِنْ كَوْنِهِ مُسْتَبَدّاً لِلْأَحْكَامِ<sup>٥</sup> .  
وَقَدْ وَصَفَ اللَّهُ - تَعَالَى - الْقُرْآنَ<sup>٦</sup> بِأَنَّهُ بَيَانٌ<sup>٧</sup> ، وَلَمْ يَنْتَفِعْ ذَلِكَ  
مِنْ كَوْنِهِ نَاسِخاً .

١ - الف : - الجواب . ٢ - الف : - من

٣ - ب و ج : جهة . ٤ - الف : يرجى .

٥ - ج : فالجواب ٦ - الف : جهة

٧ - الف : هذه ٨ - ج : صفته .

٩ - ج : - هو . ١٠ - ج : يدل .

١١ - هكذا في نسخة الف ، وفي نسخة ب : ينتفع ، وفي ج : سبع ، ولعل الأصل

تقرينة المشبه به « ينتفع » . ١٢ - الف : بالكلام .

١٣ - الف : (القول) ج : بالقرآن . ١٤ - الف : بيان

وَالْجَوَابُ عَنِ الرَّابِعِ أَنَّ الْآيَةَ - أَيْضًا - لَا تَتَنَاوَلُ مَوْضِعَ  
 الْخِلَافِ ، لِأَنَّهَا تَتَنَاوَلُ نَفْسَ الْآيَةِ ، وَالْخِلَافُ فِي حَكْمِهَا . عَلَى  
 أَنَّ الظَّاهَرَ لَا يَدُلُّ عَلَى أَنَّ الَّذِي يَأْتِي بِهِ يَكُونُ نَاسِخًا ، وَهُوَ مَوْضِعُ  
 الْخِلَافِ ، وَهُوَ إِلَى أَنْ يَدُلَّ عَلَى أَنَّهُ غَيْرُ نَاسِخٍ أَقْرَبُ ، لِأَنَّهُ - تَعَالَى -  
 ٥ قَالَ : مَا تَنْسَخُ مِنْ آيَةٍ نَأْتِ ، وَهَذَا يَدُلُّ عَلَى تَقَدُّمِ النَّسْخِ عَلَى  
 إِزَالِ مَا هُوَ خَيْرٌ مِنْهَا ، فَيَجِبُ أَنْ لَا يَكُونَ النَّسْخُ بِهَا وَهُوَ مُتَقَدِّمٌ  
 عَلَيْهَا ، وَمَعْنَى « خَيْرٌ مِنْهَا »<sup>١</sup> أَيْ أَصْلَحُ لَنَا ، وَانْفَعُ فِي دِينِنَا ، وَ  
 أَنَا نَسْتَعِيقُ بِهِ مَزِيدَ الثَّوَابِ . وَلَيْسَ يَمْتَنِعُ - عَلَى هَذَا - أَنْ يَكُونَ  
 مَا يَدُلُّ عَلَيْهِ السُّنَّةُ مِنَ الْعَمَلِ النَّاسِخِ أَكْثَرَ ثَوَابًا وَانْفَعُ لَنَا بِمَا دَلَّتْ  
 ١٠ عَلَيْهِ الْآيَةُ مِنَ الْعَمَلِ الْمَنْسُوخِ . وَالشَّاعَةُ بِأَنَّ السُّنَّةَ خَيْرٌ مِنَ الْقُرْآنِ  
 تَسْقُطُ بِهَذَا الْبَيَانِ ، وَبِأَنَّ الْقُرْآنَ<sup>٢</sup> - أَيْضًا<sup>٣</sup> - لَا يُقَالُ بِأَنَّ بَعْضَهُ خَيْرٌ مِنْ  
 بَعْضٍ بِالْإِطْلَاقِ ، وَقَدْ يُنْسَخُ بَعْضُهُ بِبَعْضٍ<sup>٤</sup> فَإِذَا قُضِلُوا<sup>٥</sup> وَقُضِرُوا

٢ - ج : يتناول .

٤ - ب : الى

٦ - ب : فيجب ، تا ابتعا .

٨ - الف : - تسقط ، تا ابتعا .

١٠ - ب : - بالإطلاق ، تا ابتعا .

١ - ب و ج : يتناول

٢ - الف : يوتى .

٥ - ج : - لا .

٧ - ب : - تسقط ، تا ابتعا

٩ - الف و ج : ان

١١ - ب : صلوا .

فَقُلْنَا مِثْلَ ذَلِكَ. فَأَمَّا إِضَافَةُ ذَلِكَ إِلَيْهِ - تَعَالَى - وَأَنَّ ذَلِكَ بِالْكِتَابِ  
 أَلْتَقَى مِنْهُ بِالسُّنَّةِ، فَالْإِضَافَةُ صَحِيحَةٌ عَلَى الْوُجْهِينِ، لِأَنَّ السُّنَّةَ إِنَّمَا  
 هِيَ بِوَجْهِه١ - تَعَالَى - وَآمِرُهُ، فِإِضَافَتُهَا إِلَيْهِ كِإِضَافَةِ كَلَامِهِ. وَقَوْلُهُ  
 - تَعَالَى - «أَمْ لَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» لَا يَدُلُّ عَلَى  
 صِفَةٍ مَا يَكُونُ بِهِ النَّسَخُ، وَإِنَّمَا يَقْتَضِي أَنَّهُ - تَعَالَى - قَادِرٌ عَلَى  
 أَنْ يَنْسَخَ الْفِعْلَ بِمَا هُوَ أَصْلَحُ فِي الدِّينِ مِنْهُ، كَانَ الدَّلِيلُ عَلَى  
 ذَلِكَ كِتَابًا أَوْ سُنَّةً. وَغَيْرُ مُسْتَلَمٍ أَنَّ الْقَائِلَ إِذَا قَالَ لِأَحَدٍ: لَا آخُذُ  
 مِنْكَ كَذَا وَكَذَا، إِلَّا وَأَعْطَيْتَ خَيْرًا مِنْهُ، أَنَّ الثَّانِيَ يَجِبُ أَنْ يَكُونَ  
 مِنْ جِيسِ الْأَوَّلِ، بَلْ لَوْ صَرَّحَ بِخِلَافِ ذَلِكَ لَحَسُنَ، لِأَنَّهُ لَوْ قَالَ:  
 «لَا آخُذُ مِنْكَ ثَوْبًا إِلَّا وَأَعْطَيْتَ فَرَسًا خَيْرًا مِنْهُ» لَمَا كَانَ قِيحًا<sup>١٠</sup>.  
 وَقَدْ بَيَّنَّا مَعْنَى «خَيْرًا» مِنْهَا. فَلَيْسَ يَمْتَنِعُ أَنْ يَكُونَ السُّنَّةُ وَ  
 [١٨٨] إِنْ «انْتَفَعَ بِهَا مِنْ وَجْهِهِ وَلِأَحَدٍ» أَصْلَحَ لَنَا \* مِنَ الْآيَةِ وَإِنْ كَانَ

- |                            |                       |
|----------------------------|-----------------------|
| ١ - الف : معلما            | ٢ - ب : - بالكتاب .   |
| ٣ - ب : توجیه : ج : بوجه . | ٤ - ج : - أ .         |
| ٥ - الف : - تعالى          | ٦ - الف : - على ذلك . |
| ٧ - ب و ج : - لاحد         | ٨ - ج : اعطيتك .      |
| ٩ - ج : قريبا .            | ١٠ - ب و ج : قیحا .   |
| ١١ - ج : خیر .             | ١٢ - ج : - أن .       |
| ١٣ - ج : واحدا .           |                       |

الإنتفاعُ بها من وجهين ، لأن الإنتفاع الذي هو الثواب قد يتصاعف ،  
فلا يُنكرُ أن يزيدَ والوحه واحد على الوجهين . على أن في درس  
السنة وتلاوتها - أيضاً - ثواباً وقربةً وعادةً .

## فصل في جواز نسخ السنة بالكتاب

إنما حالف الشافعي في هذه المسألة ، والناس كُتُهم على خلاف  
قوله . وكل شيء دَلَّنَا بِهِ عَلَى أَنَّ السُّنَّةَ الْمَقْطُوعَ بِهَا تَنْسَخُ  
الْقُرْآنُ يَدُلُّ عَلَى هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ ، بَلْ هُوَ هُنَا أَكْثَرُ وَأَوْضَحُ ، لِأَنَّ  
لِلْقُرْآنِ الثَّمَرِيَّةَ عَلَى السُّنَّةِ . وَقَوْلُهُمْ : لَوْ نَزَلَتْ آيَةٌ تَقْتَضِي نَسْخَ  
سُنَّةٍ ، لَأَمَرَ اللَّهُ - تَعَالَى - بِأَنْ يُسَنَّ سُنَّةً ثَانِيَةً تَكُونُ مِثْلَ السُّنَّةِ الْأُولَى ،  
تَحْكُمُ بِغَيْرِ دَلَالَةٍ ، فَمِنْ أَيْنَ لَهُمْ ذَلِكَ ؟ وَأَيُّ فَرْقٍ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ  
مَنْ قَالَ : إِنَّ اللَّهَ - تَعَالَى - إِذَا أَرَادَ أَنْ يَنْسَخَ سُنَّةً أُخْرَى أَنْزَلَ

٢ - ج : خلاف .

١ - لب : يمكن .

٤ - ب و ج : اوكد

٣ - ب و ج : المقطوعة .

٦ - ج : ان

٥ - ج : المرفقة .

٨ - الف و ب : ليس ، ولعل الاصل «يسن» أو

٧ - ب و ج : يقتضي .

- كما في (عدة من ٢١٤ ط تهران - «بين» لان الاستبان بمعنى العمل بالسنة لاوضع السنة

٩ - الف و ب : تامة .

المناسب للمقام .

١٠ - الف : للاول .

قَرَأْنَا لَكُمْ كَوْنَ النَّسْخِ بِهِ لَا بِالنَّسْخَةِ ١٩ وَعَدُّ فَلَوْ سَلِمَ لَهُمْ مَا اقْتَرَحَوْهُ ؛ لَمْ  
يُخْرِجِ الْقُرْآنُ مِنْ أَنْ يَكُونَ نَاسِخًا لِلنَّسْخَةِ ، بَلْ كَانَا مَعَهُ نَاسِخًا ، وَ  
لَيْسَ ذَلِكَ مُتَّبَعًا بِالْبَيَانِ ، وَلَا مُخْرِجًا لَهُ - ص ع - عَنْ كَوْنِهِ مُبْتَدَأً  
وَقَدْ اسْتَبْدَلَ عَنِّي حَوَارِ نَسَخِ النُّسْخَةِ بِالْقُرْآنِ بِوُقُوعِ ذَلِكَ ، وَ  
الْوُقُوعُ أَكْثَرُ مِنَ الْجَوَازِ . ٢٠ وَ ذَكَرَ أَنْ تَأْخِيرَ الصَّلَاةِ فِي وَقْتِ  
الْخَوْفِ كَانَ هُوَ الْوَاحِبُ أَوَّلًا ، ثُمَّ يُسَخَّرُ بِقَوْلِهِ - تَعَالَى - : « فَإِنْ  
حِفْظُهُمْ فَرِحَالًا أَوْ رُكْبَانًا » . ٢١ وَ إِنَّمَا كَانَ ذَلِكَ نَسْخًا مِنْ حَيْثُ كَانَ  
جَوَازُ التَّأْخِيرِ مَعَ اسْتِيعَاذِ الْأَرْكَانِ كَالْمُضَادِّ لِلْأَدَاءِ ، فِي الْوَقْتِ مَعَ  
الْإِحْلَالِ بِبَعْضِ ذَلِكَ . وَ ذَكَرَ - أَيْضًا - أَنْ قَوْلَهُ - تَعَالَى - : « فَلَا  
تَرْجِعُوهُمْ إِلَى الْكَفَّارِ » نَسْخٌ مُصَالِحَتُهُ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - قُرَيْشًا . ٢٢  
عَلَى رَدِّ التَّسَاءُلِ . وَأَقْوَى مِنْ ذَلِكَ نَسْخُ الْقَبِيلَةِ الْأُولَى وَكَانَتْ ثَابِتَةً  
بِالنُّسْخَةِ ، بِالْقَبِيلَةِ الثَّانِيَةِ وَهِيَ مَعْلُومَةٌ بِالْقُرْآنِ .

فصل فيما يُعرف به كونُ الناسخِ ناسخاً

وَالْمَنْسُوخُ مَنْسُوخاً

إِعْلَمُ أَنَّ كَوْنَ النَّاسِخِ نَاسِخًا إِنَّمَا يُعْلَمُ بِأَنْ يَكُونَ لَفْظُهُ يَقْتَضِي ٢٥

٢ - الب : - و .

٤ - الب : ع .

١ - ب و ح : من .

٢ - الب : + في

٥ - ج : التاء .

ذَلِكَ أَوْ مَمَّاهُ ، فَمِثَالُ اقْتِضَاءِ اللَّفِظِ أَنْ يَقُولَ : نَسَخْتُ كَذَا بِكَذَا ،  
وَيَجْرَى مَجْرَاهُ قَوْلُهُ - ص ع - <sup>١</sup> : « كُنْتُ تَهْتِكُكُمْ عَنْ زِيَارَةِ الْقُبُورِ ،  
أَلَّا فُزِرُوا بِهَا ، وَعَنِ ادِّحَارِ لُحُومِ الْأَضَاحِيِّ ، إِلَّا قَادِحُوا مَا  
بِدَالِكُمْ » <sup>٢</sup> . وَمِثَالُ الثَّانِي أَنْ يَتَضَادَّ حُكْمُ النَّاسِخِ وَالْمَنْسُوخِ ، وَ  
يَمْتَنِعُ <sup>٣</sup> احْتِمَاؤُهُمَا فِي التَّمَيِّدِ ، فَيَعْلَمُ <sup>٤</sup> بِذَلِكَ أَنَّ أَحَدَهُمَا نَاسِخٌ لِلْآخَرِ .

## فصل فيما يُعرف به تاريخُ النَّاسِخِ وَالْمَنْسُوخِ

إِعْلَمُ أَنَّ أَقْوَى مَا عِلِمَ بِهِ التَّارِيخُ أَنْ يَكُونَ فِي اللَّفِظِ ، وَإِنَّمَا  
يَصِحُّ أَنْ يَكُونَ فِي لَفْظَةِ النَّاسِخِ دُونَ الْمَنْسُوخِ إِذَا كَانَ مَذْكُورًا  
عَلَى جِهَةِ التَّفْصِيلِ ، وَقَدْ يَكُونُ عَلَى جِهَةِ الْجُمْلَةِ فِي لَفْظِ <sup>٥</sup> الْمَنْسُوخِ .  
<sup>٦</sup> نَحْوُ أَنْ يَقُولَ : اقْطُلُوا كَذَا إِلَى أَنْ أُنْسخَهُ <sup>٧</sup> عَنْكُمْ ، وَلَوْ قَالَ : إِلَى  
أَنْ أُنْسخَهُ <sup>٨</sup> فِي وَقْتِ كَذَا ؛ لَكَانَ وَقْتُ زَوَالِ الْعِبَادَةِ مَعْلُومًا بِلَفْظِ

١ - الب : مجرى .

٢ - ب و ج : ع .

٣ - ج : من .

٤ - ب و ج : حتى ، بجاءى وعن .

٥ - ب و ج : لحم .

٦ - ب و ج : إلا .

٧ - هكذا في النسخ ، لكن المقول في كتب الأصول « ادحروها » فراجع العدة  
ص ٢١٤ ط تهران و غيرها .

٨ - ج : يصاد .

٩ - ج : يسع .

١٠ - ج : يعلم .

١١ - ج : لفظه .

١٢ - ج : النسخة .

لإيجابها ، فَيُخْرِجُ بِذَلِكَ مِنْ بَابِ النَّسخِ .

وَقَدْ يُعْلَمُ التَّارِيخُ - أَيْضاً - بِأَن يُضَافَ إِلَى وَقْتِ أَوْ عَزَاةٍ يُعْلَمُ  
بِهَا تَقَدُّمُ وَقْتِ الْمُنْسُوخِ ، لِأَنَّ الْفَرْصَ مَعْرِفَةُ الْمُنَاجِرِ وَالْمُتَقَدِّمِ<sup>٢</sup> ،  
فَلَا فَرْقَ بَيْنَ ذِكْرِ الزَّمَانَيْنِ ، أَوْ ذِكْرِ مَا يُضَافُ إِلَيْهِمَا ، مِمَّا يُعْلَمُ بِهِ  
السُّقُوتُ وَالنَّاسِخُ .

وَقَدْ ذُكِرَ - أَيْضاً - أَنَّ يَكُونُ الْمَعْلُومُ مِنْ حَالِ أَحَدِ الرَّاوِيَيْنِ  
أَنَّهُ صَحِيبُ النَّسْخِ - ص ع -<sup>١</sup> بَعْدَ مَا صَحِيحُهُ الْآخِرُ<sup>٢</sup> ، وَأَنَّ عِنْدَ صُحْبَتِهِ  
انْقَطَعَتْ صُحْبَةُ الْأَوَّلِ ، وَلَا بُدَّ مِنْ أَنَّ يُشْتَرَطُ<sup>٣</sup> فِي ذَلِكَ أَنْ يَكُونَ  
الَّذِي صَحِيحُهُ أَخْبَرًا لَمْ يَسْمَعْ مِنْهُ - ص ع -<sup>٤</sup> شَيْئًا قَبْلَ صُحْبَتِهِ لَهُ ، لِأَنَّهُ  
غَيْرُ مُتَمَتِّعٍ أَنْ يَرَاهُ أَوَّلًا ، فَيَسْمَعَ مِنْهُ وَهُوَ كَافِرٌ ، أَوْ غَيْرُ مُصَاحِبٍ ،  
ثُمَّ يَرَاهُ ثَانِيًا ، وَ يَخْتَصُّ بِمُصَاحَبَتِهِ .

فَإِذَا عُلِمَ تَقَدُّمُ<sup>٥</sup> أَحَدِ الْحَكَمَيْنِ وَ تَأَخُّرُ الْآخَرِ بِالْعَادَةِ<sup>٦</sup> ،  
أَوْ مَا يَتَجَرَّى مُتَجَرِّاهَا ، فَلَا شَكَّ فِي أَنَّ<sup>٧</sup> الثَّانِي هُوَ النَّاسِخُ ، وَمِثَالُ

- |                                 |  |
|---------------------------------|--|
| ١ - الف : مرأه ، ب : غراء .     | ٢ - الصاهران هذا هو الصحيح ، لكن التسخ |
| كلها د باء مكان ه بها .         | ٣ - ب و ج : التأخر و التقدم .          |
| ٤ - الف : إليها .               | ٥ - الف : - يكون .                     |
| ٦ - ب و ج : ع .                 | ٧ - ج : الأخرى .                       |
| ٨ - الف : بشرط .                | ٩ - الف : و .                          |
| ١٠ - الف : - تقدم . ج : القوم . | ١١ - ج : بالمباد .                     |
| ١٢ - ج : - أن .                 |  |

ذَلِكَ أَنْ يَكُونَ حُكْمُ أَحَدِهِمَا مُسْتَعِيراً عَلَى حُكْمِ الْآخَرِ ، وَ الْآخَرُ ثَابِتٌ بِالْشَّرْعِ . وَ يَدْخُلُ فِيهِ أَنْ يَكُونَ أَحَدُهُمَا شَرْعاً مُتَقَدِّماً ، وَ الْآخَرُ مُتَجَدِّداً ، أَوْ<sup>٢</sup> أَنْ يَكُونَ أَحَدُهُمَا يَتَضَمَّنُ رَدًّا عَلَى الْآوَلِ ، أَوْ شَرْطاً فِي الْآوَلِ ، إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ مِنْ الِوُجُوهِ الدَّالَّةِ عَلَى التَّقَدُّمِ وَ التَّأَخُّرِ .

وَ قَدْ ذَكَرَ مَنْ تَكَلَّمَ فِي أُصُولِ الْفَقْهِ بِأَنَّ التَّارِيخَ - أَيْضاً - يُعْتَمَدُ يَقُولُ الصَّحَابِيُّ ، وَ أَنَّ يَحْكِي أَنَّ أَحَدَ الْحُكَمَاءِ كَانَ بَعْدَ الْآخِرِ ، قَالُوا : لِأَنَّ التَّارِيخَ نَقْلٌ وَ حِكَايَةٌ لَا تَدْخُلُ لِلِإِحْتِهَادِ فِيهِ ، فَيَجِبُ أَنْ يُقْبَلَ قَوْلُ الصَّحَابِيِّ فِيهِ .

١٠ وَ هَذَا الْوَجْهُ مَبْنِيٌّ عَلَى وَجُوبِ الْعَمَلِ بِحَبْرِ الْوَاحِدِ فِي الشَّرِيعَةِ ، وَ فُرْعٌ مِنْ فُرُوعِهِ ، فَإِذَا بَطَلَ وَجُوبُ الْعَمَلِ بِحَبْرِ الْوَاحِدِ ، بَطَلَ هَذَا الْمَرْغُ ، وَإِنْ صَحَّ فَهُوَ صَحِيحٌ .

وَمِنْهُمْ مَنْ قَرَّقَ بَيْنَ قَوْلِ الصَّحَابِيِّ : إِنْ كَذَبَ نَسَخَ كَذْبًا ، وَ بَيْنَ نَقْلِهِ التَّارِيخَ ، فَقَبِلَ قَوْلَهُ فِي التَّصْرِيحِ بِالتَّارِيخِ ، وَ لَمْ يَقْبَلْهُ فِي قَوْلِهِ : نَسَخَ ذَلِكَ<sup>٣</sup> .

٢ - الف : شرطاً ، ب : - شرطاً .

٤ - ب و ج : زيادة .

٦ - ب : و إذا .

١ - الف : العمل .

٣ - الف : و .

٥ - ج : فرع ، بتشديد الراء .

٧ - ب : كذا .



وَمِنْهُمْ مَنْ قِيلَ قَوْلُهُ فِي الْأَمْرَيْنِ .  
 وَالْأُولَى عَلَى تَسْلِيمِ قَبُولِ أَخْبَارِ الْآحَادِ أَنْ لَا يُرْجَعَ إِلَى قَوْلِهِ  
 فِي ' أَنْ كَذَا نَسَخَ كَذَا ، لِأَنَّ ذَلِكَ قَوْلٌ صَرِيحٌ فِي ذِكْرِ مَذْهَبِهِ ، وَ  
 إِنَّمَا يَنْشُأُ التَّارِيخُ تَبَعًا لِلْمَذْهَبِ ، وَإِذَا لَمْ يَحْزَعْ عِنْدَ الْكُلِّ الرَّجُوعُ فِي  
 الْمَذَاهِبِ إِلَى قَوْلِهِ ، حَتَّى تَنْشَأَ صَحَّتُهَا ' ، فَكَذَلِكَ فِي هَذَا الْبَابِ .  
 وَنَقْلُ التَّارِيخِ مُخَالَفٌ لِذَلِكَ ، لِأَنَّهُ لَا يَتَضَمَّنُ ذِكْرَ مَذْهَبٍ يَصِحُّ فِيهِ  
 طَرِيقَةُ الْإِجْتِهَادِ ، وَ' كَمَا لَوْ قَالَ فِي الشَّيْءِ : إِنَّهُ مُحَرَّمٌ ' لَا يَعْمَلُ عَلَيْهِ ،  
 وَلَوْ قَالَ : زَمَانٌ تَحْرِيمُهُ الزَّمَانُ الْفُلَانِيُّ ، لَعَمِلَ عَلَيْهِ ، فَكَذَلِكَ ' [١٨٩]  
 الْقَوْلُ فِيمَا تَقَدَّمَ ذِكْرُهُ \* .



- |                      |                                      |
|----------------------|--------------------------------------|
| ١ - ج : + و          | ٢ - ج : - مي                         |
| ٢ - ب و ج : بَيَّت . | ١ - ج : صَحَّتْهَا .                 |
| ٣ - ب : وَكَذَلِكَ . | ٦ - الف : - و .                      |
| ٧ - ب : + و .        | ٨ - الف : - تَحْرِيمُهُ الزَّمَانُ . |
| ٩ - ب : يَعْمَلُ .   | ١٠ - ج : وَكَذَلِكَ .                |

## تذكار

لما كان كتاب « الذريعة الى أصول الشريعة » ضخماً كبير الحجم؛ رأيت أن أجعله في مجلدين، ليكون سهل التناول للمراجع، فأنهيت مجلده الأول إلى هنا، (آخر مباحث النسخ) و سأبدأ مجلده الآخر بمباحث الخبر. هذا، ومضاف الفهارس في آخر الجزء الثاني انشاء الله. وأرحو منه - تعالى - أن يوفقى لإتمامه، إنه ولى التوفيق.

الدكتور أبو القاسم  
الكرجي







